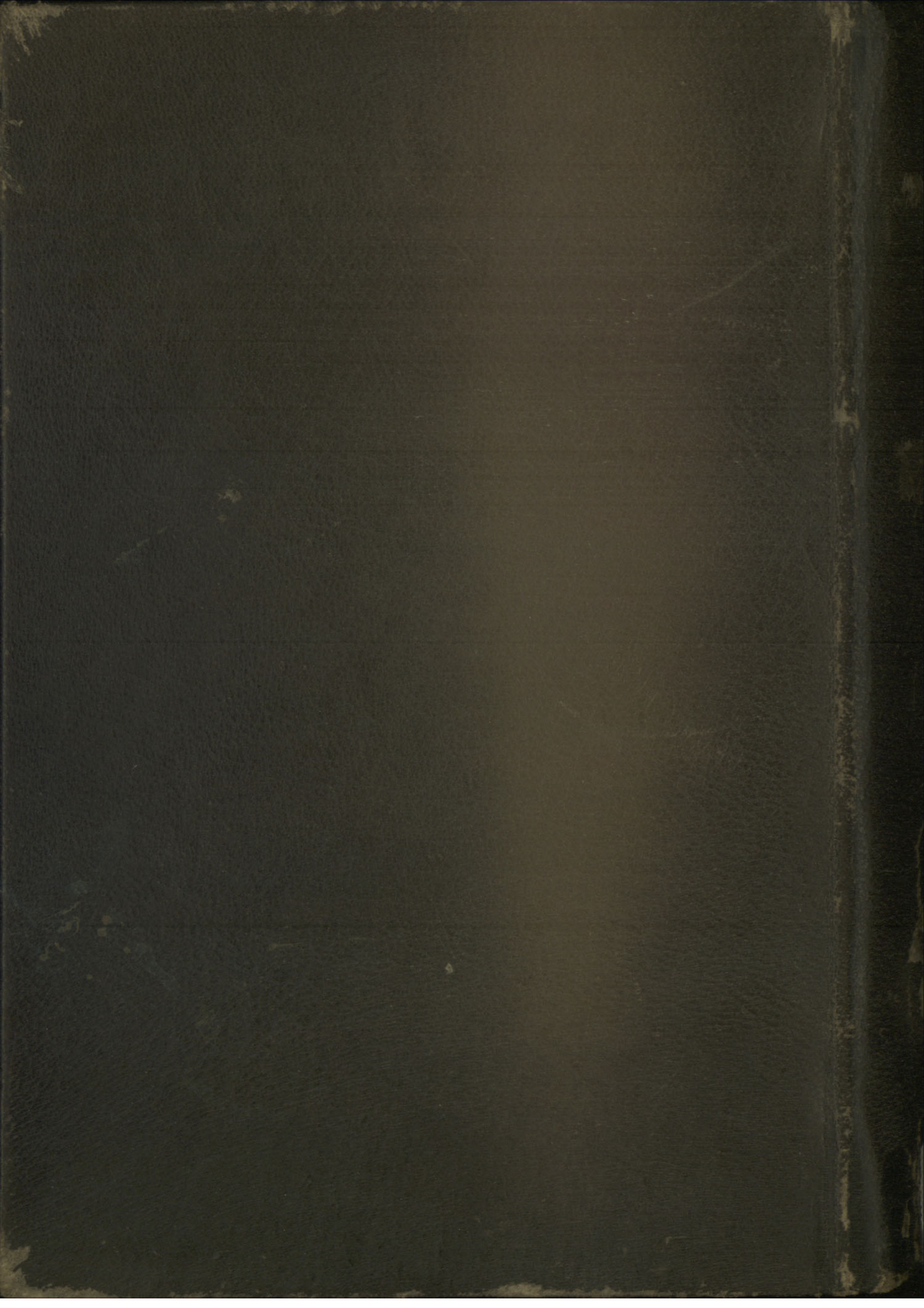
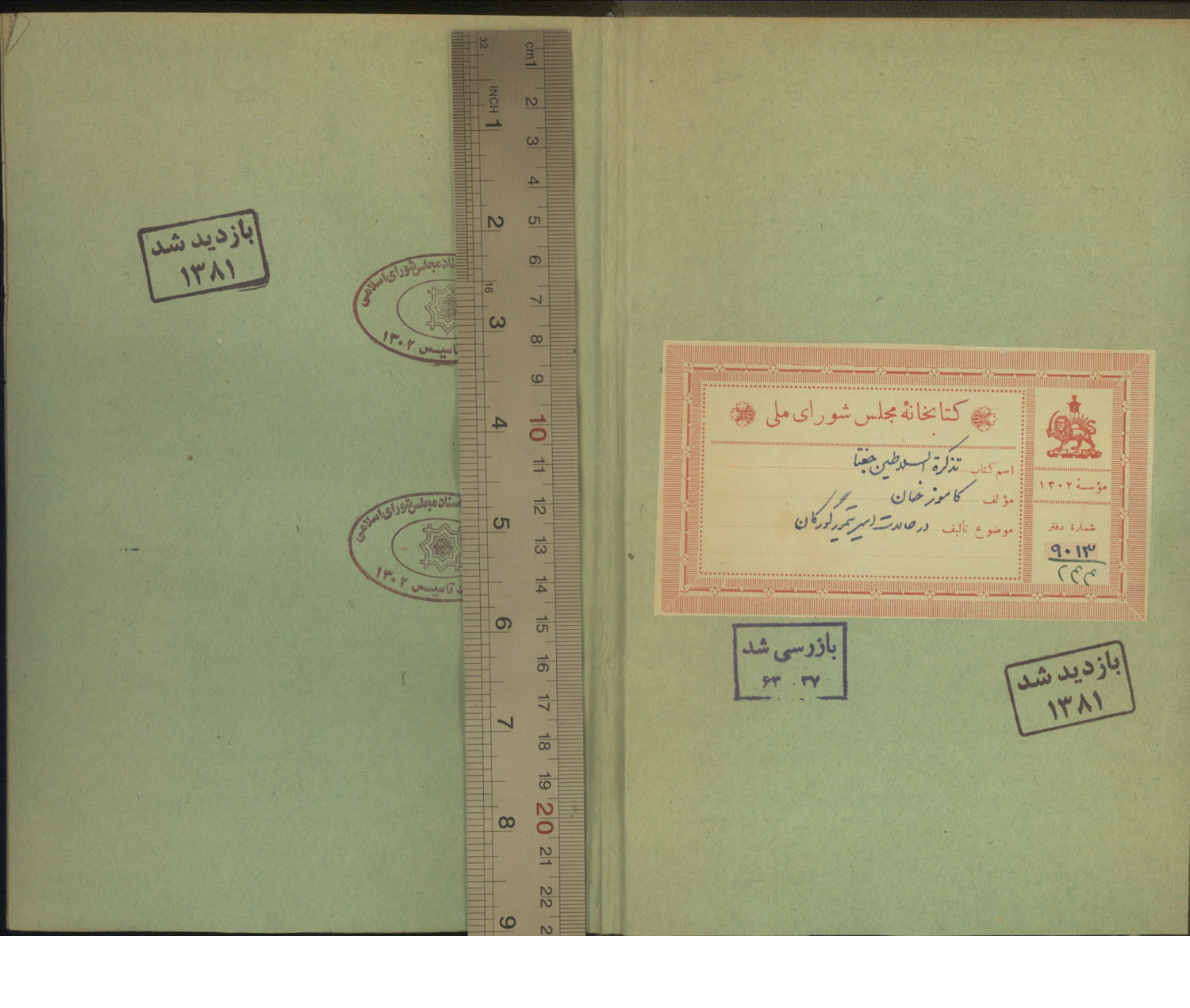




بازدید شد
۱۳۸۱
اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تذکرة السلاطین جغتا
مؤلف کاموزخان
موضوع تألیف در حالات امیر تیمور گورکان
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۹۰۱۳
بازرسی شد
۶۳ . ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۱


بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تذکرة السلاطین جغتا
مؤلف کاموز خان
موضوع تألیف در حالات امیر تیمور گورکان
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۹۰۱۳
بازرسی شد



رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

چون صفحه کاغذ بر داشتم و خامه و زبان بر داشتم و خواستم که فقره چند در حمد و سپاس حضرت
افریدکار مقدس و منزه تعالی شانه معرض بیان در آرم و به نعت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله
وسلم زبان قلم کشوده سعادت تازه تحصیل دارم ندا در رسید که ای ابجد خوان دبستان حقیقت
هیچ میدانی که عزم کجا داری این ساحتیست قدس که جبرئیل و میکائیل را در ان طاقت عبور نیست
تو بی بضاعت را چه یارا که قدم جرات درین عرصه تواند گذاشت وکر بمقتضای نسبتی
که ذره را با خورشید متحقق است هوس تحصیل این سعادت کرده بسم الله صحیفه عبادت
بدماغ آرزو منکشف گشته نخست طهارت صورت و معنی بجا آر و بعد ازان شروع بمدعا کن
و بدانکه حدث ظاهر به ادای فرایض وضو پاک تواند شد و لوث باطن جز به اشک حسرت رفع
تواند گشت دلیا پر درد و چهره زرد و چشمی گوهر فشان و جگری لرزان و قلمی سلیم و محبی
عظیم زبانی شاکر و راستی وافر و همتی رفیع حوصله وسیع بهم رسان تا بدان مطلب عالی توانی
رسید و بچهره مقصود توانی دید ازین الهام فیض التیام غنچه دلم بشکفت و ریاض آرزو
سرسبز گشت جبین نیاز بر عرصه تضرع سودم و زبان توبه به استغفار بر کشودم و اشک

اُن

حسرت از دیده ندامت فرو ریختم آه درد از سینه پر درد بر کشیدم گرد خجالت
از چهره عقیدت شسته شد و لوث وحشت از سودای دل مصفا گردید حمد گنیز
وافر امتو الیا شکار ترا بیت منت کذار سجده بیشانی خودم :: اخو مرا انجا که درش و شناس کرد
چون بفیض و فضل قبلش ازل ساز سامان تحصیل سعادت کونین دست بهم داد خود را در حصار دعا افکنده
قدم بعرصه مقصود میگذارم تو که از یمن آن دست بحلقه مقصود زنم دعای حصار تحصنت با
لملك الحی الذی لا یموت ؛ واعتصمت بذی القدرة
والجبروت واستعنت بذی الالاء والعظمة والملکوت
وتوکلت علی الحی الذی لا یموت قل هو الله الذی
لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن
له ولی من الذل وکبره تکبیرا سبحان الله بکرة واصیلا
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در حمد گوید چگویم که چون نیست
بی شبهه و بی نمون است نه او را عدیلی و نه او را مثالی و نه در چگونگی ان جای
قیل و قال کما قال سبحانه لیس کمثله شیء قدیمی است لایزال
حکیمی است بی مثال صمد است منزه احد است مقدس که هیچ احدی را با او دعوی
همسری نی و هیچ فردی را با او دعوی برتری نی قادریکه بیک حرف کن فیکون چندین
هزار عالم را خلعت هستی پوشانید صانعیکه بی حرکت دست و زبان اقسام

مصنوعات بعرصه ظهور اورد از روز یکه داغ ان عاشق عشق بر پیشانی
عزازیل گذاشت جمیع ملائکه را لرزه در اندام است و چون روز ازل کلک
کریمی نوشت که انی انا الله لا اله الا انا من لم یرض بقضائی
و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی
فلیطلب ربا سوائی و لیخرج من بین ارضی و سمائی
تمامی انبیا را زهره اب است بیت کز زهره انکه از بیم او کشاید زبان
جز به تسلیم او ؛ مالک الملکی است مختار و مطلع بر نهان و اشکار هر چه
خواهد کند و او را سزد قصه حضرت یوسف علیه السلام برهانی است
قاطع بر بی پروائی او و حکایت موسی علیه السلام دلیلی است
ساطع بر استغنای او در بادیه معرفتش عقل مور چه ایست بطاس افتاده
و در چمن ادراکش خرد گنجشکی است آشیان بباد داده خاصان او را
در صبح و شام ما عرفناک حق معرفتک و مقربان او را تسبیح
مدام ما عبدناک حق عبادتک کیفیت این نشاء این فرد حقیر
باخبر را از عالم هستی بیخبر ساخت از بیخبریها و غفلتهای خود هزاران درد
نالیدم گفتند ای غافل تو اسرار ربوبیت چه دانی و رمز حقیقت
چه شناسی تا توانی این ایه کریمه را بر لوح دل نقش کن که حق سبحانه تعالی

من

میفرماید لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا و نسبت بذیل شفاعت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
بما سجده شکر بجا اورده زبان بنعت کشودم در نعت کوید ان مخبر صادق و آن
مرسل بر حق شفیع المذنبین امام المرسلین سید العالمین کاشف اسرار
هدایت و یقین پیغمبر زمان و زمین خاتم النبیین ان زیب سریر رسالت
وان فخر افسر نبوت هادی سرکشتکان وادی ضلالت رهنمای کمکردهکان
بادیه معرفت خورشید سمای عرفان درخشنده ماه کون و مکان سلطان
طائفه انبیا تاج فرق اولیای شمع محفل هدایت سراج انجمن معرفت محبوب
حضرت سبحان معشوق خالق زمین و زمان مهتر و بهتر عالم صلی الله علیه و آله
و سلم قصیده ان صدر ایوان رسل وان شمع جمع انبیا ؛ خورشید برج سلطنت
جمشید تخت کبریا ؛ طه و یسین نام او انا فتحنا کام او ؛ اجرام نه کسری رام او ای
افرینش را بها ؛ هم صدر بدر عالمی هم تاج فخر ادمی ؛ هم انبیا را خاتمی
هم مصطفی هم مجتبی ؛ هر چند نزول قران و شق قمر و سخن کردن آهو
و کواهی دادن سوسمار و تسبیح خواندن سنکریزه ها و سخن گفتن بزغاله
بزبان زهر الود و امدن درخت و شاخ خرما نزد انحضرت و روان شدن
سنگ بر روی اب و جریان آب از انکشتان مبارک و رستن درخت

خرماز کوهان شتر و دیگر اعجاز آنحضرت از آفتاب و ماهتاب روشنتر است اما بعد
برین حقیر پر تقصیر در عهد پادشاه غفران پناه حضرت ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر غازی انار الله برهانه در خجسته بنیاد اورنگ آباد گذشته تحریر درمی آید از
اتفاقات روزگار دران بلده این کمترین مخلوقات را سابیه چون در گرفت
سالی صاحب فراش بودم تدبیر هیچ طبیبی اثر نمیکرد عزیزی بعیادت قدم رنجه فرمود احوال
عاصی را دیده گفت که این مرض تو قابل دوا نیست بلکه لایق دعاست باین درود
مواظبت نما تا شفا یابی همچنان بعمل آوردم دو هفته نگذشت که اثر شفا و صفا
در جسم صحی اینجا پدید آمد و در مدت اربعین بحالت اصلی رسیدم و اصلا اثر
غلبیت نماند انبساطی و انشراحی تمام دست داد و استقامتی عظیم بهم رسید
ان الله شهید و کفی بالله شهیدا درود اینست اللهم
صل علی سیدنا و نبینا محمد صاحب التاج و البراق
و العلم دافع البلاء و الوباء و الالم اسمه مکتوب
مرفوع مشفوع فی اللوح و القلم جسمه مطهر معطر
منور مقدس فی الحرم شمس الضحی نور الظلم
ابی القاسم محمد ابن عبد الله سید العرب و العجم
و علی اله و اصحابه و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین شروع داستان

بر دانشوران ذوی الفطرت و سخن رسان صاحب خبرت مخفی و مستور نماند
که این کمترین مخلوقات محمد هادی الموسوم موهوم بکامور خان از تصنیف
کتاب هفت گلشن الهی که نسخه ایست مشتمل بر حکایات سلاطین دهلی
و مالوه و بنگاله و دکن و ملتان و تهته و کشمیر فارغ گشت شروع به تسطیر حالات بهجت
آیات دودمان علیه اولاد امجاد حضرت امیر تیمور گورکان صاحبقران نمود و بپاس
ادب نمکخوارگی و نعمت سعید کی کتابی علاحده بهزاران کد و سعی تصنیف و تالیف
نموده مسمی به تذکرة السلاطین چغتا ساخت و بجهت تخفیف ضخامت کتاب این کتاب را
به دو جلد مرتب کرد که جویندگان حکایات نو و کهن را رفع حالت منتظره شود
و راحت و انبساطی بکمال حاصل آید امید از طالبان این فن چنانست
که سقم عبارت و رکاکت الفاظ را بخاطر نیاورده چشم انصاف بر احوال
این مسکین بکشایند که این نحیف بدون فرمایش پادشاه دوران و بی
اعانت اعیان روزگار که در تمشیت چنین مهمات توجه اینها بس ضرور
شبها را بروز و روزها را بشب آورده و چه قدر خون جگر خورد که اینهمه عرایس
مضامین را در لباس عبارت نو در آورده و حکایات پریشان و مفقود
المرقوم را درین نسخه مختصر جمع کرده حرزی و ضیافتی برای صاحب
طبعان معنی آشنا مهیا ساخته است که گفته اند بیت هر که سخن را بسخن ضم کند

قطره خونی زجگر کم کند و برای شادابی ریاض سخن شروع از یافث علیه السلام
بن حضرت نوح که باعتقاد مورخان بلاغت شعار جمیع ترکان از اولاد انجناب
اند مینماید در حبیب السیر و منتخب التواریخ مرقوم است که چون حق سبحانه تعالی
جل شانه خواست که قوم نوح علیه السلام را بطوفان بلا گرفتار سازد وحی
بر انجناب نازل فرمود مشعر بدانکه انقوم کفار ببلای طوفان مبتلا میشوند برای
خود و تابعان خود کشتی از چوب ساج بساز بصورت سینه مرغ
انجناب درخت ساج را نشاند و بعد بیست سال اندرخت را قطع
کرده کشتی سه درجه بدست خود مهیا ساخت که طول آن کشتی
سیصد درعه و عرض پنجاه درعه و ارتفاع آن سی درعه بود هرگاه
کشتی مرتب شد باتفاق سه پسر خود که یافث و سام و حام باشند
و منکوحه مسلمه و دیگر رفقای خود که تعداد همه مرد و زن هشتاد کس [illegible]
اند در درجه میانگی کشتی در آمد و از جانوران طیور یک یک جفت از
هر قسم بر درجه اولین در آورد و در درجه سیومین از هر قسم جفتی از
چرندها داخل ساخت دهم شهر رجب شروع طوفان آب گشت و بحکم
قادر مطلق آبها از قلل جبال رفیع چهل درعه بلند شد و ان طائفه ضاله
و کنعان نام پسر حضرت نوح و مادر او که از حلیه ایمان عاری بود غریق بحر فنا

گشتند

گشتند و بجز از اهل کشتی اثری و نشانی از معموری نماند و گویند عوج
بن عنق را انهمه طوفان آب زیاده از پاشنه نبود و چون بحکم خالق الارض
والسماء این طوفان فرونشست بعد شش ماه دهم محرم روز عاشوره
کشتی حضرت نوح علیه السلام بر کوه جودی قرار گرفت و اهل کشتی از ان
کوه فرود آمده در [illegible] آن کوه قریه اباد ساخته سکونت اختیار نمودند
و نام انرا سوق الثمانین گذاشتند و بقدرت قاهره ایزد بیچون
در اندک مدت غیر از حضرت نوح و منکوحه انجناب و هر سه فرزند
و ازواجهای ایشان هیچکسی از ان هشتاد نفر زنده نماند و رفته رفته تمامی
عالم از اولاد آن سه کس مملو و معمور گشت و گویند حضرت نوح بعد طوفان دو صد
و پنجاه سال زندگانی کرده سفر عقبی گزیده و در وقت احتضار یافث علیه السلام
ولد رشید خود را بحراست ملک ترکستان مامور ساخت و اسم اعظم
بر سنگی منقوش ساخته به انجناب سپرد که هرگاه میخواست بدان سنگ
عمل مینمود و برف و باران و رعد و صاعقه بحد هموسم پدید می آمد و از
تواریخ مستفاد میشود که هنوز ماننده ان سنگ در ترکستان هست
و ترکان هرگاه میخواهند بران عمل کرده ابر و صاعقه و برف و باران بر
مخالفان بریزش در آرند و ان سنگ بیده و جوریاس بزبان ترکی

معروفست العصر جمیع ترکان از نسل ترک بن یافث علیه السلام
اند که میان ترکان به یافث اوغلان اشتهار دارد و جمیع انبیا و سلاطین
ایران که کیومرث و غیر ذلک باشند از اولاد سام علیه السلام بن نوح
اند و پادشاهان بلاد مغرب از اولاد حام علیه السلام اند و چون از نسبت
به پدر بزرگوار بی ادبی بوقوع آمد پیغمبری از نسبت او بوجه نیامد و اولادش بسیار
سیه فام شد و از وی هشت پسر متولد شده بود هند و سند و زنج و نوبه و
کنعان و کوش و قبط و بربر و حبش و ذریه انها در هر مملکتی که رفت آن ولایت بهمان
نام مشهور و معروف گشت و آورده اند که از نسبت یافث علیه السلام نیز هشت
فرزند بوجود آمده بودند بدین تفصیل ترک خزر سقلاب روس سلک چین کماری
تارج ذریه انها نیز در هر ملکی که رفتند آن ولایت بنام انها موسوم شد و ترک جهان
ترکان بیافث اوغلان معروفست و آنجناب را معتبر میدانند و در عهد آنجناب
بسیار قریات و قصبات در ترکستان آباد شد و او بعد دوصد و چهل سال رخت زندگانی
بربست از وی چهار پسر ماند النجه خان ولد اکبر او بر مسند سرداری نشست چون او
سفر عقبی گزید شش فرزند از و ماند دیب باقوی خان ولد رشید او علم خانی
برافراشت بعد رحلت او کیوک خان قدم بر مسند خانی گذاشت بعد او النجه خان
بر سرداری قوم سرافراز شد در عصر او رسم بت پرستی رواج گرفت از وی دو پسر ماند

که یکی را مغول دومی را تاتار میگفتند طوایف مغولان از اولاد مغول اند و طایفه
تاتار از نسبت تاتار اند وقتیکه مغول خان سفر عقبی گزید از وی چهار پسر ماند
ولد ارشد او قره خان سردار قبیله شد و در ولایت قراقرم و در کوهستان ارتاق
و کرتاق ییلاق و قشلاق سلطنت گشت از وی پسری بوجود آمد اغوز خان موسوم
گردید از روزیکه او در عرصه هستی قدم گذاشت تا سه روز پستان مادر بدهن نگرفت
و در عالم رویا بمادر گفت که تا ایمان بوحدانیت خالق مقدس نیاری شیر تو نخورم
آن عصمت قباب آنرا از شوهر نهان ایمان آورد و کلمه توحید بخواند آنگاه آن مولود سعادت
آمود بشیر مادر میل نمود و چون بسن تمیز رسید دختر عم خود را بعقد ازدواج خود
در آورد و منکوحه خود را بحلیه ایمان آراسته هم آغوش خود ساخت بعض کفار
از ایقان و ایمان او آگاه گشته بپدرش قره خان از اعتقاد او خبر دادند قره خان
مانند آتش چهره از قهر افروخته بعزم کشتن اغوز خان روان شد در زمان کارگاه تقارب فئتین
دست داد محاربه قوی واقع گشت قره خان کشته شد و اغوز خان بفتح و ظفر مخصوص گشته
سردار الوس شد و بسیاری از ولایات را مفتوح ساخته کار بجایی رسانید که از آب جیحون گذشته
بخارا را به احاطه ضبط در آورد و سرداران بسیار قبیله مغول به او متعلق شدند و از وفور
عقل و فراست آنچند لقب بر طوایف مغولان اطلاق کرد الغور و قانقلی و قبچاق
خلج و آن فریق در هر ولایتی که استقامت ورزیدند آن ولایات بنام انها موسوم

کشت ودر عهد اغوزخان خط اغوری بهم رسید که تا حال میان ترکستان همان خط رایج است
وضوابط وقواعد خانی بسیار پدید آمد وچون اوراشش پسر آمد از وی شش پسر ماند
کون خان آی خان یلدوز خان کوک خان تاق خان تنکز خان بعد اغوز خان پسرش کون خان سردار
قبیله شد بعد فوت او برادرش آی خان بر مسند سروری نشست بعد او یلدوز خان سردار
قبیله والوس گردید وبعد فوت او پسرش منکلی خان بر سریر خانی جلوس نمود او بمقتضی
عالم زندگانی کرده وداع عالم فانی نمود وپسرش ایلخان قایم مقام او شد ودر ایام
کامرانی او تور بن فریدون پادشاه ماوراء النهر باتفاق سونج خان پادشاه تاتار
لشکر بمغولستان کشید ومحاربه عظیم واقع شد بحکم قادر برحق ایلخان وتکیفر دیگر
ودو عورت ازان حادثه نجات نیافتند وان هر چهار کس در تیرگی شب از میان
کشتگان برآمده خود را بر قله کوهی رسانیدند در انجا چشمهای خوشگوار و
اشجار میوه دار بود وآن بیچارگان در انجا توطن اختیار نمودند در مدتی ممتد
ازان چهار کس اولاد بسیار بهم رسید انچه از قیات خان ولیسر اش بوجود امدند
انهارا قوم قیات گفتند وانچه ازان کفیق دو بهی او که نکوز نام داشت
بعرصه هستی آمدند بدرلکن اشتهار یافتند وان موضع را ترکان ارکنه نام
کردند وچون طوایف مغول بسیار بهم رسید ازان کوه بر امده راه مغولستان گرفتند
وچندین کرت با مخالفان در اویخته بسیاری از ولایات ترکستانرا از دست مخالفان خلاص

مانقوم والانصار محمد معروض شیخ قصه گفته وبجز قیاتخان

ورایت سروری برافراختند وسرداری ترکستان بر یولدوز خان بن منکلیخان که از
نسل قیات خان بود قرار گرفت واو مدتی بکام دل گذرانیده سفر عقبی گزید وازوی
فرزندی ماند جوینه خان نام بعد پدر او بر مسند خانی ترکستان قایم گشت ذکر ماجرای
النقوا که از نوادر حکایاتست مورخان وصاحب قلمان تاریخ جهان گذارش نموده اند
که چون جوینه خان رخت هستی بر بست ازوی دختری ماند موسوم به النقوی
نه دختر اختری از برج شاهی گرامی گوهری از درج شاهی سرداری قبیله والوس بان عصمت
سرشت قرار گرفت سرداران قوم فراهم آمده آن عفیفه را در سلک ازدواج ذوالنون
خان عم زاد خود در آوردند از بطن آن عفت پناه دو فرزند بوجود آمد یکی را ویلجدی
ودیگری را ایلکدی نام گذاشتند همدران ایام ذوالنون خان به اجل طبعی ساز ملک
بقا شد وسرداری الوس به النقوی قرار یافت باتفاق جمیع مورخین است
که روزی آن گرامی بانو در شبستان خود پهلو بخواب کرده آرامش میکرد ناگاه
شعشعه از قرص خورشید جهانتاب جدا گشته بکام ودهانش فرو رفت آن عفیفه
در بطن خود آثار گرانی یافته صورت واقعه را به برادران الوس ورشن سفیدان قوم
ظاهر نمود جماعتی کثیر کمر بمحافظت او بستند روز دیگر باز همچنان بعمل آمد روز سیوم
نیز همچنین شد سرداران قوم از مشاهده انحالت مطمئن گشته سر بحلقه ارادت
او گذاشتند اگرچه امثال این حکایات از عقل بس بعید است اما از قدرت

بالوی تعالی شانه عجب نیست مولف حبیب السیر گوید **بیت** حکایات مریم اگر بشنوی ـ به النقوی
هیچنان بنگری ـ آورده اند کاران سه شعبه سه فرزند سعادتمند ازان عفیفه بوجود آمدند یکی را نو قون
قیقی و دیگری را بوسقین سالجی و دیگری را بوزنجر موقعان نام کرداشتند چنین آلنقوا سفر عقبی گزید نوبت
سرداری قبیله به بوزنجر موقعان رسید وی معاصر ابومسلم مروزی بود وقتیکه او را نیز امر ناگزیر پیش
آمد ازوی دو پسر ماند یکی توقاه و یمین بوقیانو قیا جد هشتم چنگیزخان است بعد فوت توقا
دو یمین پسرش بر مسند خانی متمکن گشت ازوی نه پسر ماند ولد اکبر او قایدو خان روزی جهت
مهمی بموضع رفت قوم جلایر بر سر برادرش ریخته همه را از تیغ گذرانیدند قایدو خان از ینحادثه
آگاه گشته باتفاق ماچین نام ولد عم خود بر جلایران حمله کرده مقدار هشتاد نفر سردار آن قوم را
طعمه تیغ بیدریغ ساخته کامروا گردید چون او درگذشت ازوی سه پسر ماند بایسنغر جرقه
لنکوم جارچین بعد او بایسنغر بر مسند خانی قدم گذاشت چون او را نیز امر ناگزیر پیش آمد
ده پسر یادگار گذاشت یکی قاچولی دویمین قبلخان که هردو توام بودند قاچولی همین خوابها
عجیب و غریب میدید شبی دید که گویا کوکبی درخشان از گریبان قبلخان طالع شده و ازان کوکبی
چند دیگر منتشر گشته و هر یکی ازان بر ولایتی پرتو انداخته این خواب را به پدرش سغیدان و
کلانان خود تقریر کرد آنها گفتند که عنقریب از تو فرزندی بوجود آید که بر اکثر ولایات
فرمانروا شود و از و فرزندان بسیار بهم رسند و بر ولایات بسیار دست مسلط
شوند اما می باید که قبلخان را بر مسند خانی نشانی و تو بلشکرکشی مشغول باشی

دردهات

در دهات وثیقه بخط اغوری نوشته به التمغا موشح گردانیدند و بمواهیر و دستخط
سرداران الوس مسجل ساختند قاچولی سپه سالار و شمشیر زن شد و قبلخان
بر مسند خانی نشست میان هر دو برادر رابطه اتحاد بدرجه اتم بود چون قبلخان درگذشت
ولد اکبر او قوبلیه قاآن قایم مقام پدر شد هم در ان ایام قاچولی نیز سفر عقبی گزید و بعد
فوت قاچولی ایردومچی نام پسرش سپه سالار شد و بلقب ... لاش ملقب گردید
و بعد وفات قوبلیه قاآن برتان نام برادرش سردار الوس شد و لفظ بهادر بر اسم خود
افزود و بعد فوت او بیسوکا بهادر فرمانروا گشت و بعد فوت پسرش سوغوجیجن سپه سالار شد
و از دو سیجانه تعالی بیسوکا بهادر را در بیستم ذیقعده سنه تسع و اربعین و خمس مایه فضل تکو دل
پسری نیکو خصال عطا فرمود بتموچین موسوم ساختند و وقتیکه تموچین سیزده ساله شد
در سنه اثنی و ستین و خمسمایه بیسوکا بهادر مسافر ملک عدم گشت و سوغوجیجن سپه سالار
نیز وفات یافت و از وی پسری خرد سال ماند مسمی بقراچار نویان و از خرد سالگی شاه
دو وزیر تفرقه عظیم در ایل و الوس راه یافت و قوم تایجوت مسلط گشت **ذکر حالات تموچین**
ملقب بچنگیزخان بن بیسوکا بهادر آورده اند که چون تموچین از بطن مادر متولد شد بقدر خون افسرده
در کف دست داشت چنانچه گوید **رباعی** مران طفل را اید بمشت اندرون ؛ بقدر یکی کعب
افسرده خون ؛ که بر گشتن دشمنان بد دلیل ؛ شد اندر کفش هر دو عالم دلیل ؛ و چون
مقدر چنان بود که اساس هستی چندین هزار هزار ذیحیات از دست وی منهدم شود

داشت چون هلاکو خان موسوم کرد و امارات و علامات آن در بطن یاد از دست او
نمودار گردید القصه تموجین از تفرقه ایل و الوس متالم گشته بصواب دید قراجار نویان
به اونگ خان که حاکم قوم کرایت و معظم‌ترین پادشاهان ترکستان بود ملتجی گشت و
به رفاقت فرمانروای ترکستان هشت سال مهمات عظیم سرانجام داد و مصدر تربیت
و نوازش گردید شنکوم خان پسر اونگ خان نسبت به تموجین در مقام حسد در آمده خاطر
خان را از او منحرف ساخت خان نگستان خواست که مضرتی به آنجناب رساند دو طفل
کله بان که یکی تاتا و دیگری قشلق نام داشت بر عزم خان آگاه گشته این خبر رسانیدند تموجین
نقل کردند تموجین باتفاق قراجار نویان و چند کس دیگر در کوهی صعب گذار متحصن گشت
اونگ خان با فوج جرار بتعاقب شتافت جنگی صعب بوقوع پیوست تموجین افواج اونگ خان
را شکسته بطرف چشمه بالجوته رفت و هر یکی از رفیقان را منصبی و لقبی ساخته
داد و آن هردو طفل را خطاب ترخان داد که فرقه ترخان از نسل ایشان اند چنانچه
گوید رباعی چنین داد فرمان که تا به نژاد ؛ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد ؛ کند شادشان
به بخشید انبای ما ؛ گزین پس نشستند بر جای ما ؛ القصه در اندک مدت چهار هزار
و ششصد سوار تیرانداز مونکاف و پیاده های بی شمار زیر رایت تموجین فراهم
آمدند و از سر چشمه بالجوته نهضت نموده تا سرحد ختا و لب رود لغرب شمشیر آبدار
مغلوب ساخت و با آن لشکر بیقیاس از موضع نادر بعزم محاربه اونگ خان متوجه گشت

جهان تا خلق کرد بر لشکرش ؛ که ویران شد آباد و بوم و برش ؛ بعد محاربه شدید نسیم
و ظفر بر پرچم رایت تموجین وزید اونگ خان معروض تیغ قضا گشت و سپاه او نخواهش
منهزم گردید و شنکوم خان پسرش بکابل تنغور رفته مقتول شد و تمامی ترکستان بتصرف
خان والا نژاد در آمد و سی و دو مملکت مغولستان را در کنار گرفته در سنه تسع و تسعین و خمسمائه
در موضع سمان کهیره قدم بر مسند خانی و وساده جهانبانی گذاشت و در آن وقت تعداد عمرش
به چهل و نه سال رسیده بود در سال دیگر تایانگ خان صفوف قتال آراسته او را با چندین هزار
ترک بقتل آورد و اساس سلطنت او را متصرف گشته رایت اقتدارش از تیغ برافراخت
و در شهور سنه اثنی و ستمائه محفل قوریلتای آراسته فرزندان و نوینان را به احضار
فرمان داد و توغ سفید نه پایه اختراع کرده نصب نمود در آن محفل یکی از ترکان
که او را بت تنگری میگفتند و بکرامات اشتهار داشت حاضر گشته گفت که
حق سبحانه تعالی مرا خبر داده که تموجین را الیسار ولایات بخشیدم و پادشاه عظیم الشان
کردم از امروز تو خود را چنگیز خان لقب بده و لفتوحات عظیمی مترصد باش چنانچه در نظم
گوید رباعی نهادیم نام تو چنگیز خان ؛ ازین پس تو خود را تموجین مخوان ؛ از آن رو که معنی
چنگیز خان ؛ بود شاه شاهان بتوران زبان ؛ در سال دیگر رایات خانی به تسخیر قراختا
متوجه گشت و در عرض دو سال التیاخان حاکم قراختا و الکوز خان حاکم قوم تبت را
بقتل رسانیده مال و منال آن ولایات بتصرف درآورد و بتاریخ سنه خمس و عشر و ستمائه

با لشکری جرار و فوجی بیش از مور و ملخ بطرف توران و ایران نهضت نمود و از
سرحد ایران اوکتای خان و چغتای خان شاهزادگان را با لشکری خونخوار بجانب خجند
و ولایات توران را با فوجی عظیم بر سر فناکت و خجند روان فرمود و خود با شاهزاده تولی خان
جانب بخارا متوجه گشت و در شهور سنه سبع و عشر و ستمائه بخارا را محاصره کرده در دو روز
مفتوح ساخت و بمشیت ایزد منان از بخارا و بخارائیان اثری و نشانی نماند و صاحب همت و ناطق اندیار
طعمه تیغ بیدریغ گشته در و دیواران بلده دلکش با خاک برابر گشت و در همان سال اوکدای
قاآن اترار را مفتوح ساخته غایرخان حاکم بخارا را از زیر تیغ کشید و قتل عام نمود و چغتای خان
حصار خجند را مسخر نموده قتل عام نمود و خانمان و اهل و عیال و زر و مال ساکنان اندیار نیست
و نابود گشت و منقولست که تیمور ملک والی خجند پیوسته هنگام کشتی بزرگ مهیا میداشت
که بیرون آن کشتیها را به گل و سرکه و اقسام صناعات محافظت کرده بود چون عرصه
بر او تنگ شد متعلقات خود را با بعضی وجوهات در کشتیها افکنده مانند باد بر روی آب
روان شد ترکان خونخوار از فرار او آگاه گشته مقابل کشتیها در خشکی ره نورد گشته و بکناره
نزدیک میرسیدند تیمور ملک بر ترکان خصم دور رو بخدنگ جانستان ترکان را از تعرض باز
میداشت و تا در اندازه همین قبیل بسیاری از ترکان را بقتل آورده و هدف سهام جانستان
کرده تا باهل نجات رسیده و متعلقات را از کشتیها برآورده داخل صحرای گشت که در آن
که از تراکم اشجار باد صحرا در آن گذار نبود گردید و ترکش و کمان را بدست آورده متوجه

دفع مخالفان

دفع مخالفان گشت و هر چوبه تیر جانستانش از دو کس و سه کس میگذشت چون بسیاری
از ترکان کشته گشتند لشکر ترکان ترک تعاقب او کرده مگر سه کس از آن بهادران تعاقب
و از دست نداده خود را نزدیک رسانیدند از اتفاقات همگی سه تیر در ترکش تیمور ملک مانده بود
که یکی از آن پیکان نداشت آن بهادر بهمین تیر بی پیکان از آن چشم ترکی حواله کرد که از درد بیهوش
بگذشت پس آن دو کس نیز دست از او برداشته بلشکرگاه خود رسیدند و او با متعلقات
و وجوهات خود صحیح و سالم بخوارزم رسیده متوجه ولایات عراق گشت **ذکر سمرقند نهضت**
مانند آورده اند که چون خان نصرت نشان از تسخیر بخارا و بسیاری از دیگر بلاد و ولایات فارغ
گشت با حشری انبوه بطرف سمرقند متوجه گردید با وصف آنکه یک لک و ده هزار کس از مردم
جنگی در آن حصار بودند زیاده بر دو روز طاقت مدافعه و محاربه نیاورده زبان بعجز گشادند
و از اهل حصار شیخ الاسلام و دیگر اشراف و اعیان بکرپاس کم دون اساس رسیده تحفهای
لایق بنظر خان نیازی آورده التماس جان بخشی نمودند فرمان شد که دروازهای حصار را واکرده
معتمدان خانی را جهت تحصیل مال امانی در قلعه بر بندان اجل رسیدگان دروازه عیدگاه را وا
کردند ترکان خونخوار الشهر و قلعه درآمده قتل عام نمودند و صغیر و کبیر و برنا و پیر و غنی و فقیر
را تیغ کشیده دست بغارت گشادند بحکم قادر برحق در اندک زمانی اثری از عمارات
و عمارت نشینان نماند و بویرانه هزار ساله برابر شد در خلال این حال جبه نویان و سونتای بهادر
با سی هزار سوار تیزگذار بتخریب بلاد خراسان و آذربایجان دستوری یافتند آن هر دو بهادر در راه

شهری و ملکی که رسیدند از صامت و ناطق اثر نگذاشتند و مظفر و منصور بلشکر خانی پیوستند

ذکر حالات خوارزم و بقتل رسیدن نامی لشکر آنولایت منقول است که چون مهمات ماوراء النهر بران قسم منفصل شد

از جناب خانی شاهزاده کامکار والانژاد جوجی خان و جغتای خان و اوکتای قاآن را با فوجی خونخوار به تسخیر خوارزم

مامور نمود سلطان محمد خوارزمشاه حمارتکین نامی را در خوارزم گذاشته از رعب افواج خانی بحصون

دور دست گریخته خزیده بود شاهزادگان بعد محاصره هفتماه خوارزم را متصرف گشته زن

و مرد و صغیر و کبیر آنولایت وسیع را بصحرا بردند و یکصد هزار کس از اهل حرفه و اطفال

صغیره و زنان جمیله آن دیار را اسیر ساخته دیگرا را طعمه تیغ خونخوار ساختند گویند که عدد

قاتلان از صد هزار متجاوز بود و در حصه هر قاتلی بیست و چهار نفر رسیده بود و از جمله مقتولین

شیخ نجم الدین کبری بود القصه چون از خوارزم و خوارزمیان اثری نماند رایات خانی بجانب نخشب

متوجه گشت و همانحالت بر سکنه نخشب نیز بگذشت بعد ازان بتو عنایت بر ترمذ

افکنده ترمذیان را همان شربت بکاسه زندگانی ریختند پس ازان بظاهر بلخ مضرب

خیام خاقانی گردید و همان قاعده در آن دیار نیز جاری گشت و از انجا تولیخان را بجانب خراسان

رخصت نمودند و خود متوجه طالقان گردیده و بعد هفتماه الحصار را مفتوح ساخته قتل عام

نمود و از انجا بتوم محاربه سلطان جلال الدین ولد سلطان محمد خوارزمشاه متوجه گشت سلطان

جلال الدین بر ساحل نیلاب با افواج خانی محاربات رستمانه کرده اسب خود را از

کنار رفیع میان دریا انداخته بسلامت جانب هندوستان رفت ترکان خونخوار

از آن

فرزندان نرینه و خویش و اقربای او را تیغ کشیده خزاین و جواهر و اهل و عیال او را

متصرف گشتند خیانت خانی مظفر و منصور مراجعت کرده تولیخان با هشتاد هزار

سوار بجانب مرو شاهجهان روان نمود در عرض یکهفته الحصار عالی را مسخر ساختند و قتل عام کرده

از یار و دیار آنولایت نشانی نگذاشتند و تعداد کشتگان مرو به هزار هزار و سیصد هزار کس رسیده ملک شد

رسید و تولیخان بعد فراغ این مهمات متوجه بنیشابور رفت و برج و باره و عمارات

آن قلعه فلک تمثال را با خاک برابر کرد و غنی و فقیر سکنه آن دیار مقتول گشتند و اتفاق مورخین

است که دوازده روز تعداد مقتولان نیشابور را بشمار آورده سوای اطفال و عورات هزار هزار

و هفتصد و چهل و هفت هزار نفر بقلم در آمده که مقدار یک لک و چهل و هفت هزار کس باشد بعد

تحصیل این ظلم و ستم خان ظفرنشان بجانب هرات توجه نمود ملک شمس الدین

نامی از جانب سلطان محمد خوارزمشاه در الحصار حکومت میکرد و صد هزار کس مصلح

و مکمل با او بودند محاربات شایسته کرده بزخم تیر کشته شد اشراف و اعیان هرات از حصار برآمده

زبان بعجز گشادند و امان خواستند شاهزاده قسم یاد کرد سوای وابستگان شمس الدین مقتول

هیچکس تعرض نرسانند اینها درون قلعه مراجعت کرده دروازه های شهر را بگشادند ترکان

در حصار در آمده بحکم تولیخان دوازده هزار نفر خویش و اقربای شمس الدین را بقتل آورده باقی اهل

شهر را امان دادند تولیخان جهات هرات را بضبط در آورده ابوبکر و سکتمانی نامی را

بشحنگی القلعه مامور ساخته مراجعت نمود و در طالقان بلشکر خانی پیوست بعد ازان ایام از

١٤ یک لک و چهل و هفت هزار
و هفتصد نفر
در شمار آمده
سوای زنان و بچه

اتفاقات روزگار خبری بغلط اشتهار یافت که سلطان جلال الدین ولد خوارزمشاه
افواج چنگیز را هزیمت داده عنقریب در ولایات بدر میرسد رعایای هر دیار که بالطبع خواهان
سلطنت خوارزمشاهیان بودند بعضی بر صدق و کذب آن خبر مقید نشده در هر جا از جانب چنگیز
داروغه بود او را بقتل آوردند و در هرات هم همان قاعده مرعی گشت چنگیز خان از استماع این خبر
بر تولیخان قهر کرد که اگر اهل هرات را امان نمیداد در این فتنه چرا بید ای شد آنگاه ایلچکدای نویان را
با هشتاد هزار سوار بجانب هرات تعین نمود افواج خانی هرات را دگر وار درمیان گرفته بعد
محاصره ششماه آن قلعه را بتصرف در آوردند و بر هیچ متنفسی رحم نکرده قتل عام نمودند و سوختند
و کندند و برج و باره حصار را از بیخ بر انداختند و عدد قتیلان آنجا هزار هزار و سیصد هزار
که عبارت از شانزده لک ایشان باشد رسید و منقولست که غیر از شرف الدین خطیب
و پانزده نفر دیگر از اهل هرات هیچکس بسلامت نماند و بیست نفر دیگر در بدر ایشان
پیوستند و مدت پانزده سال بجز این چند کس در آن شهر هیچکس نبود فاعتبروا یا
اولی الابصار سبحان الله این یک نغمه قهاری ایزد منان ذو الجلال است

مصرع

هر آنچه حاکم عادل کند همان داد است منقولست که سلطان محمد خوارزمشاه سالها بود سالها
فرمانروای ایران و توران بود و سیاه سلطنت بسر برده چهار پسران شجاع و چهار صد
هزار سوار مسلح و مکمل در رکاب داشت و چیزی از وی در عالم کسی سخن غرور بظهور آمد پس
چند روز نگذشت که چنگیز خان از توران زمین خروج کرد و بعضیت توران و ایران و خراسان

و دیگر ولایات مسخر ساخت و غیرت الهی چنان عقل و هوش را از دل خوارزمشاه محو کرد
که با وجود کثرت سپاه زر خواه و سامان جنگ و جدل مقابله و مقاتله افواج خانی را بر خود
گوارا نکرده آواره دشت ادبار گشت و اهل و عیال و فرزندان صغیره و کبیره و جواهر نفیسه خود را
همراه مادر خود در حصاری که بر قلعه کوهی صعب واقع بود و تسخیران اصلا در مخیله هیچ احدی
نمیگذشت فرستاده و خود با چند کس صحرا الصحرا میگشت حصن الحصین بعوض خانی رسید افواج
قاهره را به تسخیر آن قلعه و بدست آوردن متعلقان خوارزمشاه تعین کرده چون قضای آسمانی
به استیصال آن دودمان کمر بسته بود در اندک ایام ذخایر آن حصار رو بکمی آورد صغیر و کبیر
آنجا فریاد العطش العطش بر آوردند امان خواستند و آنهمه نقود و جواهر را که اندوخته روزگار بود ان
بتصرف چنگیز خان سپرده از حصار زیر آمدند و از سر تکلیف های تقدیر همان وقت آن قدر
ریزش باران گشت که چشمه ها و غدیرهای آن حصار مملو گردید و از اشک حسرت و تاسف
محصوران بر روی زمین جاری گشت و سران سپاه چنگیز خانی فی الفور فرزندان صغیره خوارزمشاه را معروض
تیغ بلا گردانیده مادر و زنان و دختران خوارزمشاه را با زر و جواهر و امتعه الحصار در فوج
چنگیز رسانیدند آورده اند که چون خبر کشته شدن فرزندان و غارت و تلف شدن اهل و
عیال سلطان محمد خوارزمشاه رسید فی الحال از حسرت و اندوه و غم و الم جان بداد
و در محلی دنیای فانی را وداع کرد که رفیقان او توفیق تجهیز و تکفین در نیافته بهمان جامه که
پوشیده بود پیچیده بدریا انداختند آنست مآل کامرانی دنیای دون فاعتبروا

یا اولی الابصار **ذکر مراجعت خان مظهر صفت قهر ایزد منان چنگیز خان بطرف ترکستان**
و بیان سفر زدن بملک بقا چون در ایران و توران و آذربایجان و شیروان
و ایروان اثری و نشانی از معموری نماند و خانمان خوارزمشاهیان از بیخ و بنیاد بر افتاد خان
نمونهٔ قهر سبحانی چنگیز خان مظفر و منصور بجانب ترکستان معاودت نمود و در ماه ذی الحجه
سنه احدی و عشرین و ستمائه بطرف تختگاه خود متوجه گشت و مقرر نمود که مادر و زنان خوارزمشاه
را بر اسپان سوار کرده همراه افواج براهند که بر خوارزمشاه و لشکرانش نوحه کنان میرفته باشند
القصه در خلال آنحال منهیان خبر رسانیدند که شیدرقو پادشاه تنگت و قاسین
آماده حرب و پیکار است رایات ظفر پیکر خان سعادت نشان بدان صوب روان گشت و
شیدرقو با پانصد هزار مرد مردانه استقبال کرده آتش محاربه برافروخت و جنگی
در نهایت صعوبت بوقوع پیوست و بعد جدال شدید نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
رایت خان وزید منقولست که دران معرکه سه تن بی سر ایستاده جنگ میکردند و اتفاق
مورخانست که هرگاه صد هزار کس در کارزار کشته میشود یک تن بی سر ایستاده میشود
پس مفهوم میشود که سه صد هزار کس دران قتال کشته شده بود والله اعلم بالصواب
الحاصل جهان خان عالی بائی آن ولایت را نیز قتل عام کرده حصون و قلاع را از بیخ انداخته
بترکستان مراجعت کرده و چون شاهزاده جوجی خان دران ایام در دشت قبچاق وفات
یافته بود بصلاح دید قراچار نویان از جانب خان اوکتای قاآن ولی عهد گشت و ماوراءالنهر

و مضافات آن بجغتای خان عطا کردید و قراچار نویان بر رفاقت خان مقرر شد
و سرانجام مهمات برای رزین او مفوض گشت و در سنه اربع و عشرین و ستمائه تنکوز ئیل
چنگیز خان مریض گشته این جهان فانی را پدرود نمود و این ابیات ترجمه وصیت چنگیز خانست
بیت چو بدرت نماند حیات مرا / نهان داشت باید ممات مرا / چو از شهر شیدرقو آید برون
مرا ورا همانندم بریزید خون / بگفت این و در دیده بر هم نهاد / تو گفتی که چنگیز خان خود
نزاد ازین ابیات مفهوم میگردد که گویا شیدرقو متحصن گشته پیغام دیدن خان داده بود
که چنگیز خان وفات یافت والله اعلم بالصواب ایام زندگانی خان هفتاد و سه سال و ایام سلطنت
بیست و پنج سال و احوال چهار نفر پسران آنجناب را مورخان بضبط در آورده اند
بدین تفصیل جوجی خان جغتای خان اوکتای قاآن تولی خان و از روی تواریخ مدت کامرانی و فرمانروایی
اینها و اولاد و احفاد ایشان در ترکستان و بغداد و روم و خراسان و ایران و توران و بلخ و بخارا را
یکصد و پنجاه سال و کسری بحساب در می آید و نوشته اند که هلاکو خان نبیره زاده تولی خان ولد چنگیز خان
هشت سال بکام دل خونریزی و سفاکی کرده درگذشته و از اولاد و احفاد چنگیز خان اینچند کس را
در اهل اسلام نوشته اند سلطان احمد سلطان غازان خان و الجایتو سلطان و سلطان محمد
خدابنده که اگر بتفصیل حالات ایشان پرداز سخن بطول میکشد و غرض اصلی این عاصی
پر معاصی الموهوم بر کامور خانه بتسطیر حالات میمنت آیات اولاد امجاد حضرت امیر کبیر
تیمور صاحبقران است که در حالت تحریر فرمانروای هندوستان بهشت نشان اند بیت

شادابی حکایات شمه از احوال خاقان ظفرنشان چنگیز خان مجملا بتحریر در آورده زبان
قلم وقایع نگار را از فضولی و اطالت معطوف ساخته شروع بمطلب اصلی نمود گفتار در
ذکر حسب و نسب حضرت امیر تیمور صاحبقران و بیان حالات فرمانروائی و کامرانی آن پادشاه گیتی ستان

بر ارباب خبرت و اصحاب فطرت مخفی و پوشیده نماند که مورخان بلاغت شعار فصاحت
دثار در روضة الصفا و حبیب السیر و خلاصة التواریخ و تاریخ فرشته اشهب تیز گام
قلم را چنان بر صفحه کاغذ بجولان در آورده اند که پادشاه گیتی ستان حضرت امیر تیمور
گورگان بن امیر تراغای بن امیر برکل بن امیر ایلنگیر بن امیر انجیل بن قراچار نویان است
و نسبت قراچار نویان و چنگیز خان با هم بتکیب خانچه در صدد رسلک تحریر کشیده و وقتی که
چنگیز خان سفر عالم عقبی اختیار نمود قراچار نویان همراه جغتای خان صاحب مهمات شد
بعد فوت قراچار نویان امیر انجیل نویان پسرش مدار المهام گردید بعد او ایلنگیر نویان زمام
مهمات بدست گرفت پس ازو پسرش امیر برکل ترک و تجرید کرده بحلقه درویشان
در آمد بعد او خلف ارجمندش امیر ترغای قاعده پدر بزرگوار در حفظ حزم و چوسن تکش
من مصاف آن شهر سبز بعبادت و پرستش حق سبحانه تعالی مشغول گشت و آنجناب اکثر اوقات
شرف اندوز ملازمت شیخ اجل شمس الدین کلال می شد و فیضهای ظاهر و باطن بتحصیل
در می آورد در شب بیست و پنجم شهر شعبان المعظم سنه ست و ثلثین و سبعمائه هجری حق تعالی
آنجناب را فرزندی سعادتمند از بطن عفت سرشت تکینه خاتون که از اولاد پادشاهان ترکستان

بود عطا فرمود آن مولود سعادت آمود را باسم امیر تیمور موسوم ساختند چون
قلم تقدیر بران رفته بود که آنحضرت بر سریر سلطنت ایران و توران و روم و بغداد و شام و مصر
و ترکستان و هندوستان جلوس فرماید و از ایام صبی به اسب تاختن و تیر انداختن و صید
افگنی و شمشیرزنی مشغول گشت و قاعده جهانستانی و قواعد فرمانروائی را در ترش و استعمال
میکرد در سنه احدی و ستین و سبعمائه تغلق تیمور خان پادشاه ترکستان بعزم تسخیر ماوراء النهر
لشکر کشید و از آب خجند انقمعقو و حاجی بیگ و بیکجیک را با ترکان خونخوار تسخیر برسم منقلا
روان ساخت و امیر بایزید جلایر نیز بفوج ترکستان بهوسست و امیر حاجی برلاس که فرمانروای
شهر سبز بود خایف گشته بصوب خراسان گریخت و امیر تیمور از امیر حاجی جدا گشته در معسکر
خانان مغولستان شتافته بکلمات دلپذیر و حکایات شیرین در خاطر خانان جا کرد و انها
آثار رشد بر صفحه روزگارش مشاهده کرده زمام حکومت تومانات کش بقبضه
اقتدارش سپردند و در اندک مدت فوجی جرار زیر رایتش جمع آمد و چندین نوبت
بخارا با عظیم با خانان ماوراء النهر کرده مظفر و منصور گشت نوبت دیگر تغلق تیمور خان
در سنه ثلاث و ستین و سبعمائه بصوب ماوراء النهر متوجه گردید و امیر بایزید را
همراه آورد امیر حاجی برلاس که بهمدران ایام از خراسان آمده بود امیر تیمور را
رفیق خود ساخته باستقبال خان ترکستان روان شد و خواست که بملازمت رسد
از اتفاقات روزگار خان ترکستان از امیر بایزید بدگمان گشته بمعرض قتل در آورد

و امیر حاجی ازین واقعه خوف ملک بخود راه داده فسخ عزم ملازمت کرده بطرف خراسان
گریخت و دوران دیار بدست جتی گشته شد امیر تیمور بوساطت امیر حمید بملازمت خان
ترکستان فایز گشته بحکومت تومانات شهر سبز مامور گردید و خان در عین زمستان
بالشکری گران بعزم استیصال امیر حسین حاکم شادمان بر کنار آب وخش نزول نمود
کیخسرو ختلانی از امیر حسین جدا گشته بخان ترکستان پیوست امیر حسین طاقت محاربه
در خود نیافته راه گریز پیش گرفت فرمانروا جهت الیاس خواجه پسر خود را بحکومت
ما وراء النهر مامور ساخته بترکستان مراجعت نمود و امیر تیمور را برفاقت پسر خود
تعیین کرد و بعد مراجعت خان امیر تیمور بامیر حسین پیوست و بعد چندی باتفاق
همدیگر بر سر علی بیکجان حاکم مرو و ماخان لشکر کشیدند از قضای آسمانی هر دو امیر هزیمت
خورده بدست او اسیر گشتند محمود بیک برادر حاکم ماخان ازین حادثه آگاه گشته برادر
را سرزنش و عتاب نمود و دو اسپ تپچاق و ده شتر بختی برسم هدیه فرستاد علی بیک
دران اسپان و شتران خیانت ورزیده الاغ لاغر و شتر عنکبوت پیکر رعایت
کرده اجازت داد در اثناء راه مبارکشاه سنجری بملازمت ایشان رسیده اسپان
تپچاق پیشکش کشید امیر حسین بگرمسیر رفت و امیر تیمور داخل ایل و الوس خود گردید
و بعد چندی بخراسان رفت و با ملک معز الدین کرت ملاقات نمود او مقدم
امیر را غنیمت دانسته مبلغ دو هزار دینار کپکی و دویست خروار غله و ده اسپ راهوار

از محصول سرخس رعایت نمود امیر تیمور شاد و خرم بماوراء النهر مراجعت کرد و از سرخس گر
خضان یکماه و چند روز بیورت خواهر خود پنهان گشت و از انجا برآمده یکماه و چند روز در موضع
اخفر بکنج خمول خلوت گزید و بعد چندی قابو یافته باتفاق تیمور خواجه اوغلان خواجه
و بهرام جلایر بلغو کرده در موضع تکودری بامیر حسین پیوست و هر دو امیر اتفاق ورزیده
با سیستانیان محاربه کردند امیر حسین هزیمت خورده بقلعان شتافت و امیر تیمور را تیری
در دست و شمشیری بر پا رسید و مجروح گشته در موضع تکودری خود را رسانید و بعد چندی
سلدوز نغر و جاق گشته بامیر حسین پیوست و هر دو امیر با همدیگر اتفاق کرده بر منکلی بوقا لشکر
کشیدند و او را منهدم ساخته الیت و شتر و گوسفند بسیار بر اولجه گرفتند و چندی در حدود بلخ
و قندوز و طالقان و بدخشان بیاساساشی پرداخته بر سر داروغه کش رفتند و او را شکسته
قلعه کش را متصرف شدند الیاس خواجه آگاه گشته با جنود نامعدود در چهار فرسخی کش رسید
و در موضع قی تلاق فشین دست داد و جمعی کثیر از ترکان بقتل رسیدند و نزدیک بود که شکست
بر لشکر ترکان بیفتد ترکان سنگ یده را بعمل آوردند برف و باران بی موسم باریدن آغاز
کرد و ضرر کلی بلشکر امیران جغتای رسید امیر حسین بسالی سرا رفت و امیر تیمور از آب بادام
گذشته در حدود بلخ نزول نمود الیاس خواجه بعزم تسخیر سمرقند متوجه شد مولانا زاده سمرقندی
و مولانا خردک باتفاق اعیان و اشراف اندیار متحصن گشته داد مردی و مردانگی دادند از
تائید غیبی در اردوی ازبکان وبای اسپ شیوع کرد و چندین هزار جانور راه عدم گرفت

الیاس خواجه مضطرب گشته بطرف جته مراجعت نمود و سمرقند از سبب مخالفان محفوظ ماند
و در سنه سبع و ستین و سبعمائه بسعایت اهل حسد میان امیر حسین و امیر تیمور غبار نفاق
بلند شد امیر حسین مبلغ خطیر بطریق جریمه بر ذمه سران سپاه امیر تیمور نوشت محصلان شدید
بتحصیل آن تعین نمود امیر صاحبقران تمامی اسباب و شتران و وجوهات خود را به امیر حسین عاید
ساخت و او بدان اکتفا نکرده یاره و گوشواره و دیگر حلیه ملبوسات ترکان آغا خواهر خود را که
منکوحه امیر تیمور بود متصرف گشت امیر جاکو برلاس و امیر آقبوغا و امیر ایل بهادر و دیگر رفیقان
امیر تیمور را نجات داده بسالی سرافرازی و در سنه تسع و ستین و سبعمائه امیر حسین را عزم جزم
بخاطر رسید که قبة الاسلام بلخ را دار الخلافه سازد لهذا بتعمیر برج و باره آن مشغول گشت
امیر تیمور را این معنی بسیار گران آمد و به او پیغام کرد که عبد الله عموی تو ترک وطن مالوفه کرده
بود بر او مبارک نیامد و کشته شد ترا این مناسب نیست که سالی سرا را بگذاری و در بلخ توطن
نمائی امیر حسین دست بر نداشت و مایه نزاع میان آن هر دو امیر بهم رسید و از اتفاقات روزگار
ترکان آغا خواهر امیر حسین وفات یافت و رشته خویشی منقطع گردید و اساس مخالفت و عناد
مستحکم گشت امیر حسین پرده وفا و وفاق را دریده سه هزار کس بر امیر تیمور تعین کرد امیر
تیمور فوج مخالف را شکسته بجانب قرشی متوجه گشت و از آب آمویه عبور کرده در راه ماخان برحول
ابی طرح اقامت انداخت هر قافله کاروانیان که در آن منزل رسید اجازت رفتن نداد
بر سر چاه مشورات متمکن ساخت بعد دو نیم ماه کاروانیان را اجازت رفتن قرشی داده بحضور انها

کوچ کرده دو فرسخ قطع نمود کاروانیان بقرشی رسیده صورت واقعه را بامیر موسی و دیگر گماشتگان
امیر حسین ظاهر نمودند امیر موسی بعزم تعاقب امیر تیمور با هفت هزار سوار بطرف بیابان ایلغار نمود
و ملک بهادر با هزار کس بسرعت تمام از پل قلاد گذشته در فرغانون توقف گزیدند امیر تیمور معاودت
کرده با دویست و چهل و سه نفر بطرف قرشی ایلغار کرد و به استعجال تمام بپای قلعه رسیده شب بنفس
نفیس بر کنار خندق رسیده در دیوار آن نظر در آورد و چهل کس بالا از نمرابی که از قلعه بدر میرفت
درون حصار فرستاد بهادران تیمور زیر دربانان قلعه را از تیغ گذرانیده ابواب قلعه را کشادند
امیر صاحبقران با بهادران بحصار در آمده و بسیاری از مخالفان را از تیغ گذرانیده برج
و باره قلعه را استحکام ساخت و پسر امیر موسی را با متعلقات او از حصار در کرد و بسرعت تمام
ترددید رفته صورت واقعه را اعلام نمود امیر موسی و ملک بهادر با فوج جرار خود را جلد و چسپان بظاهر
قرشی رسانیده و بمحاصره کمر بستند چند گاه آتش قتال و جدال در اشتعال بود و درونیان
و بیرونیان بجنگ تیر و تفنگ اشتغال داشتند روزی امیر موید ارلات با سی سوار
از حصار بر آمده با مخالفان در آویخت و کارنامه رستم و اسفندیار را منسوخ ساخت و بسیاری
از اسبان و شتران و گوسفندان به اولجه گرفته و در حصار در آمدند و روز دیگر ایلچی آغا
بهادر با هفتاد کس بر مخالفان حمله کرد و جنگی صعب در پیوست امیر تیمور که بعد ازین
به امیر صاحبقران موسوم خواهد شد با پانزده کس بکمک او رسید و بضرب سنان از دمار کردار
اساس هستی بسیاری از اعدا را از بیخ انداخت و شکستی قوی بمخالفان داد و غنایم

موفور بدست آورده مظفر و منصور در حصار قرشی معاودت نمود امیر موسی و ملک بهادر
طاقت محاربه نیاورده وقت شب از پای حصار نهضت نمودند و بسرعت
تمام نزد امیر حسین رفته صورت واقعه را ظاهر نمودند امیر حسین فوجی جرار جمع آورده رو
بقرشی آورد امیر صاحبقران بمقتضای وقت ترک مجادله کرده جانب بخارا متوجه گشت
امیر سیف الدین و امیر جاکو و عباس بهادر از رکاب صاحبقران جدا گشته به امیر حسین
پیوستند امیر حسین حصار قرشی را به امیر موسی تفویض کرده بسالی سرای رفت و
امیر صاحبقران یکچندی در ماخان بسر برده قریب ششصد نفر فراهم آورده و بار دیگر
متوجه قرشی گشت و امیر موسی را هزیمت داده بجانب سمرقند رفت و اوج بهادر
داروغه الحصار را شکسته بجانب تاشکنت شتافت امیر حسین ازین حوادث
آگاه گشته مانند باد خود را بتاشکنت رسانید در سنه هفتصد و هفتاد هجری علما
و صلحای تاشکنت بمیان آمده اساس مصالحه را استحکام دادند امیر حسین
بسالی سرای رفت و امیر صاحبقران در بلده کش نزول نمود و ایام قشلاق بسر برده
باتفاق همدیگر بر سر کابل رفته الحصار را از تصرف اقبوغا مستخلص ساختند بعد از آن
انهاییان خبر رسانیدند که شاه بدخشان قندوز را غارت کرده امیر حسین
جهانملک ولد خود را باتفاق امیر صاحبقران بر سر شاه بدخشان تعین نمود و خود
بسالی سرای رفت امیر حسین و امیر صاحبقران شاه بدخشان را هزیمت داده بسالی سرای رسیدند

و بار دیگر میان هر دو امیر آتش نفاق مشتعل گشت و امیر حسین نسبت به امیر صاحبقران
در مقام غدر شد امیر صاحبقران آگاه گشته بجانب کش رفته ساکن گشت امیر حسین
پرده از روی مروت برداشت فوجی را بر سر امیر صاحبقران تعین نمود و خود به بلخ رسیده
در تعمیر برج باره و سامان محاربه مشغول گشت و شیرین بیگ آغه خواهر صاحبقران را جبرا
و قهرا از بلخ بطرف سالی سرای فرستاد لیکن بحسن طالع صاحبقران هر روز فوج فوج فایده
بران مترتب شد و آن خرابی ها باعث استیصال امیر حسین گردید چنانچه از سیاق
کلام آینده منکشوف میگردد القصه امیر صاحبقران افواج امیر حسین را که بتعاقب رسیده
بودند شکست داده در محلی مناسب محفل قرلتای آراست و از امرا و اعیان عهد و پیمان
موافقت گرفته جمعیتی شایسته بطرف ترمذ کوچ کرد در موضع ساکه بر سه فرسخ
ترمذ یکی از اولاد سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم سید برکه نام درویشی
که صاحب کرامات و اعجاز بود بملاقات آنجناب فایز گشته ببشارت سلطنت داد
و علم و نقاره حاضر ساخته زبان تهنیت گشود امیر صاحبقران مستبشر گشته به ترمذ
رفت و الحصار را بجنگ و جدال مسخر کرده شیر غتمش اوغلان را که از نسل اوکدای
قاآن بود بحکومت مغولستان تعین فرمود و خود بطرف بلخ نهضت نمود
در منزل اولماج شیخ محمد بیان سلدوز و هندو قرقره و شیخ محمد والی بدخشان و امیر
اولجایتو حاکم قندهار و امیر کیخسرو ختلانی و امیر زنده حشم حاکم شبرغان و غیرهم

از لشکر امیر حسین جدا گشته بملازمت صاحبقران رسیدند ❁ بدرگاه آن شاه
والانژاد ❁ ز هر کشوری سروری رونهاد ❁ پی خدمتش بسته هر یک میان ❁ ز بهر
دعا گشته هر یک زبان ❁ خلص سخن آنکه چون بتایید الهی معاودت نمود و فلک
غدار به اطاعت امیر صاحبقران کمر بست لشکر تازه روز و اعلیان هر ولایت
زیر رایتش فراهم آمدند بطالع مسعود در وقتی سعید بظاهر بلخ نزول نمود و رایت
جنگ و جدل برافراشته کوس دولت فرو کوفت امیر حسین از ضعف طالع خود هر چند
آگاه بود اما بحسب ضرورت حرکت المذبوحی کرده با بخت واژون و دلی پر از خون در حصار بلخ رفت
اگرچه در آن محاربه زخم تیری در پای شاهزاده عمر شیخ میرزا رسید که جراحان مسیحا نفس آن زخم
را داغ کرده در یک هفته چاق و نغز کردند لیکن امیر حسین هزیمت فاحش خورد و در شهر معاودت
کرده فضلا و صلحا و علما و شرفای بلخ را بجناب امیر صاحبقران فرستاد التماس جان بخشی
و اجازت تحصیل زیارت حرمین شریفین نمود حضرت صاحبقران التماس او مبذول داشته
اعیان بلخ را باز گردانید چون دست قضا گریبانش گرفته بود ننگ داشت که بدر رود و در شهر
کهنه رسیده مضطرب الاحوال گشت و بر منار مسجد جامع برآمده پنهان گردید و خواب خرگوش
اختیار نمود حضرت صاحبقران از فرار او آگاه گشته کوس فتح و ظفر بنواخت و در آورده
داخل بلخ شد اشراف و اعیان بلخ بملازمت رسیده زبان تهنیت گشادند امرای صاحبقرانی
بتفحص امیر حسین مشغول گشتند و جماعتی که فدائی امیر حسین بودند تشنه خون گشتند اتفاقاً

در همان دور

در همان دور ترکی را اسب گم شده بود در آن وقت بجستجوی اسب بالای منار
برآمد که از سر بلندی منار تفحص اسب خود نماید ناگاه چشمش بر امیر حسین افتاد که در کنجی
سرنگون افتاده است امیر حسین از خوف جان برخواست و در پای آن ترک افتاد
و عجز و زاری شروع کرده یک مشت مروارید آبدار پیش او گذاشت تا افشای راز او
نکند آن ترک حرامخوار از برج بزیر آمده فی الفور در محفل صاحبقران حاضر گشت و صورت
واقعه باز نمود بموجب حکم شاه عالی امرا پی امیر حسین بر مناره صعود نموده امیر حسین برگشته بخت را
دست بسته گردن بسته ببارگاه صاحبقرانی حاضر ساختند و نوروز و سعید هر دو پسرانش را نیز
گرفتار ساخته آورده بودند چون چشم صاحبقران بر آن اسیران افتاد بمقتضای حقوق
صحبت قدیم اشک حسرت از دیده حقشناس ریخته حکم به اطلاق او کرد الجایتو
مردی بگوشه چشم به امیر موید و امیر کیخسرو ختلانی اشارت نمود که از محفل بیرون برده
بملک عدم روان سازند آنها فی الحال بگوشه برده هر سه کس را بقتل رسانیدند آری
دنیای دلفریب عروسی شوهرکش که هر شب در کنار عاشقی تازه جا میگیرد و شاهدیست
دلکش که بخون عاشقان هر روز پنجه رنگ میسازد چنانچه سوخته گوید رباعی دنیا که همیشه او
بدست دگر است ❁ همواره بلندی ده پستی دگر است ❁ چون قحبه شوخ بیحیا هر ساعت ❁
اندر کنار مستی دگر است ❁ چون عهد امیر حسین و دو پسرش به اختتام رسید
خلیل سلطان و جهانملک دو پسر دیگرش بهندوستان رفتند که دیگر صدا از آنها

بر نیامد و زوجات و سرایای و دختران او را حاضر آوردند سرای ملک خانم دختر قزان سلطان
و الوس اغه دختر امیر بیان و اسلام اغه دختر خضر منسوری و طغای ترکان خاتون را
حضرت صاحبقران در حباله نکاح خود در آورد و سوج قتلق اغه همشیره ترمشترین خان را
به بهرام جلایر بخشید و دلشاد اغه را بزنده چشم عطا فرمود و دختران اورا بهر یکی از امرا
بخشید حصه وافر از خزاین و دفاین و زر و جواهر بلوسبران سپاه قسمت نمود و در
طرفه العین از خانمان و اهل و عیال او نشانی نماند البقای للملک المعبود

ذکر جلوس کردن امیر صاحبقران تیمور کورکان بر سریر سلطنت و جهانبانی در قبة الاسلام بلخ با فتح و ظفر

چون بعون عنایت خداوند تاج بخش
حضرت صاحبقران را چنین فتحی بزرگ دست داد و جهان از خصم فرو نشست و نابود گردید روز چهارشنبه
دوازدهم ماه شهر رمضان در سنه احدی و سبعین و سبعمائه در قبة الاسلام بلخ قدم بر سریر سلطنت
گذاشت و افسر کورکانی بر سر گرفت نخست خلاصه اولاد سید الانام سید برکه و خانزاده ابو المعالی
و خانزاده علی اکبر و دیگر اعیان و اشراف بلخ تهنیت سلطنت گفته زبان بتحمید و سپاس
کشادند بعد از آن امیر شیخ بیان سلدوز و امیر زنده چشم و امیر اولجایتو بزدی و امیر کیخسرو
ختلانی و امیر داود دوغلات و امیر سار بوقا جلایر و امیر جاکو و شاه محمد بدخشی و دیگر سران
سپاه و سروران الوسات برسم چنگیز به زانو زده مبارکباد گفتند و آنچه توانستند از زر و جواهر
نثار کردند و در خور در جه هر یکی بمنصب و اقطاعی لایق مفتخر گشت سراسر دیران نوا از نغمه

جانم

کشیدند صف بر یسار و یمین ∴ زبان برگشادند بر اقوز نان ∴ بی تهنیت یکبیک همگنان
که شاها توئی زیب فر و تخت و تاج ∴ بمان تا بماند ز ادم نتاج ∴ ترا بنده کانیم از جان و دل ∴ و بی بندگان را
رضا دست بهل ∴ که ما چاکرانیم و تو شهریار ∴ و با بنده کانیم از جان نثار حضرت صاحبقران
بعد فراغ مهمات حکومت بلخ برادر ولد جو غام بر لاس مفوض کرده بطرف سمرقند متوجه
گشت و برج و باره ان شهر را تعمیر کرده دار السلطنت ساخت و از مهمات انجا بار اطمینان
حاصل کرده بصوب خوارزم نهضت نمود و درین سفر از زنده چشم و دیگر امرا آثار غدر هویدا
شد حسب الحکم اشرف امرای غدر اجماعه را حاضر ساخته تفحص پرداختند بعد اثبات جرم
زنده چشم در کلخن حصار سمرقند محبوس گشت که دیگر سر بر نیاورد و خانزاده ابو المعالی با بسیار
سادات از سیاست الحضرت نجات یافته بجای وطن معاتب گشت و امیر موسی بشفاعت
سرای ملک خانم و ابو اسحق بسبب خویشی امیر سیف الدین نجات یافتند و دیگران معرض
تیغ سیاست گشتند در سنه اربع و سبعین و سبعمائه حصار کمات را متصرف گشته بطالب
خوارزم سفر سیر اوقات حلال ساختند حسین صوفی که قبل از جلوس صاحبقران بهفت
سال خوارزم را متصرف در آورده بود از حصار بر آمده صفوف نبرد آراست بعد محاربه
شکست یافته منهزم گشته در قلعه خوارزم متحصن گردید و از رعب و خوف سپاه صاحبقرانی بیمار گشته
سفر عقبی گزید برادرش یوسف صوفی قایم مقام او گشته ایلچیان زبان دان با تحف و هدایا
بدرگاه خاقانی فرستاد پادشاه ظفر لوا از سر تقصیر یوسف صوفی گذشته عزم مراجعت

منهزم

نمود همدرین اثنا کبجر وختلانی مصدر نفاق و غدر گردید در محفل برغو راو اثبات
تقصیر شد علف تیغ بلا شد و پسرش بموافقت ابو اسحق ولد خضر منصوری در حصار خوارزم
شتافته یوسف صوفی از جادهٔ عقیدت منحرف ساختند آمادهٔ حرب و پیکار گشت
حضرت صاحبقران بار دیگر بمحاصره پرداخته کمر به تسخیر قلوب بست یوسف صوفی از فعل ناپسند پشیمان
گشته خانزاده دختر خود را با زر و جواهر بسیار بدرگاه صاحبقران فرستاده اظهار عجز و ندامت
نمود رایات خاقانی مظفر و منصور بمرکز دولت معاودت کرد ذکر یورش حضرت صاحبقران
بطرف ترکستان در سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایات عز و جلال بصوب ترکستان نهضت نمود
و امیرزاده جهانگیر را برسم منقلا روان ساخت قمر الدین دوغلات از خوف معسکر
همایون در صحراهای دشوار گذار گریخت و خاتون امیر شمس الدین اویان و دختر او دلشاد
آغا نام اسیر گشتند حضرت صاحبقران دلشاد آغا را بحبالهٔ نکاح در آورد و بعض ایل و الوس
ترکان را تاخته بسمت سمرقند معاودت نمود در اثنای راه اززبان منهیان معروض گشت
که شیخ محمد شلدوز باتفاق امیر سار بوغا و عادلشاه عزم غدر دارد شیخ محمد بقتل رسید
و آن هر دو فرصت گریخته بدشت قبچاق رفتند و اوچ نام حاکم انجا را بقتل آورده
بقمر الدین دوغلات پیوستند و در رکاب و پیوسته او در آمده آمادهٔ حرب ساختند
او هزارهٔ علاقی را رفیق ساخته به اندجان رسید امیرزاده عمر شیخ خبر اینجا دته را مصحوب
مسرعان بجناب صاحبقران فرستاد حضرت صاحبقران موازی سی هزار کس از سپاه همراه کرده بدفع

مخالفان

مخالفان گردید در موضع آب باشی تلاقی فریقین اتفاق افتاد قمر الدین بهزیمت فاحش
خود در پی بکمر هزبران متوجه منقولست که آن بهادر از اسپ جدا شده بقطع مسافت مشغول
بود و یکقبضه کمان و چند چوبه تیر در دست داشت اوچ قرا بهادر که یکی از لشکریان صاحبقران
بود در آن حالت خود را بنزدیک او رسانیده آن بهادر بضرب یک چوبه تیر اسپش را
بیروح ساخت اوچ بهادر خواست که شمشیر و سپر بدست آورده خود را به او رساند آن بهادر
تیری رها کرده بر صفحهٔ سنگ زد که بمقدار عرضه دران سنگ نشست و روی بحریف کرده گفت که
بر دلاوری تو رحم کرده بر جان تو بخشیدم برو بکار خود باش اوچ بهادر بر آن دست و بازو
تحسین کرده مراجعت نمود و امیر صاحبقران بفتح و فیروزی بسمت سمرقند متوجه گردیدند در همان
ایام افواج خاقانی کاشغر را مفتوح ساخته حرم خواهر او غلان حاکم اندیار را با دیگر اعیان
و اشراف به اندجان آوردند و در سنه تسع و سبعین و سبعمائه امیرزاده جهانگیر به اجل طبیعی
مسافر ملک بقا گردید نعش او را در شهر سبز برده بخاک سپردند و آش بزرگ ترتیب دادند بهره
وافر به محتاجان و درویشان رسانیدند و در پنجشنبه هشتم ربیع الاول سال مذکور امیرزاده شاهرخ
قدم بر عرصهٔ هستی گذاشت امیر صاحبقران ابواب عیش و سرور گشاده امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد ابناء میرزا جهانگیر را در آن محفل ایلدار افواج مامور ساخت و چون امیر سیف الدین از حسرت
واقعهٔ میرزا جهانگیر بزیارت حرمین شریفین رفت سرداری الوس جلایر بعادلشاه مقرر گشت
و محمد بیک ولد امیر موسی با فوجی جرار بر سر قمر الدین دوغلات تعین گردیدند و او باتفاق آقتمور بهادر

عقبش

وامیر عباس در موضع انکول با قمر الدین خان محاربه کرده افواج ترکان را منهزم ساخت همدران
سال تقتمش خان فرمانروای ترکستان که از اولاد جوجی خان ولد چنگیز خان بود در دشت
قبچاق از ارس خان شکست خورده بدرگاه صاحبقرانی رسید انواع شفقتها بحالش مبذول
ساخته سران سپاه را با فوج خونخوار به اعانت او مامور ساختند در اواخر سنه سبع وسبعین وسبعمائه
افواج تیموری ارس خان را هزیمت داده تقتمش خان را بر سریر کامرانی متمکن ساخته مراجعت نمود
و در اواخر این سال امیر صاحبقران تومان اغه بنت امیر موسی را در حباله نکاح در آورده
باغ عالی جانب غربی سمرقند جهت اقامت او ترتیب داده وامیر سیف الدین که براه
حج بسفر حجاز رفته بود معاودت نموده کیفیت هرج مرج ولایت ایران و مخالفت آل
مظفر با همدیگر بعرض رسانید و همدران حال حقیقت سرکشی یوسف صوفی فرمانروای خوارزم
از زبان هیمنان مکشوف گشت امیر صاحبقران تادیب یوسف صوفی را مصمم خاطر
منقوش ساخته متوجه خوارزم گشت و بعد قطع منازل بمحاصره حصار خوارزم پرداخت
منقولست که در ایام محاصره روزی یوسف صوفی بجناب صاحبقرانی پیغام داد که بهتر آنست
که با همدیگر مباشر کارزار شویم صاحبقران بر قرار دیگر سلاح جنگ آراسته در میدان نبرد
حاضر گشت و هر چند به یوسف صوفی پیغام فرستاد که بر وعده خود وفا کرده در معرکه کار
زار حاضر شود او مانند روباه در گوشه قلعه خزیده بیرون نیامد و از صولت افواج
قاهره بیمار گشته در همان چند روز سفر عقبی گزید و بعد سه ماه خوارزم مفتوح گشت افواج

خاقانی

خاقانی بموجب حکم اشرف اشراف و اعیان و اهل حرفه انقلعه را امان داده اهل
حرب را تمام و کمال ته تیغ کشیدند و مال و منال اهل قلعه را بغارت آورده در و دیوار
حصار را از بیخ افکندند و چون امیر صاحبقران را عزم تسخیر ربع مسکون بخاطر خطور کرده
بود مکرر بر زبان مبارک میگذشت که معموره عالم آنقدر وسعت ندارد که دو کس در این عرصه
فرمانروا باشند لهذا بعد فتح خوارزم در ماه ذی الحجه بیچی ئیل در سنه احدی وثمانین وسبعمائه
بعزم تسخیر ایران نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه را با پنجاه قشون فوج برسم
منقلای روان فرمود نخست حصار فوشنج را بتصرف در آورده در و دیوار ان را از بیخ برانداخت
بمحاصره هرات کمر بست و در سنه ثلاث وثمانین وسبعمائه شهر و قلعه هرات مسخر
گردید و ملک غیاث الدین پیر علی حاکم انجا بملازمت پیوست و در و دیوار الحصار
با خاک برابر شد و خزاین و دفاین سلاطین غور و ملوک کرت بتصرف خاقانی
در آمد و اشراف و اعیان آن ولایت را بطرف سمرقند کوچانیده رایات جلال بسمت
بوزجان متوجه گشت و ملک پیر علی و دولت کتخدا و سکندر شیخ وللافراسیاب
جلالی و دیگر اعیان او در رکاب گرفتند در نواحی نیشاپور خواجه علی سردار و علی بیک
جانی قربانی بملازمت پیوستند از اسفراین ایلچی زبان دان نزد امیر ولی حاکم
مازندران دستوری یافت که او را بشاهراه هدایت و انقیاد رهبری نماید امیر ولی در حلقه
اطاعت در آمده تحایف و نوادر بسیار بدرگاه سلطانی فرستاد و التماس نمود که بعد

چندی بملازمت بودند در ایام ظفر ایات بصوب سمرقند متوجه گشت و ملک
پیر علی و سایر حکام خراسان از حضرت مراجعت دادند و در سنه اربع و ثمانین
و سبعمایه حرکات نا پسندیده از علی بیک جانی قربانی بظهور پیوست الویه
فلک فرسا بار دیگر متوجه خراسان گردید در اندک مدت قلعه ترشیز و حصار کلات
بحیز تسخیر در آمد و پسر امیر مؤید را بداروغگی الخصوص مامور ساخته ملک غیاث الدین
احاطه
پیر علی و سایر اولاد ملوک کرت را در زنجیر کرده بماوراء النهر معاودت نمودند و در سنه
خمس و ثمانین و سبعمایه داروغه هرات اجل طبیعی وفات یافت غوریان در انولایت
سر بشورش بر داشته بسیاری از مغولان بتیغ کشیدند آتش قهر صاحبقرانی شعله زد
ملک غیاث الدین پیر علی و دیگر اولاد ملوک کرت را طعمه تیغ ابدار ساخته متوجه
هرات گشتند و در هرات قتل عام نمودند و در زنجیر سر افلاق نمودند
بعد انقضای زمستان رایات عز و جلال بطرف ایران متوجه گشت حصار قهقهه
و دیگر قلاع متعلقه انولایت را بتصرف آورده اشراف و اعیان اندیار را السمت بلند
کوچانیده قتل عام نمودند مقارن انحال از جانب شاه شجاع فرمانروای فارس که
از شدت اولاد مظفر بود بدرگاه خاقانی رسید و مکتوبیکه در حالت سکرات در باب
سپارش اولاد خود نوشته بود بنظر اشرف در آورد ملتمسات او بعز قبول معروض
گشت و صبیه عفیفه از ان دودمان جهت امیرزاده پیر محمد خواستگاری نموده حاجب

محمد را سمت این مهم همراه ایلچی دستوری دادند و علم مراجعت بصوب مازندران مرتفع
گردید امیر ولی داروغه سمنان تنسوقات و تبرکات لایقه فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نمود معسکر همایون از راه تملغان جوکان بجلکای اندکان متوجه شد و از انجا
بسمرقند نزول اقبال افتاد در شتوف علی بیک و امیر بیک پسران غیاث الدین پیر علی غوری دستگیر
در نهضت رایات بهمان ستان
گشته بدرگاه خاقانی رسیدند رسیدن همان بود و سفر عقبی گزیدن همان
بطرف ایران
چون شاه شجاع فرمان روای فارس وفات یافت و جدال و قتال در اولاد مظفر
شروع گشت و هرج و مرج عظیم در انولایت راه یافت در سنه تسع و ثمانین و سبعمایه امیر صاحبقران
اغرق کلان زاد در ری لذاشته متوجه ایران گشت وقتیکه در اصفهان مضرب خیام عز و جلال
گردید سادات و قضات و علما و صلحا بملازمت رسیده مال امانی قبول کرده التماس جانبخشی
نمودند التماس انها مبذول گشت و ایکو تیمور با جماعتی بتحصیل مال امانی مقرر گردید بعض
مغولان افواج خاقانی دست تعرض باهل و عیال اصفهانیان دراز کردند و شدت مطالبه از
حد در گذشت اصفهانیان تاب نیاورده کوس مخالفت فرو کوفتند و در اغاز شوال شروع در قتال
کرده بسیاری مغولان را بتیغ کشیدند چون خبر این حادثه بعرض صاحبقران رسید بر ابرش تیزگام
سوار گشته بدروازه توقچی رسید و بهادران از ابجام اصفهان اشاره نمود اصفهانیان را بمحاربه
بسته اماده پیکار گشتند بعد از دو شبانروز اصفهان مفتوح گشت و خرد و بزرگ شهر بپنجه
بلا گرفتار گشتند قهرمان قضا نشان شرف صدور یافت که هر که سر اصفهانی بیارد پنجاه دینار از خزانه

سلطانی بستانند بقول آنکه ای عاشق ترا همین بهانه بس باشد ترکان جو جوار
تیغ سیاست علم کرده فی الحال از سرهای نازنینان اصفهان منارها برآوردند و تودها
جمع کردند قیمت سری در ابتدا پنجاه دینار بود در اخر یک درم کشید و هفتاد هزار کس
از مرد و زن و صغیر و کبیر بقتل رسیدند و منقولست که بعضی از اهل فضل و تقوی که در اردوی
صاحبقران بودند بدین امر نا ملایم دست نمی‌آلودند از خوف یاسا سرهای اصفهانیان
را از لشکریان خریده بنظر اشرف در می‌آوردند القصه بجز چند کس که محصلان خود را
مضرت نرسانیده بودند هیچکس از اصفهانیان جان بسلامت نبرد جناب صاحبقرانی بعد
تحصیل این مثوبات حاجی بیک خانی فرمانرا بحراست آن شهر ویران مامور ساخته
بطرف شیراز نهضت نمود سلطان زین العابدین حاکم آنجا از واقعه اصفهان آگاه
گشته بسمت ششتر گریخت شاه منصور او را محبوس ساخته در قلعه مسلسل
و شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق و دیگر شاهزادگان آل مظفر بملازمت خاقانی
پیوستند امیر صاحبقران ایام در شیراز نزول نمود در آنوقت مسرعی از الغ رسیده
بعرض رسانید که تقتمش خان با فوجی جرار در حدود سمرقند رسیده آتش نهب و غارت
برافروخته است چون چند سال در استیصال دودمان آل مظفر باقی بود صاحبقران
حکومت شیراز بشاهزاده نصیر الدین و کارفرمای کرمان بشاهزاده احمد و ایالت
شیراز بسلطان ابو اسحق مفوض نموده از شیراز کوچ کرده و در ری به اغرق کلان پیوسته

دارو عکی

دارو عکی قم و کاشان و قزوین به پیر احمد شاه سپرده حکومت ری به امیر موسی مقرر نمود و امیر جمشید
قارن به ایالت دامغان و پیر پادشاه نبیره طغاتیمور خان بحکومت استراباد دستوری یافتند
در اثنای راه بعرض رسید که تقتمش خان از صولت سپاه منصور ذات از سمرقند برگشته بطرف
ترکستان رفت پادشاه گیتی ستان بفتح فیروزی داخل سمرقند گشته جماعتی را که در جنگ
تغافل کرده بودند بازخواست عظیم کرده طائفه را که آثار مردانگی از ایشان بوقوع پیوسته بود
نوازشها نمود و در اوایل سال احدی و تسعین و سبعمائه تقتمش خان نوبت دیگر از آب خجند
گذشت و مقدمه لشکر ترکستان در نوق رسید حضرت صاحبقران در علف زمستان نهضت
نمود بیک حمله افواج ترکستان را منهزم گردانیده در خلال اینحال حاجی بیک فربانی حاکم ولایت
طوس علم مخالفت برافراخت امیرزاده میرانشاه بولایت خراسان شتافته آن فتنه
را فرو نشانده در ماه ذی قعده بمعسکر همایون پیوست ذکر توجه رایات ظفر آیات بطرف
دشت قبچاق و هزیمت یافتن تقتمش خان و لشکر طغاق منقولست که چون تقتمش خان
انگیزه عصیان گشت امیر صاحبقران در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه جمیع صغیر و کبیر اهل
اردوی را به انعام زر نقد و اسبان تبچاق و خلاع فاخره و کمر مرصع و جوشنهای لگام
نوازش نموده بصوب دشت قبچاق نهضت نمود از آب خجند عبور کرده در تاشکند
قشلاق ساخت بعد انقضای موسم برف و باران دوازدهم شهر صفر سنه ثلاث
و تسعین و سبعمائه کوچ کرده در موضع قرا سمان ایلچیان تقتمش خان رسیده التماس

مصافی که کردند بمعرض قبول پیوست و بیست و یکم جمادی الاول در کوه کجک تاق که از جبال
مشهوره آفاق است مطرح سرادق اقبال گشت و بعد چندی در الغ تاق مضرب
خیام دولت گردید حضرت صاحبقران بسیر و تماشای آن دشت و صحرا که ششصد فرسخ
طول و عرضش نوشته اند متوجه گشته بر سر قله کوهی بساختن مناره سنگین اشاره فرمود
در طرفة العین بهادران لشکر منصور مناره رفیع از سنگ و ساج تعمیر کردند و سنگ
تراشان فرهادفن بصفاکاری آن پرداخته بقلم آهنین رقم تاریخ نزول رایات
صاحبقرانی و عزم تخت ترکستان بر لوح عالی درج نمودند که بر عرصه روزگار یادگار ماند
روز دیگر از آن منزل کوچ کرده از آب ایلاق عبور نمودند و در عرض هشت روز
موضع انافرغون مضرب سرادق خاقانی گردید و چون از پنج ششماه در ولایت بیگانه
قطع مسافت می شد آذوقه لشکریان به اختتام رسید و قحط و عسرتی قوی در معسکر
همایون پدید آمد چنانچه بهای یک سیر گوسفند بصد دینار رسید و یکمن گندم بسنگ
سمرقند بصد دینار و شترا میکشت چندگاه لشکریان معسکر همایون بخوردن تخم
طیور صحرا بسر می بردند و بیخ و برگ علفهای دشتی زندگانی میکردند امیر صاحبقران
توجه بر احوال سپاه انداخته سرداران تومانات و هزاره جات و صدجات و ده جات
را قدغن فرمود که هیچ یکی از اعیان نان یکماج و تغار و سماچ و دیگر اغذیه لطیفه نخورد
و از مطبوخ بیلماق قناعت نمایند و در دیگی یکمن آرد بسنگ قزان انبار که هشت

من شرعی باشد و قدری سبزی داخل نموده بجوشانند و از آن شصت کاسه مهیا سازند
و هر یکی از احاد الناس بیک کاسه اکتفا نماید گردنکشان و سرداران که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف
میخوردند بکاسه بلماق قناعت کردند و هیچ یکی را طاقت نشد که خلاف حکم بعمل آرد و به انهم اکتفا نکرده فرمان شد
که لشکریان سامان شکار جرکه ترتیب نمایند و از هر طرف جانوران را فراهم آورند بهادران لشکر منصور
آن همه صحرای وسیع را محاصره کرده چندان نخچیر فراهم آوردند که حصه هر یکی از لشکریان چندین جانور
فرا آمد و از لحم آن دفعة چند بار ماه بهم رسید و آورده اند که در آن صحرا آهو بقدر گاومیش
بهم میرسد و آن را بزبان ترکان بلکین گویند و وقتیکه خاطر اقدس از شکار فارغ گشت امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده عمر شیخ را با هشت هزار سوار برسم منقلا روان فرمود و قراولان
را بتفحص احوال غنیم مامور ساخت قراولان چند جا آتش دیده بعرض رسانیدند که مخالفان
قریب اند امیر صاحبقران تمامی افواج را هفت قشون آراسته هر قشونی را بکارفرمایی
سرداری سپرد و فرمان داد که جمیع لشکریان جیبه پوشیده آماده محاربه باشند روز دیگر بعد از پیشین
جمعی از قراولان چهل نفر از لشکر دشمن گرفته آوردند آن گرفتگان تقریر کردند که
مخالفان در محل عذر اند ربیع معلی صادر شد که گرد لشکر خندق حفر کنند و حزم و احتیاط
بکار برند که چشم زخمی از اعدا نرسد و امیر ایکوتیمور برلاس و امیر حمید جلال را با فوجی جرار
بطریق قراولی تعین نمود امیر ایکوتیمور بقتل رسید و امیر حمید جلال مراجعت نموده بعرض رسانید
که چند قشون آراسته از غنیم دیده ام نیز آن شب فرمان شد که تمامی سپاه را جیبه پوشیده

اماده پیکار سازند روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث وتسعین وسبعمایه در موضع
قندرچه تلاقی فئتین اتفاق افتاد توقف فوج علمهای خاقانی برآمد موج محیط سلامت در اید
به اوج جهان از این جود دریای قیر بدستور چنگیز آیین بنیر ز ریگ بیابان فزون لشکری
زجوجی نژادان هر سو کری همه دشت زادان و درنده خو زبوده ز شیران درنده گو
همه تود خشمان و دیر آشتی هر سته رخشمند بنداشتی نخست از معسکر تقمیش خان
سمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و حیه اوغلان
و دیگر خانان جوجی الاصل عنان اسپها را مهمیز داده بر سپاه تیموری هجوم آوردند و عقابان تیز
پرواز خدنگ را به پرواز درآورده بسیار را صدف سینه دوختند چنانچه در نظم گوید
ز تیر و زپیکان هوا تیره شد همان چشم خورشید زان خیره شد برآمد ز ناله کوس کوش
کوش میغ برآن آب شنگرف شد چون تیغ زگرد سیه روشنائی نماند ز خورشید تاب
را جوانی نماند از حملهای بهادران ترکستان نزدیک بود که چشم زخمی بفوج امیر صاحبقران رسید
دراینحالت بعضی امرای بسیار خود را جلد و چپپار رسانیده مخالفان را هزیمت دادند و جنگی صعب بوقوع
پیوست که از مشاهده آن زهره شیر فلک بلرزید و جوی خون بر صفحه دشت و صحرا روان گردید بعد
کشش و کوشش بسیار نسیم ظفر بر پرچم رایت صاحبقرانی وزید و تقمیش خان رو از معرکه تافته راه دشت
و صحرا گرفت لشکریان سپاه منصور بتعاقب پرداخته چندین هزار بی پایان ترکستان الوف الوف
اسپان و گوسفندان و دیگر غنایم نامحصوره بتصرف درآورده مراجعت نمودند امیر صاحبقران

مظفر و منصور بر کنار آب امل نزول نموده در مرغزار ارتوبه بیست و شش روز طرح اقامت
انداخت و بساط عیش و نشاط گسترده کاسهای باده گلفام از دست لاله چهرگان ترکستان
روز آدینه شنبانی نمود و داد خوشی و خرمی داده بکام دل زندگانی میکردند و در حبیب السیر در تواریخ
مسطور است که امیر صاحبقران را در آن سفر بمحلی گذار افتاد که در آن دیار در سالی چهار فرو غروب
و طلوع خورشید در وقت شام دست میداد و نماز عشا دست نمیداد و الله اعلم بالصواب
الحاصل بعد فراغ عیش و نشاط امیر صاحبقران بجانب سمرقند کوچ کرد و از آب سیحون گذشته اغروق
کلدر را به امیر سیف الدین تفویض نموده ایلغار ره سپر گشت و چند روز در آنهمه دشت و صحرا را در نور
دیده از آب جیحون پل بخیر عبور نمود و از اواسط ذی قعده سال مسطور در سمرقند نزول کرد و اعیان
و امرا از نواحه بعد چند روز بیاشکنت شتافت و امیرزاده میرانشاه را بحکومت خراسان
و امیرزاده پیر محمد را بحکومت کابل تعین نمود ذکر واقعات ایران و اختتام آل
مظفر چون هنگام استیصال آل مظفر قریب رسیده بود با آنکه از دست افواج صاحبقرانی خلاص
یافتند اصلا در فکر مآل خود نشدند بلکه بیشتر در مقام مخالفت و دشمنی گشته درآمده با همدیگر
خیابان صفوف نبرد آراستند که عاقبت و اراحش از آن دیار رخت بربست و در اندک
مدت نهال هستی جمیع شاهزادگان آل مظفر از شمشیر صاحبقرانی منقطع گردید و از خانمان
و اهل و عیال آن دودمان اثری و نشانی نماند چنانچه از سیاق کلام اینده موضوع و مکشوف
میگردد اورده اند که چون امیر صاحبقران ولایت فارس را بر آل مظفر تقسیم کرده جهت دفع

فتنه تقمیش خان بسمت سمرقند متوجه گشت سلطان احمد عروس حکومت کرمان را در آغوش
آورده این غزل انشا نمود غزل بار آمدیم و باز نهادیم اساس عیش * کردیم زانقلاب قدح
اقتباس عیش * ساقی که در قدح عشرت ریخت * بر عاشقان غمزده بیمار کاس عیش
بنشین بخور ای که برآریم بیخ غم * از سبزه زار گلشن گردون بده داس عیش * بیدار چشم
بخت کسی کو زبان گل * دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش * هر کس خیال کاری و باری همی کنند
باری نمیکند دل عاجز قیاس عیش * احمد ملک دنیا و عقبی ز لطف دوست * دارد
بقدر همت خود التماس عیش * یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر * حائک مدار از قد بختم
لباس عیش * سلطان بایزید از تیر رانده بصوب کرمان بشتافت و از سلطان احمد هزیمت
خورده بدست مادر گرفتار شد و بعد چند روز خلاص یافته بار دیگر ممتاز بود سلطان
زین العابدین را محبوس ساخته ششتر را متصرف در آورد و از انجا بر سر شاهزاده یحیی حاکم شیراز
لشکر کشید و او را نیز شکسته بر سریر شیراز جلوس نمود چنانچه حافظ شیرازی گوید غزل
بیا که رایت منصور پادشاه رسید * نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید * جمال بخت
ز روی ظفر نقاب انداخت * کمال عدل بفریاد دادخواه رسید * و چون آن پادشاه
فرشته صفات ابواب داد و دهش گشاده وجوه ادرار یومیه را صد تومان ساخته علی
السویه بر سادات و علما و شعرا تقسیم نمود جمیع اشراف و اعیان شیراز زبان بمدح
و ثنای او گشوده اند و حافظ شیرازی گوید که در آن وقت این غزل طرح کرده غزل

ص
...میت منوخات ماهور کرد بد
...شاه منصور که نمرید شجاعت
...ور... ۲

چو زاستخوانها حمایل بکردنم * یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم * و هم در آن سال سلطان زین العابدین
از حصار سلاسل برآمده اصفهان را مسخر ساخت و حاجی بیگ دیو سفشاه که از طرف صاحبقران در آن شهر
ویران بود بند بسیم قند فرستند و شاه یحیی نواحی ابرقو را به تسخیر در آورده و سلطان ابواسحق حاکم یزد را
رفیق ساخته بعزم تسخیر کرمان متوجه گشت سلطان احمد باتفاق سلطان بایزید از کرمان برآمده صفوف نبرد
آراست شاه یحیی از معرکه گریخت و سلطان ابواسحق گرفتار گشت سلطان احمد بار دیگر ابواسحق را بحکومت یزد
مامور ساخت و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان زین العابدین با سلطان احمد رفیق گشته باتفاق همدیگر بر سر
ایشان لشکر کشیدند شاه منصور باستقبال کمر در موضع اصفهک صفوف نبرد آراست سلطان احمد
هزیمت خورده بکرمان شتافت و سلطان زین العابدین گریخته بشوشتر رفت موسی جوکار که بعد از ان بغداد اشتهار
یافت آن شاهزاده را دستگیر کرده نزد شاه منصور فرستاد بفرمان شاه منصور مکحول گشت و در حصار
سفید محبوس گردید و هم در آن سال شاه منصور لشکر بر یزد کشید و دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشت شاه
یحیی صلح گونه کرده بطرف کرمان متوجه گشت و بسلطان احمد پیغام کرد که اگر بخزانه مدد کنی فوج جرار فراهم آورده
آماده محاربه افواج تیمور باشیم والا موافقت کن که باتفاق همدیگر بر کنار جیحون سد راه افواج منصور
شویم سلطان احمد جواب فرستاد که از شر تو مامون نیستیم والا از عم خود بخزانه دریغ نمیکردم و عزم مقابله
افواج صاحبقرانی که بخاطر آورده اند این نتیجه خبط دماغ است زیرا که امروز صاحبقران ده هزار نفر بهتر از من
و تو در حلقه نوکری دارد و سپاه کشورگشای او از سرحد روم تا سرحد ختا متصرف است امثال من و تو
ممالک را چه یارا که در صدد دعوا و ممانعت باشیم شاه منصور با یوگش گشته حدود کرمان را بجا آورد

غلام

غارت رفته بشیراز مراجعت نمود و در شوال آن سال سلطان بایزید در عنفوان شباب
جهان بیوفا را بدرود نمود این رباعی زاده طبیعت اوست رباعی از واقعه دل ترا خبر خواهم کرد
آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت وز مهر تو سر ز خاک
بر خواهم کرد

ذکر یورش پنجساله امیر صاحبقران بطرف ایران

امیر صاحبقران بعزم یورش پنجساله در جمادی سنه اربع
و تسعین و سبعمائه موافق پیچی ئیل از مرکز خلافت نهضت نمود سرداران سپاه و سران
لشکر از هر مملکتی و هر ولایتی با قشون آراسته فراهم آمدند بر ساحل زرجون حضرت خاقان
بخار امزاج انحراف از جاده اعتدال منحرف گشت دو ماه در همان منزل مقامات ورزیده تا ششم
رمضان کوچ فرمودند سعادت رهبر و اقبال خادم بعد کوچ متواتر روز دوشنبه بیستم
شهر شوال در نواح استراباد مضرب سرادق عز و جلال گشت زبده سادات سید برکه سید
غیاث الدین ولد سید کمال الدین فرمانروای ولایت ماهانه را بملازمت اشرف آورد التماس
عفو تقصیر نمود موقف قبول نیفتاد و فی الفور بحصار ماهانه پرتو توجه افکنده در چند روز القلعه
را بتصرف در آوردند و ما وجهات آن معموره را با جمیع اولاد سید قوام الدین بماوراءالنهر
فرستادند آنگاه بجانب جرجان نهضت واقع گشت بیستم محرم حکومت ساری بجمشید
قارن و فرمانروائی آمل به اسکندر شیخ ولد افراسیاب جلالی تفویض کرده روز پنجشنبه ۱۴
شهر صفر از راه دامغان و سمنان متوجه یورش گشتند و از آنجا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را با سپاه آراسته برسم منقلای بصوب عراق روان ساختند و افواج خاقانی

حصار قزوین و سلطانیه مسخر ساخته بامیر شاه حاکم کردستان مصالحه کونه کرده
بملازمت سلطانی پیوستند رایات عز و جلال بطرف لرستان متوجه گردید اعزالدین
حاکم انجا تاب نیاورده راه صحرا و دشت گرفت روز سه شنبه بیستم شهر ربیع الاخر از آب چهاردانگ
عبور کرده حصار شستر را محاصره فرمودند علی نام کوتوال انجا از نخجیه شستر رفت و القلعه بی مجادله
باحاطه تصرف در آمد خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت آن حصار مامور ساخته بطلب قلعه سفید
مضرب خیام دولت نمودند آنحصاریست بر قله کوهی متضمن نهایت استحکام و چهار فرسخ
دوره و خندقی عظیم دارد که طایر خیال تسخیر بر سر فات آن نتواند رسید سعادت نام کوتوال
انحصار بکبر بمدافعه شروع در انداختن توپ و تفنگ نمود از جناب صاحبقرانی چند هزار کس بتسخیر
انحصار مامور گردیدند بهادران جانسپار در عرض سه روز از خندق را بطرز سر داده بپای برج و باره
انحصار را مجوف ساخته بر برجها برگرفتند و به آتش قهر از آن برج و باره اثری نگذاشتند
جمیع محصوران طعمه تیغ بیدریغ گشتند و سلطان زین العابدین مکفوف البصر که بفرمان شاه
منصور در آن قلعه محبوس بود مصدر نوازش گشت و بسیاری از حصون و قلاع آن ولایت
بجنگ و صلح مفتوح شدند و همدران اثنا سلطان احمد و شاه یحیی و دیگر شاهزادگان
آل مظفر از کرمان و یزد و دیگر ولایات بطریق استعجال ره سپر گشته بملازمت خاقانی پیوستند

قصه شاه منصور و جنگ امیر تیمور صاحبقران

رایات جهانستان بعزم استیصال شاه منصور بطرف شیراز
متوجه گردید منقولست که چون اعلام نصرت فرجام از پل فسا عبور کرد شاه منصور با سه هزار کس

از شیراز اراده رزم کرد در نواحی شیراز فرود آمد جماعتی از مقربان از عقب رسیدند
که در حق ما مردم شیراز چه میگفتند یکی از ایشان گفت که زنان بر دروازه شیراز
ایستاده میگفتند چونانکه ترکش های مقیده منی بر کمر می بستند و چماق ده منی بدست میگرفتند
ما ضعیفان را بدست ترکان گذاشته مانند روباه گریختند و شاه منصور جوانی شجاع و جرار
بود در شیراز از جراحت غموده دل بجا رسیده امیر صاحبقران با دو سه هزار کس در سواد شیراز
نزول نمود روز دویم کوس جنگ نواخته قشونها را بفرمان سروری متوجه کرد با سی چهار کس بهادر
در قلب فوج جا گرفت شاه منصور با همان مایه مردم که مهیا داشت در فوج خاقانی غوطه زد و جنگ
کنان با سی کس خود را به امیر صاحبقران رسانید و بزور بازوی شجاعت دو ضرب شمشیر ابدار
بر بازوی آن شهریار قوی طالع زد یکی از دو جوشن بگذشت و دویم از هر سه جوشن گذشته
جراحتی ببازوی آن شهریار نامدار رسانید و چون عنایت ایزدی شامل حال خداوند دوران بود چندان
آسیبی ببازوی همایون نرسید و آن بهادر را افواج قلب از بیرون برساخته بطرف بسیار رفت
و دو نوبت دیگر در فوج قلب جنگ کنان و حریف افکنان رسید همدران وقت امیرزاده شاهرخ بهادر
و جلال حمید و امیر غیاث الدین ترخان و خواجه رستمی و توکل باورچی پیش روی آنحضرت رسیده
با حریفان در آویختند و محاربات رستمانه کرده شاه منصور و رفیقانش را شربت شهادت چشانیدند
و در هیچ تاریخ بنظر این احقر العباد در نیامده از پهلوانان ایران و توران و روم و خراسان و هندوستان
از هیچیک از اینهمه جسارت و دلاوری بوقوع آمده باشد اینمرد طرفه دلی و زهره داشت که نقش جرأت

دلاور

۱۱۶

خود را بر صفحه روزگار یادگار گذاشت القصه چون مهم پادشاه شیراز با نصرام رسید در باب
شیرازیان فرمان قتل عام صادر گشت و عمارات پادشاهان انهمه یار بخاک برابر فرود رفت
و از جناب صاحبقرانی امیرزاده شیخ عمر بحکومت فارس مامور گردید و رایات جهانستان بصوب
اصفهان متوجه گشت بعد قطع دوازده مرحله در موضع قومشه شب دهم شهر رجب سنه
خمس و تسعین و سبعمائه مع قضا و قدر نخل حیات جمیع شاهزادگان آل مظفر را مقطوع ساخت
و بجز زین العابدین مکفوف البصر خرد و بزرگ آن دودمان به آرامگاه عدم خوابیدند و از شور و شر
زمانه خلاص یافتند چنانچه این قطعه در تاریخ قتل آن نامداران بزرگان مورخ تاریخ حبیب السیر
برشته نظم کشیده
به عبرت نگه کن به آل مظفر شهانی که گوی از سلاطین ربودند که در
هفتصد و خمس و تسعین بهجرت دهم شب ز ماه رجب جمله غنودند چو بخ ماهیان در زر ماها
رستند چو تیره به اندک زمانی درودند

ذکر توجه رایات جهانگشا بصوب بغداد و بیان فتوحات آن دیار

چون ولایات عراق و فارس و خراسان در حیطه تصرف صاحبقران درآمد و پای ونشان از مخالفان
نماند اعلام نصرت فرجام بطرف بغداد در اهتزاز آمد حکومت اذربایجان و دربند با مضافات
آن امیرزاده میرانشاه تفویض یافت و نخست حصار حبشی را مسخر ساخته سارق محمد ترک
دستگیر گردید پنجم شوال عبدالرحمن اسفرائنی از جانب سلطان احمد جلایر پادشاه بغداد به ایلچی گری بدرگاه
سلطانی رسیده تنسوقات و تحایف بسیار بنظر اشرف درآورد و التماس مصالحه نمود بعرض قبول انتفار
ایلچی را بعطای خلعت و اسب سرفراز ساخته رخصت معاودت دادند و الویه جهانستان بسرعت تمام

مظفر

بقطع مسافت مشغول گردید و در عرض یکهفته سواد قبه ابراهیم لک که مزار شیخ نجم موردست
اتفاق نزول افتاد اهل حصار بر صد بغداد است و قاعده سکنه اند بار رسته که دو جفت
کبوتر یکی برنگ سیاه و دیگری برنگ سفید که در انمقام مهیا دارند که ان هر دو جفت را بر فتن
بغداد اشنا ساخته اند اگر فوج مخالف نمودار میگردد ان جفت سیاه به پرواز ارند و اگر سوای
خصم وغیر قافله یا کاروان اورد میکردد ان جفت سفید را سر میدهند و آن طایران تیز پرواز
بی توقف و بیدرنگ به بغداد میرسند و اعیان بغداد بر طبق آن در فکر کار خود میشوند امیر
صاحبقران اعیان انمقام را حاضر ساخته استفسار نمود که کدام یکی از جفت را سر داده‌اند
انها چاره بجز راستی ندیده اظهار کردند که جفت سیاه را سر داده‌ایم پس فرمود که الحال
جفت سفید را به پرواز درآورند و نامه بنویسند که گمان خصم غلط بود قافله کلان وارد گشته
است انها بعمل آوردند سلطان احمد بمجرد رسیدن جفت سیاه خلاصه اموال و خزاین و جواهر را
در کشتیها انداخته مع اطفال و عیال از دجله عبور نمود و بطرف حلب نور دکشت امیر صاحبقران
بکمال استعجال قطع مراحل کرده بست و نهم شوال در بغداد نزول نمود و از سلطان احمد و پسرانش
اثری ندید چنانچه نظم گوید س رسیدان جهانجوی جم اقتدار ٭ به بغداد با لشکر بی شمار ٭
جهان پر شد از بانگ و نای و نفیر ٭ بدریدا زهم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان ٭ به بستند
بر عزم رفتن میان ٭ امیر صاحبقران بغداد را مسخر ساخته عزم نمود که بنفس نفیس تعاقب گریختگان
پردازد مشایخ او علاو امیر جلال حمید و امیر عثمان و امیر عباس و شیخ ارسلان ز انوزده

التماس نکامبشی نمودند شهریار قوی طالع ملتمس انها مبذول داشته رخصت داد و خود در شهر
بغداد که بکمال تکلف آراسته بود نزول کرده بساط عیش و نشاط گسترده و معنی این ابیات را بعمل آورد
س وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ٭ ای پسر کشتی می تا شط بغداد بیار ٭ دجله عمر است
زود تازه خوش میگذرد ٭ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت نگذار ٭ امرای صاحبقرانی یلغار کرده در دشت کربلا
بسلطان احمد رسیدند عدد انها چهل و دو بود و با سلطان دویست نفر بودند هنگامه کارزار آرایش
یافت و عرصه الصحرای پر وحشت تخمین بلای کربلا گشت و دران روز کبیر امیر عثمان از تیر بدرجه شهادت
رسید دیگر امرا دست از محاربه کشیده مراجعت نمودند سلطان صحیح و سالم بدر رفت
و چون امرا بملازمت شاه گیتی ستان رسیدند مصدر نوازش فرموده در باب انداختن عمارات
پادشاهان بغداد و بریدن باغها اشاره نمودند لشکریان وار دو بازاریان در طرفة العین آن
معموره را که بهشت بر زمین دعوی همسری میکرد از بیخ و بنیاد برانداخته بدشت و ویرانه هزار ساله
برابر ساختند ۲۴ دشنبه ذی الحجه اعلام نصرت انجام بصوب حصار تکریت نهضت نمود
امیر حسین فرمانروای ان ولایت بخالف و نواد رسیار همراه ایلچیان فرستاده التماس جان بخشی نمود
بعوض قبول ننموده و ایلچیان را بی نیل مقصود بازگردانیدند امیر حسین در حصار تکریت متحصن گشته
تکیه بر اقبال و سپاه زر خواه القلعه را گرزوار در میان گرفته همت بر تسخیر ان گماشتند و در
چند روز نقبی چند زیر بروج حصار رسانیده در و دیوار قلعه را بر سر چوبها گرفتند و بنفط آلوده
اتش در زدند او اسط محرم الحصار مفتوح گشت و شاه و سپاه ان ولایت معروض تیغ قضا گردید

و تاراج گشت

و ماهی منال آنجا که اندوخته روزگاران بود پایمال غارت گردید از جناب سلطنت حکومت آن ولایت
بخواجه مسعود سبزواری مقرر گردید و حصار کرکوت که ایرسون سورغات امیر موصلو کشیده بطرف شهر رها
از راه موصل متوجه گشتند کول ... نام حاکم آنجا راه فرار پیموده در دشت و شعار کنار آواره گشت و سپاه منصور
بجامع دران شهر داخل گشته اثری و نشانی از معموری نگذاشت و در تواریخ مبسوط مرقوم است که آن شهر از مستحدثات
نمرود است و قصه ابراهیم خلیل الله ع دران شهر دست داده و چشمه آبی که از قدم آنحضرت جاری گشته هنوز
جاریست و علامات آن آتش هنوز دران شهر باقیست والله اعلم بالصواب القصه بعد تخریب آن معموره که دست هیچ
یکی از سلاطین عجم و بغداد بدامن آن نرسیده بود اعلام نصرت فرجام بصوب حصار ماردین متوجه گشت
مورخین آورده اند که از مدت ششصد سال باز آن حصار تعمیر گشته و عیسی ماردینی نام شخص بطنا بعد بطن دران
حصار فرمانروا بوده و هیچ یکی از سلاطین ماضیه بران قلعه دست نیافته اند عیسی ماردینی از رعب
افواج قاهره هراسیده معتمدان را در حصار گذاشته بملازمت اشرف رسید چون رخصت معاودت یافت
متعلقان او که در پاس حصار بسته شروع بتوب انداز کردند قهرمان قضا جریان اشارت شد که سپاه ظفرپناه
دست بمحاصره گشاده جبرا و قهرا قلعه را مسخر سازند در عرض ششماه آن حصار رفیع بهاران مفتوح گشت و زر
و جواهر بیقیاس و امتعه نفیسه بیشمار بقبض در آمد شهریار جهانستان حکومت آن قلعه را بصالح برادر عیسی
مفوض فرموده ... جمادی الاول بجانب روم متوجه گشت روز پنجشنبه ... سنه سبع و تسعین و سبعمائه در ...
اونک نزول رایات عز و جلال گشت مصر نام حاکم آنجا بدریوزه شاهزاده احمد بملازمت عالی پیوست و اورا
در حصار سمرقند و عیسی ماردینی را در قلعه سلطانیه فرستادند و کوتوالی آن حصار به امیر یلمش و حکومت ادربایجان

به امیر طهرتن عطا گشت و از سانحات آن سال آنست که از زبان منهیان بعرض والا رسید که
امیرزاده عمر شیخ در ظاهر حصار طرمان بزخم گلوله بندوق شربت شهادت چشیده و رفقاء امیرزاده
آن حصار را مفتوح ساخته از سر مقدار ساکنان تا طفل شیرخواره طعمه تیغ بیدریغ ساختند حضرت صاحبقران
از شهادت فرزند ارجمند قرین غم و الم گشته در صدد ترتیب امیرزاده پیر محمد جهانگیر همت گماشته حکومت
فارس بسرفراز نموده امیرزاده شاهرخ را بحکومت سمرقند ممتاز فرموده خود بنفس نفیس متوجه
گرجستان گشت دران ایام بسیاری از حصون و قلاع مفتوح گردید و کلیسیا و بتخانه‌ها و معابد کفار گرجستان
با خاک برابر گشت دران وقت از زبان منهیان معروض گشت که علی اوغلان و الیاس اوغلان و ... با فوج جرار
از ترکستان رسیده در تبریز و اوجان بقتل و غارت گشته اند رایات جهانگشا بدان سمت متوجه گردید
سرداران ترکستان خبر توجه موکب ظفر قرین شنیده بولایت خود مراجعت نمودند امیر صاحبقران در موضع
محمودآباد طرح قشلاق افکنده بتجرع می ارغوانی و سیر ... گاه از گرجستان مشغول گشت دران وقت
از زبان منهیان بعرض اشرف رسید که توقتمش خان فوج عظیم فراهم آورده متوجه محاربه است و از واقع بغداد
معروض شد که سلطان احمد جلایر بمدد فوج سلطان مصر بار دیگر بغداد را متصرف گشته در تعمیر آن شهر
مشغول است خواجه مسعود سبزواری تاب محاربه او نیاورده بطرف لرستان شتافته حضرت صاحبقران
تدارک حرکات توقتمش خان را پیش نهاد همت ساخته بعد انقضای زمستان از یورت قشلاق هفتم جمادی الاول
سنه سبع و تسعین و سبعمائه بطرف دربند و شیروان نهضت نمود بر کنار آب سمور شمس الدین اباایقه
از ترکستان رسیده کیفیت حرارت توقتمش خان بعرض رسانید چار جانب شدید و سرا اولان بهرام ...

شیروان

تعیین گشتند که از هر دیار و از هر ولایت سرداران سپاه را با افواج خونخوار حاضر سازند در عرض
اندک مدت سپاه زر بخواه بیش از مور و ملخ زیر رایات جهانستان فراهم آمد چنانچه گوید نظم
ز جنگی سواران پولاد پوش ٭ ز البرز تا قلزم آمد بجوش ٭ بجلوه درآمد در آن عرصه گاه ٭ بمقدار
ریگ بیابان سپاه ٭ کشیدند بر دوش مردان کار ٭ زره های داودی زرنگار ٭ نشستند بر
تازیان فوج فوج ٭ تو گوئی که دریا درآمد بموج ٭ امیر صاحبقران بعد فراهم آمدن لشکر خونخوار بیش از قطار
امطار متوجه ترکستان گردید و در هر مرحله یکی از سرداران عرض فوج خود میداد و پیشکشهای لایق میکشید
چون بر ساحل آب خورد رسید مضرب خیام دولت گشت فراوانی از سپاهیان لشکر مخالف آگاه گشته بعرض
رسانیدند امیر صاحبقران در صحرای وسیع لشکرگاه ساخته سپاه را بجبه پوشیدن فرمان داد و در باب
صفوف آرائی قاعده چند سرداران سپاه تعلیم کرده بترتیب افواج پرداخت بیت دو لشکر در اندیشه
داوری ٭ که بختی که فردا کند یاوری ٭ ستاره که را بر سر افسر نهد ٭ کرا آسمان رخت بر در نهد ذکر محاربه
امیر صاحبقران و تقمش خان بار دیگر روز چهارشنبه سیوم جمادی الاخر هر دو دریای خونخوار بجوش و خروش
درآمدند و قتال و جدال شدید میان آمد رباعی سر نوجوانان بر خویش جو ٭ بمیدان بگردید مانند گو ٭
تن نازنینی بر بیکران ٭ بیفتاد بر خاک ره ناتوان ٭ نخست بیابان درآنجو جرّاد و صحرانشینان
دشت قبچاق بر افواج شهریار جهانستان حمله کرده از کشته پشته بر آوردند و در آن صحرا رود
خون روان ساختند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم بذات صاحبقرانی رسد درآنوقت امیرزاده
محمد سلطان و امیر نورالدین و دیگر بهادران بمدد رسیده کارنامه رستم و اسفندیار بظهور آوردند

و افواج جمعی و بسیار مانند دریای مواج بجوش آمده حریفان خود را برداشتند تقمش خان را
طاقت محاربه نماند و روی از معرکه تافته به ترکستان شتافت امیر نورالدین تعاقب کرده صد و هزار دینار
تنگه مفتخر گردید و همچنین جمیع سرداران افواج بعنایت خلاع فاخره و اسپان دنوبراد و کمربند و
تاج مرصع سرافراز گشتند و رایات منصور بطرف دشت قبچاق ایلغار کرده تا سر حد ظلمات
عنان نکشیدند و هر جا قریه و معموره بود پامال حوادث گشت و در محلی مناسب طرح قشلاق
افکنده در اوایل سال ثمان و تسعین و سبعمائه براه دربند متوجه شیروان شدند و از آنجا
بسلطانیه رسیده عیسی ماردینی را بحکومت حصار ماردین مامور ساخت و امیرزاده میرانشاه
را بحکومت آذربایجان سرافراز نموده بفتح و فیروزی در همدان نزول نمودند و ایام صیام را در همدان
بسر برده در شوال متوجه خراسان گشت و از آب آمویه عبور کرده در شهر کش نزول نمود امیرزاده
شاهرخ بهادر و خواتین عفت سرشت باستقبال رسیدند و لوازم تهنیت فتوحات بتقدیم رسانیدند
و از آنجا در سمرقند تشریف آورده در قصر باغ شمال طرح انداخت چنانچه ناظم گوید نظم خسرو تاج بخت و
تخت نشین ٭ شاه کوکب سپاه جم آئین ٭ چند روزی بقصر باغ شمال ٭ در کمال سعادت و
اقبال بگذرانید در نشاط و سرور کرد ز عدل ملک را معمور در سنه تسع و تسعین و سبعمائه
امیر صاحبقران امیرزاده شاهرخ بهادر را از سرحد کوه فیروزه تا سرحد ری تفویض نمود بجانب ییلاق
ازبوج (?) متوجه شد در آنوقت امیرزاده محمد سلطان از جانب فارس رسیده تحایف ساحل هرمز
و غنایم نامحصور بنظر اشرف درآورد دادگاه رایات عز و جلال از آب سیحون گذشته نزدیک

قریه جالس طرح قشلاق انداخت و در ابتدای بهار در سنه هشتصد هجری داخل سمرقند گشته
بعیش و عشرت پرداخت **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان و پامال
حوادث و آفات گشتن آن ولایت بهشت نشان بحکم ایزد منان** در ماه رجب سنه ثمان
مائه موافق بارس ئیل امیر صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بحکومت سمرقند بازداشته بعزم
تسخیر هندوستان نهضت نمود و از آب آمویه عبور کرده براه اندراب متوجه گشت و در
ساعتی سعید داخل کابل گشته طائفه افغانان و کهکهر را تادیب بواقعی داد و در روز شنبه
یازدهم محرم سنه احدی و ثمانمائه از آب سند گذشته بطرف ملتان متوجه گردید و وقتیکه در تلنبه
نزول رایات عالیات گشت سواد قصبه را غارتیده قتل عام نمود و در انتظار انقضای ایام
بارش در آن صحرا طرح اقامت انداخته امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با فوجی جرار برسم منقلا
جانب ملتان رخصت نمود امیرزاده والا نژاد مانند باد و برق بظاهر ملتان رسیده
بمحاصره پرداخت دران وقت سارنگ خان برادر ملو خان وزیر پادشاه دهلی بحکومت آن شهر قیام داشت
جنگگاه متحصن گشته دست بمدافعه کشاد بهادران معسکر همایون الفر تیر سندان گذار برج
نشینان آن حصار را هدف خدنگ اجل ساخته القلوه اسپ خشند سارنگ خان گریخته
بدهلی رفت و محصوران طعمه تیغ قضا گشتند امیرزاده داخل حصار گشته طرح قشلاق
انداخت ساکنان حصار تلنبه و دیگر قصبات و قریات در ملتان در آمده مضرتهای کلی بحال
امیرزاده رسانیدند امیرزاده صورت واقعه را بجناب امیر صاحبقران نوشت بعد انقضای ایام

بارش رایات جلال بجانب ملتان متوجه گشت امیرزاده بملازمت اشرف رسیده غنایم
بسیار بنظر اقدس در آورد و چون در موسم بارندگی اسپان ملازمان امیرزاده ضایع شده بود
از طوایل سلطانی هفت هزار اسپ انعام شد بیست و ششم صفر اعلام نصرت فرجام بعزم
تسخیر قلعه تلنبه نهضت نمود رای دولچین حاکم الحصار بملازمت رسیده نه تقوز اسپ با ساز
و زین طلا و بسیاری از تحایف و نوادر پیشکش کشید و مال امانی بر ذمه محصوران قبول نموده غره ربیع
الاول امیر نور الدین و امیر الله داد و جمعی دیگر بتحصیل مال امانی تعین گشتند اهل حصار تاب
تشدد محصلان نیاورده سر از اطاعت پیچیدند و چند کس را از لشکر منصور بقتل آوردند
قهرمان قضا جریان بقتل عام صادر شد آورده اند که ساکنان هر قصبه و هر موضع در آن حصار جمع
آمده بودند و بسیاری از ملتانیان اموال و اهل و عیال خود را دران قلعه در آورده بودند و هجوم
خلایق بحدی رسیده بود که هیچ یکی طاقت حرکت نداشت در آن حصار محاربه عظیم واقع گشت
و اکثری از لشکریان ظفر پیکر بقتل رسیدند مغولان جگرخوار و بهادران جرار از هر طرف رسیده دست
بقتل کشادند رای دولچین و امیر کمال الدین برادر شیخ سعد اجودهنی نبیره حضرت شیخ
فرید الدین و دیگر سروران آن حصار با اهل و عیال و زنان و فرزندان بقتل رسیدند و
دلاله قضا پیر صد ساله و طفل شیرخواره را بیک نرخ بفروخت و بحکم ایزد قهار آثاری
و نشانی از قلعه و قلعه نشینان نماند و یک پاره و در و دیوار آن حصار با خاک برابر شد
و از زبان سکنه آن دیار مفهوم شد که تا حالت تحریر آن حصار ویران و بیچراغ است

و الحلی

چون ذکر توجه رایات جهانگشا بصوب دهلی تفصیل حادثات آن دیار

چون پادشاه گیتی‌ستان از مهمات ملتان و بطنیر فارغ گشت بطرف دهلی
نهضت نمود و در راه هر قصبه و معموره که بنظر درآمد لگدکوب غارت و تاراج گردید و
ساکنان آنجا اسیر و قتیل گشتند سیوم و هشتم ربیع الاول سنه هشتصد و یک هجری در شکارگاه
دهلی که مشهور جهان است مقرب سرادقات جلال شد درانوقت سلطان
محمود ولد سلطان فیروزشاه تغلق که محض جابر بود بر سر سلطنت تمکن داشت و ملّو
اقبال‌خان مدار المهام بود و چون ایام استیصال سلسله آن دودمان قریب بود و از سلطان
فیروز پسر او و بنا برادر او ان قدر با همدیگر محاربه کردند که دقیقه در خرابی بلاد و امصار فرو نگذاشتند
و جمیع امرای پدر را که از انجمله بیست هزار غلام آن سلطان صاحب تیغ و علم بود بمخالفت همدیگر
بدار فنا فرستاده بودند و زیاده بر بیست هزار سوار و پیاده همراه سلطان محمود نبود و شاه و وزیر
چنان خفیف العقل بودند که هجوم امیر صاحبقران و انبوه لشکر را که از یک و نیم سال در هندوستان
درآمده ملتان و بطنیر را از بیخ و بنیاد بر انداخته بود خصم ضعیف دانسته افواج جنگی
فراهم نیاوردند و ساکنان قریات و قصبات و بلاد و امصار صوبه پنجاب و دوابه را
که از خوف ترکان خونخوار دست اهل و عیال گرفته بعزم رفتن بنگاله و گجرات بدهلی رسیده
بودند از غایت بی‌خردی اخراج آن بیچارگان گشته نگذاشتند که از چنگال بلا
نجات یابند و مرقوم است که در دهلی و سیری و فیروزآباد چندان خلایق در مدارس و مساجد

رسیده

والسواق

والسواق فراهم آمده بود که متردد بین را طاقت حرکت نبود و از شامت غفلت آن
شاه و وزیر بسیاری طعمه تیغ قضا گردیدند و بسیار مال و اهل و ناموس بهانه بیار غارت و تاراج رفت
و هیچ مشرک و مسلمانی از آن بلای مبرم نجات نیافت که از سیاق کلام آینده موضوح میگردد

ذکر محاربه امیر صاحبقران با سلطان محمود بادشاه

در روضة الصفا و حبیب السیر مسطور است که چون
امیر صاحبقران در سرزمین نخجیرگاه دهلی نزول نمود زیاده بر دوازده هزار سوار در رکاب اشرف نبود
و یکصد هزار کس اهل هند در حلقه زنجیر اسیر بودند بعد دو روز میان قراولان صاحبقرانی
و قراولان لشکر دهلی محاربه واقع گشت بهادران لشکر منصور چنگیزی را از جنگ مخالفان تیغ
کشیده مراجعت نمودند اسیران هند تصور کردند که چشم زخمی بفوج صاحبقرانی رسیده
اظهار شادمانی و مسرت کردند امرا این معنی را بعرض اشرف رسانیدند فرمان قضا جریان
صادر گشت که هر یکی از لشکریان اسیران خود را بقتل رسانند بهادران خونخوار که بهانه
و تقریبی میخواستند این معنی را شگون بخت دانسته خندقی عظیم حفر کرده شروع در قتل
نمودند و در طرفة العین آنهمه اسیران را مسافر دیار عدم کردند آورده اند که مولانا ناصر
الدین نام عزیزی در معسکر ظفر اثر بود که کاهی گنجشکی را ذبح نکرده بود در آن روز از خوف امیر
صاحبقران پانزده نفر اسیر خود را طعمه تیغ جان‌ستان ساخت و آورده اند که بهادران افواج
صاحبقرانی از مشاهده اقبال و شکوه که کاهی ندیده بودند مخاطره کلی بخاطر بود و بحدی
خایف بودند که بروز محاربه امیر صاحبقران از مولانا فضل الدین و مولانا جلال الدین کشی

بجایگاه

و مولانا عبدالجبار خوارزمی رسید که محل ایستادن [illegible] گفتند که جایگاه اعیان و خوانین را
مامور ساختند امیر صاحبقران ترتیب تبسم کرده سران افواج را خاطر ساخته اطمینان بخشید و فرمود که زره
چرم خام و توپخانه را زنجیر بند کرده احتیاط تمام بکار برند و خارهای آهنین بیندازند و چند رعه تعبیه کرده که
هنگام یورش در پای افیال بیندازند و بعد تمهید این مقدمات روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر ترتیب صفوف
نبرد که کوه کوه رنگ را بنوازش درآوردند و از درخت [illegible] بر آمده آماده حرب و پیکار گشت سلطان محمود
و ملوخان با ده هزار سوار و چهل هزار تفنگچی و کمانداران و یکصد و بیست فیل جنگی بمیدان کارزار رسیدند از لشکر منصور امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر نورالدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس
و قمار بسیار دلیر مردانه بر مخالفان ریختند و بر فیلبانان تیرباران کردند بسیاری را از پشت آن
حیوان مهیب بزیر آورده در یک لحظه تسخیر آوردند نخست از همه بهادران امیرزاده خلیل سلطان
که در آن وقت پانزده ساله بود فیلبانی را هدف تیر خدنگ ساخته فیلی قوی هیکل را با او جبه کرده بحضور
اشرف آورد بعد از آن دیگر بهادران نیز دستی کرده بسیاری از افیال را بزنجیر درآورده و بر فوج مخالف تاخته
ملک هادی سردار فوج هراول غنیم را با پانصد کس تیغ کشیدند و بجیقلتهای نمایان افواج علی دیار
مخالفان را زیر و زبر کردند سلطان محمود و ملوخان تاب حمله بهادران نیاورده بطرف حصار فیروزآباد
گریختند بهادران لشکر منصور دست از تعاقب برنداشته از کشتهها پشته برآوردند و غنایم
بیحد و قیاس از اسپان تازی نژاد و فیلان کوه شکوه و سنانر و لباس هندیان بدست آورده مظفر
و منصور در معسکر همان یوم ظفر اثر پیوستند امیر صاحبقران کوس فتح و ظفر در نوازش آورده

بر کنار حوض خاص که مقبره سلطان فیروزشاه بر ساحل آن واقع شده مضرب خیام ساخت بهادران
نصف شب سلطان محمود و ملوخان ترک سلطنت و کامرانی گفته وجمهور انام را در چنگال بلا انداخته آواره
دشت ادبار گشتند و خاک فرار بر فرق روزگار خود ریختند روز دیگر امیر صاحبقران از فرار مخالفان آگاه گشته
فوجی را بتعاقب گریختگان تعیین نمود یک نفر پسر ملوخان گرفتار شده بقتل رسید و دیگر نیز بهادران مانند باد
در صحرای دشوار گذار داخل گشتند روز دیگر در میدان عیدگاه بر دروازه دهلی منزلگاه معسکر همایون شد
سادات و قضات و علما و فضلای دهلی باتفاق فضل الله بلخی که نایب وزارت بود بملازمت
اشرف رسیدند والتماس جانبخشی کردند مال امانی بر ذمه گرفتند و دو کرگدن و بسیاری از تحایف و نوادر
پیشکش کردند مولانا جلال الدین اسلام و دیگر امرای مؤید اسلام که سلامت خراج و رحیم دلی
متصف بودند بتحصیل مال امانی مامور گشتند و از نحوست ایام اهل شهر را بر تحصیل مال امانی و بیع و
شرای اسباب ماکولات با مغولان مخالفت بوقوع آمد و چند کس از طرفین کشته شدند چون
امیر صاحبقران به اعتکاف سه روزه متوجه شده بودند هیچکس یارای عرض نداشت بهادران جنگجو قریب
ده بیست هزار کس داخل شهر گشته دست بقتل و غارت گشادند اغنیا و امرای دهلی بعضی در انبارها
بنیه زن و فرزند خود را سوخته بعضی عیال و اطفال را تیغ کشیده با مغولان درآویختند تا بقدر طاقت
حمار به کشته میشدند و تا سه روز کشت از دهم و هفدهم و هژدهم شهر ربیع الآخر تا شد آتش قهر
الهی در سه روز معموره دهلی در اشتعال بود و ناطق و صامت و تر و خشک اندیار را سوخت
و مردم عصیان [illegible] اوسبحانه [illegible] نخل حیات صغیر و کبیر آن شهر را از پا در افکندند و آورده اند که القدر

زر ابین و جواهر و ظروف طلا و نقره و نقود احمر و ابیض از آن بلده بدست بهادران مغول افتاد
که از علو و گاو شیر جنس عقاقیر گران بها را که مانند زعفران و دار چینی و قرنفل و پلپل باشد مغولان در آتش
می انداختند و در گل و لای افکندند و جواهر را بر مید انداختند و دست هر کس را از زر و درم
اسیر گیره بودند که بسیار زر تا بپاره و خلخال طلا از استکه داشتند الحاصل چنین عرضه در دهلی مصدر
حادثه عظیم گردید و از خانها و خانه نشینان نشان نماند تا هفده روز امیر صاحبقران در دهلی و بر این
مقر خیام و تخت و بعض اوقات مشغول بود و جامع الروده ایات جهانستان از دریای
جون عبور کرده نخست قلعه لونی را بتصرف در آورده ساکنان آن قلعه را با سکنه دهلی هم سفر ساختند
و مال و منال بیحد بتصرف در آوردند بعد از آن الویه فلک فرسا در سواد حصار میرته شرف
نزول افکنده و جماعتی کثیر را بقتل در آورده در و دیوار آن قلعه را از بیخ انداخت و از آنجا بطرف
جالاپور نهضت واقع گشت و هر شهری و معموره که بنظر در آمد لگدکوب غارت و تاراج گردید
و غنایم بیحد و قیاس بدست افتاد از آنجا بسمت کوهستان سوالک عطف عنان نمودند و در آن
سنگلاخ افواج منصوره را بیست و دو نوبت اتفاق محاربه با کوهستانیان افتاد و هر نوبت
انصرایان سر جنگی قوی خورده و اهل و عیال و خانمان انها بباد غارت و تاراج رفت
۲۲ جمادی الاولی قصبه پایل پامال غارت گردید و دختران و پسران انقصبه در حلقه
اسیری در آمدند و از خضر ستور ایلچیان سلطان سکندر پادشاه کشمیر بملازمت
رسیده تحف و نوادر را از نظر اشرف در آوردند ایلچیان را مخلع ساخته و مان داوند

که پاد

که پادشاه خود بملازمت رسد پادشاه کشمیر اسباب پیشکش ترتیب داده بعزم ملازمت شاه
گیتی ستان در باره مواز منزل که در آن منزل ایلچیان او از درگاه خاقانی رسیده ظاهر نمودند که وزرای پادشاهی
صد هزار چهار و سه هزار اسب بطریق پیشکش بنام تو نوشته اند او از این مقوله رسیده فسخ عزیمت نمود
و بعضی از کشمیر را استحکام داده وعده ملازمت را در تعویق انداخت در خلال آن حال عرضه داشت فیروز شاه
بهمنی پادشاه دکن با تنسوقات لایقه بنظر اشرف گذرانید از پیشگاه خلافت او را بلقب فرزندی نوازش فرمود
فرمان سلطنت دکن و احمداباد و گجرات بنام او صادر گشته یک راس اسب مشکین با یراق مرصع و تاج
و کمر از انها او دو غلام ترک و دو کنیز خاصه بجهت او بمصحوب رسل یافت ۱۹ جمادی الاولی بطرف جمون
نهضت واقع شد راجه جمون گرفتار گردید او بشرف اسلام شناسا گشته براجگی جمون ممتاز گردید
در سواد لاهور شیخا کهوکهر بملازمت فایز گشت چون بعض امرا شکایت او مذکور کرده بودند
معروض تیغ قضا گردید و حال آنکه بر دهلویان گذشته بود بر سکنه لاهور نیز طاری گشت و خضرخان
که از عمدهای فیروزی بود بحکومت ملتان و لاهور که پیش از ورود او بود دستوری یافت و چون برسم
یلغار گشته از آنجا معسکر منصور عبور کرد و بسیاری از لشکریان که پا تومال لاغر داشتند غرق
بحر فنا گشتند سلخ رجب بلده کابل از فر قدوم امیر صاحبقران گلستان گشت هشتم شعبان در خلم
نزول اقبال فرمود در ترمذ امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم و خواتین عظام از بلخ رسیده
شرف ملازمت و لوازم ضیافت بتقدیم رسانیدند از غنائم هندوستان بهره وافر
بمیرزایان و آغایان فایز شد پانزدهم شعبان در موضع دو غلجین امیرزاده شاهرخ بهادر

با هم دیگر امیرزاده ها باستقبال رسیده لوازم تهنیت بجا آوردند و روز سه شنبه خطه کش مصدر
مرادات جلال گردید و سلخ شعبان رایات اقبال داخل سمرقند شد و بجمیع شاهزادگان و امراء از غنایم
هندوستان حصه وافر عطا کرد و بد و اهل حرفه هندوستان را به تعمیر مسجد جامع مامور فرمودند
در اندک ایام مسجدی عالی بطور مسجد فیروزی که در قلعه فیروزآباد دهلی ملاحظه نموده بودند ترتیب گردید
که امیرزاده میرانشاه در خراسان **ذکر یورش هفت ساله امیر صاحبقران** چنین از زبان منهیان موصوف گشت
که امیرزاده میرانشاه در خراسان ارتکاب افعالی که خلل دماغ بهم رسانیده است و هشتم محرم
سنه هشتصد و سه هجری بعزم یورش هفت ساله بطرف عراق نهضت واقع گشت
امیرزاده محمد سلطان را بحکومت سمرقند و امیر سلیمانشاه را بکار فرمائی تبریز و امیرزاده اسکندر
را بحکومت اندکان و امیرزاده رستم را ببرادری بغداد تعیین فرمودند در سواد ری امیرزاده
میرانشاه حسب الحکم اشرف بشرف ملازمت دریافت ندیمان امیرزاده را مواخذه کرده
مولانا محمد کاکلی که باوصف علم سرآمد هزال بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی
و عبد المومن گوینده را که هر یکی در فن خود استاد وقت بودند بجریمه تقرب امیرزاده بردار
سیاست کشیدند و بسیاری از وزرای امیرزاده را سیاست فرمودند و قشلاق زمستان
در قراباغ واقع شد بعد انقضای زمستان رایات از ارس گذشته در سواد قسطور نزول رایات اجلال شد
درین اثنا از زبان منهیان بوضوح رسید که تیمور قتلغ اوغلان حاکم دشت قبچاق و شنقور خان
پادشاه خطا و خضر خواجه اوغلان حاکم مغولستان به اجل طبیعی وفات یافتند و شورش عظیم

در اوایل بهار راه یافته و امیرزاده اسکندر بر بعض اقطاع مغولستان تاخته اکثر قلاع را
مسخر ساخته به اندکان مراجعت نموده است و یارت کسپی لستان در بلاد گرجستان رسیده دره
خرت را مفتوح ساخته دقیقه در خرابی کلیسا و معابد کفار فرو نگذاشت درین وقت از زبان منهیان
بوضوح پیوست که امیرزاده پیر محمد جهانگیر خیال بغی بخاطر آورده امیر الله داد بر طبق حکم اشرف امیرزاده را
از شیراز آورده امرای بغو امیرزاده در الجای یاساق زده امرای او را سیاست نمودند و میرزا رستم برادرش را
بحکومت شیراز مامور گردید و چنین موصوف گشت که سلطان احمد جلایر فرمانروای بغداد از امرای خود
متوهم گشته قریب هزار کس بقتل آورده نزد ایلدرم بایزید قیصر روم شتافته و قرا یوسف ترکمان نیز
با او موافقت کرده امیر صاحبقران محفل قوریلتای آراسته و با امرای عظام شورت ورزیده لشکر
بر سر گرگین خان حاکم گرجستان کشید و بسیاری از حصون متعلقه او را از بیخ بنیاد بر افکنده بجانب
جانی بیک گرجی متوجه گشت و مملکت او را نیز پایمال غارت و تاراج ساخته مظفر و منصور
بصوب سیوس متوجه گردید ایلچیان و تکفان با تحایف و نوادر بتقبیل ملازمت رسیده و ساله اظهار عجز
و انکسار رد اطاعت و انقیاد نمودند همدرین اثنا عرضه طهرتن والی ارزنجان بنظر انور گذشت
مضمونش آنکه ایلدرم بایزید با فوجی جرار متوجه این ولایت است امیر صاحبقران دفع
خصم را بر همه مهمات مقدم ساخته در سنه ثلاث و ثمانمائه با لشکری بیقیاس بصوب قلعه
سیواس نهضت نمود آورده اند که انحصار سیواس رفیع که علاء الدین کیقباد سلجوقی
اساس نهاده است که در و دیوار انحصار تا کنگره و پا روی تختهای سنگ تراشیده تعمیر کرده اند

و بیرون و سباچ دروازه‌های آنرا چنان پیوند داده اند که گویی از یک سنگ است و دیوارهای او
هشت ذرعه ارتفاع و ده ذرعه عرض دارد و در سه جانب آن خندقی عظیم حفر کرده اند که عمق
آن از اندیشهٔ عقلا پا بپایان ندارد و قاعدهٔ تسخیر آن در حوصلهٔ خیال نمی‌گنجید امیر صاحبقران بطرف غربی
آن نزول نمود و بهادران کوه شکوه فرا به تسخیر آن مامور نمود لشکریان اهتمام جنگ شروع
کردند و نقبها کرده در عرض سه روز برج و باروی قلعه را مجوف ساخته بر سر چوبها گرفتند محصوران
اجل را دوچار خود دیده زبان بتضرع و زاری گشادند مصطفی نام کوتوال الحصار و دیگر سادات و قضات و علما
و فضلا از حصار برآمده مال امانی قبول نمودند و فرمان قضا نفاذ شد که از مسلمانان بمال امانی قناعت کنند و قوم
نصاری و جهود و سپاهیان که از مددگاران ایلدرم بایزید را زنده در چاه انداختند و جو تمام آنجا را غارت نمایند بهادران
خونخوار بر طبق حکم اشرف مال امانی از مسلمین بتحصیل در آورده چندین هزار ذی حیات را
در چاه افکندند و اموال بقیه‌ایشان از نقد و جنس متصرف گشتند بعد تقدیم مهمات حصار
سیواس رایات جهان‌ستان بصوب ملطیه و ایلستان متوجه گشت و الخصوص آنها را نیز مسخر
ساخته حکومت آنجا به امیر قرا عثمان تفویض کرده بطرف بلاد شام نهضت نمود نخست حصار
بهسنی را محاصره نمودند مقبول نام غلام محمد فرخ پادشاه مصر در آن قلعه بود و کمر بعد اخذ بسته در
استحکام برج و باره کوشید لشکریان ظفر چنگال در اندک مدت نقبها از زیر بروج و دیوارها
رسانیده برج و باره را از سر چوبها گرفتند و بهمین صفر سنه هشتصد و چهار آتش
در آنجا بهادران زدند و دیوار قلعه فرو ریخت مقبول باتفاق سادات و اشراف و عظمای آن ولایت

بملازمت

بملازمت اشرف رسیده بذریعهٔ امیرزاده شاهرخ التماس جان‌بخشی نمودند و مال امانی
قبول کردند معروض قبول افتاد و اهل حصار را امان داده و جو تمامت قلعه را بضبط در آورده
بصوب حلب متوجه شدند سودون نام عربی با فوجی از مصریان بکمک تیمورتاش کوتوال
الحصار رسیده بود و کمر مدافعه بسته توپ و توپچه بسیار از برج و باره قلعه سر دادند نهم ربیع الاول
جمیع شاهزادگان و امرا بقاعدهٔ چنگیزی قرار از چهار جانب هجوم کرده هنگامهٔ نبرد گرم ساختند
و کوس سورن نواخته نزدیک دیوار قلعه رسیدند و هر چند گلولهٔ تفنگ و گولهٔ توپ مانند تگرگ
از بالا از برج و باروی قلعه می‌بارید آنرا بخاطر نیاورده از خندق قلعه گذشتند افواج مصر [illegible]
آن جرأت و دلاوری از حصار حلب برآمده راه فرار پیمودند بهادران لشکر منصور بتکاپوی
پرداخته بمخالفان رسیده هیچ یکی را زنده نگذاشتند مگر یک نفر مصری که بهزار دست
بمصر رسیده حالات رفیقان را بفرمانروای مصر عرض کرده از غایت بیکسی جان بجان
آفرین تسلیم کرد و بهادران معسکر همایون بزور پنجهٔ شجاعت در دو روز حصار حلب را مفتوح ساختند
سودون و تیمورتاش و دیگر سرداران حصار را یکبار از نفوذ دستگیر کرده بقتل عام نمودند مقتول
کر حلبیان از خوف شمشیر بهادران لشکر منصور بجان رسیده بودند که خود را از دیوار قلعه
بخندق می‌انداختند و جان میدادند و آن خندق عمیق مملو از لاشهای حلبیان شده بود
و آنقدر زر و جواهر و نفایس امتعه از حصار حلب بضبط در آمد که محاسب فهم از تعداد آن بعجز
گشتاید امیر صاحبقران حصار حلب را بعهدهٔ سید بدرالدین هزار جنس و شاه شاهان سیستانی

قتل

مفوض ساخته بطرف قلعه حمص و حمطین متوجه گردید و آن هر دو حصار را نیز بتصرف در آورده
اهل قلعه را با حلبیان هم سفر ساخت از آنجا رایات جلال بسمت دمشق متوجه گشت
ملک فرج پادشاه مصر با فوج جرار در دمشق رسیده بود آماده حرب و پیکار گردید
بحکم قضا شیم تمرف صیدور ... که سودون و تیمور تاش و دیگر امرای حلب را بطریق شکون
بخته طعمه تیغ بیدریغ متوجه حرب مصریان شدند بهادران لشکر ظفر پیکر بموجب فرمان
بعمل آورده بمحاصره دمشق مشغول گردیدند پادشاه مصر چند نوبت با فوج جرار از حصار بر آمده
آماده پیکار گردید هر دو نوبت بسیاری از مصریان و دمشقیان بکشتن داده شکسته و خسته
در حصار رفت چون دانست که با قضا ستیزه راست نمی‌آید شب بست و دوم جمادی الاولی بر
اسپان باد رفتار نشسته با بعضی مقربان راه مصر گرفت روز دیگر علما و شرفای دمشق
درو حصار را وا کرده مانند استغاثیان فوطه در گردن انداخته بملازمت رسیدند
التماس جانبخشی کرده مال امانی بر ذمه گرفتند امیر صاحبقران ملتمس ایشان را پذیرفته بیست
و دوم در حصار دمشق داخل شد و در قصر ابلق نزول انداخت در روز جمعه در
مسجد بنی امیه خطبه آنحضرت خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام خواندند روز دیگر
بوضوح پیوست که ... پادشاه مصر در ارک قلعه دمشق متحصن گشته آماده
جنگ است فرمان قضا جریان صادر گشت که روز دیگر لشکریان در و دیوار آن حصار را
بخاک برابر سازند بحکم قادر بیچون همچنان بعمل آمد که روز دیگر لشکریان در و دیوار حصار را با خاک

منزل

در عرض دو روز از آن حصار و متحصنیان نشانی نماند و خزاین و جواهر بقیاس بضبط در آمد
غره شعبان آتش قهر ایزد قهار در آن دار الاسلام شعله زد و حکم قضا توأم صاحبقرانی
در باب کشتن اهل آن دیار و سوختن عمارات صادر شد در طرفة العین ساکنان آن شهر به قتل و اسیر
گشتند و مساجد و عمارات آنجا که بیشتر از چوب بود بلباس خاکستر پوشیدند و چندان اوانی
و ظروف طلا و نقره و نقود احمر و ابیض و جواهر آبدار و گوهرهای شاهوار بدست لشکریان افتاد
که اقمشه مصری و روسی و نفایس رومی و چینی را در بازارها انداختند و از تحمل آن ستوه
آمدند از جوی آن اخبار نظر در شگرفیهای تقدیر کن که چون تیغ قضا شروع در فعل خود نماید چنین
بوالعجبها بر روی روزگار پدید آرد و معنی فاعتبروا یا اولی الابصار بظهور رساند
عقل بیچاره در آن عاجز و سرگردان است القصه در اواسط شعبان الویه فلک فرسای جانب
حصار ماردین متوجه گردید و آن حصار را بار دیگر متصرف گشته بصوب بغداد توجه فرمودند
و به امیرزاده رستم و امیرزاده سلطان محمد سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای و سونجک بهادر
و توکل برلاس فرمان شد که بر سبیل ایلغار بر دار الخلافه بغداد در آمده محاصره نمایند شاهزادگان
و امرا بموجب فرمان بعمل آوردند و لشکریان ظفر پیکر بر روی دجله جسر بسته در عرض یکهفته
ز آن نهر مواج عبور نمودند و بمحاصره بغداد مشغول گشتند در آن وقت فرج نام شخصی
از جانب سلطان احمد جلایر حاکم آن شهر بود به استحکام برج و باره کمر بست چهل روز از
محاصره گذشت و آذوقه محصوران و قلعه نشینان بطرف در آمد چند روز بلحم سگ و گربه اوقات بسر بردند

وامیر

در ینحالت امیر صاحبقران بر شرف نزول در سواد بغداد انداخته لشکر با یزا به تسخیر قلعه فرمان
نمود شاهزادگان و امرا از چهار طرف سوار گشته حمله کردند آتش محاربه اشتعال زد در آن روز
خواجه عماد الدین سمنانی دیوان بیگی و خواجه منکلی هدف تیر اجل گردیدند دریای قهر و غضب صاحبقرانی
بجوش آمد بنفس نفیس در آن معرکه حاضر گشته فرمود که لشکریان بقاعده جنگجویی بر قلعه جنگ انداز زندا و آواز
کورکه کورکای و صدای کوس و نعره ترکان و سیحه اسپان جوارح بغدادیان از سر بدر رفت و فقدان آذوقه
و شدت هوا مؤید ضعف و ناتوانی گردید اتفاقا در عین تموز بود و در بغداد آثار شدت گرما نمودار
مستحفظان برج و باره دست از سعی و تردد کشیدند و پای استقامت آنها متزلزل گشت نخست
از جمیع بهادران امیر نور الدین باتفاق اعوان و انصار خود بدستیاری کمند بر بروج قلعه صعود نمود
و علم اژدهای پیکر را بر کنگره حصار نصب کرده نفیر کشید بهادران جنگجو از هر طرف هجوم کرده بر بروج
و باره برآمدند و نعره‌های شیر مردانه کشیده بر مستحفظان در ریختند مخالفان را از تیغ گذرانیدند
دروازه‌های قلعه را گشادند و تمامی سپاه در بغداد داخل گشته هفتم ذی قعده شروع در قتل
عام نمودند آثار رستخیز در آن شهر پدید آمد و علامات قیامت نمودار گردید تو گفتی که
صور قیامت دمید چون از بغداد بناها و عمارات و باغات آن شهر اثری نماند و نفس دیگر دگاه کار
بظهور پیوست در اوایل ذی حجه رایات جلال بصوب آذربایجان در اهتزاز آمد و از راه اوجان
بقطع مسافت پرداخته داخل تبریز گشتند در ینوقت خواجه شرف الدین سمنانی را از هرات
و خواجه سیف الدین تونی را از شهر سبز طلبیده بمهمات وزارت مشغول ساخت شیخ جلال الاسلام

و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خافی را در عوض بار خواست آورده اند بقین و شکنجه
گرفتار کردند و مایوف آنها را بضبط در آورده مختفیان را نیز بمنصه ظهور رسانیدند در اوایل
سنه خمس و ثمانمائه رایات جهانگشا از تبریز بطرف الجوان متوجه گردیده در قراباغ اتفاق
قشلاق زمستان افتاد در آنوقت امیرزاده سلطان محمد بملازمت اشرف رسیده نه تقوز
اسپ جنگی نقره با یراق طلا انعام یافت و در دویم ماه ربیع الاول آخر بر خاطر اشرف خاقان
پرتو انداخت که در میان آن دلکشا شهری وسیع تعمیر سازند لاجرم لشکریان را بدان امر مامور فرمود
در عرض یکماه بهادران لشکر منصور شهری عالی مشتمل بر اسواق وسیع و حمامهای رفیع و قصرهای
عالی احداث کرده چند نهر عظیم بر دوران حفر نموده نهری عمیق بعرض ده ذرعه از ارس جدا ساخته
در آن خندق رسانیدند و از فیض نهرها در اندک مدت ریاضات دلکشا و باغات روح افزا در سواد آن
شهر مهیا کردند و آن شهر را ببیلقان موسوم ساختند و چون همدران اثنا از زبان منهیان بعرض
رسید که سلطان احمد جلایر داخل بغداد شده در فکر تعمیر است امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمانشاه با فوجی جرار بر سر او تعین
شدند امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه ایلغار کرده مانند باد و برق در سواد بغداد رسیدند سلطان
احمد از رسیدن افواج صاحبقرانی آگاه گشته چنان ترسید که با همان یکتا پیراهن بر کشتی نشسته از دجله
بگذشت و بطرف حله بدر بخت امیرزاده سعادتمند سران فوج مخالف را تیغ کشیده و اندبار
را بجاروب غارت رفته بملازمت صاحبقرانی پیوست

ذکر محاربه امیر صاحبقران با ایلدرم بایزید قیصر روم و گرفتار گشتن قیصر روم و پایمال شدن ولایت روم

چون از زبان متجسسان بعرض صاحبقران رسید که ایلدرم بایزید
قیصر روم سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان را پیش خود جا داده مکرر به اعانت و امداد آنها
برخاسته ایلچیان زبان دان از درگاه خاقانی دستوری یافتند که نزد قیصر روم شتافته پیغام رسانند
که مخالفان را اسیر کرده به بارگاه سلطانی فرستد و اگر نتواند فرستادن از پیش خود آواره سازد و الا
آماده حرب و پیکار گردد قیصر از پرده وشق سر پیچیده بمعاذیر سست توسل جست و همراه ایلچیان
صاحبقرانی تحف فرستاد و اسپان عربی نژاد و دیگر تنسوقات پادشاهانه ارسال داشت در پیشگاه
خاطر اشرف اینمعنی مقبول نیفتاد و تحایف قیصر را باز گردانیده به احضار لشکریان فرمان صادر شد
و هر چند منجمان عرض کردند که درین سال اقتران نحس است بخاطر نیاورده امیر صاحبقران هفتم شعبان
سال مسطور با لشکری بیش از مور و ملخ از قراباغ اران بصوب روم نهضت نمود و بکوچ متواتر
از صحراهای شکور گذشته از حوالی منکول و اونک خواتین عظام و امیرزادگان نمود سال را بجانب سلطانیه
رخصت نمود نخست حصار کماخ را که بر هفت فرسنگ ریگانست محاصره کرده در عرض دو هفته
مسخر ساخت طهرتن را ایکوتوالی انقلوه تعیین نمود از آنجا بصوب سیواس متوجه گشت همدران اثنا
بار دیگر ایلچیان قیصر روم رسیده نامه قیصر را با ده سر اسب عربی با یراق طلا و دیگر پیشکشات
بنظر اشرف در آوردند و التماس مصالحه کردند بمعرض قبول نیفتاد و جواب صادر گشت شعر
من آنگه رسیدم نگهدار جان ✽ و در اندک ایام حصار ملطیه و قیصریه را مفتوح ساخته معسکر همایون

داخل قیصریه شد در آنوقت قراولان خبر آوردند که سیاهی لشکر ایلدرم بایزید نمودار گشته
فرمان شد که سپاه زره خواه جبه پوشیده در صحرای انگوریه بقاعده چنگیزی میمنه و میسره و قلب
و یمین و یسار افواج را ترتیب دهند بهادران لشکر منصور موافق آن بعمل آوردند از طرف مقابل قیصر روم
باتفاق محمد چلپی و محمد مصطفی و محمد موسی ابنای خود ترتیب افواج کرده کوس محاربه بنوا آوردند حضرت
که دو لک بیست هزار سوار در رکاب امیر صاحبقران مهیا بودند همراه قیصر روم هشتصد هزار کس بودند از روز جمعه
نوزدهم ذی الحجه سنه خمس و ثمانمائه بهادران هر دو لشکر باهم در آویختند و حربی عظیم و جنگی قوی واقع
گشت و از طرفین چپقلشهای نمایان بظهور آمد نزدیک به نماز عصر امیرزاده ابابکر با دلیران شجاعت آئین بر انگیخته
بر فوج محمد چلپی ولد قیصر روم حمله کرد و بسینه تیر سندان گذار و دستانهای زره گذار بسیاری از بهادران
رومیه را بخاک و خون افگنده حریف معرکه را بر داشت بعد از آن دیگر لشکریان سپاه خونخوار صاحبقرانی بر
افواج مخالف ریخته دقیقه در قتل و کشتن فرو نگذاشتند و جنگی بوقوع پیوست که فلک پیر از تنگ
حسرت فرو ریخت و محاربه بمیان آمد که لرزه در اندام پیل افتاد چندین هزار سر از تن
جدا شد و صد هزار تن بر خاک مذلت جا گرفت آخر الامر عسکر روم شکست افتاد و قیصر
روم و لشکرش اوازگون گشته راه فرار گرفتند از معرکه همایون امیرزاده محمد سلطان
قیصر روم را دست در گردن بسته بدرگاه خاقانی حاضر آوردند و اسپان عربی و شتران کوه پیکر با
غنایم و نفایس بیحساب بدست بهادران آمد و فتحیکه در صحاف نگنجد و نصرتیکه بفهم در نیاید نصیب امیر صاحبقران
شد ؏ تعالی الله زهی قیوم دانا ✽ توانائی دهی هر ناتوانا ✽

ای جویبار اخبار نگار ژرف دربن داستان کن و حالات امیر صاحبقران را من اوله الی
آخره بمطالعه درآورده دیده عبرت بگشا که معنی کریمه ید الله فوق ایدیهم
ازان پیداست و جلوه فاعتبروا یا اولی الابصار ازان هویدا که جابرداری هیچکس و کجا
فتح توران و ایران و بغداد و روم و شام و دمشق و هندوستان و ترکستان اینهمه لشکرکشیها تقدیر است
نه ثمره شجاعت و تدبیر عقل در اینجا بیگانه است و خرد درین مقام دیوانه الحاصل آورده اند که چون
قیصر روم به بارگاه سلطنت حاضر گشت نخست امیر صاحبقران الفاظ درشت بر زبان آورده بعد
ازان چشم ترحم بر احوال قیصر روم افکنده خرگاهی رفیع برای بودنش نصب کرده و مایحتاج شاهانه
جهت او ترتیب داده شب یک محفل عیش و سرور ساخت درآن حالت قیصر روم التماس نمود که پسری
دوازده ساله مسمی بموسی درین حرب همراه داشتم نمیدانم که بر سرش چه گذشت اگر از
آفات ایمن بوده در کمند بهادری گرفتار شده باشد بفرمایند تا او را پیش من حاضر آرند امیر صاحبقران ایلچیان و چاپکان
و سراولان قبلغن نمود که سعی بلیغ بکار برده او را پیدا سازند ایشان بحسب حکم بسیار زمین اسارای
روم او را هم رسانده بمحفل خاقانی آوردند قیصر روم از مشاهده دیدار فرزند شاد و خرم گشته زبان
بدعا و ثنای گشاد و از جناب خاقانی درهمان محفل عیش امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر نورالدین ماقوچی
جوار جهت ضبط خزاین و جواهر و مال و منال قیصر جانب روم بطرف شهر ابرسا که دارالخلافه قیصر است
بود تعیین شدند و امیرزاده محمد سلطان دستوری یافت که تا ساحل ابرقه بتعاقب محمد مصطفی
و محمد چلبی پسران قیصر روم شتافته تمامی بلاد و امصار رفته و روب نماید امیرزاده سلطان محمود

و امیرزاده

و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه و رستم طغا و سید خواجه و پیر علی
سلدوز و جماعتی دیگر مامور گشتند که بطرف قوسه واق شهرها و قرا احصار رفته آتش قهر افروختند
و غارت درانبولات برآورده چون تمامی آن بلاد بتصرف درآمد امراء از بهادران معسکر همایون در شهرهای
معموره که رسیدند اثری ز دشمنان از آبادی نگذاشتند و چندان زر و جواهر و امتعه نفیسه فراهم آوردند
که حیطه حساب وهم از تعداد آن زبان بعجز گشاید کوچ در کوچ و دختر و دیگر اهل حرم قیصر روم را بدست آورده
بحضور اشرف فرستادند و در شهر بره قشلاق زمستان اتفاق افتاد و همدران اثنا ایلچیان سلیمان
چلبی و محمد مصطفی پسران قیصر روم که از محاربه گریخته در بنادر فرنگان رسیده بودند با تنسوقات
و تحائف بسیار بملازمت اعلی رسیده عرایض عجز آمود بنظر انور ملکدار رسانیدند قلم عفو بر صفحه
احوال ایشان کشیده فرامین عنایت آمود و خلاع فاخره و کمر مرصع برای پسران قیصر
ترسل یافت و ایلچیان مشمول عنایات گشته رخصت گردیدند و درهمان ایام ایلچی حاکم
قسطنطنیه که درین روزگار به استنبول موسوم است رسیده تحائف و نوادر قیمتی پیشکش
کشید معروض قبول افتاد و امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین و ترکستان رخصت یافتند
و بعد ازین امیرزاده شاهرخ بهادر و امیر عیسی بار دیگر بحکومت ماردین سرافرازی یافت و
حین از زبان منهیان بموقف اشرف رسید که بر ساحل دریای انطوریه قلعه ایست در نهایت
متانت و هر دو از میرمام دار در یک مسکن نصارا است و دوم موطن مسلمین و پیوسته
میان هر دو اهل حصار قتال و جدال واقع میشود و درین سال قیصر روم با افواج قاهره به سنجر

قلعه که مسکن قیصر است همت گذاشته بود و هفت سال در محاصره گذرانید اخوال الامر بنیل مقصود
دست از محاصره برداشت امیر صاحبقران امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با لشکری بقیاس رسم منقلا روان ساخته
بعد انقضای ایام زمستان رایات جلال خود بر آن صوب توجه نمود بهادران لشکر منصور در عرض دو هفته
آب خندق را بدر نموده برج و دیوارهای الحصار را مجوف ساخته بر برجها گرفتند و بوقت فرصت
آتش در آن چوبها زده برج و باره را با خاک برابر ساختند و اهل حصار را از صغیر و کبیر بقتل رسانیده مالهای
بیقیاس بحیطه تصرف در آوردند و آن قلعه و قلعه نشینان را از بیخ و بنیاد بر انداختند چنانچه صاحب طبع
در آن عصر این قطعه انشا نموده ، از میر خواست ز میر تیمور مؤید جهانگیر ، وان قلعه که هیچ
شاه نفکند ، بر کنگره اش کمند تسخیر ، در جنگ به هفت سال قیصر ، نشاند بر آن غبار تعسیر ،
بگرفتن کند آتش ریز بنیان ، زین شهر به دو هفته یافت تیسیر ، آن نسبت بکمال کامرانی ، بازوی
قوی و جسم تیغ و تیر ، چون چهم حصار از میر نصرانیان بدان تفصیل فیصل شد امیر صاحبقران توبخانه و دیگر
لوازم قلعه داری را که از فتح نصرانیان بدست افتاده بود بر اهل حصار از میر دوم عطا فرمود عنان
عزیمت بجانب قلعه ربع بریق معطوف ساخت و فرمان حکومت سرنقه و دیگر بلاد روم بنام
سلیمان چلبی و عیسی چلبی پسران قیصر روم صادر شد و در ایام محاصره قلعه ربع بریق جلال الاسلام امیر حاج
بضرب گلوله تفنگ ره نورد عدم گشت شهید یار بلند اقبال الحصار را مفتوح ساخته قتل عام
نمود از آنجا بطرف آق شهر مراجعت شد در آن وقت امیرزاده سلطان محمد بمرض مهلک
سفر عقبی گزید امیر صاحبقران را غم و الم وافر بگرفت و بر پلاس ماتم نشست و آتش عظیم در سینه

داده

داده بهر وافر مستحقان و عاجزان و درویشان رسانیدند و بعد مراسم عزا و سوگواری نعش او را
بسلطانیه فرستاده روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه از آنجا نهضت فرمود و بهمدران اثنا
ایلدرم بایزید قیصر روم بمرض خناق در گذشت از پیشگاه فضل موسی چلبی پسرش بعطای خلعت
فاخره و تاج و کمر مرصع و شمشیر و خنجر زرکش قیمتی و دو صد سر اسب ممتاز گشته بحکومت روم امتیاز
یافت و فرمان شد که جنازه قیصر را در ابرساره مدفون سازند در خلال الحال دو صد کس از اعیان و اشراف مصر
برسم رسالت بملازمت اشرف رسیده چندین شمشیر مصری و عقود لولوی شاهوار و امتعه و اقمشه لطیفه
از جانب محمد فرج بادشاه مصر پیشکش کشیدند و نقود مسکوک بنام نامی بنظر انور در آوردند از جناب خاقانی
بادشاه مصر بلقب فرزند سربلندی یافت و خلاع فاخره و تاج و کمر مرصع و اسپان راهوار با یراق طلا
عطا نموده ایلچیان را مشمول نوازش ساخته رخصت مراجعت دادند و اونک اغلیان عظام سرای ملک خانم
و تومان اغه و چیلا نملک و خانزاده اغه و در ارزم امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم پسران محمد سلطان
مرحوم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و سعد وقاص شرف ملازمت در یافتند و تعزیه آن شاهزاده از سر نو
تازه شد و آتش بر کل ترتیب یافت و چون بعض طوایف اتراک بحکم چنگیز خان در صحرای قیصریه و اماسیه سکونت ورزیده
بودند و قریب چهل هزار خانه وار بوده گوسفند و مواشی بیحد داشتند فرمان شد که چوق چوق
آن طایفه را بر خوانین قسمت کرده بطرف ماوراءالنهر و در سنه ست و ثمان مائه رایات جهانستان بسمت گرجستان متوجه
گشت در نواحی منکول گرکین خان گرجی بملازمت رسیده تنسوق بیحد بنظر اشرف در آورد از آن میرزاده
ابابکر را بحکومت بغداد و بصره و کردستان دستوری داده امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بر ایالت فارس

وامیرزاده رستم را بحکومت اصفهان مامور ساختند و بادشاه گیتی ستان به تسخیر
قلعه کرتین که بر قله کوهی دشوار گذار واقع شده بود و طایر خیال هیچ یکی از سلاطین بر شرفات
آن ننشسته کمر همت بسته بدستیاری طنابهای ابریشمی بالای آن کوه آسمان شکوه سوار ساخته
آن حصار را مفتوح ساخت و منقولست که بر آن حصار بتخانه بود که در و دیوار و سقف آن از طلا
ساخته بجواهر آبدار ترصیع کرده بودند و مدت چهار هزار سال از تعمیر آن گذشته بعد و چند هزار بت
طلا و نقره در آن قلب مهیا بود که رجبانه به پرستش آن قیام داشتند بحکم قادر برحق در طرفة العین
از آن بتخانه و از آن صنمها نشانی نماند و سرکرده کرجیان لعلی بوزن ده مثقال با دیگر جواهر قیمتی و نقود بحد
پیشکش حلقه اطاعت در گوش افکند و خراج هرساله تقبل نمود و سکه و خطبه آن شهریار در ولایت
خود رواج دادند و در همان سال امیر صاحبقران همت بر تعمیر شهر بیلقان که مانند دوره از اطناب
کهنه بشاهزادگان و امرا تفویض نمود و خشت بدست خود در تعمیر آن گذاشتند ملک بر آن اشاره نمود
بهاران معسکر عالی در عرض یکماه شهری وسیع که در ساحتها ترتیب نموده است با قیمت اصلان کهنه
اسواق و عمارات عالی و مساجد و خوانق و حمامهای رفیع بتجویز معماران فرهاد فن و بنجمان اخضر نشان
مهیا کردند و خندق عظیم حفر کرده جوئی از رود ارس بعرض بست ذرعه جدا ساخته در خندق رسانیدند
و باغات و ریاضات بهشت نشان ترتیب دادند که ایام در سواد آن پدید آمدند و بهرام برادر امیر جلال الاسلام
بحکومت آن شهر مامور گردید و چون از آنجا نهضت واقع شد علما و فضلا و صلحای ایران
و توران بملازمت اشرف فایز گشتند و در محفل سامی هر روز مسایل دینیه مذکور شده و

کنده

ماه

و مباحثات علمی میان می آمد و تفتیش اعمال عمال میفرمودند در آن حالت معروض گشت که مولانا
قطب الدین صدر در شیراز دقیقه در ظلم و جور فرو نگذاشته مبلغ سیصد هزار دینار کپکی از اهل
الله بار بعوض تحصیل درآورده است فرمان قضا جریان صادر شد که در پیش اهل الله جناب مولوی را
دو شاخه وا زونه در گردن افکنده بشیراز ببرد و باتفاق علمای دیانت و ثار آن زرها
را بمالکان مسترد سازند و قشلاق هرسال آن انسال در قراباغ ارّان قرار یافت در اثنای توقف از
زبان منهیان معروض گشت که محمد اسکندر شیخ ولد افراسیاب جلالی حاکم فیروزکوه و دماوند سر از حلقه
اطاعت پیچیده علم مخالفت می افرازد امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه با سپاه ری بجواه مامور گشتند
که براه ری بدفع فتنه او پردازند و امیر شاه ملک و امیرزاده اسکندر را فرمان رفت که خود را در افواج متعینه
رسانید و بعد انقضای ایام قشلاق چهاردهم شهر رمضان سنه ست و ثمانمائه رایات جهانگشای بر راه
گیلانات متوجه النصرت گشت سید رضا کیا و امیر محمد رشتی که از اعاظم اشراف گیلان بود مراسم
رسالت از جانب تغلی تعاج حاکم آن ولایت بملازمت اشرف رسانیده [illegible] نسوقات قیمتی نظر
انور درآوردند والتماس جانبخشی کردند بشفاعت سادات عظام بعوض قبول افتاد و چون وزرای بارگاه
سلطانی پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب و سه هزار گاو و مبلغ نقود پیشکش هر ساله
بر ذمه حاکم گیلان تجویز نموده بودند خاطر اشرف بر توقع آن بجهت تنگی روزگار سادات افکنده نصف
از آن مجموعات معاف فرموده و همدران وقت عمده سادات ترکیه که از ابتدای طلوع نیر دولت
بشارتهای فتح و نصرت [illegible] امیر صاحبقران رسانیده ودیعت حیات بسپرد بادشاه جهانستان

تا سفهاء بسیار کرده نعش او را به اندخود فرستاد و بعد چندی محفلی عالی ترتیب داده امیرزاده عمر شیخ
بن امیرزاده میرانشاه را حکومت ولایت آذربایجان تا حدود بغداد و روم مفوض نمود و شاهزادگان
کارفرمای مملکت فارس را به اطاعت و انقیاد او حکم فرمان شد و هشتم شوال از سلطانیه کوچ کرده متواتر
در صحرای قزوین نزول فرمودند امیرزاده ابابکر از عراق عرب به ملازمت رسیده مشمول عواطف شد
و بموجب التماس آن امیرزاده میرانشاه پدرش را چهارصد هزار دینار کپکی و دو صد اسب و یکصد جبه عطا فرمود و
بجانب بغداد فرستادند نهم ذیقعده پرتو رایات جلال بر ظاهر حصار فیروزه کوه افتاد اسکندر شیخی از صولت
افواج قاهره حصار را بمعتمدی سپرده بطرف جهنم دره گریخته بود بعد محاصره دو روز آن حصار مفتوح گشت
و اهل حصار بعضی مقتول و بعضی مامون گشتند و حکومت آنجا به امیر زنگی توغی مفوض گشت و از آن مقام
امیرزاده شاهرخ بسبب عارضه تب بجانب هرات رخصت یافت و دیگر شاهزادگان خردسال و حرم اعلی را
بجانب سمرقند روان ساخته بطرف جهنم دره ایلغار فرمودند هشتم ذیقعده در حدود دماوند بعرض
رسید که مخالف در صحرای بر درخت جهنم دره آمده رایات جلال تا دهنه دره مسطور توجه نموده
مضرب خیام سعادت ساخت در آن وقت بعرض رسید که مخالف از رود جهنم دره گذشته خبر از او ستان
رفته به امیرشاه ملک و پیرعلی تاز و دیگر بهادران لشکر منصور ربیع معلی صادر شد که از نی و چوب جسری
محکم ترتیب داده بتعاقب مخالف بروند از بهادران به مخواه در طرفة العین پل عالی مهیا ساخته از آن رود خونخوار
گذشته در صحرای که از کثرت اشجار بار صبا را در آن گذر نیست و از زمهریر بخارات هوا جهنم همسر است داخل
هرچند تفحص و تردد نمودند اثری و نشانی از مخالف نیافته از آنجا عزیمت فرمودند در صحرای گیلان

و از آنجا قیتول مخالف با اهراسن نام عمزاده او بدست لشکر امرا تمامی وجوهات اعرق و اسیر آن را
به درگاه سلطانی روان ساخته غلغله کشیدند و معتبران را نزد سید علی کیا اقطاع دار گیلان فرستاده پیغام
تهدید آمیز در باب بدست ساختن مخالف فرستادند و از خوف در لرزه افتاد و در کشف احوال صحرا و تخمین راه
بتفحص و تعیین نمود اتفاقا جماعه مانند باد در رکاب دولت آن دشت خونخوار در آمده بجائی رسیدند که
اسکندر را با یک زن و دو طفل خورد سال در پناه درختی نشسته دیدند خواستند که خود را به او رسانند بهادر
فی الحال زن و اطفال را به تیغ کشیده قبضه کمان بدست گرفت و به تیر در ترکش داشت با مخالفان محاربه
کرده تیری بر شکم او رسید انها سرش را از تن جدا ساخته به اردوی صاحبقران رسانیدند و امیر مظفر و منصور
مراجعت کرده بملازمت اشرف فائز گشتند و سر مخالف را زیر سم یکران جهانپورد امیر صاحبقران
انداختند و چون خاطر اشرف از مهم اسکندر شیخی که از نسل پیران و کیو بود فارغ گشت
رایات جلال بصوب حلکای کلاره متوجه شد و اندیشه از وجود مخالف مصفا ساخته و سروری عامل را
بمیر سید علی مفوض نمود بطرف ماوراءالنهر توجه فرمود امیر لوی کاک بهادر برفاقت امیرزاده ابابکر جانب بغداد
و امیر سعید برفاقت امیرزاده رستم بطرف اصفهان مامور گشتند روز سه شنبه بیست و سیوم ذی الحجه الوداع فلک
فرسا در الوداع فیروزه کوه نزول نمود امیر سلیمانشاه بحکومت فیروزه کوه و ری سرفراز گشت خلعت فاخره
و کمر مرصع انعام یافت غره محرم سنه سبع و ثمان مائه از نیشاپور گذشته بکنار آب جغجران نزول
فرمودند و بعد چند روز بر ساحل آب مرغاب مضرب خیام ساختند رعایای اندخود از ظلم
داروغه خود استغاثه کردند امرای نخود داروغه را زیر چوب یاسیاق بقتل رسانیدند و دیگر را

بجای او نصب کردند شهریار جهانستان از آن منزل بلخ متوجه گشته از راه ترمذ عبور کرده در باغ قرا
لوبه نزول دولت و سعادت انداخت در آن مکان سادات و قضات و اشراف و اعیان و اکابر و اصاغر سمرقند به استقبال
رسیده شرف ملازمت دریافتند بعد دو روز در باغ چهار [illegible] ضرب سرادقات اقبال گردید و نشاط عیش
گسترده اقداح مراد عوالی در گردش آوردند در آن محفل عیش و خوش ایلچیان ملک فرج پادشاه مصر
و در شماری فرنگان نبادر رسیده تحف و نفایس بحد لطف بنظر اشرف درآوردند از پیشگاه خلافت و
جهانداری نشان عنایت عنوان بطول هفتاد درعه و عرض سه درعه بخط و املاء شیخ محمد تبریزی
بنام پادشاه مصر تحریر درآورده با خلاع فاخره و کمر و تاج مرصع حواله ایلچیان نمودند و همچنین
فرامین والاقدر و دیگر عنایات بنام فرنگان صادر گشت و ایلچیان مشمول تفقدات گشته
رخصت مراجعت دادند **گفتار در ذکر جشن طوی شاهزادگان والا نژاد**
درین وقت سعادت انتما بخاطر اشرف جهان رسید که موافق سنت سنیه حضرت سرور کاینات صلعم
بعض شاهزادگان را متاهل سازند بنا بر آن بر سبیل معاملات صادر شد که تواجیان فرمان شاهزادگان
و امرای احکام و ولایات حاضر سازند که در موضع کان گل جمع شوند و علما و ارکان بسعادت فرمان باشند
که خیام زرنگار نصب کرده اسباب عیش و سرور سرانجام نمایند بموجب فرمان واجب الاذعان
زایران بلاد ترکستان و توران یمن ؛ ز هر بقعه که بود حاکم نشین ؛ امیرزادگان و الله و بهادران
عدالت گستر روی توجه بجانب سمرقند بهشت مانند آوردند و از ایشان جا بجا دولت چهار سرا
پردهٔ طلا باف بر دور صحرای کان گل کشیده خرگاه دولت برجی که هر کلهٔ آتش سر بر اوج فلک

مجالس

منجارید نصب نموده در وسط آن دوازده بارگاه عالم آرا که ظاهر آنش از سقرلات هفت رنگ و باطن
از مخمل فرنگ نیم و طنابها از ابریشم و ستونها سیمین برافراختند و درگاه‌ها که وسعت آن بحدی بود که دوازده
هزار کس در آن گنجایش توانند شد و در آن خرگاه بیوتات از اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و اقسام حلویات که از گلاب
و کافور خمیر سرشته بودند مهیا کردند و از نسایم عطرها تمامی دشت و صحرا مشکبیز و عطرآگین گشت و اهل
فنون هر دیار صنعت خویش بکار برده انواع صنایع و لطایف بظهور آوردند و در و دیوار آن دشت
و صحرا نگارخانه چین ساختند غره ربیع الاول سنه سبعه و ثمانمائه خسرو جهانستان با جمیع شاهزادگان
و اعیان در آن منزل تشریف برده محفل عیش و نشاط آراسته ؛ بفرموده شاه صاحبقران منادی
گران شد بشارت رسان ؛ که ایام سور است و هنگام عیش ؛ می ناب نوشید از جام عیش ؛ درین جشن
کس را نگویند سخت ؛ اگر تیره روز است و اگر نیکبخت ؛ چو این مژدگانی بهر دم رسید ؛ گل شادمانی
ز دلها دمید ؛ گرفتند از آن سور هر کس مدام ؛ ز رود و سرود و ز ساقی و جام ؛ نشاط و سرور ایجاد آن
عام شد ؛ که رسم غم از دهر نام شد ؛ و بموجب حکم خاقانی دار و حکمان سبوح خانه بند از سبوها برداشته
اقداح مراد عوالی را بدست ساقیان ماه رو دادند مراد عوالی آتشین بیهوشی در کاشانه خرد بتر موشان زد
و باده گلفام کام دماغ هوشمندان را شعله افروز گشت قلقل صراحی نوحه عندلیب را از رونق انداخت
و خنده مینا چهره پرده‌نشینان ابکار ساخت جلوه ساقیان غم از سینه عاشقان برافکندند و
و نوحه‌های مستان غلغله در زمین و زمان انداخت شکر خنده قدح نمکریز جراحت طالبان شد و شگفتگی پیاله
جبین زدای ابروی میخواران بگستردند از اشکران نو فلک را برقص آورد نقش حوری [illegible] در خاطر

نشاط افزود ناله دف و نی و صدای چنگ و چغانه راحت بخش خاطر افسردگان گردید و زمزمه عود
و تنبور جانی تازه در قالب غم خوردگان درآورد خوان سالاران بهرام صولت ندای کلوا واشربوا
داده گرسنه چشمان و تشنه لبان هر دیار را بنعمتهای الوان سیر ساختند و منعمان سیر چشم نقود وافر بدامن
آرزومندان بخشیدند ~ شعر ~ چنان فشاندند گوهر دست مردم ؛ تو گفتی از فلک می بارد انجم ؛
چون اسباب عیش و نشاط آماده گشت و لوازم سور و سرور بتقدیم رسید قضات صلاحیت آثار
و صلحای فضیلت اکتساب شاهزادگان والاگهر را با خواتین عصمت سرشت عقد بستند و دراری گران
را در حبالهٔ ماه رخان درآوردند حضار مجلس زبان بتهنیت گشاده چندین خوان زر و جواهر نثار کردند و
ایلچیان پادشاه مصر و شام و روم و فرنگ و ارزنگ بارهای تحفه و پیشکشها حاضر آوردند حضرت
یافتند امیر صاحبقران بعد سه روز بساط عیش درنوردیده متوجه امور جهانداری گشت و عزم یورش
ختا بخاطر آورده امیر جهانشاه و امیر برندق را بدیوان سپاه امر فرمود از لشکرهای ماوراءالنهر
و ترکستان و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران هشتصد هزار کس لشکر بشمار درآمد آنگاه حکم
قضا جریان صادر گشت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و خداداد حسینی و امیر شمس الدین
عباس در تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی بهادران جوانغار
در یسی و صبران و امیر سیونج بهادر و اللهداد در اسیو و سماسماته امیر صاحبقران جهت قشلاق متوجه
اقسولات گشت و هنوز زمستان بانجام نرسیده بود که در عین زمستان و برف و باران
بطرف ایران نهضت واقع شد چنانچه مورخ گوید ~ شعر ~ طوفان بوران و رعد
گفته

پیشکشهای پادشاهانه

زمستان بگذرانند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه مفوض گردید و هو

خروشان و برق تیز ؛ درد و آه چشم سحاب اشک ریز ؛ چون شدت برف و باران از
حد گذشت روز چهارشنبه در منزل اترار دوازدهم شهر رجب در سرای بردی بیک ساربوغا
نزول فرمودند در روز وصول از ممر بخاری آتش در سقف آن خانه درگرفت خدمه خاص حاضر
گشته آن آتش را فرونشاندند و عقلای زمانه از بعضی تفاؤل بد دانستند و بعض اعیان نیز
خوابهای پریشان دیدند در خلال این احوال قراخواجه نام ایلچی تقتمش خان از ترکستان
رسیده زبان بتضرع و زاری گشاده که دیدم آنچه دیدم اکنون امیدوار اعانت و تفضلات
ام و ان شاء الله تعالی من بعد چهره محبت را بناخن بیوفایی نخواهم خراشید جواب صادر شد که
بعد سفر ختا آنچه لازمه دوستی و اتحاد است دریغ نخواهد شد و ایلچی را رخصت معاودت داده
در سامان سفر ختا همت خسروانه گماشته شد و از راه احتیاط که لازمه جهانستانی است یرلیغ معلی
صادر گشت که چند هزار شتر ماده شیر دار و حامله همراه بگیرند که لشکریان بدان شیر بوقت حاجت قناعت
کنند و چندین هزار خروار غله در دشت صحرا بیفشانند که در وقت مراجعت چریک لشکر را عسرت نشود
و مقرر شد که سپاهیان آذوقه یکساله بردارند و هر یکنفر را سلاح مرتب دارند بدین تفصیل که دو کمان و شصت
چوبه تیر و سپر و شمشیر مهیا باشد و دو کس را اسپی کتل و هژده کس را یک خیمه مختصری و بعد دو بیل و
یک کلنگ و یک داس همراه باشد و یک اره و یک کارد و یک تیشه و یک درفش و ده جوالدوز و صد
سوزن و نیم من ریسمان و یکچرم گاو و یک دلو با طناب نیز حاضر دارند و وقت عرض حاضر ارند و بنور
عزیمت این سفر سرانجام خاتمه بود که بمعنی عرفت ربی بفسخ العزائم بظهور پیوست و لشکر اجل بر سر امیر صاحبقران

تاخش آورد و سفری دور و دراز اختیار نمود که یوم الحشر سر برآرد و از شنقار شدن انحضرت شکوه عظیم در شاهزادکان و امرا راه یافت و بسیاری از اولاد و احفاد انجناب طعمه تیغ قضا کشته شد و خزاین و دفاین و جواهر و نفایس که از ربع مسکون فراهم آورده بودند ضایع و تلف شد بیت بقا بقا خدا لیست و ملک ملک خدا **ذکر شنقار شدن امیر تیمور صاحبقران** مورخان بلاغت شعار در اوپان فصاحت دثار تفصیل اینجادثه عبرت فزا چنان بقلم آورده اند که چون امیر صاحبقران در اترار نزول نمود محفل عیش و نشاط و سرور آراسته اقداح می ارغوانی را در گردش آورد و روزان و شبان پیمانهای عرق سیماب صفت را از دست ساقیان ماه رخ و گلرخان پری پیکر متواتر میگرفت و هیچ غذا میل نکرده بآب آتش مزاج اوقات میگذرانید بیک ناگاه چرخ ستمگر که شیشه عیش هزاران سلاطین را بسنگ غمزه شکسته است مزاج اشرف را از جاده اعتدال منحرف ساخت و احراق کلی بر عالی متولی گشت و تپ محرق بهم رسید و آتش غریزی بالکل افسرده گردید بیهوشی و ناتوانی غالب گشت و امرا و اعیان بتصور آنکه سوخته آتش را آتس علاج گفته اند چند پیاله دیگر دادند امراض متضاده بهم رسید و هر چند مولانا فضل الله تبریزی و دیگر اطبا تدبیرات بکار بردند فایده بالعکس دست داده در مزاج اشرف اختلال تمام دست داد بیت از قضا سرکه انگبین صفرا فزود روغنی بادام خشکی مینمود و چون صعوبت امراض زمان زمان زیاده تر میشد و هنگام انتقال تر دیک رسید انجناب از کمال صدق و صفا زبان به استغفار کشادند و از جمیع مسکرات منهیات توبه کرده خواتین عظام را موعظهای بلند گفته امیر شاه ملک و امیر نورالدین و دیگر اعیان را وصیت نمود که بعد از من ناگزیر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد سازند و جمیع شاهزادکان را بدستور بحال داشته در باب موافقت و مخالفت قید و قلبش سالم نمایند و بعد اتمام لوازم وصیت روح پر فتوح ان شهریار شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنه هشتصد و هفت هجری تخت و تاج را وداع کرده دعوت حق را لبیک گفت قالوا انا لله وانا الیه راجعون مولانا بهارالدین جامی این رباعی در تاریخ فوت ان بادشاه جهانستان گفته از رضوان بطریق تعمیه حاصل میشود **رباعی** سلطان تمر آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفده شعبان سوی علیین تافت فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد دیگری گفته بیت شهنشاهی که ماوایش بهشتی جاودان آمد و داعی شهریاری کرد تاریخش همان آمد مدت زندگانی انجناب هفتاد و یکسال و ایام سلطنت او سی و شش سال بادشاهی قهار ضابط اولی العزم بود و در مصلحت ملکی اندیشه از احکام شرع نداشت و تیغ خون چکانش مسلمین و کفار را بیک قیمت میفروخت و فکر تسخیر ربع مسکون دامنگیر همتش بود و خیالات بلند و اندیشهای عالی داشت و در شبی که ان امیر صاحبقران خسرو جهانستان از دنیای ناپایدار رحلت کرد آسمان نیلگون مانند دل مصیبت زده گان تیره و تاریک شده بود و سحاب تیره رنگ اشک حسرت علی التواتر میریخت شاهزادگان و امرای نامدار و خواتین عظام پیرهن ناشکیبایی چاک زده خاک تاسف بر سر بیختند و صدای شیون به آسمان رسانیدند و هزاران درد و داغ بر پلاس ماتم نشستند بیت بر آمد ناله و آه از چپ و راست ز رود و زن فغان و نعره برخاست روز دیگر هندو شاه خازن نعش انجناب را غسل داد و مولانای قطب الدین صدر تعلیم و تلقین و واجبات میمود و در شب پنجشنبه هیژدهم شعبان جمیع شاهزادگان و امرا تابوت انحضرت را برداشته از آب خجند و رود برخ گذرانیده مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین بجانب سمرقند روان فرمودند شاه الیها مسارعت ورزیده تابوت را در سمرقند رسانیده بیست و دوم ماه مسطور در گنبدی که بحکم آن بادشاه تعمیر یافته بود مدفون ساختند الحکم لله و الملک لله بیت مراو را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی سران سپاه بعد فراغ این ضروریات نظر بمصلحت وقت و وصیت امیرزاده ابراهیم سلطان را بسریر فرمانروائی جا داده بطرف ختا نهضت نمودند که بر طبق امیرزاده خلیل سلطان را در فارس و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را ولی عهدی برداشته مهم ختا را بانصرام رسانیده و بجهت اکثر اینجا ادثه حصر قوچین را نزد امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و شمور قوچین را بطرف هرات و علی درویش المشهور سک بچه را بجانب تبریز روان ساختند بعد ازان اشنا مخالفت امیرزاده خلیل سلطان و عزم تسخیر سمرقند مسرعان تیز رفتار آوردند ازین ممر سلک جمعیت امرا از هم گسیخت و تفرقه عظیم در معسکر همایون راه یافت و چرخ دوار شعار کردار خود ظاهر ساخته اماده قتل امرای صاحبقرانی شد و جمیع شاهزادگان و خواتین و امرا فسخ عزیمت ختا نموده بجانب سمرقند معاودت نمودند که بعد تحریر تعداد اولاد انجناب شمه ازان بربنان قلم میدهد **تعداد اولاد و احفاد امیر صاحبقران گورکان** اورده اند که تمکی چهار شاهزاده نامدار از انحضرت بوجود آمده بود اولین امیرزاده جهانگیر و دومین امیرزاده عمر شیخ سیومین امیرزاده میرانشاه چهارمین امیرزاده شاهرخ شاهزاده اولین در حین حیات انحضرت بسفر عقبی گرائیده بود و از وی یازده پسر و پسرزاده ماند پسر ارشد امیرزاده پیر محمد که منظور نظر خاقانی بود و به اولی افواج خدمت میکرد و هنگام ارتحال انحضرت او را بولی عهدی اشاره فرموده و پسر امیرزاده عمر شیخ که در یکی از معارک شربت شهادت چشیده وار دی را پسر ماند که در تفصیل ان سخن بطول میکشد فرزند دوم انحضرت عمر شیخ که صاحب نه فرزند بود و فرزند سیوم انجناب امیرزاده میرانشاه که نسبت خبط دماغ از نظر پدر بزرگوار افتاده همراه پسر خود امیرزاده ابابکر در بغداد زندگانی میکرد چهارم فرزند رسید انجناب امیرزاده شاهرخ که در وقت رحلت بیست و شش ساله بود و بحکومت خراسان استغال داشت و مدتی مدید بر سریر کامرانی بسر برده درگذشت و نوبت سلطنت به اولاد امجاد رسید و از وی هفت فرزند بود الغ میرزا ابراهیم سلطان بایسنغر میرزا جوکی میرزا جان اوغلان میرزا ایزدی بیک میرزا شیور غتمش میرزا حاصل در وقت وفات انجناب سی و شش نفر فرزند و فرزندزاده انحضرت در قید حیات بودند **ذکر بعض مشایخ عظام و فقرا و صلحای عصر انحضرت** آورده اند که بابا سنگو نام درویشی مجذوب در موضع اندخود بود که از وی کرامات و کشف بسیار ظاهر میشد در سنه احدی و سبعین و سبعمائه که امیر صاحبقران متوجه خراسان بود از آب امویه عبور کرده بملازمت وی رسیدند درویش سینه گوسفندی پیش انجناب بگذاشت ان بادشاه جهانگیر سر در گشته به امرا و اعیان فرمود که از سینه گوسفند فتح خراسان بیقین دانستم که ان را هم وسط زمین گفته اند آخر همچنان شد **مولانای زین الدین تایبادی** در نفحات ذکر انجناب بتفصیل مرقوم است مجملا اینست که جناب مولانا از روحانیت شیخ الاسلام

احمد جام قدس سره العزیز فیض یافته و در وقتیکه امیر صاحبقران اعظم تسخیر هرات متوجه گشت
در قصبه تایباد بجناب مولانا ملاقات کرد مولانا بزبان موعظه و نصیحت کشاد امیر صاحبقران
را خوشش نیامد جواب داد که تو چرا ملک غیاث الدین پیر علی را نصیحت نکردی مولانا گفت چند
اورا از ظلم منع کردم نشنید و دید هرچه دید و حق سبحانه تعالی ترا بروی دست داد حالا ترا میگویم
اگر تو هم نخواهی شنید دیگری برابر تو مستولی خواهد کرد صاحبقران گفت آن کدام کس خواهد بود جناب
مولوی گفت که آن عزرائیل است امیر صاحبقران شاد گشته به امرای خود گفت که مولانا بشارت داد
ما را باین معنی که هیچ مخلوقی بر ما ظفر نخواهد یافت وفات مولانا روز پنجشنبه سلخ محرم سنه نهصد و نود
و یک هجری صلی الله علیه وآله وسلم و یکی از فضلای العصر تاریخ وفات جناب مولوی این تاریخ یافته
س تاریخ وفات قطب اوتاد یک نقطه بنه به آخر صاد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره العزیز نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و در کتاب خواجه بابا سماسی قدس
سره بفرزندی پرورش داده و از جناب حضرت سید کلال قدس سره آداب طریقت آموخته
و از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره فیضها بتحصیل در آورده و حالات
کشف و کرامات و ریاضات و مجاهدات آنحضرت اظهر من الشمس است و در نفحات شرح حال
حضرت مولانا ابی نور الدین جامی قدس سره بتحریر در آورده اند در این محل باختصار پرداخته
منقول است که کسی از ایشان سوال کرد که در طریقه حضرت ذکر جهر است یا ذکر خفیه فرمود که طریقه
ما آنست خلوت در انجمن ظاهر با خلق و باطن با خدا س از درون شو آشنا و زبرون بیگانه

باشش

باشش وفات حضرت خواجه شب دوشنبه سیوم ربیع الاول سنه نهصد و نود و یک هجری و این
قطعه در تاریخ رحلت آنجناب نوشته اند قطعه خواجه اعظم بهار الحق والدین نقشبند آنکه
مشهور ولایت شد کمال ملتش مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان فخر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش مولانا ابی سعد الدین مسعود تفتازانی قدس سره مولد ایشان
تفتازان است و از جودت طبع در شانزده سالگی شرح صرف زنجانی تصنیف نموده اند بعد
از آن مطول را باسم ملک حسین کرت تصنیف کرده آنگاه در خوارزم رسیده مختصر بلیغ عام
جانی بکنجان در سلک انشا کشیده و در توضیح خفیات و تلویح جلیات و کشف مشکلات و رفع
معضلات صنعتها بکار برده و چون خوارزم در احاطه تصرف امیر صاحبقران در آمد جمیع
اعیان و اشراف و علما و فضلای جرجانرا الطرف سمرقند کوچانید بموجب التماس ملک محمد
کرت جناب مولوی را بجانب سرخس اجازت داد و وقتیکه صاحبقران مظفر و منصور داخل
سمرقند شد علما و فضلای ماوراء النهر التماس کردند که علامه عنان خوارزم جناب مولوی بود آن
خود نصیب ملک محمد سرخسی شد امیر صاحبقران منشور طلب بنام مولانا صادر نمود و وقتیکه مولانا در سواد
سمرقند رسید اعیان و اشراف و صلحا و فضلای العصر استقبال کرده بمحفل صاحبقران رسانید
پادشاه نیز لوازم تعظیم بجا آورده بر توشک و نمد خاصه جا داد و هنگام رخصت تا سر طناب
مشایعت کرده و بهمین قاعده سلوک میکرد و جناب مولوی در سمرقند نیز چند تصانیف کرده
که هر عرصه روزگار یادگار است و عنبری این قطعه در توصیف تصنیعات آنجناب گفته قطعه جهان گرفت

دهمنه

جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن سنجی او ست همچو شهها
ولیک گشته چو خور سپید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم حاکی
نغمه داود در ادای زبور و آنجناب در سنه هفتصد و نود و سه هجری دست داد و در سرخس مدفون
گشت و حکایتی رنگین در حبیب السیر مسطور است که حضرت مولانا را فرزندی بود مولانا
محمد نام وقتیکه جناب مولوی در سمرقند بود و در محفل امیر صاحبقران وقاری و اعتباری کلی داشت
مولانا محمد از هرات بجناب پدر بزرگوار کتابتی نوشت خلاصه مضمونش آنکه بعلمای این ولایت خبر
رسیده که جناب حضرت مولوی در محفل امیر صاحبقران میل بطعام میکنند ایشان زبان بطعن گشوده
میگویند که چگونه روا باشد که آن علم العلما دست بلقمه شبهه دراز کند و آن کتابت بمجلس بهشت
امیر صاحبقران افتاد و از مضمون آن آگاه گشته کتابت را بمولانا نداد و اصلا حرفی بر زبان
نیاورد و بعد مدتی که مولانا محمد بسمرقند آمد و بملازمت صاحبقران پیوست امیر صاحبقران آداب
تعظیم بجا آورده بخواجه محمود شهاب که منصب وزارت داشت فرمود که پنجهزار دینار کپکی بمولانا
محمد برسان و پنهانی گفت که در ادای زر تهاون خواهی کرد خواجه وزارت مآب حسب الارشاد امیر
صاحبقران بعرض رسانید که بالفعل زر در خزانه موجود نیست اگر فرمان شود برات بنام مزارعان بسم
واز زر تمغا تنخواه دهیم که زودتر زر تنخواه بوصول رسد امر شد که روا باشد خواجه برات بر وجه
تمغا نوشته حاضر ساخت مولانا فاتحه خوانده برات بدست گرفته از مجلس برخاست امیر صاحبقران
تبسم کرده مولانا را باز طلبید و گفت که مولانا زر تمغا حلال است و طعام ما حرام و کتابتی که به پدر بزرگوار

نوشته

نوشته بود بدست مولانا زاده داد مولانا انفعال عظیم کشید و سر از خجالت فرو افکند پس بخواجه
وزارت مآب فرمود که برات بگیرند و زر نقد از خزانه برسانند وفات مولانا محمد در هرات بسبب
طاعون در سنه هشتصد و سی و هشت دست داد میر سید شریف جرجانی قدس سره جناب سید بحر
علم و فضل بوده و تصنیفات ایشان مشهور آفاق است و از خورشید تابان روشن تر و در سنه
تسع و سبعین و سبعمائه در قصر زرد شیراز بشاه شجاع بادشاه عراق که اکثر ارباب سیر آنجناب
را در اولیا ضبط کرده اند صحبت مستوفی داشته معزز و محترم بوده و مدتها بر مسند تدریس تمکن
داشت و پس از ده پانزده سال که امیر صاحبقران بعد وفات شاه شجاع بر مملکت ایران
دست یافت و شاهزادگان مظفری را بقتل آورده جناب سید را بسمرقند برد و دقیقه
در تعظیم و تکریم آنجناب فرو نگذاشت و منقول است که در محفل امیر صاحبقران جناب سید را با
مولانا سعد الدین تفتازانی که علامه دهر بود اکثر مباحثات علمی دست میداد و سید از حدت
طبع چند نوبت غالب آمد و بعد ارتحال امیر صاحبقران سید نوبت دیگر بشیراز رفت و در سنه
هشتصد و شانزده هجری سفر عقبی گزید سبحان الله از آن پادشاهان ذی شوکت نشانی
نمانده و تصنیفات سید یادگاریست که بر صفحه روزگار تا یوم الحشر باقی است مولانا نظام الدین
شامی مردی فاضل کامل بود صاحب حبیب السیر مینویسد که واقعات سلطنت امیر صاحبقران
را بفصاحت و بلاغت در رشته تحریر کشیده اما نیعاصی هر چند سعی کرد بهم نرسید ظاهرا از
انقلابهای روزگار مفقود شده باشد شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری سرآمد دانشمندان

دانشمندان

مندان روم بوده اند و حصن حصین از تصنیفات ایشان است و در وقتیکه امیر صاحبقران قیصر
روم ایلدرم بایزید را دستگیر کرد و بلاد و امصار روم بباد غارت و تاراج پایمال گردانید
جناب مولوی از ترس گریخت امیر نورالدین آگاه گشته متعاقب شتافت و مولوی را دستگیر کرده
بملازمت امیر صاحبقران فرستاد از انجا بحکم صاحبقران در سمرقند آوردند و جناب مولوی در سمرقند
تصحیح المصابیح تصنیف کرد و در ایام فرمانروای شاهرخ میرزا پنجم ربیع الاول سنه [illegible]
هجری در هرات وفات یافت **مولانا کمال خجند** آورده اند که وی باوصف فقر و درویشی
بشعر گفتن اشتغال کمال داشت و اشعار آبدار آنجناب مشهور و معروف است اگرچه معاصر حسن دهلوی
بود اما از بس که تتبع شعر حسن میکرد وی را دزد حسن میگفتند و این معنی بر جناب خود وی هم مکشوف
بود چنانچه گوید **بیت** کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا **مصرع** معلوم نمی شود که دزد حسنم **مصرع** آورده اند
که امیرزاده میرانشاه را بآنجناب اعتقادی وافر بود روزی کمر مرصع قیمتی بوی داد جناب
شیخ آنرا شکسته بر دوستان و محبان قسمت کرد وفاتش در سنه ثلاث و ثمان مائه در تبریز
دست داد و این بیت بر لوح قبرش نقش کرده اند **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار **مصرع** هزارت
آفرین مردانه رفتی **شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی** طبع عالی داشت و حالات امیر
صاحبقران را بکمال فصاحت و بلاغت بمعرض گفتار در آورده مسمی به جوش و خروش ساخته
و در سنه هشتصد و سه هجری در آب کر مستغرق گردید **مولانای نورالدین بغدادی** از مشایخ کبار بغداد
بوده اند در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از جانب سلطان احمد جلایر جناب مولوی برسم رسالت

بدرگاه

بدرگاه صاحبقرانی رسیده بود باکمال خجند بمولانا محمد شیرین صحبتهای شوقی داشته معزز و مکرم
ببغداد مراجعت کرد و چون امیر صاحبقران را بشطرنج رغبتی کلی بود خواجه علی تبریزی و
مولانای حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی که بکمال علم و فضل آراستگی داشتند درین فن یگانه
دهر بودند و غایبانه و حاضرانه خوب می باختند و بکمال تقرب مخصوص بودند **گفتار در بیان**
سانحاتی که بعد رحلت امیر صاحبقران روداد ناقلان اخبار و کاشفان آثار چنین بمعرض
بیان در آورده اند که چون امیر صاحبقران سفر عقبی اختیار نمود سران سپاه و اعیان بارگاه
بصوابدید خواتین و آغایان عظام به اخفای واقعه جز شغو کوشیده امیرزاده ابراهیم ولد
امیرزاده شاهرخ را که در رکاب جد بزرگوار حاضر بود بر مسند فرمانروایی جا داده با
همدیگر عقد عهد و پیمان درست کرده بعزم تسخیر ختا از آب سیحون عبور کرده جانب سرشقی
دایره گردیدند تا هنوز سلطان حسین میرزا دخترزاده صاحبقران لشکر دست چپ را برهم زده با
یکهزار سوار بطرف سمرقند نهضت نمود امرا و اعیان در بحر حیرت فرو رفته بمشورت همدیگر فسخ عزیمت
خطا کرده بطرف سمرقند مراجعت نمودند هنگام عبور در آب سیحون سه شتر خزانه در یخ فرو رفت
که اثری پیدا نشد سیوم ماه رمضان سرعان باد رفتار خبر رسانیدند که امیرزاده خلیل سلطان
در تاشکند از واقعه صاحبقران آگاه گشته باتفاق امیرزاده احمد بن امیرزاده عمر شیخ و خدا
داد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس بطریق مسارعت بطرف
سمرقند متوجه شده بود ارغونشاه قلعه دار انجا هر کنار آب کوهک به استقبال رسیده متعاقب خزاین

دوخواتین والواب قلعه را گذرانید و امیرزاده بی ممانعت داخل سمرقند گشته شانزدهم رمضان
سنه سبع وثمانمائه قدم بر سریر سلطنت گذاشت و تالیجان خود را معبد نوازش نمود
امرای فدویت شعار که در رکاب خواتین بودند از سنوح این حادثه قرین غم و الم گشته خواتین
و شاهزادگان را متوقف ساخته بطریق مسارعت بطرف سمرقند ره نورد گشتند چون بسمرقند
رسیدند دروازه های حصار را مسدود یافتند و هر چند سعی کردند که اهل حصار دست از
مخالفت کشیده بموجب وصیت امیر صاحبقران بعمل آرند میسر نشد و گفته ایشان هیچکس گوش
نکرد مایوس گشته ناچار به اردوی شاهزادگان رسیدند و بهزاران حسرت و درد نالیده بمصیبت
سوگواری امیر صاحبقران گریبان چاک کرده خواتین عظام و امیرزادگان خرد سال از صحرای
علیاباد بطرف سمرقند روان ساخته باتفاق امیرزاده ابراهیم و امیرزاده الغ بیک بطرف بخارا
ره سپر گشتند و اواخر رمضان در بخارا نزول نموده برج و باره آن حصار را مستحکم ساختند و امیرزاده
خلیل سلطان استقبال کرده خواتین و آغایان را باعزاز تمام در سمرقند آورد و طریقه ماتم و سوگواری
امیر صاحبقران از سر نو تازه گشت و صغیر و کبیر شهر و اردو نوبت نعره نوحه و شیون برآورده
صدای زاری و فغان به آسمان رسانیدند و نوبت و تخته کور که سلطانی را در نوازش آورده پاره پاره ساختند
و آش بزرگ ترتیب داده جهت ترویج روح صاحبقران فیض وافر بمستحقان و درویشان رسید
و منقول است که امیرزاده خلیل سلطان آنهمه خزاین و دفاین و نقود و جواهر و نفایس اسلحه و امتعه و اقمشه که
هزاران سلاطین نامدار بود در اندک روزها معرض تلف در آورده به تحریک و تحریض شاد آغه شوهر خود

جمیع اهل حرم امیر صاحبقران انعامات بخشید و درین باب چندان مبالغه بکار برد که در دو
سال مفلس و بی نوا گشته خود را بملازمت امیرزاده شاهرخ بهادر رسانید و فلک کج رفتار
اعانتها که در حصول فتوحات و نصرتها نسبت به امیر صاحبقران مبذول میداشت بمجازات
کمر بعداوت بسته دقیقه در بیمهری و سخت دلی فرو نگذاشت و اندوختهای و فراهم کردهای امیر صاحبقران
را متفرق ساخته بسیاری شاهزادگان و امرا و اعیان را معروض شمشیر قضا گردانید و این رباعی
مناسب این مقام است ای چرخ جهان خراب از کینه تست بیدادگری عادت دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست **گفتار در بیان جلوس خاقان**
سعید امیرزاده شاهرخ بهادر بن امیر تیمور صاحب قران مغفرت نشان
آورده اند که چون خبر ستفار شدن امیر صاحبقران بدار السلطنه هرات رسید امیرزاده شاهرخ
بهادر بعد مراسم عزا و ماتم داری باستصواب امرا و اعیان در سیزدهم رمضان سنه سبع وثمانمائه بر
سریر سلطنت جلوس نمود و جمیع حکام ایران و توران و خراسان و سیستان و مازندران سر بر خط
اطاعت و انقیاد نهادند و سران سپاه و سرکردهای عساکر کمر عبودیت بستند و سکه و خطبه بنام
نامی آن شهریار عالی فطرت جاری ساختند و از بس که آثار عدالت و نصفت و لوازم داد و دهش
از آن انجناب در ابتدا الظهور رسید بر السنه خاص و عام بخاقان سعید ملقب گردید و در ابتدای جلوس
امیر حسن صوفی و امیر مضراب جاکر و امیر علیکه کوکلتاش بضبط خراسان تعیین نموده خود با سایر
امرا بجانب ماوراءالنهر متوجه شد در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ بهادر تیمور از سمرقند رسیده

کورنش نمود و در ذی حجه سید خواجه که منصب امیر الامرا داشت بی سببی از خاقان سعید گریخته بطرف طوس رفت
رایات خاقانی متعاقب او متوجه شد در مشهد مقدس خبر رسید که سید خواجه از قلعه کلات برآمده
بجانب استراباد رفت خاقان سعید به ییلاق سلقان نزول نموده منکلی تیمور را برسم رسالت
نزد ترک باد شاه حاکم جرجان فرستاد خلاصه پیغام آنکه سید خواجه را از استراباد بدر سازد درین
اثنا امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه از بغداد بدرگاه خاقانی رسیده مشمول عواطف شد اکنون
در تحصیل شطری از حالات امیرزاده میرانشاه و اولاد امجادش در احاطه تحریر میکشد که سررشته سخن
درست شود بر ارباب این فن واضح باد که در وقتیکه امیر صاحبقران رحلت نمود امیرزاده
میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر بحکومت بغداد قیام داشتند و امیرزاده عمر پسر دوم آنجناب
بحکومت ولایت آذربایجان که تختگاه هلاکو بود مامور بود وقتیکه خبر رحلت امیر صاحبقران
انتشار یافت امیرزاده ابابکر در بغداد و امیرزاده عمر در آذربایجان صاحب سکه و خطبه گشتند
و عهد موافقت و اتحاد با همدیگر بستند امیر جهانشاه که امیر الامرای امیرزاده عمر بود خواست که امیرزاده
را گرفته خود متکفل امور سلطنت شود پس بدین عزیمت نادرست چند کس از اشرار رفیق خود مولانا
قطب الدین اوبهی و ماران توسیمی و شیخ محمد تواچی و عبدالخالق تیلاچی را به بهانه ضیافت طلبیده
به تیغ غدر کشید امیرزاده عمر آگاه گشته فی الحال بر او حمله کرده او را بدست آورده پاره پاره ساخت
و ایلچی نزد امیرزاده ابابکر فرستاده التماس آمدن نمود امیرزاده ابابکر با جمع ایلغار کرده نزد برادر
رسید امیرزاده عمر از بی سامانی برادر آگاه گشته عهود و مواثیق را بر طاق نسیان گذاشت و برادر را

دستگیر کرده در قلعه قهقهه فرستاد امیرزاده میرانشاه از این حادثه خبر یافته بطرف خراسان روان شد
امیرزاده عمر دنیا را بکام خود دیده عروس سلطنت بغداد و آذربایجان را در آغوش
کشیده بمجالس عیش و نشاط اشتغال کرد و صبح و شام در باده پیمایی و شاهد پرستی مشغول شد از
اتفاقات روزگار در آن وقت درویشی باباسنگی نام در مراغه غلغله کشف و کرامات بلند ساخت
چون ایام استیصال شاهزادگان تیموری نزدیک رسیده بود امیرزاده عمر آن درویش را حاضر ساخته
حکم قتل فرمود آن عارف کامل در حالت شهادت فرمود که ما را این حالت بسهولت اما زودتر
بشامت آن کردار خرابی شد و جزای این عمل خواهی دید امیرزاده از خواب غفلت بیدار شد
و آن عزیز را بپایه شهادت فایز ساخته آنچه دید از سیاق عبارت آینده مکشوف میگردد القصه بعد
سه روز از آن واقعه از قلعه قهقهه خبر رسید که امیرزاده ابابکر با کوتوال قلعه ساخته عادل خزانچی و
عیسی قورچی و سزاولان را کشته از قلعه برآمد و باتفاق هواخواهان حصار سلطانیه را مفتوح
ساخته خزانه و جبه خانه پادشاهی را متصرف گشته بر ملازمان خود قسمت کرد و از آنجا روی
توجه بخراسان آورده و در کالپوش با امیرزاده میرانشاه ملاقات نمود و پدر بزرگوار را بر سریر
زرین اجلاس داده بصوب بغداد متوجه است امیرزاده عمر بمقابله برادر متوجه شد و از نزول
میانچه عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عبدالرزاق خواداد و امیر جهان قوچین
و شیخ خسروشاهی و دیگر امرا از امیرزاده عمر جدا گشته بملازمت امیرزاده ابابکر رسیدند امیرزاده
از بعض امرا که غبار بخاطر داشت تغافل آورده دیگر امرا نوازش نمود امیرزاده عمر مضطرب الاحوال گشته

خبر جلوس امیرزاده خلیل سلطان بسریر سلطنت خاقان سعید بعد از آن امرا امیر جلال الدین فیروزشاه بن
ارغونشاه را بتعمیر برج و باره بلده هراة فرستاده امیر سید خواجه را به عمارت قلعه طوس اشاره
نموده خود بطرف سمرقند نهضت نمود بر کنار جیحون ایلچی امیرزاده خلیل سلطان رسیده عرضه
مشتمل بر الطاعت والانقیاد بنظر اشرف درآورد خاقان سعید قلم عفو بر صفحه جرایم برادرزاده کشیده
عنان عزیمت معطوف ساخت در سواد اندخود امیرزاده سلطان حسین از رکاب خاقان سعید
فرار نمود و امرای بخارا از امیرزاده خلیل سلطان گریخته فرستاده پیغام رفت که بعض خزاین سمرقند را آورده
امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستاده بسلطنت ماوراءالنهر قناعت نماید امیرزاده اینمعنی را قبول
نمود رایات خاقانی بجانب هراة متوجه گشت بیست و ششم ذیقعده شهر هراة مضرب الویه
فلک فرسا گشت درینوقت امیر سلیمانشاه که بموجب فرمان امیر صاحبقران در ولایت رستمدار
و فیروزکوه حکومت میکرد از صولت سپاه امیرزاده میرزا ابابکر ولد امیرزاده میرانشاه ترک
حکومت کرده بملازمت عالی پیوست از زبان منهیان همدرین اثنا خبر رسید که سلطان حسین میرزا
از آب آمویه گذشته به امیرزاده خلیل سلطان پیوست امیرزاده خلیل سلطان او را الکوی
شبرغان نواخته امیر الله داد حسینی و ارغونشاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف و اقبوعا دلنجی و دیگر
امرا را با جماعه لشکر تعیین کرد که بر کنار آب جیحون رسیده از احوال امیرزاده پیر محمد با خبر باشند سلطان حسین
میرزا بر کنار جیحون رسیده بخیال ایلچی شسطط خواجه یوسف و خواجه تیمور را بالقتل رسانید و دیگر امرا
بتضرع و زاری از دست او خلاص یافتند مقارن اینحال کوچ میرزا الحمد سلطان مرحوم با اموال و امتعه

بیقیاس

متوجه گشته امیرزاده الغ و امیرزاده
ابراهیم سلطان را بملازمت شرف
آوردند از جناب خاقانی
امیر نورالدین را نزد
خلیل سلطان

بتقیاس بعزم بلخ برانگیخته در سید سلطان حسین میرزا قبول او را عار دیده هشتم محرم در نواحی اندخود
نزول نموده هم دران وقت امیرزاده پیر محمد جهانگیر بر سرش رسیده شکست فاحش داد سلطان حسین
میرزا منهزم گشته عزم ملازمت خاقان سعید نموده است خاقان سعید چند کس را باستقبال او
فرستاده بار مجری داد و بعد چند روز از فرار او آگاه گشته نوشیروان برلاس را سپرد که محبوس
کرده نگاه دارد و امیر سلیمانشاه را صد هزار دینار کبکی و صد سر اسب عطا فرموده بحکومت سرخس
اجازت داد و نوشیروان برلاس امیرزاده سلطان حسین را بعد چند روز گردن زد و این اول
قاعده قتل بود که در اولاد امیر صاحبقران شروع شد امیر سلیمانشاه ازینجا دلشکسته ملول گشته بجانب قلعه
کلات رفت رایات خاقانی بر الفور متوجه شد سلیمانشاه بجانب سمرقند گریخت خاقان
سعید مراجعت کرده پنجم جمادی الاول داخل هراة گشت و میرانشاه ملک را به
ایدکو فرستاده بعد فصل شتا به ییلاق بادغیس خرامید در منزل قزل رسید خبر محاربه امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در موضع سنزک واقع شد امیرزاده پیر محمد منهزم گشته
ببلخ رفته است خاقان بطرف سمرقند نهضت نمود در راه ایلچی امیرزاده پیر محمد رسیده استعانه
نمود رایات خاقانی بطرف سمرقند بمسارعت مشغول گشت مقارن اینحال ایلچیان امیرزاده
خلیل سلطان با نفایس تحف رسیده التماس نمودند که ابتدای مخالفت از جانب امیرزاده پیر محمد
شده والا بنده بر پیمان عهد و وفا ثابت که ایستاده است شهریار عادل ایلچیان
را مقضی المرام رخصت مراجعت داده از موضع الماد غنمان عزیمت معطوف ساخته بهراة نزول

بطرف تبریز باستعجال ره نورد گشت اعیان و اشراف تبریز اتفاق ورزیده پیر علی کوتوال امیرزاده
عمر را در معرض قتل آورده در قریب برج و باره حصار را مسدود ساختند امیرزاده خایب و خاسر گشته
با هزاران حسرت و درد وداع ریاست آن ولایت کرده بطرف اصفهان متوجه گردید امیرزاده رستم حاکم
آن ولایت مراسم مهمانداری بجا آورده دقیقه در نوازش و غمخواری فرو نگذاشت امیرزاده عمر
قشلاق زمستان در اصفهان کرده به شیراز رسید و از اینجا بملازمت خاقان سعید فایز گشته مصدر
نوازش گردید و امیرزاده ابابکر عروس سلطنت بغداد را در کنار گرفته بر سریر فرمانروائی جلوس
کرد و غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه بعزم تسخیر اصفهان متوجه گشت امیرزاده رستم و امیرزاده
اسکندر با جمیع امرا و اعیان از اصفهان برآمده صفوف نبرد آراست محاربه صعب واقع گشت و
قریب چهار هزار کس از طرفین دران معرکه بقتل رسید آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات
امیرزادگان اصفهان وزید امیرزاده ابابکر کاری نساخته و مردم بسیار بکشتن داده بجانب
بغداد شتافت و از شامت قتل آن درویش چندین هزار ذی حیات منعدم گشت ای دل
تا توانی با این طایفه شکر با ادب باش ثمره دستان آن شاهزادگان بجای خود گذار کس باید

ذکر محاربه خاقان سعید و پیرک پادشاه مازندران

چون منکلی بیمور از جرجان رسیده حقیقت
مخالفت و بی‌باکی پیرک پادشاه مازندران بعرض خاقان سعید رسانید میران سپاه را حاضر
ساخته با لشکری جرار در فصل خریف سال لسوبمان بصوب مازندران نهضت نمود پیرک حاکم
آنجا باتفاق سید خواجه باغی و عبد الصمد و حاجی سیف الدین و شمس الدین مانند شیر ژیان از مازندران

برآمده آماده

برآمد آماده حرب و پیکار گشت و هر دو لشکر در صحرائی وسیع با هم پیوسته آتش قتال و جدال برافروختند
زمین شد ز خون یلان لاله‌گون ** بهر سو روان گشت دریای خون ** ز شمشیر خونبار
هر نامدار ** بنقیاد سر از بدن بی‌شمار ** کعبه کشش و کوشش بسیار عروس فتح و ظفر در کنار
خاقان سعید جا گرفت پیرک گریخته بخوارزم رفت و سید خواجه پشیمان گشته بملازمت اشرف
رسیده قلم عفو بر صفحه جرایم او کشیده شد بعد ازان اشنا الملجیان سید اغر الدین حاکم جرجان
و سید مرتضی حاکم ساری بملازمت رسیده زر سکوک نام نامی را با پیشکشهای لایقه بنظر
اقدس در آورده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده خاقان سعید امیرزاده عمر را بحکومت
مازندران مامور ساخته بجانب هراة متوجه گشت و از اثنای راه میرزا الغ بیک را بحکومت
طوس و خبوشان و ابیورد و نسا پور نواخته بر الصوب دستوری داد و از سانحات این
سال آنست که از زبان منهیان بعرض اشرف رسید که امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ روزان و
شبان به باده کشی و شاهد پرستی اوقات میگذرانید و زمام حکومت آن ولایت بدست پیر علی
تاز مفوض ساخته بود بفحوای این بیت که ** چو سلطان سر انداز باشد ز می ** فتند ناکسان
از سرش تاج کی ** خیال خام سلطنت بلخ بر دماغ آن حرامخوار راه یافت و چهاردهم ماه رمضان
سنه تسع و ثمانمائه آن شاهزاده شجاع را که از غایت جرات و دلاوری میر نیران افواج صاحبقران
بود در حالت مستی و بیهوشی بضرب خنجر آبدار شربت شهادت چشانید و وجوهات شاهزاده
را متصرف گشته دست از سنوح اینجا دثه انواع غم و الم بر مزاج خاقان سعید طاری گشت و فی الحال

امیر مضراب جاکر و امیر صوفی ترخان و امیر نوشیروان برلاس را بر سران حرامخوار با فوجی جرار
تعیین نموده میخواست که خود نیز متوجه بلخ شود که درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که امیرزاده عمر
در مازندران فوجی از ابطال رجال فراهم آورده سر طغیان و عصیان میخارد و دو هزار خانه وار از
جانب ری کوچانیده به اعانت خود آورده اعلام تمرد برافراخته است خاقان سعید بهر دفع سوال
بدفع فتنه امیرزاده متوجه گشت روز دوشنبه نهم ذی قعده در حدود قریه بردویه من مضافات جام
تلاقی فئتین دست داده در اندک زد و خورد شکست بر لشکر جرجان افتاد و امیرزاده عمر
زخمی خورده گریخت بیست و نهم ذی قعده ملازمان امیر مضراب جاکر امیرزاده را دستگیر کرده به بارگاه
خاقانی حاضر آورد خاقان سعید چشم ترحم بر احوال امیرزاده افکنده جراحان حاذق را بمرمت
احوالش تعیین نمود و در محفه نشانده بطرف هرات روان فرمود در منزل نغود رباط صبح عمر
امیرزاده عمر بشام اجل رسید و ازین رباط دو در رخت هستی بر بست آری اعتقاد امیر طایفه ترک
همین است *مصرع* با تن رسد بکانان یا جان ز تن بر آید *القصه* خاقان سعید ولایت استراباد را بمتعلقات
بسپرده بکوچ متواتر غره ذی حجه پرتو نزول بر ساحت هرات افکند و اواخر ایام بطرف ییلاق بادغیس
متوجه گشت نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه بعزم تادیب سر علی حرامخوار اعلام نصرت برافراشت
و در منزل دوک خواجه خبر رسید که آن حرام نمک از بلخ گریخت میرزا سیدی احمد و امیر یادگار شاه برلاس
و حسن صوفی ترخان تیکامشی او مامور گشتند بهادران نامجو مانند باد و برق در صحرای بر در خست
بر او رسیدند او غرق خود را گذاشته داخل بیشه گشت و تمامی قشون او پامال غارت گردید و ملجد دو سه روز

رفیقان او سر بر شوریده و گوش را از تن جدا ساخته پیش امیر آورده خاقان سعید ازین خبر شاد و
خورم گشته قلعه شهد را تعمیر کرده بجانب هرات متوجه گشت در انوقت سرعان تیز رفتار
از استراباد رسیده معروض داشتند پیرک پادشاه در ولایت مازندران رسیده غبار فتنه
و فساد بار دیگر برانگیخته است خاقان سعید ابراهیم سلطان را در هرات گذاشته بجانب
مازندران نهضت نمود در موضع خواجه قنبر امیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک بملازمت رسیده
معروض داشتند که پیرک بطرف رستمدار گریخته رفت رایات خاقانی بی جنگ و جدل در استراباد
نزول نموده طرح قشلاق انداخت و بعد انقضای زمستان امیرزاده الغ بیک را بحکومت استراباد
بازداشته بجانب دارالسلطنه هرات متوجه گشت *ذکر آمدن سلطان احمد جلایر و قرا یوسف*
ترکمان بسمت بغداد و حدوث واقعاتی که در ان دیار دست داد در صدر مرقوم گشت که سلطان احمد جلایر
پادشاه بغداد و قرا یوسف ترکمان فرمانروای دیار بکر از چنگال سپاه منصور امیر صاحبقران
گریخته نزد ملک فرج پادشاه مصر رفته بودند و در حمایت آنها کوشیده به بارگاه خاقانی [illegible]
و بلبیت و لعل گذرانید درین اثنا خبر رحلت امیر صاحبقران در مصر رسید پادشاه مصر ایشانرا
سامانی شایسته سرانجام کرده رخصت معاودت داد فی الفور ترکمانان بر قرا یوسف هجوم کرده
و او در راه بغداد محاربه با مصریان کرده مظفر و منصور در دیار بکر رسید و بر مملکت موروثی
مسلط گردید و سلطان احمد جلایر در جمع درویشانه به بغداد رسید بغدادیان بر سرش هجوم کرده
دولتخواهی کوتوال امیرزاده ابابکر را بدر ساخته سلطان احمد را بر سریر فرمانروایی نشاندند و سلطان

بعادت قدیم خود کار کرده مصاحبت امردان پری چهره باده پیمای مشغول گشت اعیان آن دیار
ازین افعال او آزرده گشته عریضه بجناب امیرزاده ابابکر فرستاده التماس تشریف آوردن کردند
امیرزاده از سواد اصفهان بسرعت پرداخته داخل تبریز شد قرا یوسف ترکمان حصار النجق
مسخر ساخته متوجه تبریز گشت تا شرود هنگامه کارزار در اشتعال بود و هر دو لشکر با همدیگر
محاربات عظیم کرده در جاده مقام خود قرار میگرفتند روز چهارم هزیمت بر لشکر امیرزاده افتاد و
امیرزاده روا از معرکه تافته بسلطانیه رفت و غنیمت بحد بیحد بدست ترکمانان افتاد و خواجه
سیدی احمد کحج و شیخ قصاب و بعض دیگر امرای امیرزاده بقرا یوسف پیوستند و او تبریز را بتصرف
درآورده صغیر و کبیر شهر را مصدر احسان ساخت امیرزاده ابابکر افواج همدان و قزوین و
قزوین را فراهم آورده بار دیگر بعزم محاربه در ظاهر تبریز رسید قرا یوسف تیز سران سپاه را جمع
کرده هنگامه کارزار بیاراست بیست و چهارم ذیقعده سنه سبعه و ثمانمائه هر دو معسکر با هم
پیوسته شروع در کشش و کوشش نمودند نخست از فوج ترکمانان امیر ساطلمش بهادری بر سپاه
امیرزاده تاخته دو سردار افواج را بتیغ کشیده بسپاه خود پیوست بعد از ان پیر عمر و پیرم بیک
و جلال الدین خلیفه ترکمانان بمیدان کارزار رسیده بسیاری را کشتند و بسیاری را مجروح ساختند
امیرزاده ابابکر تاب چیره دستی مخالفان نیاورده بنفس خود مانند شیر ژیان در معرکه رزم
رسید و جلال الدین زیرک را بنوک سنان از پشت اسپ بر زمین آورده بسیاری بهادران را
از معرکه گریزانید و بتعاقب گریختگان پرداخت از مشاهده این حالت هر دو لشکر با هم درآمیختند و

دجلهای خون روان ساختند
ز تبریز تا دامن سردرود
روان گشت چون سیلابی چو رود
چون امیرزاده بتعاقب مخالفان شتافته بود لشکریانرا طاقت محاربه نماند
و هزیمت خورده رو بفرار گذاشتند در ان حالت یکی از ترکمانان به امیرزاده میرانشاه رسیده
ان شاهزاده والانژاد را شربت شهادت چشانید امیرزاده ابابکر که مظفر و منصور از تعاقب
منهزمان مراجعت نمود احوال پدر بزرگوار را بدان نهج دریافت و از لشکر و سپاه نشانی
ندید ناچار بطرف کرمان متوجه گشت و قرا یوسف ترکمان لاش شاهزاده میرانشاه را
در تابوت گذاشته در سرخاب فرستاد و بعد مدتی شمس الدین غوری استخوان ان شاهزاده
را بماوراء النهر برده در قبه الخضرای کس مدفون گردانید و منقولست در وقتیکه امیرزاده
ابابکر بکرمان رفت حکومت انولایت بسلطان اویس ولد ایدکو برلاس بموجب ترلیغ امیر
صاحبقران مقرر بود او باستقبال امیرزاده پرداخته مراسم مهمانداری بجا آورد امیرزاده خواست
که اورا از میان برداشته بضبط کرمان پردازد سلطان اویس اگاه گشته در روی قلعه را
مسدود ساخته اماده حرب گردید جناب امیرزاده از انجا نهضت نموده بسیستان شتافت
و شاه قطب الدین حاکم اندیار لوازم استقبال بجا اورده کمر اطاعت و انقیاد بست امیرزاده
افواج جرار فراهم آورده بار دیگر بطرف کرمان متوجه شد و هزیمت خورده بجانب سیستان عطف
عنان نمود و باز سپاه زرخواه جمع کرده بظاهر کرمان نزول نمود سلطان اویس با فوجی جرار از
حصار برامد معرکه کارزار بیاراست و غره جمادی الاول سنه احدی و عشر و ثمان مائه در سواد خطه

بکرمان رفت

به آتش قتال اشتعال پذیرفت امیرزاده ابابکر که رستم ثانی بود عار فرار بر خود نه پسندیده
شربت شهادت چشید و خنجر کج نگاه که یک یک شاهزادگان و امرای صاحبقرانی و ستمه
رحمی تیز کرده بود و در هر ماه و هر سال جماعتی را تنها بخانه عدم میفرستاد جوهر اصلی خود بظهور
آورد و موید انتقال گشته شدن امیرزاده پیر محمد ولد امیرزاده عمر شیخ است تفصیل این مقال
چنانست که امیرزاده پیر محمد و امیرزاده اسکندر پسران امیرزاده عمر شیخ از جناب خاقان سعید
بحکومت فارس مامور بودند در سنه اثنی عشر و ثمان مائه هر دو امیرزاده بطرف کرمان
نهضت نمودند در موضع دوجاه حسین شربت دار که مدار المهام امیرزاده ها بود از راه
شقاوت قلبی در دل اسب بجادر امیرزاده پیر محمد در آمده در حالت سحری و سیاه شبی
آن شاهزاده را بنوک خنجر زهردار شربت ممات چشانید امیرزاده اسکندر از حادثه برادر
آگاه گشته مراجعت نموده خود را در حصار شیراز انداخت و به استحکام برج و باره کمر بست
امرای امیرزاده پیر محمد شهید که برسم قراولی بصوب کرمان شتافته بودند معاودت کرده
آن ملعون حرامخوار را دستگیر کرده بر مزار مصلح الدین شیخ سعدی رحمة الله علیه برده بانواع
عقوبت بدار فنا رسانیدند و جسم او را سوختند امیرزاده اسکندر امرا را نوازش نموده عروس سلطنت
فارس و عراق عجم را در آغوش گرفت و چون بعرض خاقان سعید رسید که امیرزاده خلیل سلطان را
خداداد حسینی در سمرقند محبوس ساخته نزد شیخ جهان فرمانروای مغولستان رفته است بنجم ذی قعده
سنه احدی عشر و ثمان مائه رایات جهانستان از ییلاق بادغیس بطرف سمرقند متوجه گشت

از کنار آب

از کنار آب جیحون امیر شاه ملک را نزد شمع جهان فرستاده پیغام دادند که آن حرامخوار سیاه دست
رسانند شمع جهان سمع زندگانی خداداد را بتیغ بیدریغ گشته سرش را بجناب خاقان سعید فرستاد
شهریار جوان بخت بسواد سمرقند سایه التفات افکنده در دو سه روز انحصار را از کوتوال حرامخوار
مسخر ساخت و امیرزاده خلیل سلطان را از بندها داده انواع نوازش فرمود و حکومت ماوراء النهر
به امیرزاده الغ بیک تفویض کرده در حصار سمرقند گذاشت و حکومت اورجند به امیرزاده میرک احمد ولد عمر
شیخ سپرده بصوب هرات مراجعت نمود و از کنار آب جیحون کارفرمای حصار شادیان بمیرزا احمد جاکر
و حراست قلعه قندهار و کابل و غزنین بمیرزا قیدو ولد پیر محمد جهانگیر شهید سپرده و امیرزاده ابراهیم
سلطان را والی بلخ ساخته شانزدهم شعبان رایات جلال داخل هرات گشت و در ماه ذی قعده
پیر توجه بر احوال امیرزاده خلیل سلطان افکنده با ده هزار سوار بجانب عراق عرب روان فرمود
امیرزاده در بلده ری چندگاه طرح اقامت انداخته بساط عیش گسترد و بقضای آسمانی در همان
چند روز بیمار گشته شانزدهم رجب ودیعت حیات سپرد قالوا انا لله و انا الیه راجعون و
در خلال الحال از زبان منهیان بعرض اشرف رسید که امیر شیخ نور الدین رایت بغی برافراشته به
ترکستان رفت و فرمانروای ترکستان را ترغیب و تحریص کرده بطرف سمرقند کوچانیده رایات اقبال
بطرف سمرقند متوجه گردید در راه خبر رسید که نور الدین امیر وفادار را که از امیر شاه ملک منهزم
گردیده بجانب تبریز گریخت خاقان سعید اعلام نصرت فرجام بطرف تبریز برافراخت بچهارم محرم
سنه ثلاث و عشر و ثمانمائه از آب جیحون عبور نمود در آن وقت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده

برک احمد و امیر شاهملک علامت رسیده بعرض رسانیدند که امیر نور الدین فوجی جرار فراهم آورده اماده صف آرائی
است خاقان سعید لشکر ظفر اثر را جبه پوشانیده ترتیب صفوف کرد یازدهم ربیع الاول روز دوشنبه
در حوالی قزل رباط و آب بام اتفاق محاربه افتاد بعد از زد و خورد بسیار شکست بر امیر نور الدین
دست داد و او هنگام گریز امیر شیر لاله که از امرای صاحبقرانی رفیقش شده بود بتیغ بیداد کشته بطرف
اترار که وطن ابا و اجداد او بود رفت خاقان سعید مراجعت نموده داخل سمرقند گشت و از مهمات
انجا پرداخته در هرات نزول نمود و خانقاهی عالی محاذی قلعه اختیار الدین در باغ سفید میان شرقی
و شمال هرات احداث نمود و یادگاری عالی بر صفحه روزگار گذاشت و چون همین سال بار دیگر خبر شورش
امیر نور الدین اوردند خاقان سعید امیر شاهملک را بتادیب او تعیین کرده بیست یکم جمادی الاول
سنه اربع و عشر و ثمانمایه رایات جلال بطرف سمرقند مرتفع ساخت و از آب آمویه گذشته
با موضع قبقاعنان بکشید در انمنزل امیرزاده الغ بیگ با تمامی اعیان و اشراف سمرقند بملازمت عالی
پیوست و پیشکشهای لایقه بنظر اشرف در آورد و بعد کوچ متواتر الویه فلک فرسا بظاهر سمرقند رسیده
در کان گل مضرب سرادق عز و جلال نمود بعد از ان امیر شاهملک بحضور اشرف رسیده سر امیر نور الدین
را در پای کران جهان نورد انداخت و صورت واقعه چنان بعرض رسانید که انحراف او از صولت
افواج منصوره گریخته در حصار اصوران من مضافات ترکستان متحصن شده بود بنده جان نثار محاصره
قلعه مسطور مضرب خیام ساخته به او پیغام فرستادم که اگر از حصار بیرون ائی و بالمشافهه با من عهد
و پیمان درست کنی تقصیر ترا از حضرت خاقان درخواست کنم او بر اسپی باد رفتار سوار شده باچند کس

ازقلعه

از قلعه برآمد و زیر دیوار قلعه ایستاده گشته شروع در قیل و قال نمود در انحالت تدبیری بخاطر فدوی رسید
پسر براق بهادر را که از مدتها دوست و مخلص امیر نور الدین بود گفتم که اگر تو خود را بطریق پیغام پیش ساقی
نزد او رسانی غالب که به اعتماد دوستیهای قدیم اعتماد بر تو کنند و تو او را بزور پنجه پهلوانی از اسب
فرود آری در انوقت ما خود را میرسانیم و هر چه باید بظهور می آریم و لفظ پهلوانی تو بر صفحه روزگار
خواهد ماند ان بهادر بی باک همچنان کرد و چون چشم نور الدین بروی افتاد فریاد بر آورد که ای دوست
قدیم بیا تا با هم دگر معانقه کنیم پسر براق نقش مراد در دست یافته از اسپ پیاده گشته چند جا
زانو زد و بلابه گری در آمده خود را نزدیک او رسانید و عزم رکاب بوسی کرد ان اجل رسیده زبان
بمعذرت گشاده از بالای اسب او را در اغوش کشید ان پهلوان قوی بازو بزور پنجه شجاعت
حریف را از اسپ فرود اورد فدوی باچند کس چست و چپان در انوقت رسیده سرش را از تن
جدا ساختم و سپاهش از مشاهده انحالت رو بفرار گذاشت عزیزی در خور انحکایات شعری
خوب گفته شعر خونریز تر ز تیغ بود زخم رگ شناس ه از دوستان زیاده ز دشمن حذر کنند
خاقان سعید امیر شاهملک و دیگر بهادرانرا که به تدبیری سهل دفع چنان دشمن قوی کرده بودند مصدر
نوازش ساخت و جانب طوس عطف عنان کرده بطواف استانه ملایک اشیان مشهد پاک امام
طیب طاهر حضرت علی موسی رضا علیه التحیه والسلام مستفید گشته زرهای وافر بمستحقان و مجاوران
ان بقعه شریف رسانید و بعد تحصیل حسنات و مثوبات از انجا نهضت نموده روز جمعه عاشر
محرم سنه خمس و عشر و ثمانمایه داخل هرات شد در انحالت تومان آغه که بعد رحلت امیر صاحبقران

در حبالهٔ نکاح نور الدین بود و بعد قتل او از حصار اهوران عازم گشته بملازمت اشرف رسید از پیشگاه
فضل و کرم مسبوغ عال شوهرش بوی مرحمت شد مقارن الحال ایلچیان دانمیکخان پادشاه ختا
مکتوب او را با ارمغان بسیار بنظر اشرف در آوردند و مشمول عواطف خسروانه گشته رخصت معاودت
یافتند همدرین اثنا بعرض اشرف رسید که امیرزاده اسکندر برادر خود امیرزاده رستم را منهزم ساخته دست
تسلط بر اصفهان دراز کرده است خاقان سعید متوجه آن صوب گشت دوم جمادی الاولی سنه
سبع و عشر و ثمانمائه در سواد اصفهان تلاقی فئتین دست داد و محاربهٔ عظیم واقع گشت بیت
سرهای سران فتاده بر خاک ۞ پهلوی دلاوران شده چاک ۞ آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
رایات خاقانی وزید و سکندر میرزا مغلوب گشته متحصن گشت لشکریان تیز چنگال در یمان شب برج
و باره اصفهان بر آمده دست بغارت گشادند و جواهر نفیسه و اوانی طلا و نقره و اقمشهٔ لطیفه بایمان
و تاراج کردیده و سکندر میرزا دستگیر گردید فرمان شد که او را به برادرش امیرزاده رستم حواله نمایند آن
برادر بی رحم رعایت صلهٔ رحم نکرده فی الفور میل در جهان بینش کشید ؎ سکندر را نمی بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار ۞ خاقان سعید امیرزاده رستم را بحکومت اصفهان و شیراز مامور ساخته
متوجه هرات گشت و بعد نزول هرات صد هزار دینار کبکی بطریق نذر بمشهد مقدس فرستاد و
همدران سال قلعهٔ اختیار الدین را که امیر صاحبقران ویران کرده بود تعمیر نمود و صاحب مطلع السعدین
میگوید که هفتصد هزار مرد دران قلعه بکار کرده اند والله اعلم بالصواب و در سنه هشتصد و هژده
از جناب خاقانی شاهزاده بالسنقر میرزا را بحکومت طوس یعنی مشهد مقدس و سملقان و ابیورد و مکان

الجل

وخبوشان و استراباد و سماساق و کبود جامع مامور فرمودند و از انتقال امیرزاده الحال حاکم ری
امیرزاده ایلیکر را فرستادند و از اتفاقات روزگار همدران سال امیرزاده سعد وقاص از درگاه
سلطانی رو تافته نزد قرا یوسف ترکمان رفت و از انجا افواج تراکمه را برای اوردن منکوحهٔ خود
اغه بیکی نام که صبیهٔ امیرزاده میرانشاه بود و در حصار قم اقامت داشت فرستاد اغه بیکی زنی
عاقله روزگار و صاحب عزت بود در ملک مخالف رفتن بر مزاج او گوارا نشد جمیع سرداران
ترکمانان را محبوس ساخته نزد خاقان سعید فرستاد و تیمور شیخ و قتلغ خواجه و شیخ علی زنده و دیگر
امرای خفیه را که امیرزاده وقاص را ترغیب کرده نزد قرا یوسف فرستاده بود بقتل رسانید
از جناب سلطانی رعایتهای کلی با حوالش مبذول گشت و فوجی جرار بحراست حصار قم تعیین
کرده و در سنه تسع و عشر و ثمانمائه از حوادث فارس بعرض اعلی رسید که میرزاده رستم از
میرزاده بالیغر هزیمت خورده بصوب اصفهان رفت و هنگام فرار میرزا سکندر مکحول را تیغ بیداد
کشیده رفت رایات خاقانی بطرف قبهٔ شیراز متوجه گشت میرزا بالیغر عروس سلطنت شیراز
را در کنار گرفته چنان مستغرق بادهٔ پیمای عیش و نشاط بود که رایات خاقانی بسر کرس رسید
ناچار از خواب غفلت بیدار گشته بدر لیه میرزا بالسنقر بملازمت اشرف فایز شد خاقان سعید اورا
بطرف حصار قندهار نزد میرزا قیدو روان ساخته حکومت شیراز به امیرزاده ابراهیم و حکومت
قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود کندلان به الیاس خواجه مفوض نموده متوجه هرات گشت
و میرزاده میرک احمد و میرزاده ایلیکر را فرمان شد که در قشلاق شانزده بمکهٔ معظمه رسانند و دیگر چیزی از

ذکر توجه خاقان سعید بجانب ولایت آذربیجان و تفصیل فتوحات آن دیار

چون قرا یوسف ترکمان سلطان احمد جلایر پادشاه بغداد و پسر انش را بتیغ کشیده رشتهٔ دولت آن دودمان
بتیغ بیداد منقطع ساخت و امیرزاده میرانشاه بن امیر صاحبقران را در دیار بکر شربت شهادت
چشانید و ولایت عراق عرب و آذربایجان را به احاطهٔ تصرف درآورد غرور و تکبر و جبروت
او از حد گذشت لشکر بر سر حاکم شیروان که شیخ ابراهیم نام داشت کشید شروانشاه باتفاق
کوستندیل حاکم پادشاه گرجستان آمادهٔ حرب و پیکار گشت بعد محاربهٔ عظیم شکست بر سر شروانشاه
افتاد و زخمی گشته اسیر گردید و کستندیل کشته شد قرا یوسف مظفر و منصور گشته در سواد تبریز محفل
نشاط آراست اعیان تبریز از انجا که مستغرق جود و احسان شیخ ابراهیم بودند بملازمت قرا یوسف
رسیده التماس کردند که هرچه بطریق جریمه بر ذمهٔ او مقرر شود فی الحال عاید سازیم خان او را
مشمول عواطف سازد قرا یوسف مشتاق او گشته حکم به احضار فرمود بهمان وضع که در زندان بود
حاضر ساختند قرا یوسف که مردی خوش طبع نظر پسند بود انواع می ارغوانی بدست خود به او داد
شروع بتکلم کرد او خوش دماغ گشته چندان لطایف و نوادر حکایات بر زبان آورد که قرا یوسف
منبسط و مسرور گشته از قید نجات داد و حسب الالتماس اشراف تبریز یکهزار و دویست تومان
عراقی بر ذمهٔ او مشخص نمود و مطلق العنان ساخته انیس محفل عیش ساخت و اخی قصاب و دیگر
اعیان تبریز در همان قشلاق آن زر را ادا ساختند و داروغگان و کماشتگان او بر سر شروانات
قابض گشته بعد انقضاء زمستان قرا یوسف شروانشاه را رخصت داده بطرف بکر مراجعت نمود چون خاطر

بل

استقلال و استکبار قرا یوسف بسمع خاقان سعید رسید متواجهان و سرداران فرمود که سران سپاه
و لشکریان زر نخواه را جار رسانید که بعزم مهم ولایت آذربایجان و عراق عرب رایات زر نگار
جهانستان جمیع فراهم آیند بهادران جنگجو و نام آوران تند خو فوج فوج و جوق جوق روی بدرگاه
خاقانی کرد اسلشدند قریب دویست هزار کس در معرض عرض درآمد و چهل هزار جبه بعرض رسید
خاقان سعید سید احمد خواجه ترخان را حکومت هرات بار داشته پانزدهم شعبان سنه ثلاث
و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان نهضت نمود و امیر شاه ملک و امیر حسین صوفی برسم منقلا
روان فرموده چهاردهم رمضان از نیشاپور عبور نمود و امیرزاده بالسنقر را مقدمه الجیش ساخت
چهارم شوال در سواد سمنان لشکرهای سیستان و فراه و قهستان و غرشین و قم و کاشان در
رکاب سعادت جمع گشتند بیستم ماه مسطور در درهٔ نمک امیرزاده ابراهیم سلطان با جنود
فارس و امیرزاده رستم با لشکر اصفهان و امیر عیان شیرین با افواج کرمان داخل معسکر همایون
گشتند قرا یوسف ترکمان از استماع این خبر لسراح اعیان خود را فراهم آورده با فوجی بیش از اقطار
اقطار از مقر حکومت حرکت کرده نطاهر تبریز نزول نمود و توپخانهٔ عالی توزک کرده آمادهٔ حرب و قتال
شد اما از اقبال حضرت خاقان سعید فلک دوار تعبیه بر پا کرد که بی جنگ و جدال آن افواج قاهره
متفرق و آواره گردیده و قرا یوسف از تخت بر تخته جا کرد و عروس فتح و نصرت در کنار خاقان سعید
جا گرفت و صورتی که بخیال نمی گنجد بر عرصهٔ ظهور آمد شرح این مقال و تفصیل این اجمال چنانست که در
تواریخ معتبره مرقوم است که چون قرا یوسف با لشکری جرار در سواد تبریز نزول نمود امیر شاه ملک

انها نیابد رفتند چنانکه امدن بیت ذکر فتح دار الامان کرمان در ماه رجب سال مذکور سید
شمس الدین نیمی که مدار المهام کرمان بود بدرگاه خاقانی رسیده حقیقت بغی و تمرد سلطان
اویس برلاس بعرض رسانید امیرزاده ابراهیم سلطان و جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر قربان و حکام ولایات فراه و سیستان با سپاه زرمخواه بتسخیر کرمان مامور گشتند بهادران
لشکر منصور پنجاه روز آن شهر را محاصره کرده دایره بر محصوران تنگ ساختند سلطان اویس
عاجز گشته بدرلیه امیر حسن صوفی بملازمت امیرزاده ابراهیم رسید امیرزاده آن ولایت را ضبط درآورده
سلطان اویس را بملازمت خاقانی رسانید و در همان سال امیرزاده سیورغتمش بحکومت بدخشان
دستوری یافت و چون از زبان مهمیان خبر بغی امیرزاده قید و معروض گشت رایات جلال
بیست و دوم شهر شعبان بطرف ولایات گرمسیر نهضت نمود سیوم ماه رمضان اعیان و امرای
غزنین بملازمت پیوسته معروض داشتند که امیرزاده قید و رو بفرار گذاشت از جناب خاقانی
میرزا شیخو و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه تعیین شدند که میرزا قید و را
دستگیر ساخته ولایات گرمسیر را ضبط درآرند و قشلاق زمستان بر ساحل هیرمند قرار گرفت
و غره ربیع الاول خبر وفات امیرزاده سعد وقاص بعرض اشرف رسید و بعد انقضای ایام قشلاق
بجانب هرات نهضت واقع گشت دوم محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا قید و را بملازمت
اقدس آورده در حصار اختیار الدین محبوس گردید و چون شاه شاهان حاکم بدخشان خواجه
تاج الدین حسن را با تحف و هدایا بدرگاه خاقانی فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود و باج هر ساله

برسم گرفت حکومت بدخشان بدو مسلم داشته حکومت کابل و غزنین و قندهار بمیرزا سیورغتمش مفوض
ساختند اوایل شعبان آن سال خاقان فرخنده خصال احرام طواف مرقد معطر امام الجن والانس
علی موسی الرضا علیه السلام بطرف طوس متوجه گشت و قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند
در سقف گنبد مقبره مبارک با زنجیر طلای آویخت و دیگر لوازم نذور و زیارت بجا آورده
مجاوران آن مقام ذوی الاحترام را بانعام نقود وافر خوشدل ساخت و مقضی المرام جانب
هرات معاودت نمود در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردو شیر لواجی که در سنه
عشرین و ثمانمائه مصحوب ایلچیان خان ختا رفته بود معاودت نموده ملکوت و انمیک خان
را که مبنی بر محبت و یگانگی بود با تنسوقات اندیار بنظر اشرف درآورد و بار دیگر ایلچیان خان
ختا نیز آمدند و مشمول عنایات خسروانه گشته رخصت مراجعت یافتند از جناب خاقانی امیر
شادی خواجه و از جانب میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از طرف
امیرزاده ابراهیم سلطان امیر حسن پهلوان و از جانب امیرزاده میرزا سیورغتمش اوقداق و از
جانب امیر شاهملک امیرزادان و از جانب شاه شاهان خواجه تاج الدین بسفارت تعیین گشته
و نامهای محبت آمیز و ارمغان و تحایف بادشاهانه و اسپان بادرفتار بصحبت ترسیل داشته و در سنه
ثلاث و عشرین و ثمانمائه جمیع ایلچیان بسمرقند رسیدند امیرزاده الغ بیک گورکان ایشان را
طوی داده لوازم مهمانداری بجا آورد و رسولی از جانب خود نیز همراه ایشان داده بجانب ختا
روان نمود ذکر معاودت ایشان و چگونگی حالات ولایت ختا بجای خود در معرض تحریر می آید

کرتوا والی معسکر همایون مامور بود قرا یوسف پیغام فرستاد که جناب حضرت خاقان سعید بکمال حسن اخلاق
آراسته است و بصفات جمیله پیراسته اگر حصار قرقوبن و حصار سلطانیه را بگذاری التماس صلح کرده
بادشاه نیکوخصال را از سر محاربه و حرب بگذرانیم و تا سلطنت عراق عرب و ولایت آذربایجان
و دیار بکر از ارزانی باشد الجاهل از سر غرور و جبروت این جواب فرستاد
به بینیم که با آلتونشفند بار
سوی آخر آید همی ننگ سوار و یا یاره رستم جنگجوی بمیدان نهد پنجه او ندروی
سران سپاه از عزم جزم او آگاه گشته صفوف عساکر را ترتیب داده آماده جدال و قتال گشتند و هنوز تیغ
فتنه دست نداده بود که مرغی تیزرفتار مانند باد صبا از جانب تبریز رسیده تقریر کرد که قرا یوسف
بیک ناگاه بدیار عدم شتافت و در حالتیکه آماده محاربه بود لشکر اجل بر ولایت هستی او تاختن
آورد و بود زندگانی او را از هم گسیخت و حالتی بر آن اردوی بی پایان گذشت که روز حشر در آن
لشکر نمودار گشت و از صولت معسکر همایون فرزندان و اعیان او او را در خرگاهی که فوت شده
بود گذاشته بهر طرف آواره گشتند و لشکریان او مانند بنات النعش متفرق گردیدند و اجاد الناس
در حالت اردوی او تمامی جهات حتی رخت خواب او را غارت کرده برای حلقه طلا که در گوش داشت
گوش او را بریدند و از آن سرادق جاه و جلال و نامداران رستم شکوه در طرفة العین نشانی
نمانده آری چنین است و بنیاد مافیهای او بادشاه و سران سپاه سجده شکر الهی تبعدیم رسانده
کوس شادمانی در نوازش آوردند امیر علیکه بضبط ولایت تبریز و جهات متوجها بسمت تبریز
دستوری یافت و او بعجلت تمام شتافته لاش قرا یوسف را بخاک سپرد و آن ولایت دلگشا را به احاطه

ضبط درآورد پانزدهم ذیقعده امیر موسی کاکو را بحکومت سلطانیه تعیین فرموده رایات جلال بصوب
اردبیل متوجه گشت و بشرف زیارت قبر حضرت شیخ صفی الدین قدس سره مستفید گشته و بصحبت
شیخ علاء الدین خواجه علی رسیده براه موغان معاودت فرمودند هشتم ذی حجه از آب ارس عبور
کرده در قرا باغ اران طرح قشلاق زمستان افتاد در ایام قشلاق امیر علی بیک بن قرا یوسف
ترکمان که در حیات پدر محبوس بود و امیر خلیل الله شروانشاه و بابا حاجی حاکم ماوردوکا و رسول ایلچیان
بادشاه هندوستان با تنسوقات لایقه بملازمت رسیده مصدر نوازش گشتند چون هم دران ایام
بعرض اشرف رسید که اسکندر و اسپند پسران قرا یوسف افواج پدر را جمع کرده بعزم محاربه از رمق حکومت
موروثی نهضت نموده اند نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق بسمت تبریز نهضت واقع گشت
و حصار النجق را که معدن خزاین و دفاین و مجمع نفایس و نوادر ترکمانان بوده بتصرف درآورده
از راه بیلقان و قراکوهیک سیوم ماه جمادی الاولی سال هشتصد و بیست و چهار هجری سایه نزول
در تبریز انداخت در آن حالت امیر قتلغ حاکم اونیک و ملک محمد والی سلطانیه و ملک عز الدین
شیر والی بملازمت رسیده پیشکشهای لایقه گذرانیدند درین اثنا خبر نزول مخالفان در حدود عادل
جوز بعرض اعلی رسید اواخر رجب خاقان سعید با جمیع شاهزادگان و اعیان از تبریز کوچ کرده متوجه گردید
غره شعبان آتش محاربه اشتعال یافت و جنگی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست و نزدیک بود که افواج
ترکمانان غالب آید در آن وقت امیر شاهملک کوشش ظفر در نوازش آورده که اسپند پسر کوچک قرا یوسف کشته
شد سکندر را که بتحقیق الواقعه پرداخت رو بفرار گذاشت و سران و سرداران سپاه ترکمانان دست از جسارت

محاربه

کشیده متفرق گشتند و فتحی عظیم و نصرتی عالی بخاقان سعید دست داد و غنیمت بدست بهادران افتاد
خاقان سعید مظفر و منصور مراجعت کرده اوایل رمضان سایه وصول بر ساخت سلطانیه افکند
از اینجا بتوفیق معاودت واقع گشت و از آن منزل امیرزاده رستم را بطرف شیراز و امیرزاده ابراهیم
را بجانب اصفهان و امیرشاهملک را بحراست خوارزم دستوری دادند نوزدهم شوال در هرات شرف
نزول افتاد بعرض رسید که امیرزاده الغ بیک گورکان لشکر مغولستان را بهزیمت فاحش داده اولجه بسیار بدست
بهادران آمده امیرزاده را مصدر نوازش فرمودند هفدهم شهر رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه
حق سبحانه تعالی امیرزاده بایسنغر را پسری عطا فرمود بجده اسم بابر ابوالقاسم موسوم گشت و جشنهای
طوی آراستگی یافت و خاقان سعید بعد این فتوحات چند سال بطرفی حرکت نکرد و به تعمیر هرات و
ترفیه خلایق همت گماشت و در سنه ثلاثین و ثمانمائه قضیه عجب الاتفاق افتاد که باعث تعجب خاص
و عام گردید بیان این سخن چنانست که روز جمعه بیست و سوم ربیع الاخر از شهر بارجو بهجت بجهت ادای
نماز الصبح بمسجد رسید در انوقت احمد لر نام گنبک پوشی کاغذی بدست گرفته مانند دادخواهان خود را
بنظر اشرف در آورد آنحضرت خواست که کاغذ او بستانند آن بی باک فی الحال زخم خنجر آبدار بشکم آنحضرت
رسانید هر چند آن جراحت کارگر نیامد اما خون بسیار جاری شد و غلغله عظیم بلند گردید و هواخواهان
و فدویان از هر طرف هجوم آوردند علی سلطان قوچین بشمشیر آبداران لر بی باک را از پا افکند
دیگر خبر سگالان رسیده او را پاره پاره کردند یکی از فضلای العصر این قطعه در باب اینواقعه گفته قطعه
سال تاریخ هشتصد و سی بود : روز جمعه پس از ادای صلوات : قصه‌ای بس غریب واقع گشت

در خراسان

در خراسان ولی بشهر هرات : کرد و در ساعت چون فرزین : جست تا شه رخ زند شد مات
خاقان سعید با وجود ضعف و ناتوانی بر اسب خاصه سوار گشته متوجه دولتخانه گشت و جهانی
بشوریده آرامش یافت امیرزاده بایسنغر و دیگر ارکان بارگاه سلطانی بتفحص احوال آن لر
بی باک پرداخته بسیاری را بعلت مصاحبت او دستگیر کرده بسیاست رسانیدند و آتش آن فتنه
چنان بلند شد که بمردم عزیز هم آفت رسید چنانچه مولانا معروف خطاط را که باوصف خوشنویسی
از اهل تحریر و تقریر بود و در جلد نویسی دستی داشت که یکبار دو بانصد بیت در یکروز کتابت کرد
و لطافت خوش نویسی میرزا بایسنغر بتهمت مصاحبت آن لر در چاه حصار اختیار الدین
محبوس ساخت و مولانا در آنحالت این مطلع گفته ع زترک چشم تو هر غمزه که اندر راست : درون
سینه نشست آنجا که دل میخواست : و همچنین امیر قاسم انوار را عاقبت جلای وطن رسید
و مولانا در انوقت این مطلع گفته ع نمیدانم چه افتاده است قسمت از قدر ما را : کز این درگاه
میرانده‌اند ایم در بدر ما را و چون در همان ایام از آن منهیان بعرض رسید که امیرزاده الغ بیک گورکان
بجنگ سپاه مغولستان از سمرقند متوجه شده بود از پی حراقی امرا هزیمت بر لشکر سمرقند افتاد
خاقان سعید از آن جراحت صحت یافته بود بمجرد استماع اینخبر متوجه سمرقند گشت و بکوچ متواتر
در آن بلده دلگشا نزول نموده امرای ماوراءالنهر را چوب یاساق زده امیرزاده الغ بیک
گورکان را نوبت دیگر بحکومت ماوراءالنهر مامور ساخته یازدهم محرم بطرف هرات نهضت نمود در خلال
آنحال بعرض رسید که اسکندر و جهانشاه پسران قرا یوسف ترکمان بعزم فتنه و فساد بطرف آذربایجان

متوجه شده اند پنجم رجب سنه اثنی و ثلاثین و ثمانمائه رایات جلال بر الصوب متوجه گشت و
بتواجیان و سر اولان فرمان شد که سران سپاه را خبر رسانند که با افواج آراسته به اردوی
معلی برسند در ماه رمضان لشکر ظفر اثر را عبور در سلطانیه افتاد و بجهت ادای لوازم فرایض و سنن
یکماه در آن منزل طرح اقامت افتاد و پادشاهزادگان والاگهر و امرای نامدار با لشکرهای ماوراءالنهر
و فارس و عراق و عجم و ختلان و قندز و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و سروان
و کابلستان و زابلستان بموکب عالی پیوستند در سلماس تلاقی فئتین دست داد و بر سه شبانروز آتش
قتال در اشتعال بود و امیرزاده ابراهیم سلطان در آن معرکه کارنامه رستم و اسفندیار بظهور آورد
چنانچه مولانا شرف الدین علی تبریزی در مدح آن شاهزاده والانژاد این رباعی انشا نمود ع
اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید : دارای جهان سزای او واجب دید : از تیغ ابوالفتح چو
بگریخت بجنگ : تاریخ شد از قدر ابوالفتح پذیر : بعد محاربه صعب شکست بر لشکر ترکمانان افتاد
امیرزاده محمد جوکی بتعاقب ترکمانان مامور گشت شاهزاده بهادر تا سرحد روم بصحرای موش
رسیده دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشت و مظفر و منصور مراجعت کرده بملازمت پیوست هشتم
محرم سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه معاودت رایات جلال بصوب هرات اتفاق افتاد و امیرزاده
بایسنغر و امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان و دیگر امرا دستوری یافتند که در ولایت استراباد
طرح قشلاق اندازند و معسکر همایون در باغ زاغان قشلاقات نمود و چون در عین زمستان
اسکندر ترکمان برادر خود امیر ابوسعید را القتیل آورده بطرف آذربایجان متوجه شد امیرزاده بایسنغر و دیگر امرا

محاربه

محاربه با او در خور وقت ندیده بملازمت عالی فایز گشتند و در سنه ثلاثین و ثمانمائه امیرزاده
یارعلی ولد اسکندر ترکمان را سر و اش ساخته بدرگاه خاقانی فرستاد و بس که جوانی ملیح
و صبیح و در غایت حسن و زیبائی بود منظور نظر خاطر گشته بطرف سمرقند دستوری یافت و بهمدرین
سال امیرزاده محمد جهانگیر و میرزا محمد سلطان و امیر محمد درویش و اکثری از اعیان رهگرای عقبی گردیدند
و در سال دیگر امیرزاده بایسنغر از شرب مدام برحمت حق پیوست و در مدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد
خانم آغه مدفون گشت و شاه و سپاه در ماتم در از افتادند و بر پلاس ماتم نشسته لباس کبود
پوشیدند شاهزاده طبع عالی داشت و تصنیف ظفرنامه از حسن سعی آن والانژاد است و همان سال در اصفهان
بلای طاعون شیوع یافت و در یکروز ده هزار کس مسافر ملک عدم شد رایات خاقانی چهارم شهر صفر
بطرف آذربایجان متوجه گشت و امیرزاده محمد جوکی بر رسم منقلا روان فرمودند و قشلاق زمستان آن
در قراباغ اران مقرر گردید امیرزاده بهادر تا آذربایجان شتافته مخالفان را تادیب کرده قرصیه دختر ابو یوسف
را در حباله نکاح در آورده بملازمت خاقانی پیوست در ماه ربیع الثانی سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه
ایلچی زبان دان نزد سلطان مراد خنکار روم فرستاده بطرف خراسان متوجه گشتند خلاصه پیغام
آنکه اسکندر ترکمان را از آن دیار اخراج کنند خاقان سعید پسران و گردنکشان را تادیب بواقعی کرده
چند سال در متنزهات خراسان بکام دل زندگانی میکرد در انوقت از زبان منهیان بعرض اشرف رسید
که اسکندر ترکمان را قباد نام پسرش بعلت محبت لیلی نام سریه پدر بخنجر آبدار در حالت مستی
مسافر ملک بقا ساخت خاطر اشرف از دغدغه او فارغ گشت در سنه ثلاث و اربعین و ثمانمائه

ایلچی ملک ظاهر پادشاه مصر بملازمت اشرف رسیده معروض داشت که درین ایام ملک اشرف پادشاه
مصر به اجل طبیعی رهگرای وادی عدم گردیده بود و از او پسری ماند اعیان امرا از حقماق بیک میر
آخور او را بر سریر سلطنت نشاندند بملک ظاهر موسوم ساخته اند و ملک ظاهر از اتفاقات روزگار
شبی در عالم رویا دیده است که خاقان سعید دستش گرفته بر سریر سلطنت اجلاس داده اند
و چون همچنان بظهور آمده ملک ظاهر را اعتقادی وافی بجناب حضرت پیدا شده نامه تضرع آمیز
و تنسوقات لایقه ارسال داشته و التماس نموده که از کتابخانه خاصه این چند کتاب مرحمت شود
تاویلات حجة الاسلام اهل سنت یا ترمذی تفسیر کبیر علامه رازی شرح مخلص جامع شرح کشاف
خاقان سعید محفلی بکمال تکلف ترتیب داده حکم فرمود تا ایلچی مصر را طوی داد و چندان مبالغه
بکار برد که در وقت سیلان کشیدن غیر از اوانی طلا و مرصع بنظر در نمی آمد و بهر یکی از شاهزادگان
و امرا و اعیان امر فرمود که ایلچی مسطور را طویها دهند و بعد چندگاه ایلچی را مصدر انواع تفضلات
ساخته رخصت مراجعت دادند و کتب مطلوبه را با کمال تکلف آراسته با تنسوقات و تبرکات
پادشاهانه جهت والی مصر حواله ایلچی فرمودند در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه حضرت خواجه بهاء الدین
عمر قدس سره از سفر حجاز شریف آورد و شاه و سپاه آماده تحصیل سعادت قدمبوس گشته انواع
عبودیت بتقدیم رسانیدند و بموجب ایمای آنحضرت امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده بایسنغر
بحکومت سلطانیه ممتاز شد در شهر صفر سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج اشرف از جاده صحت منحرف
گشت و علاج اطبا و تدابیر حکما صحتی دست نمیداد حضرت خواجه بهاء الدین عمر قدس سره بطریق

عیادت

عیادت تشریف آورده و شارحه خود اعطا فرموده فاتحه جهت شفا خواندند فی الفور آثار صحت
پدیدار گردید و صغیر و کبیر الولایات را اغتباطی کلی بجناب حضرت بهم رسید و حضرت خاقان سعید
بصحت فایز گشته مصحوب شیخ نور الدین محمد مرشدی و مولانای شمس الدین محمد ابهری جامه در غایت
تکلف و نقود وافر بطریق نذر حرمین شریفین زادهما الله قدرا ارسال داشت و هم درین
سال امیرزاده جوکی و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیرزاده سیورغتمش وداع عالم فانی نمودند
و پادشاه جمجاه از مفارقت فرزندان و الامرا و اعیان با موالی قرین غم و الم گشته آش بزرگ
ترتیب داد و اطعام طعام و باختیام کلام ایزد متعال همت گماشت و در سنه خمسین و ثما
ثمانه بعرض رسید که امیرزاده سلطان محمد از ضعف مزاج شریف آگاه گشته بطرف فارس از
سلطانیه نهضت نموده حضرت خاقان سعید هرچند طاقت حرکت نداشت اما تحریک مهد علیا
گوهرشاد آغه که دران ایام تصرف تمام در مزاج اشرف کرده بود بصوب اصفهان نهضت نمود
امیرزاده از استماع خبر توجه پادشاه جهانستان دست از صفاهان برداشته بصوب سلطانیه رفت
و سادات و اشراف صفاهان بسبب هواخواهی آن شاهزاده بمعرض تعرض و عتاب در آمده بمحنت مصادره
و جریمه گرفتار گشته و اشرار صفاهان بیاسا رسیدند و عملی که هرگز از آنجناب بظهور نیامده بود بسبب
قرب ایام ارتحال از آن پادشاه نیکوخصال بظهور پیوست و رایات جهانگشای از اصفهان
مراجعت کرده در ساوری طرح قشلاق زمستان انداخت ذکر انتقال خاقان سعید ازین دار فنا
بصوب ریاض رضوان و بیان بعض حوادث که بعد از آن دست داد آورده اند که دران قشلاقات

ضعف و ناتوانی بر مزاج لطیف حضرت خاقان سعید مستولی گشت با وجود ضعف ان بیت و بهجت دی حجه
سنه خمسین و ثمانمائه روز نوروز در نهضت منظفره اشتیاق مسند بمیمنت ادراک زیارت قبور مشایخ
عظام هرات ستری سوار شده بطرف حصار طرک متوجه گشت و در اثنای راه اشتر سرکشی کرده از غایت ضعف
الجناب را طاقت تحمل ان نماند در مخیمه نشسته عزم مراجعت نمود حالت ضعف زمان زمان در ترقی
و تزاید بود و بیش از دو روز دیگر بارگاه سلطنت همای روحش از قفس کالبد بطرف ریاض رضوان پرواز کرد
مدت عمر شریفش هفتاد و دو سال و ایام سلطنتش چهل و سه سال پادشاهی پاک اعتقاد و صافی نهاد
عادل و خوش خلق بود و شفقتی و رحمی عظیم داشت و در باب برادران و برادرزادگان تفضلات
و احسان بسیار بظهور آمد و از عهد و قول و پیمان اصلا تجاوز نمیکرد و بحسن معاشش قیصر روم و
پادشاه مصر را در حلقه اطاعت آورد و سید خضر خان و اولادش که در هندوستان سلطنت میکردند
سکه و خطبه او را جاری ساخته باج هرساله میفرستادند و ادای صلوة و صیام و دیگر عبادات
از روی فوت نمیگذشت و ازان جناب شش فرزند صلبی بوجود آمده بود که هر یکی در شجاعت و دلاوری و فضل
و علم وحید زمانه بود و در وقت وفات آنجناب بجز میرزاده الغ بیک گورکان هیچ یکی از فرزندان صلبی
در قید حیات نبود و شرح حالاتی که بر سر اولاد و احفادش گذشت بعد تحریر کیفیت ملک ختا که الحال
ان شاه مغفرت دستگاه بعد معاودت روزنامچه درست کرده بنظر اشرف درآورده بود تحریر
در می آرد در حبیب السیر مسطور است که ختا و کشمیر و بلور و بدخشان و تبت و ختن تعلق باقلیم
الرابع دارد و الولایات متعلق به آفتاب است و متوطنان ان اقالیم بسیار سفید پوست و سرخ رنگ

میباشند

میباشند و اکثری صاحب طبع و عالی نهمت اند و باصناف علوم و انواع فنون وفور عقل
و کیاست آراستگی دارند و خان تالیق نام شهری مقر سلطنت فرمانروای ختا است و در
نفسحت فضا و لطافت آب و هوا بی عدیل و بی نظیر است و ان شهر در اصل از مستحدثات این قاآن
خان بن تولیخان بن چنگیز خان است و طول الولایت چهل روزه راه است که بسنگهای تراشیده
ان راه را فرش بسته اند و در عرض ان نهری بعرض سی ذرعه حفر شده و در شارع ان درختان
هند و دیگر اشجار مثمر برای آسودگی مسافران نشانده اند و بر ساحل ان نهر قری معموره آبادان است
که مشتمل اند بر دوکانهای و کاشانها و بتخانهای سنگین و رنگین و در مطلع السعدین مسطور
که چون در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه ایلچیان دائمیکخان پادشاه ختا بدرگاه حضرت
خاقان سعید رسیده نامه او را با تحالف و نوادر الولایت بنظر اشرف در آوردند از جناب
خاقانی شادی خواجه و از جناب شاهزادگان و امرا ایلچیان زبان دان تعیین گردیدند و تحالف
و نوادر عالی سمت ترسیل یافت و خواجه غیاث الدین نام شخصی بوقایع نگاری مامور گشت که انچه
بر ایلچیان دران دیار بگذرد بی کم و کاست داخل روزنامچه ساخته بنظر اشرف در آرد و بعد معاودت
روزنامچه را بدینموجب بنظر اشرف گذرانید که ایلچیان پادشاهی شانزدهم ذیقعده از بلده هرات
ره نورد گشته و هم صفر بسمرقند نزول نموده پادشاهزاده الغ بیک ایلچی خود را همراه کرده بطرف
ختا روان نمود و اواخر جمادی الاخر سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه ایلچیان در سرحد قانگرخند که
ملک ختا است رسیدند در انجا بتخانهای عالی دیدند و در یکی از صفایح ... کلالی گذاشته بودند که

قاآن خان

کارانرا بتصویر شاملولی میکشند و اهل آن دیار را به او اعتقادی تمام بود و دهم شهر رجب در شهر قرا
خواجه نزول نمودند جمعی از نویسندگان پادشاه ختا رسیده اسامی ایلچیان و تفصیل احوال
ایشانرا بتحریر درآوردند بیست و یکم رجب بشهر فاصل اتفاق نزول افتاد در آنجا مسجدی بنظر
درآمد در نهایت تکلف که سید فخرالدین نام عزیزی در وقفی ایشیه کرده و از آنجا در بیست و پنجم حرکت
دوازدهم شعبان در بیابان کاو و طاس رسیدند در آن صحرا ایشان کاوان قوی هیکل بنظر
درآمدند که روزی کاوی سواری را بر سر شاخ گرفت و تا دیرها همان وضع نگاه داشته انداخت
چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که ده روزه راه بیابان بی آب و دانه پیش آمد در آن منزل ایلچیان
خان ختا پیش از ورود ایشان رسیده چندان صحایف عالی ترتیب داده سایبانهای مکلف کشیده
و صندلیهای پاکیزه گذاشته اسباب ضیافت ترتیب داده بودند چندان گوشت کاو و مرغ
و گوسفند و انواع میوه‌های تر و خشک حاضر آورده بودند که باد و ده روزه کفایت کند و بعد فراغ طعام
خیام و سراپرده‌های ختایی و چینی نصب کرده پسران و دختران صاحب جمال رقاص و خواننده و
گوینده و بازیگران هر ولایات و انواع مسکرات و تنقلات حاضر کردند و جهت هر روزی سامان
ده روزه از اکل و شرب ترتیب یافت و ایلچیان بعد قطع آن بادیه هولناک در شهر قراول نزول
نمودند بحکم فرمانروای ختا در آنجا اسپان سواری در خور مفروش ایلچیانرا گرفته جمیع ضروریات
از سرکار خان ختا سرانجام دادند و از آن منزل آرامگاه ایلچیان بر بامخانه‌ها قرار یافت و تمامی
اشیای مایحتاج پیش از وصول بمنزل آماده میگشت چون در شهر سکجو رسیدند دیدند که آن شهر بسیت

درغایت وسعت و مشتمل اسواق وسیع و بتخانه‌های و کلیساها افزون داشت و از آن شهر تا خان بالیغ
نود و نه یام بود و در هر یامی صد و پنجاه اسب و درازگوش و اشتر و شش غرابه برای ایلچیان
آماده ساخته بودند و بجای دواب دوازده کس غرابه را میکشیدند و در آن بامها
صنمخانه بنظر درآمد که میان آنها صنمی بود بطول پنجاه درعه و درازی قدش نه درعه و
دوره کله‌اش بیست و یک درعه و لعبتی در وقعه کرده بودند که دست و پای و دیگر اعضایش بوقت
احتیاج حرکت میکرد هشتم ذیحجه عبور ایلچیان در سواد خان بالیغ افتاد اعیان آن دیار استقبال
کرده ایلچیانرا بر دروازه کریاس خان ختا رسانیدند دیدند که بر چهار سوی اوردوی پادشاه
ختا بمقدار هفتصد قدم از سنگ تراشیده فرش بسته اند و در هر طرف پنج زنجیر فیل مست
بیگچه و برگستوان آراسته ایستاده کرده اند و پیش از طلوع صبح قریب صد هزار کس از
لشکریان آن دیار در صفحه کوشک خان ختا حاضر شده بودند و پیش کوشک خالی کرسی
بنظر درآمد که سی درعه ارتفاع داشت و بر بالای آن کرسی استوانهای بطول پنجاه درعه نصب کرده
طلسمی ترتیب داده بودند بطول شصت درعه و در عرض چهل درعه و زیر آن طلسمی کورکه و
ناقوس و دمامه و بسیار گذاشته بودند و چون طلوع صبح شد قریب سیصد هزار کس از
لشکریان فراهم آمدند و دو هزار مغنی و سازنده و نوازنده و دو هزار نفر سلاحدار که لجح و
دورباش و سنان و ترزوبین و تبرزین و خشت فولاد بدست داشتند حاضر آمدند و بر اطراف
کوشک خالی کوشکها و خانهای کوچک بسیار بود که بکمال تکلفات آراسته بانواع اسباب ماکولات

دشروبات در انجا گذاشته بودند و بهنگام طلوع نیر جهانتاب پایهای کورکه و دهل و دمامه و سنج و نای و کوس
را بنوازش در آورده هر سه دروازه کوشک را وا کردند و امرا و اعیان دو بره ایلچیان را اندر
کوشک خانی بردند در انجا میدانی سه برابر میدان سابق وسیع تر بنظر آمد که در وسط ان سه کرسی
مثلث پس عالی و رفیع ملفوف بدیبای زرد ختایی گذاشته بودند و بالای ان کرسی نقره بسیار وسیع
و رفیع نصب کرده امرای ختا محاذی ان سریر صف بسته ایستاده گشتند و در دست هر یکی تخته
چوب تقدیک ذرعه بود که چشم بران دوخته مانند نقش دیوار ایستاده بودند و عقب صف امرا
سلاحداران و جبه پوشان مسلح و مکمل گشته صف زدند و شمشیرهای عریان و دیگر آلات حرب
بدست داشتند در انوقت خان ختا از کوشک حرم سرا برآمد و بر سریر زر در رسیده بران کرسی
نقره که بهزاران زیب و زینت آرایش داده بودند اجلاس نمود و دو دختر ماه پیکر چهارده ساله
مانند ماه چهارده حاضر گشته بر فرق پادشاه مگس راندن شروع کردند و سر کردن انها بلو بر ابدار
آرایش داشت و کاغذی و قلمی و دواتی بدست انها بود و هر چه میفرمود انماه پیکران بقلم در می
آوردند و چون در حرم سرا میرفت جمیع احکام خانی را بعرض او رسانیده ابلاغ احکام مستفید از ان
او میکردند و حلیه او را خیان بتحریر در آورده اند که میانه بالا و سرخ و سفید پوست بود و ریش درازی
داشت و دو صد سفید موی ریش او انقدر دراز که در اغوش او حلقه زده بود و بهنگام سواری
ریش او را در خریطه دیبای زرد میگرفت القصه بعد جلوس خان ختا امرا و اعیان او ایلچیان را حاضر
ساخته بار کورنش دادند و حاجی یوسف قاضی نام شخصی که منجمله دوازده دیوان خان ختا بود و چند

نفر سلطان حاضر گشته اداب ادب در مراسم ملازمت به ایلچیان تعلیم کرده یکی از امرای ختا را نوزده ها
خاقان سعید و امیرزادگان را بزبان کافری ترجمه کرده بعرض سلطان رسانید خان ختا ایلچیان را
نزدیک طلبیده بدلالت قاضی سطور احوال پادشاه و پادشاهزادهها استفسار نمود و باز فرمود که
نرخ غله در ولایت پادشاه شما چقسم است ایلچیان بعرض رسانیدند که ارزان است بزبان خود گفت که
بر پادشاهان انچه لازم است رفاهیت رعایا و ابادی ملک وان منحصر در ارزانی ماکولات است
انگاه فرمود که ایلچیان را بر سر آرایش برند اعیان اندیار انجماعه را بر سر طعام بردند و انواع تکلفات
دران بکار برده بودند بعد از ان ایلچیان را در مهمانخانهها بردند و خادمان ماه روی چست و چالاک
برای خدمت انها تعین کردند و برای هر ایلچی شیلان خاصه هر روز میکشیدند و جهت رفیقان انجماعه
بموجب مقرر کردند برای صرف ده نفر یک سر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد و یک
کاسه بزرگ پر از برنج و دو کلیچه کلان از میده و دو کلیچه از برنج پر از حلوا و یک ظرف عسل و بقدر ضرورت شیر
و سیر و نمک و بقولات و یک طبق نقل یومیه مقرر کردند و دو نوبت دیگر پادشاه ختا ایلچیان
را طوی داده و از اول صبح تا سه پهر هنگامه مهمانداری گرم بود و پادشاه خود نیز در ان دیوان بر سر آتش
حاضر میگشت و هرگاه پیش پادشاه آتش میکشیدند بر مغنیان و رامشگران حاضر گشته غلغله در اسمان
میرسانیدند آورده اند که پادشاه ختا روزی بر اسپ ابلق فرستاده خاقان سعید سوار گشته متوجه
نخجیرگاه شد از اتفاقات روزگار اسپ سکندری خورد و خان ختا از اسپ افتاد و ضربی ضعیف
بدستش رسید آتش قهر و غضب بر او مشتعل گشت فرمود که ایلچیان را در یکی از قلاع محبوس سازند قاضی

یوسف که مردی صالح نیک نفس بود از تیمور ملول گشته و سه وزیر را با خود رفیق ساخته بهنگام
مراجعت از شکار بعرض خان رسانید که ایلچیان بیچاره درین باب تقصیر ندارند و از حبس ایلچیان
خان را محض بدنامی حاصل میشود امید در عفو اند خان ختا التماس قاضی را پذیرفت و ایلچیان را
نزدیک خوانده فرمود که پادشاهان برای پادشاهان تحایف و نوادر اعلی میفرستند خاقان
سعید برای ما اسپی پیر فرستاد که طاقت سواری ما نداشت … خواجه ایلچی خاقان سعید بعرض رسانید
که این اسپ از طویله امیر صاحبقران یادگار مانده بود تیمناً و تبرکاً خاقان سعید برای خان فرستاده
اند خان ختا خنده کرده اورا نوازش فرمود و منقولست که خان ختا عمارتی از چوب ساخته بود بغایت
رفیع و مکلف که طبقی ان هشتاد ذرعه طول و سی ذرعه عرض داشت و منجمان ختا بعرض رسانیدند که امسال این عمارت
را ضرر آتش مقرر است خان ختا قدغن ورزیده چراغان ان سال را که معهود هر سال بود موقوف
نمود و معتبران را بمحافظت ان عمارت تعین کرد از قضای اسمانی احتیاط فایده نکرد و آتش دران
عمارت افتاد و هر چند سعی کردند هر لحظه در افزایش بود و بعد سه روز خان ختا در بتخانه در آمد و پیش
صنمهای خود گریه و زاری کرده زبان تضرع گشاد که از بنده ظلمی و ستمی صادر نگشته و مادر و پدر را
ارزده نکرده ام و مرتکب معصیتی نشده ام خدای آسمان بر من قهر کرده خانه مرا سوخته تو که خدای
زمینی بر من ببخشا و این آتش را فرو نشان از قدرت قاهره ایزد توانا دعای او بدرجه اجابت رسید
و آن آتش فرو نشست … و منقولست که بهنگام بودن ایلچیان در دشتی ختا شاه ان بموجب
ایمای خان ختا دیواری تعمیر کردند بطول دو دست ذرعه و عرض نیم ذرعه و ارتفاع ده ذرعه با دو دروازه مستحکم

و خندقی عظیم که عقل دور اندیش از تماشای ان زبان بعجز میگشاد و منقولست که در همان ایام یکی از
محبوبههای خان ختا وفات یافت جنازه انرا در سردابه گذاشته جمیع خدمه و خواجه سرایان او را نیز داخل
سردابه کردند و اسباب ماکولات و مشروبات انجماعه را بقدر صرف پنج شش سال در میان سردابه
گذاشته دروازهای سردابه را مسدود ساختند و این قاعده مقرری خانان اندیار است که هرگاه قضیه
ناگزیر بشاه یا شاهزاده یا زن پادشاه ختا دست دهد بهمین عمل میکنند و دیگر از ان بیچارگان خبری
نمیرسد و منقولست که هرگاه خان ختا در حقه یی گشت نهصد و هشتاد دختر ماه پیکر کافری ان متحفه
را بر میداشتند و غیر از نسوان هیچ یکی از مردان پیرامون او نمیگشت الحاصل بعد چندی وانمیکند… خان ایلچیان را
چند پارس سیم و زر و چندین طاقی دیبای ختا و تحایف نفایس اندیار و جواهر نفیسه برای خاقانان
بر گیا بخشید و رخصت معاودت داد و برای خاقان سعید و امیرزادگان والا گهر نفایس و نوادر بحد
حواله ایلچیان نمود و جواب نامه بار العنوان شایسته نوشت و مهمانداران تعین نمود که بدستور
سابق حاضر گشته تا سرحد ختا رسانید ایلچیان شاد و خرم معاودت نموده پانزدهم شهر رمضان
سنه خمس و عشرین و ثمانمائه در هرات بملازمت اشرف رسیدند بمضمون صدر نامه خان ختا
و تنوقات اندیار بنظر اشرف در آوردند **ذکر طایفه علیه مشایخ خدا آگاه و علمای فضیلت دثار**
عصر خاقان سعید خواجه محمد پارسا و هو محمد بن محمود البخاری است در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره منسلک بوده اند و بعلوم ظاهر و باطن اراسته کتاب فصل الخطاب در مناقب و
مفاخر ایمه اثنی عشر بکمال بلاغت و فصاحت تصنیف کرده اند و در سفر حجاز سلخ ذی حجه سنه اثنی و عشرین

در روز تاریخ

وثمانمائه ودیعت حیات سپردند و در جوار مزار شریف حضرت عباس رضی الله عنه مدفون گشتند
رحمه الله علیه خواجه ابونصر پارسا رحمة الله علیه جناب خواجه در نفی وجود و بدل موجود وحید
زمانه بود و ابواب هدایت و ارشاد بر روی طالبان گشوده در سنه خمس و سبعین وثمانمائه
در قبة الاسلام بلخ بسفر عقبی گزید عزیزی این قطعه در تاریخ وفات آنجناب گفته قطعه خواجه
اعظم ابونصر آنکه بود :: تکیه گاهش مسند دار البقا :: سر او چون با خدا پیوسته شد :: زین سبب تاریخ
شد سر خدا امیر غیاث الدین محمد قدس سره عمده سالکان طریق نقش بود و مدتها در بادغیس
طرح اقامت افکنده لنگری عالی احداث نمود و پادشاه عصر را به آنجناب اعتقاد صافی بود و
یکان دوگان شب بخدمتش حاضر بوده بتحصیل سعادت میکرد و سید انوار برای دیدن ایشان
از هرات می آمدند وفاتش در سنه اربع و عشرین وثمان مایه دست داد خواجه حسن عطار ولد خواجه
علاء الدین عطار بوده اند در فقر و درویشی یگانه زمانه بود و در علوم ظاهر و باطن دستگاه وافر داشت
وفاتش بعد سفر حجاز در سنه ست و عشرین وثمانمائه در شیراز دست داد شیخ محیی الدین طوسی
بغایت عالم و عامل و زاهد و مستورع و متشرع بود و با سلاطین و امرای عصر بکمال استغنا زندگانی میکرد
و چند نوبت بگزاردن حج متوجه گشت و در سفر آخر در حدود حلب در ماه رمضان سنه ثلاثین و
ثمانمائه رخت هستی بر بست کاشف اسرار ازلی میر نعمت الله ولی مناقب و مفاخر آنجناب مشهور
آفاق است پادشاهان ایران و توران و هندوستان را اعتقادی تمام بر آنجناب بود و کشف و
کرامات بسیار از ایشان بظهور پیوست و با وصف کمالات معنوی بکمالات ظاهر آراستگی داشتند

ودیوان اشعار آبدار ایشان فیض بخش خاص و عام است و در تاریخ فرشته مسطور است که سلطان احمد بهمنی
بادشاه دکن را بآنجناب آنحضرت ارادتی کلی غائبانه بهم رسید و بعد رحلت حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره زری معتد به برای صرف آنحضرت فرستاده عریضه مشتمل تشریف آوردن بدیار دکن بکمال
مبالغه روان فرمود آنحضرت نیاز او را بپذیرفته در باب آمدن عذر بالو نوشتند و تاج دوازده ترکی
و دیگر تبرکات جهت سلطان دکن فرستاده مواعظ دلپذیر بقلم آورده و منقول است که پیش
از وصول آن تبرکات سلطان احمد در عالم رویا بشارت دادند که فلان شخص بفلان لباس
فلان تنسوقات برای تو می آرد و سلطان از خواب بیدار گشته بطرف صحرا شتافت و بعزم استقبال
رسول شاهی در صحرا توقف نمود از اتفاقات فرستاده آنجناب در آن صحرا نمودار گشت سلطان
چون دید گفت که این همان شخص است که نعمتهای عنایات جناب شاهی را برای من می آرد و در عالم
رویا او را معین نموده بود پس تعظیم وافر بجا آورده او را دریافت و تبرکات بر سر و در چشم
نهاده دقیقه در اعزاز فرو نگذاشت و بار دیگر نیاز بسیار از نقد و جنس فرستاده التماس تشریف آوردن
آنجناب نمود آنحضرت والا ارشاد خود شاه خلیل الله رحمة الله علیه را با دو پسرش که حبیب الله
و محب الله نام داشتند همراه بس خاطر سلطان دکن بهندوستان روان فرمود سلطان استقبال ورزیده
لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و صبیه خود و پسران خود را در حباله نکاح مخدوم زاده ها در آورده
خوانق و مدارس رفیع و عمارات دلنشین در احمدآباد بیدر جهت بودن ایشان تعمیر کرده چندین
قریات و برکات برای صرف خدمه ایشان مقرر کرده و از ایشان اولاد و احفاد بسیار در دکن بهم رسید

و شاه و سپاه آن ولایت را اعتقادی تمام بمخدوم زاده ها دست داد و چون یکی از ابنای سلطان
احمد بهمنی همایون شاه ظالم نام دست جرات و بی باکی دراز کرده اکثری از اولاد مخدوم زاده ها
را شربت شهادت چشانید و حسن الدین ولد [illegible] در اندک زمانی رشته سلطنت دودمان
بهمنیه منقطع شد و بسیاری از اولاد امجاد آنجناب بهندوستان رسیده در سلک اعاظم امرا منسلک
گشته اند و با سلاطین [illegible] اهل نسبت اند و وقار و اعتبار کلی دارد و بخطاب اجداد بزرگوار ممتاز
اند و اینعاصی در عصر بادشاه سلیمان جاه حضرت محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر غازی جعل الجنة
مثواه بتقریب نیابت دیوانی در بلده احمدآباد بیدر در سنه ۱۱۱۱ رسید شرف زیارت مقابر اولاد
امجاد آنجناب را دریافت عجب نوری و ظهوری دارد و از برکت خلوص عقیدت آنجناب سلطان احمد
بخطاب ولی تا حال بر زبانها در آن دیار مشهور و معروف است و قبرش [illegible] و اکثر جرائد
نسایخ غیر معتبره مسطور است که آنجناب بدکن تشریف آورده بار بولایت تشریف برده اند اما شایان
اعتماد نیست چنانچه در نظم گوید خواجه در هند و شاه در ماهان :: تاج بخشی چنین کند شاهان
چون حالات میمنت آیات آنجناب در کتب مبسوطه مفصل مندرج است درین محل همین قدر
تیمنا و تبرکا تحریر در آورد وفات آنجناب در سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه در ماهان دست داده
و قبر شریفش مزار و متبرک اهل ایران است رحمة الله علیه و در حالت احتضار این غزل گفته اند
نعمة الله جان بجانان داد و رفت :: بر در میخانه مست افتاد و رفت :: گل بهی با لک الاوحد
خواند بر دنیای دنی بنیاد و رفت :: چون برائی ازخم لاشی شکسته :: زنده دل از عشق او جان داد و رفت

نعمة الله دوستان یادش کنند :: تا به بیداری که رفت از یاد رفت مولانا نور الدین لطف الله
المشهور بحافظ ابرو وی هروی الاصل است و فاضل و عالم و شاعر و مورخ بود در اواخر عمر زبدة
التواریخ بموجب امر امیرزاده بایسنغر باحاطه تحریر کشیده که مشتمل است بر واقعات و حوادثات عالم
و چگونگی احوال و اوضاع بنی آدم و مملو از فصاحت و بلاغت است و از اتفاقات روزگار بعد تصنیف
آن بزودی رخت هستی بر بسته چنانچه شخصی گفته :: چو حافظ سخن را به آخر رساند :: سپهر سر
بساط سخن بر فشاند :: و در تاریخ فوت او گفته اند قطعه بسال هشتصد و سی و چهار در شوال
وفات حضرت حافظ بشهر زنجان بود سید قاسم انوار مورخ حبیب السیر در تعریف آنجناب
مینویسد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است :: و ز نور ضمیر کاشف اسرار است :: خورشید جمال
و مشتری اطوار است :: بی شبهه امیر قاسم انوار است :: آورده اند که آنجناب بعد تکمیل کمالات
صوری و معنوی از ولایت آذربایجان که متولد و منشاء او بود بدار السلطنه هرات تشریف آورد
و به ارشاد خلایق کمر بست و در اندک زمانی بسیاری از اعیان اندیار در حلقه ارادت او در آمدند
و او بکمال آزادگی و بی تکلفی زندگانی میکرد و در غایت استغنا با سلاطین و امرا اختلاط مینمود و از بس
که میرزاده بایسنغر که از پسران خاقان سعید جبروت و سطوت بسیار داشت از آنجناب آزرده
و رنجش بخاطر داشت در هنگام تفحص جلیان احمد لر آنجناب را بتهمت مصاحبت او متهم ساخته
بطرف ماوراء النهر اخراج نمود و آنجناب در آن ولایت رسیده محبوب خاص و عام گشت و امیرزاده الغ بیگ
گورکان حاکم ماوراء النهر دقیقه در اعزاز و احترام او فرو نگذاشت و در اواخر باز بخراسان مراجعت نموده

در کمال غربت و قحط زندگانی میکرد و از علوم ظاهر و باطن نصیب وافر داشت اهل آن دیار میرسانیدند و دیوان
آنجناب مملو از اشعار آبدار است و غزلیات عاشقانه دارد و نسخهٔ انیس العاشقین بکمال
فصاحت گفته و در سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمان مائه در موضع جرجرد من مضافات جام وفات
یافته مدفون گردید رحمة الله علیه و قدس سره او و تبرک به سکنهٔ آن دیار است **مولانا شرف الدین علی**
یزدی در اعلم العلمای ولایت ایران بوده و در علم معقول و منقول و تاریخ و معما دستگاه
کامل داشت حسب الایمای امیرزاده ابراهیم سلطان در شهر صفر سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه
ظفرنامه بکمال بلاغت و فصاحت تصنیف نموده و همواره نزد سلاطین عراق و فارس معزز و موقر
بوده وفاتش در یزد و مدفنش در خانقاهی که خود احداث نموده **اسامی خوشنویسان العصر**
سرآمد خوشنویسان العصر مولانا شمس الدین هروی بوده او شاگرد مولانا معروف بوده خط
ثلث و نسخ را بجای رسانیده که در خط یاقوت داد و هیچکس از خطشناسان فرق نتوانست کرد دیگر
مولانا جعفر تبریزی که در خط نسخ تعلیق یگانهٔ زمانه بوده و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبدالله
آتش بز و مولانا شیخ محمود و این مقلا از او فیض یافتند و هر یکی استاد وقت شد و نقوش بدایع
بر صفحهٔ روزگار گذاشته ساز ملک عقبی گشتند **سه** هرکه نمرده است و نمیرد یکیست **ذکر واقعاتی**
که بعد از انتقال خاقان سعید در میان اولاد امجاد بوقوع پیوسته اورده اند که چون خاقان
سعید در مملکت ری سفر عقبی گزید از جمیع پسران و پسرزادهای آنجناب دو نفر پسرزاده ها یکی
امیرزاده عبداللطیف بن امیرزاده الغ بیک گورکان که فرمانروای ماوراءالنهر بود و دوم امیرزاده ابوالقاسم

بابر ولد امیرزاده بایسنغر و دو امیرزاده دیگر شاد آغه حرم محترم آنجناب و دیگر خواتین عظام و
امرا و اعیان بر پلاس ماتم نشسته فریاد گریه و زاری به آسمان رسانیدند و تا سه روز لوازم عزا
و سوگواری بجا آورده روز چهارم از یورت قشلاق بصوب خراسان نهضت نمودند و فلک
شعله پرور فتنه انگیز در مقام حیله بازی درآمده تعبیه برانگیخت که در یمانخالت شورشی عظیم
و فتنهٔ قوی در اردوی خاقانی پدید آمد و معاملات بعید العقل بر عرصهٔ روزگار نمودار گردید
بیان این سخن چنانست که وقت کوچ امیرزاده عبداللطیف در سایهٔ طوغ خاصه جا گرفته و امیر
زاده ابوالقاسم بابر را ایمنی ناگوار آمد باتفاق امیرزاده خلیل سلطان نبیرهٔ خاقان سعید از
اردوی سلطانی جدا شد و لشکریانش دست جرات دراز کرده بعضی کارخانجات غارت شده رفتند
امیرزاده عبداللطیف که در اصل نسخهٔ سعادت و فتنه طلب بود وقوع ایمنی را از تحریص مهد علیا
گوهرشاد آغه جدهٔ بزرگوار فهمیده نقاب بیمروتی بر رخ افکنده خیال قبول آن عصمت قباب
را غارتید که وقت کوچ آن عفیفه عصا بدست گرفته پیاده روان شد و یکی از لشکریان
بر لاش چشم ترحم و عبرت گشوده اسپ سواری خود پیشکش کشید و آن عصمه را سوار ساخت و
آن ناسعادتمند بروا نکرده داخل دامغان گشته دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشت و وقتی که
در نیشاپور رسید بکمال غفلت شروع در عیش و نشاط کرد امیرزاده علاءالدوله میرزا صالح آزار
را با فوجی جرار بر سر عبداللطیف فرستاد و او در عالم بیهوشی بدست حریفان گرفتار گشت چون او را
نزد امیرزاده علاءالدوله بردند زبان بعتاب گشاده گفت ای بی سعادت هیچکس با بزرگان چنین

سلوک میکند که تو با جدهٔ بزرگوار کردی عبداللطیف گفت آنچه من کردم سزای آن یافتم تو نیکی کنی که
وفا بینی امیرزاده علاءالدوله بر احوالش نبخشوده در خرگاهی مختصر جا داد و جدهٔ عصمت را معزز و موقر
ساخته داخل هرات گشت و امیرزاده عبداللطیف در حصار اختیارالدین جا داده بر مسند
سلطنت خراسان جلوس نمود **ذکر واقعات امیرزاده الغ بیک گورکان ولد خاقان سعید**
امیرزاده الغ بیک گورکان بن خاقان سعید در حالت رحلت پدر بزرگوار بحکومت خراسان و
ماوراءالنهر استقلال داشت و در آن وقت در سمرقند تشریف داشت و در علوم ریاضی و هندسه و رمل
صاحب دستگاه بود و علما و فضلا و شعرا و فصحا و اهل رمل و هندسه را دوست داشتی و در بلدهٔ سمرقند
مدارس عالی و خانقاهی رفیع و دیگر محل خیر تعمیر کرده و بر طبق ایمای او اختر شناسان عالی فطرت و مهندسان
واقفی خبرت در نجوم رصدی بسته اند و زیج گورکانی اشتهار دارد و این یادگاریست که تا نقش سیارات
بر صفحهٔ نیلگون فلک نمودار خواهد بود نام نیکوی آن پادشاهزاده از عرصهٔ روزگار و اوراق لیل و نهار
محو نخواهد شد منقولست که چون خبر انتقال خاقان سعید در سمرقند رسید امیرزاده الغ بیک بطرف
خراسان متوجه گشت و بر سریر فرمانروائی متمکن گشته افسر گورکانی بر سر گرفت بر کنار آب جیحون مژده
خبر گرفتاری عبداللطیف و رسیدن امیرزاده علاءالدوله بسلطنت خراسان التماس نمودند امیرزاده متوقف
گشته ایلچیان زبان دان نزد برادرزاده فرستاد جهت خلاص ولد خود مبالغه نمود و بدست خود تیشه
بپای خود زد و در استخلاص خصم حالی خود سعی نمود امرای نیکخواه بمیان آمده علاءالدوله را بر آن داشتند
که عبداللطیف را خلاص داده معذرت خواسته نزد عم روان فرمود و امیرزاده الغ بیک امیرزاده ابابکر ولد

امیرزاده

امیرزاده جوکی را از بلخ معزول کرده بسمرقند فرستاد و عبداللطیف ولد را رسید خود را بحکومت بلخ مامور کرد
و در تقویت و معاونت دشمن خود کوشید و با برادرزاده عقد مصالحه کرده بطرف سمرقند مراجعت
نمود و همچنین امیرزاده ابوالقاسم بابر با امیرزاده علاءالدوله طرح صلح افکنده در ولایت
جرجان مستقل گشت و سید محمد حاکم ساری را ایال خود ساخته دختر او را گرفته و ولایت مازندران
را متصرف گشت و در خلال انحال بسبب شرارت امیرزاده عبداللطیف میان امیرزاده الغ بیک گورکان
و امیرزاده علاءالدوله آتش مخالفت مرتفع گردید و در منزل ترناب محاربه واقع شد و نسیم فتح و ظفر بر
پرچم رایت گورکانی وزید امیرزاده علاءالدوله منهزم گشته بمازندران رفت و امیرزاده ابوالقاسم
بابر مقدم برادر را مغتنم شمرده دقیقه در اعزاز و اکرام فرو نگذاشت و جناب گورکانی داخل
هرات گشته خزاین و دفاین خاقان سعید را بتصرف درآورد و یار علی بیک ولد الویف
ترکمان و ابوسعید داروغه هرات را در قلعه تره تو محبوس ساخت و هم در آن حال متوجه مازندران
گشت و بسیاری از قریات آن ولایت را پامال غارت ساخت در غیبت سلطان یار علی
ترکمان و ابوسعید داروغه هرات چند کس اهل حصار تره تو را رفیق خود ساخته داروغه قلعه را
دستگیر کردند و خزاین و دفاین انحصار را بتصرف درآورده افواج جرار فراهم کرده متوجه
هرات گشتند امیر بابر داروغه هرات هزیمت خورده در قلعه ارک متحصن گشت امیرزاده الغ بیک
آگاه گشته بطرف خراسان متوجه گردید یار علی ترکمان و دیگر مخالفان دست از محاصرهٔ هرات
باز داشته در حصار تره تو متحصن گشتند و جناب گورکانی آتش قهر بر سکنهٔ بلدهٔ هرات افروخته خانمان

این بیچارگانرا بجاروب بیداد و ظلم روفت و صغیر و کبیر ان شهر را مفلس و بی‌نوا ساخت و این نسخ براو مبارک نیامد و از شامت این عمل بدست پسر خود گرفتار گشته بسز عقبی گرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح میگراید و الحاصل جناب الغ بیگی هرات و یران را بعبدالطیف و لد خود سپرده بطرف سمرقند متوجه گردید امیرزاده ابوالقاسم بابر از بد سیرات عم خود آگاه گشته فوجی جرار از مازندران بجانب هرات فرستاد عبدالطیف بعد حکومت یازده روز سلطنت هرات را الوداع گفته بصوب سمرقند ره نورد گردید امرای بابری بی‌زحمت داخل هرات گشته دست بجور و ظلم گشادند تا مردمان عاجز و ستوه گشته التجا بیارعلی بیگ ترکمان آوردند او از حصار بره نو برآمده متوجه هرات شد امرای بابری بار دیگر فرار گزاشتند ترکمان زاده بی‌جنگ و جدل بر سلطنت هرات فایز گشته دنیا را بکام خود دیده مستغرق عیش و نشاط گشت و لقولی که بسبو نارسیده مست گردند امیرزاده ابوالقاسم بابر و امیرزاده علاء الدوله برسم یلغر بقطع مسافت پرداخته داخل هرات گشته یارعلی مست باده غفلت را بدست آورده در عالم بیهوشی از آب تیغ خونخوار شربت ممات بکام زندگانی او رسانیدند امیرزاده بابر در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه عروس سلطنت خراسانرا در آغوش تصرف کشیده مشغول باده پیمائی گشت و از کامرانی در زور بهت گشته علاء الدوله برادر خود را با پسرش ابراهیم سلطان دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین فرستاد

ذکر کشته شدن امیرزاده الغ بیگ بشمشیر بیداد عبدالطیف پسرش

چون چرخ دوار را رسمی است قدیم و عادتیست دیرینه که هرگاه باستیصال سروری کمر بندد چشم ادراکش کور و گوش او را کر می‌سازد درینوقت همان عمل با پادشاه ماوراءالنهر بظهور آورد چنانچه گویند

قضا چو نحصی [illegible] برانگیخت

چو خواهد جان شخصی را برآرد ❊ دو بر چشمش نهد دیگر دو بر گوشش ❊ یکی بر لب نهد گوید که خاموش

تفصیل این اجمال چنانست که هرچند آنجناب را منجمان روزگار و اختر شناسان فطرت دیار آگاه ساختند که پادشاه را از جانب شاهزاده عبدالطیف خوف مضرت جانی است و مولانا محمد اردستانی که در فن رمل و هندسه استاد دقت بود مبالغه بکار برد که از اوضاع فلکی چنان مفهوم میشود که از دست شاهزاده آسیبی قوی بجناب عالی میرسد اصلا موثر نشد و منجمین حضرت پادشاه و بعضی از منجمان آندیار اینمعنی را دریافته از صدق عقیدت معروض داشتند جناب سلطان خود نیز در علوم نجوم و رمل مهارتی تمام داشت چون مقدر چنان بود در فکر دفع آن مضرت شد و آن ناخلف را بحکومت بلخ نوبت دیگر مامور ساخت و او در اندک ایام رایت مخالفت برافراشت جناب گورکانی متوجه دفع فتنه پسر ناشید گردید امیرزاده بداختر افواج بلخ و بخارا جمع کرده تا آب جیحون استقبال نمود هنوز محاربه بوقوع نه پیوسته بود که مرسله از سمرقند رسیده به امرای گورکانی خبر رسانید که امیرزاده عبدالعزیز ولد کوچک جناب گورکانی بر اهل و عیال اشراف و اعیان دست دراز کرده ابواب جور و ظلم بر روی خلایق کشوده است امرا خواستند که سلطانزاده دستگیر کرده بعبدالطیف بسپارند سلطان بانواع تلطفات خاطر امرا را مطمئن ساخت همدر آنوقت سر عنان تیز رفتار از سمرقند رسیده خبر رسانیدند که امیرزاده ابوسعید ولد امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده میرانشاه بن امیر صاحبقران با فوجی جرار بظاهر سمرقند رسیده دست بمحاصره کشاده و امیرزاده عبدالعزیز متحصن است جناب گورکانی ناچار گشته تخت و دولت را وداع گفته بطرف سمرقند نهضت نمود پیش از وصول سلطان فتنه سمرقند فرو نشست و امیرزاده

ابوسعید در ایالات ارغون پناه برد اما امیرزاده عبدالطیف خیره گشته تعاقب پدر بزرگوار از جیحون گذشته بطرف سمرقند ره نورد گردید جناب گورکانی از جسارت ناخلف آتش قهر او دامن تحمل محاربه عنان‌تاب گردیده در قریه دمشق تلاقی فریقین دست داد و در عین زد و گیر قاید قضا عنان اسپ سلطانرا بجانب سمرقند معطوف گردانید و کشان کشان از معرکه گریزانید افواج سلطان هزیمت خورده متفرق گشتند و منقول است در هنگامی جناب گورکانی بر دروب قلعه سمرقند رسید میرانشاه قوچین که از جانب سلطان داروغه حصار سمرقند بود در دروب را مسدود ساخته آماده جنگ و جدل گشت جناب سلطانی بجانب شاهرخیه عطف عنان نمود ابراهیم پولاد غلام آنجناب برادر و بکی الحصار قیام داشت بقول الکه لاخیر فی عبید یا الواب حصار شاهرخیه را مضبوط ساخته آثار نفاق و بی‌سعادتی بظهور آورد جناب گورکانی از گردش روزگار عاجز گشته باز بطرف سمرقند متوجه گشت امیرزاده عبدالطیف پیش از رسیدن سلطان بر سریر سلطنت سمرقند جلوس نموده بود پدر بزرگوار را محبوس ساخته انواع اهانت رسانید و عبدالعزیز برادر خود را که در نظر پدر گردن زده در باب قتل پدر حیله برانگیخته کاغذی بمهر اشراف و اعیان آندیار مسجل ساخت بخط قاضی شمس الدین المشهور بقاضی مسکین تمامی اغره مهر آن محضر گذاشتند آن ناخلف جناب گورکانی را با امیر حاجی محمد برلاس سپرد که بطواف حج رساند و بعد از آن جاهلی از ملازمان خود را از عقب روان فرمود که آنجناب را شربت شهادت چشاند مسموع است که جناب گورکانی با امیر حاجی محمد حرف زمان میرفت و از اطوار زمانه و زمانیان شکایتی بر زبان داشت که یکی از ملازمان پسرش از عقب رسید و امیر حاجی محمد را بکنایه آگاه ساختند امیر حاجی محمد عنان از رفاقت

کشید و به بهانه خود را از رکاب آن پادشاه جمجاه جدا ساخت و قتیکه آنجناب در موضعی نزول کرد و دامنش را خاری گرفت دامن خود را از آن خشم خلاص ساخته بزبان ترکی به آن تخلل خار دار گفت که تو هم ادبار مرا دانستی هنوز ربعی از شب نگذشته بود که عباس نام نوکر عبدالطیف سیف حاضر گشته گفت که فرمان پادشاه چنین است سلطان فرمود که اندکی صبر کن تا از غسل فارغ گشته دو رکعت نماز بگذارم عباس دست کشید و آنجناب غسل کرده دو رکعت نماز ادا نمود عباس بر سر دویدن آن پادشاه افکنده ازجره برآورد و در روشنی مشعل شمع زندگانی آنجناب را از تیغ بیداد منقطع ساخت پادشاهی عالم و فاضل عالم دوست و خلیق و حلیم بود و از اعمال حسنه او بستن رصد است که زیج گورکانی اشتهار دارد و منجمان روزگار تقاویم هر ساله از روی این استخراج مینمایند و یکی از فضلای العصر این قطعه در تاریخ شهادت آنجناب گفته

قطعه

الغ بیگ این شه چشم اقتدار ❊ که دستی منی را از او بود پشت ❊ ز عباس شهید شهادت چشید ❊ سنه ثلاث سال تاریخ عباس کشت ❊

و هنوز شش ماه نگذشت که عبدالطیف را امرای سمرقند بهدف تیر اجل ساختند چنانچه گویند

پدرکش پادشاهی را نشاید ❊ اگر شاید شش ماهی نه پاید ❊

و در عصر این پادشاه مجمع الکمالات فضلا و صلحا و صاحبان علوم و فنون القدر در سمرقند اجتماع کرده بودند که اگر تفصیل آن پردازد کتابی دیگر باید که مرتب سازد نظر بر اختصار به احوال چندکس از اعجوبه آفرینش بودند اکتفا نمود

مولانا غیاث الدین جمشید در علم ریاضی و نجوم وحید زمانه بود و در بستن زیج و ساختن رصد با مولانا معین الدین و مولانا صلاح الدین موسی شریک غالب باوصف آن در هر علم دستگاهی عجیبی داشت مولانا

معین طبیب جناب مولوی بجمیع علوم آراستگی داشت و تصنیفات بسیار دارد از انجمله شرح موجز
در شرح اسباب و علامات مشهور آفاق است مولانا محمد اردستانی در علم رمل و دانستن
خبایا یگانه زمانه بود و هر حکمی که میکرد غلط نمی افتاد روزی جناب گورکانی از مولانا در خلوت
فرمود که چیزی بخاطر رسیده قرعه بینداز مولانا رمل انداخته گفت سوال از اهل حرم است و زبان
قال وران لال سلطان فرمود هر چه بخاطر رسیده میدانستی و لیعرض رسان مولانا گفت حضرت سلطان
دو خاتون دارند یکی را بقتل میرسانند و آن دیگر را مطلقه میسازند پادشاه با آن محبوبه تعلق وافر
داشت از طلاق او تعجب نمود از اتفاقات روزگار شبی از آن خاتون چنان حرکتی بوقوع آمد
که خان او را بقتل رسانید و آن محبوبه خالی چندان شماتت کرد که خاطر سلطان از رو آزرده گشته او را
طلاق داد و در روضة الصفا مسطور است که روزی مجمع از اهل این فن بحضور سلطان منعقد بود و
اکثر از مهندسان و رمالان پادشاه را بشارت فتوحات ولایات میدادند مولانا محمد نیز حاضر بود
سلطان بطرف مولانا دید مولانا گفت هست همچنین اما اگر امیرزاده عبد اللطیف بگذارد و همچنین
حکایات بسیار منقول است بهمین قدر اختصار رفت قاضی محمد شمس الدین المشهور بمحمد مسکین
وی بصفت علوم و تقوی و اجرای اوامر شریعت غرا وحید زمانه بود و در فصل قضایا خاطر
هیچ یکی منظور نمیداشت و منقول است که امیرزاده الغ بیک گورکان در ایام کامرانی خود مبلغی از
تجار سمرقند مبلغ معتدبه تفویض نمود که وجه مضاربه را آنچه حاصل شود داخل خزانه سازد آن
تاجرزادهای پادشاهی را داخل خزانه نموده به اجل طبیعی سفر عقبی گزید و دفتر و کتاب بسیار گذاشت که منجمله آن

لعلی بود قیمتی پادشاه چند کس را بطریق مرافعه و بینه نزد قاضی فرستاد که مبلغی از سرکار پادشاهی برده
او بود آن لعل را بالعوض آن زر بخزانه پادشاهی بیارند قاضی گفت احتیاج بینه و گواه نیست
از سر معامله آشنا ام خلاف مسئله شرع شریف لعل را نخواهم آورد مگر آنکه در بر وورث مو این
مسکین را چندان غوطه دهند که عاجز آمده بگویم که لعل نزد گورکان حق سلطان است سلطان از استماع
این حرف بر تدین قاضی تحسین گفته از سر معامله درگذشت و همچنین در وقتیکه عبد اللطیف بارادهٔ
سجلی بمواهیر اشراف و اعیان در باب قتل جناب گورکانی مهیا ساخته برای مهر قاضی فرستاد
مشتمل اینکه هر که سلطانی را بناحق کشته باشد قصاص بر او واجب است قاضی بر آن مهر نکرد و جواب
نوشت که این مسئله حیله البیت برای قتل جناب گورکانی و پادشاهان برای مصلحت ملکی
هر کرا میخواهند میکشند قصاص ندارد رحمة الله علیه سید عاشق محتسب وی بصفت زهد و تقوی
موصوف بود و در باب امر و نهی مبالغه اتم بکار میبرد منقول است که در وقتیکه پادشاه ماوراء النهر
امیرزاده الغ بیک محفل طوی ختان امیرزاده عبد العزیز منعقد ساخت قید از جمیع مسکرات و منهیات
برداشت و خوانندگان و سازندگان هر ولایت دران محفل حاضر گشتند سید عاشق در محفل سلطانی
حاضر گشته از غایت قهر و غضب تغلظت تمام بسلطان گفت که طرفه طوی داده میخواهی که دین محمد
صلی الله علیه و آله و سلم برداشته رسوم کفر را رواج دهی سلطان فی الحال آن مجلس را برهم زد و همچنین
روزی گذار وی در حمام خواجه عصام الدین شیخ الاسلام العصر افتاد و دید که چند زن مغنیه و چند
نفر لوند در حمام نشسته اند فی الفور بجانب شیخ الاسلام رفته زبان بعتاب گشود و آن رسم را برطرف ساخت

و ستر آلات ملاهی شاهزادگان را بدست خود بشکست و چنان احتیاط بکار برد که هیچکس را طاقت نبود که
علانیه مرتکب اعمال خلاف شرع گردد **گفتار در ذکر احوال عبد اللطیف و دیگر امیرزادگان**
آورده اند که چون عبد اللطیف از قتل پدر بزرگوار و برادر کوچک خود فارغ گشت امیرزاده ابوسعید
را از اهل آن غوغائیان بدست آورده محبوس ساخت و با امرای پدر سلوک ناهنجار پیش گرفت
از بیم فتنه خوابیده بیدار شد و شهنشاه از کامرانی او تنگ گشته بود که روزی از باغ چهار حصار
سمرقند متوجه گشت چند کس از امرا باهم اتفاق ورزیده از کمین گاه عقاب خدنگ را بسوی او به
پرواز در آوردند از قضای آسمانی تیر باباحسین نامی بصدف سینه او رسید که او را با مرده چند ساله
برابر ساخت مخالفان سر از تن او جدا ساخته امیرزاده عبد الله حاکم شیراز را بر دست سلطنت
نشاندند و امیرزاده ابوسعید سلطان را از قلعه اختیار الدین نجات دادند امیرزاده مسطور ولایت
بخارا را بتصرف در آورده با فوجی جرار بسمت سمرقند متوجه گشت و از امیرزاده عبد الله شکست
خورده بطرف ترکستان رفت و ابوالخیر خان پادشاه ترکستان را باعانت آورده در موضع شیراز
که بر چهار فرسخ سمرقند است اتفاق تلاقی فئتین افتاد عبد الله بقتل رسید و اوزبکان افواج سمرقند
را هزیمت داده دست بغارت و تاراج گشادند امیرزاده ابوسعید سلطان از نهایت دور اندیشی
دران زود که از فوج ترکستان جدا گشته بسرعت تمام خود را بر ابواب سمرقند رسانید و بمحافظان
حصار واقعه قتل امیرزاده عبد الله ظاهر ساخته فرمود که دروازها بگشایند بنده را در حصار بگیرید که
باتفاق در باب محافظت برج و باره سعی کنم والا اوزبکان همین زمان رسیده نشانی از قلعه و

نشینان نخواهند گذاشت سمرقندیان صرفه کار خود در اطاعت آن امیرزاده دیده بموجب فرموده
بجا آوردند و امیرزاده جوانبخت در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بر سریر سلطنت سمرقند
تکیه زده در استحکام برج و باره مشغول شد پادشاه ترکستان از سر معامله آگاه گشته بلاد
و امصار ماوراء النهر را غارتیده بصوب ترکستان معاودت نمود و از انتشار این اخبار جمیع
امیرزادگان را هوس انواع کشی بخاطر افتاد چنانچه امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده بایسنغر از
عراق عرب فوجی فراهم آورده بطرف هرات لشکر کشید و امیرزاده ابوالقاسم بابر از سمت
داده بر تخت خراسان اجلاس نمود و بجانب کرمان متوجه شد امیرزاده علاء الدوله از ولایت
گرمسیر رسیده از گماشتگان سلطان محمد هرات را گرفت و امیرزاده بابر ابوالقاسم از
حصار عماد بر آمده فوجی را جمع کرده بطرف خراسان نهضت نمود و امیرزاده علاء الدوله
بجنگ هرات را گذاشته بطرف بلخ رفت و امیرزاده ابوالقاسم بار دیگر بر سریر خراسان
نشست و امیرزاده سلطان محمد از استماع این اخبار آگاه گشته بطرف غرجستان شتافت
و امیرزاده ابوالقاسم بابر بجانب بلخ متوجه گشت و امیرزاده علاء الدوله تاب محاربه نیاورده
بطرف کوهستان بدخشان گریخت جناب بابری مظفر و منصور مراجعت کرده در هرات
نزول نمود امیرزاده علاء الدوله بتحریک بعضی دوروبان خود را تنها و یکه در سواد هرات
رسانید یکی از رفیقان او امرای بابری را از این واقعه آگاه ساخت جمعی از بابریان بمر نگاه
امیرزاده رسیده او را از نهانخانه بدست آورده در هرات رسانیدند بحکم امیرزاده بابر محبوس گشت

وجناب بابری خاطر از برادر جمع ساخته بطرف استرآباد نهضت نمود و در بسطام رسیده طرح
قشلاق انداخت و بعد انقضای ایام زمستان بصوب مازندران متوجه گردید بعد از چند
مهینان خبر آوردند که امیرزاده سلطان محمد باتفاق ریشان عرب بعزم محاربه به آن حدود
رسیده جناب بابری نیز با افواج آراسته استقبال نمود در موضع خباران تلاقی معسکرین واقع
شد و جنگی در نهایت صعوبت اتفاق افتاد و کار بجایی رسید که هردو شاهزاده بنفس خود
مباشر حرب گشتند آخر الامر برمیمنه افواج عراق هرب افتاد و امیرزاده سلطان محمد جلهای رستمانه
کرده گرفتار پنجه تقدیر گشت ❊ چو طالع نباشد شجاعت چه سود ❊ جناب بابری رعایت صله
رحم نکرده چنان برادر بهادر را که رستم زمانه بود بتیغ بی رحمی بقتل آورد و امر فرمود که میل در چشمان
بین امیرزاده علاء الدوله کشند اما فاعلان ان فعل رعایتی کرده چنان احتیاط بکار بردند
که آسیبی به بینائی او نرسید و آن امیرزاده فرصت یافته بجانب خراسان گریخت و جناب بابری
در بیرون رسیده طرح قشلاق انداخت و چهار ماه بعیش و نشاط بسر برده و وازدهم شعبان بطرف
خراسان کوچ نمود و در سنه سبعه و خمسین و ثمانمائه نهم ربیع الاول هدایت پناه شیخ بهاء الدین عمر
قدس سره بجوار رحمت حق اکبر پیوست جناب بابری نعش آنحضرت را از غایت عقیدت بر دوش
گرفته سر خیابان رسانیده بخاک سپرد و بجهت ترویح روح الجناب آش بزرگ ترتیب داده بهره وافر
بمستحقان رسانید و ختمات کلام مجید از صلحا و فضلا لحصول در آورد و هم دران سال مهینان خبر
آوردند که امیر جهانشاه ترکمان با افواج جرار بصوب آذربایجان متوجه است و حکام آن ولایت امیرزاده

سمرقند و غیره روانوار گذاشته اند رایات بابری متوجه آن صوب گردید در اثنای راه چنان معلوم شد که امیرزاده
خلیل سلطان نبیره خاقان سعید با چند کس اتفاق ورزیده اراده غدر دارد جناب بابری بحفل برخواست تعقید
اثبات اینمعنی امیرزاده و رفیقانش را بدیار عدم فرستاد و هنوز دو سه منزل دیگر قطع نکرده بود که از بلخ خبر رسید
که امیرزاده ابوسعید سلطان از سمرقند رسیده آن ولایت را متصرف گشت جناب بابری فسخ عزیمت اذربایجان
کرده بطرف بلخ متوجه شد سلطان ابوسعید صرفه در جنگ صف ندیده بطرف سمرقند ره نورد گردید و لیکن جوکی
متواتر داخل حصار سمرقند گشته در استحکام برج و باره کمر بست و جناب بابری آنعاقب ازونت برادره
بمحاصره سمرقند پرداخت بعد محاصره چهل روز بشفاعت اعیان و اشراف آن ولایت دست از محاصره برداشته
بصوب خراسان نهضت نمود و آب جیحون سرحد هر دو پادشاه قرار یافت و جناب بابری امیر شیخ حاجی
را بحکومت بلخ و امیر علی فارسی را در حصار یک و امیر شیخ ذو النون و احمد مشتاق را در اندخود گذاشته
بچهارم محرم بهرات نزول نمود و در اوایل سنه تسعه و خمسین و ثمانمائه ولایت نیمروز سیستان در تصرف
بابری در آمد و امیرزاده سنجر بحکومت شاهجهان و مرو تعیین نمود و بیست و پنجم شعبان سنه ستین
و ثمانمائه بطرف مشهد نهضت نموده بزیارت مرقد شریف امام ضامن ثامن حضرت علی موسی الرضا
صلوات الله علیه فایز گشته نذورات بسید کذرانید و بعطای نقود وافر مجاوران ان بقعه مبارک را
خوشدل ساخت و از ارتکاب شراب توبه کرد چندگاه در منتزهات مشهد مقدس با خوانندگان و
نوازندگان محظوظ بود که در سنه احدی و ستین و ثمانمائه لشکر اجل بر سر آن شاه حمله کرده الجناب
را سافر ملک بقا ساخت تفصیل این اجمال چنانست که سیوم ربیع الاول سنه مسطور الجناب در الکه

فسخ

راه کان رسیده بصید افکنی و نخجیر زنی مشغول گشت و خاطر سلطان ابن شاهرخ بشکار متوجه بود که درویشی ژولیده
مویی نزدیک پادشاه رسیده این ترجیع بند خواند ای همه طمطراق کن فیکون هیچ هیچ
است پیش اهل جنون این بیت در دل پادشاه اثر کرد و بسیار رقت نمود و هم در آن ایام و از انقلاب
روزگار ناخوش اشتغال خاطر شکست و ضمیمه شکستگی خاطر سلطان گردید و با خاطر ناشاد و دلی محزون بمشهد
مقدس رسیده این بیت انشا نمود توبه ز می کردم و آمد بهار ساقی توبه بشکنم از روست
و بیاقداح ارغوانی شد توبه را نادرست شکسته مستغرق مناهی گردید که شاید ازین حیله دلش قرار گرد
و تقویت بهم رسد آن تدبیر ثمره بالعکس داد و ناتوانی و ضعف مستولی گشت بیست و پنجم ربیع الآخر در محفه
شنبه برای تفرج خاطر جانب چهارباغ توجه نمود و چند ساعت سیر کرده متوجه منزل گردید که بیمان مرغ
روحش از قفس کالبد پرواز نمود اعیان و امرا جسدش را بتجهیز و تکفین کرده در جوار روضه مبارک بخاک
سپردند و امرای هرات سلطان محمود پسران پادشاه مرحوم را بر تخت خراسان جا دادند و میان امرا خلاف
و نزاع پدید آمده بازار قتل رواج گرفت امیر حاجی محمد سیاری از امرای ترخانی را امیر تیغ کشید و امیر اویس زخم
کارد به امیر حاجی رسانید و آن جراحت کارگر نیفتاد و امیر اویس پاره پاره گردید و پهلوان حسین دیوانه
امیر احمد فیروزشاه را بکشت و درین فرصت امیرزاده ابراهیم سلطان که در حصار هرات محبوس بود فرصت
یافته از زندان بگریخت و چند نفر امرا به آن امیرزاده پیوسته بطرف هرات متوجه ساختند سلطان محمود سراسیمه
گشته بجانب مشهد رفت و امیر حاجی در حصار بره متحصن گردید و امیرزاده ابراهیم سلطان هفتم رجب در هرات
رسیده بر سریر سلطنت متمکن گشت و امرای خود را بتعاقب منهزمان تعیین نمود و اینها به امر بکامشی پرداخت

قاسم ولد اسکندر بن قرا یوسف و دولت کیلدی و حاجی خلیل و حاجی عبدالله را دستگیر کرده او در قندهار
قاسم ایچ یکی از محبوسان از چنگال اجل نجات نیافت در اواسط شعبان خواجه وجیه الدین
سمنانی که سالها وزارت امیرزاده بایسنغر کرده بود و میر رجب داروغه هرات از سلطان محمود جدا گشته
بهرات آمدند و بپاداش جرایم یکی در زندانی محبوس شدند و دیگر خبر از ایشان نیامد و چون سرعان خبر آوردند
که سلطان محمود با فوجی جرار از مشهد بطرف هرات متوجه است امیرزاده ابراهیم سلطان داروغگی هرات
به امیر قرا بهادر سپرده و زمام وزارت بخواجه شمس الدین محمد بخاری مفوض ساخته بیست و هفتم شعبان
بجانب مشهد روان گشت و سلطان محمود هزیمت خورده بطرف مشهد رفت و ابراهیم سلطان مظفر و
منصور گشته در هرات تشریف آورد و در ماه رمضان سال مذکور خبر قرب وصول امیرزاده ابوسعید سلطان
به او رسید امیرزاده ابراهیم بجنگ فرار نمود و جناب ابوسعید میرزا داخل هرات گشته بر تخت
خراسان جلوس کرد و در ماه شوال بطرف بلخ متوجه گردید و امیرزاده احمد ولد عبداللطیف میرزا را
گشته در بلخ قشلاق نمود در آن زمستان خبر رسید که امیرزاده ابراهیم با جهانشاه ترکمان مجاز
کرد و امیر سلطان حسین و امیر سعادت جاوید شاه و دیگر امرا را بکشتن داده در هرات رسیده و اهل آن دیار
مقدم او را عزیز داشته حلقه اطاعت او در گوش افکنده اند سلطان ابوسعید میرزا السلطنت بلخ
و ماوراءالنهر قناعت کرد و تمامی ولایت خراسان و ماوراءالنهر و عراق و فارس از انتظام افتاد و در هر شهر
یک فرمانروای علم حکومت برافراشت چنانچه در اسفراین جهانشاه ترکمان و در طوس سلطان محمود و
در ابیورد امیرزاده علاءالدوله و در هرات امیرزاده ابراهیم پسرش و در بلخ و سمرقند امیرزاده ابوسعید

و در سیستان ملک قاسم نبیره قرا یوسف ترکمان و در حصار اختیارالدین مولانا احمد یساول و در خش امیر بایزید
و در خبوشان شیخ حسن تیمور و در قلعه طبس امیر اویس قابض و متصرف گشتند روز دوشنبه هفتم جمادی الاولی
سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه امیرزاده علاءالدوله نزد امیرزاده ابراهیم ولد خود رفت و امیرزاده
ابراهیم پدر را در هرات قایم کرده خود بطرف غوری شتافت و امیرزاده علاءالدوله هنوز چند بجمع
کامرانی در آن ولایت بکار نبرده بود که خبر لشکرکشی امیر جهانشاه ترکمان بجانب خراسان اشتهار یافت
و کاسش عیش امیرزاده را مکدر گردانید ناچار با دلی گریان و خاطر پریشان هرات را گذاشته نزد پسر خود
رفت و امیر جهانشاه هرات را متصرف گشت و در ولایت غور میان آن پدر و پسر کار بمخالفت
انجامید و پدر پسر را محبوس ساخته قیتول اوراغار تید امیر خواجه عبدالله ترخان شرط وفا بجا آورده امیر
زاده ابراهیم را از چنگال پدرش خلاص داده بصوب ابیورد و تولک برد و امیرزاده علاءالدوله ایلچیان
زبان دان نزد امیر جهانشاه فرستاده قول و پیمان درست کرده بملازمتش پیوست در خلال آن حال سرعی
از آذربایجان رسیده به امیر جهانشاه خبر رسانید که ولد او حسن علی از حبس برآمده اعلام یاغی برافراشته است
امیر جهانشاه با امیرزاده سلطان ابوسعید صلح کونه کرده اوایل صفر بجانب آذربایجان کوچ نمود و چهارم
شهر صفر امیرزاده سلطان ابوسعید داخل سمرقند گردید و از آنجا نهضت نموده هرات را گرفت و چون
از آمد و شد افواج مخالفان ویرانی تمام در هرات دست داده بود بسبب فقدان آذوقه امیرزاده سلطان
ابوسعید تمامی لشکر خود را بسمرقند بازگردانیده زیاده بر دو هزار کس نزد خود نگاه نداشت و هم در آن ایام
به اقتضای قضا و قدر امری بغایت رکیک از آن پادشاه با عدل و داد بظهور پیوست که بشامت این

فعل تحمل زنگانی الخباب بر روی منقطع گردید بیان این واقعه چنانست که بخاطر آن پادشاه خیال خطور
کرد که جناب گوهرشاد آغه برعایت پسران امیرزاده بایسنغر همت گماشته خراسانیان را تحریک فتنه
و فساد میشود به این گمان باطل آن ضعیفه را اواسط رمضان بقتل آورد و به پاداش اعمال روز و تر
فایز گردید شرح این آنست که امیرزاده علاءالدوله و امیرزاده ابراهیم و امیرزاده سنجر از ملت سپاه امیرزاده سلطان
ابوسعید آگاه گشته باتفاق همدیگر بطرف هرات نهضت نمودند و باعث عمده این حرکت قتل گوهرشاد آغه شد
و جناب سلطانی تا سرخس استقبال میرزایان نمود و جنگی قوی دست داد و امیرزاده سنجر کشته شد و آن هر دو
پدر و پسر بطرف نظام و امتحان گریختند و رایات سلطانی مظفر و منصور در هرات رسید در اواسط رمضان
خبر رسید که امیرزاده سلطان محمود ولد امیرزاده ابوالقاسم در یکی از معارک کشته شد و امیرزاده ابراهیم
سلطان ولد امیرزاده علاءالدوله به اجل طبیعی ره نورد ملک بقا گردید **ذکر خروج سلطان حسین میرزا** اواخر
شهر رمضان سال اربع و ستین و ثمانمائه قاصدی از جانب سرخس رسیده به امیرزاده سلطان ابوسعید خبر
رسانید که سلطان حسین میرزا ولد غیاث الدین محمود میرزا ابن بایقرا میرزا ابن امیر صاحبقران تیمور گورکان
فوجی جرار فراهم آورده ولایت جرجان را متصرف گشته رایات سلطانی بدان صوب حرکت نمود رفیقان سلطان حسین
میرزا بی تحریک سیف و سنان متفرق گشتند و جناب میرزا بسطور الصوب اوراق که مولد و منشا او بود در جنگ رفت
جناب سلطانی ولایت استرآباد و جرجان را الضبط در آورده به امیرزاده سلطان محمد تفویض کرده عطف عنان
نموده و سیستان را از خلیل هندو مستخلص ساخته به امیر بخشید و بکوچ متواتر داخل هرات گشته اعیان و اشراف
آن دیار را نوازش فرمود و چون ایام سلطنت امیرزاده سلطان حسین موصی الیه قریب رسید شمه از احوال آن جناب

میرسید که ثقات اخبار و آثار را راحت فزاید پوشیده نماند که نسب پدری آنجناب هم به امیر صاحبقران میرسد
و نسب مادری نیز به آنحضرت منتهی میشود و ولادت آنجناب از الیلین فروزه بیگم نبیره امیر صاحبقران در سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه در بلده هرات دست داد و مدتی با سلطان بابر ابوالقاسم بسر برده و بسمی از زوده
گشته به امیرزاده سلطان ابوسعید پیوست و بجریمه تقصیری که از دیگر امیرزادگان بوقوع پیوست محبوس گردید
و دوالوها جات آنجناب در ماوراءالنهر رسیده زبان تضرع گشاده آنجناب را از زندان نجات دادند
و نوبت دیگر بملازمت امیرزاده ابوالقاسم بابر رسانید بعد وفات امیرزاده بابر آنجناب بموافقت سلطان
محمود پسرش بجانب استراباد شتافت و از آن ولایت از سلطان محمود جدا شده صحرا العطلب را بمقصود
سیر نمود در اواق چندگاهی اقامت ورزیده چندکس را رفیق خود ساخت و امرا بابری بهمراه گشتند
و دو نوبت با افواج ترکمانان محاربه کرده ظفر یافت و باباحسن حاکم جرجان را کشته در سنه اثنی و ستین و
ثمانمائه صاحب سکه و خطبه گردید و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه با امیرزاده سلطان ابوسعید محاربه کرده
هزیمت یافت و بطرف اواق شتافت چنانچه در صدر مرقوم شد و چون در سنه خمس و ستین و ثمانمائه
امیرزاده علاءالدوله در استرآباد وفات یافت و تابوت او را به هرات آوردند و محمد جوکی ولد امیرزاده
عبداللطیف در ماوراءالنهر خروج کرد و جناب سلطانی بدفع فتنه او بصوب سمرقند متوجه گشت سلطان حسین
میرزا فوجی را جمع کرده بولایت استراباد متوجه شد امیرزاده سلطان محمد ولد امیرزاده ابوسعید سلطان
هزیمت یافته بطرف خراسان نهضت نمود و سلطان حسین میرزا تمامی الولایت را بالضبط در آورد و عبدالرحمن
ارغون را در مازندران حاکم ساخته بطرف خراسان متوجه گردید سید اسمعیل ارغون و سید مراد مردم بلوکات

را فراهم کرده شهر سبزوار و حصار نیشابور و حصار هرات را مضبوط ساخته سلطان حسین میرزا قلعه
سرخس را متصرف گشته بیست و چهارم شهر ذی القعده از راه کله کوتاه مختار در باغ زاغان نزول
نموده بعد ده هفته از راه النک کبدستان بجمجه رسیده بمحاصره هرات متوجه شد امیرزاده
ابوسعید میرزا که بمحاصره سمرقند اشتغال داشت از این واقعه آگاه گشته با امیرزاده محمد جوکی مصالحه
کوته کرده بطرف خراسان نهضت نمود سلطان حسین میرزا طاقت محاربه در خود نیافته جانب
استراباد نهضت نمود سلطان ابوسعید دست از تعاقب برنداشته حصار سرخس و ولایت
استراباد را بتصرف آورده به امیرزاده سلطان محمد ولد خود عطا فرمود و در جرجان طرح قشلاق
انداخت و سلطان حسین میرزا بطرف اواق شتافت و رفیقانش آواره گشتند و در سنه ست
و ستین و ثمانمائه رایات سلطانی بطرف خراسان حرکت نمود و در راه از جلیل هندوان بیش
متوهم گشته هر دو را سیاست نمود و بعد قطع مراحل در باغ سفید هرات نزول کرد و اواخر آنسال
بلای طاعون در خراسان شیوع یافت و بسیاری از خراسانیان مسافر ملک بقا گردیدند و در سنه سبعه
و ستین و ثمانمائه بار دیگر رایات سلطانی بدفع فتنه امیرزاده جوکی در اهتزاز آمد امیرزاده جوکی عاجز گشته
بذریعه جناب رسالت مآب خواجه عبیدالله ناصرالدین قدس سره بجناب سلطانی پیوست و مصدر عفو
و نوازش گردید روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه جناب سلطانی بصوب هرات متوجه
گشت و بیست و سوم ربیع الثانی در باغ سفید نزول واقع شد و امیرزاده جوکی را محبوس ساخته در حصار
اختیارالدین فرستاد و دیگر خبری از او ننماید و جناب سلطانی از وزرا متوهم گشته خواجه طاوس را

محبوس ساخت و خواجه شمس الدین را بپایه عزل آورد و آنچه از خراسانیان گرفته بود بنو گستردها بخشید و در
سنه تسع و ستین و ثمانمائه بجهت قشلاق بطرف مرو توجه نمود و در ایام بهار روز جمعه دوم شعبان
بجانب هرات کوچ کرد و در سنه سبعین و ثمانمائه حق سبحانه تعالی آن پادشاه را فرزندی عطا نمود و
بمیرزا بایسنغر موسوم گشت و آن شاه فرخنده خصال در شکرانه آن مولود مال سه ساله رعایا را
معاف فرمود و جشن ختان دیگر شاهزادگان را در باغ زاغان ترتیب داده چراغانی عالی حکم
فرمود و تمامی صحن آن باغ را بقبهای رفیع و عمارات منیع آراسته بدیبای چین و زربفت روم
گرفتند و اهل فنون هر دیار جمع گشته جوهر خود را بمنصه عرض در آوردند و بلوکات و صحرانشینان
از مور و ملخ حاضر گشته از اوایل شوال به افروختن چراغان شروع کردند و هر شب دشت و صحرا را
رشک نگارخانه چین میساختند خصوصاً در آن محفل طوی خواجه علی از بوره گر اصفهانی در
میناسی دو جماعت از اهل حرفه ترتیب داده بود که هنگام تماشا اعضای آنها حرکت میکرد و
نظارگیان را حیرت میفزود و شاه و سپاه پنجاه اقداح ارغوانی را در گردش آورده و داد عیش
و نشاط دادند و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه در مرو قشلاق نمودند و مزاج زمانه سفله پرور را
زیاده از این کامرانی و کام ستانی آن پادشاه سلیمان جاه مقبول و مطبوع نشد و آن همه نشاطها را
بغم و سوگواری مبدل گردانید و سلسله جمعیت شاه و سپاه را بسنگ تفرقه از هم گسیخت بتفصیل
حقه بازی چرخ لعبت باز چنین است که در یورت قشلاق از زبان منهیان بعرض رسید که امیر حسن بیگ امیر
جهانشاه ترکمان را به تیغ کشیده بر ولایت آذربایجان دست تصرف دراز کرده است و رایت استیلا و تسلط

می افرازد چون امیر قراعثمان جد امیر حسن بیگ تربیت کرده جناب صاحبقرانی بود این معنی بر
خاطر اشرف گران آمد و بادشاه حمیده خصال از گلشن کامرانی بصوب دشت ناکامی متوجه
گردید و تیشه ادبار بپای دولت خود زده اعلام عزیمت بطرف دیاربکر برافراشت و صورت
انقراض دولت امیر جهانشاه ترکمان چنین است که امیر مسطور عراق عرب و ولایت آذربایجان
در تصرف داشت و او را دو پسر بود یکی مسمی به پیربوداق و دومی به یوسف در سنه سبعین
و ثمانمائه پیربوداق را حکومت بغداد داد و یوسف را ولایت فارس سپرد و پیربوداق که جوهر مایه
فساد و فتنه از قدیم در دل داشت برج و باره الحصار را استحکام داده رایت مخالفت بر افراشت
پدرش از غایت قهر و غضب با لشکرهای خونخوار بظاهر بلخ رسیده بمحاصره پرداخت تا یکسال آتش
محاربه در اشتعال بود و محصوران را آذوقه به اختتام رسید و چندگاه بلحم سگ و گربه قناعت کردند آخر
عاجز و ستوه گشته فریاد الامان برآوردند و ابواب حصار را واکردند امیر جهانشاه در غایت ابوت متغیر
نگرده پیربوداق را با رفیقانش معروض تیغ بیدریغ ساخت و این معنی بر اد مبارک نیامد و فرزند و دختر [illegible]
تیغ قضا گردید تفصیل آن حکایت آنست که امیر جهانشاه بغداد را بمعتمدان سپرده بطرف دیاربکر
نهضت نمود امیر حسن بیگ طاقت محاربه در خود نیافته در بقعهای دشوار گذار متحصن گشت امیر
جهانشاه از غایت غرور و عجب خصم را زبون دانسته در صحرای دلکش و سبزهزار خورم و خوش
منصب خیام ساخته مشغول باده پرستی گردید و چندکس از مصاحبان و اهتیان را نزد خود
داشته جمیع ترکمانان را رخصت اتطاع داد چنانچه گوید آنچه خواهند مستان خانه کو ویران شود

امیر حسن بیک که در انتهای فرصت بود و در عین برف و باران از قلل جبال باد و هزار کس سلاح بر آمده
بر سر امیر جهانشاه تاخت شاه و سپاه دست باده غفلت بودند تا حسن بهان بود و سر برداشتن
بهان سپاه ترکمانان رو بفرار گذاشت امیر جهانشاه و یوسف پسرش بسر پنجه تقدیر دستگیر
گشتند امیر حسن بیک بدرازه تیغ کشیده پسرش را مکحول ساخت آری ثمره غفلت و نتیجه
بیهوشی اینست در نظم گوید   چو دولت از آن خاندان در گذشت   یکی کشته شد دیگری
کور گشت   گفتار در بیان توجه نمودن سلطان ابوسعید میرزا بجانب دیار بکر و بشهادت رسیدن آن پادشاه فرخنده خصال
در اوایل شعبان سال اثنی و سبعین و ثمانمائه سلطان ابوسعید میرزا بعزم تادیب امیر حسن بیک
بطرف آذربایجان نهضت نمود چند شهری در موضع که نزول نمود در تحصیل حسنات زیارات مقابر
بزرگان دین تقصیر نکرد اما قضا نمیخواهد   کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید   قضا همی بردش
بسوی دانه و دام   در موضع کالپوش ایلچیان حسن بیک رسیده نامه او را با انواع تحف و
هدایا بنظر اشرف در آوردند مشمول عنایات گشته رخصت مراجعت یافتند و کلاه نوروزی و شمشیر
طلا و مرصع بجواهر آبدار بجهت حسن بیک بسمت تبریز یافت در سواد تبریز حسنعلی ولد جهانشاه
ترکمان با لشکر گران بر خود بطریق مستغیثان بملازمت عالی رسیده شکایت امیر حسن بیک کرد
رایات سلطانی در قطع مسافت بمبالغه متوجه گشت و چند مرحله دیگر قطع شده بود که اوغلان بیک
برادر حسن بیک برسم ایلچیان بدرگاه سلطانی رسیده لوازم تضرع بتقدیم رسانید و از جانب برادر
التماس کرد که از صد سال پرورده نمک این دودمان عالیشانیم بعد مستمان بملازمت فایز خواهیم

خواهیم شد تحریک بیلسی در لیص لیس ترکمان اسمعیلی مقبول خاطر اشرف نیفتاد و چنان دشمن قوی را ضعیف
دانسته اعیان و سرداران افواج را بضبط ولایت عراق و فارس تعیین فرمودند و این خطائی
عظیم بود که از آن پادشاه اجل رسیده بوقوع پیوست زیرا که پیش از محاربه افواج خود را متفرق
ساخت و خطای عظیم آنکه فکر رسد و آذوقه بخاطر نیاورده بر جبله کری خصم اعتماد کرده در سواد
قراباغ نزول نمود و حسن بیک جمیع راه ها را سد نموده ساخته چنان قدغن بکار برد که تنگی معاش
و فقدان اشیای ماکولات بحد کمال در اردوی سلطانی بهم رسید ناچار اعلام سلطانی بطرف
محمودآباد متوجه گردید و در راه عبور لشکر در صحرائی افتاد که برازگاه زهردار دشت و صحرا
بود و هر آنچه که از آن گیاه برگی خورد اما سپید و سقط شد از آن هیم تفرقه عظیم در لشکر راه یافت
لشکریان سر از دایره اطاعت کشیده رو بفرار گذاشتند و بسیاری از پیادها در آن نامی پیاده
گشته آواره دشت گمنامی گردیدند و چنان لشکری عظیم بیجنگ و جدال متفرق گردید و قبیکه
سراپرده عز و جلال در سواد محمودآباد رسید نرخ یکمن غله بده دینار کپکی فایز گشت و بیوتات
سرکار سلطانی از سر انجام باز ماند حیدر قزبروان شاه بجهت مصارف اشیای ضروری بهمراه
دریا منفر فرستاد حسن بیک براو تهدید کرد او خایف گشته دست از مهمانداری کشیده و بهمات
شاه و سپاه بصعوبت انجامید در آن وقت که حالتی غریب بر معسکر همایون میگذشت افواج
حسن بیک نمودار شد و افواج سلطانی حرکت المذبوحی کرده هزیمت خوردند و دیگر پیادها در انزل طاقت
مقابله و مقاتله نماند و افواج نکبت داد و بار بر آن شاه عالی نژاد حمله کرد و پادشاه حیران و

حاضر آمده والده ماجده خود را باتفاق سید ابراهیم قمی و دیگر اعیان و اشراف اردو را نزد حسن بیک
فرستاده طالب مصالحه گشت او از شقاوت جبلی راضی نشد پادشاه عالی گهر چاره کار در آن
دید که بر اسپی باد رفتار سوار گشته بدر زند و خود را از چنگال اجل خلاص سازد لاجرم بیست و دوم
رجب سال اثنی و سبعین و ثمانمائه بر اسپ ابلقی که گرد از باد و ابری برد نشسته رو بصحرا نهاد
حسن بیک آگاه گشته پسر خود را بتکامیشی فرستاد آن بی سعادت آن شاه عالی
فطرت را دستگیر کرده پیش پدر برد و آن مدبران والاتراد را بشربت شهادت چشانیدند
و اسباب ادبار و نکال برای خود مهیا ساختند   دریغا که آن شاه عالی نژاد   که در عدل
مثلش بگیتی نزاد   بتیغ ستم نقد جان بر فشاند   از او غیر افسانه چیزی نماند   بجز
خاک خوبان درین دشت خشت   بجز خون شاهان درین طشت نیست   آورده اند
که چون مهم سلطان مغفور بدان نهج مفروغ گشت آثار حشر در آن اردو نمودار شد
مخالفان دست غارت و تاراج گشاده در طرفة العین آن معموره را که صد برابر مصر بود پامال
حوادث ساختند و نزدیک بود که آسیبی باهل حرم رسد چندی خواجه سرایان و جماعتی از فدائیان
بر سر بارگاه سلطانی رسیده دست تعدی کشادند حسن بیک از اینجا دنه آگاه گشته خود را
بر در دولت سرا رسانید و چندکس غارتگر آنرا بتیر زده از عزم نادرست باز داشت و ضبط
در و ب درگاه خاقانی را بخواجه سرایان سپرده نقود خزاین و جواهر و جمیع کارخانجات
سلطانی را بضبط در آورد و اهل حرم سلطانی را معزز و محترم بطرف خراسان روان فرمود و امرای

خراسان را در بایجان را متعرض نشده رخصت مراجعت داد مگر چندکس امرای خراسان
که بطوع و رغبت خود بملازمت امیرزاده یادگار میرزا و نوا امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده
بایسنغر بودن اختیار کردند و آن امیرزاده از مدتها نزد او بود منقولست در هنگامی که
خیاب سلطانی را دستگیر کرده آوردند بحکم حسن بیک ملاقات امیرزاده یادگار برفتند
در خرگاهی علاحده نشسته بود استقبال کرده به اعزاز تمام دریافت ملازمان حسن بیک زیاده
از این فرصت نداده بیرون خرگاه امیرزاده یادگار محمد گردن زدند انتهای لله الملک المعبود
پادشاهی عظیم الشان عادل و صاحب خلق بود و سلوک پسندیده با امرا و اعیان میکرد و ایام
سلطنتش یازده سال و چند ماه   ذکر اولاد سلطان ابوسعید میرزا مغفور   آورده اند که از آن
پادشاه غفران پناه یازده فرزند یادگار مانده بود بدین تفصیل امیرزاده سلطان احمد
امیرزاده سلطان محمود امیرزاده عمر شیخ امیرزاده محمد سلطان امیرزاده شاهرخ امیرزاده
الغ بیک امیرزاده ابابکر امیرزاده مراد امیرزاده خلیل سلطان امیرزاده محمد سلطان
امیرزاده عمر از آن جمله امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده شاهرخ در اردوی سلطانی بودند که
حسن بیک آن هر دو شاهزاده را دستگیر کرده بر یکی از قلاع فرستاد و در حبیب السیر مسطور
است که از تمامی فرزندان آنجناب چهار شاهزاده بر مسند فرمانروائی قدم گذاشته اند تفصیلش
اینست که امیرزاده احمد بر سریر حکومت ماوراءالنهر جلوس نمود و امیرزاده سلطان محمود بر ولایت
خراسان مسلط گردید و امیرزاده عمر شیخ بحکومت اندجان و مرغینان فایز گشت و در حسی

آقامت ورزیدند و امیرزاده الغ بیگ در کابل و غزنین رایت اقتدار برافراخت و لیعوا یزید امرا
و عیان مدتی با یکدیگر ممد و معاون بودند و چون به اقتضای حوادث روزگار در محل مشیت
و شمشیر کشتی در اندند سلطان حسین میرزا که سابق ذکر الجناب تحریر در آمده از دیار بکر رسیده بتسخیر ولایت
خراسان مشغول گشت و چون غرض اصلی ایجاز مشهود انجلالات آنست که حالات پادشاهان
ذوی الاقتدار ولایت هندوستان بهیئت نشان تحریر در آرد و نسب این شاهان والا گهر به
امیرزاده عمر شیخ بهادر ولد سلطان ابوسعید شهید منتهی میشود زبان قلم از ذکر احوال دیگر فرزندان
سلطان ابوسعید مرحوم کوتاه ساخته بتخت شمه از حالات سلطان حسین میرزا و پسرانش بتحریر
در آورده به تسوید حالات امیرزاده عمر شیخ بهادر و اولاد امجاد آنجناب که پادشاهان هندوستان
اند خواهد پرداخت ان شاء الله بجاه تعالی **ذکر حالات فرمانروائی سلطان حسین میرزا** در روضة
الصفا و حبیب السیر مسطور است که چون در سنه اثنی و ستین و ثمان مائه سلطان حسین میرزا
در مملکت مازندران با افواج امیرزاده سلطان ابوسعید محاربه کرده منهزم گشت در کوه اداق
زندگانی میکرد و در انتهاز فرصت غیبی می بود چون از تقلبات روزگار در سنه اثنی و سبعین
و ثمانمائه امیرزاده سلطان ابوسعید در ولایت بکر از دست امیر حسن بیگ قراغان شربت شهادت
چشید و امرا و اعیان خراسان اردوی غارت زده را در رکاب خواتین و اغایان عظام بخراسان
آوردند و امیر حسن بیگ بر ولایت آذربایجان و دیار بکر و بلاد عراق عجم و فارس مسلط گشته
قناعت بهمان قدر کرده بیشتر قدم تمکین نگذاشت و چهار فرزند ارجمند آن شاه مغفور بر ولایت سمرقند

و خراسان و کابل و غزنین مسلط گشته ابواب خصومت و نزاع با یکدیگر مفتوح ساختند و بهمات
آن ولایات از انتظام افتاد و سلطان حسین میرزا این واقعات را لعبه کارسازی سلطنت خود
دانسته با شصت کس خود را در ابیورد رسانید و بسیاری از لشکریان ماوراء النهر و خراسان که
سرگردان بودند ملازمت او پیوستند و آنجناب با فوجی آراسته بجانب خراسان نهضت نمود
در بلده مجده امیر احمد ارغون ملازمتش فایز گشته حقیقت ویرانی و آوارگی ایل خراسان بعرض
رسانید امیر شیخ ابوسعید را با فوج جرار بدان صوب برسم منقلا روان فرموده خود نیز
برسم مسارعت بقطع مسافت مشغول گشت دهم رمضان سال ثلث و سبعین و ثمانمائه داخل
هرات گردید ابواب عدل و داد بر وجهی خلایق گشوده از خوان فضل و احسان بهره وافر بصغیر
و کبیر رسانید اعیان و اشراف خراسان خوشدل و مسرور گشته و هم رمضان خطیب خاطر
سکه و خطبه آن پادشاه ذوی الاحترام رواج دادند از یمن نیت حق طویت آن شاه نیکو خصال
امورات بر هم خورده آن ولایت بزودی منتظم گردید و جهانی شوریده را آرامش بدرجه انقیاد
امیرزاده احمد و امیرزاده محمود پسران سلطان ابوسعید شهید دست از خراسان باز داشته
بطرف ماوراء النهر شتافتند و داخل سمرقند گشته برج و باره الحصار را مضبوط ساختند و امیر
علیشیر که از قدیم دم هواخواهی پادشاه جوانبخت میزد از سمرقند عازم گشته شرف ملازمت
سلطانی دریافت و قصیده هلالیه بنظم انشا کرده پادشاه جوان بخت میزد از سمرقند عازم
گشته شرف ملازمت سلطانی دریافت و قصیده هلالیه بنظم رسم راه آورد بنظر اشرف در آورد

و منصور نوازش گشته مقرب الحضرت خاقانی گردید پادشاه جوانبخت متعرض احوال اولاد امیرزاده
سلطان ابوسعید مرحوم نگشته بسلطنت خراسان قناعت نمود و شهور سالی بگذشت که
امیر حسن بیگ فوجی جرار در رکاب امیرزاده یادگار محمد ولد امیرزاده سلطان محمد بن امیرزاده
بایسنغر بن خاقان سعید تعیین کرده به تسخیر خراسان مامور فرمود سلطان حسین میرزا امراء
او علاکی و میر علی میراخور و شیخم علی را با هزار کس برسم منقلا روان ساخته بنفس خود از
الکاپ زادگان گذشته در شعاب جبال خیابان متحصن گشت با افواج دیار بکر و لشکر خراسان
محاربه صعب واقع گشت مراد او علاکی کشته شد و دیگر امرای خراسان منهزم گشته بملازمت سلطان حسین
میرزا پیوستند روز دیگر سلطان حسین میرزا المیدان رزم رسیده صفوف نبرد آراسته و افواج
آذربایجان را هزیمت داده مظفر و منصور بخراسان معاودت نمود و امیرزاده یادگار محمد منهزم
گشته بدیار بکر شتافت و چون ایام غلاق زمستان به اختتام رسید و افواج سبزه و گل دشت و
صحرا را فرو گرفت امیر حسن بیگ بار دیگر امیرزاده یادگار محمد را با فوجی آراسته بطرف خراسان رخصت
فرمود و ابراهیم بیره امیر جهانشاه ترکمان را با دو هزار ترکمان و بسیاری از خویش و اقربای
خود در التعیین رکاب امیرزاده کرد و شیخ حسن تیمور را بحکومت استراباد مامور ساخته به اعانت
امیرزاده اشاره نمود جناب سلطان حسین میرزا از کثرت افواج مخالفان آگاه گشته صرفه در
محاربه ندید و چند کس از بهادران تاجی را با ابراهیم قراولان تعیین ساخته بطرف سیر ابی نهضت نمود
و بهادران خراسان کاری نساخته خود را نزد سلطان رسانیدند و پادشاه خراسان از راه جاجرم

بمشهد مقدس رسیده شرف زیارت مزار منور امام الجن والانس دریافت و نقود وافر بمستحقان
و مجاوران این بقعه مبارک رسانید و امیرزاده یادگار محمد روز جمعه ششم محرم سنه خمس و سبعین
و ثمانمائه عروس سلطنت خراسان را در کنار کشید تا کنار آب مرغاب به تعاقب سلطان حسین
میرزا پرداخته در هر محال گماشتگان خود تعیین نموده معاودت کرد و در باغ زاغان اقامت
ورزیده بساط عیش و نشاط گسترد و هر یکی از امرای آذربایجان را در [illegible] و ملک [illegible] داده
به بیهودن اقواع از عوانی مشغول گشت و از حقه بازی روزگار و شیشه بازی فلک غافل
گشته بخوردن خون مینا و استماع نغمه عود و چنگ مستغرق گردید سلطان حسین میرزا از حقیقت
اخبار آگاه گشته بصوابدید امیر علیشیر چنان اندیشه کرد که خود را جلد و چسپان بر سر حریف باید
رسانید و تا از خواب غفلت بیدار شود کارش به انجام رسانیده شود و آن تدبیر موافق تقدیر
افتاد بیان این سخن چنانست که سلطان حسین میرزا از لشکریان خود هزار کس و دویست را
انتخاب کرده از مشهد مقدس بطرف هرات ایلغار کرد و بخبر امیر علیشیر هیچ یکی از ادرار این باقی
خود آگاه نساخته بطریق استعجال تمام ره نورد گردید و مانند ابر و باد چندان مسافت بعیده قطع
ساخته در نصف شب بر در باغ زاغان ورود نمود و معتمدان درابر ابواب آن ریاض نگاهبانی
چند کس را داخل باغ کرد اتفاقاً یادگار محمد را در عالم سیاه مستی باده بدست آورده در حضور
سلطان حسین میرزا در همان تیرگی شب از آب تیغ آتشبار شربت ممات چشانید و نخل زندگانی
این شاهزاده نوجوان را بتیغ بیدریغ از پا افکندند سلطان حسین میرزا کوس نصرت بنوازش در آورده

واخل هرات گشت واعیان واشراف آن ولایت بملازمت او رسیده لوازم تهنیت ونثار بجا آوردند
وامرای آذربایجان ودیار بکر که در نهایت غفلت مستغرق عیش وعشرت بودند از استماع
این حادثه مضطرب وسراسیمه گشته یار از اغیار نشناخته رو به اوطان خود گذاشتند وخالف وحاسر
بغیظ هراقت برداخته آری هر کس نتواند گرفت دامن دولت بزور وسلطان حسین میرزا
عروس سلطنت هرات را در کنار کشیده زمام وزارت را به امیر علیشیر سپرد ومدتی ممتد کامروا گشته
در رعایت احوال اولاد امجاد امیرزاده ابوسعید سلطان شهید فروگذاشت ونمود ودر سنه خمس وثمانین
وثمانمائه در قبة الاسلام بلخ شمس الدین محمد نام عزیزی که نسبت خود را الخباب حضرت سلطان
ابو یزید بسطامی قدس الله سره العزیز میرسانید از طرف کابل رسیده ملازمت امیرزاده بایقرا نمود ودر باب
تاریخی که در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی به تصنیف درآمده بود بجناب امیرزاده گذرانید
ودران مندرج بود که آستانه شاه اولیا عمده اصفیا اسد الله الغالب حضرت علی ابن ابیطالب
کرم الله وجهه در موضع خیران که از بلخ سه فرسنگ است واقع است واز تقالیب روزگار زیر خاک
پوشیده گشته امیرزاده بالفور باتفاق اشراف واعیان بلخ متوجه آن صوب گشت وبجستن آن مکان
متبرک همت گماشت بعد کافتن آن سرزمین گنبدی پدید آمد مبنی بسنگ وگچ ولوحی از سنگ
سفید بر پیشانی آن گذاشته بودند واین عبارت بران منقوش ساخته که هذا قبر اسد الله اخی
رسول الله علی ولی الله صلوات الله علیه بمجرد دیدن آن تحریر از حضار برخواست وشاه وسپاه
روی بر خاک آن آستان فیض نشان سوده لوازم زیارت بجا آوردند وبتدور فتوح بیحد گذرانیدند

بادشاهزاده محمد دارا شکوه در سفینة الاولیا مینویسد که مولانا عبد الغفور لاری همشیره زاده مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سرهما روایت میکنند که قبر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله
وجهه نیز در بلخ است وبه آستانه اشتهار دارد ودیگر مورخین آنچه در سیر مینویسند مشهور آفاق
است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب حاصل چون این خبر انتشار یافت پیر وجوان
وکوران وبیماران از هر ملک وهر دیار بدان مقام فرحت انجام رسیده بتفضل حق سبحانه وتعالی
شفای عاجل یافتند وهجوم زایران ومحتاجان از حد گذشت وچندان جواهر نفیسه ونفایس
اقمشه ونقود احمر وابیض در اندک مدت نزد مجاوران آن مکان متبرک فراهم آمد که محاسب
وهم از شمار آن زبان متحیر گشاید سلطان حسین میرزا ازین مژده شاد وخرم گشته با جمعی از
خاصان بسرعت تمام ره نورد گشته شرف زیارت دریافت وقبه در کمال رفعت بر سر مزار
شریف تعمیر کرده در هر چهار طرف آن جهت بیوتات احداث نمود وبازاری وسیع مشتمل دکاکین
وآب انبار طرح افکنده یکی از انهار بلخ را وقف آن روضه شریفه نمود که نهر شاهی اشتهار دارد وتولیت
آن روضه را بتاج الدین حسین نام غزنوی سپرده خدمت شیخ الاسلامی آنجا بشیخ زاده قطایی عطا
نمود ومقضی المرام گشته بخراسان معاودت کرد وبعد سالی دو سالی برین نعمت فایز گشتی و
منقولست که از ظهور این مقدمه در بحر لود وداد باش هرات جوش بهم رسید وعراقچی اسیر
خدکس از او بایشان با خود متفق ساخته شهرت افکند که در درگاه قبر حضرت امام پیدا شده
فی الفور عامه خلایق بهجوم آورده جواهر بیحد ونقود بیعد نثار کردند وکثرت مرتضیان وعلیلان

وان از نو عهده هر مرتضی را گرفته متوقع میساختند که بصحت رسیدیم واز خلاف رای ایشان میگفت
در زیر میشت ولگد میکشت امیمی بعرض سلطان حسین میرزا رسید مولانا معز الدین
محتسب وشیخ حسین واعظ را تعیین نمود که آنجا غضاره را تادیب کرده ازان فعل شنیع
باز آرید وزایران را از هجوم مانع شوند ایشان سعی کمال ورزیده فتور ایشان را زجر وتوبیخ تنبیه ساختند
ودر حالت تصنیف وتالیف این کتاب خان وزارت نشان حاجی الحرمین الشریفین
عنایت الله خان صورت این واقعه ازین ذره خاکسار استفسار نمود معروض داشتم که آنچه
مصنفان سیر به احاطه تحریر کشیده اند در گلدسته سعادت خاکسار نیز ضبط کرده وصاحب
حبیب السیر که معاصر سلطان حسین میرزا بود شرح صدور بقلم آورده خان مسطور متحیر گشته خاموش
ماند وبعد از تحریر این واقعه کشیده به احوال سلطان حسین میرزا می پردازد آورده اند که چون
کبر سن میرزا را دریافت بدیع الزمان میرزا بتحریک ارباب حسد وحقد رایت مخالفت در
بلخ برافراخت وچندین کرت میان پدر وپسر محاربات شدید واقع گشت ونوبتی امیرزاده
محمد مومن ولد بدیع الزمان میرزا بدست سپاه جلادت کوار گرفتار گردید ووالده سلطان مظفر
میرزا بمقتضای حیات که خاصه طایفه نساست در عالم مستی اجازت قتل آن شاهزاده
نوجوان را که بچندین صفات موصوف بود حاصل نموده بپایه شهادت فایز ساخت وبادشاه
وقتیکه بهوش آمد ازان حکم پشیمان گشته نظام الملک وزیر خود را که بانی این حادثه بود با اولادش
تیغ کشید وخانمان اورا پایمال تاراج ساخت ووسایل انگیخته امیرزاده بدیع الزمان را از ظلمات شبهه

ولیعهد ساخت وبعد سلطنت سی وشش سال روز دوشنبه غره ذی حجه سنه احدی وعشر وتسعمائه
به اجل طبیعی متوجه ریاض رضوان گردید بادشاهی شجاع وباذل وخیار وعادل بود وچون
در ابتدا گرفتار حوادث عظیمه گشته بود مورخان آنجناب را صاحبقران لقب کرده اند و
مدارس وخوانق ودیگر بقاع خیر بسیار در دار السلطنه هرات تعمیر نمود وامیر علیشیر وزیر او
منبع حسنات ومجمع کمالات بود ومیر خواند مصنف روضة الصفا وخواندمیر مصنف حبیب السیر
در رعایت بلیغ کردی وباصلحا وفضلا وشعرا صحبت مستوفی داشتی ومولانا بدر الدین هلالی
مصنف شاه وگدا ومولانا آصفی ومولانا شهاب الدین عبد الرحمن مقرب امیر علیشیر بودند
وخواجه شمس الدین محمد مروارید وخواجه علاء الدین علی الصالحی وخواجه سیف الدین مظفر
وخواجه غیاث الدین منصور وخواجه معز الدین حسین وخواجه قوام الدین نظام الملک
خوافی وخواجه علاء الدین منکل وخواجه جمال الدین عطاء الله وخواجه جلال الدین قاسم فرکودی
وخواجه نعمت الله سرحی وزین الدین علی در سلک وزرای آن بادشاه منسلک بودند
وازان جناب هفت فرزند ارجمند که بر مملکت خراسان وماوراء النهر وبلخ مستولی بودند یادگار
ماندند بدین تفصیل بدیع الزمان میرزا مظفر حسین میرزا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا محمد قاسم
میرزا ابن حسین میرزا فریدون حسین میرزا ودر آنحالت بادشاهزاده والا نژاد حضرت ظهیر الدین
محمد بابر میرزا ولد امیرزاده عمر شیخ بن امیرزاده سلطان ابو سعید شهید بحکومت کابل وغزنین استقلال
داشت وبعد تحریر حالات اولاد سلطان حسین میرزا گورکان احوال میمنت اشتمال آنحضرت را

مفصلا به احاطهٔ تحریر میکشد ان شاء الله سبحانه تعالی **گفتار در اختتام اولاد سلطان حسین میرزا**
و پدید آمدن سلسلهٔ صفویه و مسلط گشتن بر ولایت ایران و خراسان و آذربایجان و
و فرمان روا شدن شیبانیخان اوزبک بر ولایت ماوراء النهر و بلخ و بدخشان

آورده اند که چون سلطان حسین میرزا اجل زندگانی بر بست در تعیین سلطنت میان امرا اختلاف
پدید آمد و بعد قیل و قال بسیار بمبنی بر زندق برلاش چنان قرار یافت که ولایت خراسان
در تصرف بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا مشترک باشد و در خطبه نام هر دو شاهزاده
داخل کنند و اواخر ذی حجه سال مسطور همچنان بعمل آوردند و بنیاد مخالفت و عناد را مستحکم ساختند
فتنهٔ خوابیده را بیدار کردند و در همین دو خرابی قصر دولت آن دودمان تعجیل بر انگیختند
شرح این بیان چنانست که چون خبر این دو خطبه بسمع دیگر شاهزادگان رسید بر خاطر ایشان
ناگوار آمد و سر از اطاعت پیچیده هر یکی صاحب سکه و خطبه گردید و این خطای عظیمی بود که از شاه
زادگان و امرا و اعیان بوقوع انجامید و خطای دویم آنکه امیر مبارز الدین ولی بیک را که صاحب
مهمات امیرزاده سلطان حسین بود محبوس ساخته حساب او را بضبط در آوردند و او نگهبانان
خود را با حلوای مخدرات بیهوش ساخته از حصار اختیار الدین بر گشت و نزد کپک میرزا رفته
مقدمات شورش انگیز ترغیب نمود و تزلزلی تمام در ارکان سلطنت خراسان راه یافت
در همین حالات همنیان خبر رسانیدند که شیبانی خان با فوجی خونخوار از آب آمویه گذشته در بلاد بلخ و قندز
در قتل و غارت فرو نگذاشته متوجه خراسان است شاهزادگان گورکانی بساط مخالفت در

در نوردیده در خراسان فراهم گشتند و شجاع الدین ارغون شاه و ذوالنون از حصار قندهار با ده هزار
کس ایلغار کرده در افواج شاهزادگان پیوست و پادشاه کپک سلطان از کابل رسید و فریدون
حسین المشهور بکپک میرزا هیچکس از شاهزادگان مخالفت نکرد و فوجی که از عهدهٔ اوزبکان
تواند بر آمد جمع آمد اما چون قلم ازلی به استیصال اولاد سلطان حسین میرزا جاری شده بود فایده بران
اجتماع مترتب نشد و لشکرها بجنگ و جدل متفرق گردید تفصیلش چنانست که چون شاهزادگان و امرا
بهیئت اجتماعی ارکان کل نهضت نمودند و دو سه مرحله قطع گشت خبر مخالفت فریدون حسین میرزا
و امیر مبارز الدین شیوع گشت امرا چون محفل کنکاش آراسته بعد درازی سخن قرار مراجعت یافت
خلاصهٔ مشورت آنکه اگر فریدون حسین میرزا را امیر مبارز الدین ولی بیک بر سر هرات آرد
و به انتقام خود اهل و عیال اعیان را محبوس ساخته خانمانهای هریکی را غارت کند از عهدهٔ غنیم خطور
توان بر آمد و از آثار ادبار و نکبت این رای معقول صغیر و کبیر افتاده از مال کار نه اندیشیده
هریکی از شاهزادگان راه اقطاع خود گرفت و چنان خصم قوی را ضعیف پنداشته در قشلاقها
بعیش و نشاط مشغول گشتند و چون جشنو در شتان از ظهور فرودین هزیمت یافت و افواج
سبزه در صحرا و دشت خیمه زد مهد بدیع الدین میرزا مظفر حسین میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون
را در هرات گذاشته اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه بجانب بادغیس رایت عزیمت
برافراخت و بعد چندی مظفر حسین میرزا نیز بشوق دیدن برادر بدان صوب متوجه گشت دور منزل
سبزه زار بهشت آثار هر دو برادر باهم پیوسته در عیش و نشاط مستغرق گشتند و از نخجیر افکنی و سیر

تنزهات خط وافر اندوختند در خلال این حال قاصدی تیز رو رسیده خبر رسانید که شیبانی خان
بلخ را بجاروب غارت روفته غرهٔ محرم سنه ثلاث عشر و تسعمائه از آب گرگ گذشته
سمرقند را بتصرف در آورده امیرزاده سلطان علی را زیر تیغ کشیده زهره بیکی آغه مادرش را در حبالهٔ
نکاح کشیده متوجه خراسانست امیرزادهها ادبار رسیده امیر ذوالنون ارغون شاه را طلب داشته در همان
منزل آماده حرب و پیکار گشتند شیبانیخان با اوزبکان خونخوار فوجی پیش از اقطار اقطار
مانند باد و باران جلد و چسپان رسیده آتش کارزار بیفروخت سرهای بهادران مانند گوی
در میدان افتاد و جوها خون بدشت و صحرا رسید و در آن زد و گیر ذوالنون ارغون شاه داد
شجاعت و مردانگی داده شربت شهادت چشید و افواج خراسان از شکستی که در پیش افتاد
بدیع الزمان میرزا بطرف مشهد مقدس شتافت و مظفر حسین میرزا از معرکه گریخته در هرات نزول
نمود و آن شب را با هزاران حیرت گذرانیده اهل و عیال را همراه کرده نزد برادر روان گشت و
اوزبکان تقامیشی پرداخته اولجه بسیار گرفتند و شیبانیخان مظفر و منصور گشته در جرگاه منزل
کردند
چو تقدیر الهی بود زینسان ؛ که گرد و سوخته ملک خراسان ؛ نیامد کار از مردان
صفدر ؛ نه از تدبیر دانایان کشور ؛ شنیدم این سخن از پیرک پیر ؛ که تقدیر الهی را چه تدبیر
روز دوم از فتح اشراف و اعیان هرات مثل امیر جمال الدین عطاء الله حسنی و امیر عبد القادر
و امیر غیاث الدین و امیر یوسف و امیر صدر الدین و قاضی اختیار الدین حسن و سید رضی الدین
و خواجه عبد الاول و خواجه جمال الدین و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار بملازمت خانی رسیده

بر موجب مال امانی قبول کردند بر ذمهٔ اشراف و اعیان بیست هزار تنکچه مقرر شد و بر ذمهٔ عمومه رعایا یکصد
هزار تنکچه قرار یافت و بعهدهٔ مولانا عبد الرحیم پانزده هزار تنکچه نوشته شد و حالو امیر را بتحصیل مال
امانی و داروغگی هرات مامور گشت و مولانا عبد الرحیم را حواله او کردند بعد از آن امهات و زوجات
و بنات امیرزادهها و امیرزاده مظفر حسین را بدرگاه خانی آوردند منکوحهٔ مظفر حسین میرزا
مقبول خاطر خان افتاد آن زنکه باوفا در محفل اول که از دو سال مظفر حسین میرزا این ضعیفه
را طلاق داده و گواهان بمصداق دعوی خود حاضر آورد و بی درد سر در حبالهٔ نکاح خانی
در آمده در آغوش شوهر تازه جا گرفت چنانچه در باب فرقهٔ زنان حضرت نظامی گنجه قدس سره گوید
اگر نیک می بود افعال زن ؛ زن را مزن نام بودی نه زن ؛ و در همان مجلس دختر مظفر حسین
میرزا در حبالهٔ نکاح عبد الله سلطان در آورده تمامی مستورات را بهرات در آوردند و موکلان
شدید تند خو بر سر ایشان بجهت تحصیل مخفیات بران بیچارگان گماشتند زهره جبینان ماه
طلعت بدست اهرمنان گرفتار گشتند و خورشید رخان پری پیکر بچنگال دیوان بدکردار اسیر گردیدند
محصلان در توصیف بغداد ایشان شدند چندان گوهر شاهوار و یاقوت آبدار و لعل بدخشان و جواهر
رخشان و اقمشهٔ لطیفه و دیبای چینی و رومی و ملبوسات قیمتی بضبط در آوردند که حوصلهٔ
خیال و رکمند وان پرده نشینان هودج عصمت را مفلس و بینوا ساخته به انواع عقوبات
گرفتار ساختند بعض اعیان بارگاه خانی زبان بشفاعت گشاده آن ضعیفهها را از بلیات نجات
دهانیدند و همچنین اعیان و اشراف خراسان در طلب زر مصادره و جریمه در قید و شکنجه گرفتار

بموده‌اند و انواع اهانت زبانی و فعلی میکشیدند ه علم ره آتش ظلم اندران بوم ؛ جهان تار و تنگ
شد از آه مظلوم ؛ برآمد ناله شیون ز مردم ؛ نبود آن قوم را اصلا ترحم ؛ بعد از آن کرور
دار دیه بنود و بکس برود جمعه اواخر محرم سال اربعه و عشر و تسعمائه خطبه شیبانی خان ولد
ابوالخیر خان پادشاه ترکستان در مسجد جامع هرات خواندند و لقب آنجناب در خطبه امام زمان
خلیفه رحمن مذکور شد و در عرض دو هفته قلعه اختیار الدین و حصار بره نو مفتوح گردید و کوتوالان
آن حصون بملازمت رسیده مفاتیح ابواب قلعجات را حاضر ساختند و تمامی خراین و دفاین پادشاهی
خراسان به احاطه ضبط خانی درآمد بعد از آن ایام خبر رسید که ابوالمحسن میرزا و محسن میرزا در
مشهد مقدس متحصن گشته آماده حرب و پیکاراند از جناب خانی تیمور سلطان و عبید الله سلطان
بمحاربه امیرزادگان خراسان تعیین گشتند در سواد مشهد محاربه عظیم واقع گشت و بسیاری
از امرای خراسان مقتول و اسیر گردیدند و هزیمت فاحش بر افواج امیرزادگان افتاد اما آن
هر دو برادر بنفس خود مشغول حرب گشته دستگیر گردیده معروض شمشیر قضا گشتند از انجا شاه
زادگان جوجی نژاد متوجه سبزوار گشتند و ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا را و امرا که
تافته بسمت بغداد رفتند و تمامی ولایت ایران و توران و ماوراءالنهر و خراسان بتصرف
شیبانیخان درآمد و در عرض نه سال از وفات سلطان حسین میرزا الی غایت سنه عشرین و
تسعمائه امیرزاده الغ بیک و امیرزاده مظفر حسین و ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا خدیو زمان
نوبت محاربه کرده روی ظفر نادیده در ولایت جرجان و آذربایجان در سنوات مختلفه هر یکی به اجل

طبع مسافر ملک عقبی گردیدند و بجز محمد زمان میرزا و بدیع الزمان میرزا از آن پادشاهان و شاهزادگان
هیچ یکی در قید حیات نماند و خاتمه کار او و پسران او در متن حالات میمنت سمات پادشاه سلیمان بارگاه
حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی مرقوم میگردد ه خورشید حیات کی بود پاینده ؛ دایم
نبود نور بقا پاینده ؛ چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده ؛ باشد همه را بیک اجل افکنده ؛ و چون نگین
پادشاهی ازل و ابد ولایت ایران و توران و عراق عرب و عجم و آذربایجان و شروان و کرمان و
ماوراءالنهر و خراسان از تصرف اولاد امجاد حضرت امیر تیمور صاحبقران بعد کامرانی یکصد و پنجاه سال در سنه
نهصد و بیست هجری بالکل بدر رفت و بجز پادشاه گیتی ستان حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی
که دران ایام در کابل و غزنین رایت سروری افراخت هیچ یکی از شاهزادگان تیموریه بر عرصه گیتی نماند
و شیبانیخان و دیگر شاهزادگان جوجی نژاد دران ولایات مستولی گشتند و چندی نگذشت که شاه
جمجاه اسمعیل میرزا صفوی که نخستین پادشاه سلسله صفویه است از کوهستان شروان و ایروان خروج کرده
بعض اولاد امیر حسن بیک را کشته بر ولایت آذربایجان و فارس و عراق عجم دست یافت و شیبانیخان
جم حسبان در مرو با شیبانیخان او بجنگ خان مسطور را با دیگر شاهزادگان شربت شهادت
چشانید و بجز بلخ و ماوراءالنهر و بدخشان بدست شاهزادگان جوجی نماند و تا حالت تحریر اولاد این پادشاهان
در همان و تیره در آن ولایات کامروا اند پس لازم آمد که شمه از احوال سلسله علیه صفویه بتحریر در آورده شروع
بمطلب اصلی نماید تا طالبان این فن را حالات مسطوره رفع شود و از چگونگی آن آگاه گشته شکر قسمتهای
تقدیر چشم عبرت بکشایند ذکر سلسله علیه صفویه پادشاهان ایران ای هوشمند حیرت پرور چشمی

بر این داستان بگشا و شمه ازین حکایت گوش کن تا بدانی که فاعل حقیقی کیست و نیرنگیهای تقدیر
چیست پوشیده نماند که راویان روایات و حاکیان حکایات عندلیب هزار داستان قلم را در
ابراز نسب و حسب ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان صفوی حسینی بنطق درآورده‌اند که شاه اسمعیل بن
سلطان حیدر بن محمد جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة الاولیا
شیخ صفی الدین بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید
بن محمد الحافظ بن محمد عوض بن فیروز شاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسین بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد
بن اسمعیل بن محمد بن احمد عراقی ابن ابو محمد بن ابی القاسم حمزه بن امام هفتم موسی کاظم
علیه السلام بوده و اول کسیکه از عرب تشریف آورده فیروز شاه بوده و آنجناب در ساحل بحیره گیلان
در موضع رنکین منزل گزید و چون وی سفر عقبی اختیار کرد ولد او سید عوض در قریه اسفرنجان
مضافات اردبیل متوطن گشت و او را پسری بود امیر محمد نام در عمر هفت سالگی او از نظر مردم
غایب شد و بعد هفت سال نزد مادر و پدر رسیده تقریر کرد که طایفه جنیان مرا در میان خود برده
بحفظ کلام الله فایز ساختند و چون او نیز بدار عقبی شتافت سید صلاح الدین قایم مقام او گردید
و بعد رحلت او سید قطب الدین پسرش از موضع کلخوران در اردبیل نقل کرد و از ترس ضرر گرجیان خانه در
زیر زمین حفر کرده با اهل و عیال زندگانی کردن گرفت و در انجا او را حق سبحانه تعالی فرزندی عطا نمود شیخ
صفی الدین موسوم ساخت و آنجناب بعد ارتحال پدر بزرگوار بطلب پیر کامل بشیراز رفت و مدتی در خانقاه شیخ
عبدالله خفیف قدس سره بسر برده فیض وافر برداشت و بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فایز گشت و سید

صلاح الدین برادر خود را دریافت و از امیر عبدالله فارسی مناقب و خوارق و کرامات حضرت شیخ محمد زاهد
گیلانی قدس سره استماع نموده بکمال شوق در عین سرما متوجه گیلان گشت و بمسارعت تمام در گیلان
رسیده بملازمت شیخ موصی الیه که مردی مرتاض صایم الدهر قایم اللیل بود و ذخایر گشته طریق ریاضات
و قاعده عبادات آموخت و بکمالات صوری و معنوی بهره یاب گشت و بشرف دامادی جناب
شیخ رسیده خلعت خلافت ولایت اردبیل پوشید و دران ولایت معاودت کرده ابواب
هدایت و ارشاد بر روی خلایق گشود و چون در سنه سبعمائه شیخ زاهد قدس سره ودیعت حیات
سپرده و در گیلان مدفون شد جمیع صوفیان و مریدان شیخ مرحوم بملازمت شیخ صفی الدین رسیده دست
ارادت دراز کردند و کثرت و هجوم مریدان از حد گذشت و هر روز هنجهزار کرده نان بدرویشان
تقسیم میشد و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین منقول است که من نوبتی مردمی را که از راه برتنق
جهت ارادت بجناب شیخ صفی رسیده بودند شمار در آوردم در عرض سه ماه سیزده هزار کس شمار در آمد
پس تعداد دیگر مریدان و ارادتمندان ازان قیاس باید نمود جناب شیخ دوازدهم محرم سنه خمس
و ثلاثین و سبعمائه در اردبیل سفر عقبی گزیده و در همان منزل مدفون شد و قدرش نیز از روشن ترک
بعد از آن شیخ صدر الدین موسی ولد آنجناب بر مسند هدایت متمکن گشت و غلغله فقر و درویشی او بر اطراف
عالم رسید و هجوم صوفیان از حد گذشت ملک اشرف چوپانی حاکم تبریز آنجناب را بهانه ملاقات
طلبداشته محبوس ساخت و چون در سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیگخان بر ملک اشرف غالب آمد
او را بکشت جناب شیخ نجات یافته به اردبیل شتافت و بعد چندی مسافر ملک بقا گردید بعد او شیخ علی

خواجه شرش قایم مقام او شد و ملتزم زیارت حرمین شریفین را هم الله قدر البنفر حجاز متوجه گردیده همان
سفر سفر عقبی اختیار نمود و شیخ ابراهیم خلف الصدق جانشین او شد و او نیز سفر آخرت در همان سفر
گزید بعد او سلطان جنید بجای او متمکن شد و از دحام خاص و عام بحدی رسید که امیر جهانشاه
ترکمان از او هراس خورده بجلای وطن اشاره کرد سلطان جنید بطرف دیاربکر متوجه شد ابوالنصر امیر
حسن بیگ حاکم آن دیار مقدمش را غنیمت دانسته از حصن کیفا بدار السلطنت مهمان نمود و
خدیجه نام خواهر خود را در حباله نکاح سلطان شیخ انواع دلجویی نمود آنجناب بعد چندی شاد کام و منتفی المرام
با اهل و عیال بجانب اردبیل متوجه شد و باز صوفیان در خانقاهش هجوم کردند امیر جهانشاه
ترکمان حاکم آذربیجان از توسل امیر حسن بیگ بیشتر در مقام مخالفت در آمده فوجی جرار بجانب
اردبیل تعیین نمود شیخ جنید بطرف شروان نهضت نمود امیر خلیل شروانشاه بموجب اشاره امیر
جهانشاه سد راه گشته آتش قتال و جدال بیفروخت سلطان جنید دران معرکه با بسیاری مریدان
شربت شهادت چشید و در همان دیار مدفون گشت سلطان حیدر بجایش در اردبیل بر مسند سروری
نشست و تاجی دوازده ترکی از سقرلاط قرمزی اختراع کرده بر سر صوفیان گذاشت و آن جماعه را قزلباش
یعنی سرخ سر موسوم گردانید و چون دران سنوات امیر حسن بیگ امیر جهانشاه ترکمان را بتیغ کشیده و بعد
سالی سلطان ابوسعید میرزا گورکان را شربت شهادت چشانیده بر تمامی ولایت عراقین و آذربایجان
مستولی گشت نسبت سلطان حیدر همشیره زاده خود کمال شفقت بجا آورده صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا
را در سلک ازدواج او کشید و حق سبحانه تعالی آن جناب را از آن عفیفه سه فرزند سعادتمند عطا فرمود یکی را

سلطانعلی

سلطانعلی دوم یمین را به ابراهیم و سیوم یمین را به محمد اسمعیل موسوم ساختند و چون ابوالنصر حسن بیگ
در سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه به اجل طبیعی رخت هستی بربست از وی چهار پسر ماند خلیل سلطان
یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا بعد رحلت پدر خلیل سلطان در تبریز بر سریر سلطنت نشست
و یعقوب میرزا لشکری فراهم آورده آماده حرب و پیکار گشت و خلیل سلطان را کشته عروس سلطنت
تبریز در آغوش گرفت و آن هردو برادرش به تبعیت او کمر بستند و او در مراسم عدل و داد کوشیده
در اجرای احکام شریعت مصطفوی ساعی گشت و دران باب بحدی مبالغه نمود که روزی لباس فاخره
در بر کرده و کلاه زردوزی بر سر گذاشته ایلچیان خنکار روم و پادشاه مصر را بار داد قاضی عیسی
دران محفل حاضر گشته کلاه زردوزی از سرش دور افکند و از سر قهر گفت که خلاف حکم شریعت
چرا لباس ممنوع پوشیده آن پادشاه اصلا کراهتی بخاطر نیاورده بموجب اجازت قاضی لباس دیگر
در بر کرد و چون ده سال از سلطنت او گذشت سلطان حیدر با گروهی انبوه از صوفیان و مریدان
بصوب شروان متوجه شد ملک فرخ بن خلیل شروانشاه صورت این حادثه بجناب امیر یعقوب
التماس نمود از جناب سلطان سلیمان بیگ نام سرداری با چهار هزار سوار بکمک شروانشاه تعیین گردید
در نواح قبل(?) تبرزان تلاقی فئتین دست داد بعد محاربه صعب سلطان حیدر با بسیاری از قزلباشان
شربت شهادت چشید و صوفیان و قزلباشان بقیة السیف بر سلطانعلی و دیگر پسران سلطان حیدر
در اردبیل فراهم آمدند امیر یعقوب از آن حادثه آگاه گشته فوجی را بطرف اردبیل فرستاد که هر سه
همشیره زاده و نبیره اش را بدست آورده در قلعه اصطخر رسانیده بمنصور خان پرناک کوتوال آن حصار

سپردند و چون در سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه امیر یعقوب پادشاه آذربایجان و عراقین
در بلغ(?) اران به اجل طبیعی از تخت بر تخته جا گرفت و در همان دو سه روز یوسف میرزا برادر و مادرش
به امراض مختلفه ره نورد ملک عدم گشتند چنانچه یکی از شعرای آن عصر این بیت گفته
نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری   عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری
و صوفی خلیل و دیگر امرا میرزا بایسنغر ولد میرزا یوسف را بر سریر سلطنت نشانیدند و بعض امرا رایت
مخالفت برافراشته مسیح میرزا ولد امیر حسن بیگ مرحوم را بسلطنت برداشتند در میان فریقین
اتفاق محاربه هردو پادشاه افتاد مسیح میرزا کشته شد میرزا بایسنغر صاحب تخت و تاج گردید
و صوفی خلیل سلطان ازین فتح کلاه نخوت کج گذاشته با امرا مخالفت شروع نمود و سلیمان بیگ
در وقت قابو صوفی خلیل را بقتل آورده عنان وزارت بدست گرفت ایبه سلطان طاقت
غرور و تکبر سلیمان بیگ نیاورده بکوه الحق(?) رفت و امیرزاده رستم بیگ نبیره امیر حسن بیگ مرحوم
را از حصار الحق(?) فرا آورده بر تخت فرمانروایی متمکن ساخته با لشکری جرار روبه تبریز گذاشت
بعض امرای منافق امرای موافق امیرزاده بایسنغر میرزا را مسموم ساخته به امیرزاده رستم بیگ
اطاعت نموده و امیرزاده بایسنغر گریخته نزد شروانشاه رفت امیرزاده رستم بیگ دامن سلطنت
آذربایجان را بچنگ حیل بدست آورده قاسم بیگ را بحکومت دیاربکر مامور ساخت و سلطانعلی
و محمد ابراهیم و محمد اسمعیل و والده ایشان را از قلعه اصطخر طلب داشته در مقام ترحیب و نوازش در آمد
و چون شروانشاه سر از اطاعت او پیچیده بود فوجی جرار همراه سلطانعلی کرده بلزوم تادیب امیرزاده

بایسنغر

بایسنغر بطرف شروان روان فرموده و ایبه سلطان را سردار فوج ساخت امیرزاده سلطانعلی و ایبه
سلطان با شروانشاه محاربه کرده امیرزاده بایسنغر را بقتل آورده مظفر و منصور بملازمت
امیرزاده رستم بیگ رسیدند و امیرزاده رستم بیگ شاد و خرم گشته هر سه شاهزاده صفوی
نژاد را با والده ایشان رخصت رفتن اردبیل داد ایشان بمنزل مقصود رسیده بعد ساعتی ایشان
مدعا گشتند صوفیان و قزلباشان از هر گوشه سر بر آورده بر ایشان هجوم کردند و غلغله عظیم
برخاست امیرزاده رستم بیگ آگاه گشته فوجی بدفع فتنه ایشان تعیین کرد و شاهزادگان صفویه
با طایفه قزلباش آماده حرب گردیدند سلطانعلی از دست ترکمانان شربت شهادت چشید و
بسیاری از قزلباشان معروض تیغ قضا گشتند و محمد ابراهیم و محمد اسمعیل باتفاق حسین بیگ لله
و خادم بیگ عنان از معرکه تافته بطرف گیلان متوجه شدند و یکی دو صد نفر از مریدان و صوفیان
و قزلباشان رفاقت نمودند و در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه در ولایت لاهیجان اتفاق ورود
شاهزادگان صفویه افتاد میرزا علی حاکم آنجا بلوازم تعظیم بجا آورده دقیقه در غمخواری و نوازش
فرو نگذاشت بعد چندی محمد ابراهیم تغیر لباس اجداد کرده کلاه سقرلات بدستور ترکمانان آق قویونلو
بر سر گذاشته از لاهیجان برآمد و شاهزاده اسمعیل باتفاق خیر سگالان خود بودن در آن ولایت بهتر
دانسته مال کار آن شاهزاده بلند اقبال بعد تحریر حالات اولاد امیر حسن بیگ بضبط در می آرد اوز
اندکه یکی از نبایر ابوالنصر امیر حسن بیگ احمد سلطان نام دران فترات خود را نزد قیصر روم رسانیده
بود قیصر روم پرتو التفات بحالش افکنده دقیقه از رعایت و مهمانداری فرو نگذاشت و علاوه آن ضیافتها

جیبه خود را نیز در حباله نکاح در آورد و چون خبر سلطنت امیرزاده رستم بیک به او رسید فوجی از قبیله روم
نیز دفع ترفته بطرف اذربایجان متوجه گشت امیرزاده رستم بیک نیز از مقر سلطنت خود با لشکری
عظیم استقبال نمود بر ساحل اب ارس اتفاق محاربه افتاد رستم بیک با اکثر اعیان کشته شد و
نوبت سلطنت احمد سلطان بنی عم او رسید که گفته آند   هر یکی چند نوبت او دست افواج
روم احمد سلطان را کامروا ساخته به اوطان خود مراجعت نموده هنوز شش ماه از سلطنت او
نگذشت که ابیه سلطان و قاسم ترکمان اتفاق ورزیده ان بیچاره را بتیغ غدر از تخت بر تخته نشاندند
و علانیه خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد امیر یعقوب که بعد قتل امیرزاده بایسنغر در سروان
میگذرانید رایج ساخته او را طلبداشته و بر تخت تبریز اجلاس دادند در خلال این حال محمدی میرزا و
الوند پسران یوسف میرزا سر از گوشه بر آورده فوجی جرار فراهم کردند ابیه سلطان و قاسم ترکمان و
دیگر اعیان ان دیار سلطان مراد را بر سر امیرزادگان بردند در موضع عزتکی محاربه عظیم واقع شد ابیه
سلطان کشته شد و سلطان مراد هزیمت خورده بشیراز رفت امیرزاده محمدی عروس سلطنت
تبریز را در اغوش گرفت و امیرزاده الوند را حکومت دیاربکر داد و چندی نگذشت که امیرزاده
الوند فوج از لوندان فراهم آورده بجانب تبریز روان شد امیرزاده محمدی بمقابله و مقاتله مستعد گردیده
شکست فاحش یافت و حیران و پریشان بسمت شیراز شتافت و بچنگال سلطان مراد گرفتار
گشته آواره دیار عدم گردید و امیرزاده الوند بر ولایت اذربایجان و دیاربکر فرمانروا گشت و
سلطان مراد بر تخت فارس کامروا گردید و چون فلک دوار در صدد کارسازی سلسله علیه صفویه بود

نیز از ان دو کس از اولاد امیر حسن بیک بر عرصه روزگار نماند شاهزادگان دارا را بهم بکر شمشیر کشی و خونریز
کرده در استیصال سلطنت ان دودمان رافضی مقصر نگشتند که عنقریب معلوم رای نکته فهمان
میگردد و خانچه حضرت نظامی گنجه مینفرماید ~~ خرامیدن لاجوردی سپهر : همان گرد بر گشتن
ماه و مهر : مپندار کز بهر بازی گریست : سراپرده ای چنین سرسری نیست ذکر خروج شاه
اسمعیل صفوی انار الله برهانه از کوهستان لاهیجان فتح اذربایجان و گشتن بعد عالی دیرینه خود بعون عنایت یزدان
در حبیب السیر مرقوم است که چون امیرزاده الوند و امیرزاده سلطان مراد بر ولایت اذربایجان
و اران و فارس و عراق عجم مستولی گشتند و مخالفان خود را از میان برگرفته هر دو بتفصیل
صفدر بر سریر سلطنت متمکن گردیدند امرا و اعیان سعی کرده میان هر دو بادشاه عقد مصالحه
درست ساختند و قرار یافت که قزل اوزون سرحد هر دو شاه باشد ~~ خوش گرفتند
حریفان سر زلف ساقی : گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند : آورده اند که چون خبر کشتگی
اولاد امیر حسن بیک در لاهیجان انتشار یافت و غلغله و شورش و افساد ولایت اذربایجان
و عراق عجم و فارس بلند گردید شاه اسمعیل که در انوقت دوازده سیزده ساله بود با اعیان
خود که عبدی بیک و دواجی بیک و حسین بیک لله و خلیفة الخلفا باشند مشورت در زمره
عزم بر امدن از گوشه لاهیجان نمود میرعلی حاکم اندیار هر چند مبالغه کرد فایده مترتب نشد و
در ماه محرم سنه خمس و تسعمایه با سیصد کس از قزلباشان و صوفیان از ان کوهستان خروج کرد
و جارچیان و نشراوان را جهت اوردن قزلباشان و صوفیان تعیین نمود و اندک مدت

۳ برضحر

هزار و پانصد کس زیر رایات شاهی فراهم آمد چون گذار آن لشکر در سواد شکی افتاد سلطان حسین
نبیره امیر جهانشاه ترکمان حاکم انولایت خواست که شبخون آرد عمده های شاهی اگاه گشته
او را بجرعهای شیرین غافل ساخته دفع ان افت کردند و از ان دیار نهضت نموده در موضع
قرقره نزول نموده و چون دو ماه در موضع قرقره رایات شاهی متوقف گشت قراجه الیاس
و دیگر امرای قزلباش که گوش بر این زمزمه داشتند مانند باد و برق خود را از روم رسانیدند
و جمعی شایسته بهم رسید و نخست از معسکر شاهی خلیفة الخلفا با جماعتی از بهادران بطرف حصار
میش شتافته غنیمت بیحد و قیاس بدست اورده بملازمت شاهی پیوست و تمامی ان اولجه
را بموجب فرمان عالی بر بهادران لشکر منصور قسمت نمودند و وقتیکه سواد شماخی مضرب خیام
دولت گردید شروانشاه بموجب عداوت قدیم بیست هزار سوار و سی هزار پیاده از دشت و صحرا
فراهم کرده آماده محاربه گشت شاه اسمعیل با هفت هشت هزار کس بر اعدا حمله کرده صفوف مخالفان را
هزیمت داد شروانشاه بقتل رسید و غنیمت بیش از شمار بدست بهادران افتاد شاه ظفرپناه
سه روز در مکان فتح توقف نموده روز چهارم داخل شروان شد و سکنه اندیار را نداء امان
داده صغیر و کبیر را از خود راضی ساخت و خلفا بیک را به تسخیر شهر نو تعیین نمود ابراهیم ولد شروانشاه
خوف و هراس بخود راه داده بجنگ و جدل رو نیاورده گذاشت و شهر نو در تصرف شاه نو
در امد و کلانتران ان بلاد بانعام خلاع فاخره و تاج مرصع خوشدل و ممنون گشتند و بهادران حالت
در محاصره دو سه روز حصار باکو که کنگره اش پهلو بفلک میرسانید مفتوح گردید داری چون عنایت

ایزدبیچون اعانت نماید چهره مرادی بود کاوش در اینه خیال رو نماید حسب الحکم شاه ظفرپناه امرا
نیکخواه مال امانی از ساکنان حصار باکو بتحصیل در آورده بر بهادران جنگجو تقسیم نمودند و جواهر
قیمتی و خزاین و دفاین و اسباب زیاست سراوان شاهیان در سرکار شاهی ضبط کرده
استخوانهای بادشاهان انولایت را از قبر بر اورده ~~بسرکار شاهی ضبط کرده~~ ۴ باغات و
ریاضات انها را بریده از بیخ و بنیاد برانداختند و از سطوت و صولت افواج شاهی کوتوال حصار گلستان
بجنگ و جدل مقالید قلعه را بدرگاه شاهی حاضر ساخت و خزاین و دفاین انحصار نیز داخل خزانه شاهی
گشت شاه ظفرپناه خاطر از ان حصون پرداخته از رود کر گذشته متوجه اذربایجان شد امیرزاده
الوند در نخجوان بود که این اخبار موحش باو رسید و سر رشته هوشیاری از دست داده عثمان نام
سپهسالاری را با فوجی جرار برسم منقلا روان ساخت قراولان لشکر شاهی جلد و چسپان بر افواج
مخالفان تاخته هزیمت فاحش دادند و اسپ و شتر و اسلحه فراوان غنیمت گرفته دقیقه در قتل
و غارت فرو نگذاشتند امیرزاده الوند دست و پا گم کرده نخجوان را گذاشته در میدانی وسیع محلی برای
جنگ اختیار نمود شاه ظفرپناه نخست نخجوان را متصرف گشته رو بمعرکه اورد و جنگی در غایت صعوبت
بوقوع پیوست و بهادران هر دو لشکر حملهای رستمانه کرده در کشش و کوشش دقیقه فرو نگذاشتند و چند
هزار کس از طرفین در میدان افتاد و دران زد و گیر شاه ظفرپناه که در انوقت عمرش چهارده ساله رسیده
بود بنفس خود بر اعدا حمله کرد و چند کس از بهادران نامی را بنوک سنان از خانه زین جدا ساخت ودر معرکه تیغ
اتشبار از خانه زین جدا ساخت و صوفیان و قزلباشان از مشاهده ان شجاعت اسب جلادت و

۳ در رعایت عداوت قدیم

ومردانگی برانگیخته با جرلغان در آویختند، در جانفشانی و جانستانی دریغ نکرده ترکمانان را هزیمت
دادند و امیرزاده الوند در آن معرکه تاب نیاورده بجانب روم شتافت و در همان دیار [illegible]
برگشت و شاه اقبال پناه در محل فتح مضرب خیام ساخته بلوص اولجه و غنیمت فرمان داد
چندان زر و جواهر و اسبان عربی و دراغم و اسباب تجمل و ریاست چندین خواقین با اقتدار باحاطه ضبط درآمد
که محاسب قیاس از تعداد آن زبان بنفر کشاید بادشاه قوی طالع بهره وافر بخاص و عام و صغیر و کبیر
لشکر رسانیده سه روز در عیش و نشاط مستغرق شدند و از آنجا در چهارم نهضت نموده داخل دار السلطنت
تبریز گردید و بر سریر فرمانروایی ولایت آذربایجان و ایروان و شروان جلوس نموده سکه و خطبه خود
جاری ساخت و سامان لشکرش از قیصر روم و حاکم عراق عرب بگذشت و اسباب امارت چندین سلاطین
در سرکارش جمع گشت سبحان الله چندین سرداران و سران آن دودمان در تمنای این دولت نقد
زندگانی تلف ساختند و با وجود سامانی شایسته بوی ظفر بمشام هیچ یکی نرسید و عالمی درین آرزو
بخاک ادبار رفت و چون شعشعه فضل الهی جلوه گر شد شاه ظفرپناه با سیصد کس خروج کرده و
در اندک مدت بر اعدای قوی دست یافت الحق الامور مرهونة باوقاتها اگر از جانب معشوق
نباشد مددی کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد شاه ظفرپناه حسین بیک لله را منصب
وزارت جا داده و مهم وکالت بر امیر زکریا مقرر گردانید و قاضی شمس الدین را صدر الصدور ساخته و
جمیع فدائیان خود را بر مهمات شایسته تعیین نمود و قشلاق زمستان در تبریز انداخت
چو توفیق الهی گرد یاری برآمد به تخت شهریاری ایران را بلطف خویش بنواخت به انعام

فراوان مفتخر ساخت هر کشوری را بهتری داد سر بر جاه و تاج سروری داد و چون در شهور
سنه تسع و تسعمائه منهیان تیز رو رسیده بجناب شاهی خبر رسانیدند که سلطان مراد با هفتاد
هزار سوار مسلح و مکمل از فارس متوجه تبریز است شاه ظفرپناه با پنجاه هزار سوار از تبریز استقبال
نموده جنگی بنهایت صعوبت بوقوع انجامید و از کشته‌ها پشته‌ها پیدا آمد و رودهای خون روان
گردید آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت شاهی وزید سلطان مراد و اعیان او از درگاه
بفرار گذاشتند و چندان غنیمت بدست قزلباشان افتاد که در حوصله خیال نگنجد شاه اقبال
عروس فتح را در کنار تصرف کشیده متوجه فارس گشت و عراق عجم را مفتوح ساخته بر سریر شیراز
جلوس نموده و ساکنه هر شهر را به انعام نقود احمر و ابیض نواخته رعایت تمام بحال اعیان و اشراف
هر دیار مبذول نمود و علم نیکنامی برافراشت و چون سرعان خبر آوردند که سلطان مراد در ششتر
رسیده در صدد فراهم آوردن لشکر است رایات شاهی بکوچ متواتر داخل کاشان گشت سلطان
مراد از آنجا گریخته در قبایل علاء الدوله ذو القدر رفت جناب شاهی در کاشان محفل عالی
ترتیب داده امرا و اعیان را طوی داد و الوان انواع ماکولات و مشروبات هر یکی از سرداران افواج را بدست
خود پیاله‌های ارغوانی داد و ترتیب دماغ کرده از هر کدام عهد و پیمان گرفت و اسپان تازی با
ساز و لجام مرصع و تاج گرانبها و خلاع فاخره و نقود وافر بهر یکی از سرکرده‌های لشکر بخشیده و مواجبات
سپاهی مضاعف افزوده به تسخیر ولایت رستمدار و فیروزکوه کمر بست و تمامی حصول آن ولایات را
تسخیر ساخته و در سنه عشر و تسعمائه بیدی بیک را با جنود نامحدود بصوب ابرقوه رخصت نمود و در آن

سنوات بحکم سلطان حسین میرزا گورکان بادشاه خراسان آن ولایت در سیورغال امیر ولی بیک مبارز الدین
مقرر بود بیدی بیک تمامی آن ولایت را از گماشته‌ها او مستخلص ساخته و حصار طبس را نیز بتصرف
آورده بملازمت شاهی پیوست و چند کس سرکشان آن دیار را محبوس ساخته بنظر اشرف در آورد
همدران اثنا ایلچیان خنکار روم بدرگاه شاهی رسیده نامه خنکار را با ارمغانات پیشکش کشیدند
و بعبرة للناظرین اسیران ابرقوه را در نظر ایلچیان در قفس آهنین افکنده به آتش کشیدند و
ایلچیان را از مشاهده قهاری شاه لرزه در اندام افتاد و بعد رخصت بملازمت خنکار روم
رسیده آن حکایات را بتقریر در آوردند و در سنه اربع و عشر و تسعمائه محمد بیک جلایر با فوجی جرار
بتعاقب سلطان مراد تعیین شد آن نامراد از ذو القدران جدا گشته بطرف بغداد شتافت
افواج شاهی آن قلیل را مالیده بملازمت شاهی پیوست و همدران سال رایات شاهی بجانب بغداد
در اهتزاز آمده و آن دار السلام را از دست باربک نام کوتوال ترکمانان مستخلص ساخته حکومت آنجا
بخلفای بیک مقرر نموده بطرف دشت کربلا متوجه گردید و بعد زیارت شهدای کربلا علیه التحیة بطرف
ششتر توجه فرمود و از آنجا بلرستان شرف نزول افتاد و ملک رستم حاکم آن ولایت شرف ملازمت
دریافته و چون ریش کلانی داشت بفرمان شاه ریش او را بگوهرهای آبدار ترصیع نمودند و خلعت فاخره
پوشانیدند و او مدتی بهمان وضع در اردوی شاهی میگردید و مشمول عنایات شاهی گشته رخصت معاودت
یافت و چون خبر استیلای شیبانیخان و دست تصرف او رسیدن بر ولایت خراسان و ماوراء النهر و
کشته شدن اکثری اولاد سلطان حسین میرزا بعرض شاه رسید از آن ولایت خاطر وا پرداخته متوجه فارس

گشت و شکار کنان و نخجیر افگنان با [illegible] سیاحت شیراز انداخت و طرح قشلاق افگند و بعد قضای زمستان بقصر زرد رسید
شکار چرگه انداخت از آنجا به [illegible] رسیده در سنه خمس عشر و تسعمائه نعش سلطان حیدر پدر خود را از خاک آن دیار بر آورده
در اردبیل فرستاد و [illegible] و دو سال از وقوع آن حادثه بظهور پیوست و در سنه ست عشر و تسعمائه ابن حسین میرزا
ولد سلطان حسین میرزا بملازمت شاه فایز گشته شکایت شیبانیخان و اظهار جور و ظلم اوزبکان نمود شاه ظفرپناه آن
شاهزاده را دلجویی کرده از زر و سیم و سپاه بتجدید دست مدد گرفته جهة اتمام حجت شرعی ایلچیان زبان دان نزد
شیبانیخان فرستاده پیغام داد که اوزبکان و ایلمان را از ظلم باز دارند و کافه برایا را در مهد امن جا دهند که جور و ستم از
بسیار مذموم است خان جوجی نژاد از این پیغام قهر کرده ایلچیان خود را نزد شاه اسمعیل فرستاده پیغام داد که [illegible]
[illegible] سلطنت دانستن تقاضای عقل نیست و عصا و کچکول نیز فرستاده گفت که گدازاده این بایدت [illegible] السلطنت
وقتیکه ایلچیان خلاف بدرگاه شاهی رسیده ابلاغ پیام نمودند شاه صفوی نژاد برای خان جوجی الاصل دوک و چرخه فرستاد و خلاصه پیغام آنکه
اگر سلطنت بمیراث بودی بمن و تو نرسیدی من اینک رسیدم نگهدار جا و با فوجی جرار از قزلباشان و صوفیان [illegible]
از راه [illegible] متوجه گشته در ری نزول نمود و از آنجا بدامغان رسید سلطان احمد داماد شیبانیخان حاکم دامغان و خواجه احمد [illegible]
کوتوال استرآباد رو بفرار گذاشتند و رایات شاهی بسرعت تمام ره نوردیده در سواد هرات وارد گشت شیبانیخان [illegible]
هرات را گذاشته در حصار مرو متحصن گردید چند نوبت که با اوزبکان اتفاق جنگ افتاد قزلباشان مظفر گردیدند شاه اسمعیل چند گاه
بمحاصره حصار مرو کشاد و چون دید که کسی از متحصنان قدم بیرون نمیگذارد [illegible] بیک ناگاه از دامن آن حصار نهضت نموده
تمام چند فرسخ قطع نمود و از راه خدعه مکتوبی بکمال [illegible] لشکر خود نوشته نزد شیبانیخان فرستاد شیبانیخان آن خدعه را [illegible]
به امر تعاقب مشغول گشت سپاه [illegible] قزلباش نقش مراد یافته مراجعت نموده دست بکارزار گشادند و با نیزه‌های افعی اندام [illegible]
داد و [illegible] اوزبکان خونخوار [illegible] جا کرده شروع به تیر انداختن نمودند و هنگامه زد و گیر [illegible] از پهلوانان طرفین [illegible]

ممات چشیند اخر الامر نسیم فتح بر پرچم رایت قزلباشان وزید شیبانیخان با پانصد کس از خویشان و اقربای خود در دامی که تا در کوه مرکز گلی
که در صحرا بود متحصن شد از اتفاقات روزگار بجز یک بیمری ان محوطه راه ابی دیگر نبود قزلباشان مانند مور و ملخ ان احاطه را محاصره کرده
محصوران را شربت ممات چشانیدند و بتاریخ هم رمضان سال نهصد و شانزده هجری شاه اسمعیل ابو الفتح وزیر وزیری داخل هرات گشت و خطبه حضرات
اثنی عشر دران دیار بلند گردید و فتح نامجات به اطراف و اکناف سمت ترسیل یافت امیرزاده اویس المعروف بخان میرزا حاکم بدخشان
بملازمت شاهی رسیده بخلاع فاخره مفتخر گشت و در سنه عشرین و تسعمائه سلیم سلطان خنکار روم بطرف آذربایجان متوجه گشت شاه اسمعیل
با فوجی جرار بدان صوب نهضت نمود خنکار روم ترتیب افواج کرده و توپخانه عالی زنجیره بنیاد ساخته اماده حرب و پیکار شد و دوازده هزار
تفنگچی پایش روی توپخانه جا داده هر روز میان آن هر دو لشکر محاربات عظیم واقع میشد و بهادران طرفین میدان کارزار را بسینه آثار شجاعت
و مردانگی بظهور می آوردند منقولست که روزی یکی از پهلوانان روم در معرکه هم دار آزما رسیده شاه اسمعیل را طلبی خواست شاه بداد
بالتماس او مامور گشته مسلح و مکمل شده در میدان نبرد حاضر گشت و دو دست حربه با همدیگر بمیان آمد و هیچ یکی حربه کارگر نشد
شاه اسمعیل چنان ضربتی شمشیر آبدار بر فرق خصم رسانید که خود و ترکش و زره جامه و حلقه روی او را شکافته تا صدر و سینه دو پاره کرده
لاش آن پهلوان را بنظر خنکار روم رسانیدند اران قوت دست و پنجه حیران ماند و محل عبرت دیگران گشت و مصالحه گونه درمیان اورده بطرف
روم مراجعت نمود و شاه اسمعیل بدار السلطنت معاودت نموده به نظم و نسق ولایات پرداخت و چون بکرار بادشاه گیتی ستان حضرت ظهیر الدین
محمد بابر بهادر غازی را با سلاطین جوچی نژاد که دران سنوات بر بلخ و بخارا و سمرقند و ولایتی دیگر در تحت انها مانده بود محاربات بوقوع انجامید
شاه اسمعیل افواج خود را بمدد بادشاه گیتی ستان فرستاده سلسله محبت و یگانگی را مستحکم ساخت و چون این حکایات مفصل
در عالم آرای عباسی و حبیب السیر مسطورست دخلی دران باب کردن و زیاده ازین بتحریر حالات آن شاه ظفر پناه
پرداختن خالی از فضولی ندانستم و بهمان کتب مبسوطه اکتفا کرده زبان قلم را بتحریر حالات میمنت سمات بادشاه گیتی ستان
منطق در آوردم که اصل مدعا بحصول انجامید و آنچه نوشتنی است بمعرض تحریر درآید السعی منی و الاتمام من الله

گفتار

گفتار در ذکر حالات میمنت سمات بادشاه سلیمان جاه حضرت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی

مورخان شیرین گفتار و راویان فصاحت اثار چنان در رشته تحریر کشیده اند که چون بادشاه
سعید شهید سلطان ابو سعید گورکان در ولایت اران از دست امیر حسن بیگ ترکمان
شربت شهادت چشید از اولاد امجاد انجناب چهار فرزند ارجمند بتفصیل ذیل بر ولایات
ما وراء النهر وغیره کامروا و مستولی بودند امیرزاده سلطان احمد در سمرقند و امیرزاده سلطان محمود
در بلخ و امیرزاده عمر شیخ در فرغانه و اخسی و اندجان و امیرزاده الغ بیگ در کابل و غزنین
و امیر حسن بیگ بعد شهادت ان بادشاه شهید بعرض بلاد و امصار عراق عجم و فارس
را مسخر ساخته متعرض احوال شاهزادگان گورکانی و سلطان حسین میرزا نبیره امیر صاحبقران
امیرزاده یادگار محمد عم خود را بتیغ کشیده عروس سلطنت خراسان را در کنار کشید و کرمان
و سیستان را نیز مفتوح ساخته مدتی معارض اولاد بادشاه شهید نگشت اما سلطان احمد و
سلطان محمود چندین کرت باهم اتفاق ورزیده بر سر امیرزاده عمر شیخ بطرف فرغانه و اندجان
لشکر کشیدند و کاری نساخته بماوراء النهر معاودت نمودند و همچنین یونس خان بادشاه مغولستان
با ازبکان خونخوار در سواد اندجان ورود نمود و مصالحه گونه بمیان اورده بمغولستان رفت
و چون روز دوشنبه چهارم شهر رمضان سال ۸۹۹ امیرزاده عمر شیخ در اخسی از بام کبوترخانه
افتاده برحمت حق پیوست از انجناب سه فرزند ارجمند یادگار ماند از همه بزرگتر و بهتر حضرت
ظهیر الدین محمد بابر بهادر و دویمین جهانگیر میرزا سیومین یادگار ناصر میرزا در حالت رحلت پدر بزرگوار

حضرت ظهیر الدین محمد بابر که دوازده ساله بود در حصار اندجان تشریف داشتند و جهانگیر میرزا در اخسی اقامت
داشت امرا و اعیان آن ولایات بجناب حضرت ظهیر الدین محمد کمر اطاعت و انقیاد بستند و دیگر میرزایان را
مطیع و منقاد انحضرت ساختند سلطان احمد و سلطان محمود را طمع حصار اندجان دامنگیر شده هر دو
شاهزاده گورکانی بر برادرزادگان نیم لشکر کشیدند امرا و اعیان اندیار برج و باره حصار اندجان
و اخسی را استحکام داده کمر بحصارداری بستند شاهزادگان گورکانی طاقت دست تصرف بر ان
قلعجات نیافته بطرف سمرقند معاودت نمودند سلطان احمد در همان سفر سفر عقبی گزید و سلطان
محمود بعد چند گاه مسافر ملک عقبی شد در سنه ثلاث و تسعمائه حضرت ظهیر الدین محمد بابر بهادر
بطرف ماوراء النهر لشکر کشیده حصار سمرقند بسبب ماتقدم را متصرف گشت و در انحصار طرح قشلاق
زمستان انداخت و عزم جزم نمود که ان حصار را بدستور قدیم مقر خلافت ساخته تمامی ماوراء النهر را
از خس و خاشاک مفسدان سازد بعضی امرا موافقت نکرده بطرف اندجان روان شدند و
جهانگیر میرزا را بسروری برداشته رایت مخالفت برافراشتند و بمدد ران ایام مرضی صعب
مزاج انحضرت طاری شد ناچار دست از ان ولایت برداشته بطرف اندجان متوجه گردید امرا و اعیان
استقبال کرده ابواب حصار را وا کرده و امیرزاده جهانگیر بملازمت پیوسته لوازم اطاعت بجا آورد و
در غیبت انحضرت اعیان و اشراف سمرقند امیرزاده سلطانعلی را بحکومت سمرقند مقرر ساختند و چون
در سنه خمس و تسعمائه شیبانیخان بادشاه ترکستان بلخ را غارتیده بمحاصره سمرقند مشغول گشت و مدت
محاصره بطول کشید مادر امیرزاده سلطانعلی بوسایط انگیخته بخان جوچی نژاد پیغام داد که اگر خان این

ضعیفه

ضعیفه را در حباله نکاح بکرد و امیرزاده سلطانعلی را بگان امان بخشد ابواب حصار را مفتوح
سازم خان قبول این معنی کرد و ان ضعیفه ابواب ان قلعه را گشاده امیرزاده سلطانعلی را بملازمت
خان شیبانی فرستاد و اشراف و اعیان اندیار با تحف و هدایا بملازمت خانی مستسعد شدند و خان جوچی
نژاد ان ضعیفه را در حباله نکاح در آورده عروس سلطنت ماوراء النهر را در اغوش کشید و بعد چند روز
امیرزاده سلطانعلی را بتیغ بیدریغ کشیده و بسیاری اکابر و اشراف اندیار را شربت شهادت
چشانیده دقیقه در غارت و تاراج فرو نگذاشت و جانوفا میرزا را بحراست سمرقند گذاشته
متوجه بصوب خراسان گردید حضرت ظهیر الدین محمد بابر بهادر را بار دیگر هوس تسخیر سمرقند دامنگیر
دل گشت و شبی باتفاق دو صد و چهل نفر دلیر کرده بدستیاری کمند بر بروج و کنگره انحصار صعود
نمود جانوفا میرزا با جمیع ازبکان از قلعه برار رفت و جناب حضرت بابری برج و باره انحصار
را استحکام داد شیبانیخان ازین واقعه اگاه گشته با افواج جرار بسواد سمرقند رسید و همت بمحاصره
گماشت و مدت محاصره بیکسال کشید و آذوقه حصار بتصرف درآمد و قوت محصوران به برگ اشجار
و ریشه چوب کشید و طاقت و توانائی حصارداری نماند جناب حضرت بابری در شبی تاریک از حصار
سمرقند برآمده بطرف اندجان متوجه گشت و چون امرای مخالف ابواب حصار سمرقند را مسدود ساخته
اماده پیکار گشتند رایات بابری بطرف تاشکند متوجه گردید و در سنه ثمان و تسعمائه با سپاه
ازبکان که در تاشکند هجوم کرده بودند محاربه کرده نهزمیت خورده بطرف کابل متوجه گشت و
چون در سنه تسع و تسعمائه امیرزاده الغ بیگ عم انحضرت حاکم کابل به اجل طبیعی وفات یافته بود

امیرزاده عبدالرزاق پسرش بسبب صغر سن از عهده آن نتوانست برآمد محمد مقیم ولد ارغون ذوالنون
شاه حاکم قندهار از حادثه کابل آگاه گشته لشکر بدان صوب کشید امیرزاده عبدالرزاق کابل را گذاشته
برادر رفت و محمد مقیم ارغون کابل را بتصرف درآورده دختر امیرزاده الغ بیگ را در حباله نکاح درآورده بود
او ازین راه آمد آمد حضرت ظهیرالدین محمد بابر بهادر بلند گردید محمد مقیم ارغون بی جنگ و جدل کابل را گذاشته
برادر رفت و جناب حضرت بابری جهاب و اسباب امیر خسرو شاه حاکم قراه را بالضبط درآورده و نوکران
او را در سلک ملازمان خود داخل کرده بفیروزی و فیروزی در سنه تسع و تسعمائه ظل عاطفت بر ساکنان
کابل انداخت و دست جود و بذل گشاده در تسخیر قلوب صغیر و کبیر سعی بلیغ نمود و برج و باره حصار را استحکام
داد و در سال دیگر ایل و الوس افغانان را تاخته جهانگیر میرزا برادر خود را غزنین در اقطاع داد و چون
از کبرسن سلطان حسین میرزا در انتظام مهمات سلطنت خراسان فتور و قصور واقع گشت و امیرزاده
بدیع الزمان پسر کلان آنجناب حاکم بلخ رایت مخالفت برافراشت شیبانیخان جوجی نژاد قابوی
وقت یافته بعد محاصره یکساله بلخ را مفتوح ساخته در قتل و غارت تقصیر نکرد و اختلالی کلی در ان ولایات
پدید آمد حضرت ظهیرالدین محمد بابر بهادر به تسخیر قلعه قندهار توجه نمود و محمد مقیم و غیره پسران ارغون شاه رسیده در ساق
صفوف نبرد آراستند و بهزیمت فاحش خورده بطرف بلخ رفتند پادشاه گیتی ستان داخل قندهار
گشته تمامی خزاین و جواهر و نفایس ارغونیان را در کابل فرستاد و یادگار ناصر میرزا را بمحافظت آن حصار
بازداشته بکابل مراجعت نمود تیمور سلطان و عبیدالله خان فرمانروایان بلخ کمر بمدد پسران ارغون
بستند و فوجی خونخوار همراه آنها کرده بطرف قندهار روان فرمودند یادگار ناصر میرزا که سامان حصارداری

نداشت بی جنگ و جدل آن حصار را گذاشته بکابل رفت و لشکر اوزبک ارغونیان را داخل
قندهار ساخته بجانب بلخ مراجعت نمود و چون جهانگیر میرزا در ان سنوات بمرض اطلاق سفر عقبی
گزید از جناب حضرت بابری یادگار ناصر میرزا به اقطاع غزنین ممتاز گشت و چون در سنه احدی
عشر و تسعمائه سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان مسافر ملک بقا گردید شیبانیخان جوجی نژاد
که ماوراءالنهر و بلخ را بتصرف درآورده در انتهاز فرصت بود با اوزبکان جنگجو و افواج
تند خو رو بخراسان گذاشت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و دیگر پسران سلطان حسین
میرزا جمیع شاهزادگان و امرا را از اقطاعات طلبیداشتند چنانچه مسرعان تیز رفتار را بکابل فرستاده
پادشاه گیتی ستان را نیز التماس تشریف آوردن نمودند جناب بابری با لشکر کابل خود را بخراسان رسانیدند
و فوجی جرار که از عهده لشکر اوزبک توانستند برآمد با پسران سلطان حسین میرزا فراهم آمد اما چون قلم
تقدیر به استیصال اولاد سلطان حسین میرزا رفته بود و اسباب سلطنت شاه اسمعیل صفوی نژاد آماده
میکرد فایده بران اجتماع افواج مترتب نشده و بسبب نفاق ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا
پسران سلطان حسین میرزا تفرقه دران جمعیت افتاد و حرب ناکرده هر یکی از میرزایان به اقطاعات
خود مراجعت نمودند و شیبانیخان اولاد سلطان حسین میرزا را در دو سال بالکل مستاصل ساخته فرمان
روای خراسان و یزد و کرمان و ماوراءالنهر و بلخ گشت و هنوز چندی نگذشت که شاه اسمعیل صفوی
از کوه لاهیجان خروج کرده ولایت اران و آذربایجان و عراق عجم و فارس را از بنای امیر حسن بیگ
قراعثمان مستخلص ساخته بعزم تسخیر خراسان نهضت نمود و در سواد مرو شیبانیخان را بقتل آورده خراسان

و یزد و کرمان را متصرف گشت و در تصرف تیمور سلطان و عبیدالله خان برادرزاده های شیبانیخان
مقتول بجز ماوراءالنهر و بلخ و بخارا نماند جناب بابری ایلچیان زبان دان نزد شاه اسمعیل صفوی
فرستاد رابطه اتحاد و یکجهتی را مضبوط ساخته و در سنه سبعه عشر و تسعمائه باتفاق سلطان اویس
میرزا حاکم بدخشان رایات حضرت جهانستان بصوب بلخ متوجه گردید حمزه سلطان و مهدی سلطان
شاهزادگان جوجی با فوج جرار بمیدان کارزار رسیده بعد محاربه صعب مقتول گردیدند و شکست
بر افواج اوزبک افتاد پادشاه گیتی ستان مظفر و منصور گشته حصار شادمان و ختلان و قندز و
بغلان بتصرف درآورد و صورت واقعه را بشاه اسمعیل نوشته جهت استخلاص ماوراءالنهر و بلخ و بخارا
فوجی بمدد خواست از جناب شاه صفوی احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار و محمد خان
ایشک آقاسی بیگ تعیین شدند پادشاه کشورکشا باتفاق امرای شاهی بصوب ماوراءالنهر شتافته
تیمور سلطان و عبیدالله خان را هزیمت داده عروس سلطنت ولایات موروثی را در آغوش گرفت و
شاهزادگان جوجی نژاد منهزم گشته بطرف ترکستان ره نورد گشتند و از جناب حضرت بابری امرای
اسمعیل مصدر انواع رعایت گشته رخصت معاودت یافتند و تحایف و نوادر پادشاهانه جهت شاه صفوی
نژاد بسمت ترسیل یافت و هر چند برعایت خاطر شاه اسمعیل خطبه ائمه اثنی عشر علیه التحیه در سمرقند
خوانده شد و مراعات اخلاص و یکجهتی بوقوع آمد اما بسبب سعایت بعضی امرا که بمدد آمده بودند با
از راه دوربینی که خاصه پادشاهانست غبار نفاق در دماغ شاه صفوی نژاد مرتفع گردید و بعضی حرکات
منافقانه بظهور رسید امیرزادگان جوجی نژاد از مخالفت شاه صفوی آگاه گشته با فوجی جرار متوجه

ولایت توران گشتند پادشاه گیتی ستان با فوجی که فراهم آمده بود از سمرقند متوجه حربگاه گردید
و هر چند امرا التماس نمودند که بالفعل درین وقت جنگ صف مناسب نیست بمعرض قبول نیفتاد
و هنگامه نبرد گرم گردید و در اندک روز دیگر افواج تیمور سلطان و جانی سلطان و عبیدالله خان غالب
آمدند و بر فوج پادشاهی هزیمت افتاد پادشاه گیتی ستان ناچار از معرکه کارزار عطف عنان نموده
در حصار شادمان متحصن گشت و تمامی ولایت توران در تصرف خانان ترکستان درآمد شاه
اسمعیل از غالب گشتن خصم قوی از کرده های خود پشیمان گشت و بار دیگر امیر نجم بیگ نجم ثانی را
بسرکردگی دوازده هزار سوار جنگجو گذار بکمک جناب خاقانی فرستاد امیر نجم ثانی بعلازمت خاقانی
رسیده تحت حصار قرشی را بتصرف درآورده پانزده هزار کس سکنه آن حصار را بتیغ کشید و نگار
پندار بدماغ راه داده متوجه قلعه غجدوان گشت شاهزادگان ترکستان به استقبال پرداخته صفوف
نبرد آراستند و در حمله اول شکست بر افواج سپاهی افتاد و امیر نجم ثانی بشامت فعل شنیع خود بقتل رسید
و پادشاه ظفر لوا متوجه قلعه حصار گشت و غنیمتی عظیم بدست بهادران اوزبک افتاد و از نقود و
جنس مبلغ خطیر بقبضه خانان ترکستان درآمد در حبیب السیر مسطور است که اسباب امارت امیر نجم
ثانی بحدی بود که پنجهزار سوار مسلح ملازم خود داشت و هر روز قریب صد سر گوسفند و صد مرغ و صید
قاب بر فسیلان او میکشیدند و ده من دارچینی و زیره در مطبخ او صرف میشد و سیزده دیگ نقره
جهة پختن طعام در سفر همراه داشت که هر یکی بقوت صد نفر کفایت کند و دیگر لوازم دولت و شوکت
او را ازین قیاس نماید القصه شاهزادگان ترکستان مظفر و منصور شده تا سرحد خراسان عنان

نکسید ند شاه اسمعیل صفوی در نغلاتق اصفهان ازین اخبار آگاه گشته خود را بسرعت تمام بهرات رسانید و تدارک شکستگی ها کرد چنانچه در حبیب السیر بتفصیل مرقوم است زبان قلم از تقریر آن منقطع ساخته بر ابراز اصل مدعا شروع مینماید تتمه احوال میمنت اشتمال بادشاه گیتی ستان حضرت ظهیر الدین محمد بابر بهادر ای جویای اخبار چشم عبرت بین بکشا و بدانکه زمانه دوار را عادتیست قدیم و چرخ غدار را قاعده الیست مستمر که هرگاه میخواهد که آفتاب دولت صاحب اقبالی را آخر روزگار جلوه گر سازد نخست او را در چندان آفات و بلیات گرفتار میکند که چشم بینندگان خیره گردد و در زهره شنوندگان بگدازد و پس از آن شاهد مقصود در منصه نجشد و تعیین مهم عاقایر میگرداند و این معنی نه تنها بر احوال اهل دنیا ساری و محیط است بلکه بجناب قدسی صفات سرسلان دین مبین و هادیان شاه راه هدایت و لقین صلوات الله علیهم اجمعین که در تکوین خلقت اسمان و زمین بوده اند بیشتر معمول داشته که در تواریخ جلیله و کتب معتبره مفصل مندرج است و دل اهل درد از مطالعه آن می لرزد چنانچه در نظم گوید مثنوی کسی بگردن مقصود دست حلقه کند که پیش تیر بلاها سپر تواند بود الحاصل تطبیق این مقال و شاهد این اقوال روداد حالات بادشاه سلیمان بارگاه فریدون فر حضرت ظهیر الدین محمد بابر است که آنجناب را چه محنتها و تعبها که از ایام صبی روی داد و از آن بادشاه ممجاه چه شمشیر زنی و لشکر کشی که در تسخیر مملکت موروثی بظهور نیامد اما فلک جنگ ساز و دهر شعله پرور اگر گاهی تا سحری جام امید بدست داد پیش از ظهور شفق شام بدرد سر خمارش گرفتار نمود و اگر بسهو و غلط بوصال عروس مدعا فایز گردانید قبل از طلوع نیر عالم افروز به الم مهاجرت و غم

مفارقت مبتلا ساخت رباعی ای چرخ جهان خراب از کینه تست * بیداد گری عادت دیرینه تست * ای خاک اگر سینه تو اشکافند * بس گوهر قیمتی که در سینه تست * و اگر بنظر امعان باید دید و بچشم انصاف باید نگریست این همه ناسازگاری روزگار و بیماعدی چرخ دوار خالی از حکمت الهی نبود که گفته اند فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة چه اگر آن بادشاه والا اقتدار از فتوحات بلخ و بخارا و ماوراء النهر مسلم میماند بهمان اکتفا کرده شاهباز همت والا نهمت بصید ولایت هندوستان بهشت نشان به پرواز در نمی آورد و چنین ولایتی وسیع سیر حاصل که کمترین پرگناتش بر حاصلات بلخ و بدخشان تفوق دارد از تصرف آن خسرو کامکار و اولاد امجاد آنجناب محروم میماند و این مملکت دلکشا از خار و خس وجود مخالفان و مشرکان و بد اعتقادان مصفا نمی گشت و قوانین جهانداری و قواعد گیتی ستانی بظهور نمی آمد و چندین اعیان و اشراف سمرقند و بخارا و بلخ و بدخشان که بهمین ترتیب اولاد امجاد آنحضرت در عنصر بمدارج اعلی امارت و سرداری رسیده صاحب مال و جاه شده اند و خزاین و دفاین و جواهر خانه و دیگر اساس دولت اینجا که سرکار خانجات بادشاهان خراسان و عراق عجم و فارس تفوق جسته خطور اینمعنی بظهور نمی آمد لا جرم درین نوبت که شکست بر فوج شاه اسمعیل صفوی افتاد و امیر نجم ثانی که بملک جناب خاقانی رسیده بود بقتل رسید بادشاه گیتی ستان دست از مملکت موروثی بر داشتند و خیال تسخیر ماوراء النهر و بلخ از صفحه خاطر محو ساخت و از حصار حصار بر آمده داخل کابل گشت و ترک عزم تسخیر توران کرده بمالش الوسات افغانان

و هزارجات که در جبال و شوار گذار اقامت داشتند همت گماشت و چون متواتر اخبار شورش و فساد هندوستان بسمع اشرف رسید چهار کرت بطرف هندوستان نهضت نمود و بسبب بعض خطرات در سفر بعض از ولایات پنجاب را بتصرف در آورده بکابل مراجعت نمود و نوبت پنجم بفتح فیروزی ولایت هندوستان فایز گشت تفصیل این داستان در واقعات بابری که آنجناب بزبان ترکی خود تصنیف نموده اند و در عهد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه بهادر غازی عبد الرحیم خانخانان بهادر ترکمان عبارت آن کتاب را در فارسی ترجمه کرده چنین مرقوم است آنجناب میفرماید که نوبت اول در ماه شعبان نهصد و ده هجری از راه بادام چشمه و جکدلک از خیبر گذشته عازم هندوستان گشتم بعد شش مرحله آدینه نور ظاهر شد ولایت گرمسیر که سرحد هندوستانست عالم دیگر بنظر در آمد گیاه و درخت و وحش دیگر در جو و طیور آن بالصنع دیگر در منزل جسم محفل کنکاش منعقد گشت و از میدان بعض امرا فتح عزیمت هندوستان بمیان آمد و بعد تاختن کپپ و بنکش و بنور بجانب عیسی خیل متوجه گردیدیم و از طاهر تربلیه که بر کنار آب سنده توابع ملتان واقع گشته عبور کرده بحدود دکی نزول نمودم و پس از چند روز بغزنین رسیده در ماه ذیحجه بکابل رسیدیم و بار دوم در ماه جمیدی الاول سنه نهصد و سیزده از راه جرد کابل متوجه هندوستان گشتم و از ناموافقت همراهان از نواحی مندراول مراجعت دست داد و در راه بادیج ره سر گشته بکابل نزول نمودم و فرمودم که بالای بادیج تاریخ این عبور را بقلم فولاد کنده ساختند که بر عرصه روزگاران یادگار بماند و لفظ میرزا را تغیر داده لقب بادشاه بر اسم خود افزودم در روز شنبه چهارم ماه ذی قعده سنه سطور تولد با سعادت حضرت نصیر الدین محمد همایون بادشاه در کابل دست

داد دفعه سیوم روز دوشنبه غره محرم سال نهصد و بیست و پنج بجانب بجور متوجه گشتم و در راه زلزله عظیم واقع گشت و امتداد آن با نیم ساعت نجومی کشید و حصار بجور را مفتوح ساخته بخواجه کلان بیگ سپردم صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم بکچه کوب رسیدم و در کوه جود مضرب خیام ساخته از سکنه بهیره چهار صد هزار شاهرخی را بطریق مال امانی معرض تحصیل در آورده عبد الرحیم شقاولی را بداروغگی بهیره و حکومت خوشاب بشاه حسن سپرده بکابل مراجعت نمودم و پنجشنبه سلخ ربیع الاول عرصه کابل مضرب خیام دولت گردید و چون در آن سال سلطان سکندر لودی بادشاه دهلی وفات یافت و سلطان ابراهیم پسرش بر سریر فرمانروایی آن ولایت متمکن گشت ملا مرشد را برسم ایلچی گری بطرف دهلی روان ساختم که لوازم تعزیه بجا آورده مراسم تهنیت به پسرش تقدیم رساند دولتخان لودی که از طرف بادشاهان دهلی بحکومت لاهور مامور بود ایلچی را بدهلی رفتن نداد و از هم آنجا باز گردانید و چون مکرر از زبان متهیان معلوم شد که ابراهیم فرمانروای دهلی بعض امرای بزرگ را بتیغ بیدریغ کشید و با رعایای آن ولایت انواع ظلم و جور مرعی میدارد نوبت چهارم در سال نهصد و سی هجری بعزم تادیب خود سران هندوستان متوجه هندوستان گشتم و بسیاری از امرای افغانان بملازمت اشرف رسیدند و لودیخان در نواح سیالکوت محاصره کرده بکرنجت جلو دود پنجاب را از خار و خس وجود مخالفان رفته لاهور را مسخر ساختم و حسین خان را بحکومت آنجا مامور کرده بکابل معاودت نمودم ذکر توجه نمودن بادشاه گیتی ستان حضرت ظهیر الدین محمد بابر غازی نوبت پنجم بجانب هندوستان و در زدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت ظفر نشان

در ذکر بر تخت نشستن سریر سلطنت هندوستان بزلات خطیر حسنات پادشاه دوران بعون عنایت ایزد

منشا چون وقت آن رسید که مملکت هندوستان بهشت نشان از خار و خس وجود مخالفان مصفا
گردد و عروس سلطنت الولایات دلکشا در آغوش اولاد امجاد حضرت امیر تیمور صاحبقران
جا گیرد علاء الدین ولد سلطان سکندر لودی در کابل بملازمت اشرف رسیده از جفاکاری سلطان
ابراهیم برادر خود استغاثه نمود و خانخانان ولد دولتخان لودی نیز از آل دولت ملازمت نموده
شکایت بسیار از ابراهیم نمود و از زبان منهیان صادق القول نیز متواتر بعرض رسید که آن ادبار
رسیده میان بهوده و زیر [illegible] را با بسیاری از سران فوج افغانان در حبس انداخته و ارکان سلطنت
هندوستان اختلال تام بهم رسانیده انتظار افواج قاهره میکشند و چشم دل بر طنطنه آمد آمد لشکر
منصور دارند چنانچه مولانا حالی مصنف سیر العارفین که باوصف فضل و کمال علم تجرد و درویشی
بدست داشت این مطلع گفته بیت ای سلیمان زمان آه کجایی آخر تا کنم پیش تو از فتنه دلوان
فریاد پادشاه دادگستر و خسرو عدل پرور از استماع این اخبار در جوش و خروش آمده متوکل
علی الله مستبشر بالهام جل و علی و مؤید من الغیب والسما روز مبارک جمعه غره ماه صفر سنه نهصد و سی
و دو هجری حضرت خیر البشر صلی الله علیه و صحبه و سلم پا در رکاب اشهب جهان نورد گذاشته از
دار الملک کابل متوجه هندوستان گشت فلک یاور شد بخت مرحبا گفت دولت استقبال
نمود زمانه بالقیاد کمر بست میرزا کامران بحراست کابل دستوری یافت و بنام شاهزاده جوان
بخت محمد همایون بهادر سر لیع علی صادر گشت که خود را با لشکر بدخشان بملازمت اشرف رساند و همچنین

بخواجه کلان بیک فرمان شد که سپاه غزنین فراهم کرده در رکاب سعادت حاضر گردد هفدهم
شهر صفر در باغ وفا شاهزاده همایون و خواجه کلان بیک با سپاه از مخواه شرف ملازمت
اقدس دریافتند غره ربیع الاول معسکر عالی از آب سنده عبور نموده بظاهر کچکوت نزول اجلال
فرمود و فرمان شد که عارضان معسکر همایون سان لشکر بعرض رسانیدند همگی دوازده هزار سوار
از ترک و تاجیک بعرض والا رسید و قبیله ای در ظاهر سیالکوت مطرح خیام دولت گردید بهادران
سمرقند و بدخشان و جوانان کابل و غزنین بشکار کرگدن مشغول گشتند و بسیاری را طعمه شمشیر آبدار
ساخته و بیرخی را زنده بدام کمند آوردند و باعث نشاط صغیر و کبیر گردید و چون معسکر معلی
از آب جناب عبور کرده در سواد بهلول پور مضرب خیام ساخت روز آدینه چهاردهم ربیع الاول
محمد سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و دیگر امرای پادشاهی که بحراست بلاد پنجاب مامور
بودند بملازمت فایز گشتند و در کلانور خواجه حسین خان دیوان با خزانه لاهور رسیده شرف
ملازمت دریافت خسرو عالی همت آمدن خزانه را شگون بخشی دانسته بهره وافر بخاص و عام
از دور رسانید در آن وقت از زبان منهیان بعرض والا رسید که دولتخان لودی و غازیخان
پسرش با سی چهل هزار نفر بر کنار راوی مقام داشت از صولت لشکر ظفر اثر گریخته داخل حصار
ملوت گردیده متحصن گشته افواج قلعه کشا بتسخیر القلعه دستوری یافت در عرض دو هفته محصوران
زبان بعجز و الحاج گشادند و بعد عهد و پیمان سرداران فوج افغانان از حصار برآمدند با سلاسل بهرام
صولت چادوشان رستم شوکت دولتخان که همین دو شمشیر در کمر بسته هر دو شمشیر مانند ماران ضحاک

در گردن انداخته بسعادت ملازمت فایز ساختند و بعد از آن غازیخان پسرش را ببارگاه خلافت
آوردند و نیز در سر پنجه پهلوانی بهره کردن آن خودسران را که ساخته بقاعده چنگیزیه زانو
زدن آموختند و از پیشگاه خلافت و جهانداری بر وفق عهد و پیمان آن هر دو پدر و پسر را
مصدر عنایات ساخته حسب الالتماس ایشان بطرف دهلی رخصت دادند و چون ابواب
حصار مفتوح گشت غارتگران و اردو بازاریان دست بغارت کشادند و نزدیک بود که
ناموس افغانان پایمال حوادث و تاراج گردد پادشاه عادل بنفس نفیس متوجه گشته چند
کس تاراجیان را تیر زده دست جسارت لشکریان را کوتاه ساخته اهل و عیال افغانان را
بر گرده نهان خانه به احتیاط تمام بسمت دهلی روان فرمودند و نقد و جنس بسیار در سرکار پادشاهی
بضبط در آمد و از جمله تحالف غنایم کتابخانه غازیخان بود که کتب بسیاری از عربی و فارسی
خوش خط و محشی و جدول کشیده جمع آورده بود که آنحضرت را از حصول آن حظ وافر بوصول انجامید
و پاره از آن بشاهزادگان تقسیم فرمودند و فرمان شد که هیچکس از لشکریان هندو اسیر نسازد
چرا که ما بدرگاه حضرت ظفربخش عهد بسته ایم هرگاه که بفتح هندوستان فایز شویم متعرض احوال
هیچکس نگردیم و حصه وافر بصغیر و کبیر اردو رسانیده خانخانان ولد دولتخان را که از رهبری طالع
در کابل بملازمت رسیده بود بحکومت الحصار مامور ساخته بطرف دهلی متوجه گشتند و از انتشار
صیت عدل و داد و آوازه جود و نوال آنحضرت بین و دیگر سران افواج هندوستان بملازمت
پیوسته مطرح تفضلات پادشاهانه گردیدند سیزدهم جمادی الاولی در سواد انباله از زبان منهیان

بعرض رسید که حمید خان افغان حاکم حصار فیروزه با فوجی گران بمقابله لشکر ظفر اثر می آید از جناب خاقانی
پادشاهزاده جوان بخت محمد همایون بتادیب آن خودسر دستوری یافت و امیر خواجه کلان بیک
و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبد العزیز و امیر محب علی و خواجه خلیفه و هندو بیک
و محمد علی جنگجنگ تعین رکاب پادشاهزاده گشتند بهادران جنگجو در رکاب پادشاهزاده والا
قدر جلو ریزان بر سر غنیم رسیده بیست و یکم جمادی الاولی آتش محاربه برافروختند و بیک
حمله افواج مخالفان را هزیمت فاحش داده اسپان باد رفتار و شتران بادپیما و اقمشه
لطیفه بیش از حد و شمار به اولجه گرفتند پادشاه درویش نهاد از استماع این مژده سجده شکر
بجا آورده پادشاهزاده جوان بخت را بجلدوی این ظفر و فیروزی حصار فیروزه را که یک
کرور تنکه حاصل داشت اقطاع داده و یک کرور زر نقد عنایت فرمودند و جمیع سرکرده
های لشکر منصور را مصدر نوازش ساختند و رایات ظفر آیات متواتر بسمت دهلی متوجه گردید
در سواد سرساوه حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک که بزبان گیری رفته بود معاودت کرده
بعرض رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر ابراهیم لودی بر رسم قراولان
قدم پیش گذاشته اند هیژدهم جمادی الآخر چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
و مهدی خواجه و سلطان جنید و شاه حسن و قتلق قدم و یونس علی و عبد الله کتابدار و
احمدی [illegible] در جمیع دیگر ملابس آن خودسران تعین گشتند جنگی بصعوبت تمام بوقوع انجامید و افواج
مخالف در اندک زد و کرد بر هم خورده آن هر دو سردار افغانان بدست و هفت نفر دیگر از سران

خود اسیر سرپنجه تقدیر گشتند و هفده فیل و دو صد اسپ و شتران بیش از شمار و اسلحه و خیمه فراوان
و نقود وافر بدست بهادران افتاد و بموجب حکم قصاص شیم جهت عبرت دیگر خود سران و
گردن کشان جمیع اسارا گردن زدند و هراسی و حولتی عظیم در دلهای مخالفان راه یافت و معسکر
اقبال در سلخ جمادی الاخر در عرصهٔ پانی پته شرف نزول انداخت پادشاه شیر شکار سواد اعظم جهت
حرب پیش نظر نموده همت عالی به ترتیب صفوف گماشت و برانغار لشکر منصور در محلات شهر
واقع گشت و استاد علیقلی مامور شد که بروش روم ارابها و توپخانه را بزنجیر چرم خام گاو در برابر
از عقب یکدیگر اتصال دهد و در میان هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه سازد که تفنگچیان لشکر منصور
بفراغ خاطر تفنگ اندازند و مخالفان را هدف تیر قضا سازند و افواج غازیان به پشت گرمی بهادران
توپخانه معین شد و پیش روی افواج جوانغار بدرختان باغات و خندق مستحکم ساختند و یکهفته
به انتظار رسیدن مقامات دران محل واقع گشت هفتم رجب منهیان و قراولان خبر آوردند که سلطان
ابراهیم بایک لک سوار از افغان و راجپوت و جلادت منشان هندوستان تهیهٔ کرده از
اردوی ظفر قریب رسیده اماده محاربه است و یکهزار فیل بالحیم و برگستوان اراسته همراه دارد به
لشکر منصور فرمان شد که یک شب یک و احتیاط دقیقهٔ فرو نمانند و دقیقه در باب حزم و هوشیاری فرو
نگذارند **ذکر محاربه حضرت گیتی ستانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی با سلطان ابراهیم لودی و وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات خاقانی و کشته شدن جهان خصم قوی چون ابراهیم** چون هشتم رجب سنه
نهصد و سی و دو هجری تقارب فئتین دست داد هشتم ماه مسطور ابراهیم بخت برگشته بر گردی صفوف افواج را باعیان

افغانان و راجها و رایان هندوستان بسبزه و اقبال مست را پیش روی لشکر نکبت اثر گذاشته و آ
جنگ فرو کوفت و نظر بر قلت سپاه منصور بغرور و عجب تمام که ثمره اش نکبت و ادبار است از مرکز
خود سوار گشته متوجه جرگاه گردید حضرت گیتی ستان از جرات و جسارت غنیم لئیم آگاه گشته بکوس
محاربه در نوازش آورده و غلغله کورکه کورکانی را در گنبد گردان رسانیده صفوف نبرد را بدین ترتیب
آرایش داد فوج غول بذات اشرف زینت پذیرفت و دست راست غول که ترکان آنرا اون
غول می نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و
امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار تعیین گشتند و بر دست چپ غول که ترکان
سول غول انرا سکویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر ... بیگ
برادر قوج بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان مامور گشتند برانغار بفر شکوه پادشاهزاده
محمد همایون بهادر آرایش یافت امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و
ولی خازن و شیر قلی سبستانی تعیین رکاب پادشاهزاده گردیدند و سرکردگی جوانغار محمد سلطان میرزا
و سید مهدی خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و
امیر محمد بخشی و امیر جان بیگ مقرر گردید و سرداری فوج هراول بخسرو کوکلتاش و محمد علی جنگجنگ مفوض
گردید و امیر عبد العزیز بسرداری فوج طرح مامور گشت و در افواج برانغار و لی سریل و ملک باباقاشقه تولقمه
مقرر شدند و در افواج جوانغار قراقوزی و ابو محمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنکری قلی مغول مامور گشته
نخست توپخانه هر دو لشکر را آتش داده زلزله در زمین و زمان انداختند بعد ازان عقاب سهام جانستان

از خانه کمان به پرواز درآمده در صید و مرغ سینه بهادران رخنه افگند و زبان سنان ازدهای وار پیغام
اجل به پهلوانان جنگجو رسانید بیت برآمد خروشیدن گیر و دار ۞ درآمد بر نیزه زاران روزگار ۞ ز خون
یلان جو بدریا رسید ۞ هم از کشته ها پشته ها شد پدید ۞ ز خون یلان خاک آغشته شد ۞
تو گفتی زمین ارغوان کشته شد ۞ یک نیزه آفتاب بلند شده بود که بهادران و جنگجویان هر دو لشکر
بهم آمیخته صمصام خون آشام و خنجر ابدار از نیام برآورده تقصیر در جانفشانی و جانستانی نکردند
و بر سم جنگیزه به سوزن انداختند پیوند جان از تن و محبت تن از جان بگسیخت و مرغ روح بسیاری
یلان از قفس کالبد پرواز کرد در نصف النهار نسیم فتح بر پرچم رایت خاقانی وزیدن گرفت و
غلغله ظفر و فیروزی از شش جهت زمانه بلند گردید و معنی کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
بظهور پیوست و ابراهیم لودی با پنج شش هزار کس در عین میدان کارزار مقتول گردید و جوق
جوق از مخالفان مجروح شدند و بقیة السیف رو بفرار گذاشتند فتحی و نصرتی عظیم نصیب پادشاه شد
و اسپ و فیل بسیار و جواهر و نقود بیش از شمار و خیمه و خرگاه بیحد و اسباب و آلات بیعدد بدست بهادران
افتاد پادشاه در دم نماز سجده شکر بجا آورده هر یکی از امیران و سروران سپاه را مصدر نوازش ساخته
بر کامشی کرکخیکان ... نور فرمود و به پادشاهزاده والا گهر محمد همایون بهادر فرمان شد که بسرعت باد
و برق بدهلی شتافته اهل آن دیار را در مهد امن و آمان جا داده در دار السلطنه آگره رسیده تحفظ خزاین
و دفاین که در قلعه انجا فراهم آورده فرمانروایان دهلی است پردازد و از راویان اخبار منقول است که
دران عصر سید عبد الوهاب بخاری صاحب جذبه و شوق در سواد دهلی تکیه داشت و ابراهیم لودی را

اعتقادی و افی بجناب سید بود چون خبر توجه پادشاه گیتی ستان از کابل بطرف هندوستان و ورود دهلی
انتشار گشت ابراهیم بکاشانه سید رسیده التماس کرد که در حق او دعا کند سید خواست که
متوجه شود پسر سید ابو الغیث نام جذبه عالی داشت فی الفور به پدر بزرگوار گفت که زنهار توجه مکنید
که اینملک را بمغل بخشیده اند فایده بر دعای تو مترتب نخواهد شد و سال دیگر نه ابراهیم ماند و نه
تو و نه من پس در سالی که ایزد سبحانه تعالی فتح هندوستان نصیب پادشاه گیتی ستان گردانید
هر دو صاحب سخن برحمت حق پیوستند و مصداق قول آن حقیقت شناسان برهانی روشن
اینست که آن پادشاه درویش نهاد همگی دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک همراه داشت و
سپاه مخالف بیش از مور و ملخ بود و رایان و راجهای هندوستان از صمیم قلب مطاع و منقاد او
بودند و بحدی فدویت داشتند که راجه گوالیار دران معرکه کارزار با بسیاری از اعوان و انصار
رفیق ابراهیم مقتول گشت و نقد جان را نثار راه اخلاص ساخت در حوصله عقل ظاهر بین کجا گنجد
که لشکر بیگانه با وصف اینهمه قلت و بی سامانی بر سپاهی که بیش از حد و احصا باشد و جمیع میداران
کمانه برایا خواهان فتح و ظفر او باشند مظفر و منصور گردد مگر عون عنایت پادشاه ازل و ابد
شامل حال او گردد و تیغ قضا و قدر اشجار و اشخاص دولت مخالفان را از بیخ و بنیاد برانداز داری
نیرنگی تقدیر سامان چندین رنگ در بر دارد که عقل عقلای روزگار در تماشای آن زبان بعجز میگشاید
و قلم هزار زبان با وصف کمال فصاحت در تشریح آن خط عجز میکشد قصه کوتاه در واقعات بابری
مسطور است که از ابتدای ظهور اسلام چهار کس از پادشاهان ذی شوکت بر بلاد هندوستان

ظفر یافته اند نخست سلطان محمود غزنوی که در سنه چهارصد و چند هجری با صد و بست هزار سوار چند
نوبت بهندوستان در آمد با وجود آنکه در هندوستان یک راجه باستقلال نبود چند بار بغارت
و تاراج اکتفا کرده مراجعت نمود و بعد سعی بسیار دست در گردن عروس سلطنت هندوستان کرد
دوم شهاب الدین غوری المعروف معز الدین سام که برادرش غیاث الدین بادشاه غور و
خراسان و ماوراء النهر بود و با صد هزار سوار دو کرت بهندوستان رسیده منهزم و منکسر گشته بولایت
خود رفت و نوبت سیوم در سنه ششصد و چند هجری بفتح و ظفر مقرون گردید و سیومین حضرت امیر
تیمور صاحبقران گورکان که در سنه هشتصد و یک هجری داخل هندوستان گشتند و بروایت
مولانا شرف الدین علی یزدی طول ایال الحضرت شش فرسنخ بوده و پهنای میان جناح تا جناح
هر فرسنخی دوازده هزار سوار دارد و غرضش که محل ایستادن نوکر نوکر است دو کروه بوده و هفتاد
دو هزار کس نوکر نوکر موجود بود و مخالف الحضرت که فرمانروای دهلی بود سلطان محمود نام داشت
زیاده بر ده هزار سوار و پیاده نداشت و یکصد و بست فیل همراهش بود و از مدتها میان پسران
سلطان فیروز شاه کشاکشی بمیان آمده دقیقه در خرابی و پریشانی امرا و رعایای هندوستان
نگذاشته بودند و حضرت امیر صاحبقران دهلی و ملتان و لاهور را غارتیده و سوخته و قتل عام
نموده بولایت ماوراء النهر مراجعت نمودند و سلطنت هندوستان بخضر خان مفوض ساختند
و چهارمین جناب بادشاه گیتی ستانست که بفضل او سبحانه تعالی با فوج قلیل بر سپاه چنان خصم قوی ظفر
یافت و بجز کابل و قندهار و بدخشان و غزنین در تصرف الحضرت نبود و حاصلات آن ولایات در

یک چکله هندوستان است ازینجا قیاس باید کرد که تیسر این ظفر محض بتایید الهی بوده و بیان آن
ظاهر را در آن مواظفتی نیست القصه بادشاه گیتی ستان بعد حصول آن فتح عظیم بدهلی توجه
بسمت دهلی آورده روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب عرصه آن دار الملک را مطرح خیام دولت
ساخت و مهمات آن ولایت را انجام داده بطرف آگره متوجه گشت روز آدینه بیست و یکم ماه مسطور
دار الخلافه آگره از فر نزول رایات خاقانی نورانی گشت بادشاهزاده والاقدر و امرای عالیشان
که پیشتر در آگره رسیده بودند بملازمت اشرف فایز گشتند بادشاهزاده جوان بخت از جمله تحف
و نوادر که در آن دو سه روز تحصیل در آورده بود الماسی بوزن هشت مثقال که متعلقان راجه گوالیار
به بادشاهزاده گذرانیده بودند بنظر اقدس در آورد و التماس نمود که آن تحفه الیست که از خزانه
راجه بکرماجیت در سرکار سلطان علاء الدین خلجی رسیده بود و از آنجا بدست راجهای گوالیار
افتاده بادشاه دریا نوال پیشکش بادشاهزاده را نپذیرفته و خزاین و دفاین حصار آگره را که
گرد آورده چندین بادشاهان بود بضبط در آورده روز شنبه بیست و نهم رجب شروع در بذل
و ایثار کردند و امری که منتهای مروت و احسان بود اینست که اموال خاصه و خزاین والده و
اتباع سلطان ابراهیم را بهمان جماعه معاف نموده هفت لک تنکه شیوه عالی مقرر فرمودند و جمیع اقربای
او را بلطایف ادرارات نوازش نمودند و داود کررانی و فیروز و دیگر اعیان الوس افغانان
بوزلیه امرا بملازمت رسیده مصدر عنایات گردیدند و نقدا دلک تنکه سکندری و یک حجره خزانه بقدر دو ک
سالته شمار و حساب به بادشاهزاده جوان بخت عطا شد و به امرا و اعیان بتفاوت درجات

از پنج لک تا ده لک تنکه مرحمت گشت و تمامی یکه جوانان زیاده از رتبه خود به انعام اختصاص یافتند
و همچنین اهل سعادت که در رکاب حاضر بوده از لشکری تا اردو بازاری محروم نماند و بهره وافر
بخود رسید و همچنین بجمیع شاهزادگان و اعیان و امرا که در کابل و بدخشان و قندهار بودند از زر احمر و
ابیض و جواهر نفیسه و اقمشه لطیفه حصه مرحمت شد چنانچه هفده لک تنکه بجهت کامران میرزا و
عسکری میرزا و هندال میرزا علاحده فرمودند و برای محمد زمان میرزا ولد بدیع الزمان میرزا ابن
سلطان حسین میرزا که بعد از انقطاع رشته سلطنت اجداد خود در زیر سایه عنایت بادشاه
گیتی ستان بکمال فراغت میگذرانید پانزده لک تنکه عنایت شد و برای جمیع مخدرات عصمت تتق
جواهر قیمتی و زر سرخ و سفید بسمت ترسیل یافت و فرمان رفت که بخرد و کلان متوطنان کابل صدره
در سک و حوست و بدخشان یک یک شاهرخی رسانند ؎ ز افشان دست گوهر نثار ٭
بساطی بوا انگیخت بر روزگار ٭ خوش است ارمغانی که آید ز دور ٭ که بر زمین ریز دار چرخ نور
و مبلغ خطیر برسم نیاز بطرف حرمین شریفین زادهما الله قدرا و کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد
مقدس روان فرمودند نذور بحد بروضات متبرکات مشایخ و اولیای هندوستان مصحوب متعهدان فرستاد
و از بس که در بذل وجود و تصلح احسان مبالغه رفت بر اسم مبارک الجناب لفظ قلندر افزوده شده خاص
و عام آن حضرت را بابر قلندر بر زبان آوردند و اگرچه الحضرت لاهور و دهلی و آگره را در تحت تصرف
آورده دقیقه در تسخیر دهلها فرو نگذاشتند اما امرای و اقربای افغانان سر اطاعت و انقیاد فرو نیاورده
در قلعه هر شهر هر کس که بود مستحکم گشته ابواب آمد و شد بر سوداگران را مسدود ساختند چنانچه در سنبهل قاسمخان

و در قلعه بیانه نظام خان و در میوات حسن خان میواتی و در دهولپور محمد زیتون و در گوالیار
تاتار خان سارنگخانی و در رابری حسین خان لوحانی و در اتاوه قطب خان و در کالپی عالم خان
و در مهاون که نزدیک آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم و در قنوج و آن اطراف
نصیر خان لوحانی و معروف فرملی رایت اقتدار برافراشته اظهار مخالفت نمودند و بهار خان ولد
دریا خان در شرق روی غلغله مخالفت برانگیخته خود را سلطان محمد لقب داد و رعایای شهرها
که از قتال افواج قاهره حضرت امیر صاحبقران هراسان بودند چندان تن به آبادی ندادند
از بس ممر قحدان اذوقه و تنگی اسباب معاش در اردوی معلی بر آمد و عفونت هوا در آن
ایام گرما باعث بد دلی سپاه گردید و بسیاری از یکه جوانان بی حصول رخصت بسمت کابل
رفتند و کار تا بجائی رسید که خواجه کلان بیگ که عمده فدویان بود و شش برادر او در نیکو
خدمتی نقد جان را نثار کرده بودند در تسخیر هندوستان تقید کمال داشت باتفاق احدی بروانگی
ولی خاذن در برک ولایت هندوستان مبالغه از حد گذرانید و بتصریح و کنایه مکرر التماس انتقی
کرد و حکایت امیر صاحبقران را گواه مقال ساخت بادشاه گیتی ستان جمع امرا و اعیان را حاضر
ساخته بزبان گوهر بار آورد که اینچنین ملکی وسیع را بچندین سعی و اهتمام بدست آوردن و در اندک
تعب و کلفت از دست داده به تنگنای کابل خزیدن نه رسم جهانگیریست شادی فرخ و فراخی باعث
و تنگی با هم مناسبت دارد و از درگاه ایزد عطابخش امیدواریم که عنقریب مهمات سرانجام یابد و
فلاح احوال امرا و سپاه گردد دیگر از نقسم سخنان شور انگیز نگویند هر که میل رفتن دارد مضایقه نمیکنیم جمع

اعیان و امرا مطیع و منقاد فرمان عالی گشته بودن هندوستان اختیار کردند مگر خواجه کلان بیگ که
اجازت رفتن کابل گرفت و این بیت هنگام روان شدن بر طاق رواق کوشک سلطانی
نوشته یافت ✿ اگر بخیر و سلامت گذر ز سند کنم ✿ سیاه روی شوم گر هوای هند کنم ✿ و از تحف و سوغات
از نقد و جنس آنچه که برای شاهزادگان و امرا و پردگیان تتق عصمت جدا ساخته بود به خواجه حواله
مسطور کردند و غزنین و گردیز و هزاره سلطان مسعودی بجاگیر او مقرر شد در هندوستان هر کدام
در اقطاع او وار یافت و چون مقدر چنان بود که جمیع ولایت هندوستان در تصرف اولاد و امجاد آنحضرت
در آید و پادشاهان ذوی الاقتدار از نسل انجاب بر عرصه هندوستان رایت اعلام نصرت فرجام
مدتی ممتد نصب سازند و جمیع راجها و رایان و گردنکشان این دیار را در حلقه الطاعت در آید
تدبیر و رای پادشاه دادگستر که عقلا و عرفا ظاهرا و باطنا مملو از متانت و معقولیت بود بکرسی
نشست و سانحه دولت چنانست که چون سرچنگیر هندوستان دارالد و صیت عدل و داد و آوازه
بذل وجود به دور و نزدیک رسید نخست از همه شیخ گهورن نام سرداری از امرای هند ملازمت اشرف
رسیده سه هزار نفر در حلقه بندگی پادشاه جمجاه آورد و بعد از آن فیروز خان و محمود خان لوحانی و شیخ
بایزید و قاضی جیا که از عمده های افغانان بودند ادراک دولت ملازمت نمودند فیروز خان را
از جونپور یک کرور تنکه و محمود خان را از غازیپور نود لک تنکه جاگیر مرحمت شد و همچنین شیخ گهورن
و دیگر رفقای ایشان را جاگیر عطا گردید و جمعی شایسته زیر رایت پادشاهی فراهم آمد و محفل جشن عید الفطر در منازل
سلطان ابراهیم آرایش یافت و داد عیش و نشاط داده نقود وافر به امرا صغیر و کبیر بخشیدند و ولایت سنبل

و عشرتها با نوشتها و تنکها انعام مبارک
تفصیل این
مسلم شد که پادشاه سلیمان جاه
عزم بالجزم بادشاهی هندوستان
دارد
و شیخ بایزید را از بعد تنکه و از تنکه
و قاضی جیا را جونپور یک لک
تنکه

به اقطاع پادشاهزاده همایون مقرر شد و امیر هندو بیگ بوکالت انجاب بدان سمت دستوری
یافت و کته بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه و ملا اپاق و شیخ گهورن بمدد هندو بیگ تعیین گشتند
و به اندک ایام آن ولایت از وجود مخالفان مصفا گشت و چون موسم شکال که هنگام بهار هندوستان است
در رسید شاه و سپاه بساط عیش و سرور گسترده حظ وافر از هوای فصل سبزه و گل بر داشتند و بعد انقضای
ایام سور و سرور رایات جهانگشا انتهام تادیب طایفه لوحانیان که در نواح قنوج قریب پنجاه هزار کس
فراهم آمده بودند و در اثنا از آنجا دو سه مرحله قطع شده بود که پادشاهزاده جوانبخت التماس این مهم برای خود
کردند التماس پادشاهزاده والاقدر بمعرض قبول افتاد و مشمول عنایات پادشاهانه ساخته رخصت فرمودند
و از امرای درگاه خاقانی عادل سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر قیلق قدم
و امیر عبد الله کتابدار و امیر ولی خازن و امیر جان بیگ و بیرقلی و امیر شاه حسین و سید مهدی خواجه
اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگجنگ و عبد العزیز میر آخور تعیین رکاب
پادشاهزاده گشتند روز پنجشنبه سیزدهم ذی القعده پادشاهزاده بلند قدر پا در رکاب اشهب جهان نورد
گذاشته بقطع مسافت متوجه شد نصیر خان لوحانی که قریب جاجمو با لشکری جرار مستحکم گشته بود از
لشکر ظفر اثر بجنگ و جدال الطرف سکندرپور خریدکرخیت و عساکر منصور تعاقب او و از وست نراده
خرید را از وجود مخالفان مصفا ساخته متوجه جونپور شد و از انتظام مهام ضروری آن دیار نیز
فارغ گشته بطرف اگره عطف عنان نمود در سواد دلمئو فتح خان سروانی که از عمده امرای هندوستان
بود و پدرش از جانب سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایون داشت از رهبری طالع بملازمت پادشاهزاده فایز

گشت جناب شاهزاده او را برفاقت سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روان فرمود
وقتیکه شرف اندوز ملازمت خاقانی گشت مصدر کمال نوازش گشته بانعام جامه خاص و خطاب خانجهان
سرفرازی یافت و یک کرور شصت لک تنکه بجاگیرش عطا نموده رخصت جاگیر و محمود خان پسرش را
مصدر نوازش ساخته در حضور انور نگاه داشتند و هم در آن وقت نظام خان حاکم بیانه بزرگ امیر
رفیع الدین صفوی بدولت زمین بوس دریافته انحصار را بنظر اشرف در آورد و تاتار خان نیز حصار گوالیار را
بیکلفش نمود و محمد زیتون دهولپور را به بندهای خاقانی سپرد و هر یکی مطرح نوازش گردیدند و شاه میر حسین و امیر
سلطان جنید برلاس را الحکومت جونپور و شیخ بایزید را الکارفرمای اوده مرخص فرمودند و چون در آن ایام
از زبان منهیان بعرض اشرف رسید که رانا سانگا فوجی جرار و لشکری بیشمار از مسلمان و هنود فراهم آورده قدم
جرات پیش گذاشته است لهذا چهارم صفر فرمان طلب بنام پادشاهزاده والاقدر مصحوب محمد علی ولد میر حیدر رکابدار
شرف صدور یافت روز یکشنبه سیوم شهر ربیع الثانی در چارباغ دار الخلافه اگره که به هشت بهشت موسوم بود
پادشاهزاده والاقدر از ملازمت اشرف فایز گردید و خواجه خاوند دوست از کابل رسیده از سعادت
ملازمت فیض بتحصیل در آورد و از سانحات این سال آنست که در جمادی الاول سال مذکور والده سلطان
ابراهیم لودی با چاشنی گیر و مطبخیان خاصه ساخته زهری در مایده صرفخاص داخل کرده هنوز یک دو لقمه
بکار نرفته بود که گرفتگی حلق و دیگر علامات بر مزاج اشرف پدیدار گردید فی الفور آن لقمه را باز انداختند
به استعمال زهر مهره ها بوده فرمودند و بمقتضای عنایت خاص از آن بلیه محفوظ ماندند و بعوض جادو ما
قدوت شعار بطریق امتحان قدری از آن طعام بر زبان گذاشتند و هزاران سعی از دست چنگال اجل نجات

یافتند پادشاه دادگستران جرانخوار انرا سیاست کرده و والده ابراهیم را در حصار کابل فرستاد
که بیمانه عمرش و رهمان دیار لبریز گشت ذکر صفوف آرای و محاربه پادشاه گیتی ستان حضرت
ظهیر الدین محمد بابر بلند بهادر با رانا سانگا و سلار هند ارادی پور و وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر
چیم رایت خاقانی و منهزم گشتن مخالفان بکثرت شمار چون از عرضه داشت مهدی خواجه
قلعه دار بیانه متواتر حقیقت شورش انگیزی رانا سانگا بعرض والا رسید و از زبان منهیان نیز
مکشوف شد که آن بخت برگشته جمیع راجها و رایان هند را متفق ساخته و خانزاده میواتی و لسیاری
از افغانان را فراهم کرده بسمت دار الخلافه ره سپر شده است پادشاه گیتی ستان محفل
کنگایش آراسته از امرا و اعیان بارگاه خاقانی طلب مشورت نمود بعضی عمدها بعرض رسانیدند
که هجوم مخالفان از حد گذشته و بر سرداران افواج هندوستان که ضرورتا بملازمت رسیده اند اعتماد
نمیتوان کرد و قلت فدائیان از حضرت پوشیده نیست مناسب وقت آنست که بالفعل حصون سرحد
را بمعتمدان سپرده حضرت متوجه لاهور شوند غالبا که آن سیه بخت نواح اگره را تاخته جانب خود
بطرف وطن خود مراجعت خواهد نمود در آنوقت بار دیگر حضرت تشریف آورده به انتظام ملک پرداز شکسته ها
پردازند و محمد شریف منجم که بارها حکم او بظهور آمده بود از اقران نحسین و دیگر تعبیرات ناخوش بعرض
پادشاه گیتی ستان منجم فرمودند که از نحوست اقران است بر هر دو لشکر است و دیگر از مقولات
که باعث تقویت رای بد دلانست بر زبان نیاورد و به امرا فرمودند که چنین ولایتی سر حاصل را از
پادشاهان اسلام بزور شمشیر ابدار گرفتن و بجنگ و جدل بکفار نابکار گذاشتن فتوی کدام عقل است

وبادشاهان روم و مصر و ایران و توران در این باب چه خواهند گفت و معهذا حمیت و غیرت ما چگونه گوارا خواهد کرد پس همان بهتر که معرکه کارزار گرم سازیم و عواقب امور را بکرم کارساز بسپاریم جمیع امرا را که این رای مستقیم پسند آمد کمر همت چست بستند سرانجام کینی همین است و بس کنامی پس از مرگ جاوید زیس روز دوشنبه نهم جمادی الاول بعزم استیصال رانا از دار الخلافه اگره نهضت نموده در نواحی شهر داخل سراپرده فاقت عز و جلال گشتند و متواتر اخبار رسید که آن سیه روز با لشکر در نواحی بیانه رسیده دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشته و از ملازمان بادشاهی سنگر خان جنجوهه شربت شهادت چشیده و امیر کته بیک زخمی است دران منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم متوجه پیش شدند و در عرصه موضع مندهاکر مضرب خیام دولت ساخته امیر محمد درویش سارابان را جهت تعیین دولتخانه لشکری فرستادند امیر مسطور در نواحی کول ابی که برابر سیکری است و عذیر لیست نهاد و ابکیر لیست دریا صفت در محلی شایسته خیام دولت نصب نمود روز دیگر بادشاه درویش نهاد بلغیم و فیروزی داخل سراپرده خاص گشت و موجب حکم اشرف مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و جمعی دیگر در بیانه بودند بملازمت اقدس پیوستند و بیک میرک و چند کس دیگر که بزبان گیری رفته بودند عرا نموده معروض داشتند که لشکر مخالف از بیانا و ریک گروه پیشتر رسیده است بقراولان و دیگر جوانان فرمان شد که بقاعده و انی کرده پیش لشکر مخالف را تاخت نمایند بهادران لشکر منصور جقلهای نمایان بر سپیش قدرمان سپاه غنیم کرده مصدر تحسین و افرین گشتند روز شنبه سیزدهم جمادی الآخر قراولان خبر اوردند که لشکر غنیم در نواحی موضع خانوه فرود آمده ترتیب افواج داده است و تفصیل سپاه ان بخت

وسلهدی راجپوت حاکم رایسین و ... با سی هزار سوار و راول اودی سنگه

برگشته بدین نوع است سپاه رانا خاصه خود یک لک سوار که عبارت از صد هزار کس باشد و باگری و حسنخان میواتی هر یکی با دوازده هزار سوار و محمود خان ولد سکندر خان لودی با ده هزار سوار و نربت هاری با هفت هزار سوار و ستروی کیچ با شش هزار سوار و پرم دیو حاکم میرته و نرسنگ دیو چوهان و بهار مل ایدری هر یکی با چهار هزار سوار و حاکم جرهل با سه هزار سوار و تعداد مجموع سپاه مخالف سیه روز به دو لک و یک هزار سوار رسیده بادشاه زیب تاج و تخت خداوند اقبال و بخت از افزونی سپاه خصم اصلا دغدغه بخاطر راه نداده همان روز مانند شیر غران کوس جنگ نواخته به ترتیب صفوف پرداخت بموجب فرمان عالی استاد علی قلی رومی ارابهای توپخانه قیامت اثر را پیش پرده سجادی حرکاه نصب نمود و جمیع ارابها را با زنجیر و چرم خام مستحکم ساخته فاصله انداز ان تفنگچیان را درمیان هر دو ارابه جا داد و موکب خاص در غول متمکن شد و اعلام از دهایکر بادشاهی زیب ده آن فوج گردید و در فوج یسار چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبد الله کتابدار و دوست ایشک اغا تعین گشتند و طرف یمین علاء الدین بن سکندر بن سلطان بهلول و شیخ زین خافی و امیر محب علی و تردی بیکخان و شیر افکن و ارایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر مقرر گردیدند و برانغار بوجود بادشاهزاده محمد همایون بهادر رونق یافت و در یمین بادشاه زاده قاسم حسین سلطان و احمد یوسف از علاقجی و هندو بیک توچین و خسرو کوکلتاش و قوام بیک اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلول بدخشی و عبد الشکور مامور

شدند و جانب یسار فوج بادشاهزاده هیر همه و محمدی کوکلتاش و خواجکی اسد خانزاده با مرد و عقیبه کشته شدند برانغار خانخانان و دلاور خان و ملک داد و کررانی و شیخ گهورن و دیگر امرای هندوستان تعیین گردیدند و کز فوج براول مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میر اخور و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میر اخور و محمد علی جنگجنگ و امیر قتلق قدم قراول و جان بیک اتکه و شاه حسین بارېکی و از امرای هند جلالخان و کمالخان پسران سلطان علاء الدین و علیخان شیخزاده فرملی و نطامخان بیانه و جمع دیگر معین گشتند و در تولقمه تردیک و ملک قاسم و مومن اتکه در ستیم ترکمان مامور گردیدند و جهت ترتیب و انتظام صفوف نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی را فرمان شد که برای استماع احکام بادشاهی حاضر شده و یساولان بهرام صولت و چاوشان زبان دان را به ابلاغ احکام بسران افواج مستعد دارد و هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننماید و بی رخصت قدم در میدان محاربه نگذارد و از روز یکپاس بلند نشده بود که اتش محاربه اشتعال یافت و توپخانه طرفین در غرش آمد نهال حیات بهادران سوختن گرفت و نخل زندگانی کند اوران در بریدن آمد

دهاده برامد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف •
سپاه از دو سو جنبش انگیختند • شب و روز را درهم امیختند •
سم باد پایان فولاد نعل • نخون داران زمین کرد لعل •
جهاندار در موکب خاص خویش • خرامیده ترکیب رقاص خویش •

نخست جوانغار مخالف بجانب برانغار بادشاهی حمله کردند زلزله در زمین و زمان انداخت خسرو کوکلتاش و ملک قاسم با با قشقه و چین تیمور سلطان بکومک الغوج مامور گشتند و قتالی عظیم واقع گشت چین تیمور

سلطان بر ایشان حمله کرد و بجانب مخالفان را برداشته قریب بغول غنیم رسانید و جلد وی این فتح نمایان مقرر شد و در این حالت مصطفی رومی از ارابهای توپخانه فوج بادشاهزاده جوان بخت را پیش آورده صفوف مخالفان را بشکست و بکولاد ضربزن و بادلیج غبار از نهاد مخالفان برآورد و باوجود آن همه سعی و تردد برانغار غنیم چند نوبت بر جوانغار لشکر فیروزی اثر حمله آورده و بموجب حکم اشرف قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیک و هندو بیک توچین و محمدی کوکلتاش و خواجکی اسد و یونس علی و شاه منصور برلاس و عبد الله کتابدار و دوست ایشک آغا و محمد خلیل اخته بیکی بمدد بهادران جوانغار رسیده افواج مخالف را بشمشیر آبدار و سنان اژدها کردار منهزم ساختند و مقارن این حال علی اتکه و محمود و خواجه خلیفه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و عبد العزیز میرزا و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگجنگ و شاه حسین بارېکی و مغول غانچی مثل باد و برق تاخته بر افواج مخالف تیرباران کردند و رخنه در دیوار حیات خصمان افکندند مشهوران هندوستان که از فوج مخالف چیره دستی و پیش قدمی میکردند دست جسارت کشیده کمر بمدافعه بستند چنانچه گوید

گره بر گره دست پیکان زنان • زره بر زره شمشیر لیث روئین تنان •
ز هر سو سنانهای خارا گذار • فرو بسته راه سلامت نه خار •
درخشنده شمشیر های منقش • ربوده بصری ربود از درفش •
غبار زمین کله بر ماه بست • نفس را درون گلو راه بست •

و چون جنگ ترازو شد و جنگجویان هر دو لشکر پای قرار مستحکم کردند ملازمان خاص که در پس اراباهای توپخانه بودند فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده پیش روی توپخانه را گذاشته اتش قتال و جدال بر فروزند بهادران نبرد دوست مانند شیر غران که از زنجیر خلاص یابد بر معرکه کارزار رسیده با

مخالفان دست و گریبان گشتند و جنگ کوته برق در غایت صعوبت بوقوع پیوست و عمله ران استاد علیقلی میر آتش آزا بهای توپخانه بادشاهی را پیش برده در انداختن سنگ ضربزن و تفنگ کار نامه
رستم بظهور آورد و آنحضرت بنفس نفیس خود تنها از محل ایستادن حرکت کردند و قدمی چند بطرف مخالفان
متوجه گشتند و از اطراف و جوانب عساکر منصور مانند دریا بتموج در آمد و نایره قتال چنان اشتعال یافت
که میمنه و میسره سپاه منصور اخترهای روز سیاه دست راست و دست چپ مخالفان را گرد دار را بوقول رسانیدند و از کشتها پشتها برآوردند و از فوج مخالف حسنخان میواتی در اول او دیسنکه و مانکچند
جوهان و رای چندربهان و دلپت رای و کرمسنکه و کنکو و دونکرسی و جمعی دیگر از نامداران طعمه تیغ
بهادران گشتند و سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و تفصلات سحانی و تمامه اسامی از تیغ
بر سر چشم رایت خاقانی وزید تردیک به ترکی شام رانا سانکا شیث بهوکه داده خاک قرار برفرق
روزکار خود بیخت باد شاه گیتی ستان یک کروه در ترکی شب تعاقب او شتافته مراجعت نمود
ملوس خیمه ظفر و فیروزی در نوازش آورده بعد گذشتن چند ساعتی از شب بمنزلگاه نزول فرمودند و سجدات
شکر بجا آورده سران افواج را نواخته محمدی کوکلتاش و عبدالعزیز میراخور و علیخان و بلیجن و دیگر امرا را
بتعاقب رانا سانکا تعیین فرمود اگرچه در همراهان رانا حالتی نمانده بود و به اندک زد و گیر گرفتار میشد
اما بسبب تردد ات جنگ در بهادران آن طاقت لکامهشی نبود چندان سعی بعمل در نیامد است حضرت
اسلحه بسیاری به اولچه گرفته معاودت نمودند و آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کمک اشتمه
ما را خود بایستی تعاقب نمود و چنان صید را نبایستی گذاشت اما مقرر نبود القصه روز دیگر از فتح محمد علی جنگجنک

و شیخ گهوران و عبدالملوک قورچی را با تادیب الیاس خان که قصبه کول را تصرف در آورده سعید رقیه شده بود
تعیین نمودند و ان آد بار بیاره دستگیر گشته بپایه سریر رسید و رایات اقبال بطرف میوات متوجه گشت
و آن خود سران بیخبک بحدل از صولت لشکر بادشاهی گریخته پناه بکوههای دشوار گذار بردند و روز چهارشنبه
پنجم رجب سال نهصد و سی و چهار حصار الور که حاکم نشین میوات است بتصرف بادشاه گیتی ستان در آمد
و خزاین و دفاین میواتیان که در انحصار بود بادشاهزاده جوانبخت عطا فرمودند و شیخ زین صدر
تاریخ فتح را نا را فتح بادشاه اسلام یافته صلاوی به انعام گرفت و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاد
و چون خبر فوت خان میرزا حاکم بدخشان بعرض اشرف رسید نهم رجب قرة العیون خلافت بادشاهزاده
جوانبخت ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون بهادر را بحکومت آن ولایت مامور ساخته رخصت فرمودند
و در همین زودی بتادیب سن افغان که در آشوب رانا لکهنو را محاصره کرده بود همت گماشته
قاسم حسین و ملک قاسم بابا قشقه و ابومحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هند علیخان فرملی و ملکداد
کررانی و تاتارخان و خانجهان را بسرکردگی محمد سلطان میرزا بدان سمت روان نمودند و ان بدبخت بمجرد
استماع آمد آمد افواج قاهره اسباب و اشیای خود را گذاشته آواره دشت ادبار شد و آنحضرت در اواخر سال
سیر بازی نموده از راه کول الیکار سنبهل توجه نمودند هم قاعده شکار افکنی بعمل آمد و هم رسم جهانگیری
بتقدیم رسید و چون بتواتر خبر رسید که میدنی رای حاکم چندیری لعواج فراهم میکند و رانا سانکا نیز در فکر
ادبار خود است بنابر آن رایات جهانگشا بصوب چندیری متوجه گشت و روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی
فتح چندیری بتایید الهی صورت گرفت و تاریخ این فتح فتح دار الحرب مقرر گشت و حکومت آنجا را به احمد شاه

نبیره سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند یکشنبه یازدهم جمادی الثانی رایات ظفر پیکر بطرف دار الخلافه
برافراشتند و اختتام کار رانا سانکا در اکبرنامه بمضمون مندرج است که قبل از توجه رایات عالیات بصوب
چندیری رانا با فوجی از در نواح ایرج رسیده بود و آفاق نام غلام خسرو آفاق حصار ایرج را مضبوط ساخته
آماده حرب گشت در ایام محاصره شبی از یکی بزرگان رانا را خان در خواب بصورت مهیب نمودار شد که از
دهشت آن از خواب بیدار گشته به تب لرزه گرفتار گردید بهمان حالت دست از محاصره باز داشته بوطن
مراجعت نموده در اثنای راه سپاه اجل بر وحمله کرد و بدرک اسفل رسانید از بوالعجبها تقدیر چه بعید و
معکر عالی از آب برهانپور عبور میفرمود که از زبان منهیان بعرض والا رسید که بسبب بعد مسافت که میان
لشکر ظفر افزو دار الخلافه واقع شده افغانان خیره سر مثل الغباد بردار اسحق اند و معروف و بین و بایزید
افغانان قلعه شمس آباد را از ابومحمد نیزه باز و قنوج را از ملازمان بادشاهی مستخلص ساخته در صدد فتنه
انگیزی اند لاجرم عنان عزیمت بصوب دار الخلافه معطوف گشت و جمعی از بهادران برسم قراولی مامور
گشتند که زودتر خود را بر سر آن مخاذیل رسانند بمجرد دیدن سیاهی قراولان لشکر منصور سر معروف
از قنوج گریخت و بین و معروف و بایزید از آب گنگ گذشته بخیال گریزندی نشستند رایات عالیات
بکوچ تواتر روز عاشوره شروع سال نهصد و سی و پنج هجری در عرصه دلکشای گوالیار مضرب خیام دولت
نموده و هم روز عسکری میرزا خلف سیومین آنحضرت بموجب حکم اشرف از کابل رسیده ملازمت عالی نمود
و صبحان باتفاق امرا و اعیان در حصار گوالیار داخل گشته عمارات راجه بکرماجیت و راجه مانسنکه را سیر
فرمودند و فردا ازان بصوب دار الخلافه نهضت واقع گشت روز پنجشنبه بیست و پنجم محرم سال مسطور عمارات دولتخانه دار الخلافه

بفر نزول خسرو گیتی ستان رشک فردوس برین گردید دهم ربیع الاول قاصدان بادشاهزاده والاقدر
محمد همایون بهادر از بدخشان رسیده عرایض بادشاهزاده را بنظر انور در آوردند مرقوم بود که بدخشان
چنانچه باید بضبط در آمده عزم آنست که با بیست و چهل هزار کس باتفاق سلطان اویس بر سر سمرقند
برویم و ان ولایت موروثی الضبط در آریم فی الفور بدست سرعان فرمان صادر شد که اگر
کار از مصالحه نگذشته باشد فتح انیر مت نمایند که ان شاء الله تعالی بعد صیانت ملک شدن هندوستان
خود متوجه آن صوب میشویم و در باب طلب هندال میرزا لوچهارم قدغن رفت و نهم ربیع الآخر
میرزا عسکری را بجهت تادیب افغانان بطرف ممالک شرقیه مرخص نموده خود بجهت سیر و شکار
بسمت دهولپور توجه فرمودند سیوم جمادی الاولی خبر رسید که محمود خان ولد سکندر افغان مملکت
بهار را متصرف گشته غبار شورش برانگیخته است از شکار دهولپور دست کشیده هفدهم ماه مسطور
از آب جون عبور نموده متوجه شرق رویه گشتند در همانروز ایلچیان نصرت شاه والی بنگاله رسیده
پیشکشهای بادشاهانه گذرانیدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند نوزدهم جمادی الآخر بر ساحل
دریای گنگ میرزا عسکری با جمیع امرا شرف ملازمت دریافت فرمان شد که برسم منقلا میرزا
بالشکر خود پیشتر باشند و در سواد کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سکندر شاه رسید رایات
نصرت جلال بمسارعت نموده به بهوجپور نزول نمود و حکومت بهار بمیرزا محمد زمان عطا نموده
پنجم رمضان بکشتی فوج شیر بین و بایزید بجانب سروار نهضت نموده و مخالفان را هزیمت داده
و خبر بندی سکندر پور را اسیر نموده برسم ایلغار متوجه دار الخلافه گشتند و از سانحات اقبال این سال

دادن کابل کامران و کابل میرزا هندال را ولایت بدخشان ارزانی ساختند

فرخنده فال اینست که بادشاهزاده جوان بخت محمد همایون بهادر را اشتیاق ملازمت پدر بزرگوار دامن
گیر شد که دیگر بار از بدخشان ایلغار کرده بدخشان را بمیرزا سلیمان مفوض ساخته و میرزا کامران
را بحکومت کابل و قندهار گذاشته بر سبیل ایلغار بطرف دار الخلافه نهضت نمودند از عجایب حالات آنکه
حضرت گیتی ستان در عمارات دار الخلافه با والده ماجده انجناب بر تخت نشسته بحرف و حکایات
ایشان مشغول بودند که اعلام نصرت فرجام بادشاهزاده جوان بخت از جانب بدخشان نمودار
گشت و همین که نظر بادشاه درویش صفت بر فرزند سعادتمند افتاد در آغوش شفقت کشیده محفل
عیش و نشاط و جشن سور و سرور آراسته خیمه گاه بکمال فرحی و فرخندگی گذرانیدند و بارها بر زبان
گوهربار میگذشت که همایون مصاحب بی بدل است و میان فرزند سعادت پیوند و پدر بزرگوار
صحبت بقسمی گرم شده که با هم عهد کردند که دیگر جدا نشوند و لیکن حکمت الهی اقتضای آن کرد که خلاف آن
بعمل آید زیرا که ایام رحلت بادشاه گیتی ستان نزدیک رسیده بود و اگر آن جوانبخت حاضر
نمی بود اختلال تمام در ارکان سلطنت راه می یافت چنانچه از سیاق کلام اینده مکشوف میگردد
بالجمله بعد چندی بادشاهزاده والاقدر را بطرف سنبهل جهت تفرج و شکار رخصت دادند و بدخشان
را بسلیمان میرزا بخشیده میرزا هندال را طلب نمودند بادشاهزاده والانژاد در سنبهل شش ماه بسر برده
بود که تب محرق بمزاج اشرف مستولی شد و آن مرض به امتداد کشید حضرت گیتی ستان از استماع
این خبر بیقرار گشته فرمان نوشتند که بادشاهزاده را زود بدار الخلافه آورده از راه دریا چون
بحضور اشرف آوردند که اطبا و حکما در حضور انور تشخیص مرض نمایند و بمداوا پردازند کاربرداران حکیمان

بعمل آورند و چون مرض آنحضرت را اطبا علاج نمیدادند تدبیر حضرت گیتی ستان ساخته بود دوای
حضور هم مفید نیفتاد هر روز شروع در تزاید نمود حضرت گیتی ستان خود را بدست کمال اضطراب
داده مشورت مداوای شاهزاده را از علما و فضلا خواستند میر ابو البقا که از اعاظم افاضل روزگار
بود بعرض رسانید که از خردمندان سلف چنان رسیده که در امثال اینچنین امور بهترین اشیاء الطریق
تصدق بمستحقان و عاجزان رسانیده اند حضرت گیتی ستان فرمودند که بهتر و خوشتر نفیسه تر برای همایون کسی
از من نیست من خود را فدای آن بادشاهزاده میسازم ایزد جهان آفرین قبول کناد خواجه
خلیفه و دیگر مقربان بعرض رسانیدند که چرا حضرت این حرف را بر زبان می آرند اگر همان الماس را که
در جنگ ابراهیم در شکار بادشاهزاده رسیده تصدق بر نهند بهتر است آنحضرت فرمودند که
آن چه مالیت است و چه فرع دارد کار بر همایون تنگ شده و من بیطاقتم نمیتوانم
بیطاقتی او را دید همان بهتر که خود را فدا سازم آنگاه بخلوت در آمده بشغل خاص پرداخته
در وقتیکه هنگام اجابت دعا بود سه بار گرد بادشاهزاده سعادتمند گردیده اثر گرانی در خود یافته
فرمودند که برداشتم برداشتم و فی الحال حرارت شدید در بدن آنحضرت شیوع کرد و مزاج بادشاهزاده
بصحت میل نمود و هر دو حالت در هر دو مزاج زمان زمان ترقی میکرد تا آنکه مزاج بادشاهزاده والا
نژاد صحت کلی یافت و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال آنحضرت پدید گردید ارکان
دولت و اعیان سلطنت را حاضر ساخته دست همایون بادشاهزاده ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را
بدست گرفته بجانشینی و ولیعهدی خود اشاره نمودند و بر تخت خلافت جلوس داده نزدیک سریر

سلطنت خود صاحبقرانش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی و یزدی بیک و هندو بیک و دیگر امرای عظما
دست بیعت دراز کرده غاشیه اطاعت و انقیاد پادشاه جوان بخت بر دوش گرفتند و
از جناب آنحضرت قضایای بلند در باب عفو پذیرفتن گناه کاران و مجرمان و در گذشتن از تقصیر
برادران بمبالغه تمام بوقوع آمد و در باب حزم و هوشیاری و اطاعت و انقیاد و رعیت پروری
و خصم افکنی مواعظ بسیار به امرا و اعیان و سران و سرکردگان افواج بر زبان اشرف گذشت در حین
وقت لبیک اجابت دعوت حق رسید ششم جمادی الاولی سنه نهصد و سی و هفت هجری روح
آن پادشاه قدسی صفات بسوی ریاض جنت و فردوس پرواز کرد قالوا انا لله و انا الیه راجعون
دو در دارد این باغ آراسته ٭ در و بند از هر دو سر خواسته ٭ بیا از در باغ بنگر تمام
ز دیگر در باغ بیرون خرام ٭ و بموجب امر آن حضرت نعش آنجناب را از آگره بکابل نقل کرده در قدمگاه
مدفون ساختند که مزار و تبرک به اهل آن دیارست و این حکایت بس غریب است که از آن پادشاه
درویش نهاد بوقوع آمد چه پادشاهان در امور سلطنت رعایت صله رحم نکرده حقوق پدر و
فرزندی را بر طاق نسیان گذاشته اند چه بحال آنکه مرض دلبند آن حضرت بهزاران خشوع و خضوع بر خود
گرفت و شاید صفای باطن و تقدس طینت آنجناب زیاده ازین چه باشد که دعای آنحضرت بدرگاه
حق سبحانه تعالی بقبول مشمول گشته و پادشاهزاده والانژاد از آن مرض مهلک نجات یافت سبحان الله
امر دراینحالت در درویشان و مرتاضان یافته نمیشود تا به اهل دنیا چه رسد بالجمله واقعات بابری
بزبان ترکی از نتایج طبیعت آنحضرت است و در عروض رسایل شریف است که از الجمله کتابیست مفصل که شرح فن

تواند بود و در فارسی اشعار آبدار دارد این چند بیت از آن بقلم آمد رباعی درویشان
را گرچه نه از خویشانیم ٭ لیک از دل و جان معتقد ایشانیم ٭ دور است مگوی شاهی از
درویشی ٭ شاهیم ولی بنده درویشانیم مطلع هلاک میکندم فرقت تو دانستم ٭ وگرنه زیستن
زین شهر میتوانستم مطلع تا بر لب شهنشین دل بستم ٭ از پریشانی عالم رستم و در بعض تواریخ
مسطور است که آن پادشاه فردوس آرامگاه در ایام شباب به بزم آرای و باده پیمای و
مصاحبت گلعذاران شوقی تمام داشت و بانداماء فصاحت دثار و شعرای بلاغت شعار
در سبزه زار کابل بگلگشت توجه میفرمود و حظ وافر بر میداشت و در وقتیکه بجانب رانا
سانگا از دار الخلافه آگره نهضت نمود از جمیع منهیات و مسکرات توبه کرد ایام سلطنت
آنحضرت در هندوستان چهار سال و یازده ماه مدت کامرانی در کابل و بدخشان و قندهار تمامت
سال و در اندجان و مرغینان و سمرقند چهارده سال و ایام زندگانی آنجناب چهل و نه سال و در وقت
رحلت آنحضرت چهار فرزند نیک اختر در قید حیات بودند و سه دختر عصمت سرشت از همه بهتر و مهتر
اولاد آن حضرت نصیر الدین ابو النصر محمد همایون بهادر بوده اند و از ایشان خرد کامران میرزا
و از وی کوچک عسکری میرزا و از وی خرد هندال میرزا و اسامی دختران بدین تفصیل گلرنگ بیگم
گلچهره بیگم گلبدن بیگم و از عمده علمای عصر آنجناب میرزا ابو البقا بود که در علم ریاضی و حکمت درجه
بلند داشت دیگر شیخ زین صدر که بجودت طبع اتصاف داشت و در نظم و نثر بیعدیل بود و از جمله شعرا
شیخ ابو الواحد فارغی بود که در شعر درجه عالی داشت دیگر سلطان محمد کوسه که بلطف طبع و سعه فهم فرد بود

کوچک

وحیدتی در صحبت امیر علیشیر معزز و موقر بوده دیگر مولانا شهاب معمایی که حقیری تخلص میکرد دیگر مولانا
یوسفی طبیب که بموجب طلب آنحضرت از خراسان آمده بود دیگر شیخ زین وفایی که در ترکی هم دستگاه
بکمال داشت دیگر مولانا بقایی که مثنوی در زمین مخزن بنام نامی آنحضرت نوشته و داد سخن داده
دیگر خواندمیر مورخ و مصنف حبیب السیر و خلاصه الاخبار که بعد انقطاع سلسله سلطان حسین میرزا
در ملازمت اشرف میگذرانید و از عهدهای درگاه آنحضرت تعداد اینچنین کس بزبان قلم آمد خواجه
نظام الدین علی خلیفه که در قدم خدمت و محرمیت نظیر نداشت و بکمال علم و فضل از علم طب بهره
مند بود دیگر امیر درویش محمد ساربان که مرید حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار قدس الله سره
العزیز بود و بکمالات صورت و معنی و تقرب بارگاه سلطانی اتصاف داشت دیگر خواجه کلان بیگ که
در سنجیدگی و فهمیدگی بیعدیل بود و برادرش کنجک خواجه مهردار و معتمد خاص آنجناب بود دیگر
سلطان محمد دولدای که از امرای بزرگ بود و اخلاق پسندیده داشت و اگر به احوال دیگر امرا و اعیان
یامین و الاتراک بپردازد کتابی دیگر باید که تحریر در آرد و نظر به اختصار بهمین قدر اکتفا نموده و
در اکبرنامه مرقوم است که اسم آنجناب را ولایت پناه حضرت ناصر الدین خواجه عبید الله احرار قدس
الله سره العزیز ظهیر الدین محمد گذاشته بودند اما چون در زبان ترکان استعمال آن دشوار بود بابر
میگفتند و اثر توجه حضرت خواجه بود که در آنجناب بسلطنت هندوستان فایز گشته و آن مقدار دلیری
و دلاوری و توکل و تحمل که از آنجناب بظهور پیوسته از کم پادشاهی بوقوع آمده باشد اللهم اغفره
وارحمه

ذکر سلطنت پادشاه سلیمانجاه عدالت گستر حضرت ابو النصر نصیر الدین محمد همایون بهادر غازی

آورده اند که چون پادشاه گیتی ستان فردوس آشیان متوجه ریاض رضوان گردید پادشاهزاده جوان بخت
نیک اختر محمد همایون بهادر بر سریر جهانداری مملکت هندوستان بهشت نشان اجلاس نموده بر طبق
وصیت پدر بزرگوار هرگونه شفقت و رعایت بحال برادران مبذول داشته جمیع امرا و اعیان و سران
و سرکردگان افواج را مشمول عواطف خسروانه ساخت و بازار بخشش و بذل وجود را رواج داده
بر اقطاعات برادران و امرا افزود و از نقود احمر و ابیض بهره وافر بصغیر و کبیر رسانید دانشوران
العصر تاریخ جلوس آنحضرت را خیر الملوک یافتند هرچند در آنوقت سنین عمر شریف آنجناب
به بیست و چهار رسیده بود و در عین شباب بودند اما بیاوری بخت جوان و عقل پیر در تسخیر
قلوب سپاه کمال ورزیده در نظم و نسق ولایات تدبیرات شایسته بکار برد و منقولست که در جهان
ایام روزی بسیر کشتی توجه نموده یک کشتی پر از زر بحضار محفل خاص انعام فرمود و یکی از فضلای العصر کشتی
زر تاریخ آن یافت و در اول سال از جلوس رایات ظفر آیات بصوب کالنجر ترفع ساخت و بعد محاصره یکماه
حاکم آن حصار اظهار اطاعت و انقیاد نموده دوازده من طلا با دیگر نفایس مصحوب ایلچیان بدرگاه سلطانی
فرستاد و آنحضرت برعجز و الحاح او بخشوده بطرف قلعه چنار که در متانت و استحکام دم مساوات بفلک اخضر
میزند متوجه گشتند در آنوقت آن حصار در تصرف شیرخان سور بود که از حسب و نسب و چگونگی آن بجای خود گزارش
یابد و صورت تسلط او در آن حصار برین قسم است که در عهد سلطان ابراهیم لودی حکومت آن حصار متعلق به تاج خان
خاصه خیل سارنگخانی بود بعد قتل ابراهیم مسطور تاج خان را پسر ناهنجارش هلاک ساخت و جمالخان
را سوای مادر آن پسر که دار زنی بود لاد ملک نام که بحلیه حسن و جمال آراستگی داشت آن نا سعادتمند را با ما

از لشکر میرزا جدا گشته برسم ایلچی خود را بلاهور رسانید میر یونس علی از جانب پادشاهی بحکومت آن مملکت
حد انحالت مامور بود و از قدیم با قراجه خان رابطه اخلاص و یکجهتی داشت آن غدر را راست
پنداشته قراجه را در حصار لاهور جا داده در مهمانداری و اعزاز و اکرام دقیقه فرو نگذاشت تا آنکه شبی
در محفل شراب قراجه قابو یافته میر یونس علی را دستگیر کرده زنجیر بر پا گذاشت و برج و باره حصار را
مستحکم ساخته صورت واقعه را بمیرزا کامران اعلام نمود و این بیت مناسب مقام است بر لوح جبین
دشمن تکیه کردن ابلهی است * پای بوسی سیل از پا افگند دیوار را * میرزا ایلغار کرده خود را بلاهور رسانید
و کسان خود را به سرکار فرستاده تا دریای ستلج تصرف در آورده میرزا عذر خواسته روانه بارگاه
سلطانی گردید و از راه کمر بیت و مکارگی ایلچیان چرب زبان نزد آنحضرت فرستاده اظهار عقیدت
و اخلاص نمود و فرمان عطای صوبه پنجاب درخواست کرد پادشاه مهربان عذر میرزای
غدار را بمعرض قبول جا داده از صفای طینت و عقیده پاک آن حرکات را از ثمار برادری فرود
آورده فرمان عطای صوبه پنجاب با ضمیمه کابل بنام میرزا کامران مستوجب احسان
اشعیول زاده طبیعت خود را در عریضه نوشته فرستاد **غزل** حسن تو دایم افزون باد * لعلت
فرخ و میمون باد * هر غباری که زراهت خیزد * نور چشم من محزون باد * گرد کان از رهسلی آید
جای او دیده مجنون باد * هر که گرد تو چو پرگار گشت * او ازین دایره بیرون باد * کامران یا که جهانت
راست بقا * خسرو دهر همایون باد * از پیشگاه فضل و کرم در جلدوی این غزل حصار فیروزه که
کرد تنگه حاصلش بود بمیرزا کامران مرحمت گشته و چون محمد زمان میرزا پناه بسلطان بهادر گجراتی

برده او مراعات احوال کرده با فوجی جرار بسمت مالوه نهضت نموده قلعه چتور را محاصره کرد و همچنین تاتارخان
را مبلغ خطیر داده به پر و بال فتنه و فساد او را استحکام داد ایلچیان زبان دان از درگاه سلطانی دهلی
نمودند که سلطان بهادر را از خواب غفلت بیدار ساخته پیغام رسانند که مخالفان درگاه را بسته نگر سند
بکر نتواند از پیش خود اخراج سازد و الا هر کدام دلیل اعتماد بر موافقت توان نمود سلطان بهادر جواب
فرستاد که رعایت احوال پناه آوردگان بهیچ وجه مذموم نیست و سابق بر سلاطین زاده های دهلی
سلطان مظفر پناه آورده بودند در عهود و مواثیق قصوری واقع نشده بود حضرت ازین مردود
تشق بنده را معاف دارند پادشاه جهانستان را امنیت بسیار گران آمد و آثار مخالفت سلطان گجرات
را در یافته در جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و یک از دار الخلافه آگره نهضت نموده متوجه مالوه گشتند
در گوالیار از زبان منهیان راست گفتار بعرض اشرف رسید که سلطان بهادر به ترغیب و تحریص مخالفان
که بدو پیوسته اند از جاده اتحاد و اخلاص تجاوز کرده علاء الدین لودی را با فوج جرار بطرف کالنجر
رخصت نموده و تاتارخان پسرش را به بیست کرور زر قدیم که چهل کرور تنکه رایج الوقت هندوستان
باشد از خزانه خود رعایت کرده به تسخیر قلعه بهنبور مامور ساخته و برهان الملک گرانی را با سپاه
عظیم رخصت داده که از راه ناگور به پنجاب رفته گرد شورش بر انگیزد و خود بمحاصره چتور مشغول
است همگی همت مصروف آنست که پادشاه جهانستان نیز ضرور تا افواج خود را متفرق سازند خداوند
تاج و تخت محفل کنکاش آراسته بصوابدید امرا و اعیان بصوب آگره عطف عنان نموده در برابر
طرفی که مخالفان بدو روانند آنها را نادیده داده سعی در استیصال پادشاه گجرات باید نمود و این

بيرر خود بر سر اسباب و اموال مخالفت و خصومت بکمال بود شیرخان سور که در صدد فتنه و فساد بود در قلعه
لوار کي داشت از و اقعه خلاف و نزاع زن و پسر جالنخان آگاه گشته ایلچیان چرب زبان نزد ان حیله
فرستاد بمرده نکاح خوشدل ساخت و ان رنکه ناقص عقل فریفته وصل او گشته شبی بیک ناگاه ابواب
انحصار را مفتوح ساخت شیرخان با رفیقان داخل قلعه گشته کوس فتح بلند آوازه ساخت پسر جالنخان
مضطربانه دست از مال و اسباب و اشتغال از حصار برآمد و آواره دشت ادبار گردید شیرخان نقش مراد
در کعبتین پذیر یافته ان رنکه را در حباله نکاح در آورده اسباب و اموال بیقیاس متصرف گشت و برج و باره
را استحکام داده اسباب و آلات محاربه مهیا کرد و چون از طنطنه آمد آمد افواج جهانکشا آگاه گردید
دل خود را بحصارداری گذاشته خود را بکوه کشید و ایلچیان چرب زبان بدرگاه سلطانی فرستاده
بر دوش گرفت و بعد گرفتن عهد و پیمان عبدالرشید پسر دیگر خود را بجهت دوام خدمت بحضور اشرف
و پاره از تحایف و نوادر نیز فرستاده خاطر ایلچیان و امرا را بدست آورده و بدین تدبیرات کهنه
خود را از چنگال معسکر جانوني نجات داده عنان رایات جهانکشا را از ان مملکت معطوف ساخت
جوان بخت مظفر و منصور مراجعت نموده داخل آگره شد و چون از زبان متهیان بعرض و الا رسید که
و بایزید افغانان در ولایت شرق رویه کرده غبار شورش برانگیخته آند در سنه نهصد و سی و نه هجری رایات
جهانکشا بان صوب نهضت نمود بایزید کشته شد و دیگر رفیقان او آواره گشتند آن شاه خلافت و
جهانداری سلطان جنید برلاس بحکومت جونپور سرفرازی یافت و اعلام نصرت فرجام بفتح فیروزی
نزول نمود و طنطنه جهانگیری و جهانستانی به اقطار ممالک رسید در سنه نهصد و چهل هجری ایلچیان سلطان بهادر

فرمانروای گجرات با تحف و هدایای لایقه بدرگاه خاقانی رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و
همدرین سال قریب دارالملک دهلی بر ساحل دریا چون معموره آباد کرده عمارتی عالی احداث نموده
موسوم بدین پناه ساختند و یکی از فضلای اللغر تاریخ احداث ان شهر پادشاه دین پناه یافته
و همدرانوقت مهرجان نیز در آورده رسید بعرض رسانیدند که میرزا محمد زمان نبیره سلطان حسین
میرزا و محمد سلطان میرزا و پسرانش الغ میرزا و ولی خوب میرزا صوف تربیت و نوازش بیحد و سر
بر داشته اند آنحضرت اعلام نصرت فرجام را بدان صوب در اهتزاز آورده بکوچ متواتر داخل بهوجپور
گردیدند از انجا یادگار ناصر میرزا با پس ان خودسران دستوری یافت میرزا اسطور بجناح استعجال
پرواز کرده سلک جمعیت میرزایان را پراکنده ساخت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی
خوب سلطان میرزا را دستگیر کرده بحضور اشرف آورد محمد زمان را در حصار بیانه فرستاد و ان دو کس را
فرمان شد که میل در چشمان بین کشند و رایات جهانکشا بصوب آگره متوجه گردید محمد زمان میرزا و مان
جعلی بحاکم حصار بیانه ظاهر ساخته خلاص گشته نزد سلطان بهادر فرمانروای گجرات رفت و حال
کاسه هر یکی ازان میرزایان شورش انگیز در مقام خود بتحریر در می آید ذکر آمدن کامران میرزا از
کابل بلاهور آورده اند که چون خبر شورش میرزایان فتنه شرست و خبر توجه پادشاه انجم
سپاه بعزم تادیب انها بجانب شرق بسمع کامران میرزا رسید دندان طمع بر مملکت پنجاب تیز
کرده از کابل بصوب لاهور متوجه شد و از راه مکر و تلبیس قراچه خان مدارالمهام خود را که دهای
نمع و تند لغته از خود آزرده ساخت و او بسبب ظاهر رنجش خاطر بهم رسانیده باتفاق سپاه خود

موافق تقدیر افتاد و انهمه ترددات فرمانروای گجرات بیفایده رفت و فتح و نصرت نصیب افواج
قاهره گردید که در محل خود گذارش یابد اکنون اندکی از احوال تاتارخان و پدرش بزبان قلم میدهد
بر جویای اخبار پوشیده نیست که علاءالدین پدر تاتارخان ولد سلطان بهلول برادر علائی سلطان سکندر پادشاه
دهلی که هنگام نوازش هندوستان خود را بملازمت حضرت فردوس آشیانی رسانیده بود و در محاربه سلطان
ابراهیم برادرزاده خود در خدمت آنحضرت ملازم رکاب سعادت بوده چون بد اندیشی او بر
خاطر اشرف حضرت فردوس مکانی ظاهر گردید او را دستگیر کرده در قلعه ظفر فرستادند تاتارخان پسرش
گریخته بگجرات رفت و علاءالدین بدستگیری افغانان سوداگر از ظفر گریخته خود را نزد سلطان بهادر رسانید
در ینوقت ان هر دو پدر و پسر مصدر رفته و فساد گشتند چنانچه گذشت القصه تاتارخان انهمه خزانه
را صرف کرده قریب سی چهل هزار کس را فراهم آورده حصار بیانه را گرفت از جناب خاقانی عسکری
میرزا و هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقر علی و ... بیک و دوست بیک
با هیجده هزار برفع فتنه ان خودسر تعیین گشتند چون افواج قاهره قریب لشکر مخالفان رسیدند خوف
و هراس بمزاج مخالفان مستولی گشت که هر روز جوق جوق از سپاه جدید آواره شدن گرفتند و رفته
رفته کار تا بجای رسید که زیاده بر سه هزار سوار همراه تاتارخان نماند و چون او این فوج کشی را
به ابرام تمام بعهده خود گرفته بود و زرهای بیصرفه بخرج در آورده آماده حرب گشته بجز محاربه و قتال
صرفه کار خود ندید و در موضع مندایل صفوف نبرد آراسته با بسیاری از رفیقان و قدیمیان خود
طعمه تیغ بهادران گشت و غنایم بیحد و قیاس بدست مجاهدان افتاد و منقولست که تاتارخان بلکور از

مدتی در رگ و پوست سلطان بهادر در آمده افواج قاهره را بغایت ضعیف مینمود و سلطان بهادر نیز
در جواب میگفت که من دست و بازوی بهادران مغولان دیده ام افواج گجرات را طاقت محاربه
نیست تا آنکه او خزانه عظیم پادشاهان گجرات را صرف کرده کشته شد و سلطان بهادر تیر حسب
المقاد خود بینیک و جدال سپاه بیحد خود را آواره ساخت و در هنگام آوارگی غریق بحر فنا گردید چنانچه
از سیاق کلام آینده موضع میگردد داری دانشوران دقیقه سنج گفته اند که هر یکی از حیوان ناطق
و صامت سه چیز را میشناسد یکی خصم دوم ازواج سیوم رزق جو از ان الس الیها ان که اشرف المخلوقات است
این هر سه چیز را بهتر میشناسد بالجمله از استماع هزیمت الفوج و کشته شدن تاتارخان علاءالدین پدرش و
برهان الملک ترک خدمت خود کرده نزد سلطان بهادر رفتند و هراسی عظیم بخاطر او راه یافت که
در محل خود احوالش بتحریر در می آید ذکر نهضت پادشاه جوانبخت محمد همایون بهادر بعزم تسخیر گجرات
بسمت مالوه و تفصیل فتوحات ان پادشاه عالیمقدار مورخان فصاحت دثار چنان نقل میکنند که چون بر صفحه ضمیر حق تنویر
پادشاه جهانگیر بنقش مخالفت و مخاصمت فرمانروای گجرات بواقعی نشست و تدبیرات ناشایسته
او همه بر خلاف افتاد خداوند تخت و تاج در سنه نهصد و چهل و یک هجری پای عزیمت در رکاب شهسوار جهانستان
گذاشته با سپاه ظفر همراه بصوب مالوه نهضت نمود و بکوچ متواتر داخل مالوه گشت همدران اثنا حاکم
قلعه رایسین عریضه عجز آمیز با پیشکشی لایق بدرگاه سلطانی فرستاده التماس نمود که درگاه سلطان
بهادر سرانجام می یابد این قلعه را بجنگ و جدل بملازمان پادشاهی مفوض میسازم بالفعل از ملازمت
معاف باشم عرض او مسموع شد و رایات ظفر پیکر متوجه پیش گشت و منقولست در وقتیکه سارنگپور مضرب

خیام عز و جلال گردید سلطان بهادر که بمحاصره قلعه چیتور مشغول بود محفل کنگاش آراسته از اعیان خود مشورت جست
بعضی گفتند که مهم قلعه همه وقت میسر است بهتر آنست که دست از قلعه کشیده باستقبال لشکر ظفر اثر مستعد شویم
صدر خان که سرآمد طبقه علم و فضل و مصاحب سلطان بود التماس نمود که مناسب آنست که تا قلعه بتصرف آید هیچ
که بر غایت جهاد جناب اسلام پادشاه اسلام بر ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک عزم معاودت باشیم سلطان را
رای او مستحسن افتاده در تسخیر قلعه سعی بلیغ نمود و چون این خبر بسمع پادشاه دین پرور رسید توجه بکنار او جبین مسرت
ساخته متوقف شد تا آنکه سیوم شهر رمضان سنه نهصد و چهل و یک قلعه چیتور را مفتوح ساخته لوازم جهاد و تقدیم
رسانیده و غنایم موفوره بدست آورده بصوب موکب عالی نهضت نمود آنحضرت نیز متوجه پیش شدند در نواحی
مندسور بر ساحل کول آبی که بغایت پهناور و عمیق بود مضرب خیام هر دو لشکر شد روز اول که بهادران
دیگر قراولان لشکر ظفر پیکر را با سید علیخان و خراسان خان که بطریق قراولی از لشکر گجراتیان بر آمده بودند اتفاق
محاربه افتاد فوج گجراتیان منهزم گشت و قراولان لشکر پادشاهی بفتح و ظفر اختصاص مخصوص گشته سید
لجمی و تازی و اسلحه و افرا و لجه گرفتند سلطان بهادر که محاربه بهادران معسکر همایون را بالوجه احسن دیده
بود دل شکسته و پریشان خاطر گشته از اعیان خود مشورت خواست تاج خان و صدر خان گفتند که مهم لشکر ما
ما از لشکر پادشاه اسلام هراس نخورده اند و تا بازگی چیتور را مفتوح ساخته غنیمت فراوان بدست آورده اند
بهتر آنست که بلا توقف صفوف نبرد آراسته آماده پیکار شویم که هر چه شود رومی خان میر آتش گفت
جنگ صف مناسب نیست و توپخانه عالی همراه است الحال خیر آنست که حصار ارابه بر دور لشکر خود کشیده بجنگ
توپخانه قیام نمائیم و حصاره راه رسد غله گشته بگذاریم که یکدانه در لشکر پادشاهی نرسد و چند روز از فقدان آذوقه

لشکریان

لشکریان پادشاهی آواره خواهند گردید سلطان بهادر که از صمیم قلب خایف و هراسان بود تدبیر رومیخان
را که محض خطا بود پسند کرده به اختیار خود خود را محبوس ساخت و آن خطای عظیم بود که از سلطان
گجرات صادر شد و خطای دویم آنکه پادشاهان مالوه را مستاصل ساخت و الا پنجاه هزار سوار
مسلح و مکمل ملازم فرمانروایان آن دیار بود و در وقت کار با پادشاهان گجرات موافقت میکردند القصه هر روز که
جوانان هر دو لشکر بمیدان کارزار رسیده آتش قتال و جدال می افروختند روزی که تازان و بهادران
لشکر منصور بزم باده بهمالی آراسته در وقت سرخوشی و مستی حکایات بهادران گذشته در میان
آورده یکی از ایشان گفت حرف گذشته در قصه تا کی امروز که حریف حاضر است بیایید بمیدان کارزار شتابیم
و معیار مردانگی بظهور آریم جمیع اهل مجلس را الحق در این باده بر دو صد نفر بوده این حرف پسند افتاد و فی الفور
سلاح در بر کرده بر اسپان باد رفتار نشسته بطرف اردوی غنیم حمله کردند یکی از اعیان گجرات با
چهار هزار سوار بطریق پاسداری نزدیک لشکر خود ایستاده بود آن جماعت مستان بی توقف مانند شیر ژیان
بر مخالفان در آویختند کارنامه رستم و اسفندیار بظهور آوردند و در جوش مستی باده سرخ رنگ سیف
دستان بلکام دل بر مخالفان رانده عرصه زمین را رنگین ساختند گجراتیان منهزم گشته در پناه ارابه
گریختند و بهادران غنیمت بسیار بدست آورده بمنزلگاه خود رسیدند و از این جرات و دلاوری چند گاه
هیچکس از سپاه گجرات از حصار ارابه بر نیامد و لشکریان معسکر همایون گرد پیش لشکر گجرات را تا حدی
بقسمی انسداد رسد غله و کاه نمودند که یابای کاه و غله بکمال رسید و در اردوی گجراتیان قحط عظیم
پدیدار گشت و تدبیری که سلطان بهادر برای لشکر همایون اندیشیده بود بکار خود پیش آمد روز عید الفطر

محمد زمان میرزا با پانصد سپید نیز از ازان لشکر گجراتیان برآمده معرکه کارزار بیاراست و جنگی طرز کرده بهادران لشکر
ظفر پیکر را برروی توپخانه گجراتیان رسانید اگرچه چند کس از یکه تازان و بهادران از آتش توپخانه آسیب رسید
اما کاری ساخته نشد جوانان هر دو دست بیشتر از پیشتر کمر سعی بسته گجراتیان را در اضطراب انداختند و
محاصره را مستحکم ساختند سلطان بهادر عاجز و ستوه آمده شب یکشنبه بیست و یکم شوال تمامی خزینه [illegible]
از کار انداخته در تاریکی شب باتفاق میران محمد شاه فرمانروای خاندیس و با پنج شش کس از اعیان خود
از پشت سراپرده برآمده بجهت خلط کردن پی چند فرسخ بطرف اگره قطع کرده بسرعت تمام بطرف مندو گرده
ره سر گشت و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل او با بیست هزار سوار همان وقت روان شوند و محمد زمان
میرزا با چند کس بطرف لاهوره ره نورد گردید و از دو بازاریان و دهقانان گجرات در مال و اسباب خود آتش
سپرده به اضطراب کمال آواره گردیدند و شوری و غوغای مهیب در لشکر گجرات بلند شد و آتش [illegible]
گشت بادشاه خصم افکن عدو سوز بگمان آنکه مبادا مخالف شبخون آرد با سی هزار سوار تیغ زن تیغ
گذار از خیمه و خرگاه خود برآمده در میدان تمام شب ایستاده بود هنگام صبح خبر تحقیق رسید که
بهادر بطرف مندو گریخته و سلک سپاهش آواره گردیده و شکوه تعظیم در اردوی او راه یافته بهادران لشکر
منصور داخل اردوی او گرفته دست بغارت و تاراج گشادند و اسباب و اموال و فیل و اسپ فراوان بدست
آوردند خداوند خان که وزیر سلطان مظفر بود دستگیر شد و مشمول عواطف خسروانه گشته از حبس نجات
یافت و بادشاه جوانبخت یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان میرزا و میر هندو بیگ را با لشکری جرار
ایلغار بتعاقب سلطان بهادر روان فرموده خود نیز متوجه آن صوب گشت چون سلطان بهادر باتفاق صدر خان

و عماد الملک داخل حصار مندو گشته برج و باره آن قلعه را استحکام داده بود رایات ظفر پیکر در تعاقب نزول نموده
[illegible] و امرا را بمحاصره آن قلعه مامور ساخت روز چهارم از محاصره سلطان بهادر حرف صلح در میان
آورده بزبان صدر خان پیغام داد که گجرات و چتور متعلق بسلطان بهادر باشد و مالوه و غیره
بملازمان بادشاهی تعلق داشته شد در آخر همین شب از سپاه نصرت قرین بمقدار دویست نفر
بهادر مردی نردبان و دستیاری طناب برج و باره حصار برآمدند و از دروازه حصار را وا
کرده دیگر سپاه نیکخواه را درون گرفتند ملوخان حاکم مندو که بخطاب قادر شاهی ممتاز بود ازین واقعه
آگاه گشته خود را جلد پیش سلطان بهادر رسانید سلطان بهادر که در خواب غفلت بود خود را بر اسپ
رسانیده راه فرار پیمود در اثنای راه بهوپت ولد سلهدی با بیست سوار خود را به او رسانید چون
بدروازه سر میدان رسیدند از سپاه منصور قریب به دویست سوار روبروی سلطان شدند سلطان
با چند کس بران سپاه حمله کرده آن فوج را شکافته بدر رفت و بقلعه سونگیر در آمده اسپان الطغا بهایان
فرستاده [illegible] ازان لعب خود نیز فرود آمده راه گجرات گرفت و تا رسیدن چانپانیر هزار و یازده کس با
سلطان فراهم آمدند سلطان در آن حصار متحصن گشته از خزاین و جواهر هرچه توانست بقلعه [illegible] فرستاد
چون سخن بر اینجا رسید عنان قلم را معطوف ساخته تتمه احوالش در مطاوی داستان اقبال بادشاه
جوانبخت تحریر در می آرد چون بهادران نصرت شعار این همه تیر دستی نموده بر حصار مندو ظفر یافتند
بادشاه جوان بخت وقت سحر از دروازه دهلی داخل شد صدر خان بر در خانه خود ایستاده جنگ
میکرد بعد از آنکه مجروح شد اعیان او عنانش را گرفته بجانب قلعه سونگیر بردند و سلطان عالم نیز رفیق شد

به تسخیر در آورد صورت این واقعه عجیب چنانست که چون مدت محاصره به امتداد کشید روزی آنحضرت بنفس نفیس
سوار شده با چند کس از اعیان و مصاحبان در حوالی که باغستان بود در اثنای تجلی یورش تجویز نموده
که بیک ناگاه در آن صحرا که از کثرت اشجار و افراط خار زار باد صبا را در آن طاقت گذار نبود چند کس منظر
در آمدند فرمان شد که تحقیق احوال ایشان نمایند که چه کسانند آن جماعه بعد تادیب تقریر کردند که قسم غله و روغن
بپای دیوار قلعه می بریم اهل حصار بطنابها آن جنس را بالا میکشند و در قیمت مضاعف بالمضاعف
زر و سیم میدهند آن جماعه را همراه گرفته بجهت دیدن آن محل متوجه گشتند بعد قطع مسافتی کم دیوار
قلعه نمودار گردید که شصت هفتاد ذرعه ارتفاع داشت در غایت همواری و نغز بندی بحکم عالی هفتاد
هشتاد میخ آهنی حاضر آوردند بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار قلعه فرو کوفتند و جوانان یکه تاز
بران معراج مردانگی و دلاوری برآمدن گرفتند چون سی و نه کس صعود نمودند بر امتحان عزم برآمدن کرد
بعد او آنحضرت با امیران زینه پایه شجاعت و بهادری گذاشت دقیقه لیکن عنایات ایزدی از ان محل
خطرناک بادشاه قلعه کشا و فدائیان جان نثار بالای دیوار آن حصار رسیدند دیگر بهادران که [illegible] در
ظفر انتساب حاضر بودند باشاره صعود نمودند همگی سیصد نفر شمار در آمده و بجمع سرداران سپاه و [illegible] جابجا
فرمان صادر شد که کوس و کورکه را در نوازش درآورده یورش نمایند بهادران معسکر همایون غلغله
در زمین و زمان انداخته از جا و مقام خود حرکت نمودند و محصوران بر برج و باره قلعه برآمده همت بمدافعه
گماشتند در آن شور و غوغا بادشاه سلیمان جاه از دیوار قلعه فرود آمده متوجه دفع فتنه مخالفان گشت
و بهادران رکاب سعادت نفیر خاصه را کشیده علم خاقانی را جلوه در آوردند مستحفظان برج و باره

دست از مدافعه کشیده بکمال اضطراب و اضطرار بطرف ارک قلعه گریختند بهادران رکاب سعادت قفل
دروازه قلعه به تبر شکسته افواج قاهره را درون گرفتند چنین فتحی عظیم به تدبیران بادشاه قلعه کشا
نصیب بهادران گشت و غنیمت بیحد و قیاس بدست لشکریان افتاد اختیار خان چاره بجز اطاعت
ندیده از حصار ارک برآمد و کفن و شمشیر در گردن انداخته بذریعه امرا ادراک دولت ملازمت نمود
چون آثار مردانگی بکمال از او بظهور آمده بود و [illegible] فضل آراستگی داشت قلم عفو بر جرایم او کشیده
داخل ندیمان خاص ساختند و مشمول گوناگون عنایات کردند و خزاین و دفاین و جواهر نفیسه و اقمشه
لطیفه که اندوخته چندین سلاطین گجرات بود بضبط در آمد و حصه وافر از نقود و اسباب بهادران و همراهان
سپاه رسید و در آن سال که نهصد و چهل و دو هجری بود تمامی بلاد و امصار گجرات بتصرف اولیای بادشاهی
در آمد و چون فلک غدار همین کاسه ته کاسه دارد و رسم گردی شعار او ست امری بظهور آورد که بر
آنحضرت مبارک نیامد و بازار فتنه و فساد رونق گرفت و مملکت گجرات و اکثر بلاد از تصرف اولیای بادشاهی برآمد
و تفصیل این داستان چنین است که شبی چهار صد کس از سلاحداران خاص بزم باده پیمایی آراسته
تیمور نامه را در میان آوردند چون حالات خروج امیر صاحبقران بمیان آمد آن اجل رسیدگان را
خیال [illegible] بخاطر رسید و در عالم بیهوشی مسلح گشته بر اسپان باد رفتار نشسته رو بصحرا کردند و معنی این مصرعه
مناسب استعمال است مصرعه هر که دیوانه شود دامن صحرا گیرد و چون صورت واقعه بعرض اشرف رسید
افواج قاهره بتعاقب آن بخت برگشتگان تعیین گشت فی الفور آنهمه جام خیال از دست و گردن شیشه
بدرگاه خاقانی حاضر آوردند آتش قهر اشتعال زد و بادشاه بهرام انتقام جامه سرخ در بر کرده بر سریر

شد روز منازل مخالفان پایمال غارت و تاراج گشت روز چهارم حکم منع صادر گردید و معتمد انرا نزد
صدرخان و سلطان العالم فرستاده قرده امان دادند پس از گفت و شنید بسیار صدرخان سلطان العالم
بملازمت اشرف فایز گشته سلطان العالم را که چندین نوبت مصدر فتنه شده بود چی کرده رها نمودند
صدرخان مصدر گوناگون عنایت گشت در روز سیوم از فتح قلعه سوبکیر اعلام ظفر فرجام بادشاهی
بطریق ایلغار بصوب گجرات مرتفع گردید و وقتی که رایات نصرت آیات بر تالاب عماد الملک که قریب
قلعه چانپانیر است نزول نمود سلطان بحراتی شهر چانپانیر را آتش داده و حصار را مستحکم ساخته از دروازه
قلعه که جانب گنگرتلاو است بیرون آمده بجانب کنبایت در رفت و بادشاه قلعه کشا میرهندو بیگ را با
لشکری جرار در نواح چانپانیر گذاشته با یکهزار سوار بنفس نفیس بتعاقب سلطان بهادر ایلغار فرمود سلطان
بهادر بکنبایت رسیده بلا توقف بجانب دیب شتافت و از ملاحظه تعاقب افواج منصوره صد غراب
جنگی را آتش زده رفت بادشاه جوانبخت بکنبایت شتافته بر ساحل دریای شور مضرب
خیام ساخت و قضیه غریب در این مقامات روی داد شرحش آنست که چون در رکاب بادشاه سلیمان
بارگاه مردم کم رسیده بودند ملک احمد لادن و ملک داود امرای گجرات که در کوی واره پنهان شده بودند
از کمی فوج رکاب سعادت آگاه گشته بدستکاری سلطان بهادر آقای خود با کولیان و صحرائیان
اندیار هم سخن گشته خواستند که بر اردوی ظفر قرین شبخون آرند میرزا زالی از این مشورت آگاه شده
خود را بحوالی سراپرده بادشاهی رسانیده بیکی از مقربان گفت که حرفی ضروری دارم و میخواهم
بیواسطه بعرض بادشاه رسانم حسب العرض او را به حضور اشرف باریافت صورت واقعه را معروض

داشت

داشت بادشاه فرمودند که ترا این نیک اندیشی و خیرطلبی از کجا بخاطر رسید او التماس کرد که پسر
این ضعیفه در قید یکی از لشکریان منصور است بجلدوی این نیکخواهی نجات فرزند خود منظور کرده
ام آنحضرت فرمودند تا پسرش را نیز حاضر آوردند و آن هر دو کس را حواله معتمدان کرده بجهت احتیاط
خود را از سراپرده بکنار کشیدند و بهادران معسکر همایون را نیز در باب پاسداری و هوشیاری
قدغن نمودند نزدیک بطلوع صبح کولیان و بهیلان قریب شش هزار کس فراهم آمده بر اردوی
والا ریخته دست بغارت گشادند بعد فروغ سحر بادشاه خصم افکن با جماعتی از بهادران تیرانداز
بر سر ایلی رسیده آن مدبران صحرائی را از شمشیر گرفت و آنجماعه ضاله را از ده زده از اردو برآوردند ازانجا
که فرصت محافظت کارخانجات دست نداده بود کتابخانه بادشاهی بغارت رفت از آنجمله تیمور نامه
بود بخط ملا سلطان علی و تصویر استاد بهزاد و شیخ ابوالفضل در حالات بادشاه جمجاه جلال الدین
محمد اکبر بهادر غازی مینویسد که آن تیمور نامه بالفعل در کتابخانه بادشاهی موجود و مهیاست القصه بعد
هزیمت کولیان و بهیلان بادشاه قوی طالع داخل سراپرده خاص گشته آن پیره و پسرش را مشمول عواطف
خسروانه ساخته رخصت کرد و بسوختن و تاراجیدن کنبایت فرمان داد و فی الحال از کنبایت و سکنه
اندیار اثری و نشانی نماند و رایات منصور جانب چانپانیر متوجه گردید و بکوچ متواتر سایه شفقت برحوالی
آن حصار فلک تمثال انداخت اختیار خان که از قاضی زاده های نریاد و استاد و معتمد فرمانروای
گجرات بود کمر بحصارداری بسته در توپ اندازی فخرم و احتیاط برج و باره دقیقه فرو گذاشت نکرد
و بادشاه قلعه کشا چهار ماه بمحاصره پرداخته انحصار مستحکم را بوضع غریب که از کم بادشاهی بوقوع آمده بود

جهانداری جلوس نمود و شجاعت امرا بخاطر جا نداده جمیع امرا را زیر پای فیلان مست و تیغ بیدریغ کشید و از
انقلابات روزگار بوقت صلوة مغرب مسکین نام پیشنماز سوره الم ترکیف را با سوره فاتحه ضم
کرده محمول بکنایه شد بعد فراغ نماز فرمودند که او را زیر پای فیل مست اندازند هر چند امرا التماس کردند که این
بیچاره امی محض است و معنی قرآن نمیداند منظور نشد و کارش بانجام رسید و سانحات این سال آنست که
سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران بعزم تسخیر قندهار آمد خواجه کلان بیگ که از جانب
میرزا کامران بحکومت انحصار قیام داشت تکرار مدافعه نمود و مدت محاصره بهشت ماه رسید میرزا کامران ازین واقعه
آگاه گشته با فوجی جرار از لاهور یلغار کرده غره شعبان خود را بنواح قندهار رسانید و محاربه قوی اتفاق
افتاد آغزیوار خان اتالیق سام میرزا با بسیاری از قزلباشان کشته شدند و سام میرزا منهزم گشته
بایران رفت و چون بعد از آن اثنا از زبان منهیان تیز رفتار بمیرزا کامران خبر رسید که محمد زمان
میرزا که از جنگ مندسور از رفاقت سلطان بهادر جدا شده بجانب تهته نزد شاه حسین ولد
شاه بیگ ارغون والی سنده رفته بود عرصه لاهور را خالی یافته بر الصوب رسیده لاهور را
محاصره کرده میرزا کامران قندهار را بدستور قدیم بخواجه کلان بیگ سپرده خود را تند بلاهور
رسانید و محمد زمان میرزا خایب و خاسر گشته بطرف گجرات روان شد و بعد درین وقت میرزا
حیدر کورکان از کاشغر راه بدخشان سر کرده خود را نزد میرزا کامران رسانید و بعد مراجعت
میرزا کامران شاه طهماسب خود بخود بقندهار آمد و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانجات را از
توپخانه و رکابخانه و غیره آراسته مفاتیح قلعه را پیش شاه فرستاد و پیغام داد که سامان قلعداری

ندارم و امید رسیدن کمک نیست و آمده دیدن درین بلکه خوارگی بعید ناچار خانه آراسته و مهمان گرفتن
و خود را بکناره کشید بنا بر مناسبت و رانت شاه متوجه احوال خواجه نشد و خواجه از راه تهته و اوچه بلاهور آمد و میرزا کامران
یکماه بار کورنش نداده معاتب ساخت که چرا التشیعه صبر نکردی که من خود را میرسانیدم و بشفاعت دیگر اعیان
بعد یکماه از سر تقصیر خواجه درگذشته لشکرها ترتیب داده عزم یورش قندهار نمود و میرزا حیدر کورکان در لاهور
گذاشته بیلغار تمام متوجه آن سمت گشت شاه طهماسب صفوی پیشتر از رسیدن میرزا قندهار را به براغ خان قجار سپرده
تختگاه خود مراجعت نموده بود میرزا قندهار را محاصره کرد براغ خان طاقت حصارداری در خود ندیده امان خواسته
نزد شاه ایران رفت و میرزا کامران قندهار را مسخر ساخته به استحکام برج و باره پرداخت و از ضروریات
آنجا باز فارغ گشته بلاهور مراجعت نمود و پادشاه جهانبخت از استماع این اخبار خواست که بلاد و امصار گجرات را
بحکام سپرده بمالوه مراجعت نماید بنابراین عزیمت حصار جانپانیر به تردی بیگخان سپرده و اطراف گجرات
متوجه شد و حکومت احمدآباد را بمیرزا عسکری حواله نموده و کار فرمائی کهنبایت و بروده را بدوست بیگ
ایشک آغاسی سپرده و ریاست محمودآباد بمیر کوچک بهادر متعلق ساخته و سروری پتن به یادگار ناصر میرزا
داده بطرف دیپ نهضت فرمودند بعد درین اثنا از عرایض خیر طلبان معروض گشت که محمد زمان میرزا باتفاق
پسران خود شاه میرزا و الغ میرزا در نواح سنبهل گرد شورش و فساد برانگیخته است و در مالوه ملوخان و سکندر خان
آتش فتنه را در اشتعال آورده تخت بندیه را از هتر بنور جاگیردار آنجا بتصرف در آورده آنگاه متوجه
اوجین شدند درویش علی کتابدار حاکم اوجین شهر پناه گزید و اوجین نیز بتصرف شورش انگیزان در آمد
آنحضرت از راه کهنبایت بروده و بهروچ رسیده بجانب صورت متوجه گشتند و از سرعت تمام به برهانپور نزول

است کوچ عنان بطرف جانپانیر ره سپر شد تردی بیگخان با وجود سامان قلعداری نفایس خزاین و جواهر را از قلعه
برآورده بملازمت اشرف فایز شد و صورت واقعه بعرض رسانید سلطان بهادر حصار جانپانیر را مضبوط کرده زرهای
وافر از رعایا بتحصیل در آورد آنحضرت اگرچه اراده نداشتند که مالوه و احمدآباد را گذارند اما از شورش انگیزی
میرزایان فتنه سرشت بنا بضرورت از مندو نهضت نموده براه چیتور بر رسم یلغار متوجه دارالخلافه گردیدند القصه
روزگار در نواحی چیتور اتفاق ورود رایات جهانگشا و نزول میرزایان فساد اندیش یکجا واقع شد و
میرزایان خجالت زده چاره جز ملازمت نیافته ادراک سعادت حضور نمودند پادشاه خطابخش عذر پوش
اصلا تقصیرات میرزایان را بخاطر نیاورده مصدر گونه گونه نوازش فرمودند درین اثنا منهیان خبر رسانیدند
که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که در ابتدای جلوس سلطنت آنحضرت مصدر تیغ و شسطط شده بودند و
افواج قاهره ایشان را دستگیر کرده آورده بود و حکم اشرف بنابینا ساختن آن فساد انگیزان در آنوقت صادر
شد اما کارپردازان خشم پوشی کرده بتغافل گذرانیدند درینولا سر از گوشه خمول برآورده قنوج را بتسخیر در آورده
اند و هندال میرزا با لشکر پادشاهی از دارالخلافه بعزم تادیب ایشان متوجه شده پادشاه گیتیستان به
استعجال ره نورد گشته داخل آگره شدند و هندال میرزا مخالفان را مالیده و هزیمت داده بملازمت اشرف رسیده بود
و بعد متوجه شدن آنحضرت بسمت دارالخلافه بهوپال رای حاکم بیجاگده حصار مندو را متصرف گردید و نفوذ آن انجلا
ملوخان قادرشاه از احمدآباد آمده تمامی مالوه را مسخر ساخت و میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس نیز خود را
در آن مملکت رسانیدند و در احمدآباد و مالوه دخلی بملازمان پادشاهی نماند و تتمه احوال سلطان بهادر را
گوید نقد در جانپانیر سپرده برای ملاقات سردار فرنگان که در وقت ادبار او را امداد طلبیده بود به بندر دیپ رفت

چه رفتنی که گویی خود را خود بپای دار رسانید و آن بدکیش غدار بسبب کینه دیرینه خود را در تمارض انداخت
سلطان غافل اجل رسیده را عیادت او ضرور شد روزی بر سر غرابی نشسته با معدودی بدیدن او رفت
و بعد پرسش آثار غدر دریافته عزم مراجعت نمود آن نابکار سد راه گشته گفت سلطان القدر
توقف باید که اسباب پیشکشی بیارند سلطان گفت از عقب بفرست و برودی متوجه غراب خود گشت
قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفت سلطان او را بالضرب شمشیر دو پاره کرد و خواست که جست زده بر غراب
خود سوار شود فرنگان جا بجا مستعد بودند غراب خود را حرکت دادند سلطان در آب افتاد و دو بار
از آب سر برآورد بار سیوم یکی از فرنگان زخم نیزه بر سرش رسانید و آن نوبت چنان رفت که رفت
و از رفیقان سلطان بجز رومیخان هیچ یکی از پنجه اجل نجات نیافت اگرچه بهر سال در احمدآباد و دکن
بند سلطان بهادری پیدا میشد اما هیچ یکی بمطلب فایز نشد و حدوث این واقعه سیوم رمضان سال نهصد
و چهل و سه دست داده و مدت سلطنت بهادر یازده سال و سه ماه آورده اند که چون مقدمه حیات
سلطان اسکندر داد بدان قسم انفصال یافت والده سلطان چندروز تعزیه کرده بعد لوازم عزا از ساحل دیپ نهضت
نمود و سمدر اتخالت محمد زمان میرزا که از سواد لاهور آواره شده بود در اردوی سلطان رسیده جامه کبود
پوشید و للقدر قلق و اضطرار نمود که مادر سلطان او را پسر خواند و دقیقه در غمخواری و مهمانداری فرو نگذاشت
میرزای سعادتمند خود را فراهم آورده روزی بوقت سواری بر شتران خزاین و زر آئین سلطانی گنجینه
هفتصد شتر بار از خزانه بدست آورده از اردوی گجراتیان بدر رفت و از کهنبایت زری وافر پیش سردار
فرنگان فرستاده درخواست خطبه خود در بندر دیپ نمود و حسب الدرخواست او چندروز در مسجد جمعه خطبه

فرموده از پهلوی قلعه بر گذشته داخل حصار هندو شدند فتنه انگیزان آواره گشته هر یکی بگوشه خزیدند
تمامی ولایت مالوه بجاگیر ملازمان رکاب سعادت تقسیم شد و هنوز از تنسیق و تنظیم آن ولایت فارغ نشده بودند که
ولایت گجرات از تصرف بادشاهی بدر رفت و شورشی عظیم در آگره و سرف روبه بلاد آمد و ضرورتا نهضت
رایات عالیات بطرف دار الخلافه واقع گشت شرح این اجمال چنانست که چون اعلام نصرت فرجام بطرف
مالوه متوجه گشت در میان میرزایان و الانه اردو امرا و اعیان که در ولایت احمدآباد جاگیر یافته بودند نفاق
و عناد که بدترین آفتهاست پدیدار گشت و چون سه ماه بگذشت که امرای گجرات که در انتظار چنین فرصه بودند
از هر گوشه سر برآوردند چنانچه رومیخان که صفر آغا نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست باتفاق
خانجهان شیرازی لشکری جرار فراهم کرده قلعه نوساری را از تصرف عبدالله خان اوزبک مستخلص ساخت
و خان اوزبک خود را به بروج رسانید و رومیخان بر عقب ایشان سوار شده بطرف بروج متوجه شد و خانجهان
را از راه خشکی روان ساخت قاسم حسین خان حاکم بروج دست و پا گم کرده بجانب پتن شتافت و از آنجا
نزد میرزا عسکری و امیر هندو بیگ رفت رومیخان و خانجهان بروج را متصرف گشته دوستان خان
اسحق گرانی که بنایی است بتصرف درآوردند و یادگار ناصر میرزا اینچنین گذاشته در احمدآباد نزد میرزا عسکری
رفت دریاخان و محافظ خان گجراتیان از حصار رابسین براهه پتن را در تصرف آوردند و از
اتفاقی و بی تدبیری میرزایان امر انکار بجای رسید که غضنفر نام کوکه میرزا عسکری با ششصد کس از فوج میرزا
جدا گشته نزد سلطان بهادر بدیب رفت و افواج بادشاهی بالنهایت ضعیف و زبون وانموده بی اتفاقی
و بیگانگی سرداران افواج بادشاهی در آورده و مبالغه تمام در تسخیر احمدآباد کرد سلطان بهادر که در انتظار فرصت بود

بالاتفاق

باتفاق امرا و اعیان خود بطرف احمدآباد از بندر دیب نهضت نمود و نزدیک قریه سرکیج منزل نمود عسکری
میرزا و یادگار ناصر میرزا و امیر هندو بیگ و قاسم حسین خان و عبدالله خان با بیست هزار سوار عقب اساول
مقابل لشکر سلطان بهادر فرود آمدند سه روز میان قراولان محاربه بکمتر واقع میگشت روز چهارم
میرزایان و امرا الجانب جانب چانپانیر ره سپر شدند و آنچنان مملکت وسیعی حاصل را بمخالف وا گذاشتند
سلطان بهادر احمدآباد را متصرف گشته بتعاقب میرزایان مشغول شد روزی یادگار ناصر میرزا که چنداول
لشکر بادشاهی بود با امرا اول فوج مخالف که سرداری آن بمبارک بخاری مقرر بود جنگ مردانه کرده بسیاری
از لشکر گجرات بقتل آورد و خود نیز زخمی بر دست برداشت سلطان در محمودآباد متوقف شده
میرزایان از آب مهندری بی کشتی عبور نمودند اگرچه بسیاری از پیادها و سواران که الاغ لاغر داشتند
در آب مهندری غریق شدند اما میرزایان بچانپانیر رسیدند سلطان نیز تا آب مهندری رسیده بر همان
ساحل مضرب خیام ساخت و هرچند تردی بیگخان لوازم مهمانداری میرزایان بتقدیم رسانید میرزایان آن
[illegible] انجا طرح نیاورده فکر گرفتن تردی بیگخان بطمع خزاین قلعه چانپانیر شدند روزی تردی بیگخان
پیغام دادند که بعضی امور تعلق بحضور شما دارد خان بیچاره عزم ملازمت میرزایان نمود در راه یکی از نوکران
میرزایان خان را بچشم اشاره نموده خان دریافت که میرزایان اراده غدر دارند فی الحال از راه برگشته برج
و باره حصار را مضبوط ساخت و توپی از بالای قلعه سر داده پیغام کرد که زیاده ازین توقف نکنید میرزایان
دانستند که آن صید بدام نمی افتد ناچار از پای قلعه برخاسته از گهات کرجی گذشته بطرف دار الخلافه بعزم
فاسد روان گشتند و سلطان بهادر از حالت میرزایان آگاه گشته از آب مهندری که پانزده کروه از چانپانیر

اوخوانده‌اند مادر سلطان حیران بهادر میرزا گشته عماد الملک گجراتی را با سپاه زرخواه بر سر میرزا مسطور
فرستاد میرزا شکست فاحش خورده بطرف دکن رفت تتمهٔ احوال میرزا در محل خود گذارش می‌یابد
و منقولست که چون والدهٔ سلطان داخل احمدآباد شد باتفاق امرا و اعیان احمدآباد خطبهٔ سلطنت انجا
بنام میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس که با سلطان بهادر نسبت همشیره‌زادگی داشت غائبانه خواندند
و او در آنوقت در مالوه رسیده بود از استماع این لطیفه چندان نشاط کرد که شادی مرگ گشته بعد دو روز
از تخت بر تختهٔ خاک رفت والدهٔ سلطان بهادر از مقدمهٔ غریبه آگاه گشته محمود خان ولد لطیف خان
بن سلطان مظفر را که بحکم سلطان بهادر در قلعهٔ تهالیر از مضافات خاندیس محبوس بود طلب نمود
مبارک شاه ولد میران محمد شاه حاکم خاندیس بطمع سلطنت احمدآباد در فرستادن محمود خان عذر آورد
والدهٔ سلطان مرحوم فوجی جرار بر سرش تعیین کرد او طاقت محاربه با افواج گجرات نیاورده محمود خان را از حصار
تهالیر برآورده به احمدآباد فرستاد و او بموجب اجازت والدهٔ سلطان مرحوم در سنهٔ اربعه و اربعین
و تسعمائه بر سریر سلطنت جلوس نمود و بسلطان محمود مخاطب گشت تتمهٔ احوالش در هفت گلشن بضبط آورده
درینمحل زیاده ازین گنجایش بر نیست بار بر سر مدعا میرود **ذکر نهضت موکب عالی پادشاه کشورکشا**
حضرت محمد همایون بهادر غازی بعزم تسخیر بنگاله و شرح واقعات که دران سفر رو نمود چون از ورود رایات
جهانگشا جمیع سرکشان که در سواد دار الخلافه آواره شده بودند بگوشهٔ خمول خزیدند و شورش شهادت فرو نشست
و امنیتی و آرامشی درین دیار پدید آمد آنحضرت خواستند که باز بطرف مالوه و احمدآباد متوجه شوند و آن ولایات
را از سرکشان متخلص سازند همدرین اثنا خبر شورش شیرخان سور از ممالک شرقیه رسید لهذا فسخ عزیمت انداز

گروه غازیان معسکر همایون را به احضار لشکر جرار و ترتیب افواج فرمان داد اکنون محال است
که شمه از حالات شیرخان و چگونگی نشو و نمای او بمعرض بیان در آورده زبان قلم به ابراز آن داستان
آشنا سازد تا خوانندگان اخبار و جویندگان آثار را دستور العمل عبرت باشد ای هوشیار
مخبر بیدار دل بدانکه این شیرخان فرید نام داشت پدرش حسن ابن ابراهیم سور افغان بود و ابن ابراهیم
جلالی بیکر و در موضع شمله من اعمال نارنول سکونت داشت چون ابراهیم درگذشت پسرش
حسن ترک سپاهیگری کرده در زمرهٔ سپاهیان داخل شد و مدتی در اعمال چند سال در بهار
ملازم بود و از آنجا ترک نوکری کرده پیش نصیر خان لوحانی که از امرای سکندر لودی بود در سهسرام
نوکر شد و در موضع جونپور توطن اختیار نمود و وقتیکه نصیر خان درگذشت در خدمت دولتخان برادر
نصیر خان کمر بست و از آنجا گذشته در سلک نوکران بین افغان منسلک گشت و پسرش
فرید از پدر رنجیده چندگاه نوکری تاج خان اختیار نمود و لیکن از وی جدا گشته در ملازمان قاسم حسین خان
اوزبک که از عمدهای حضرت فردوس مکانی بود داخل گشت از آنجا در نوکران سلطان جنید برلاس
انتقال نمود در اکبرنامه مرقوم است که روزی سلطان جنید فرید را به دو افغان دیگر که ملازم او بودند
در محفل حضرت فردوس مکانی همراه خود برده در آنوقت شیلان کشیدند پادشاه و امرا و اعیان و افغانان
ابرا بر سر مائده نشستند فرید نیز بر دستارخوان بار یافت و آش ماهیچه را بر سر نان ریزه ریزه کرده
بعنوان شایسته بکار برد حضرت فردوس مکانی بچشم عبرت در وی دیده بسلطان جنید فرمودند
که این افغان طرفه فطرتی دارد و چشمان او شعر بر فتنه است او را باخبر باش فرید ایمعنی را دریافت و از وجود

از محفل عالی برخاسته بطرف سهسرام ره سپر گشت حضرت بعد فراغ طعام از سلطان جنید پرسیدند که او کجا
است گفت در ملازمان من نشسته باشد فرمودند که او رفت حالا کی بدست می‌آید سبحان الله شاهان
ذوی الاقتدار از راجه دریافتی شگرف وجه دیده و دریا بین بخشیده اند که بیک نگاه از مافی الضمیر و الباطن
آگاه میشوند رای ظل الله معنی دارد القصه فرید مسطور چون به سهسرام رسید پدرش حسن وفات یافته بود
اندوخته‌های پدر را برادران صرف کرده جماعتی را با خود یکدل ساخت از آنجمله باحیل تن بهم عهد
و پیمان گشته جامهای یکرنگ پوشانید و اسپان باد رفتار و اسلحه بیک تمامش بخشیده شیوهٔ قزاقی
کرد و بسیاری از قریات و قصبات آن مملکت را تاخته و حوالی هندوستان و بنگاله را غارت نموده صاحب
سامان عالی گشت و روزی شیری را بشمشیر آبدار بر خاک هلاک افکنده بشیرخان مخاطب گشت و غلغلهٔ
شجاعت و مردانگی بحدی بلند شد که سلطان بهادر پادشاه احمدآباد در وقت انهزام مبلغ خطیر بدست
معتمدان برای او فرستاده بمدد و اعانت خود طلبید و او آن زرها را گرفته کسان فرمانروای احمدآباد
را بی نیل مقصود بازگردانید و با سپاه زرخواه بر سر بهار رفته مال و اسباب لوحانیان بتصرف
در آورد و در سال دیگر بر ساحل سرو بالا غره را محاربه کرده ظفر یافت و غنیمتهای بی‌قیاس بحصول
انجامید و همدرآنوقت بنارس را غارت نموده نقد و جنس فراوان بتحصیل آورد و در سورجگده با افواج
بنگاله محاربه کرده ظفر یافت و تا یکسال با نصیب شاه فرمانروای بنگاله جنگ کرده خزاین بیقیاس
متصرف گشت و نصیب شاه زخمی گشته پناه بدرگاه خاقانی آورد و چون دران ایام بشیرخان
خبر رسید که راجه اودلیه منجمی صاحب حکم دارد مهابلی زرهای وافر برای آن منجم فرستاده طلب نمود راجه او

اورا نگذاشت امان منجم بشیرخان نوشته فرستاد که بعد یکسال ترا بر بنگاله ظفر میسر خواهد شد و در فلان
تاریخ دریای گنگ یکساعت پایاب خواهد شد و به اقتضای قدرت قاهرهٔ حکیم علی الاطلاق
همچنان شد که او گفته بود بیت شنیدم زدانا که دانش بسیست :: ولیکن پراکنده با هر کسیست
الحاصل چون خودسریهای شیرخان متواتر بعرض اشرف رسید امیر فقیر علی برلاس که سپاهی دیانت و میر
محمد بخشی را بحکومت آگره مامور ساخته باتفاق عسکری میرزا و هندال میرزا بطرف بنگاله نهضت
فرمودند و تفصیل امرای عالیشان که دران سفر در رکاب سعادت کامیاب بود ابراهیم بیگ
چالوق جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ اماده و بهرام خان و قاسم
حسین خان اوزبک و تردی بیگ خان و ابوجک بهادر و زاهد بیگ و دوست بیگ و دولت
بیگ میرک و حاجی بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و
جمع دیگر و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود بحراست قنوج مامور
شد و یادگار ناصر میرزا بمحافظت کالپی سرفرازی یافت و هنگام نهضت بنگاله حسب الالتماس
همشیرهٔ عزیزه خود معصومه سلطان بیگم که در عقد ازدواج محمد زمان میرزا بود فرمان عفو تقصیر بنام
میرزا مسطور که آواره میگردید صادر شد و هنگامی که رایات عز و جلال بمحاصرهٔ حصار چناره مشغول گشت
محمد زمان میرزا در سواد معسکر همایون نزول نمود و تخت جمیع امرا حسب الحکم اشرف باستقبال رفتند
و بعد از آن عسکری میرزا و هندال میرزا پذیرا شده میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم با نگیسه گشت
و میرزا هندال دست تسلیم بر سر گذاشته میرزا را دریافته بملازمت اشرف آوردند مشمول عنایات خسروانه

گشته در یک مجلس دو نوبت بخلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع واسپ با ساز طلا مفتخر شد و احوال خیاره‌ها که انحصار فلک تمثال و متصرف شیرخان بود از طنطنه آمد آمد معسکر همایون قطب خان ولد شیرخان خود را
در انحصار نگذاشته بطرف بنگاله شتافت و معتمدان خود را به محافظت برج و باره قلعه گذاشته رفت
رومیخان که ژاژ آتش سرکار عالی بود تخته‌های چوبین را با همدگر وصل داده خیابان ساباط‌ها
و سنگرها بر روی دریا ترتیب داده دیگها و ضربزنها را بران تعبیه کرد که باعث حیرت نظارگیان
گردیده و نقبها زیر دیوار قلعه رسانیده به باروت برساخته آتش داده و برج را ازهم ریخت ارکان انحصار را
قطبیخان شبی فرصت یافته از حصار گریخت و دیگر محصوران زبان بعجز گشاده امان خواستند
حسب الالتماس رومیخان محصوران را امان دادند و حصار چناده و بسیاری از آلات توپخانه و بعض
خزاین انحصار بضبط در آمد و بجلدوی تردداث حکومت چناده به رومیخان مفوض شد و چون آن
بیچاره محسود مقربان گشته مسموم گردید حراست چناده به بیگ میرک عنایت گردیده و جونپور و ...
بمیر هندو بیک عطا شد و همدران وقت نصیب شاه والی بنگاله زخمی و مجروح بملازمت اشرف رسیده مشمول
عنایات خسروانه گشت و از راه بر و بحر رایات جهانگشا بصوب بنگاله متوجه گردید و رقم متوبان
خاقانی التماس نمودند که موسم برشکال برسر رسیده و در همین موسم حرکت در مملکت بنگاله دشوار است
بهتر آنست که درین عرصه وسیع مضرب خیام ساخته بعد انقضای هنگام بارندگی رایات ظفر پیکر
بسمت بنگاله متوجه شود حضرت این تدبیر را پسند کرده میخواستند همچنان بعمل آرند والی بنگاله
تمام التماس کرد که هنوز شیرخان در بنگاله قایم نشده هرچند زودتر متوجه شوند بهتر است از انجا که

تقدیر نوعی دیگر رفته بود و زمانه میخواست که بوالعجبهای غریب بر روی روزگار آرد التماس والی بنگاله
بموقع قبول افتاد و بسرعت تمام متوجه پیش شدند و در بهاگلپور رسیده به هندال میرزا فرمودند که
با پنج و شش هزار سوار از سپاه گذشته از طرف دریا میرفته باشد و در مونگیر از زبان مهنیان بعرض
رسید که شیرخان جلالخان را با مردم سکری گلی گذاشته راه جهارکهند پیش گرفته میرزا جان
و ابراهیم بیک جابوق و جهانگیر قلی بیک و بیرم بیک و بنال بیک و روشن بیک و کوک علی بیک
و دیگر بهادران را با پنج هزار سوار بر سم منقلا بمالش جلالخان تعین شدند و اینجاعه جنگ
تورکانه کرده هزیمت خوردند و علیخان جهاولی و حیدر بخشی و چندی دیگر شربت شهادت چشیدند
انحضرت در قطع مسافت استعجال فرمودند جلالخان از قرب لشکر منصوره آگاه گشته گریخته رفت
و معسکر همایون داخل سکری گلی گشته تمامی ولایت بنگاله را بتصرف در آوردند در سنه نهصد و
چهل و پنج فتح بنگاله دست داد و میرزا هندال بحراست پورنیه و ترهت دستوری یافت و چون
از زبان مهنیان معروض گشت که شیرخان خلاصه خزاین و تحایف و نفایس بنگاله را برداشته از
راه جهارکهند بطرف رهتاس رسیده انحصار فلک تمثال را بحیله گری بضبط در آورده بره زنی و
قطاع الطریقی کمر بسته است و شرح تسخیر القلعه چنانست که انحصار مستحکم در رفعت و فسحت است
و کنگره‌اش بر کنگره حصار فلک همسر فائق شده و در انوقت انحصار بر اجه چنتامن نامی متعلق بود
و شیرخان در ابتدای شورش انگیزی با او روابط اتحاد و یگانگی درست کرده بود درینوقت که تا خزانه
بنگاله و ران دیار وورود عنود براجه مسطور پیغام داد که گنجهای بیحد فراهم آورده‌ام اگر انجا انها و اهل و عیال

را طلب میکنم و اگر کشته میشوم خزانه هم از آن راجه باشد البته عیال مرا محافظت خواهی کرد بقول اگر
مصرع: برو زرد طمع دیده هوشمند
راجه را دندان طمع برسید و هوش و در اندیشی از خیال ابرو رفت اجازت داد که اهل عیال و خزانه را داخل قلعه سازد آن مزور مشعبد تخته ترتیب داده
دوجوان مسلح را در هر تخته نشانده بطرف حصار روان فرمود و گرد و پیش محفه‌ها کیزان و پیره زنان
را تعین کرد و خریطه‌های پول سیاه را بر سر سپاهیان کار آزموده نهاده جماعتی عظیم را باین
حیله داخل حصار کرد راجه بیچاره با جمیع فرزندان و خویشان خود بر سر دروازه رسیده بمهمانداری
مشغول بود که افغانان دیو سیرت از محفه‌ها بر آمده شمشیرها علم کردند و فدویان راجه القدر بمجاده
و مدافعه بر داختند که راجه و پیشروانش را از دروازه دیگر بدر زدند و شیرخان بدین حیله غریب آن
حصار را متصرف گشته عیال خود را دران گذاشته و برج و باره انرا مستحکم ساخته براه بنگاله متردد
گردید و باقتضای مقدرات انحضرت را از سنوح این اخبار اصلا خطره بخاطر نگذشت و هوای بنگاله
بغایت پسند خاطر اشرف افتاد و شاه و امرا انبساط عیش گسترده فکر بنظم ولایات را از صفحه
خیال محو ساختند و منقولست که انحضرت بارها بر زبان گهربار آوردند که از کابل و بدخشان تا بنگاله
و دریای شور بتصرف ما در آمد احتیاجی بلشکرکشی نماند و به امرا قدغن شد که خبری که ملال آرد اصلا
بعرض نرسانند و افراط بارش علاوه آن گردید و اگر شیرخان بحیله خبری آوردند بحکم یارای عرض آن نداشت
و از مقربان و نزدیکان هیچ یکی را یارا مجرا نبود و گاه گاهی از خبر که سلام امرا میکردند بلی فلک
دوار در صدد مقدمات غریب بود که چنان بادشاه صاحب عقل و هوش و ضابطه دان قواعد جهانگیری

وجهانستانی را چنین غافل و عاطل ساخت که آن غفلت باعث قتل عالمی گردید و جهانی آرمیده
بشورش در آمد و زمام سلطنت بدست ناکسان افتاد و عروس جهانداری با ناجنسان همنشین
گشت اما الحمد لله که باز حق برقرار گرفت و زمانه از کرده‌ها پشیمان شد و توسن فلک رام گردید و
چرخ دوار غاشیه اطاعت بر دوش انداخت چنانچه از فحوای عبارات آینده موضوع السطوران خبرت
پذیر میگردد ذکر مراجعت بادشاه کشورستان از بنگاله بسمت آگره و حدوث واقعات عبرت افزا
ای جوینای اختیار چشمی بر این کارنامه قضا و قدر انداز و این داستان عبرت افزا گوش کن که
دستور العمل هوشیاری و بیدار لبیت آورده‌اند که در حالتی که شهریار کامکار عروس بنگاله را در آغوش
کشیده بخوشی و خرمی بروزان و شبان میگذرانید فلک شعبده باز سر حقه باز کرد و چرخ دوار هنگ
غدر ساز نمود و زمانه چشمک زن و در کمین آن شد که گنجشکی را بر شاهباز ظفر دهد و آشیانه هما را
مسکن جغد سازد و خیری سر از حلقه اطاعت شیران بیشه هیجا در کشیده به اطاعت روباهان
گمنام گردند بنابران امری بظهور آمد که عقل عقلای روزگار دران خیره ماند و تعبیه بر انگشت دانایان
دوراندیش انگشت حسرت بدندان گرفت شرح این واقعه چنانست که میرزا هندال در عین بارندگی
و آشوب برشکال بطرف دار الخلافه از پورنیه بی رخصت نمود و هرچند مبارز نصیحت صادر شد
بخاطر جا نداده به آگره نزول نمود و خدا انکه والده میرزا دلدار آغاچه که زنی عاقله بود و الواث نصیحت
و اندرز بر روی میرزا گشود فایده مرتب نشد و آن عصمه لباس کبود پوشیده گفت اینک میرزا
در ماتم تو این لباس در بر کرده‌ام و الا بشاهراه هدایت بیا و از عزم نادرست در گذر میرزا بر آن

وضع خود قایم بود و نصیحت ناصحان حلقه گوش کرده در آن وقت میر فقیر علی که از امرای معتبر
حضرت فردوس مکانی و حاکم دهلی بود از دهلی رسیده میرزا را از داعیهٔ فاسد باز داشت و داعیه [illegible]
شیرخان از آب جون گذرانیده خود بطرف کالپی رفت که بادشاه را خبر میرزا رسانید با فوجی جرار روانه
سازد تا هر دو میرزا در آگره باهم پیوسته بتادیب افغانان پردازند و مقارن این حال خسرو بیگ
کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و میر ابوالبقا و جمعی دیگر از امرای عمده طریق حرام نمکی پیموده
در قنوج پیش میرزا نورالدین رسیدند و زبان بهذیان گشاده بتصریح پیغام دادند که ما را دیگر سر خدمت
بادشاه نیست اگر میرزا هندال بنام خود خطبه بخواند حاضریم و الا پیش میرزا کامران بلاهور میرویم
چون محمد غازی توغبائی پیغام امرای حرامخوار بمیرزا هندال رسانید میرزا در اندیشه فرو رفت و گفت
یکی از دو کار باید کرد یا خطبه بنام خود باید خواند یا امرا را بلطف طلبیده محبوس باید کرد میرزا
که آشفتگی دماغ داشت امرای حرامخوار را بعهد و پیمان نزد خود طلب داشته به آگره مراجعت نمود و در این
حالت شیخ بهلول برادر شیخ محمد غوث گوالیاری برسم ایلغار از درگاه خاقانی نزد میرزا هندال رسید
و انواع موعظه و اندرز بر زبان آورد و میر محمد بخشی حاکم آگره را حکم رسانید که آنچه مطلوب باشد از نقد
و جنس بمیرزا حاضر سازد میرزا سخنان شیخ را بگوش هوش جا داده امرای حرامخوار را از اطراف کول
در اقطاع زاهد بیک بود رخصت نمود و در فکر سامان لشکر شد از اقتضای نحوست ایام در این
میرزا نورالدین از قنوج رسیده مزاج میرزا هندال را بشورش در آورد و محمد غازی توغبائی که از امرای سرکش
فرستاده پیغام موافقت نمود آن حرامخواران جواب نوشتند که اگر میرزا شیخ بهلول را گردن بزند ما دانیم که

معامله

معامله یکسو شد که در اطاعت میرزا می بندیم و الا اعتماد بر قول و فعل میرزا نداریم میرزا بتحریک
مفسدان کشتن شیخ بهلول که با وصف خداشناسی خیر طلب این دودمان بود قبول نمود و در حالتیکه
شیخ بیچاره در سلک بندگان بود میرزا نورالدین بمنزل شیخ رفته شیخ را دستگیر کرده و از آب جون
گذرانیده و در ریگستان نزدیک باغ بادشاهی گردن زد و اسباب یغما کرد و او [illegible] رای ناهنجار
آماده ساخت امرای مخالف روز دیگر در آگره آمده میرزای بی سعادت را دیدند و خطبه او را
خواندند و هر چند دلدار آغاچه والده و دیگر بیگمات عظام بشیون و نوحه کردند میرزایان بی
سعادت را این سطور بیقیاد یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی در کالپی از این حادثه آگاه گشته بطرف
دهلی ایلغار کردند و در حصار دهلی رسیده برج و باره شهر را مستحکم ساختند میرزایان بی سعادت و
امرای حرامخوار بکوچ متواتر بدهلی نزول نموده همت به تسخیر قلعه گماشتند میرزا یادگار ناصر
و میر فقیر علی صورت حادثه را بمیرزا کامران نوشته استدعای آمدن نمودند میرزا از لاهور بطریق
استعجال بطرف دهلی روان شد وقتیکه بسونپت نزول نمود میرزایان بی سعادت و امرای
حرامخوار از گرد حصار دهلی برخاسته خایف و خاسر بطرف آگره شتافتند و یادگار ناصر میرزا که
در حصارداری مستحکم بود و میر فقیر علی از حصار دهلی برآمده میرزا کامران را دیدند و به پند و نصایح
بجانب آگره روان ساخت میرزا هندال جانب قلعه الور رفت و میرزا نورالدین که منشاء شورش
بود بقنوج شتافت و امرای حرامخوار را در کول متحصن گشته میرزا کامران در آگره رسیده والده
میرزا را گفت که میرزا را مطیع ساخته از الور بطلبید آن عفیفه در الور رسیده خود را تسلی داده طلبید و فوطه

درگردن انداخته بملاقات میرزا کامران رسانیدند میرزایان به این لایق پیش آمده برادر برادر یافت
روز دیگر امرای حرامخوار بملازمت میرزا کامران فایز گشتند قلم عفو بر صحیفه جرایم ایشان کشیده محفل
یگانگی‌شان آراست و بعد شورشهای بسیار قرار بر آن یافت که بطرف جونپور جهت دفع فتنه شیرخان
متوجه شوند پس بهمین عزیمت درست میرزایان و امرا اتفاق ورزیده از آب جون گذشته یک
دو مرحله قطع نمودند اما زمانه در مقام ناسازگاری چنان بود که آن یگانگی پس پراصل راه العمل
در بنیاد ... چنانچه تفصیل آن در محال خود گذارش یابد الحال زبان قلم بتحریر حالات شیرخان
آشنا ساخته حالات معسکر همایون را بتقریر خواهد آورد تا سر رشته سخن از دست نرود منقول است
که شیرخان قلعه رهتاس را به تسخیر درآورده در صدد شورش انگیزی در بنی بود که خبر شورش
افزای میرزا هندال و روان شدن بطرف آگره و برهم زدگی امرای حرامخوار که در صدد اشاعت
آنجا عنه مذکور شد به او متواتر رسید او که در کمین فرصت و دوراندیشی یگانه زمانه بود این معنی را از آثار
اثبات اقبال خود تصور نموده و نقش مراد از زایچه طالع خود خوانده بطرف بنارس نهضت و میر فضلی
حاکم آنجا را کشته آن شهر را متصرف گشت و از آنجا بجونپور گذشت بابا بیگ جلایر پدر
شاهم خان بعد وفات امیر هندو بیگ از جناب خاقانی بحکومت آن ولایت قیام داشت مردانگی
بمدافعه بست از اتفاقات یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق که بعزم رفتن بنگاله آمده خود را
بجونپور رسانیده بود شریک بابا بیگ گشت و هر روز میان فراوان هر دو لشکر محاربات شدید
اتفاق می‌افتاد روزی یوسف بیگ با مردم کم از حصار جونپور برآمده با مخالفان در آویخت و حملها

رستمانه

رستمانه کرده شربت شهادت چشید بابا بیگ را هم پای استقلال بجا نماند جونپور را گذاشته
بگوشه رفت و شیرخان آن تمامی مملکت را مسخر ساخته راه بنگاله چنان مسدود ساخت که طیور
خیال را هم طاقت پرواز نماند و اگرچه در حضور انور قرار چنان یافته بود که هیچ یکی از اعیان
خبر موحش بعرض نرساند اما بعض دولتخواهان از این شورشها آگاه گشته مفصلا معروض داشتند
شهریار جوانبخت در عین شورش بشگال که صفحات زمین زیر آب بود و چهره خورشید جهانتاب
در آیینه خیال رو نمی‌نمود جهانگیر قلی را بحکومت بنگاله مامور ساخته عنان عزیمت بجانب جونپور
معطوف ساخت شیرخان از مظنه مراجعت رایات جهانگشا و انتشار خبر متوجه شدن میرزا الغ
دام از آگره دست از جونپور برداشته بطرف رهتاس سپر شد چون عساکر ظفر اثر در سواد
برهمن ورود نمود و بسیار از لشکریان در رهنمای خمچه گرفتار ماندند و آنچه در رکاب رسیدند سپاه
از کار رفته و بی یراق و پریشان حال شیرخان از بی سامانی و آوارگی سپاه پادشاه سلیمان بارگاه
و از مراجعت میرزایان بی سعادت و امرای حرامخوار که از آگره برآمده بودند سپر گشته با فوج تجنبی
... و مکمل از سواد رهتاس کوچ کرده نزدیک لشکر همایون رسید و در صدد قابو شد
ابن علی قراول بیگی برسم ... آنکه تا نزدیک لشکر غنیم رفته بر چگونگی آن آگاه گشته صورت واقعه
بذریعه محمد زمان میرزا بعرض رسانید پادشاه کشورستان از خبر کی غنیم برآشفته اعلام نصرت فرجام
را بطرف اردوی مخالف معطوف ساخت و در موضع بهمن مضافات بهوجپور تقارب هر دو لشکر
اتفاق افتاد و در آنجا سیاه آبی است کیناس نام در میان هر دو عساکر واقع شد و لیعه چند در بهادران

لشکر منصوران آب را جسته عبور کردند و مدتی در میان قراولان هر دو لشکر محاربات شدید واقع شد
و شیرخان باره تونجاره و مردم ناکاره را بمقابله لشکر منصور گذاشته خود دو منزل عقب نشست و
بفسون و فریب خود را عاجز و زبون وانمود و سران سپاه ظفر پناه دشمن محیل مکار را بخاطر نیاورده سر رشته
محافظت و احتیاط از دست دادند و در شرایط آگاهی تهاون و تغافل عظیم راه یافت و امری که در
خیال نگنجد بظهور پیوست **حدوث واقعه حیرت فزا** بست و نهم صفر سنه نهصد و چهل و شش
شیرخان شبیکر کرده وقت طلوع صبح از عقب اردوی معلی نمودار گشت و آنکه خود را بر توپ انداخته
بود یک توپ خود و یک توپ سرداری جلال‌خان و یک توپ لشکر کوکی خواصخان و این هر سه فوج
لشکر پادشاهی را فرصت زین بستن اسپ و فرصت جبه پوشیدن نداده مانند بلای ناگهان از هر طرف
ریختند شهریار کامکار از نیرنگی تقدیر حیران مانده بابا بیگ جلایر و فوج بیگ و جمعی دیگر از امرای
اردو و مهد علیا حاجی بیگم مأمور ساخته خود بر اشهب جهان نورد سوار گشته بطرف پل آب کیناس
متوجه شده آن پل را شکسته یافتند ناچار اسپ بر آب راندند و در میان آن دریا از اسپ جدا گشتند
در آن وقت سقائی خود را به آنحضرت رسانیده بدستیاری شنا از گرداب حادثه بساحل سلامت رسانید
آنحضرت از وی پرسیدند که نام تو چیست گفت نظام فرمود نظام هرگاه بر تخت سلطنت اگر نزول
فرماییم تو حاضر شو که ترا نیم روز بر سریر فرمانروائی متمکن ساخته به پادشاهی ملک نیمروز بمقصد میرسانیم
همدران حال میرزا عسکری خود را بملازمت اشرف رسانید و به اتفاق همدیگر بطریق ایلغار بسمت آگره متوجه
شدند و بابا بیگ جلایر و ترددی بیگ و فوج بیگ و بسیاری از قدیمان بر در سراپرده حرم محافظت شربت شهادت

چشند

چشیدند و محمد زمان میرزا گورکان و مولانا محمد پرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال توتی
با جمعی دیگر غریق بحر فنا گشتند و حادثه عظیم در اردوی پادشاهی افتاد و آفتی قوی با
سر لشکریان گذشت و اساس سلطنت و اموال و اسباب امرا و اعیان و خانمان خاص و عام
پایمال غارت و تاراج گشت و شیرخان جمیع عرایس و اثقال و اموال را بدست آورده محفه مهد علیا
حاجی بیگم و جمیع پردگیان عصمت را به اعزاز تمام مصحوب معتمدان خود روانه آگره ساخت القصه
چون پادشاه عدالت گستر بسایه عنایت بر کنه دار الخلافه آگره انداخت بعد چند روز میرزا کامران
و میرزا هندال و دیگر امرای نیکوخواه شرف ملازمت دریافتند و قلم عفو بر صفحه جرایم میرزایان و
امرایان کشیده شد و مشمول عواطف و نوازش گشتند و میران و سروران سپاه بر میرزا بیعت
جهت فراهم آمدند همدران حالت نظام سقا خود را رسانید چندین نقود احمر و ابیض و جواهر
و امتعه قیمتی به او بخشیده بمقتضای اوفوا بعهدی اوف بعهدکم تا نصف روز بر سریر سلطنت نشاندند
و اکثر احکام و اوامر پادشاهی در آن نیمروز از او رواج گرفت و کامران میرزا که بهانه طلب بود و نفاق
و مخالفت در خمیر سرشتی او سرشته بودند از این مقدمه اظهار رنجش نمود که گفته اند **مصرع** خوی
بد را بهانه بسیار است و آورده اند که هرچند شیرخان را چنین فتح عظیم و غنیمتی بیحد و قیاس بدست افتاد
یارای آن نداشت که خود را به آگره رساند یا خیال صف آرائی در دماغش راه یابد بنابر آن قطب‌خان
پسر خرد خود را بر سر کالپی فرستاده خود بطرف بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ و دیگر امرای پادشاهی
را کشته و منهزم ساخته تمامی بنگاله را مسخر ساخت و خاطر فتنه شعار را از مهمات آن ولایت و شیع پرداخته

بطرف جونپور راجعت نمود و قطلغخان از ترس بطرف کالپی آواره گردید از پیشگاه خلافت و جهانگیری
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک و اسکندر سلطان و جماعی دیگر بتادیب او تعین شدند
بعد محاربه صعب قطلغخان کشته شد و افواج مخالف هزیمت فاحش خورده آواره گردید و بهادران لشکر
مظفر و منصور گشته بجا و مقام خود اقامت ورزیدند و با وجود حصول این فتح کامران میرزا اظهار مخالفت
و نفاق کرده رخصت لاهور خواست آنحضرت فرمودند که از مخالفت شماها و ناهمواری امرا کار بجائی
رسیده که چنین ناکس قوت تمام گرفته ولایت بنگاله و تمامی بلاد و امصار شرقی را متصرف شده است
هنوز متنبه نشدن و از خواب غفلت بیدار نگشتن اقتضای کدام عقل است و جنگ در پیش دارد اگر فتح
از ماست دیگر شما حق توانند زروی خود نمود و اگر اعاذنا الله فتح غنیم است شما را در لاهور که مسکن است
که یکدل و یک رو گشته غنیم را بر داریم بعد از آن هر ولایتی که مرغوب باشد برای بودن اختیار
نمایند میرزای غفلت سکر بنصایح اصلا از کجروی باز نیامده و نصایح هوش افزا را بگوش هوش جا نداده
رخصت رفتن لاهور نمود و رساجت گرفت و سه هزار سوار خود را در رکاب پادشاه گذاشته با بیست
هزار سوار مسلح راه لاهور گرفت و خواجه کلان بیگ را که نسبت فدویت بجناب خاقانی متحقق است
با خود برد و میخواست که میرزا حیدر ولد محمد حسین کورکان را که خاله زاده فردوس مکانی بود با خود همراه برد
به او فرمودند که تو حکیم نیستی و دارو شناس نه که همراه میرزا میروی الحق عزیمت کرده در رکاب
سعادت بمانید و آنحضرت جمیع میرزایان و امرا را حاضر ساخته بنصایح بلند و اندرز و پند دلالت
نموده بمقابله و مقاتله خصم ادبار سرشت مستعد ساختند و بلغارضان لشکر همایون فرمان شد که سامان

یورش مهیا سازند و در چند روز لشکری جرار در زیر رایات جهانگشا فراهم آمد اما چون قلم تقدیر بنوعی
دیگر رفته بود فایده بر آن اجتماع عساکر مترتب نشد و امری که در وهم نگنجد بظهور آمد آری یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید **ذکر صف آرایی پادشاه سلیمان بارگاه حضرت نصیر الدین محمد همایون بهادر غازی**
با شیرخان و وزیدن نسیم فتح بر پرچم رایت شیرخان سور ای هوشمند حیرت بر تر از این داستان عجیب عبرت
گیر و نگاهی ژرف بر چگونگی این حکایت بیدار و مشیت الهی و قدرت نامتناهی را تماشا کن که چه نوع نیرنگی
تقدیر روبهی لنگ را بر شیر ژیان ظفر می بخشد و لواگری را بر پادشاهی انجم سپاهی منصور میسازد
و این نه از امروز است بلکه تا کون و مکان را خلعت هستی بخشیده اند از شگرفیهای روزگار و انقلابهای
لیل و نهار عرصه گیتی فارغ نبوده و نخواهد بود اما کجا دل هوشیار و دیده بیدار که مستغرق بازیچهای
این ناپایدار گشته دامن مقصود بچنگ آرد تا لنگ لنگان خود را بکوچه محبوب رساند القصه
بیان این حادثه غریبه آنست که پادشاه عالمیان از آگره نهضت نموده به بهوج پور نزول نمود و شیرخان با گروهی
انبوه از آن طرف دریای گنگ رسیده شورش افزا شد و بهادران لشکر منصور بموجب حکم اشرف بکشتی و
جالهای بر روی آن دریای مواج جسری عالی بستند و روزی یکه تازان نبرد دوست قریب صد و پنجاه
نفر بر اسپان بی زین نشسته چون نهنگان خونخوار از آب گذشته هنگامه گیر و دار گرم ساختند و با
حریفان در آویخته مخالفان را هزیمت دادند و خواستند که مراجعت نمایند افغانان فیل گردنبار را
که از فیلخانه پادشاهی بدست ایشان افتاده بود و در جوش مستی میچکید بشکستن پل اشاره نمودند
آن فیل خونخوار قواعد پل را در هم شکست و نزدیک بود که چشم زخمی به آن یکه تازان برسد که همراهان

حال توپی از معسکر عالی سر دادند و گلوله آن ارکان هستی فیل کوه‌وار را پاره پاره ساخت و هزیمتی در افواج
افغانان افتاد بهادران خصم افکن بسلامت در اردوی پادشاهی داخل گشتند شهریار شیر شکار
بصوابدید امرا از گذر بستق آب گنگ اغماض نموده بطرف قنوج متوجه گشت شیر خان نیز بساحل دوم
قطع مسافت پرداخته در قابوی نبرد بود روزی کشتی از مخالفان نمودار شد و گلوله ضربزن کشتی
کلان خصمان رسیده کشتی حیات بسیاری را غریق حادثه بلا ساخت مدت یکماه در نواحی قنوج مضرب خیام
هر دو لشکر بر هر دو ساحل دریا بود و گاه بگاه جنگ توپ و تفنگ بوقوع می پیوست رفتی محمد
سلطان میرزا و پسرانش الغ میرزا و شاه میرزا که نسب ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود و به
سلطان حسین میرزا گورکان بودند بمقتضای کینه قدیم از معسکر عالی گریختند و چندین هزار [illegible]
دیگر که آنرا رهنما گشتند و بسیاری از لشکریان رهگرای فرار گشتند شهریار عالی فطرت احوال امرا را
بدان منوال دیده به بهادران رکاب سعادت فرمود که بر روی دریا پل بسته عبور نمایند تا هر زنگی
که باشد جنگ بینداریم کو هرچه باشد تهمتان چابک دست پلی مستحکم ترتیب داده عبور نمودند و اماهای(؟)
توپخانه را پس پرده خندقی عظیم حفر کرده دقیقه در احتیاط فرو نگذاشتند و با وجود گرفتن لشکر روفی(؟)
توپخانه و سامان جنگ مخالف را ثبات و طاقت آن نبود که در برابر معسکر عالی رسیده دست بمحاربه
بگشاید جوانان نبرد دوست از پس توپخانه برآمده بمیدان کارزار رسیده معرکه قتال بی آراستند
و داد شجاعت میدادند و شیر خان از راه کثرت و حیله هر هفته پیغام صلح میفرستاد روزی آنحضرت
یکی از مقربان را بان(؟) دارا نزد شیر خان فرستادند که مافی الضمیر او را دریافته بعرض رسانند او آمده بعرض رسانید

که در وقت ملاقات شیر خانرا دیدم که بیل بدست خود گرفته به بیلداری مورچال کار میکرد و خلاصه کلامش
آنکه پادشاه خود بنفس نفیس جوانان جنگ اندوز لشکر پادشاه و امرا راضی بجنگ نیستند بهانه بهتر
که صلح کنند آنحضرت حقیقه این پیغام دریافته به بهادران قدغن نمود که از مکر و کید او باخبر باشند
درین اثنا تحویل سرطان شده موسم باران در رسید و اقبال سحاب و جوش و خروش آمدند
و از رگ و ریشه روزگار آبها چکیدن گرفت و صفحات زمین را آبها فرو گرفت و چون این تهیه
برای هر بیت افواج پادشاهی بود از فضای اسمانی در سرزمینی که مضرب سراپرده خاص و مورد خیام
امرا و لشکریان بود سیل عظیم در رسید و خیمه و خرگاه شاه و سپاه در آبها فرو رفت و توپخانه بر آبها فرو نشست(؟)
نرسید آنحضرت فضای بلند که از آسیب سیل محفوظ باشد جهت ورود سراپرده خاص و خیام لشکریان
تجویز نموده روز عاشورا دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت سوار شده ترتیب صفوف کرده متقابل
غنیم آماده حرب شدند و قلقچیان شاکر و پیشه را برای انتقال خیام دولت مامور ساختند و ترتیب
صفوف بدین تفصیل مقرر شد محمد خان رومی و پسران استاد علیقلی و استاد احمد رومی و حسن خلفات
که کارفرمایان آتشخانه بودند گردونهای دیکها و ضربنها را بقانون مقرر نصب کرده بزنجیر بستند و قول
بوجود شریف آنحضرت آراستگی یافت و هندال میرزا را پیش قول اشاره فرمودند و میرزا عسکری را
فوج برانغار شد و یادگار ناصر میرزا سرکردگی جوانغار مامور گردید و میرزا حیدر دوغلات جانب
چپ مقرر شد و بیست و هفت امرای توقدار در فوج یمین و یسار و هراول و چنداول تعیین گشتند
که در قابوی چنین وقت و فوج خود را تیغ توپ ساختند متوجه کارزار شد جلالخان و سرهنگان و

و تمامی نیاریان را بر سر هندال میرزا فرستاد و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی را که
گذرانیان را بمقابله یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان فرستاد و خواصخان و برمزید و جمعی دیگر
را بمحاربه عسکری میرزا تعیین کرد و خود در فوج طرح آماده گردید تا بهر طرفی که احتیاج افتد خود را رساند
نخست محاربه شدید میان هندال میرزا و جلالخان وقوع یافت و از هر دو جانب خصلتهای مردانه
بظهور پیوست جلالخان از اسپ افتاد و بهادران جوانغار پادشاهی غنیم خود را بر داشته مشغول
انهازد(؟) شیرخان از مشاهده اینحالت با لشکری جرار خود را جست و جسیان بمدد رسانید و
خواص خان و همراهان او بر عسکری میرزا حمله کرده آتش محاربه برافروختند و محاربه شدید واقع گشت
چون زمانه بدکردار در پای انجاری(؟) بود میرزایان و امرا را پای ثبات قایم نماند و تزلزل عظیم
در اردوی پادشاهی راه یافت آنحضرت طاقت غیرت نیاورده دو نوبت بنفس نفیس بر مخالفان حمله
ناخنده(؟) و دو تیره بدست مبارک شکست و بسیاری را طعمه تیغ بیدریغ ساخته در فوج برهم خورده
خود رسیدند و خواستند که کرت سیوم دران دریای آتش غوطه زنند فدویان عنان اشهب
جهان نورد را گرفته به الحاح تمام ازان مهلکه برآوردند و آنحضرت از روداد آن حادثه حیرت زده
گشته بر فیلی کوه پیکر سوار شده از آب گنگ عبور نمودند و بسیاری از امرا و سرکردههای افواج
غریق بحر فنا گشتند و تمامی اسباب سلطنت و خیمه و خرگاه و اسپ و شتر لشکریان و توپخانه و فیلخانه
و اصطبل پادشاهی بدست افغانان افتاد و چون آنحضرت بر ساحل دریا رسیدند راه بر آمد
میسر نمیشد یکی از لشکریان دران وقت رسیده دست مبارک گرفته بالا کشید پرسیدند نام تو چیست و حرفی

توجه کسی او جواب داد که نام من شمس الدین محمد است و مولد من غزنین و از ملازمان میرزا کامرانم
فرمودند امیدوار نوازش باش بعد ازینحالت مقدم بیگ نامی که از اعیان کامران میرزا
بود بملازمت اشرف فایز گشته اسپ سواری خود را پیشکش کرد آنحضرت سوار شده بقطع مسافت
مشغول گشتند قدری مسافت قطع شده بود که میرزا عسکری و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر بساحل
نجات رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و بقدر جمعی در رکاب سعادت فراهم آمد در بهنگانو از
زبان منهیان بعرض رسید که قریب سی هزار کس صحرائیان زشت کردار فراهم آمده اراده فاسد دارند
بمیرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر فرمان شد که با جماعتی از بهادران یکه تاز بران جم غفیر انبوه حمله کرده تادیب
نمایند عسکری میرزا عذر آورد و یادگار ناصر میرزا بجلد قمچی بر میرزا نواخته گفت که از بی اتفاقی شما حالت
به اینجا رسیده هنوز متنبه نمیشوید و خود باتفاق هندال میرزا متوجه مخالفان گشت و تادیب واقعی
در کنار آن خودسران نهاده بملازمت اشرف پیوست وقتیکه به ایلغار تمام در دار الخلافه آگره نزول
فرمودند اطراف ممالک برهم زده کی تمام داشت و از جاروبی زمانه فتنه و شورش میبارید در منزل قدوه
الاکابر میر رفیع تشریف برده محفل کنکاش آراستند رای جمیع میرزایان و امرا برین قرار گرفت که حضرت
متوجه لاهور شوند اگر میرزا کامران رفاقت نماید باز آماده محاربه باید شد و الا هرچه رو دهد در جوار
بعمل آید پس بدین عزیمت دار الخلافه آگره را وداع گفته بسمت لاهور ره نورد گشتند و عسکری میرزا بسنبهل رفت
و میرزا هندال به الور شتافت که سامان خود کرده بملازمت اشرف فایز شوند میر نهم محرم قاسم حسین سلطان
و بیک میرک در ساحت دهلی شرف اندوز ملازمت گردیدند و دو روز در دهلی اقامت ورزیده بیستم

مسطور متوجه پیش شدند و در بیست و دوم اثناء نواح قصبه رهتک هندال میرزا و حیدر میرزا بملازمت اقدس
پیوستند و معلوم چنان شد که سکنه رهتک ابواب قصبه را مسدود ساخته در صدد فتنه اند بیست و سیوم
ماه مذکور تادیب انجماعه کرده بطرف شهر سرهند نهضت فرمودند هفدهم صفر عرصه سرهند مضرب خیام بادشاهی
گشت و هفتم اثناء امیر فقر علی قدیمی رخت حیات بربست و باعث ملال و اندوه خاطر اقدس
گردید رضا بالقضا داده در حوالی لاهور در باغ نزول اجلال فرمودند میرزا هندال در باغ خواجه غازی
مسکن گزید و متعاقب آن میرزا عسکری خواجه دوست از سنبل رسیده در خانه امیر ولی بیگ آقا
گرفت میرزا کامران به استقبال رسیده ادراک دولت حضور نمود و غره ربیع الاول سنه نهصد و چهل و هفت
جمیع میرزایان و اعیان در لاهور فراهم آمدند روزی محفل کنگاش آراستگی یافت و تمامی میرزایان
و امرا در مجلس خاص حاضر شدند و از مشایخ عصر خواجه خاوند محمود و برادر خواجه عبد الحق و میر ابوالبقا
داخل محفل گردیدند چون قیل و قال بسرحد طول کشید و سخن بجائی رسید آنحضرت فرمودند که شوید
ای عزیزان و برادران امیر صاحبقران چقدر ولایات را بتصرف درآورد و از بی اتفاقی اولاد آنحضرت
غیر از ایران و توران در تصرف شاهرخ میرزا نماند و جمیع مخالفان بر ولایات مفتوحه غالب گشتند
و چون بیرون سلطان حسین میرزا گورکان که در خراسان و فارس و عراق عجم و بلخ و بدخشان و ماوراءالنهر رایات
اقتدار می افراشت از ناسازگاری پسران اثری و نشانی در اندک زمانه از اولاد و احفاد آن جناب
نماند و در ایران شاه اسمعیل صفوی و در توران شاهزادگان چنگیزیه مسلط گشتند و هر گاه نتیجه مخالفت و نفاق
و عناد همین است شما چرا این شیوه نامرضیه را اختیار کرده آید و اکنون کار ما به اینجا رسیده که از ولایت هندوستان

سرهند

بصوبه پنجاب در تصرف ما نمانده و ولایتهای وسیع سیر حاصل که حضرت فردوس مکانی و ما بزور شمشیر
ابدار مفتوح ساخته بودیم در تصرف غنیم رفته و کسی که کمتر از نوکر نوکران ما بود ظفر یافته اگر از هم
نا درست مخالفت و نفاق در گذرید تدارک نمیتواند شد و باتفاق همدگر حریف را توانیم از پیش
برداشت والا یقین بدانید که در چند روز پنجاب هم از تصرف شما بر میرود و مطعون السنه خاص و
عام خواهند شد و پشیمانی و تاسف نفع نخواهد بخشید که گفته اند وقت از دست رفته و تیر از کمان
جسته قابلیت عود ندارد میرزا کامران که متخلق از نفاق بود در جواب گفت بهتر آنست که بادشاه و جمیع
میرزایان چندگاه جریده در ظلل جبال بسر برند و اهل و عیال امرا و سپاه و هر کدام مع عصمت بادشاهی
من بکابل میبرم و در آن گوشه سلامت همه را گذاشته مراجعت مینمایم هر تدبیری که در خور وقت باشد
بعمل خواهد آمد و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل طاقت جنگ با افغانان نیست
چنان مینماید که حدود بکر رفته آن ولایت را بدست آریم و ملقوت وی احمد آباد را مسخر سازیم
بعد از آن تخلیص الملک به توجه حسن مسیر خواهد شد میرزا حیدر گفت گرفتن کشمیر آسان است
بادشاه و میرزایان در کوه سوالک در آیند و من در دو ماه آن گوشه را مسخر میسازم اهل و عیال را در آن
گوشه که مامنی به از آن نیست داخل کرده اماده جنگ افغانان میشوم و هنوز چهار ماه باید که شیر خان با
گردونهای ضربزن و بادلنج در کوه سوالک برسد آنحضرت فرمودند که اینهمه تدبیرات بجهتی است هنوز
حریف از ما می ترسد و خود فراهم نیاورده و القدر مردم که از عهده او برآیند بالفعل موجود میشوند کار
امروز را بفردا نباید گذاشت هرچه باید کرد امروز باید کرد چون دهر ناسازگار در فکرهای دیگر بود و اصلاح

بادشاه که باشاه سخنها بود در میرزایان اثر نکرده و میرزا کامران از پوست بر آمده قاضی عبدالله صدر خود را
نزد شیرخان فرستاده به او نامه نوشت که اگر صوبه پنجاب برانجانب مسلم دارند در مقام دوستی کارها کنم
که هیچ دشمنی نتواند کرد زهی سعادتمند نابرخوردار که با ولی نعمت کج باخته پناه با مخالف دین و دنیا
بهر دو بلکه خانمان خود را آتش کشیده چشم غمخواری از خصم داشته باشد القصه شیرخان بدهلی رسیده
از اتفاق و اجتماع و شاه و امراء در خوف و رجا بود و انتظار ورود معسکر همایون میکشید که صدر بمقدار
میرزای ناسعادتمند سپیل نامه میرزا رسانید شیرخان از نفاق میرزایان از یکدیگر دل بیزار گشته
بلکه حیله گری ایلچی را همراه صدر کرده روان فرمود و بحرب زبانی میرزای نابخار را دلاسا و تسکین داده خود
نیز با تمامی توپخانه و فیلخانه و لشکری بیقیاس از دهلی نهضت نمود میرزا کامران فرستاده شیرخان را
در باغ دیده مساحت بسیار کرد و همراه خود در محفل خاص آنحضرت برده نقد ناسره نفاق را
بمشافهه او بر محک عرض در آورد و ایلچی شیرخان از عائبها کرده رخصت داد و ترغیب و تحریص
زود آمدن نمود شیرخان بر کنار دریای سلطانپور رسیده تردد در گذشتن داشت که فرستاده او
رسید و پیغامهای میرزای نابرخوردار رسانید شیرخان دلیرتر گشته از دریا عبور نموده در ین اثنا
سطور ترکمان که بر کنار دریای سلطانپور بقراولی تعین شده بود مراجعت نموده صورت واقعه معروض داشت
اواخر جمادی الاخر بادشاه و میرزایان از آب راوی که پایاب بود گذشته کوچ بکوچ بر ساحل چناب
رسیدند از انجا میرزا حیدر گورکان که با سران کشمیر اتفاق داشت به تسخیر آن خطه دلکشا رخصت فرمودند
و عزم آن کردند که اگر آن ولایت مامون بدست میرزا حیدر مسخر گردد خود نیز بدان صوب متوجه شوند بعد از آن

حالت میرزا کامران و میرزا عسکری بسماجت تمام مرخص شده بطرف کابل ره نورد گشتند و خواجه
عبد الحق و خواجه خاوند محمود را همراه بردند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا که از رکاب
سعادت جدا گشته در سواد ملتان آواره میگردیدند یلغار کرده بر لب دریای سند به میرزا
کامران ملحق شدند غره رجب سال مسطور میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
آنحضرت را بجانب سند کوچ کنانیدند خواجه کلان بیگ از رکاب بادشاهی جدا شده نزد میرزا
کامران رفت و سکندر توپچی خود را بکوه سار نمک کشید و بعد قطع چند مرحله هندال میرزا و یادگار ناصر
میرزا بتحریک بیک میرک از ملازمت اشرف جدا شدند و از اتفاقات روزگار قاضی عبدالله با چندی
افغانان بدست قراولان میرزایان افتاد افغانان بقتل رسیدند و عبدالله بشفاعت بابا دوست
یساول از سیاسب نجات یافت و میرزایان تا بیست روز در تیه حیرت سرگردان و آواره میگردیدند
روزی آواز نقاره بگوش بادشاه رسید بتکه بازی را فرمودند که خبر بیارد که نقاره کیست آن
عوبیده خبر رسانید که میرزایان اند میر ابوالبقا از جناب خاقانی به آوردن میرزایان مامور گشت و
ایشان میرزایان را تسکین داده بملازمت اشرف رسانید نزول رایات جهانگشا بطرف بکر به استعجال
متوجه گشت و چون همدرالحالت بعرض رسید که خواصخان افغان با لشکری جرار متعاقب می آید حضرت
در قطع مسافت مسارعت نموده در اوچه نزول فرمودند و چون بوطن بخشوی لنگاه مخیم سرادقات
اقبال شد فرمان عنایت و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد اکاول بنام او صادر شد و بر تبلیغ معلی شرف
صدور یافت که رسد غله و دیگر مایحتاج به اردوی همایون رساند او استقبال کرده فرمان و خلعت را به اعزاز

تمام گرفت و آنچه حکم شده بود بوجه احسن بتقدیم رسانید و کشتی بسیار سامان نمود که لشکر پادشاهی از آب گذشته
متوجه بکر شد و یادگار ناصر میرزا برسم قراولی پیشتر بکهرل امیر رفت بیست و هشتم رمضان سنه نهصد و چهل و هفت
نزول رایات عالی بحدود بکر اتفاق افتاد و در قصبه لوهری که در کنار سنده رویروی بکر مضرب خیام عالی گردید
و آنحضرت در عمارات باغی که در حوالی آن قصبه واقع شده نزول نمودند و سایر بساتین و منازل بتصرف
خیام میرزایان و امرا شد سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیگ والی تهته ارغون بود
برج و باره قلعه را استحکام داده کشتیها را در زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسین بیگ ولد شاه بیگ
ارغون است که چون حضرت فردوس مکانی قلعه قندهار از و گرفتند او در حدود سنده رسیده این دیار
را مسخر ساخت چنانچه راقم این داستان در کتاب هفت گلشن الهی در طبقه پادشاهان سنده این حالات
را مفصل بقلم آورده القصه از جناب خاقانی امیر طاهر صدر و میر سمندر دستوری یافتند که نزد شاه حسین
رفته او را به اطاعت و انقیاد هدایت نمایند و والی تهته فرستادها را به اعزاز و اکرام دریافت
و بسیج یوران نام مرشد خود را با پیشکشی لایق درگاه خاقانی همراه ایلچیان فرستاد التماس
نمود که ولایت بکر که حاصلش اکثر ولایت جاجکان مضرب خیام عالی گردد در معموری و کثرت
زراعت نظیر ندارد و بمرور خود را برکاب سعادت میرسانم آنحضرت از فحوای پیغام او دانستند که نزد
دغابازی میرزا هندال را بجانب پاتر روان ساخته خود بنفس نفیس شاه در لهری مضرب خیام ساختند و
در همان اثنا در سنه نهصد و چهل و هشت هجری مهد علیا مریم مکانی را که حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه
بهادر از بطن اقدس او در عالم هستی خواهد گذاشت به آیین خسروان در حباله نکاح در آورده محفل جشن آراستند

ولقود امید بدامن آرزو منداران و محتاجان بخشید و رفته رفته از بی سعادتی حکام بکر و سرتابی
زمینداران فقدان و عسرت غله در لشکر پادشاهی پدید آمد و میرزایان بهانه طلب راه بیگانگی و
مخالفت بهم رسید میرزا هندال بر اغوای یادگار ناصر میرزا بصوب قندهار شتافت و آن مخوف
در فکر رفتن بود که آنحضرت از داعیه او آگاه گشته میر ابو البقا را نزد یادگار ناصر میرزا فرستادند
که بنصایح دلپذیر آن شاه راه هدایت بیاورد میر بمنزل میرزا تشریف برده به تهدید و اندرز او را از اراده
مخالفت باز آورده جهت ملازمت اشرف آماده ساخت و قرار یافت که هرگاه فتح کابل و قندهار
دست دهد غزنین و توابع آن تعلق بمیرزا داشته باشد و اگر لفضل ایزدی جهانبانی هندوستان مفتوح
گردد از آن حصه یک حصه از میرزا باشد اما در وقت مراجعت از منزل یادگار ناصر میرزا اهل بکر بر
کشتی میر ابو البقا تیرباران عظیم کردند میر زخمهای کاری خورده بملازمت اشرف رسید و
ابلاغ پیغام کرده وداع عالم فانی نمود و آنحضرت را از واقعه جناب میر که بکمالات صورت و معنی و
شرافت حسب و نسب ممتاز و مختص بود حسرتی تمام دست داد و بر زبان گوهر بار آوردند که الم
رفتن هندوستان و مخالفت برادران اللقدر مضرت و حسرت بطبیعت ما نرسانید که از جدائی میر کلفت
و تشویش بهم رسید ناچار رضا بقضا داده لوازم فاتحه بجا آوردند و حدود بکر را به یادگار ناصر میرزا
واگذاشته غره جمادی الاخری سنه نهصد و چهل و هشت بصوب تهته نهضت فرمودند نزدیک قلعه سیوان
جمعی از قلعه برآمده معرکه کارزار بیارا ستند فضیل بیگ برادر منعم خان و ترسن بیگ برادر شاهم خان
با بیست نفر از بهادران از کشتی خود برآمده بران جوسران حمله کرده زده و کشته تا اندرون قلعه رسانیدند

بیگانه نیز اتفاق نزول افتاد و میر سمندر را پیش مالدیو فرستاد که از ما فی الضمیر او آگاه کرده واقعات را معاودت
کرده بعرض رسانید که هر چند در ظاهر تمهید عقیدت میکند اما مملو از غدر است و در خیالات سیه پیغام
ناگوری که از معتمدان مالدیو بود در اردوی معلی رسیده حرف خریداری الماس که ابتهاج بر زبان
آورد آنحضرت فرمودند که به او بگویند که امثال این جواهر بخریداری بهم نرسد با گوهر شمشیر ابدار است
ایدیا بعطای پادشاهان میسر گردد چه خیال خام است که در سر مالدیو راه یافته او از لشکر پادشاهی
بدر رفت و آنحضرت نفاق و غدر آن کافر بدکیش را دریافته از موضع پهلودی که سی کروهی اجودهپور
است جودهپور موطن مالدیو بود عطف عنان نموده بطرف ساتلمیر متوجه شدند و بجهت احتیاط تردی بیگ خان
و منعم خان و جمعی دیگر را بر سر راه ممالک مالدیو بر ریلو فرستاده پردگیان عصمت را پیش گذاشته
خود بقطع مسافت مشغول گشتند و در رکاب سعادت جمعی که بودند تفصیل اسامی آنها برین قسم است شیخ علی
بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا بیگ جلایر و فضیل بیگ و مولانا تاج الدین و مولانا جانه منجم
و لبعض غلامان خاص مردم شاگرد پیشه بودند که عدد آنها زیاده بر بیست نبود و از اتفاقات روزگار
امرا که بمالش مخالفان تعین شده بودند براهی دیگر افتاده و افواج مخالف از طریقی دیگر نزدیک
ساتلمیر نمودار گشت آنحضرت اکثر پردگیان عصمت را پیاده ساخته بر اسپان ایشان مردم شاگرد
پیشه را سوار کرده بطرف غنیم متوجه شدند شیخ علی بیگ با بیست و چهار کس برسم قراولی پیش شده
بر سر مخالفان حمله کرد و حمله کردن همان بود و هزیمت دادن همان پادشاه جوانبخت بفتح و ظفر
مراجعت نموده متوجه جیسلمیر شد غره جمادی الاولی حدود جیسلمیر مضرب خیام دولت گردید و در منزل امرا که

کم کرده بودند بملازمت اشرف رسیدند و منیدار جیسلمیر که رای لونکرن نام داشت کول آب را محافظت
کرده ابواب شقاوت واد یار برروی خود گشود و شیران بیشه حقیقت و مردانگی که در آن دشت
کربلا محنت صعب از بی آبی کشیده بودند مانند شیر ژیان بران روبهان حمله کرده شکست فاحش
دادند و بنیروی آب تیغ آتشباران آب زلال را بدست آورده سیراب گشتند و لیوا ننگ نیک خواهان
اعلام نصرت فرجام بصوب حصار امرکوت متوجه گشت دهم جمادی الاولی در سواد اطهار قرار ورود
سعادت امود خیام دولت افتاد حاکم الحصار که رانا پرشاد نام داشت لوازم عقیدت و ارادت
بجا آورده مقدم پادشاه والانژاد را افتخار و اعزاز خود دانست و خدمات شایسته بتقدیم رسانید
و جوهر اعتقاد خود را بعرض در آورد و آنحضرت باتفاق رای امرکوت اسباب و اموال بعض امرا
مثل تردی بیگ خان وغیره با جامه ضبط در آورده بعوض اشیا را جهت ضرورت گرفته تتمه را او بسبب
دادند و چون مهد علیا مریم مکانی حامله بودند و ایام تولد حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی قریب رسیده بود غره رجب سنه نهصد و چهل و نه هودج عفت آن مریم مکانی را داخل حصار
امرکوت کرده بعوض جان نثاران را در آنجا گذاشته بیشتر نهضت فرمودند در شب یکشنبه پنجم
رجب سنه نهصد و چهل و نه در ساعتی سعید و وقتی میمون آن پادشاه جهانستان در الحصار قدم
در عرصه هستی گذاشت و تیز روان مژده رسان در راه این نوید را به آنحضرت رسانیدند در آن
بادیه ناامیدی خوشی و خرمی را رونق بازار شد و محفل عیش و نشاط آرایش یافت و رفیقان سعادتمند
که درین سفر حاضر بودند غلغله خرمی و خرسندی به آسمان رسانیدند و الصغیر و کبیر از دو در حضور وقت

اگرچه قلعه را به اسبابی مفتوح ساخته بودند اما کشتیهای پادشاهی دور بودند و از کمک مایوس بودند
ناگزیر مراجعت نمودند هشتم رجب آنحضرت خود بپای حصار سیهوان رسیده کمر محاصره بستند و حاکم
تته از بی سعادتی راه راجهان مسدود ساخت که یکدانه غله در اردو نمیرسید از امتداد ایام محاصره و
فقدان غله گمرهای لشکر پادشاهی را زمام مصابرت از دست رفت و عار بیوفائی بر خود پسندیده میر
طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی جدائی اختیار کرده نزد حاکم تته رفتند و میر برکه و میرزا
حسن و میر ظفر علی و لد میر فقیر علی قدیمی و محب علی بخشی خود را پیش یادگار ناصر میرزا رسانیدند و منعم خان
و فضیل بیگ و دیگر عمدها در صدد گریختن بودند که آنحضرت از عزم اینها آگاه گشته الجماعه را گرانیدند و
در جلال الحال دو نوبت یادگار ناصر میرزا را با سپاه تته دیگر محاربات قوی واقع شده و خدمت
محمد علی قالوجی و امیر شیر دل از عمدهای میرزا بشهادت رسیدند اما میرزا آثار شجاعت و مردانگی بظهور
آورده چهار صد پانصد کس را بقتل آورده بفتح و ظفر مخصوص شد و سپاه تته را طاقت محاربه با میرزا نماند
و بقول آنکه چون دشمن ستوه آید سلسله دوستی بجنباند حاکم تته بابر قلی میرزا و تخمه خود را
نزد میرزا فرستاده پیغام داد که این ضعیف پیر شده و بجز یک صبیه ندارد اگر میرزا موافقت کند آن
صبیه را در حبالهٔ نکاح میرزا درآورده مقالید جزاین را تبوی سپارم و تمامی ولایت احمد آباد را که از وجود
حاکم باستقلال خالی است تسخیر درمی آریم میرزا از این حرفهای نادرست و وعدهای باطل خوش نما
بسیار پسند آمد و بطمع خام از جاده اطاعت ولی نعمت انحراف ورزیده با دشمن همداستان شد آنحضرت از
ما فی الضمیر میرزا آگاه گشته شیخ عبد الغفور را که از نسل مشایخ ترکستان بود برای پند و نصحت نزد میرزا فرستادند این

باطل رفته برخلاف ترغیب نمود و خیدان زبان بهر بیان گشاد که میرزای بی سعادت گندم و غله
زمینداران را که دم هواخواهی سرکار پادشاهی میزدند دستگیر کرده نزد والی تته فرستاده آن
ناحق شناس آن بیچارگان را گردن زد آنحضرت هفدهم ذی قعده دست از محاصره سیهوان باز
داشته بطرف لهری نهضت نمودند چون رایات پادشاهی نزدیک لهری رسید یادگار ناصر میرزا
بعزم رزم سوار گشته رو بمیدان آورد ها سم بیگ که از معتمدان قدیم میرزا بود عنان میرزا را تاب
داده عتاب و سرزنش بسیار کرده گفت که با ولی نعمت خود صف آرای کردن فتوی کدام عقل
است مگر رسم مروت و آداب ادب از عالم رفت که برروی پادشاه و مرشد خود تیغ میکشی
و عنان میرزا را گرفته کشان کشان در لهری رسانید روز دیگر قاسم حسین سلطان و بسیاری
عمدها از رکاب پادشاه جدا شده نزد میرزا رفتند و آنحضرت از تماشای انقلاب دوران خواستند
که ترک تعلقات ظاهر کرده در تحصیل عبادات کمر بندند که گفته اند دست و پائی زدیم
در نگرفت ⁂ پشت پائی زدیم و وارستیم ⁂ جمعی از فدائیان الحاح و سماجت کرده عنان
سفر فرمودند که بطرف مملکت مالدیو که از مدتی اظهار عقیدت میکند عنان عزیمت معطوف شود
آنحضرت منشور عنایت بنام یادگار ناصر میرزا نوشته این بیت را در آن درج فرمودند
ای بر خار چو مه چشم و چراغ دگران   سوختم چند شوی مرهم داغ دگران   و بطرف مملکت مالدیو
متوجه گشتند بیست و یکم محرم سنه نهصد و چهل و نه هجری رایات خاقانی در اوچه نزول نمود هردهم ربیع الاول
روانه پیش گشتند بیست ماه مسطور در سواد واصل لکه پر مضرب خیام دولت گردید هفدهم ربیع الاخر بندر کده

و پنجاه هجری در منزل سال که از قندهار سه فرسخ است شرف نزول افتاد و از زبان منهیان صادق القول
معروض گردید که میرزا عسکری قلعه قندهار را از توشیجات شاه حسین ارغون والی سند و برنج بسیار و آذوقه
لشکر پادشاهی آگاه گشته برج و باره انحصار را استحکام داده با جمعی کثیر به اندیشه نادرست و اراده فاسد
بصوب اردوی پادشاهی متوجه است و جلال الدین بیگ که از عمدهای میرزا کامران و جاگیر دار انجا بود
در صدد فتنه و فساد است بنابر ارسال بجانب ستناک عنان عزیمت معطوف کردند و چون با بنده
محمد و شیخی خصت گرفته بجانب قندهار میرفت منشور عالی قدر در باب موعظه و پند بنام میرزا عسکری نوشته
مصحوب او روان فرمودند و عنوان فرمان را باین القاب مزین ساختند برادر کم مهربی ارادت معلوم
نماید اما چون فلک دوار بر سر ناسازگاری بود از آن نوشتن و پیغام کردن هیچ فایده مترتب نشد و
برادر بر نفاق مداخلاص بمسالک مسالک فتنه پروری میرزا عسکری بگفته قاسم حسین سلطان و مهدی
قاسم خان که ملازمان قدیم او بودند ممنوع نگشته بتحریک العوالیخر و جمیع دیگر از اشرار العزم فاسد در طریق بیوفائی
و ناجوانمردی بره نوردی مشغول گشت و در چنین حالتی که می بایستی از اعمال گذشته متندم شده ادای
حقوق ولی نعمت بجا آورده و انواع خدمتکاری و دلجوئی که ذریعه سعادت کونین تواند بود بتقدیم رسانید
آن نا سعادتمند که خلاف عمل نموده بقطع مسافت مستعجل گردید و در راه از ملازمان خود پرسید که
این راه کیست حیی بهادر نام سعادتمندی گفت بنده بلد این راه است اما با بو سواری بنده لاغر است
میرزای بدکردار اسب ترسون برلاس ملازم خود را به او داده مقدمة الجیش ساخت آن سعادتمند که
ملازم پادشاهی بود حق نمک بتقدیم رسانده مانند ابر و باد از چشم میرزا پنهان گشت و خود را جلد و چسبان

نزد بیرام خان رسانیده صورت واقعه التماس نمود آنحضرت چند اسپ از اردوی بیگجان خواستند که بعضی مردمان
عصمت را نشانده بطرف عراق متوجه شوند آن بی سعادت عذر آورد و از این بی سعادتیها میرزایان
غدار و امرای منافق آنچه رسید در محل خود گذارش می یابد و باعث عبرت خوانندگان میشود القصه
بیرام خان التماس نمود که وقت تنگ است زود تر متوجه مقصد اصلی باید شد آنحضرت بر اسپ
جناق نورد سوار گشته ملک و دولت را وداع گفته باتفاق معدودی مخلصان فدویت شعار
راه درشت پیش گرفتند و بیابان نورد راه عراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میرزا لوی
و خواجه عنبر ناظر را فرمودند که پادشاهزاده جوانبخت والاقدر محمد اکبر را که در آن وقت یکساله بودند
با انگه ها در حفظ حمایت حافظ حقیقی سپرده مهد علیا مریم مکانی را بهر طوری که دانند برکاب اقدس
رسانند این سعادتمندان کرم و جسارت شتافته هودج حضرت مریم مکانی را بحضور اشرف رسانیدند
منقولست که در وقت سواری آنحضرت میر ابو الحسن صدر از جانب میرزا عسکری بر غدر حضور اطلاع
خواسته که بحرف و حکایت پرزنگ و ریو آنحضرت را نگاه دارد آنحضرت به آن صدر بیغدر
فرمودند که گنجایش امثال این حکایات تنگ و فرصت تمام اطراف حل و درشت متوجه گشتند صدر مسطور
برگشته برگفرسخ نزد میرزا عسکری رسیده صورت حال بیان نمود میرزای بی سعادت شاه ولد و
ابو الخیر و دیگر ملازمان خود را برای دستگیر کردن امرای پادشاهی و محافظت اردو تعجیل روان ساخته
خود نیز بمسارعت ره سپر شد و برابر اردوی پادشاهی خیمه خود نصب نموده فرود آمد و نزدی بیگجان
و دیگر امرای بیوفا را محبوس ساخته هرچه داشتند بمعرض باز خواست درآورد و دلجمعی بیوفایان از دین و

نوازشها مبذول شد و معتمدانرا برای آوردن مودج مهد علیا و گهواره بادشاهزاده جوان بخت
تعیین کرده بصوابدید نیکخواهان بسمت تهته بار دیگر متوجه شدند چون موکب عالی در سرحد سند
ورود نمود از زبان مهینان بعرض رسید که جماعتی کثیر از ارغونیان در قصبه جون فراهم آمده اراده
فاسد دارند شیخ علی بیک را با جمعی بهادران برسم منقلا روان ساخته خود از عقب متوجه شدند
ان بهادر بیک حمله سلسله افواج مخالفانرا گسسته مصدر تحسین گشت در همان حالت که غلغله تهنیت
بر زبانها بود بمحفه مهد علیا مریم مکانی و گهواره بادشاهزاده عالی نژاد ورود سعادت نمود و بنای
وامرا از نشه خرمی دوبالا گشت و چندگاه در مکان فتح طرح مقامات افتاد و هر روز با مخالفان
محاربه میشد روزی سلطان محمود بکری با جمع بهجوم کردند و بهادران معسکر همایون کمر همت
بستند محاربه عظیم واقع شد و اگرچه مخالفان منهزم گشتند اما از اعیان رکاب شیخ علی بیک
جلایر و شیخ تاج الدین لاری شربت شهادت چشیدند و بعضی امور دیگر هم بمیان آمد
که ناگزیر ارخود و بکرا اراده گرفتن قندهار نمودند از غرایب حکایات ان ایام انکه عمده فدویان
بیرامخان در هنگامی که آتش محاربه با لشکر سند افروخته شده بود ان بهادر از گرد راه رسیده
بیش از انکه بملازمت اشرف فایز گردد مانند شیر زبان بر سر خصمان تاخته کارزاری کرد که
دیده بینندگان در ان متحیر ماند مرد بهادران لشکر منصور نپنداشتند که بهمانا از مردم غیب است
چون حریفانرا کشته و مالیده بملازمت پیوست نوید شادی از بهادران بر خاست و انحضرت
بیش از حد مسرور گشته دران کل زمین چندگاه مقامات فرمودند و مجملا از سرگذشت بیرامخان

اینست که در محاربه قنوج جانفشانیها کرده بطرف سنبهل رفت از انجا بلکهنو شتافته و راجه متر سین که از میدان
عمده دیار بود بناه برد چون شیرخان ازین واقعه اطلاع یافت کسان خود نزد راجه فرستاده خانرا طلب نمود
راجه خبر اطاعت چاره ندیده مصحوب معتمدان شیرخان روان فرمود در انوقت شیرخان متوجه برهانپور
بود در مالوه خان بملاقات شیرخان فایز گشت شیرخان در اول مجلس برخاسته خانرا دریافت و در تسخیر
قلب حرفهای شیرین گفته دقیقه در ضبط خاطرش فرو نگذاشت بیرامخان در عین گرمی گفت و شنود
بر زبان آورد که هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و مدتی در اردوی شیرخان بود از انجا برهانپور بالتفاق
ابوالقاسم حاکم گوالیار روزی فالو یافته بطرف گجرات ره سپر گشت در راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد
اگاه گشته هر دو را دستگیر کرد ابوالقاسم که ظاهری درست داشت گفت بیرامخان منم بیرامخان
از جوانمردی بمبالغه تمام انکار سخن او کرده گفت حاشا که این بیرامخان نیست ابوالقاسم مردی
بجا اورده گفت این ملازم منست از راه فدویت میخواهد که خود را گرفتار سازد زنهار او را متعرض نشوید
چون ابوالقاسم قوی جثه و سرخ و سفید بود ایلچی شیرخان حرف او را قبول کرده او را محبوس ساخته نزد شیرخان
برد و ان ناحق شناس چنین وفادار حقیقت اشعار را بقتل اورد و بیرامخان از ان بلای مبرم نجات
یافته بهزاران تک و دو خود را بملازمت اشرف رسانیده بسعادتمند ازل و ابد گشت چنانچه ایکار دوست
کنون نا گذارش ذکر توجه رایات بادشاه سلیمان بارگاه بصوب قندهار و شرح دیگر حالات خجسته
فرا چون بمساعدی روزگار از جو گذشت و نقش مراد برگجبین تقدیر صورت نه بست بصوابدید
نیکخواهان شهریار قوی طالع از راه سیوی بصوب قندهار از قصبه جون نهضت فرمود و منقسم بربیع اللاخر سنه نهصد

سکنه گشت در انحالت میر غزنوی و ماهم انکه بادشاهزاده والانژاد را پیش میرزای بدکردار
اوردند هرچند زهرخنده کرده اظهار شگفتگی نمود اصلا بادشاهزاده تبسم ننمود میرزا گفت اری
رگ پیست با ماکی میخندد و یک شتر میوه برای بادشاهزاده والانژاد داده انکه ها و دایه ها را تسکین
داده اسباب و اموال بادشاهی و امرا را ضبط در آورده بصوب قندهار رجعت نموده هر دو یم رمضان
سنه نهصد و پنجاه هجری داخل قندهار گشته پرورش و محافظت بادشاهزاده را بجیجه سلطانه بیگم
حرم محترم خود نمود و ماهم انکه و جیجی انکه و میر غزنوی بسعادت اندوز خدمت انوالانژاد شتافتند
تتمه احوال میرزایان نیکوخصال در محل خود تحریر درمی آید اکنون بداستان بادشاه سلیمان بارگاه
می پردازد داستان هجرت گزین نهضت بادشاه سلیمان بارگاه از مستنگ بجانب ولایت عراق
اورده اند که چون ان بادشاه درویش نهاد نیک طینت پاک اعتقاد از مخالفت برادران
ناهموار و ناسازکاری فهمی بدکردار بادلی خارخار و خاطری بر از ارقدم در بیدای بیکسی و غریب
گذاشت چند فرسنگ راه قطع شده بود که شبی تیره تر از دل مخالفان و سیاه تر از بخت بدبختان نمودار
شد شهریار درویش صفت در محلی مناسب منزل گزید اما بسبب مفارقت عروس سلطنت و بیمهری
برادران بر صفحه خاطر اشرف ملال و اندوه بسیار پدیدار شد بیرام خان در انوقت التماس کرد اگر خاطر
مقدس متعلق بفتح قندهار باشد امروز به اسانی تمام دست میدهد انحضرت فرمودند که چگونه عرض نمود که
میرزا عسکری بسیار زر دوست و طماع است غالبا که اعتماد بر دیگری ناکرده در ینوقت خود باد و نویسنده
در خیمه نشسته بتفصیل اسباب و اموال مشغول خواهد بود بنده با چند کس از فدائیان که در رکاب سعادت اند بطریق

بادو برق شتافته مانند بلای ناگهان بر سرش رسیده کارش به انجام رسانیم رفیقان او نمک پرورده ها
بادشاه اند بر ضا و رغبت در حلقه اطاعت خواهند در آمد و قندهار بدست آورده در تسخیر کابل کمر
می بندیم و بسهولت فتح کابل و بدخشان میسر میگردد انحضرت بر حسن عقیدت و تدبیر خان ارادت
نشان تحسین و افرین گفته فرمودند که خلاف وصیت پدر بزرگوار چطور کشتن برادر را بخود پسند کنیم
و الحال که راه غربت اختیار کرده ایم پیرامون چنین چیزها گردیدن از توکل دور است گوهر چه پیش اید
و بر عقلا ظاهر است که ثمره همین پاک طینتی و صفای باطنی بود که حق سبحانه تعالی ان شهریار جوان بخت
را بار دیگر بر سر سلطنت اجداد و اولاد و امجاد انحضرت را بر تمامی ولایت هندوستان مستولی گرد
که از کلام اینده مکشوف میگردد الحاصل بادشاه پاک اعتقاد از راه حول بر خط متوجه پیش گشتند و
ملازمان رکاب سعادت را الخطاب حولی منور ساختند دران حالت نخست ملک ناتنی بلوچ که
سر حلقه قطاع الطریقان بود بملازمت رسیده انحضرت را بمنزل خود برده دقیقه در مهمانداری و خدمتگذاری
فرو نگذاشت و بر هبری سعادت از مسالک محوفه رایات جلال را گذرانیده تحصیل برادران سعادت
نمود و میر عبدالحی کلانتر انولایت در لوازم عبودیت کمر بست و محروم از تحصیل سعادت گشت و در انحدود خواجه
جلال الدین محمود ملازم میرزا عسکری بتحصیل مالوجهات پیشکش و مرزمیداران انجا قیام داشت بدریعه
بابا دوست بخشی بملازمت اشرف رسیده هرچه از نقد و جنس داشت نثار راه عقیدت کرده و بهر سامانی
سرکار خاصه متوجه گردید و چندی در ان عرصه و ملک توقف ورزیده غره شوال سنه نهصد و پنجاه
مکتوبی محبت اسلوب مشتمل بر سرگذشتهای عجیب و غریب بنام شاه طهماسب بادشاه ایران نوشته مصحوب

حولی بهادر روان فرموده و در عنوان آن مکتوب این بیت مندرج بود که گذشت آنچه از ما بنجیه
گذشت * چه بد رباچه یکبار و چه دشت * همراه آن ایشان عبد الحی مسطور التماس نمود که جمعی میگفتند که
میرزا عسکری از بی سعادتی جماعتی را بطرف ولایت گرمسیر تعیین کرده اصلح آنست که ورود سعادت
ورود اعلام نصرت فرجام بادشاهی در الکای سیستان واقع شود که مخالف بیدولت تمام محال فتنه انگیز
نباشد انحضرت ملتمس او که خالی از معقولیت نبود مبذول داشته از آب هیرمند عبور نموده کوه خواجه را
مضرب خیام نصرت ساختند احمد سلطان شاملو که از جانب شاه عالیجاه بحکومت ولایت سیستان
مامور بود مقدم موکب عالی را سعادتی شگرف پنداشته باستقبال پرداخت و والده و مستورات خود
را نزد حضرت مهد علیا حاضر ساخته انواع خدمتگذاری بتقدیم رسانیدند و تمامی نقد و جنس خود را پیشکش نمود
و در همان حال حسین قلی میرزا برادران سعادتمند که از مشهد برای دیدن والده خود آمده بود و ادراک
دولت حضور نموده بسبب فصاحت و بلاغت که داشت منظور نظر خاص گردیده و جلیس محفل خاص
گشت روزی انحضرت در باب ملت و مذهب سر سخن وا کرده از وی پرسیدند که اعتقاد شما چیست بموقف
عرض رسانید که مدتیست که در معتقده شیعه و اهل سنت غور کرده میشود و کتب طرفین بمطالعه در آمده
آنچه مفهوم شده استغفر الله با اعتقاد شیعه لعن و طعن اصحابه کبار رضی الله عنهم موجب درجات و ثواب است
و اهل سنت و جماعت این عمل شنیعه را محض کفر میدانند پس بگمان ثواب کافر نمیتوان شد انحضرت برحسن
تقریر او تحسین گفته تکلیف ملازمت دوام نمودند او التماس نمود که بعد حج بملازمت میرسم و در خلال آن حال
حاجی محمد بابا قشقه و چکنی که از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و بسماجت تمام التماس کردند که بعفو

برمن

زمین داور متوجه باید شد امیر بیک حاکم انجا و چلمه بیک قلعه ارگ بست اجرار سعادت خدمت دارند و
دیگر ملازمان میرزا عسکری نیز عزم ملازمت دارند عنقریب بفتح قلعه قندهار دست میدهد حضرت در این فکر
مشاغل بودند که احمد سلطان شاملو بحضور انور رسیده عرضنمود که انمردم که تمهید مقدمات میکنند نظر
بر جانب [illegible] عراق بهمه جهت انسب و اولی است و جهت سیر هری راه قلعه اوک متوجه عراق گشتند
آورده اند که چون مکتوب انحضرت بشاه طهماسب فرمانروای ایران رسید از سرور و شادی در جامه
نگنجید و فرمود تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی بغلغله در آوردند و مکتوبی در جواب نوشته
مشعر بکمال اعزاز و اکرام در باب تشریف شریف مصحوب مقربان خاص خود ارسال داشت و تحایف و
ارمغانات شایسته روان فرمود و بر عنوان مکتوب این بیت نوشت * همای اوج سعادت
بدام ما افتد * اگر ترا گذری بر مقام ما افتد * و بحکام بلاد و امصار متعلقه خود مناشیر قدغن آمود
در باب ضیافت و مهمانداری و اعزاز و اکرام انحضرت بقلم آورده مصحوب سرادلان شریف روانه ساخت
نقل یک فرمان که بنام محمد خان حاکم هری نوشته بود بعینه در اینمحال بتحریر در آورد که دستور العمل و نمونه فتوت
و جوانمردی آن شاه ستوده خصال بر صفحه روزگاران یادگار بماند **نقل فرمان شاه طهماسب**
[illegible] پادشاه ایران که بنام محمد خان حاکم هری صادر گشته فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه
شوکت دستگاه سمن الایالت والاقبال محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو آنکه فرزند ارجمند ارشد حاکم
دار السلطنت هرات و میر دیوان به انواع اعطاف و الطاف شاهی سرفراز گشته بداند که مضمون واجب
العرض او که درینولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو بدرگاه دولت

پناه روان نموده بود در تاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید مضامین فرخنده آن از آغاز تا انجام
واضح و لایح گشت آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت
و کامکاری دوحه چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز
جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت [illegible] بادشاهی برین
و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه قبله سلاطین
عدالت آئین بهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری بادشاه والا حسب
ملک عمل کشتری خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت
و یقین جهانبانان صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق
خواقین نامدار تایید الهی المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون بادشاه خلد الله تعالی عمره بحسب الآمال
الی یوم المال نوشته بود چگوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود * مژده ای پیک صبا کز
خبر مقدم دوست * حیرت راحت بود ای همه جانم محرم دوست * باشد انروز که در بزم وصالش اکرام
بنشینیم بمراد دل خود همدم دوست * اقدام بملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی
دانسته بداند که بمتعلق ان حضرت حجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای سال حال تصرف نموده بجهت
لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نمایند و بدستوری که درین نشان مذکور شده فصل بفصل و
روز بروز عمل نموده از مضمون مطاع یعنی فرمان تخلف نمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که
یک اسب کتل و استر رکاب و یراق در جلو آن داشته باشد تعیین نمایند که باستقبال آن بادشاه صاحب

اقبال

اقبال رفته باصد راس اسب [illegible] که از درگاه معلی معه زین طلا جهت انحضرت فرستاده شده و آن
ایالت پناه از طویل خود شش راس اسب [illegible] و آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن
شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده زینهای لاجوردی منقش با غاشیهای
زر باف دوازده که لایق اسپان و سواری بادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور نهاده همراه
اسب [illegible] ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین
آشیانی انار الله برهانه بابا بالام بنواب همایون ما رسیده و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر طلا و کمر مرصع
جهت فتح و نصرت و شگون آن بادشاه سکندر نشان فرستاده شد موازی چهار صد توب مخملی و اطلس
فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه انحضرت تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب
نسبت آن کامیاب و غالیچه مخمل دو خوانه طلا باف و نمد تکیه گرگی استر اطلس و سه زوج قالین دوازده
درعی کوسگانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن بساند و در هر منزل
اشربه لذیذ سر براه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند مکمل نموده جهت انحضرت فرستاده
باشند و جهة مقربان محفل عالی و دیگر ملازمان فردا فردا ارسال مینموده باشند و الخیات قرار دهند
که فردا در منزلی و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای صفا لطیف و سفید و منقش و سایبانهای
اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته باشند و در هر کارخانه ضروریات
آن مهیا باشد و هر گاه به دولت و اقبال نزول نمایند شربت گلاب و آب لیمون خوش طعم ساخته به
برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از آن شربت مرباهای سیب مکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره

حاضر سازند و بیع کنند که اشربه تمامی نیز از آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و
هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر میکشیده باشند و ایالت پناه فراق سلطان و امارت
مآلی جعفر سلطان با فرزندان و قوم خود با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال
برآیند و در آن شهر در ایران و لشکریان تغیر کرده در آن نک بنظر عالی در آرند و اسپان یراق و تیار نمایند
بملازمان خود بدهند که منع زیب سپاهی با هزار اسپ خوب بفرستد و لباس آن هزار کس تیار نموده
باشند و جمیع امرا که بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت ببوسند و بعد ازان بوسیده خدمت نمایند و احتیاط
کنند که ملازمان پادشاهی بهیچ وجه آزرده نشوند و امرا نوبت بنوبت کشیک بردارند و هر ولایتی
که تشریف آرند حکام آنجا بموجب همین فرمان عمل نمایند و هرگاه بسیاری از امرا و اعیان آنولایت
بملازمت آنحضرت حاضر شوند هزار و دویست طبق طعام الوان در مجلس عالی حاضر میساخته باشند و
هر یکی از امرا سر مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش میکشیده باشد که سه اسپ خاصگی و یکی بامیر معظم
محمد بیرام خان و پنج دیگر بدیگر اعیان رکاب سعادت لایق باشد و خاطر آنجماعه را که از ناهمواری روزگار
غباری عظیم دارند بدلداری و غمخواری بدست آرند و چون آنحضرت بدوازده فرسخی هرات برسند این
ایالت پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند ارشد سعادتیار گذاشته باقی لشکر ظفر اثر را
از شهر و ولایات و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره تمامی نیز لشکر فراهم آورده خود باستقبال بشتابد و چادر
و سایبان و اسباب ضروری و دواب بسیار از شتر و استر همراه ببرد که اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه
در آید و درگاه بملازمت رسید پس از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رسانند و بخدمت الشاه کمشه رخصت مهمانی

سه روزه حاصل نماید و روز اول جمیع لشکریان پادشاهی را بخلاع فاخره که از اطلس و کمخاب تبریزی و از اسپهای
مشهدی و خافی باشد مخلع سازند و مجموع را با بالاپوشهای مخمل بپوشند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان پادشاهی
دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهند و نوعی سلوک نماید که زبانها بتحسین و آفرین گویا باشد و مبلغ دوهزار
و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه صرف آن ضروریات نماید و از منزل مذکور تا شهر بچهار
روز برآیند و زادولاد و خویشان آن ایالت پناه مانند چاکران خدمت کنند و شکر تشریف آوردن
چنین پادشاه که بهدایت ازلی بهدایای الهی بجا آرند و در دخول شهر در باغ عیدگاه سه چهار بسته
با عنبا بنا چادرها در ورد اطلس قرمزی و بالا متقالی اصفهانی که درین ایام اهتمام بدان رفته ترتیب دهند
و عرض نماید که این اردو دولت شکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و در راه و سر کوچ هر بانی که کار
بشاشت و خرمی نموده خاطر اشرف را مسرور و خوشوقت سازند و روز ورود شهر یکی از اویماق
را مهمات شهر سپرده فرزند ارشد را باستقبال برآرند و چون میان آنحضرت و فرزند ارجمند
یکمشاید برابر فاصله بماند آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که آنحضرت از اسپ فرود
بیایند و اگر قبول نکنند فرزند عزیز را بتعجیل پیاده ساخته بملازمت آنحضرت رسانید که رکاب
آنحضرت را ببوسد و قواعد خدمت بجا آرد و اول آنحضرت را سوار کرده بعد از آن فرزند عزیز را سوار
اسپ بنماید و در وقت سواری احتیاط کند که اسپ فرزند عزیز برابر اسپ پادشاه نباید و آن ایالت
پناه خود را در هر وقت حاضر دارد که هرچه از فرزند عزیز بپرسند و ایشان نتوانند جواب داد خود التماس
کند و هر وقتیکه بمنزل ورود نمایند فی الحال سیصد طبق طعام بطریق ماحضر بمحفل بهشت آئین حاضر سازند و بین

الصلواة شن یکهزار و دویست طبق طعام الوان که اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره داشته
باشند مهیا کنند و هفت راس اسپ لایق و رعنا با جلهای مخمل و اطلس از طویله فرزند عزیز پیشکش نمایند
و شنقار و باز و چره و چرخ و باشه و شاهین و بحری آنچه در قوشخانه فرزندم باشد بنظر پادشاه
در آرند و حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد
و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور حاضر باشند و ملازمان را بقباهای جهانی
ابریشمی و مخمل و طلاباف با تکمه کلابتون بپوشانند و چون آنحضرت بمنزل خود در آیند ملازمان رکاب
ایشان را بنظر آن فرزند در آرند و الفرزند بخلق کریم بدیشان معاش نموده بهر یکی از ایشان سراپا
و اسپ بدهند و زیاده از سه تومان انعام نباشد و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و
کمخاب فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره و سیصد تومان زر نقد در سرکار پادشاه واصل سازند
و التماس کنند که تا سه روز در سر خیابان و کاه و درگاه سیر و گلگشت نمایند و درین سه روز در
چهارباغ تا سر خیابان که در باغ عیدگاه است مترف طرح اصناف را قدغن نمایند که چهار طاق
آئین بشیرین ببندند و هر صنعت گری یکی از امرای صاحب وقوف را شریک و کارفرما سازند که
انواع صنعت بعمل آید و روز چهارم که آنحضرت عزم ورود شهر فرمایند مردم خوش طبع و شیرین گو و عورات
و بیکها در هر دوکان بازار حاضر گشته بمقام شیرین کاری و شیرین گویی در آیند و بر سر هر محله جوق
صاحبان نغمه حاضر شوند و در آن روز فرزند عزیز در رکاب سعادت حاضر باشد و آن ایالت
پناه نیز حاضر بوده از عمارات و جمیع باغ و گلستان و بساتین هرچه پرسند از حکم یکی آن عرض نماید و چون

بسعادت بشهر در آیند تخت چهار باغ را سیر فرموده در باغچه که جهت خواندن و مشق کردن مقرر
شده بود و الحال بباغ شاهی مشهور است نزول فرمایند و حمام چهار باغ و دیگر حمامات را سفید و
پاکیزه ساخته بگلاب و مشک خوشبو کنند که محل آسایش آنحضرت باشد و مولانا الدین حسن کلانتر
دار السلطنه هرات مردی خوشنویسی را که بهره از وقوف داشته باشد تعیین نماید که از روزی
که ایشان باستقبال نموده تا آن روز که بشهر در آیند روزنامچه مفصل نوشته بهشت و همراه آن ایالت
پناه رسانند روانه درگاه والا سازد که بر جمیع تفاصیل نواب همایون ما اطلاعی دست دهد و در مهمانی
خود آن ایالت پناه برین دستور عمل نماید از طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق حاضر سازد
و یراق ضروری برین تفصیل پنجاه چادر بزرگ و بیست سایه بان و دوازده زوج قالین دوازده
ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالین شش ذرعی و دو قطار شتر و دولبت و پنجاه
طبق چینی با سرپوشهای سفید و امرای دیگر برین تفصیل بعمل آرند از طعام و حلاوه و پالوده یکهزار
و پانصد طبق و سه اسپ خاصه و یک قطار استر و یک قطار شتر و حاکم غوریان و قوشنج در ولایت
خود مهمانی نماید و حاکم باخرز و جام و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد
که منبع فرسنگ مشهد است باختتام رسید این دستور العمل مکتوب و جوانمردی شاه عراق الکنون
اقبال بی پرواز القصه چون موکب عالی در نواحی فراه رسید ایلچی شاه با فرستاده درگاه خاقانی
بحضور اشرف رسیده نامه محبت آمیز یگانگی آغاز رسانید شهریار عالیقدار منبسط و مسرور گشته بطرف
هرات متوجه شده در هر منزل یکی از شاهزادگان خراسان باستقبال رسیده خدمات شایسته بجای آوردند در حوالی

زیارتگاه محمدخان تکلو باتفاق اعیان و امرا و صدور و اکابر مثل ولیس سلطان و شاهقلی سلطان
و میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی و سایر اغره فاهالی ان دیار به استقبال رسیده بر سر پل مالان
که از سیرگاههای مشهور هرات است بدولت ملازمت عالی مشرف گشت و نخست از جانب شاه
دعا و سلام و شرح شوق و اداب تواضع که نتیجه جوهر بزرگی است بتقدیم رسانیده اداب و قواعد خدمت
بجا اورد و چون رایات پادشاهی بمنزل در قرا نزدیک نمود شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا
باستقبال رسیده بموجب امر پدر بزرگوار خود مراسم احترام و اخلاص بانجام رسانید و شهریار عقده
دان شاهزاده والاگهر را در اغوش شفقت کشیده انچه لازمه اشفقی و بزرگی بود بظهور اورده و
چون بشوق دیدار سعادت اثار پادشاه درویش نهاد انقدر خلایق جام و زینت و بر خرش (?)
اسفراین در هرات فراهم آمده بودند که از زیارتگاه پل مالان تا باغ جهان ارا که سه چهار فرسنگ
مسافت است تمام دشت و کوه را مردم تماشائی از شهری و قصباتی فرو گرفته بود و غلغله شادیهای
و سرور بنهجی بلند شده بود که در ایام عید و نوروز نباشد غره ذی قعده سنه نهصد و پنجاه هجری بهرات [illegible]
در باغ جهان ارا نزول سعادت اتفاق افتاد محمدخان بموجب فرمان شاه عالیجاه لوازم ضیافت
و مهمانداری بتقدیم رسانیده دقیقه در تحصیل سعادت فرو نگذاشت و در مجلس اول صابر قاق که در فن
یگانه خراسان و عراق بود در مقام یگانه انیعرل (?) امیر شاهی را خواند و ارباب دل و اهل ذوق را
بوجد آورد ... مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد ∴ همایون کشوری کان عرصه را شاهی
چنین باشد ∴ و چون به این بیت رسید ... ز ریح و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ∴ که ائین جهان

گاهی چنین باشد ∴ انحضرت را رقت در گرفت و انجایت (?) شاکر شدند و نقود وافر بدامن امید او ریختند
و چون ایام تحویل افتاب قریب رسیده بود و تنزهات هرات پسند طبع عالی افتاد چند گاه در مقامات
فرموده اکثر اوقات بگلگشت و سیر متوجه میگشتند و در اکثر اوقات باغ مراد و باغ خیابان و باغ زاغان
و باغ سفید و هر کان رمینی که بود مسطح نزول سعادت میشد و از صحبت تجرد منشان خدا اگاه و صاحب
دلان گوش استعداد و عالی فطرتان صافی اعتقاد و بلند طبعان فضایل اثار و شعرای شیرین گفتار حظ
وافر میگرفتند و چندی بزیارت مرقد قدوه اولیای کرام پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره و دیگر اسودگان
ان ولایت شتافته فیض وافر بمجاوران و گوشه گزینان ان اماکن متبرکه رسانیدند بعد فراغ زیارات و
متنزهات انحضرت بطرف جام متوجه شدند پنجم ذوالحجه داخل جام گشته زیارت مرقد شریف الف آمد (?)
خدا شناسان حق پرست حضرت زبده شیخ احمد جام قدس الله سره العزیز دریافته متوجه مشهد شدند
پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک هجری بمشهد مقدس نزول فرموده بشرف زیارت روضه رضویه ذات
برگزیده علیه التحیه ... دریافتند چند روز در حواشی این بقعه شریفه اقامت فرموده متوجه نیشابور
شدند شمس الدین علی سلطان حاکم انجا دقیقه در تقدیم عبودیت و بندگی فرو گذاشت نکرد و انحضرت
سیر کان فیروزه نموده بسبزوار رسیدند از انجا بدامغان نزول نمودند در انجا چشمه عجیب الخطر انور در
امد که در ازمنه سابق طلسمی در ان تعبیه کرده اند هرگاه خبری بلند در وانداز (?) طوفان باد و ابر در ان دیار
پدیدار میگردد و از شورش باد خاک روی هوا تاریک میشود انحضرت انمعنی را امتحان کرده متوجه
بسطام گشتند و زیارت روضه منوره شیر بیشه حقیقت و معرفت حضرت بایزید بسطامی قدس سره

۳
شاه قلی سلطان استجلو ... و مهمانداری بتقدیم رسانیدم

تحصیل در آورده بمجاوران ان مکان متبرک نقود وافر رسانیده در سمنان شرف ورود ارزانی داشتند و
بعزم زیارت شیخ علاء الدوله سمنانی بصوفی آباد توجه نموده دقیقه در تحصیل مثوبات و حسنات فرو
نگذاشتند و منزل بمنزل حکام و اکابر هر ولایت بملازمت اشرف رسیده انچه لازمه انسانیت و فتوت
است بانصرام میرسانیدند و چون موکب عالی داخل انجا شد حاکم انجا شرف ملازمت دریافته بتحصیل سعادات
نمود و از انجا بطرف قزوین که تختگاه شاه عراق بود متوجه گشتند شاه جهت ییلاق بسلطانیه شتافته
بود و اکابر و اشراف به استقبال برآمده به اعزاز و احترام تمام در منازل خواجه عبدالغنی و کلانتر اهل انجا بود
فرود آوردند و از جناب انحضرت بیرامخان دستوری یافت که نزد شاه بسلطانیه رفته لوازم دعا
و اخلاص رساند شاه بمجرد رسیدن بیرامخان بطرف قزوین معاودت نمود اول امرا و اعیان بملازمت اشرف
رسیدند بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا برادران شاه عراق انحضرت را دریافته مراسم اخلاص بانجام
رسانیدند پس ازان شاه فتوت دستگاه استقبال کرده با انحضرت ملاقات نموده و از هر دو جانب
شرایط توقیر و تعظیم بجا آمد و هر دو پادشاه عالیشان همعنان گشته در عمارات شاهی مانند افتاب
و ماهتاب ورود نمودند در اوایل جمادی الاولی سنه نهصد و پنجاه و یک آقران سعدین در محلات شاهی که
نهایت زیب و زینت ارایش یافته بود واقع گشت و مکالمات بلند و نکات عالی میان آمد و میرزا
قاسم گونابادی مثنوی درباب ملاقات ان دو شهریار برشته نظم کشیده این چند بیت ازان نقل آمد
رباعی دو صاحبقران در یکی بزمگاه ∴ قران کرده باهم چو خورشید و ماه ∴ دو نور بصر چشم اقبال را
دو عیدی مبارک مه و سال را ∴ دو کوکب رایشان فلک رات زین (?) ∴ بهم در یکی عرصه چون فرقدین

دو چشم جهانی بهم همعنان ∴ بهم چون دو ابرو تواضع کنان ∴ دو سعد فلک را یکی برج جا ∴ اورده
اند که بعد از تمهید دیگر مقدمات شاه عراق بر زبان آورد اگر چه پیداست که وقوع اینحادثه که گذشت
از ناموافقت برادران حضرت دست داده اما در شمشیر زنی و ملک کشائی و خصم افکنی پادشاه
شکی نیست اکنون امید انست که حضرت ما را برادر خورد تصور فرمایند و منت احسان خود گذاشته
شرایط امداد و اعانت بجای ارم (?) و امثال این مقدمه حکایات شیرین بمیان آورده راحت افزای خاطر
اقدس گشت و مبالغه تا بحدی رسانید که اگر احتیاج میشود بنفس خود رفاقت میکنم و چند گاه اهتمام
محفل ارائی بر ذمه خود گرفته هر روز جشنی عالی بوضع دیگر ترتیب میداد و کارپردازان فراشخانه
چندان خیام زردوزی و خرگاههای لاجوردی و منقش و شامیانه های زربفت و مخمل و سقرلاط برپا
کرده بودند که موجب خیرگی نظر نظارگیان میشد و هر روز اسپان عربی و عراقی با زینهای طلا و مرصع
و عبانهای (?) مکلف و استران بردعی و شتران بدایع پیکر و شمشیرها و خنجرهای یراق مرصع و پوستینهای
کیش و سنجاب و جامهای زربفت و مخمل زردوزی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای طلا و نقره
و خرگاههای مزین و چندین طشت و افتابه و شمعدان زر و نقره و گلیمهای ابریشمی و قالینهای قیمتی
و سایر اسباب پادشاهانه بنظر انحضرت در آوردند که در حوصله تقریر و تحریر نگنجد و جمیع ملازمان رکاب
اشرف را علاحده علاحده از نقد و جنس رعایت نمودند و پادشاه دریانوال در همان جشنها الماسی
گرانبها که در اوایل فتح هندوستان بدست آمده بود با دویست و پنجاه قطعه لعل بدخشان برسم ره آورد پیش
شاه عالیجاه گذاشتند و از طرفین مراسم اتحاد و اخلاص بتقدیم رسید و در تاریخ فرشته مسطور است که

دو والاگهر را یکی برج جا

زردوز ۳

در انحالت که این هر دو پادشاه در مقام دوستی و شیرین کاری بودند از اتفاقات روزگار نیرنگ
سام میرزا و بهرام میرزا بعرض امرا و اعیان بعرض شاه رسانیدند که او لاد امجاد امیر تیمور صاحبقران
گورکان دعوی ارث سلطنت بر جمیع ولایات و بلاد و امصار دارند الحال که سلطنت هندوستان
از دست ایشان بدر رفته چه لازم که جناب شاه متوجه امداد و اعانت ایشان میشوند و خصم
خود را خود قوی و مستقل میسازند و معهذا اختلاف مذهب علاوه آنست شاه عراق این حرف را دشت
امرا را بخاطر آورده در صدد تامل شد سلطان بیگم همشیره شاه عراق که زنی عاقله روزگار بود وازین حال
آگاه گشته برادر را عتاب و خطاب نمود که چنین پادشاهی والانژاد به امید اعانت و امداد بجناب شاهی
برسد و شاه خود را دریغ دارد و در نظر اهل روزگار بسیار بدنماست میباید که شاه کنیه اهل غرض را
بخاطر جا نداده در مقام مدد و معاونت باشند و این رباعی زاده طبیعت آنحضرت را بنظر شاه در
آورده چندان مبالغه کرد که شاه مکرر بمعاونت بست رباعی ماییم هم بجان بنده اولاد علی همیشه شاد
شاه در یاد علی چون سر ولایت از علی ظاهر شد کردیم همیشه ورد خود یاد علی و ملازمان شاهی
از ده روزه راه جانوران صحرائی را رانده در چشمه سادق بلاق که اول منزل ییلاق سلیق است طرح
شکار قمرغه انداختند نخست هر دو پادشاه والاقدر همعنان گشته داخل شکارگاه گشتند و قاعده است
تاختن و شکار انداختن را بعمل آورده نخجیر بسیاری از باد در آوردند بعد از آن بهرام میرزا و سام میرزا
برادران شاه و از امرای شاهی عبدالله خان استجلو که بشرف دامادی شاه سلیمان بارگاه شاه اسمعیل صفوی
مرحوم مغفور امتیاز داشت و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و چندی دیگر

باریافته و به بیرامخان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمع دیگر از
اعیان رکاب سعادت حضرت شکار یافته پس از آن بار عام شد که جمیع لشکریان داخل شکارگاه
گشته بکام دل انجر افگنی نمایند در طرفة العین چندین هزار آهو و دیگر وحشیان صحرائی طعمه تیغ بهادران
گردیدند و بهرام میرزا که از مدتها نفاق و کینه از جانب خلفا در سینه داشت در آن روز دیگر بیک چوب
تیر کارش بانجام رسانید و از پاس خاطر میرزا بمجلس اسمعیلی را بعرض شاه نرسانیدند و نزدیک خوی
سلیمان بار دیگر شکار قمرغه طرح انداختند و در سپمرل بچوگان بازی و قبق اندازی هر دو شاه جمجاه هر دانه
اصناف فنون بظهور آوردند و یکی از دیگری پای کم نمی نهاد و دو داخران مجلس طوبار دوازده هزار
سوار که بسرکردگی فرزند ارجمند شاهی مسمی بمیرزا مراد بجهت مدد آنحضرت کار پیرواران شاه عراق
بنظر اشرف در آوردند که اسامی اعیان و امرای آن فوج بدین تفصیلست بداغخان قاجار اله
میرزا مراد و شاه قلی سلطان افشار حاکم فرح یارعلی سلطان تکلو سلطان علی افشار احمد سلطان
شاملو سلطان قلی قورچی باشی سلطان حسین علی شاملو برادر احمد سلطان حاکم گشتاسبی علیقلی بهادر
پسر الش مقصود میرزا آخته بیگی محمدی میرزا نبیره پاشاه ترکمان شاه تردی بیگ تکلو علی
سلطان جولاق حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش او غلی حمانی
ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیگ ذوالفقار کش محمدی بیگ کتابدار خاجار و سعید
نفر قورچی خاصه سوای آن تعین رکاب سعادت شدند و مقرر شد که میرزا مراد با افواج شاهی بر ساحل
آب هلمند خود را برکاب سعادت آنحضرت رساند و بموجب اشاره شاه عالیجاه در اق زیارت

در آخر منزل ییلاق سرلو ایشکرت سیوم شکار قمرغه فراهم آوردند و انواع خرمی و خوشی بحصول درآمد در
عرصه دلکشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه والاقدر بمنزل آنحضرت تشریف آورده
باحسن وجوه از یکدیگر جدا گشتند و آنحضرت بموجب اقتدای سنت سنیه حضرت صاحبقران متوجه
اردبیل و تبریز گشته هودج مریم مکانی را براه راست متوجه قندهار ساختند و راجی محمد خان کوکی
را سرلشکر ساخته در رکاب مریم مکانی دادند و رایات جلال چون نزدیک تبریز نزول نمود حکام
دارالکمال آنجا تا سدی که امیرزاده میرانشاه بر رودخانه که از داشکوه می آید بسته استقبال نموده لوازم
مهمانی بجا آوردند و آنحضرت از تماشای گرگ دوانی و پیاده چوگان بازی که معمول بر بر بالیست محظوظ گشته
داخل تبریز گشتند و سیر عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه سلاطین ماضی است نموده چشم عبرت
گشوده از فرط وجد و حالت این رباعی بر زبان آوردند رباعی افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد
در دست اجل بسی جگرها خون شد کس نامد از آن جهان که پرسیم ازو کاحوال گذشتگان عالم چون شد
ملاقطب الدین جلیحو بغدادی و نادر کار سحر آفرین خواجه عبدالصمد شیرین قلم بشرف ملازمت دریافته
مشمول عواطف گشتند و از سانحات آن دیار اینست که آنحضرت را با اصطرلاب و کره و سایر آلات رصدی
توجه کمال بود روزی به بیک محمد آخته بیگی فرمان شد که تفحص کمال کره که بکار آید بهم رسانند آن ساده
نوع چند کره اسپان را با مادیان ها حاضر آورد آنحضرت تبسم نموده جهت نقول آنها را خرید فرمودند
و از متنزهات تبریز فارغ گشته بطرف اردبیل عطف عنان نمودند در قصبه سیمانی جمیع خویشاوندان شاه
با سایر اکابر و اشراف آن دیار بملازمت اشرف رسیدند و بلوازم خدمت پرداختند آنحضرت بفرخی و فیروزی داخل

اردبیل گشته لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند و یکهفته در آن مقام توقف فرموده از راه خلخال بطارم گیلان
نزول نمودند و بسبب لطافت هوا و افزونی انار بیدانه و دیگر فواکه سه روز مقامات کرده در سبزوار
به اردوی معلی پیوستند و در منزل آن سلطنت مریم مکانی جنیه فردوسیه قدم در عرصه هستی گذاشت خیر روز
بدین جهت مقامات کرده بمشهد مقدس نزول فرمودند و اعیان و اشراف و حکام آن دیار بملازمت رسیده
لوازم مهمانی بجا آوردند و یکهفته انتظار رسیدن میرزا مراد و افواج شاهی چند گاه در آن مکان متبرک
توقف نمودند آمدند مولانا نورالدین محمد ترخان از طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی
که بفضایل صوری و معنی آراستگی داشتند فرستادند و آن هر دو عزیز در کابل بملازمت رسیدند و
در هرات که دره التاج تشریف شده بودند که در محل خود گذارش یابد و دور نیست که آنحضرت در مشهد
مقدس تشریف داشتند مولانا جمشید معمائی و ملا حیرتی و دیگر ارباب فضل بملازمت رسیدند و از فیضان
وافر بهره مند شدند روزی ملا حیرتی این غزل خود را بنظر اشرف در آورده صله ستوفی یافت کز دل از
عشق بتان که حکم میسوزد حق هر لحظه بداغی دگرم میسوزد همچو پروانه بشمع سرو کار است مرا کز
آتش روم بال و پرم میسوزد و بعد چندی آنحضرت از مشهد بکاروانسرای طرق نزول نموده از آنجا
بقلعه گاه سیستان تشریف آوردند و در بیخود و شاهزاده محمد مراد و سران سپاه و افواج شاهی بملازمت
پیوستند و از آنجا در ولایت گرمسیر اتفاق ورود رایات اقبال افتاد و میر عبدالحی گرمسیری از قلعه بیرون
برآمده تیرکش در گردن انداخته بشرف ملازمت و دریافت عنایات پادشاهی سالم حال گشت و در همین محل
اسامی وفاکیشان فدویت شعار را که در رکاب اقدس حاضر بودند تحریر در آورده داستان عبرت

فراي پادشاه جهانستان را بقلم درمي آرد سر حلقه فدويان باوفا پير احمد خان ترکمان بود ديگر خواجه معظم
برادر حضرت مريم مکاني ديگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب والده سلطان حسين
ميرزا نسب از مير سيد ديگر حاجي محمد کوکي که در روز قيچي اندازي او قيچي زد و از شاه جليد در رفت ديگر
روشن و حسن کوکه که بحسن خدمت مقرب بودند ديگر خواجه مقصود هروي که از ملازمان حضرت مريم مکاني
بود و بصفات حميده اختصاص داشت از او دو فرزند بوجود آمد يکي سيفخان و دوم زينخان
کوکه کلتاش حضرت جلال الدين محمد اکبر پادشاه بهادر شدند ديگر خواجه غازي تبريزي که از فضليس و تواريخ
باخبر بود و بهره از سياق وافر داشت ديگر خواجه امين الدين محمود هروي که خط شکسته را خوب مي نوشت
و در تحقيق محاسبات موشکافي ميکرد و در عهد حضرت جلالي بخطاب خواجه جهاني ممتاز گشت ديگر درويش محمد
ترکماني ديگر حسنعلي ايشک آغا که در عراق ماند بعد فتح کابل بملازمت عالي پيوست و ايلچي شفعلي دوست
بود ديگر ابراهيم ايشک آغا ديگر شيخ يوسف چوبي ديگر شيخ بهلول که خود را از نسل مشايخ ترک ميگرفت
ديگر مولانا نورالدين که از علم هيئت و اسطرلاب باخبر بود ديگر محمد قاسم موجي ديگر حيدر محمد آخته
بيگي ديگر سيد محمد نکينه که صاحب قبضه بود و در هرات او قيچي زد ديگر سيد محمد قالي که مير عدل لشکر
بود ديگر حافظ سلطان محمد رخنه که در عهد حضرت جلالي در سهرند باغي عالي احداث کرده که تا امروز
سيرگاه اهل آن ديار است ديگر ميرزا بيگ بلوچ ديگر مير حسين دلو که اجداد اينها در خراسان نزاره بوده اند
ديگر خواجه عنبر ناظر حرم سرا که مقرب حضرت فردوس مکاني بود و در عهد حضرت جلالي بخطاب اعتبار خان ممتاز
گشته بمراتب پنجهزاري سرفراز شد و مابين اکبراباد و متهرا سراهاي عالي احداث کرده که تا امروز آرامگاه

مسافران است ديگر عارف توشکچي که در عصر حضرت جلالي بخطاب بهار خان ممتاز گشت و از غلامان
خاصه آنحضرت انچه کس بودند مهتر خان خزينه دار و مهتر جاهر توشکچي و ملا بلال کتابدار و مهتر منور
سرنجي و مهتر جوهر آفتابچي و مهتر واليکه چراغچي و مهتر واصل و مهتر سنبل ميرآتش بودند ديگر سلطان محمد
قراول بيگي و عبدالوهاب صاحب طبق ديگر حاجي بهادر ديگر يولک نالش نويس غرض اينجماعه
وفاکيش طرفه تعبها کشيدند و به پاداش آن عاقبت بمراد دل رسيدند نه ندانم رفيقان
چرا واپس گزيدند که مردان زخدمت بجاي رسند ذکر وصول موکب عالي پادشاه جهانستان
حضرت نصيرالدين محمد همايون بهادر بولايت گرمسير و فتح قلعه بست برجوياي اخبار پوشيده نماند که چون
رايات عالي بولايت گرمسير نزول نمود علي سلطان تکلو را با جمع از يکتازان به تسخير حصار بست تعين
فرمودند شاهم جلاير و مير خلج که از جانب ميرزا کامران بحکومت آنديار مامور بودند برج و
باره حصار را استحکام داده اماده پيکار شدند در اثناي زد و خورد تفنگي از بالاي قلعه بعلي سلطان
رسيد قالب تهي ساخت سپاهيان او پسر دوازده ساله او را بکلاني و سرکردگي برداشته در لوازم
خدمت پيشتر از پيشتر ساعي گشتند و عرصه بر اهل حصار تنگ ساختند متحصنان ناچار فرياد الامان
بر آورده از قلعه بر آمده ترکشها در گردن انداخته بملازمت شرف فايز گشتند قلم عفو بر جريده جرايم
اينها کشيده در سلک ملازمان در آورده و آنحضرت درون قلعه تشريف فرموده در حوالي آن
مضرب خيام ساختند بعد از آن خبر غلط انتشار يافت که ميرزا عسکري از قندهار خزانه و
خلاصه اموال را بر آورده بطرف کابل رو نورد گشت جماعتي از قزلباش بساحت تمام جهت رفتن

به قندهار بعزم تعاقب ميرزا عسکري گرفتند و قتيکه تکلو بر نزديک آن حصار رسيدند هم از بالاي قلعه توپ
اندازي شد و هم جماعتي از حصار بر آمده آتش کارزار بر افروختند درينحالت بسياري از آن قزلباشان
بکوي عدم رفتند و گويا اين شکست دولت آنحضرت بود که براي دفع چشم زخم افروخته شد و از جانب
خاقاني خواجه معظم و حيدر سلطان و حاجي محمد بابا قشقه و عليقلي ولد حيدر سلطان و شاه قلي نارنجي
و جمعي ديگر از بهادران جنگ آزما و دلاوران قزلباش بتاديب آن خودسران تعين گشتند بهادران
ناموس دوست گرم و دلير اشتافته تاديب خود سري در کنار آنجماعه گذاشتند و بابا سهرندي را که
از يکهاي نامي ميرزا کامران بود بقتل آورده مظفر و منصور مراجعت نمودند داستان راحت
افزاي به تسخير در آمدن حصار قندهار بعون عنايت ايزد پروردگار چون از زبان منهيان بعسکر ظفر سرشت
رسيد که ميرزا عسکري از جاده اختلاف و بغي بر نميگردد و اسباب نکبت و ادبار براي خود آماده ساخته
پادشاهزاده والاقدر عالي گوهر محمد اکبر بهادر را همشيره محترمه اش بهمراه خضر خان هزاره نزد ميرزا کامران
بکابل فرستاده برج و باره قندهار را استحکام داده است اعلام نصرت فرجام پادشاه والاجاه روز شنبه هفتم
محرم نهصد و پنجاه و دو از حصار بست نهضت نموده بکوچ متواتر در حوالي حصار قندهار رسيده در ضلعه
دروازه ماشوره نزول جلال فرموده در باغ شش الله علي قاضي قندهار مضرب خيام دولت گرديد
هر روز جوانان نبردآزما از طرفين بميدان رسيده کارزارها ميکردند روزي حيدر سلطان و پسر او شاه
عليقلي خان و بهادر خان و خواجه معظم تاخته غنيم را از پيش خواجه خضر برداشته تا نزد کينه
و کوچه بند رسانيدند بابا دوست بساول با جمع خودسران از حصار بر آمده در زر ارات ايستاده تير اندازي ميکرد

از دست او تيري به بغل حيدر سلطان که از همه پيش بود رسيد و نيزه از دستش افتاد و خواجه معظم
تير زخم تر برداشت و جميع بهادران جنقلشهاي رستمانه کرده معاودت نمودند بابا دوست
نيزه حيدر سلطان را برداشته نزد ميرزا عسکري برد مشغول بسيت که در آنوقت که بهادران معسکر
همايون بر ملازمان ميرزا عسکري تاخته بودند و حيدر سلطان را تير در بغل رسيد ميرزا عسکري در برج ارگ رفته
که برابر مقابل است باتفاق اسمعيل سلطان خاکي که از نزد ميرزا کامران بمدد آمده بود تماشاي تاختن
و او تختين بهادران ميکرد و هر چند فاصله بسيار بود و تشخص چهره نميشد اسمعيل سلطان بميرزا گفت
آن شخص که نيزه از دستش افتاد و تير خورد رفت غالبا که حيدر سلطان باشد زيرا که در طوس مدتي
بکجا بوديم و از طرز تاختن او اشنا ام چون بابا دوست آن نيزه را آورد و گفته اسم حيدر سلطان
بر او خوانده بر حسن دريافت اسمعيل سلطان تحسين کردند القصه روزي منهيان بجناب خاقاني خبر
آوردند که رفيع کوکه ميرزا کامران با جمع از هزاره و نکدري بطرف زمين داور برلب آب ارغنداب
کمين کرده در صدد فتنه است بيرام خان و محمدي ميرزا و حيدر سلطان و مقصود ميرآخور
بيکي و جمعي ديگر از بهادران بمالش اولقين گشتند رفيع بسبب فطرت الجد اندک بکار برده گرفتار
گرديد و رفيقان بدطريق آواره گشتند و غنيمت بسيار از آلات جنگ و رسد غله و مواشي موفور
بدست بهادران افتاد و همچنين چندين نوبت خودسران از حصار قندهار بر آمده شکست و منهزم
گشته داخل حصار ميگشتند چون مدت محاصره به امتداد کشيد شهريار سليم القلب کريم النفس بيرام خان
را برسم رسالت نزد کامران ميرزا بکابل فرستاده و فرمان موعظه امیز بنام ميرزا اسطور و مباشر

عنایت آمود بنام هریکی از میرزایان مصحوب خانمیرزا الیه صادر گشت و برای هر یکی از میرزایان مخالف
وارمغان اسباب عراق سمت ترسیل یافت خان مسطور خود سران هزاره را بر کتل رود تختی
و ساحل آب ایستاده تا پرشش را به اقع داده در سواد کابل ورود نمود مانوس بیک و جمعی از کابل
رسیده خان فدویت نشان را نزد میرزا کامران بردند میرزای بی سعادت انزوی در چهار باغ
محفل جشن آراسته بود بیرام خان فرمان پادشاهی را با تحایف عراق نظر میرزا در آورده مقدمات
هوش افزا منظور ساخته اجازت دیدن پادشاهزاده والاگهر محمد اکبر بهادر و میرزا هندال و میرزا
سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ میرزا گرفت میرزا کامران مانوس بیک را که از معتمدان او بود
مامور کرد که در دیدن میرزایان رفیق خان باشد خان عقیدت سرشت نخست برای ملازمت
پادشاهزاده والاگهر در باغ مکتب رفت در انوقت به پرورش انجناب عصمت قباب خانزاده
بیگم همشیره کلان حضرت فردوس مکانی تقید داشتند ماهم بیگه انگه ان والا نژاد را در کنار
گرفته از محل سرا بیرون اورد بیرامخان فدویانه ملازمت نموده از تحایف و نوادر هرچه
اورده بود بنظر رسانید و پیغامهای زبانی ادا نمود بعد ازان میرزا هندال میرزا را که در منزل دلدار
اغاچه بیگم والده ماجده خود بنظر رسانید دریافت و منشور عنایت آمیز و خلعت و اسب خاصه
که بمیرزا مرحمت شده بود رسانیده امیدوار عنایات ساخت و پس ازان میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم پسرش را در باغ جلال الدین بیگ ملاقات کرده عنایات پادشاه جهانستان رسانید
و ازانجا بجلگه سیاه سنگ که محل اقامت یادگار ناصر میرزا بود شتافته بمژده عفو تقصیر نوید داد و

تحایف و نوادر عراق را بنظرش در آورد اجمالا احوال میرزا مسطور انکه چون میرزا ادکم سعادت
بوعده وصال دختر حاکم سنده و امید خام سلطنت از رکاب سعادت جدا گشته به هزاران
بی مروتی و بی رویی در دیار سنده ماند بعد متوجه گشتن پادشاه قوی طالع بسمت عراق حاکم
سنده اوراق عهد و مواثیق را که داینده رابطه اتحاد را بنفاق و مخالفت مبدل کرداند میرزا
ازینجا رانده و ازانجا مانده چاره جز ان ندید که خود را نزد میرزا کامران رساند و بهزاران
تک و دو و تعب و مشقت بکابل رسید انحضرت از حالات میرزا آگاه گشته قلم عفو بر صفحه
جرائم کشیده عنایات پادشاهانه مبذول فرمودند چنانچه در صدر مذکور شد القصه بیرام خان در باغ
میرزا و دیگر اعزه را دیده دقیقه در تسخیر قلوب فرو نگذاشت و هر یکی را جدا جدا مطمئن ساخت اما
فسون و افسانه خان عقیدت نشان در میرزا کامران اثر نکرد و اصلا از داعیه های باطل بر نگشته بعد
یک و نیم ماه بیرامخان را رخصت مراجعت داد و لازمه اطاعت و انقیاد انچه بظهور آورد این بود
که حضرت خانزاده بیگم عمه خلیفه را بالطاف فقدها روان فرموده به تبریز و بر التماس نمود که میرزا عسکری
به اختیار من بیت انجناب را که بزرگ قبیله اینها تصدیعه داده ام که او را معقول ساخته براه هدایت
بیارند و خلاصه مطلب میرزای غدار منافق انکه هرگاه کار بر محصوران تنگ شود انجناب میرزا عسکری
را در کنار شفقت گرفته زیر دامن شفاعت از ضرر و آسیب محافظت نمایند الحاصل چون مخفه
مهد علیا حضرت خانزاده بیگم و بیرامخان بقندهار رسیدند مهد علیا از کرد راه در حصار ارک
بردند و خان عقیدت سرشت بملازمت اشرف رسیده مقدمات میرزایان و کیفیت کابل و

وکابلیان بعرض اشرف رسانید و هر چند جناب مهد علیا سعی و اهتمام بکار برد که میرزا عسکری شقاوت
سرشت از جاده مخالفت انحراف ورزیده تحصیل سعادت کونین نماید اصلا فائده نبخشید و ان نا
سعادتمند انجناب را رخصت ملاقات شهریار جوانبخت نداده در استحکام مواد نکبت و ادبار بیشتر
کمر بست انحضرت از شقاوت آن نا سعادتمند اتش قهر افروخته خیام دولت را در چهار دره که
سنگ دستی از بالای قلعه در ان محل میرسید نصب کرده مورچال را قایم ساختند و ازین جرات و دلاوری
بهادران قزلباش نیز دایره محاصره تنگتر ساخته به تسخیر قلعه قندهار مستعد گشتند و از تنگ قبهای اقبال روز
افزون پادشاه خجسته خصال انکه بعدازان الغ میرزا ابن محمد سلطان میرزا که نسبش از جانب والده
بسلطان حسین میرزا میرسید و شیر افگن بیک ولد قوچ بیک و فضیل بیک برادر منعم خان و میر
برکه و میر حسینخان پسران میر عبدالله کتابدار و جمع دیگر برهبری سعادت از میرزا کامران جدا گشته بعزیمت
تمام از کابل رسیده شرف ملازمت دریافتند بهادران قزلباش که از امتداد محاصره دلتنگ شده بودند
از امدن امرای چغتائی خوشدل گشته سرگرم قلعه کشائی گشتند پس ازان قاسم حسین سلطان و دو ده بیک
هزاره با اعوان و انصار خود شرف اندوز حضور شده انحضرت هرکدام را در خور رتبه بعطای خلعت و اسب
و شمشیر ممتاز ساختند الغ میرزا را زمین داور بجاگیر داده دقیقه در تسخیر دلها فرو گذاشت نفرمودند و از
صیت خطابخشی و کرم پروری انحضرت عز الیقین بسیاری امرا که جدا جدا در ملازمت کامران میرزا بودند
بدرگاه خاقانی رسید و باعث انبساط عظیم اهل اردو گشت و تزلزل در ارکان متحصنان افتاد
و رفیقان میرزا عسکری عنان مصابرت از دست داده هر روز جماعتی خود را از بالای قلعه انداخته شرف

ملازمت ودی یافتند چنانچه شبی خضر خواجه خان و سوندک بیک و اسمعیل بیک خود را از برج قلعه انداخته
شرف اندوز ملازمت شدند و شب دیگر ابو الحسن برادرزاده خواجه خان و جماعتی دیگر بدستیاری
کمند از حصار بر آمده بحضور انور رسیدند و مصدر نوازش گشتند و خضر خان هزاره از حصار
بر آمده راه فرار پیمود و میرزا عسکری چاره بجز اطاعت ندیده نخست مهد علیا خانزاده بیگم را
در اردوی معلی فرستاد بعد ازان بذریعه انجناب خود اماده ملازمت گشت انحضرت محفلی
عالی ترتیب داده میرزا و رفیقانش را بار تسلیم دادند اول از همه بیرام خان عقیدت شعار
میرزا عسکر برا شمشیر در گردن انداخته بحضور اشرف آورد و اداب عبودیت بتقدیم رسانید شهریار
قوی طالع نوازم شکر بتقدیم رسانیده فرمود که شمشیر از گردن میرزا فرود آورده در محلی مناسب
نشانند بعد ازان محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و تولک خان و شاه سیستانی
و دیگر حرام خواران که عدد انها بسی نفر میرسید شمشیر و ترکش بگردن انداخته بار کورنش دادند فرمان
ازان جماعت مقیم خان و شاه سیستانی همین دو کس را که مصدر انواع بی اعتدالی شده بودند
شد که زولانه در پا و تخته در گردن انداخته نگاهدارند و انحضرت از اخر روز تا سفیده صبح دوم
محفل ارا بوده بگزرشتهای غربت و عزت فرا بتقریر در می آوردند و میر قلندر و سایر گویندها و
سازندهای قندهار حاضر گشته زنگ از خاطر حضار محفل عالی می زدودند و بعد ازان خالات نوشته
میرزا عسکر برا که از قساوت قلبی در حالت نهضت انحضرت بصوب عراق بنام سرگردهای
احشام و بلوچان نوشته بگرفتن ترغیب کرده بود بموجب ایمای عالی مقربان بساط عزت بمجلس

ساختن ساخته بدست میرزای بدکردار دادند از غایت خجالت و انفعال زندگانی بر میرزا تلخ شد
و در وقت اختتام صحبت فرمان شد که میرزا را منضبط نگاهدارند و بکورنش می آورده باشند و روز
پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال نهصد و پنجاه و دو هجری پادشاه نیک نهاد باتفاق میرزا
مراد و امرای قزلباش و سران سپاه جغتائی داخل حصار قندهار گشته مژده امن و امان
بکافه برآیا دادند تا سه شبانروز ان بلده فاخره بنور مقدم همایون ضیا پذیر بود روز چهارم
شهزاده محمد مراد میرزا عنایت فرموده خود بدولت و اقبال در چهارباغ حضرت فردوس مکانی
که در کنار آب ارغنداب واقع است نزول فرموده در انمنزل کاربرداران حضور طومار تفصیل اسباب
و اموال میرزا عسکری را درست کرده بنظر اشرف دراوردند فرمان شد که پاره نفایس کتاب
و غیره اشیا را بجهت خاصه نگاه داشته باقی تمامی اموال را بر بهادران لشکر منصور تقسیم نمایند
همچنان بعمل آمد درینوقت از زبان منهیان سانحات کابل برین تفصیل بعرض رسید که
کامران میرزا از استماع خبر تسخیر حصار قندهار و برخاسته رفتن امرای کابل سررشته تدبیر از دست
داده بادشاهزاده والاگهر اکبر سلطان با جام زوجه خود پسر خود شمس الدین محمد اتکه و دیگر
وابستگان ایشان را در حبس انداخته میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسرش را بدستور سابق
بحکومت بدخشان روان نمود و یادگار ناصر میرزا نیز رخصت او بطرف بدخشان ره نورد
شده و میرزا سندال که بتعاقب میرزا یادگار ناصر از جانب میرزا کامران مامور شده بود
بطرف قندهار بعزم ملازمت اشرف عازم شده است و میرزا کامران حیران و سراسیمه گشته

در استحکام برج و باره کابل کمر بسته است آنحضرت از چهارباغ نهضت نموده بالادست ازمقام باباحسن
ابدال در گنبد سفید منزل گزیده محفل کنگاش آراستند جمیع امرای جغتائی التماس کردند که مردم محل
و اسباب و اشیای زیادتی را در قندهار گذاشته متوجه کابل باید شد آنحضرت به بداغخان گفتند که میرزا
محمد مراد بود پیغام دادند که ما بر همان عهد خود مستقیم ایم اما برای نگاهداشتن اهل حرم و کارخانجات
بادشاهی با منی مطلوب اگر منازلی چند در حصار قندهار مقرر سازی بصلاح اقرب است او از بیمعنی ابا
نمود و در استحکام برج و باره سرگرم گشت شهریار معدن مروت در تسخیر ان حصار متامل شدند چه بیرون
از روی کار برداشتن و بابران سپاه شاه شمشیر آختن مناسب نمیدانستند و بسهولت و اسانی
حل این عقیده دشوار بود بعد ازان حال میرزا محمد مراد پسر شاه به اجل طبیعی متوجه ریاض رضوان
گردید و بسیاری از قزلباشان از امتداد سفر ستوه آمده به اوطان مراجعت نمودند مقربان
و مخصوصان بساط عزت بعرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک رسیده اهل و عیال را همراه
توان برد و پسر شاه رحلت نموده قندهار را بترکمانان گذاشتن و خود بی خانمان گردیدن
از صلاح دولت بعید است بهر قسمی که باشد قلعه را بدست باید آورد و نامه محبت امیز بخدمت شاه
نوشته باید فرستاد شاه که معدن مروت است این معنی را منظور خواهد داشت و بعد فتح کابل و بدخشان
و دیگر ولایات اگر قندهار بگماشتهای شاه سپرده شود گنجایش دارد آنحضرت فرمودند که اینهمه مسلم
اما محاصره کردن و جنگ انداختن بهیچوجه تجویز نمیکنیم که در نظر ظاهر بینان حالی از سماجت و قباحت
نیست جمیع امرا و اعیان التماس کردند که بصلح میگیریم آنحضرت سررشته تدبیر را باختیار امرا گذاشتند

بیرام خان و جمع دیگر بطرف دروازه گنده کان کمین کردند و الغ میرزا و حاجی محمد خان بجانب دروازه
ماشور در صدد قابو گشتند و موید بیگ با جماعتی دیگر بطرف دروازه نو در کمینگاه نشستند و وقت
انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند بر ان
بار علف در حصار میرفتند ان بهادر در پناه شتران خود را شیرمردانه داخل قلعه ساخت در بان
در مقام دربستن بود ان بهادر بشمشیر آبدار دست او را قلم کرده چند کس از بهادران لشکر منصور
جلو ریز رسیده دست بشمشیر کردند و جمع از قزلباشان که دران جوار بودند بجنگ پیش آمده مقتول
گشتند در انحالت بیرام خان جلو و حیان خود را از دروازه گنده کان در حصار رسانید و دیگر
سران و سروران فوج بادشاهی از هر طرف رسیده ان حصار را مسخر ساختند قزلباشان فرار کرده
در حصار ارک متحصن گردیدند در نصف النهار شهریار کامکار خود نیز از دروازه گنده کان شرف
نزول در قلعه انداخت و غلغله مبارک و شادیانی بلند گردید بداغخان بذریعه حیدر سلطان شرف
ملازمت دریافته مشمول عنایات خسروانه گشته رخصت معاودت یافت و بار دیگر کمال محبت
و اتحاد بشاه عالیجاه نوشته مصحوب او روان ساختند و معذرتهای چند دلنشین دارانه در وی مندرج گشت
و حکومت قندهار به بیرامخان تفویض نموده و مهد علیا حضرت مریم مکانی را در انحصار گذاشته
بعزم تسخیر کابل نهضت نمودند ذکر توجه موکب عالی بصوب کابل و شرح فتوحات و سانحات
آنديار چون رایات جهانکشا از قندهار در اهتزاز آمده در مقام باباحسن ابدال مضافات قندهار
درابدین تفصیل بجاگیر امرا تقسیم نمودند داور لکه تیری به الغ میرزا مقرر شده بر گنات لهو بجاگیر حاجی محمد

اختصاص یافت و زمین داور به اسمعیل بیگ و قلات بشیر افکن و پشنال بحیدر سلطان مفوض گردید
و بعد از ان روز سندال میرزا بملازمت اشرف رسیده مصدر عنایات خاقانی گشت و حقوق
و فوج فوج از امرای کابل ببال استعجال پرواز کرده ادراک سعادت حضور نمودند و در حضور در رحم بیکی
الطاف بادشاهانه مبذول گشت و در انمقام میرزا عسکری قدر تفضلات و عفو تقصیرات نداشته
رو بگریز نهاد و اخر از خانه افغانی میرزا از زیر پلاسی گرفته آوردند بادشاه سعادت سرشت
بپاس وصیت پدر بزرگوار از سر ان تقصیر هم درگذشته میرزا را حواله مریم کوکلتاش فرمودند
فرمودند که با احتیاط نگاهدارد و پاره نقد و جنس مانند اسپان عربی و عراقی که سوداگران هندوستان
از قزلباشان خریده بودند از سران قافله بطریق قرض گرفته بسرکردهای سپاه قیمت نموده متوجه
کابل گشته و ده بیک هزاره اعلام نصرت فرجام را بطرف قلعه تیری که وطن او بود برده لوازم
ضیافت و مهمانی بجا آورد و بتقریب سیر و گلگشت آندیار چند روز دران دیار اتفاق مقامات
افتاد از سانحات آن ایام انکه در انمقامات مهد علیا خانزاده بیگم سفر عقبی گزید آنحضرت
بجهت ترویح روح ان مخدره مراسم خیرات و مبرات تبقدیم رسانیده کوچ بکوچ متوجه کابل شدند بعد از ان
حالت از قضای فلکی عفونت هوا و صعوبت وبا در اردوی معلی شیوع یافت و از مردم نامی حیدر
سلطان و چندی دیگر مسافر ملک بقا گشتند بادشاه دریا نوال چشم شفقت بر احوال علیقلی خان و بهادر
پسرانش گشوده از ماتم براوردند و بادلی قوی روانه پیش شدند در راه جمیل بیگ برادر ماکوش بیگ
از غزنین رسیده شرف ملازمت دریافت و چون در نواح نخمان و از قندی در لورت شیخ علی مقصد رایات

عز و جلال شد منهیان خبر آوردند که میرزا کامران هنوز از خواب غفلت بیدار نگشته بیرون ارک کامل آماده
حرب و پیکار است و قاسم برلاس را با جمع بیشتر فرستاده از جناب خاقانی خواجه معظم و حاجی محمد خان
و شیر افکن بمقابله او مامور شدند قاسم برلاس تاب محاربه نیاورده رو بگریز نهاد و میان هر دو
افواج فاصله کمتر ماند بابوس بیک که از معتمدان اخص میرزا کامران بود باتفاق شاه بردی خان
که کرد بر دبنکش و دیر بکار داشت بملازمت رسیده التماس نمود که زود متوجه باید شد جمیع امرا
بملازمت میرسند الحضرت میرزا هندال را سرا فوج هراول ساخته متوجه شدند میرزا کامران خیال
نفاق سرشت خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الحق را جهت شفاعت بدرگاه سلطانی فرستاده
خود بکابل رفت حضرت قدرشناس خواجها را باحترام دریافته عذرهای میرزای مخالف
را پذیرفته فرمودند که زود میرزا را بملازمت بیارید خواجهای بزرگوار بکابل رفته هرچند میرزا
را دلاسا داده ان برگشته بخت اصلا از وضع خود برگشت و در تاریکی شب میرزا ابراهیم پسر
خود و اهل حرم را همراه گرفته از راه دروازه سی حصار بطرف غزنین ره سپر گشت چون فرار
او بعرض اشرف رسید بابوس بیک را با جمع از معتمدان بکابل فرستادند که بمحافظت رعایا و سپاه پردازد
و میرزا هندال و جمیع دیگر را بتعاقب میرزا کامران تعیین فرمودند و خود بهمعنانی دولت و اقبال
متوجه کابل گشتند و در ساعتی سعید کوشش زنان کورکه اقبال بلند اوازه ساخته در شب دهم
ماه اذر جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو داخل کابل
گشته ظل عاطفت بر سکنه اندیار افکندند غلغله شادی و سرور باسمان رسید صغیر و کبیر اهل بلده

روح افزا زبان بتهنیت و مبارکباد گشادند نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت گفته صله یافت و
چون الحال تعداد حروف الشاره دراو دیدیم دو عدد زیاده امد شاید در ان وقت بخاطر میرزا
نرسیده باشد این مصرعه بسلک نظم در آورد . بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی و هم ان وقت
با هم انکه شمس الدین غزنوی انکه جناب بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر بهادر را که به دو سال و دو ماه
و هشت روز عمر شریف ایشان رسیده بود بملازمت اشرف رسانیدند بادشاه و امرا از شادمانی
و خوشحالی دو بالا شد و کاشن عشرت بالامال گردید الحضرت ان قرة العیون سلطنت و نتیجه ثمره
خلافت را زمانی دراز در اغوش شفقت کشیده سجده شکر فیوضات الهی بتقدیم رسانیدند و
زرهای وافر بدامن مستحقان ریختند و فردای ان که روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بود در حصار
ارک تشریف فرموده بر سریر جهانداری جلوس فرموده اعیان و امرا و خدم و حشم را بمعدلت
نوازش ساختند و قشلاق زمستان در ارک قرار یافت و از سوانحی که دران فصل اتفاق
رو داد انست که از زبان معتمدان معروض گشت که مقدم بیک و خواجه معظم میخواهند که فرار
کرده پیش میرزا کامران بروند مقدم بیک را بجانب کشمیر اخراج نمودند و خواجه معظم را از نظر اعتبار
انداختند و در ایام اوایل بهار که موسم سبزه زار و هنگام هجوم گلزار در رسید فرمان شد که در
جهانها محفل جشن و سور ترتیب دهند و طوایف متفرقه و ارباب صنایع هنرها و فنون خود در اظهار
ارند و اهل شهر لوازم اینه بندی بتقدیم رسانند که گلگوی ختنه بادشاهزاده والاگهر سر انجام یابد
کلانتران شهر و ریش سفیدان روزگار چندان اهتمام بکار بردند که در اندک ایام لوازم سور و

سرور بوجه دلخواه سرانجام یافت و اسباب عیش و نشاط آماده کردند و در همان ایام قراجه خان و مصاحب بیگ
هر دو ج مهد علیا حضرت مریم مکانی را از قندهار آوردند و چشمها بدیدار و سینها بوصال ضیا پذیر
گردید و بادکار ناصر میرزا نیز بوطن آمده بر ساحت خیل بملازمت عالی رسانیده مشمول عنایات بادشاهانه
گشت و در ساعتی سعید سنت سنیه ختنه بادشاهزاده والاگهر بوقوع انجامید و رباها به تهنیت و مبارکباد
گویا گشت و کلفتهای روزگار بعشرتها مبدل گردید بعد از ان بسیار اعزاز و الطاف خواجه
ستاران متوجه گشته داد خرمی و خوشدلی دادند هم درین وقت ولد بیک نام ایلچی شاه طهماسب
میرزا از عراق رسیده مبارکباد فتح و تحف و هدایا بنظر اشرف در آورد موجب ابتهاج کمال گردید
و هر گونه عنایت و شفقت بحال او مبذول گشت و مقارن انحال شاه قاسم از جانب میرزا سلیمان
فرمانروای بدخشان عرضداشت تهنیت با پاره ارمغان داوی رسانید اشیای مرسوله او را باید فرستند
که اشتر خناق خاطر با منحصر در آمدن میرزا است رفته بگوکه زود بباید آمد و از سانحات حیرت فزای ان سال انکه
بادگار ناصر میرزا قدر عنایات ندانسته و خطا پوشی و عذر نیوشی الحضرت بخاطر نیاورده بصواب دید مظفر
کوکه میرزا عسکری باز در مقام نفاق و عذر شد از جهت که راه آداب پیش کرد و شیخ عبد الجبار که از
بکهای معتبر بود و از راه ارادت با مخالفان همداستان گشته از مافی الضمیر ایشان بعرض اشرف رسانید
مظفر کوکه را بسیاست رسانیده میرزای ناسعادتمند را بزبان قراجه خان پیغامهای هوش افزای موعظت
آمیز گفته ابراهیم اتکه اغا و جمع دیگر را فرمودند که ان فتنه سرشت را دستگیر کرده بر بالای ارک کابل در حجره
منزلی که میرزا عسکری محبوس است نگاه دارند فرمان بران بعمل آوردند و چون خنجای سلطان که بسبب جس صواب

و سیرت منظور نظر خاص بود در همان ایام وفات یافت خاطر اقدس مشوش گشت و میر امانی
که از شعرای العصر بود این چند بیت در تاریخ فوت او گفته **قطعه** سلطان خنجی بود گل گلشن
خوبی **ع** تا که اجلش سوی جنان راه نمون شد **ع** در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ **ع** و بهار عمر تمامش
غنچه صفت غرقه بخون شد **ع** تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم **ع** وز ناله شد و گفت از این باغ برون
شد **ذکر توجه رایات عالیات بصوب بدخشان و سانحه گشته شدن یادگار ناصر میرزا و شرح**
رویداد انجا چون از زبان منهیان صادق القول بعرض اشرف رسید که میرزا سلیمان پا از دایره
ادب و اخلاص بیرون گذاشته خودسر است و اندرات را در تصرف آورده خطبه بنام خود خوانده
است و بدخشان و مضافات آن انچه حضرت فردوس مکانی به پدرش داده بود بدان
اکتفا نکرده پا از گلیم بیرون گذاشته لاجرم شهریار صایب تدبیر بادشاهزاده والاگهر را در کابل
مانده اوایل سال نهصد و پنجاه و سه بطرف بدخشان نهضت فرمودند و از دور اندیشی میرزا
عسکری را درین سفر همراه گرفتند و در باب یادگار ناصر میرزا متامل شدند که با او چه باید کرد
در النک قراباغ بصوابدید امرا قرار یافت که میرزای ناهموار از ملکزای سفر عقبی باید گردد و
این امر بعهده قاسم موجی مقرر شد و او در ارک کابل شتافته بحلقه کمان تیر اجل میرزا را رسانید و
از شور و شر زمانه بدکردار نجات داد و چون رایات نصرت ایات بحدود اندرات نزول نمود
و در باغ علیقلی اندرانی مخیم سرادقات جلال گشت میرزا سلیمان بعزم رزم بموضع تیرگران
استقبال نمود از جناب خاقانی هندال میرزا و قراجه خان و حاجی محمد خان بتادیب او تعیین گشتند

جنگی صعب بوقوع آمد و محاربه شدید بظهور پیوست و از طرفین چقلشهای مردانه مبذول گردید و بسیاری
از بهادران لشکر منصور را زخم تیر رسید و اسپان سواری اکثری یکه‌تازان از کار رفت و در
هنگامی که جنگ سترازو شده بود از لشکر منصور شیخ بهلول و سلطان محمد قواق و لطفی سیبرندی و سلطان
حسین خان و محمد خان جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی برادر حیدر خان و میرزا قلی جلایر و شاه قلی
نارنجی و جمع دیگر از اسپان فرود آمده با تیغهای خون چکان از رودی که میان جنگاه بوده ماتند
نهنگان خونخوار گذشته بر میرزا بیک برلاس که هراول لشکر میرزا سلیمان بود و کماینداری کرده داد
مردانگی میداد حمله نمودند مخالفان را طاقت محاربه نماند و پای غزیمت سست کرده هزیمت خورده
رو بفرار گذاشتند و نسیم فتح بر پرچم رایت خاقانی وزید میرزا سلیمان از راه بازی درکش شکست
تنگی خوست ره نورد گشت و میرزا بیک برلاس و تولک طوبقانی و اوس سلطان که از نبیرهای
سلاطین مغولستان بودند از و جدا گشته بملازمت اشرف رسیدند میرزا هندال بموجب حکم اشرف
بامر تعاقب پرداخته اسپان بدخشی و غنیمت بسیار او لجه گرفت و متقارن آنحال اعلام نصرت فرجام
از راه کتل شاشان بدره خوست در آمد میرزا سلیمان سراسیمه و از ما معدودی بصوب کولاب ره
نورد گردید و بسیاری از اعیان بدخشان و شکریان آن ولایت بملازمت اقدس فایز گشته غاشیه
بردوش گرفتند و آنحضرت چند روز از شکار مرغابی و کبک و ماهی و اقسام فواکه آن ولایت متلذذ
گشته متوجه رشک گشتند مخصوص اندیار شکار دام کنجشک بود دو سه روز تفرج آن کرده از آنجا
براه کلاوکان درکشم اتفاق نزول رایات جلال افتاد روز دیگر میرزا هندال مرحمت نموده

ومنعم خان را بتحصیل خوست مامور ساخته و اموال طالقان بعهده ابوالحسن بیک مقرر کرده بطرف قلعه
ظفر متوجه گشتند در موضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر است مزاج اشرف از جاده سلامت انحراف
ورزیده و مرضی صعب بر طبع عالی مستولی گشت و در مبادی این عارضه چهار روز غشی عظیم
عارض شد و خبرهای ناخوش در عام و خاص اشتهار یافت و هندال میرزا از جاگیر خود کوچ کرده تا
سراب کوکچه رسید و هواخواهان میرزا سلیمان جابجا سر برداشتند قراچه خان باتفاق جمع از نیکو خواهان
بر سر ابواب خرگاه عالی حاضر بوده لوازم نیکوخدمتی بتقدیم میرسانید و میرزا عسکری را در چادر
خود آورده بمعتمدان خود سپرد که مبادا گرد شورشی بر انگیزد و در آن دو سه روز غیر از خواجه خاوند
محمود و خواجه معین هیچکس بحضور اشرف بار نداشت روز پنجم که افاقتی دست داد میرزا که بحضور انور
رسیده اضطرابها نمود آنحضرت فرمودند که میرزا اضطراب میکنی حق تعالی بر من ترحم کرده
شفا بخشید خاطر جمعدار میرزا از بیم زدگی روزگار و قدردیت قراچه خان بعرض رسانیدند قراچه خان را
طلبداشته انواع عنایات مبذول داشتند و همان لحظه منشور مشعر بصحت و عافیت بدست مبارک
بنام بادشاهزاده والاگهر نوشته مصحوب اسمعیل بیک روان ساختند و از اتفاقات حسنه آنکه همان
شب که خبر ناخوش در کابل رسیده اختلال در ارکان جمعیت انداخته بود آن منشور سراسر نوید
ورود نمود و باغ امید هواخواهان از نسیم شگفت و بد اندیشان و فتنه اندوزان را کسادی بازار گردید
میرزا هندال و دیگر جاگیرداران مراجعت نموده بجاگیر خود رفتند و از سانحات آنکه خواجه معظم که خال
از شوریدگی منود بتعصب مباحثه مذهب و ملت بیست و یکم رمضان المبارک خواجه سلطان محمد رشیدی

را که منصب وزارت داشت بتیغ بیدریغ بوقت افطار روزه شربت شهادت چشانید و راه فرار
بکابل رفت کاربردازان کابل بموجب الحکم اشرف عدالت پرور او را محبوس کرده در ارک کابل
نگاه داشتند و بعد آثار شفا در صحیفه محفوظ گشته متوجه قلعه ظفر شدند و بعد نزول در قلعه مسطور
بحسن تدبیر مولانا بایزید که از اطبای نامور است و از دواشت شفای کلی مزاج اشرف دست داد و مولانا
مصدر نوازش گردیده و کاه و مرد ضحاک بامیان بجاگیر شیر افکن ولد قوچ بیک مرحمت شد و آنحضرت
همقرین صحت گشته بشکار تسقاول که باصطلاح بدخشانیان نهلم گویند چند گاه نشاط اندوز گشتند
و در خلال آنحال فلک غدار لعبه بر پا کرد که جهانی آرمیده بشورش در آمد و فتنه خوابیده بیدار شد
و بسیاری از امرا و اعیان را چشم زخم رسید و اکثری دودمانهای قدیمیان تلف گردید و تفصیل
این اجمال چنانست **ذکر تسلط میرزا کامران بار دیگر بر کابل و مصدر خونریزی و سفاکی گشتن
آن بی باک و شرح دیگر سانحات** منقولست در وقتیکه خاطر اشرف بسیر شکار و عیش و نشاط
در قلعه ظفر مشغوف بود تیز روان باد رفتار از کابل رسیده معروض داشتند که میرزا کامران بناگاه
داخل کابل گشته انحصار فلک تمثال را متصرف شده است و شیر افکن بملاقات میرزا فایز گشته تاره
بحر الفنا دیده و چگونگی این حادثه آنکه چه از برفتن انحصار رفیع و چه از حضرت بادشاهزاده والاگهر
خاطر اقدس بنهایت الغایت مکدر گردیده و آشوبی و کدورتی عظیم بر صحیفه ضمیر انور نمودار گشت اکنون
شمه از اجمال احوال بد مآل میرزا کامران بتحریر در آورده بداستان اقبال خواهد پرداخت ان شاء الله
سبحانه تا بسالکان اخبار را انتظاری باقی نماند در اکبرنامه مسطور است که چون میرزا کامران بجنگ و جدل

کابل را گذاشته بطرف غزنین رفت و آنحضرت میرزا هندال را بتعاقب او مامور ساخته ظل عاطفت
و کمال عنایت بتعقیب مفارق سکنه بلده و ملکهای کابل افکندند میرزا بی نفاق سرشت نزد جعفر خان
شتافت او آداب مهمانی بجا آورده در صدد اعانت شد که در ضمن تقارب افواج میرزا
هندال منتشر شده هزارها پراکنده شدند و میرزا رای او بار گرفته بطرف بکر روان گردید و چون در ایام
کامرانی دختر حاکم سنده را برای خود خواستگاری کرده بود درین وقت بحباله نکاح در آورده چند گاه
بعیش و عشرت مستغرق گشت از اتفاقات روزگار خبر ناخوش که در صعوبت بیماری شهریار
انتشار یافته بود بمیرزا رسید فوجی از حاکم سنده مدد گرفته بطرف کابل ره نورد شد و در
غزنین رسیده زاهد بیک کماشته میرزا هندال را که همشیره حضرت طالع او بود در حالت مستی
بشمشیر بدار عدم فرستاده القلعه را بدست آورد و دولت سلطان داماد خود را باتفاق ملک
محمد ملازم حاکم سنده در غزنین گذاشته بطریق استعجال بطرف کابل ره سپر گشت و سحرگاهی
مانند باد صرصر بسواد کابل رسیده از دروازه طاقیه درون داخل شهر گشت و محمد علی طغائی
حاکم کابل را از حمام بر آورده به آب تیغ بیدریغ غسل داد و پهلوان اشرف که محافظت این دروازه
به اهتمام او بود از شتردلی دروازه را واکرده میرزا را درون گرفت میرزا بالای ارک رسیده
نشیمن خود ساخت شمس الدین محمد غزنوی بادشاهزاده والاتبار را نزد میرزا آورد و میرزا
بی انصاف بادشاهزاده را بمتعلقان خود حواله کرد و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار
اهل اندیار گشوده مهتر واصل و مهتر وکیل غلامان خاص بادشاهی را میل در چشم کشید و حسام الدین

والده خلیفه را که از قدیم ملازمان حضرت فردوس مکانی بوده از زمین داور در همان نزدیکی بکابل رسیده عزم
ملازمت داشت بعداوت سابقه بعذاب معذب ساخته اعضای مجسمه او را متقطع ساخت و جوجی
بهادر را که از مقربان درگاه بود بقتل آورد و خواجه معظم و اتکه خان و بهادر خان و ندیم کوکه و جمعی
از بندگان بادشاهی را در محلی نالایق محبوس نموده بازار مکر و تزویر چیده حسن بیگ کوکه و سلطان
محمد بخشی را از رکاب سعادت جدا ساخته دقیقه در وبال و نکال خود فرو نگذاشت ذکر مراجعت
رایات همایون بطرف کابل و شرح سانحات آنجا چون سانحات کابل و فتنه انگیزی و شورش افزایی
میرزا کامران مفصلا بعرض اشرف رسید در خور مصلحت وقت رقم عفو بر تقصیرات میرزا سلیمان
کشیده بدخشان را بدستور حضرت فردوس مکان بدو بخشیده و قندز و اندراب و خوست بحاکم
هندال میرزا مفوض ساخته اوایل ذی حجه سال مسطور متوجه کابل شدند و چند روز از بارش باران
در طالقان مقامات نموده در قندز نزول فرمودند هندال میرزا لوازم مهمانی و ضیافت بتقدیم
رسانید بعد عید قربان براه کتل شهر نو رهگذار گشته بکتل دیلک عبور نمودند در خواجه سیاران
شیر علی که از معتمدان کامران میرزا بود تنگی آن دره را عظیم محکم ساخته بود هندال میرزا و
قراچه خان بر سر او رسیده شکست فاحش دادند و قبیکه موضع چاریکاران مضرب خیام
دولت گردید امرای عمده مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس که
خواهرزاده حضرت فردوس مکانی بود و دیگر آغره حقوق نمک و تربیت بطاق نسیان گذاشته
از رکاب اشرف جدا گشته نزد میرزا کامران رفتند از نیم در زمه خیدکاه توقف ورزیده متوجه پیش شدند

حاجی محمد خان و جمعی از راه کتل مناره حسب الحکم اشرف روان شده خود بدولت از راه پایان
کتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بطریق قراولی پیش پیش بودند نزدیک روضه بابا شتر شیر
افکن با فوجی از جانب میرزا کامران در آنجا رسیده آماده محاربه گشت و چپقلشهای نمایان
بظهور آورد اکثری از امرای بادشاهی را پای شجاعت برقرار نماند راه فرار پیمودند هندال میرزا
ثبات تمام ورزیده داد شجاعت و مردانگی داد قراچه خان و میر برکه و شاه قلی نارنجی و
جماعتی دیگر بکمک میرزا از فوج خاصه تعیین شدند جنگی بنهایت صعوبت بوقوع پیوست
و آخر کار هزیمت بر مخالفان افتاد شیر افکن به پاداش اعمال گرفتار گردید آنحضرت که معدن
مروت بودند میخواستند که قلم عفو بر جریمه او کشند قراچه خان و دیگر امرا مساعت
کرده او را بقتل آوردند و یکه تازان رکاب سعادت بتعاقب گریختگان پرداخته بسیاری را
به تیغ کشیده و بسیاری را دستگیر کرده خود را بدروازه آهنین رسانیدند میرزا خضر خان و جمعی
از غوشتیان که در آن طرف بودند راه فرار پیمودند و بهادران در انتقام قایم گشتند و آنحضرت
از راه خیابان ره نورد گشته در باغ قراچه خان نزول نمودند و شهر بند بتصرف عالی در آمد
و نزدیک بود که میرزا کامران نیز راه فرار پیماید شیر علی خود را از راه غیر متعارف بقلعه در آورد
و باعث پشت گرمی میرزا شد و کمر بحصارداری بست و آنحضرت دولتخانه و نه باغ را [illegible] نموده
بر کوه عقابین که بر کابل مشرف است نزول اجلال فرمودند و کارپردازان آتشخانه ضربزنها
و توپها بمحلی مرتفع نصب نموده شروع در سوختن خانمان مخالفان کردند و هر روز رفیقان

میرزا کامران از قلعه بر آمده برد و دات بیفایده کرده داخل حصار میشدند روزی از امرای ذی درد
نفاق سرشت مثل مهدی خان و چلمه بیگ و اماوه و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کوره
ملا میلانی و چند کس دیگر از معسکر همایون جدا گشته نزد میرزا کامران رفتند آنحضرت بحاجی
محمد خان و قراچه خان فرمودند که محاذی دروازه بارک محلی برای دولتخانه تجویز نمایند که
در رود لشکر در آن طرف اصلح است نام بردها بدالصوب شتافته در تفحص محل و مکان بودند که
شیر علی با چند کس از دروازه آهنین برآمده آتش محاربه برافروخت و با حاجی محمد خان
هم ردیف گشته زخم کاری بدست خانکور رسانید امرای بادشاهی هجوم آورده
شیر علی را هزیمت دادند و حاجی محمد خان مجروح گشته مدتی صاحب فراش بود و چون خبر
فوت او در عوام اشتهار یافت [illegible] از ذریعه خبرگی شد آنحضرت بخان مسطور فرمودند
که سوار شده بکوچه دشمنان در معبر حال بنماید او بهادرانه خود را بدشمنان نمود و راه گفتگو
مسدود شد روزی میرزا سنجر ولد سلطان جنید برلاس که داغ حقیقی بر پیشانی روزگار خود
گذاشته نزد میرزا کامران رفته بود از قلعه برآمده اظهار تجلد نمود اسپ سیخ جلو بود او را بباغ
نبشته رسانید قوی بازوان خصم افکن از لشکر منصور خود را جلد و چسپان رسانیده دست
و گردن او بسته بدرگاه عالی آوردند از کشتن معاف فرموده در خانه زندان جا دادند
و از سانحات اقبال ایام محاصره آنکه روزی محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادههای پهلوان
دوست میر از برجی که بپایین دروازه آهنین واقع است خود را بیرون افکنده بملازمت اشرف

فایز گشتند و بهتر ازین آنست که در همان ایام میرزا کامران خبر رسید که قافله کلانی از طرف ولایت
بچاریکاران رسیده اسپان عربی و عراقی بسیار همراه سوداگران و اسباب قیمتی هم وارد
میرزا دندان طمع در اموال این سوداگران تیز کرده شیر علی و تردی محمد خلجی بیگ را که فدائیان
او بودند تعیین نمود که اسپان و اموال سوداگر را بدست آورده بقلعه رسانند تردی بیگ جنگلی
که مردی کینه سپاهی بود میرزا گفت که اگر خبر آمدن مالوفی بادشاه بر سر دو سه کتلها افواج
بادشاهی مضبوط سازد احوال بادشاه گیها انجا بدانما از آنجا که صاحب طمع را نظر بر عواقب
امور نمی باشد میرزا با حد تمام آن هر دو صاحب شر خود را با مردم انتخابی بطرف چاریکاران
مرخص گشته و چنانچه او گفته بود اسعی بر منشگاه ضمیر انور بادشاه سلیمان بارگاه مبرهن
گشت خود بنفس نفیس از کوه فرا آمده حاجی محمد خان و جماعتی دیگر را بر تنگیها و کتلها
مامور ساخته دقیقه در حزم و احتیاط فرو نگذاشتند شیر علی و تردی محمد وقتیکه کاروانها
غارتیده مراجعت نمودند راهها مسدود یافتند ناچار خود را بکناره کشیده متفرق و حیران گشتند
روزی صالح نام یکه میرزا کامران را تحریص کرده بر دروازه آهنین آورد و زبان بلاف و گزاف
گشاده با جماعتی از قلعه برآمد محمد قاسم موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ بمقابله او پرداخته
داد شجاعت و مردانگی دادند از فوج منصور جمیل بیگ شربت شهادت چشید و صالح طالح بگلوله
بندوق ره نورد وادی فنا شد و در آنحالت مهتر سنبل با شصت هفتاد نفر تفنگچی دست جرات
گشاده و قدمها پیش گذاشته اهل حصار را از معرکه گریزانید و جلال الدین بیگ که از معتبران میرزا

بود زخم تفنگ برداشته در حصار رفت و دروازه قلعه را بسته شیر علی بالوس بتعاقب
غزنین رفت خضر خواجه و مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی از پیشگاه خلافت تعین
شدند که بسرعت شتافته شیر علی و رفیقانش را تادیب نمایند بهادران معسکر همایون در کتل
سجاوند بشیر علی رسیده بار از محاربه گرم ساختند و در اندک زود کر بسیاری مخالفان را کشته و
اسب و شتر بسیار گرفتند شیر علی همراهان حیل خود را در مرارجات افکنده بجانب خضر خان بیابه برد
بهادران لشکر نصرت اثر مظفر و منصور بملازمت اشرف پیوستند و اموال و اسباب غنیمت را
از صامت و ناطق بنظر اشرف در آوردند درانحالت سوداگران غارت زده بدرگاه جهان پناه رسیده
استغاثه نمودند که شیر علی قافله را غارتیده بود بتفصیل اوسجا نیه بهادران لشکر منصور او را ابر بهشت
داده اسباب و اسپان بنده ها را الحضور النور اورده اند فرمان شد که از اهل قافله هرچه اسباب خود را
بشناسند بستانند حق بمرکز قرار گرفت وان بیچارگان بحق خود رسیدند چون میرزا کامران از
جمیع تو میرات عاجز گشت شروع در ظلم و تعدی کرده دست تعدی براهل و عیال امرا که در رکاب سعادت
بودند دراز کرد چنانچه زن بالوس بیک را باهل بازار سپرد و پسر معصوم او را کشته در سور حال
انداخت و شیر ابیک پسر قراچه خان و خداد دوست پسر مصاحب بیک را بر کنگرهای قلعه بسته
و پیغام داد که مرا ببنید والا راه بدهید تا بدر روم امرا این هر دو امر را قبول نکرده جواب دادند
که جان و مال و ناموس ما فدای سر حضرت است هرچه شما خواهند کرد جزای ان از حق تعالی خواهند یافت
میرزای بدکردار ازین جوابها پشتر در مقام ضلالت رفته بادشاهزاده والا گهر قوی طالع امجادی

توپخانه بادشاهی در محلی که گلوله تفنگ و ضرب زن مثل تگرگ و ژاله می ریخت نشانده انجا
که میبایند او سبحانه شامل حال ذات مقدس بود و در مشیت الهی جیا زنده که بدتی ممتدان خسرو
جهانگشا و اولاد امجادش بر سریر سلطنت و جهانداری هندوستان باشند و نشان اجلاس فرمانید
و قوانین جهانستانی و اداب عالمگیری بظهور آرند هیچ افتی بذات قدسی صفات نرسید و
عرصه بر میرزا تنگتر شد و همدران اثنا میرزا الغ از زمین داور و قاسم حسین خان شیبانی
و خواجه غازی از قلات و شاه قلی سلطان از بدخشان رسیده شرف ملازمت دریافتند
و کمر بمحاصره بسته لوازم فدویت و جانفشانی بتقدیم رسانیدند میرزا کامران طاقت محاربه در
خود ندیده به ترغیب و تحریک کهنه عملهای روزگار نفاق سرشت عزم ملازمت فسخ کرده شب پنجشنبه هفتم
ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار از حصار کابل برآمده از راه مورچال حسنعلی ایقاصوت بدخشان فرار
نمود شهریار کامگار از فرار میرزای نابرخوردار اگاه گشته داخل حصار کابل شدند و از دیدار بادشاهزاده
نامدار مسرور گشته سجده شکر بجا اوردند و حاجی محمد خان و جماعتی دیگر بتعاقب میرزا تعین
گشتند و اگرچه امرای دوروبه بمیرزا رسیدند دیده نادیده انگاشته اق سلطان و دیگر چندکس
از رفیقان میرزای ادبار گرفته را اسیر ساخته معاودت نمودند از جمله اسرا اسلطانقلی انگه
و ترسون میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی بیر نیو و مولانا قدم و دیگر چندکس بیاسا رسیدند
و میرزا کامران از سنجد دره گذشته بطرف غوری ره نورد گردیده در نواحی ضحاک شیر علی با
چندکس بملاقات میرزا فایز گشت و به استظهار رفیقان تازه غوری را از تصرف میرزا ابیک

برآورده بشیر محمد پسر دو میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پیغام فرستاده طلب کمک نمود میرزایان
جواب مصاف فرستادند میرزا کامران مایوس گشته فتح عزیمت بدخشان نموده بطرف قندر
معاودت نمود چون این مقدمات بعرض رسید قراچه خان را با بعضی بهادران بتادیب ان گروه تعیین
نمودند و بنام میرزا سلیمان و میرزا هندال فرمان صادر شد که باتفاق در زیده بمقابله و مقاتله مخالفان
اماده شوند بهادران معسکر همایون قلعه غوری را از شیر علی مستخلص ساختند و میرزایان باتفاق
قراچه خان بطرف بدخشان معاودت نمودند و در هماتر و دی قراچه خان معاودت کرده بشرف
ملازمت دریافت و کیفیات ولایت بدخشان التماس نمود و عزیمت نهضت بجانب بدخشان مصمم گردید
و قرار یافت که بعد قشلاق زمستان بدانصوب متوجه شوند و چون از عمر شریف بادشاهزاده جوان
بخت والانژاد چهار سال و چهار ماه و چهار روز گذشته بود انجناب را بمکتب نشانده ملازاده
ملا عصام الدین ابراهیم را بتعلیم علوم مکتبه تعین نموده لوازم جشن و سور و طوی خرمی و سرور بتقدیم رسانیدند
و غلغله تهنیت و مبارک بلند گردید و صغیر و کبیر از دو بمراد دل رسیده و در بنوقت که روی هوا از ابر
و باران مصفا گشت و جوشش بهار و موسم سبزه و گلزار هویدا گردید از زبان مهنیان معروض گشت
که میرزا کامران باتفاق میر محمد خان بغض بدخشانات را بتصرف در آورده در صدد فراهم اوردن
لشکر است و میرزا سلیمان و میرزا هندال تاب محاربه نیاورده بطرف بنک بدخشان رفتند و میر محمد خان
جمعی را بکمک گذاشته بطرف بلخ مراجعت نموده و بار دیگر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم با میرزا کامران
صفوف نبرد آراسته هزیمت خورده بحدود کوهستان شتافته اند و جماعتی کثیر از مردم دورویه بر سر

فتح
بطرف بلخ نشتافت و پیر محمد خان
فرمانروای بلخ را رفیق خود ساخته

میرزا کامران هجوم کرده اند آنحضرت از استماع این اخبار در صدد نهضت بود در که قراچه خان وکیل مطلق
باتفاق بالوس بیک و مصاحب بیک و اسمعیل بیک دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و
شبنجم خواجه خضری و قربان قراول که عمده این فوج بسیار کس می بودند از لشکر منصور جدا گشته از راه
کتل مینار عبور نموده بطرف بدخشان ره نورد ادبار شد آنحضرت تردی بیکخان و منعم خان و محمد قلی
برلاس و عبدالله سلطان و دیگر امرا را بتعاقب ان بخت برگشتگان تعین نموده خود نیز سوار شدند
یکه تازان جوش اسپه جلد و چسپان بمخالفان رسیده آتش کارزار بر افروختند و در سرجوی موری
بسیاری را کشته تادیب واقعی دادند و چون پرده ظلمانی شب عرصه روزگار را فرو گرفت بهادران
لشکر منصور مراجعت نموده در قراباغ بشرف ملازمت فایز گشتند و مخالفان از پل غوربند گذشته
بحدود بدخشان رسیده بمیرزا کامران پیوستند و آنحضرت روز دیگر مراجعت نموده از ته باغ کابل
را بنور قدوم فیض لزوم سعادتی تازه بخشیدند و حاجی محمد خان را از غزنین طلبداشته محفل کنگاش آراستند
سلطان محمد میرزا و دیگر اعیان بعرض رسانیدند که بطرف بدخشان نهضت نمودن انسب و اولی است

ذکر نهضت کوکبه جهانگشا بصوب بدخشان و وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت همایون

روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی سنه نهصد و پنجاه و پنج اعلام نصرت فرجام از کابل نهضت نموده
در اولنگ چالاک شرف ورود انداخت بعد دو سه روز بقراباغ اتفاق نزول افتاد و در همین منزل
حاجی محمد خان از غزنین و قاسم حسین سلطان از بنگش و میرزا ابراهیم را بشمول انواع مقفت ساخته
بخطاب فرزند نواخته رخصت فرمودند که میرزا سلیمان را از مژده ورود رایات عالی مسرور ساخته

ولد میرزا سلیمان از جانب بدخشان جلدو بر
رسیده شرف ملازمت دریافتند ...

قدغن نماید که افواج قاهره فراهم آورده بسر در طالقان بملازمت برسد و حضرت مهد علیا مریم مکانی
و بادشاهزاده و سایر اهل حرم را از موضع کل بهار رخصت مراجعت بکابل داده قاسم موجی را بداروغگی
کابل مامور ساختند و متوجه پیش گشتند از موضع بازارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و
تردی بیگ خان و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میر لطف و حیدر محمد جوچی را برسم منقلا پیشتر
رخصت فرمودند بعد از آنکه انجماعه از کتل هندوکوه گذشته مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ
و دیگر مخالفان که در قلعه اندراب بودند رو بگریز نهادند و اهل و عیال خود را از خوست بر آورده
بطالقان رسانیدند در حدود قلعه ظفر بمیرزا کامران پیوستند و آنحضرت تردی بیگ و محمد قلی برلاس
را جانب خوست فرستاده متوجه پیش گشتند نزدیک اندراب میرزا هندال از قندز رسیده بشرف
ملازمت دریافت و شیر علی را که دستگیر کرده بود باطوق و زولان بنظر انور در آورد آنحضرت حسن
شجاعت او را پسندیده از قید نجات داده خلعت خاصه عطا فرمودند و غوریی تا مزد او شد و
میرزا هندال و حاجی محمد خان و جمعی دیگر را برسم منقلا پیشتر روان ساختند در اواسط جمادی الاخری
سنه نهصد و پنجاه و نه الغ فامقان مضرب خیام دولت گردید قاضی اندراب و مردم توقبای
و ساباقچی بلوچ و جماعتی از اویماق بدخشان و ملازمان مصاحب بیگ بشرف ملازمت دریافتند
از انجا کوچ بکوچ متوجه طالقان گردیدند در انوقت میرزا عبد الله و اکثری از امرا که همراهی وادی فرار
شده بودند خجالت زده بملازمت عالی پیوستند و مشمول عواطف گشتند میرزا کامران از حدود قلعه
ظفر ایلغار کرده خود را بطالقان رسانیده بود میرزا هندال و حاجی محمد خان که برسم منقلا پیشتر شتافته بودند

ازیتکی

ازیتکی آب گذشته روز شنبه اواخر جمادی الاخر با مخالفان در آویختند و میرزا کامران بر سر یک بلندی
ایستاده مردم خود را بجنگ میفرستاد و نزدیک بود که افواج همراهان بادشاهی هزیمت بخورد
در انوقت شهریار کامکار بشیر مردانه خود را بجرگاه رسانیدند میرزا کامران را از مشاهده طلیعه فوج
بادشاهی پای ثبات متزلزل گردید و پشت بمعرکه داده در قلعه طالقان متحصن گشت تحت
از فوج مخالفان شیخم خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان و سر حلقه منافقان بود دستگیر کرده
آوردند بموجب اشاره عالی قلقچیان لشکر اکرام خوار را چندان زیر لت و بالگدکوب کردند که
بیهوش شد بعد ازان اسمعیل بیگ دولدی و اسحق سلطان و تردی بیگ و الدبیک میرک و بابا
جوجک و جمعی کثیر را میرزا هندال مسلسل ساخته بنظر اشرف در آورد اسمعیل بیگ را حوالۀ منعم خان
کرده دیگران را در خور جرایم تادیب فرمودند و غنیمت بیحد بدست بهادران افتاد شهریار کامکار
سجده شکر بجا آورده امرا و اعیان را بمحاصره حصار طالقان تعیین نمود و از راه نیک طینتی و پاک
نهادی منشور عاطفت بدستخط خاص بدین عبارت نوشته نزد میرزا کامران فرستادند که ای برادر
بدخوای عزیز جنگجو از تدبیر انیکار که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بی شمار است باز آی
و بر مردم شهری و لشکری رحم نما امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت ~ بود خون القوم
برگردنت ~ بود دست ان جمع در دامنت ~ همان به که بر صلح رای آوری ~ طریق مروت بجا
آوری ~ میرزای مخالف را این موعظه در نگرفت و این پند دانشورانه ثمره نبخشید و از راه جهالت و
غرور این بیت در جواب نوشت ~ عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ~ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

آنحضرت از پی سعادت میرزا آگاه گشته بهادران را به تسخیر طالقان قدغن نمودند بعد از انوقت میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم از قلاوزی بخت بیدار با لشکری جرار بملازمت رسیدند و چاکر خان ولد کوس
قپچاق از کولاب رسید و عرصه محاصره تنگ گشت و مدت محاصره یکماه و بیست روز کشید و محصوران
از قلعه داری عاجز و ستوه آمدند میرزا رقعه ندامت آمیز نوشته بر تیری بسته در معسکر بادشاهی
انداخت حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم
و عزم طواف کعبه معظمه دارم اگر میر عرب مکی در حصار آمده بقول و عهد خاطر بنده را تسلی دهد دروازه
قلعه بگشایم و راه مقصد اصلی پیش گیرم بعد مراجعت بملازمت رسیده حقوق خدمت بجا خواهم
آورد آنحضرت از مضمون رقعه آگاه گشته از میر مشورت طلبیدند میر گفت جواب این نوشته بنده
مینویسد بعد ازان چه جواب میرسد میر اینعبارت نوشته بر تیر بسته در قلعه انداخت که اعلموا
یا اهل القلعه الخلاص فی الاخلاص السلامة فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی میرزا بجواب نوشته
در لشکر انداخت خلاصه اش انکه هرچه میفرمایند قرار میدهد بنده ازان عدول نخواهم نمود حسب الحکم
اشرف میر بقلعه رفته لوازم عهد و سوگند بجا آورد و نامه اعمال میرزا را واکرده سرزنشها و عتابها نمود
میرزا القصه بفقیر میگفت بعد اختتام مجلس میرزا از قلعه بر آمده با تلوس بیک راه گرفت روز جمعه دوازدهم
رجب سال نهصد و پنجاه و نه مولانا عبد الباقی صدر در مسجد قلعه طالقان خطبه بنام نامی آنحضرت خواندند
و آنحضرت از مور جال سوار شده در باغی که نزدیک آن حصار بود مضرب خیام دولت ساختند و بجا
فرموده حکم که همراه میرزا بوده از حدود بدخشان بسلامت بگذرانند و علی دوست خان باربیگی و

عبد الوهاب

عبد الوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سهرندی و جمع دیگر تحصن کرده بودند که ارک
قلعه را محافظت کرده امرای باغی را بملازمت بیارند چون میرزا [illegible] راه قطع نمود یکی از اولاد
میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخته از کسان میرزای با سعادت تمنا کشیده گرفت میرزا را ملایمتی
عظیم بخاطر رسید و اینمعنی بعرض اشرف رسید میرزا ابراهیم را عتاب فرمودند که درینوقت چنین اداها
مناسب بود میرزا ابراهیم خجالت کشیده بی رخصت بجد و دکشم شتافت و حاجی محمد میر صحبت
کرد و بدیکه چرا در حضور تو چنین بیحرمتی بمیرزا میرسد سبحان الله چه مایه پاک طینتی است که چنین
خصم خانه بر انداز را اینقدر خفت روا نباید داشت و بدان گفت و شنود اکتفا نکرده منشور
عاطفت آمیز و خلعت فاخره و اسپی تپچاق برای میرزا نفاق سرشت مصحوب خواجه جلال الدین
محمود میر بیوتات فرستادند و محفلی عالی ترتیب یافت و جمیع میرزایان و اعیان درجه بدرجه
قیام نمودند و چون برخی از شب بگذشت امرای یاغی را حاضر آوردند تحت قراجه خان شمشیر در
گردن انداخته بملازمت فایز ساختند گناه او را بخشیده بزبان ترکی فرمودند که عالم سیاه کرد است
امثال این خطاها شده آمده و محل نشستن او پایان دست تردی بیگ خان مقرر شد بعد ازان
مصاحب بیگ را شمشیر و ترکش در گردن انداخته بحضور آوردند قلم عفو بر جرایم او کشیده شد پس ازان
سردار بیگ ولد قراجه خان را شمشیر در گردن انداخته بدولت ملازمت فایز ساختند فرمودند گناه از
کلانست نه از خردان همچنین دفعه بدفعه حرامخواران را می آوردند و عفو تقصیر اینها میشد اخر از همه
قربان قراول را آوردند او حقوق قدیم الخدمتی مسلم داشت بزبان ترکی فرمودند تراچه بلا شد او هم

بزبان ترکی جواب داد که دست و روی حاجی که از انار سیاه شده باشد از اینها چه احتیاج بر سید نسبت و دران
حالت حسن قلی سلطان مهردار که تقرب تمام داشت این بیت خواند و جمیع امرا که ریش دراز
داشتند خجالت کشیدند ؎ چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکو پف کند ریشش بسوزد ٭ روز دیگر
از انجا کوچ فرموده بر کنار آب طالقان که النکی دلکشاست نزول اجلال واقع شد هفدهم رجب
سال مذکور کسی از نزد میرزا کامران بسرعت رسیده التماس نمود که میرزا پشیمان گشته از حوالی
چشمه بادام مراجعت نمود باشتیاق قدمبوس بجناح استعجال پرواز کرده بحضور می آید فرمان شد که
نزدیک معسکر همایون خیمه و خرگاه برای آسایش میرزا نصب نمایند که میرزا نفسی بر آرام گرفته
بحضور بیاید میرزا مانند باد و برق قطع مسافت بعیده نموده در خیامی که بر پا کرده بودند منزل
گاه ساخت روز دیگر محفلی بتجمل تمام آرایش داده نخست منعم خان و تردی بیک خان و میر محمد منشی و
حسن قلی سلطان مهردار و بالیون بیک و لواج بیک و جمعی دیگر را باستقبال میرزا فرستادند
بعد از ان قاسم حسین سلطان سیستانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان
دستوری یافتند پس از ان میرزا عسکری را بنجر از پا گرفته باتفاق میرزا هندال و میرزا سلیمان ملازمت
ساختند میرزایان و امرا باحترام و اعزاز میرزا را در یافته بحضور انور رسانیدند میرزا بدولت
بساطبوسی مشرف گشته سجدات شکر و سپاس بجا آورد آنحضرت فرمودند که الحال دیدن توره
بجا آمد دیگر بیا که برادرانه در یابیم پس از ان برخاستند و از نیک نهادی و صفای باطنی و
پاک طینتی میرزا را در اغوش شفقت کشیده گریه های زار کشیدند و رقتهای عظیم نمودند بندگان که حاضر بودند

باستقبال

امرا

آمد و حاضران مجلس را رقتها دست داد و طرفه حالتی و آشوبی بهم رسید و پس از [illegible] با اختلاط میرزا را در
جوانغار جا دادند و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا عسکری در برانغار نشستند و تمامی امرا و
اعیان در خور مرتبه جا یافتند و قاسم چنگی و کوچک مجلکی و مخلص سدری و حافظ سلطان محمد رخنه
و خواجه جمال الدین حسین و حافظ مهری و دیگر سازندها و گویندها حاضر گشته نشاط افزای طبایع شدند
و خوان سالاران خیرت بیز انواع اشیلان و اقسام فواکه و اشربه لطیفه بر روی دستارخوان کشیده
ذائقه صغیر و کبیر را متلذذ و معطر ساختند و وقت اختتام ان مجلس حسن قلی سلطان مهردار از میرزا
کامران پرسید که مسموع شده که در مجلس میر محمد خان ازبک مذکور میشد که هر که تعرض مرتضی علی
کرم الله وجهه بمقدار یک نارنج در دل داشته باشد او را مسلمان نمیتوان گفت شما نشنیده که جد ما را
بنده ها باشند که برابر هندوانه تعرض داشته باشند میرزا در هم و برهم شد و گفت مگر ما را مردم خارجی
پنداشته اند که امثال این حکایات مذکور میکنند آنحضرت بحرفهای شیرین میرزا را تسکین داده رفع
غبار و کدورت کردند و عسکری میرزا را با میرزا کامران سپرده از محفل برخاستند روز چهارم ازین
منزل نهضت نموده نزدیک اشکمش بر سر چشمه بندکشا نزول رایات جهانگشا گشت و مجلس
انبساط آراسته بعیش و عشرت گذرانیدند از اتفاقات روزگار دران منزل حضرت فردوس مکانی
در وقتی رسیده اند و جهانگیر میرزا و خان میرزا سر بحلقه اطاعت در آورده در همان محل بشرف ملازمت
فائز شده اند و امر فرموده آنحضرت تاریخ وصول برادران و نزول انجناب بر تخته سنگی منقش گشته بیادگار
کامکار نیز فرمود که کیفیت ملازمت میرزا کامران و اجتماع برادران و امرا و اعیان بقید روز و تاریخ

و ماه و سال بر لوح سنگ [illegible] نامه این بنشته برابر ان لوح جایی نصب نمایند فرمان بران بر طبق حکم اشرف
بعمل آوردند که بر صفحه روزگار ان پایدار و یادگار است و از انجا بموضع باری انتقال فرمودند
و تقسیم ولایات برین نهج بعمل آمد ختلان که مشهور بکولاب است تا سر حد موک و قراتگین بجاگیر میرزا
کامران قرار یافت و جاگیر خان امیر الامرای میرزا کردند و میرزا عسکری را همراه داده قراتگین را
بجاگیر او دادند و قلعه ظفر و طالقان بهمه مضافات بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مرحمت شد و قندز
و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و باری بمیرزا هندال عنایت گردید و شیر علی امیر الامرای میرزا شد
و محفل نشاط آراسته از هر یکی عهود و پیمان تجدید گرفته بطرف اقطاعات رخصت دادند و میرزایان را
دفاکیس علم و نقاره و طوغ و تومن مرحمت شد و رایات جلال بجانب خوست متوجه گردید و از انجا بر
ظاهر حصار بریان عبور افتاد و این قلعه ایست که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد فتح هندوستان
احداث فرموده اند آنحضرت شکست و ریخت الحصار را مرمت کرده حکومت انجا به بیگ میرک
حواله نموده بر لب آب پنجهیر نزدیک کتل اشترگرام مضرب سرادق عز و جلال ساختند و روز دیگر روانه
پیش شدند و در عین در آمد زمستان که روی زمین را برف گرفته بود عرصه دلکشای کابل از فر
نزول الویه نصرت فرجام ضیاگستر و نورانی گشت و یادگار ناصر میرزا و شاهزاده والا گهر باتفاق اتکه خان باستقبال
رسیده در اغوش شفقت و محبت جا گرفت و باعث انبساط شاه و سپاه گردید و جهت تعیین ساعت چند
روز متوقف گشته بر زحمه دوم رمضان سال مذکور بفرخی و فیروزی داخل حصار کابل شدند دران وقت
سمندر نام ایلچی از جانب کشمیر رسیده عرضه داشت میرزا حیدر را بنظر در آورد تعریف و توصیف هوا که و

مع

دمع خزان و بهار انولایت همیشه بهار را بتفصیل بقلم آورده برای تسخیر هندوستان ترغیب و
تحریص کرده بود جواب انرا بوضع شایسته بتحریر در آورده مژده توجه رایات عالیات دران
مندرج ساخته رخصت معاودت به ایلچی دادند و خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت
با تحف و هدایا بطرف عراق رخصت دادند و بنام شاه فتوت دستگاه نامه محبت آمیز بخط
خاص مرقوم ساختند و هم دران ایام عباس سلطان که از سلاطین زاده های مغولستان بود
شرف ملازمت دریافت مشمول عنایات ساخته عصمت قباب گلچهره بیگم همشیره کوچک خود را
در حباله نکاح او در آوردند و ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر بدرگاه
والا رسیده تحف و هدایای انولایت بنظر اشرف در آوردند و مشمول عنایات گشته رخصت
معاودت یافتند و از سانحات اتفاق کشته شدن الغ میرزا و شاه میرزا ابنای محمد سلطان
میرزاست که از دست هزارها شربت شهادت چشیدند و در زمین داور از انتقال میرزایان مسطور
بجاگیر تردی محمد خان مقرر گردید و قشلاق زمستان در ارک کابل بانجام رسید و زمانه گرفتار
و فلک غدار در صدد فتنه و فساد گشته تعبیه غریب بر پا کرد که باعث قتل چند امرا و خرابی اکثر
و بلاد گردید که از سیاق کلام آینده موضح و مکشوف میگردد

ذکر نهضت موکب مقدس شهریار جوان بخت بطرف بلخ و مراجعت افواج قاهره ازان دیار بی نیل مدعا بسبب بی اتفاقی برادران

چون هوا
و به اعتدال آورد و عرصه روزگار از باد برف مصفا گشت یالتون بیک را نزد میرزا کامران فرستاده
پیغام نمودند که بر طبق قرار و عهد با افواج آراسته متوجه بلخ باید شد و مبالغه تاکید نمودند و بنام میرزا هندال

وميرزا سليمان وميرزا ابراهيم وميرزا عسكري درباب ساختگي راه ها وآماده گي سپاه صادر شد
ورايات جهانكشا اوايل سال نهصد وپنجاه وشش بعزم بلخ از كابل در اهتزاز آمده در يورت جالاك
يكماه توقف اتفاق افتاده وميرزا ابراهيم برسم ايلغار بملازمت رسيده مشمول الطاف گشت و
خواجه سلطانعلي بخطاب افضل خان منوز شده مير بيوتات گرديد واز انجا باستاليف شرف نزول
شد وعباس سلطان اوزبك در ركاب سعادت جدا گشته راه فرار نمود وآنحضرت ازراه پنجهير عطف
عنان نموده وراندراب رسيدند وازانجا كوچ كرده ازكتل تاري گذشته بسير وگلگشت دشت نيل
بركه ازسيرگاههاي مشهور بدخشانست انبساط خاطر اشرف افزودند دران نواحي ميرزا هندال و
ميرزا سليمان ازجاگيرهاي خود رسيده ادراك دولت ملازمت نمودند وميرزا ابراهيم بطرف
بدخشان رخصت يافت واز نواحي تنغلان هندال ميرزا وسليمان ميرزا وحاجي محمد خان وجمعي ديگر
به تسخير ايبك كه از توابع بلخ است دستوري يافتند درهمان اثناي شير محمد بكه بلنگي را تير
زده بحضور اشرف آورد وحسين قلي سلطان مهردار بعرض رسانيد كه تركان بوقت لشكركشيها
زدن بلنگ راخوب ميدانند واين را فال بد گفته اند حضرت بگوش رضا شنيده متوجه بلخ
شدند روز ديگر رايات جهانكشا بظاهر ايبك نزول نمود ميرزايان وامرا شرف ملازمت
دريافته التماس نمودند كه دور ورقبل از رسيدن بندها خواجه باقي آتاليق واول ميرزا وحسن سعيد
ولي ومحمد قلي را ميرزا وجوجك ميرزا از بلخ رسيده لمرانحصار دار ايبك نشسته اند آنحضرت بهادران عسكر
هما يون را به تسخير انحصار مامور ساخته دقيقه در امر محاصره فرو نگذاشتند يكهفته نگذشت كه بحصور آن زبان

آتاليق التماس نمود

برامان كشاده قلعه را به اولياي دولت سپرده شرف ملازمت دريافتند آنحضرت خواجه باقي آتاليق را
درجلوب طلبيده مسورت تسخير ماوراالنهر وبلخ خواستند اوبعرض رسانيد كه امثال اينحكايات از من
برسيدن چه گنجايش دارد حضرت فرمودند كه اثار راستي ودرستي از چهره تو پيداست انچه بخاطر
تو برسد بيملاحظه بعرض رسان او تبسم كرده بعرض رسانيد كه مردم كارآمدني بدست حضرت افتاده
اند اينهارا ماز ملك عدم بايد ساخت كه ماوراالنهر بجنگ وجدل بدست مي ايد شهريار قدسي
نهاد فرمود كه امان داده ايم خلاف آن چطور بعمل اريم اين عمل از مانمي آيد اگر اين تدبير بخاطر
انور پسند نمي آيد پس بنده رامپيش خود نگاه داشتن ديگر انرا اخلاص بايد داد وحرف مصالحه
بميان آورده مراجعت بايد نمود مشروط بآنكه انچه بتصرف والا در آمده متعلق بحضرت باشد
ووقت يورش هندوستان جماعتي در ركاب خدمت نمايند چون مشيت الهي بنوعي ديگر رفته
بود اين هر دو سخن پسند خاطر اشرف نه افتاده وامراي بلخ را كه بدست افتاده بودند همراه قاسم
مخلص بكابل فرستاده آتاليق را در حضور اشرف نگاه داشتند ومدتي ممتد بجوبير وگلگشت انبك
گشته بتقريب آمدن ميرزا كامران درهمان ديار مقامات فرمودند واز آمدن ميرزاي بيوفا نا
اميد گشته ازراه خلم متوجه بلخ گرديدند اما قافيه ازدست رفته بود واز ممر توقف افواج اوزبكيه
ازهر ولايت رسيده آماده محاربه گشتند روزي كه نزديك آستانه حضرت مرتضي علي كرم الله وجهه
نزول رايات عز وجلال گشت قراولان خبر رسانيدند كه جمعي كثير از اوزبكان بسركردگي وقاص
سلطان وشاه محمد سلطان از بلخ برآمده اند آنحضرت افواج را زينت داده بميدان كارزار متوجه

گشتند وجنگي بنهايت صعوبت اتفاق افتاد از فوج منصور كابلي خان برادر قاسم موجي و
شير محمد بكه ومحمد خان تركمان داد شجاعت وبهادري داده اوزبكانرا شكست دادند و
اوبكين او غلان كه از سلاطين زاده هاي نامي بود دستگير گرديد اورا به پير محمد اخته سپرده
بلشكرگاه نزول نمودند روز ديگر باز اوزبكيه هجوم كرده آماده حرب گشتند عبد العزيز خان ولد عبيد خان
درغول جا گرفت وپير محمد خان سركرده فوج برانغار گرديد وسلطانان حصار درجوانغار مستحكم شدند
وآنحضرت نيز به ترتيب صفوف توجه نموده خود بنفس نفيس در قلب جا گرفتند وميرزا سليمان
را درجوانغار وميرزا هندال را در برانغار تعيين كرده قراچه خان وحاجي محمد خان وبردي بيگ خان
ومنعم خان وسلطان حسين جلاير وديگر امرا را در فوج هراول وچنداول مامور نمودند در نصف النهار
جنگ درپيوست واز طرفين جپقلشهاي نمايان بظهور آمد نزديك بشام بهادران لشكر منصور
هندوستان اوزبكيه را هزيمت داده از جويبارها گذرانيده در كوچه بند بلخ رسانيده معاودت
نمودند آنحضرت بسراپرده خاص نزول نموده محفل مشورت وكنكاش آراستند وعزم آن نمودند كه
از جويبارها گذشته مضرب خيام سازند امراي نفاق سرشت به اين امر هم داستان نگشته معروض
داشتند كه لشكر ظفر اثر بنهايت قليل است وامید كمك از هيچ طرف نيست ومخالفان بالفعل مضاعف
لشكر عالي اند وهر روز افواج تازه بكمك ايشان ميرسد واگر درينوقت ميرزا كامران برسر كابل رود وجوال
بكجا كشد انسب است كه بجانب دره گز عطف عنان شود آنحضرت ناچار التماس امرا را موضع قبول
جا داده طرف دره گز متوجه گشتند وميرزا سليمان را با بهادران سردار فوج چنداول ساخته سيخ بلول را جهت

بركردانيدن فوج هراول كه از جويبار گذشته تا مركز زنده بود فرستادند ودر معسكر همايون اشتهار يافت
كه كوچ بكوچ متوجه كابل اند وجوق جوق از سپاهيان بي رخصت بطرف كابل ره نورد گشتند
وسركرده هاي اوزبكيه كه در شهر بلخ متحصن شده بودند از مراجعت فوج هراول كه بي سبب ظاهر
واقع است خيره گشته از شهر بند برآمده اظهار خيره دستي كرده آنحضرت بنفس نفيس بر فوج
مخالفان حمله كرده بسياري را بنوك سنان از زين بر زمين آوردند وازبانها تحسين وآفرين گويا گشت دران كشش وكوشش تيري از شست قضا گشاد
يافته براسب سواري خاصه كه شتر الناظرين نام داشت رسيده از كار انداخت وحيدر محمد اخته اسب
سواري خود را حاضر ساخت آنحضرت بر اسب او سوار گشته ازان مهلكه بر آمدند صغير وكبير
دوسجده شكر بجا آوردند همچنين هر روز محاربات عظيم دست ميداد وشكست بر مخالفان مي
افتاد روزي اوزبكان از هر چهار طرف لشكر نمودار گشته مانند مور وملخ نزديك معسكر همايون
رسيدند وجنگي در غايت صعوبت بوقوع انجاميد وچشم زخمي عظيم بفوج منصور رسيد شاه بداغ خان
وميرشريف بخشي وخواجه ناصر الدين علي مستوفي ومير محمد منشي وميرخان بيگ داروغه عمارت وخواجه
محمد امين كنك از امراي پادشاهي دستگير گشتند وآنحضرت بر سر چهار چشمه نزول نمودند و از اين
منزل منشور عاطفت بنام پادشاهزاده والا قدر عالي گهر نوشته مصحوب بيك محمد اخته مسكي روان
ساختند وبرشيدخان حاكم كاشغر كه هميشه سلسله جنبان اخلاص واتحاد بود نامه بدين مضمون
نوشته روان فرمودند كه از بدبختي برادر بدطينت ميرزا كامران وامراي منافق چنين مهم صورت گرفته

برهم خورد و امور نا ملایم بحسب تقدیر بر وجه روزگار پدیدار گردید الحال متوجه کابل ایم بوقت دیگر تلافی این تقصیر خواهد شد و از اثنای راه میرزا سلیمان را بطرف بدخشان و میرزا هندال و منعم خان را بتقید در رخصت فرموده بکوچ متواتر سایه عنایت بر مفارق سکنه کابل انداختند و بدیدار گرامی پادشاهزاده والا گهر مبتهج گرده سجده شکر بتقدیم رسانیدند و امرای رکاب سعادت که پراکنده شده بودند پی هم بکابل رسیدند سپهسالار کامکار همت بترتیب امرا و سپاه گماشته از نقد و جنس بصغیر و کبیر از دو بهره وافر رسانیدند و امرای بلخ را تواریخها کرده بطرف بلخ رخصت نمود امرای توران در بلخ رسیده نزد پیر محمد خان زبان بشکر کشادند خان اوزبک ممنون گشته امرای پادشاهی را خلعت و اسپ رعایت کرده معزز و محترم رخصت رفتن کابل داد و انجانب بیمن حسن نیت پادشاه دادگستر از قید نجات یافته شرف اندوز ملازمت گشتند اکنون شطری از احوال پرملال میرزا کامران به احاطه تحریر کشیده بداستان اقبال جواهر پرداخت ان شاء الله سبحانه تعالی بر صحایف اخبار پوشیده نماند که چون میرزا کامران در نواح طالقان مشمول عنایات بیغایات پادشاه درویش نهاد گشته بکولات رفت عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته چاکر خان ولد سلطان اویس کولابی را که از درگاه خاقانی به امیر الامرایی میرزا تعین شده بود از نزد خود بدر ساخت و در بیسابق بلخ بوعدهای غلط گذرانده خود را برکاب سعادت نرسانید و چون خبر رحمی به افواج پادشاهی رسید و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطرف اقطاعات خود رخصت یافتند از شناسنگی احوال میرزایان آگاه گشته افواج اوزبکیه را مدد طلبیده میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را هزیمت داده بطرف تنگی بدخشان گریزانید و قلعه ظفر و حصار طالقان را بتسخیر درآورده بجانب قندوز

نهضت نمود و میرزا عسکری را در کولاب گذاشت میرزا هندال در حصار قندوز متحصن گشته سرمو از نیکوخواهی شهریار جوانبخت تجاوز نکرده کمر همت چست بسته شروع در توپ اندازی کرد و بحکمت عملی سرداران اوزبکیه را از میرزا کامران جدا ساخت و همدران اثنا بمیرزا کامران خبر رسید که چاکر خان میرزا عسکری را در کولاب محاصره کرده است میرزا کامران از قندوز مایوس گشته برای استخلاص کولاب ره نورد گشت چاکر خان دست از کولاب محاصره بازداشته خود را بکنارہ کشید میرزا کامران و میرزا عسکری باهم اتفاق ورزیده نظر بر پریشانی و پراکندگی سپاه از رهگذر بطرف کابل ره نورد گشتند و از بی سعادتی جبلی و شقاوت ازلی بتحریص و ترغیب امرای نفاق سرشت بعزم فاسد و اراده باطل متوجه کابل شدند و از راه تزویر و مکر میرزا کامران عرایض اشتیاق آمیز نوشته بجناب خاقانی فرستاد و این بیت را در ان درج نمود بازآمدم که سجده آن خاکپا کنم گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم

ذکر نهضت موکب عالی از کابل به استقبال میرزا کامران و حدوث وقایعات عبرت فزا

سبحان الله در هر سری سودای که افتاده و در هر دماغی خیال که نقش بسته هیچ تادیب محو نگردد و از بیت که عادت را طبیعت خامسه گفته اند طبق انتقال احوال میرزا کامرانست که هر چند از جناب پادشاه درویش صفات چه بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و چه بپاس وصیت در بزرگوار جنت ماوا انواع تفضلات در باره او مبذول گشت اصلا از جاده اختلاف و مخاصمت برنگشت و بر طبق شقاوت جبلی خود درینوقت که بی سامانی و ادبار کی سپاه بکمال بود فرصت را از مضافات بدخشان متوجه کابل گردید و نوشتجات عذرآمیز حیله انگیز بدرگاه

خاقانی فرستاده اظهار شوق ملازمت نمود و آنحضرت از پاک طینتی و صفای باطنی کلمات مموه مزخرفه آن غدار را مقرون بصدق انگاشته بکمال غفلت میگذرانیدند تا آنکه بعضی نیکخواهان پای جرأت پیش گذاشته در خلوت بعرض رسانیدند که ازچنین مخالف بدکردار غافل بودن مقتضای عقل دوراندیش نیست انسب آنست که سراپرده خاقانی را از کابل برآورده بر چند فرسنگ نصب نمایند و حضرت بدولت و اقبال داخل سراپرده نزول اجلال شوند اگر میرزا از راه صدق و صفا می آید بملازمت خواهد پیوست والا سزای اعمال او بوجه احسن داده شود شهریار کامکار بر حسن تدبیر خیر سگالان عمل نموده فرمود که سراپرده خاص را در قراباغ نصب نمایند و پادشاهزاده والاگهر را در کابل گذاشته وکلا و عقد مهمات را بعهده قاسم خان برلاس سپرده در اواسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجری خود بدولت و اقبال داخل سراپرده خاص شد و از انجا بچاریکاران و از انجا به آب باران نزول فرمودند چه قرابحت و مصاحب منافق که باعث تحریک و تحریص میرزای بی سعادت بودند در پرده نیکخواهی شروع در مخالفت کرده بعرض رسانیدند که قول خیال مخلف است و میرزا با معدودی می آید اگر اعیان و امرای مخلف تعین شوند میرزا راه هراس شده بحضور انور نیارند التماس مخالفان قبول افتاد و میر برکه و حاجی محمد کوکی و میر احسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و جلی بیک و محمد خان بیک ترکمان و شیخ پهلوان و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی بصوب ضحاک و بامیان دستوری یافتند و منعم خان و جمع کثیر براه سال اولنگ تعین گشتند چون خیر اندیشان اواره گردیدند مخالفان ادبار سرشت عرصه را خالی کرده صورت واقعه بمیرزا نوشته در باب آمدن مبالغه بکار بردند

میرزای بدکردار تقاق رشت جلد و چسپان بدره قپچاق رسیده پیش دولت و مقدم کوکه دبابا جیوکا را هراول ساخته خود در غول جا گرفت و مردم خود را دو توپ ساخته براه او یار ره نورد گشت گردید و حقوق ولی نعمت صافی اعتقاد را نسیا منسیا پنداشته در استعجال مبالغه کرد و یکی از زرعایای آنحدود مانند باد و برق بجناب پادشاهی رسیده حقیقت اراده باطل او بعرض رسانید قراخه قره بحث و مصاحب بدمال بعرض رسانیدند که حضرت حرف اشال انیمردم را بگوش جا ندهند میرزا این دفعه سوای خدمتگاری و اطاعت عزم ندارد و میخواهد که تلافی گذشته نماید همدران حال متواتر خبر بداندیشی میرزا رسید و طلیعه افواج مخالف نمودار شد پادشاه سراپا غیرت بر اشهب جهان نورد سوار گشته با معدودی بدفع مخالف بدکردار کمر بست پیر محمد اخته و محمد خان جلایر و جمیع دیگر از نکه ها بر مخالفان حمله کرده داد شجاعت و مردانگی دادند و نقد جان را فدای حلال نمکی کردند و آنحضرت از غایت غیرت بر اعدا انفس نفیس تاخته سلک جمعیت انها از هم گسسته ساختند در انوقت تیری بر اسپ سواری خاص رسیده از کار انداخت و ملک بابا کولابی زخم شمشیری بر آنحضرت افگند یکی از قدوبان خاص فرخ خان نام آن شقاوت منش را گریزانید و میرزا کیاک نام سعادتمندی اسپ خود را پیش کشیده آنحضرت را سوار ساخت حضرت بازعم یورش مخالفان کردند عبد الوهاب یساول خود را رسانیده جلو اسپ حضرت را گرفت و گفت چه وقت تاختن اسپ امرای منافق کارنامه اینکار رسانیده اند و مخلصان درگاه حاضر نیستند پادشاهزاده انسب سزد که با وجود بودن قدوبان بر اعدا تاز ندارد این بگفت و به الحاح و سماجت تمام اسپ سواری آنحضرت

را کشیده از حرگاه برآورد و آنحضرت تیر بحسب ضرورت التماس او مبذول داشته باتفاق او در حرکت آمدن
و سید لخان و محمد امین و دیگر چند کس بجانب ضحاک بامیان متوجه گشتند و بواسطه تردد بسیار
و اسپ زخم ضعف بسیار بمزاج اشرف راه یافت و جبه خاصه را از بر کشیده حواله سید لخان
کردند آن مرد از ساده لوحی آن طلجبه را انداخت و بدست کسان میرزا کامران افتاد و آن
ناسعادتمند از دیدن آن جبه شادمانیها کرده و در حرگاه منزل گزید و در آن حالت حسن قلی
سلطان مهردار و بابا دوست یساول و تاجی بیک چغتای را که از فدائیان خاص بودند حمایت نموده
گرفته نزد میرزا آوردند آن ناسعادتمند بدست خود بهر کس شمشیر زده بحضور خود پاره پاره
ساخت و روز دیگر بدر آمد کابل رسیده بمحاصره آن کمر بست قاسم خان برلاس چون چند روز
سعی در حصارداری نمود میرزا اورا بارشت جبه بهر دو مرسد خود را انجا نمد کور نموده لقیون
و فسانه حصار کابل را بتصرف در آورد و بادشاهزاده والاگهر را محافظت کرده رفیقان
خود را اقطاعات مقسوم کرد خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخته دست تطاول بر خزاین
بادشاهی گشود و بر نتیجه های ملایم خود عمل کرده در صدد ترتیب افواج گشت و روز بروز مکافات
اعمال خود رسیده خیان تادیب یافت که دیگر بفسون و فسانه روی مدعا ندید و لشکرای که
قابل آن بود رسید چنانچه از سیاق کلام آینده مکشوف میگردد تتمه احوال میمنت اشتمال شهریار والا
نژاد آنست که چون آنحضرت در دیکه اولنگ تشریف نزول انداختند بسیاری از ملازمان عالی
شرف ملازمت اشرف دریافتند محفل کنگاش آرایش یافت نزدیکان که سر حلقه دوربینان

بود اظهار نمود که بطرف قندهار متوجه شدن خوبست و جمعی التماس کردند که بطرف بدخشان توجه
باید نمود و میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را همراه کرده سزای خود سریهای لغمان
باید داد و بعضی فدائیان معروض داشتند که هنوز کار از دست نرفته و لشکریان بعزم دولتخواهان
بملازمت رسیده اند از همین منزل مراجعت نموده معرکه قتال باید آراست حضرت رای اخیر را پسندیدند
اما چون تبارزکی آثار غدر و رنوازملازمان قدیمی بظهور پیوسته بود میرزا فافت ابرا اعتماد نکرده
متوجه بدخشان گشتند و منشور مشتمل بر صحت و سلامت ذات قدسی صفات بنام بادشاهزاده
والاگهر بخط خاص نوشته مصحوب شاه محمد برادر حاجی محمد جاگیردار غزنین روان ساختند از کهمرد و غمان
مصابرت بعضی دوربان از دست رفت و از رکاب سعادت جدا گشته ره نورد وادی ادبار
شدند و در حدود دلولکی و سالعالکی کلانتران او یماقات شرف اندوز حضور گشته از اسپ و گوسفند
بسیار بنظر اشرف در آوردند و از اتفاقات حسنه در آنوقت کاروانی عظیم بسرکردگی میر سید علی
سبزواری از عراق رسید و میر مسطور از هدایت ازلی اسپان عراقی و عربی و اقمشه لطیفه بطور ساوغات
رغبتاً بنظر انور گذرانید و فی الجمله سامانی در رکاب اشرف بهم رسید و از انجا کوچ کرده شب در میان کنار
تنگی آب نزول فرمودند و در آن منزل از اطراف آب شخصی فریاد برآورد که ای کاروانیان در میان شما
از بادشاه خبری هست حضرت بمقربی فرمودند که تو به پرس که چه کسی و فرستاده کیستی او جواب داد
که من فرستاده نظری سال الکیم و بجهة تحقیق خبر بادشاه اومرا فرستاده آنحضرت اورا بحضور طلب داشته
فرمودند که برای شناسائی او التماس کرد که فراهمی بوسیله نمنیابد فرمودند پس بردو بنظر خبر از صحت ملازمت

مانده و بکوکه اقوام و انصار خود را آماده و ارانیک با فوج آراسته بطرف کابل مراجعت میکنم در حین
سفر حسن خدمت تقدیم رسانی او زمین خدمت بوسیله روان شد و آنحضرت روز دیگر از بایات
عبور نموده در موضع ادی جشخان نزول فرمودند و در آن منزل میرزا هندال بدولت ملازمت مشرف گشته
لوازم اخلاص بجا آورده از آنجا کوچ نموده به انوار مخیم سرادق اقبال نمودند میرزا سلیمان و
میرزا ابراهیم شرف ملازمت دریافته مراسم مهمانداری و ضیافت تقدیم رسانیدند و آنحضرت
چند روز مقامات کرده از گرد راه آسوده محفلی بکمال عظمت آراسته از جمیع میرزایان و امرا و اعیان
عهدها و پیمانها تجدید گرفته و سپاهی از انجوانه ترتیب داده عزم مراجعت کابل فرمودند ذکر مراجعت

موکب معلی از جانب بدخشان بصوب کابل و منهزم گشتن میرزا کامران ناحق
شناس و وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت خداوند قدسی صفات

چون میرزایان سعادتمند یکدل و یکزبان گشتند و در باب موافقت عقود عهد و پیمان بستند شهریار کامکار
خاطر از برادران و امرا و اعیان وا پرداخته بساعتی سعید متوجه کابل گشت و چون موکب همایون
نزدیک بوج اشتر گرام نزول نمود میرزا کامران از شقاوت جبلی منفعل نگشته با افواج آراسته از کابل
استقبال بعزم محاربه نمود و درین سفر بسبب قساوت قلبی بادشاهزاده والاگهر را نیز همراه گرفت
بادشاه سلیمان بارگاه را بار شفقت قدیم بخاطر گذشت و جرایم ناموزه میرزای بی باک را
بیاد نیاورده از فراخی حوصله و تقدس ذات میرزا شاه داماد میر برکه را بر رسم ایلچی گری نزد آن شغال
بیرون فرستادند و چندین کلمات نوعی آفزا که لالی ابدار بود آویزه گوش او ساختند خلاصه مضمون

آنکه تا کی طریق مخالفت سپردن و مرتکب اعمال ناشایسته گشتن هنوز هم هیچ نرفته از خواب غفلت بیدار
شو و سر از گریبان خجالت برآر و لغو ربه بین و نگاهی زرف کن بر سر تنگیهای کابل اینهمه
بیرخاش کردن و بازار قتل و خونریزی آراستن فتوی کدام عقل است اگر بتقسیم و تکرار نخاطر میرای
جبیه خود را در حبالة نکاح بادشاهزاده والاگهر بیار و کابل را متعلق ایشان ساخته ما و شما و تسخیر هندوستان
کمر بندیم و مخالفان بدکردار را سزای اعمال ایشان در کنار گذاریم میرزای بر گشته بخت اندکی با براه عقیدت
نگذاشته بود که قراجه قراخت که وزیر مستقل او شده بود آن تدبیر را بر هم زد و گفت میرزا و کابل
فالی که او زده بود بحالش درست نشد و سرش او بر دروازه کابل گردید القصه اینهمه تفضلات
و عنایات بادشاه قدسی نهاد در میرزای بدنهاد اثر نکرد و هیچ امری سر فرو نیاورده به ترتیب
مصاحبان خانه برانداز در صدد مخاصمت و مخالفت مستحکم تر گشت ناگزیر شهریار کامکار دل بر جنگ
جاگرفته میرزا سلیمان را سردار برانغار ساخت و میرزا هندال را سرکرده کی فوج جوانغار مامور کرده
و سروری فوج هراول بمیرزا ابراهیم منسوب ساخته کوکه کورگانی را در توارش آورد میرزا کامران
در حالتی که لشکر بلدوز مقابل او بود ترتیب صفوف برین نهج کرده خود در قلب جا گرفت در میمنه
میرزا عسکری و در میسره آق سلطان و در هراولی قراجه خان متحکم شدند و قریب لنصف النهار
نزدیک جوی موری آتش محاربه اشتعال یافت و از هر دو جانب جنگلهای مردانه بظهور رسید اول از
همه میرزا ابراهیم از جو گذشته عنیم خود را برداشت بعد از آن دیگر بهادران جلو ریزه بر مخالفان تاخته کارنامه
رستم و اسفندیار بظهور آوردند آثار شکست بر مخالفان افتاد قراجه خان بقتل رسید و مهرش را

ازتن جدا کرده در پای رخش جهان نورد افکندند فرمان شد که بر دروازه آهنین حصار کابل آویزند
میرزا کامران رو بفرار نهاده از کتل باریک گذشته بجانب افغانستان رفت میرزا عسکری و سپاهی
از خود سران بپاداش اعمال گرفتار گشتند و ضمیر خاطر اشرف فرحناک نمی شد زیرا که بعرض اشرف
رسیده بود که در جنگ میرزای برگشته بخت بادشاهزاده والا نژاد را همراه گرفته است که بمیدان
حال احسن بادشاهزاده والا گهر را بحضور اشرف آورد بادشاه کشورستان سجدات شکر بدرگاه
ظفر بخش حقیقی بجا آورده صدقات و خیرات بحد مستحقان و محتاجان رسانیدند و از غرایب حکایات
این محاربه آنکه چون شکست فاحش بحال مخالفان افتاد و دیوانه وار راه فرار پیموده بهادران لشکر
منصور دست بغارت گشادند اتفاقا دو شتر بار بی ساربان بنظر اشرف در آمد فرمودند
همه کس اولجه میگیرند این شترها را ما باولجه گرفتیم و بدست مبارک مهار شترها را گرفته بقربان را
فرمودند که صندوقها را واکنند چون واکرده تمامی کتابخانه سرکار بادشاهی که در حادثه گذشته
تلف شده بود در میان آن صندوقها بود آنحضرت بغایت مسرور گشته در همان ایام کاران مضرب
خیام ساختند روز دیگر بفتح و فیروزی و فرخی و فرخندگی داخل کابل گشتند غلغله فرح و نشاط بلند
گردون رسید و شهری و بازاری و خاص و عام زبان بتهنیت گشاده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند
و از رفیقان میرزا کامران ویشدار بیک و حیدر دوست و مغل فالجی و دست علی قورچی که بکبر
مصدر قبیح شده بود بجاسا رسیدند و دیگران در خانه زندان جا یافتند میرزا سلیمان مصدر عنایات
گشته برخصت بدخشان یافت و میرزا ابراهیم را بلوم مصاهرت در حضور اشرف نگاه داشتند و میرزا

هندال

هندال و حاجی محمد خان بتعاقب میرزا کامران مامور گردیدند و میرزا عسکری را بمیرزا سلیمان سپردند
که بسفر حجاز روانه سازد و منقولست که چون میرزا کامران باتفاق اق سلطان و بابا سعید
قبچاق و تمرتاش اتکه و قیلقدم و علی محمد و جوکیخان و ابدال محمد و مقصود قورچی از جانب
ده سبز خود را در میان افغانان انداخت میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان
دست از تعاقب باز داشته بملازمت اشرف رسیدند و سرگذشت میرزا کامران اینست که
افغانان دیوزاد سر راه بر میرزا گرفته هرچه همراه داشت همه را گرفتند میرزا چار ضرب زده بلباس
قلندران در آمد و خود را نزد ملک محمد مند راوری رسانید او از ارباب معتبر لمغانات بود مراسم
مهمانی و دلجوی بجا آورد و چند کس از فتنه انگیزان برگرد میرزا فراهم آمدند و اهل نفاق که
در کابل بودند از این واقعه سرگشته در رواج مدعای خود گشتند چنانچه حاجی محمد خان
رخصت بطرف غزنین شتافت آنحضرت جهت دفع فتنه میرزا کامران بهادر خان شیبانی
و محمد قلی برلاس و قندوق سلطان و جمعی دیگر را بدانصوب دستوری دادند میرزا کامران از
استماع قرب افواج بادشاهی بدره علیکار و علشنگ خزید و از الحد و دینر کوچ نموده بجانب
افغانان خلیل و مهمند شتافت و رفیقان بطریق آواره شدند بهادران لشکر همایون
از موضع غزوه شهیدان مراجعت نموده بملازمت اشرف پیوستند و نایره فتنه و فساد میرزای
پر نفاق فی الجمله تسکین یافت و درینوقت جهت تسخیر قلب میرزا سلیمان چنان تدبیر بخاطر
مقدس گذشت که صبیه میرزا را برای بادشاهزاده والا گهر خواستگاری فرمایند و بجهت تمشیت این

خواجه جلال الدین محمود متوجه شد و خلاصه پیغام آنکه میرزا عسکری را از راه بلخ با احتیاط تمام زود بسفر
حجاز روانه سازد میرزا سلیمان خواجه را اعزاز و احترام نموده هرچه فرمان رفته بود بالراس و
العین قبول نمود و میرزا عسکری را باحتیاط بسفر حجاز روان ساخت میرزا دیگر فکر مراجعت بخاطر
نیاورده چند سال در همان دیار بود تا باجل طبیعی در سنه نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه
رخت هستی بربست و از شر و شور زمانه نجات یافت **ذکر توجه موکب همایون جهة اطفاء
فتنه میرزا کامران** چون درینوقت از زبان منهیان بعرض والا رسید که میرزا کامران از طایفه
خلیل و مهمند جماعتی کثیر فراهم آورده در تکاپوی فتنه و فساد است به بیرام خان خانخانان فرمان
رفت که بجناح استعجال از قندهار بحضور بیاید و از غزنین حاجی محمد خان را تسکین داده همراه
آرد و خود بفرخی و فیروزی بعزم تادیب میرزا فتنه سرشت از کابل متوجه گشتند میرزا از صیت
نهضت شهریار کامگار بسر درهای کوه خزیده براه نیکش و گردیده بطرف غزنین ره نورد گشت
از اتفاقات حسنه بیرام خان خانخانان پیش از رسیدن میرزا بغزنین رسیده حاجی محمد خان
را بلطف و مهر همراه گرفته بعزم ملازمت ره سپر گشته بود میرزا از رفاقت حاجی محمد خان که
از دیر باز با او همداستان بود مایوس گشته بطرف کابل عازم گشت و آنحضرت بر اراده میرزا آگاه
گشته بطرف کابل عطف عنان نمودند میرزا بیک منزل از کابل رسیده بود که خبر مراجعت اعلام
نصرت فرجام به او رسید سراسیمه گشته بطرف لمغانات معاودت نمود و پیش از ورود رایات
عالیات بیرام خان و حاجی محمد خان بکابل رسیدند روزی حاجی محمد خان خواست که بکابل

در آید

در آید خواجه جلال الدین محمود از راه حزم و احتیاط مانع آمد حاجی محمد خان آزرده گشته باز بطرف
غزنین شتافت بیرام خان خانخانان رایات بادشاهی را استقبال ورزیده در منزل
سیاه سنگ شرف ملازمت عالی دریافت شهریار کامگار بکوچ متواتر داخل کابل گشته
خانخانان را باز برای آوردن حاجی محمد خان رخصت نمود خانخانان بمواعظ دلپذیر خاطر
آن رمیده طالع را مطمئن ساخته بملازمت اشرف فایز ساخت و بادشاه عدالت
گستر بار دیگر بعزم تادیب میرزا کامران از کابل نهضت نمود وقتیکه در جوی شاهی
که بمناسبت نام حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه بهادر بجلال آباد بعد ازین موسوم
گشته طرح نزول افتاد حاجی محمد خان خواست که باز ره سپر فرار گشته نزد میرزا کامران
خود را رساند و بعضی معتمدان نیکخواه بعرض عالی رسانیدند آنحضرت او را و برادرش
شاه محمد را که در فتنه اندوزی معلم برادر بود محبوس ساخته محصل برخوردار سپردند
و بعد اثبات جرمهای بیحد بر دور الحلقه کمند از قید هستی نجات بخشیدند و چون موسم
سبزه و گلزار در رسید افغانان میرزا کامران را از پیش خود رانده بعضی سرکردهای افغانان
بملازمت رسیدند و بعضی عرایض نوشته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند شهریار کامگار
از راه بادیج بباب باران نزول نموده بکوچ متواتر عرصه کابل را بفر قدوم میمنت لزوم
ضیا پذیر ساخت بیرام خان را بدستور سابق بحکومت قندهار معزز ساخته رخصت فرمودند
و خواجه غازی را برسم رسالت با تحف و هدایا بجانب عراق مرخص نموده همراه خانخانان

روان کردند و عرض و کرد و نیکس و تومان لوهگر را که جاگیر میرزا هندال مقرر نموده بدان صوب رخصت
کردند و قندز و بمیرزا که مرحمت شد و همدران ایام شاه ابوالمعالی که از سادات ترمذ بود و بحسن صورت
و سیرت و آراستگی داشت بدرایو خواجه عبدالسمیع شرف ملازمت دریافته منظور نظر خاص گشت

ذکر نهضت موکب همایون بار دیگر بطرف بنکس بدفع شورش میرزا کامران و بدرجه شهادت رسیدن میرزا هندال در شبخون افغانان دیو سیرت

درین هنگام از زبان
منهیان بعرض رسید که میرزا کامران از حدود نیلاب معاودت کرده در سواد جوی شاهی گرد شورش
برانگیخته است و بسیاری از لوندان بی ننگ و نام برگرد او فراهم گشته‌اند آنحضرت میرزا هندال و
دیگر جاگیرداران اطراف را نوشته بسرعت تمام بدفع فتنه آن فساد انگیز از کابل نهضت نمودند و از منزل سرخاب
حیدر محمد آخته بیگی با اکثر بیگهای قسم اولی دستوری یافت او پیش رفته بر کنار سیاه آبی که میان
سرخاب و گندمک جاریست فرود آمد میرزا کامران در مقام حیله گری در آمده براد شبخون زد او پای
ثبات مستحکم کرده زخمهای متعدد برداشت میرزا کامران ساخته بدر تنگنای کوهستان رفت و آنحضرت
ازین واقعه آگاه گشته باستعجال تمام در موضع جرباره که من مضافات ننگنهار است مضرب خیام
دولت ساختند و هرچند در کندن خندق و پاس و هوشیاری دقیقه فرو گذاشت نشد اما میرزا کامران
در مقام غدر و ریو در آمده باتفاق افغانان دیو صفت در فکر شبخون گشت آخرهای روز یکشنبه
شهر ذیقعده سنه نهصد و پنجاه و هشت دو افغان نزدیک سراپرده خاص رسیده اظهار این مقدمه نمودند آنحضرت
از دولتخواهی امر سلاطی لشکر اقامت فرمودند و جمیع سرداران سپاه را بحزم و احتیاط تأکید فرمودند

از شب یک

از شب یکشنبه بگذشت که افغانان مانند مور و ملخ براردوی بادشاهی ریختند و در بر ملچار جنگی
صعب بوقوع پیوست و از طرفین ترددهای عظیم بظهور انجامید و تا طلوع ماه جهان افروز هنگامه
گیرودار در افزایش بود بهادران معسکر همایون در روشنی ماه افغانان دیوسیرت را منهزم و دور
کرده از سور چلها برآورده ولبها بتهنیت و زبانها بمبارک آشنا شده بود که از ملچار میرزا هندال
خبر ناخوش بدرجه شهادت فایز شدن میرزا مسطور آوردند آنحضرت بمقتضای شفقت جبلی
از واقعه برادر وفاکیش قرین غم و الم گشته ناگزیر برضا و تسلیم در ساختند و مبلغ گرانمند بطریق
خیرات و مبرات بمستحقان رسانیده بوقت ختمات کلام الله و فاتحه فاتحه بتروح روح المغفور الجمیل
در آوردند و چند روز تابوت میرزا را در جوی شاهی به امانت نگاه داشته بکابل فرستادند
که در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت فردوس مکانی مدفون کردند ملا خرد زرگر که از همنشینان
میرزا بود این قطعه در تاریخ شهادت میرزا گفته ع هندال محمد شه فرخنده لقب ع ناگه بقضا
شهید شد در دل شب ع شبخون چو شهادتش چو گردید سبب ع تاریخ شهادتش شبخون بطلب
و میر ابا الی بطریق تعمیه این تاریخ یافته ع سروی ز بوستان دولت رفت ع تولد میرزا در
نهصد و بیست و چهار بود و عمر شش سی و چهار سال و بعد شهادت میرزای هندال بدین تفصیل ملازمان
و منتسبان آنجناب را بجناب بادشاهزاده والاگهر تعیین فرمودند محب علیخان ناصر قلی خواجه ابراهیم
مولانا عبدالله آدینه تغبا سانجی فرخوکی جان محمد تغبا تاج الدین محمود ماریکی تیمور باش
مولانا تاتاری مولانا بابا دوست میر جمال و آنحضرت عزنین و دیگر اقطاعات میرزای شهید را به

بادشاهزاده والاگهر متعلق ساخته آنجناب را که درین سفر همراه بودند بکابل فرستادند و در موضع
بهسود حصاری خاکم کرده اردوی ظفر قرین کشیده به استیصال میرزا کامران بهمت کما شدند
میرزای برگشته بخت بر رزر سپهان یک قبیله افغانان میشد و از جائی بجائی و از محلی بمحلی میگشت
چون ایام قشلاق زمستان باخر رسید و روی هوا از برف و سرما صفا گشت آنحضرت بعزم
تادیب میرزا کامران از موضع بهسود کوچ کرده بر سر قبایل افغانان حمله کردند و محمد خان جلایر
و سلطان محمد قواق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را به یاسلیغی سلطان حسین خان برسم قراولی
بیشتر روان فرمودند همدران اثنا ماهم علی قلنجاق و بابا خزاری از رفیقان میرزا ادبار
شعار دستگیر گردیدند قبایل افغانان متفرق افتاده بود ماهم علی گفت همراه من بیائید تا شما را
بمیرزا رسانم بهادران لشکر منصور او را پیش گذاشته بر سر قبیله شیخ یوسف که راه سنگی
و ملک سنگی ریختند و مخالفان را شکست داده بر همبری ماهم علی در خیمه میرزا در آمدند میرزا
در عین خواب غفلت بود بهزاران سراسیمگی از خیمه برون رفت و بیک میرک محبوب میرزا بدست
افتاد بهادران برد دست غنیمت بحد بدست آورده بملازمت اشرف پیوستند و از زبان
منهیان بوضوح پیوست که میرزا کامران بحال تباه که لایق ناکسان باشد بطرف هندوستان ره
نورد گشته آنحضرت مراجعت فرمودند در موضع بهسود بخیم سرادقات اقبال ساختند و کوچ بکوچ
متوجه کابل گشته در ساعتی سعید ظل شفقت بر مفارق سکنه آنجا انداختند

ذکر نهضت موکب همایون بار سیوم بجانب بنکس و دستگیر گشته بکول کشتن میرزا کامران و مراجعت نمودن بشهر کابل

بفتح

بفتح و فیروزی بسمت کابل اواخر سال نهصد و پنجاه و نه هجری بادشاه عدالت گستر بادشاهزاده والا
گهر را همراه گرفته بطرف کردیز و بنکش نهضت نمودند و بکوچ متواتر بر سر قبایل افغانان رسیده دقیقه
در قتل و غارت فرو نگذاشت و فتحنامه افغانان که خود را پیر و مرشد افغانان میدانست از فوج
قاهره ره سپر فرار شده بود نزدیک بجلال آباد با منعم خان دو چار گشته اسباب و مال خود را بالمال
بهادران ساخته زخمی صعب خورده بدر رفت همدران اثنا وکلای سلطان آدم گکر که بسر کرده گکران
بود بملازمت اشرف رسیده عرضه او را بنظر انور در آوردند معروض داشته بود که میرزا کامران حیران
و پریشان به این حدود رسیده بود بنده دولتخواه میرزا را با احتیاط نگاه داشتم اگر رایات عزو جلال
متوجه این سمت گردد میرزا را بملازمت عالی رسانند مقارن اینحال جوکیخان که از خدمتگاران قدیم
میرزا بود عرضداشت میرزا که مخبر حالات صدر بود بنظر انور گذرانید آنحضرت خواجه جلال الدین محمود را که
کابل باز داشته متوجه هندوستان گشتند که به یکبار شورش میرزا کامران را فرو نشانده عالم را از آشوب
هر روزه نجات دهند اکنون مجملی از احوال میرزا کامران بقلم آورده اختتام کارش را بزبان قلم میدهد
که موجب عبرت خوانندگان باشد که چون میرزا کامران در پیش سیلاب بهادران تنگ شده خود را از
چنگل بهادران نجات داده بطرف هندوستان ره نورد گشت اکوتی خرد و کم فطرتی از نزدیکی خبیر شاه
بد اعتقاد رانده سلیم خان ولد شیر شاه سور فرستاد در آنوقت سلیم خان مسطور از هیبت مراجعت
بادشاه کشورستان در لاهور بود فرستاده میرزا او را در یافته تبلیغ پیغام نمود سرکرده افغانان جز
خرج برای میرزا فرستاده فرستاده را باز گردانید و اظهار اتحاد و یگانگی نمود میرزای خام طمع به اعتماد

براد

خصم جان و مال به استعجال تمام خود را نزدیک لشکر مخالف رسانید سلیم خان پسر خود را و خان و
مخدوم الملک عرف مولانا عبدالله سلطانپوری و دیگر امرا را به استقبال فرستاد ایشان پذیرا شده
میرزا را پیش سرکرده افغانان آوردند و بوضعی نالایق اتفاق ملاقات افتاد هنوز چندی
نگذشته که میرزا از وضع افغانان آزرده و از آمدن خود پشیمان گشت چنانچه گفته اند
ابر گر آب زندگی بارد — از نی بوریا شکر نخوری — آری قوم افغان معلوم و مهمانداری و غمخواری
ایشان لغو معلوم بالقصه میرزای ادبار رسیده نادم و متحیر گشته شاه بداغ خان را که محرک سفر
هندوستان شده بود در خلوت سرزنش نمودی تا آنکه سلیم خان مهمات صوبه پنجاب را بالمعتمدان
خود سپرده بطرف گوالیار که دار السلطنه او بود مراجعت نمود و میرزا را وعدهای دروغ داده
همراه گرفت و خلاصه مطلب او آنکه در وقت قابو دستگیر کرده بر یکی از قلاع مستحکم محبوس سازد و قصبه
درماچهی داده مضرب خیام افغانان گشت میرزا که از عزم مخالف آگاه گشته در صدد گریختن بود به جوگیان
معتمد خاص خود را پیش راجه بکهو که از ماچهی واره بر دوازده کروه سرحد ملک او بود فرستاده و یاران
الحاح ماتمی برای خود درخواست نمود راجه فرستاده میرزا را تسکین نموده اگر توقع بر نجرش منیده خود
افکنده خود را بسرعت تمام نزد راجه مسطور رسانید راجه مراسم فتوت بجا آورده چندروز نزد خود نگاه داشت
سلیم خان ازین معنی آگاه گشته فوجی بر سر راجه تعیین نمود راجه بکهو محاربه با لشکر افغانان در خود حوصله
خود ندیده میرزا را نزد راجه کلور فرستاد او نیز هراس افغانان بخاطر آورده میرزا را پیش راجه جمون روان
نمود راجه جمون نیز همراه داده چنانچه بآن کوت رسانید از آنجا میرزا به همراهی افغانی که اسب جلالی میکرد با لباس

قبوض اسمعیل لوار و زنگه سلیم خان
از ان ماچهی واره عبور کرده میرزا الغیر
به گنکا سپرده

زنان پوشیده بطرف کابل ره نورد گشت چون در ملک سلطان آدم گکهر عبورش افتاد او قدر دولت
پادشاه جمجاه را بخاطر آورده میرزا را نگهبان خود سپرده عریضه بحضور انور فرستاد چنانچه در صدر
مذکور شد چون اعلام نصرت فرجام بحدود سنده رسید قاضی القضاة قاضی حامد را پیش سلطان
آدم گکهر روان فرمودند و فرمان رفت که زودتر میرزا را همراه کرده شرف ملازمت دریابد سرکرده
گکهران نوشتهای زمیندار را بخاطر آورده خیدگاه بلیت بعمل گذرانید رایات جهانگشا
از آب سنده عبور کرده به آهستگی متوجه ولایت گکهران گشت و منعم خان را پیشتر نزد آدم گکهر
فرستادند خان مسطور به استعجال شتافته آدم صحرایی را بوادی آدمیت و انسانیت آورده
آماده ملازمت ساخت در نواحی پرهاله منعم خان و آدم گکهر بملازمت عالی پیوسته میرزا را بالمعتمدان
خاقانی رسانیدند پادشاه درویش صفات دران شب سجده شکر بجا آورده محفل نشاط آراست
و با وجود چندین جرایم و تقصیرات میرزا کامران را مصدر عنایت و شفقت ساخت امرا و اعیان
از ان عنایات در خوف و هراس افتادند که مبادا آن فتنه شر سرشت درین نوبت نیز خلاص
یابد چندین مسجل و محضر بمواهیر مفتیان و اکابر دین در باب قتل میرزا مرتب ساخته بنظر اشرف
در آوردند و مبالغه را از حد گذرانیدند آنحضرت که متخلق از حلم و خلق و مروت و فتوت بود اصلا راضی
بدین امر نگشتند آخر التماس کردند که اگر این مواهید بخاطر اقدس جاگیر نشود فرمان شود که میل در چشمان
میرزا کشند بعد تامل بسیار و استغراق فی حد التماس امرا مبذول گشت و بکته شمشیت انهم علی
دوست باریکی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت در خیمه میرزا در آمدند میرزا دانست که برای

کشتن آمده اند خواست با اینها بیاویزد علی دوست گفت میرزا آهسته باش که حکم بقتل تو صادر
نشده بجز بنابینا کردن سادات که سید علی وغیره باشند حکم اشرف به نابینا کردن تو مبذول
شده میرزا تن بقضا داده و از رسیدن فرستادگان در هر دو چشم میرزا میل کشیده از حلیه بینایی
انداختند و بجهت احتیاط بیشتر زدند میرزا از شکرانه جانبخشی دم نزد و این واقعه در اواخر سنه نهصد
و شصت هجری دست داد و آنحضرت از وقوع این امر بغایت ملول و اندوهگین گشته در تحصیل رضای
میرزا کمر همت بسته میرزا رخصت سفر حجاز خواست آنحضرت التماس میرزا را مبذول داشته بکار
پردازان فرمودند که سامانی شایسته ترتیب دهند و بجهت ترخیص با جمعی از مقربان بمنزل میرزا تشریف
بردند میرزا لوازم تعظیم و احترام بجا آورده این بیت خواند — کلاه گوشه درویش بر فلک ساید
که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او — بعد از ان این بیت خواند — بر جانم از تو هر چه رسد جای
شکر هست — گر ناوکی جفاست وگر خنجری ستم — آنحضرت از شنیدن بیت ثانی متاثر گشته رقت
نمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار و الخفیات آگاه است که اینکار نه باختیار
من واقع شده بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن وقوع یافتی میرزا در مقام
خجالت و نیازمندی در آمده زبان معذرت گشاد و گفت ای حصار مجلس برانید از من
تقصیراتی چند واقع گشته که مستوجب سیاست بود آنحضرت ترحم فرموده جانبخشی نموده اند در حقیقت
سفر و حجاز میفرمایید بعد از ان بسفارش فرزندان خود پرداخته مرخص شدند هرگاه حضرت متوجه
سراپرده خاص شدند میرزا های های گریستن و گریبان چاک زار کرد آنحضرت بیک میرک محبوب میرزا را

بخدمت میرزا تعیین نموده فرمودند که هر که عزم رفاقت میرزا داشته باشد مانعی نیست آنانکه لاف ودود محبت
میزدند چشم پوشی کرده روی در نقاب خجالت کشیدند و غیر از چلمه کوکه هیچکس قبول رفاقت نکرد
و از جناب خاقانی زاد و راحله سفر حجاز متعلق به او گشت و بی سامانان میرزا گردید و میرزا از راه
تهیه ره نورد گشته راکب جهاز گردید و بمنزل مقصود رسیده سه حج دریافت و یازدهم ذی حجه
سال نهصد و شصت و چهار دعوت حق را لبیک و گفت اینست دنیا و ما فیها ای او حدیث
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم الدنیا ملعون و ما فیها ملعون الا ذکر الله القصه پادشاه صافی
طینت از آنجا نهضت نموده بر عرصه بتاور ظل عنایت انداخت و حصار آنرا تعمیر کرده
سکندر خان را بحراست آن مامور ساخته بکوچ متواتر اوایل سال نهصد و شصت و یک داخل
کابل گشت و امرا و اعیان و کلانتران او کما فات بملازمت رسیده لوازم تهنیت بجا آوردند آنحضرت
فرمودند که مبارکباد دیدنها و آمدنها مناسب است اما قضیه میرزا کامران مبارکباد نمیخواهد زیرا که
برادر خود قصد چشم خود کرده ام و ازین حادثه حسرت نهادارم و شب چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی
سال مسطور از بطن ماه جوجک بیگم فرزندی سعادت پیوند قدم بعرصه هستی گذاشت بمیرزا محمد
حکیم موسوم کردند و چون بعضی از اهل فراست تاریخ تولد ان مولود را ابوالمفاخر و ابوالفضائل
یافتند هر دو کنیت ایشان مقرر گشت بعد از انحالات جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرم خان خانخانان
سخنان خلاف واقع بعرض رسانیده الفدویت شعار را ببدنامی و تشطط متهم ساختند آنحضرت
مهمات کابل را به پادشاهزاده والانژاد متعلق ساخته قندهار تشریف بردند خانخانان که محو فدویت و جان نثاری

وعلی قلی سلطان را برکاب پادشاه
تعیین کرده در آغاز زمستان متوجه

بود بده فرسخ قندهار استقبال ورزیده خاک سم سمند جهان نورد را توتیای دیده بصیرت ساخت و
لوازم ضیافت و مهمانداری پیر و مرشد حقیقی را سرمایه سعادت کونین دانسته دقیقه در تحصیل مبادی آن
فرونگذاشت و امرا و اعیان رکاب سعادت را در منازل ملازمان عمده خود فرود آورده غمخواری
و دلجوی بزرگان عصر بعهده ملازمان خود مقرر نمود و نقد خلوص عقیدت و عبودیت خود را بر محک امتحان
زده مزوران را در خجالت و ندامت انداخت که گفته اند
خوش بود گر محک تجربه اید بمیان
که سیه روی شود هر که در او غش باشد
پادشاه قوی طالع قشلاقات زمستان در منزل خانخانان
تجویز کرده هر روز محفل عیش و نشاط می آراست و داد خرمی و خرسندی میداد و اکثر بصحبت مولانا
زین الدین محمود کمانگر که سر حلقه زهاد و عباد بودند فایز گشته کلمات شریف مذکور میساخت و بتفقد احوال پرداخته
بکلبه درویشان و زاویه صفا کیشان توجه مینمود و در تسخیر قلوب اینطایفه سترگ که خمیر مایه
سعادات دارین است سعی موفور مبذول میداشت و بهمدر الحالت خواجه غازی که برسم رسالت پیش
شاه عراق رفته بود معاودت نموده نامه شاه را با تحف دار مغانات بنظر اشرف در اورد و باعث
مزید انبساط خاطر اشرف گشت خواجه را بخطاب افضل خان و باشراف دیوان امتیاز بخشیدند و در همان
نزدیکی معتمدان محمد خان حاکم هرات با پیشکشهای لایقه عریضه الوفا کیش را بنظر انور گذرانیدند و
معظم سلطان از زمین داور رسیده مراسم خدمتگاری تقدیم رسانید ولید انقضای زمستان بطرف کابل
رایات ظفر ایات متوجه گشت و در نواحی موضع شورانداز طرح شکار قمرغه انداخته نشاط وافر اندوختند
و بیرامخان خانخانانرا مصدر نوازش ساخته بدستور قدیم حاکم قندهار ساخته ازینجا فرمودند که زود بسامان

وانحصار را بمعتمدان و الکا شته خود را الکابل رسانید که یورش هندوستان در پیش است و در ضمن
بهادر خان اوزبک مرخص کردند وقتیکه رایات عز و جلال در عرصه غزنین نزول نمود شاهزاده
والا گهر و محمد قلیخان برلاس و اتکه خان از کابل باستقبال رسیده ادراک دولت ملازمت نمودند
او اخر سال نهصد و شصت و یک عرصه کابل از فر قدوم میمنت لزوم شهر یار کامکار منور و [illegible] گشت
و منعم خان بمنصب اتالیقی پادشاهزاده والا نژاد سرفرازی یافت خان مشار الیه برابر شکر این عنایت
شاه و امرا را طوی داد و محفل جشن آراسته پیشکشهای لایق کشید و مقارن الحال انج بیک پسر
هلیل سلطان برسم رسالت از جانب شاه عراق رسیده تحف و هدایا بنظر اشرف در آورده مشمول
عنایات خسروانه گردید و جشن عید سعید غره شوال ارایش یافت و صغیر و کبیر از دو بهره یاب گشتند
روز دوم آن خانخانان بیرامخان با فوجی آراسته از قندهار رسیده شرف اندوز ملازمت شد بجهت
جهت مزید انبساط جشن عید را اعاده کرده جشنی دلکشتر از جشن اول ترتیب دادند و در ان
محفل دلکشا بقبق اندازی و تیر اندازی فرمان شد اعیان و امرا بر اسپان باد رفتار سوار گشته
جوهر هنر خود را بظهور در آوردن گرفتند پادشاهزاده والا گهر با وجود صغر سن در آن مجمع عشرت تیر
قبق زد و باعث نشاط و انبساط شاه و امرا گردید بیرامخان قصیده فی البدیهه در رشته نظم کشیده
بنظر اقدس در آورد و مستحق تحسین و آفرین گشت مطلعش اینست
عقد قبق ربود خدنگی تو از کجا
کرد از هلال صورت پروین شهاب حک
بهمدر انوقت سعادت رخت عرایض ارباب
اخلاص و اهل عقیدت مشتمل قوت سلیم خان ولد شیرخان سور و سانحات شورش هندوستان

بهشت نشان متواتر ورود نمود پادشاه عدالت گستر محفل کنگاش آراسته درباب یورش الصوب
باصواب مشورت خواست جمیع امرا و اعیان اتفاق ورزیده التماس تسخیر الولایت کردند و شاه
و سپاه بدین عزیمت درست کمر همت چست بستند اکنون محل انست که شطری از حالات شیرخان
و سلیم خان پسرش و دیگر افغانان که متغلب اورنگ سلطنت باقتضای قضا و قدر شده بودند به احاطه
تحریر کشیده بداستان پادشاه کشورستان شروع نماید آورده اند که چون شیرخان بمشیت او سبحانه فی محرم
الحرام سنه نهصد و چهل و هفت بفتح و ظفر مخصوص گشت پادشاه عدالت گستر به اگره رسیده پردگیان
عصمت و خلاصه جواهر را برداشته بطرف لاهور متوجه گشت میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا در دهلی
برکاب پادشاه پیوستند و در سهرند میرزا عسکری و بعض امرا که عقب مانده بودند شرف ملازمت
دریافتند شیرخان بخطاب شاهی خود را ملقب ساخته بر سریر فرمانروای متمکن گردید و با فوج جرار و لوای
عالی اگره و مضافات انرا بتصرف در آورده و در دهلی رسید و در روانه شدن بجمعیت لاهور متردد بود
و با انهمه سامان طاقت رفتن پیش نداشت چون بی اتفاقی میرزایان و نفاق میرزا کامران و امرا
بتحقیق پیوست بکوچ متواتر داخل دوابه شد انحضرت از رفاقت برادران مایوس گشته بطرف سند روانه
گشتند و میرزا کامران و میرزا عسکری و خواجه کلان بیک بطرف کابل رفتند و میرزا حیدر دوغلات
برساحل آب چناب از رکاب سعادت جدا گشته بجانب کشمیر شتافت و باتفاق و امداد عیدی رینه
و حسین ماکری و غازیخان و ملک دولت چک آن گوشه دلکشا را مسخر ساخته بسبب رحمت دوم
سنه نهصد و چهل و هفت هجری بر سریر سلطنت جلوس نمود و ده سال و چند ماه بسر برده در شبخون کشمیریان

شهادت چشید و حالات سلطنت او در تاریخ که خود تصنیف نموده مفصل مرقوم است و تتمه داستان
اقبال پادشاه سلیمان بارگاه در صدد مرقوم شد در منجله بنوشتن فصولی و انست المحاصل شیر شاه
عرصه را خالی یافته با بهره و خوشاب بتعاقب پادشاه سلیمان بارگاه شتافته مراجعت نمود و
خواصخان حاکمه خیل را برسرحد بته گذاشته در اقطاع گکهران در آمد و با سلطان سارنگ و آدم
گکهر محاربه کرده کاری نساخته بطرف لاهور مراجعت نمود و بصوابدید افغانان کهنه سال قلعه رهتاس
احداث نموده مملو از اتشبازی و مردان کاری ساخته بکوچ متواتر بظاهر گوالیار رسید و انحصار را
از امیر ابوالقاسم ملازم پادشاهی مسخر ساخته بطرف قلعه کالپی و رایسین متوجه گشت و از انجا چندیری
رسیده راجه پورنمل راجه انجا را بتیغ کشیده اسباب و اموال بیحد بدست اورده و مالدیو راجه مارواڑ
را تادیب واقعی داده و کوتهها و غیره متمردانرا کشته بآگره نزول نمود و بجهت آسایش مسافران
سراهای عالی بفاصله یک کروه و ده کروه تعمیر کرده وقایع نگاران هوشیار در هر محل تعین نمود و در باب
هوشیاری و حزم احتیاط چندان مبالغه بکار برد که سانحات هر دیار هر روز باو میرسید و داغ اسب
سپاهی رواج داده بسیاری از قوانین و قواعد جهانداری بدید آورد و در میدان سنبهل و اوده کارها
مالیده بطرف برهانپور ره نورد گردید و بیرام خان را از راجه سنبهل طلبیده انواع دلجوئی کرد و ان
وفا کیش از نواح برهانپور از لشکر او جدا گشته از راه گجرات بعزم ملازمت پادشاه سلیمان بارگاه
ره نورد گشت و در سواد پتنه در عین محاربه شرف اندوز ملازمت گردید چنانچه در محل خود مذکور شد
القصه شیرشاه عادلیخان ولد اکبر خود را الجر اسب اجمیر و رنتهنبور و غیره مامور ساخته بطرف قلعه کالنجر نهضت

هضمت نمود و جلالخان پسر دوم خود را از پتنه طلب داشت و قدغن نمود که پیش از رسیدن من قلعه
کالنجر را محاصره کنی راجه کالنجر کمر حصارداری بسته اسباب ذخیره و آلات محاربه مرتب ساخت و برج
و باره را استحکام داده آماده حرب گشت شیرشاه با فوجی جرار در سواد آن حصار رسیده بمحاصره پرداخت
و تمامی افغانان را در ساختن مورچال و سرکوب تاکید نمود و از طرفین هر روز به افروختن ضربزن و
بادلیج و حقه‌های آتشبازی اشتغال داشتند و مدت محاصره به امتداد کشید رومیخان میر آتش شیرشاه
به نقب حفر کرده پر از باروت نمود و یکی از آن آتش زده قدری دیوار قلعه را بهوا برد محصوران
پیش از آن آگاه گشته دیواری عریض در آن طرف تعمیر کرده بودند کاری ساخته نشد شیرشاه ازین
خود را بدست قهر و غضب داده خود در مورچال رفت و از جدی و جهدی که داشت بتقسیم باروت
بنفس خود سرگرم گشت بیک ناگاه آتش در حقه‌های آتشبازی افتاد و در جنب شیرشاه
و شیخ خلیل پیر مرشد و احمد سور سوخته شد و شیرشاه نیم رمقی داشت که مژده تسخیر قلعه شنید والحمد لله
گفته حیات مستعار را وداع نموده و در حدوث این واقعه اختلاف تاریخ است اما مصنف تاریخ
داود شاهی آنچه نوشته اینست آخر روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ذیقعده سنه نهصد و پنجاه و دو اتفاق
این واقعه افتاد و مدت سلطنت او از تاریخ فتح پنج سال ده ماه و چهارده روز و آنچه مصنف تاریخ فرشته
ضبط نموده دهم محرم سال نهصد و پنجاه و سه این معامله بظهور آمده و تاریخ آن را فضلای العصر از آتش مرد یافته
اند والله اعلم بالغیب و اسامی پسران شیرشاه و امرای و اعیان او برین تفصیل است عادلخان
پسر کلانش که در وقت فوت پدر در قلعه رنتهور بود و جلالخان ولد دوم او که بخطاب اسلامشاه

بعد پدر ممتاز گشت و هیبت خان و فیروز خان و احمد خان و تاج خان و دولتخان میانه و قطب خان
و عیسی خان و شجاعت خان و زینخان و عثمانخان و بازید خان و اعظم همایون سرمستخان
سعید خان و داود خان و بهادر خان و قطب خان سور و مبارز خان و جمالخان و محمود خان و عیسی خان
محمود خان نیازی و نصیب خان و محمد خان و ابراهیم خان و جلالخان و شهبازخان و امین خان
تتار خان و کوجر خان و دلاور خان و حسنخان و موسیخان و ولی داد خان و کبیر خان و اختیار خان
و دلاور خان در تاریخ داود شاهی مسطور است که چون شیرشاه سفر عقبی گزید در تعیین سلطنت
میان امرای افاغنه گفتگو واقع شد بعضی بطرف عادلخان ولد کلان شیرشاه میل داشتند
و بعض بطرف جلالخان پسر دوم او و در همین گفتگو بودند که جلالخان بطریق یلغار از طرف ریوه
رسید و بسعی خانخانان فرملی و عیسی خان حجاب بتاریخ پنجم ذی قعده سنه نهصد و پنجاه و دو
بر سریر سلطنت جلوس نمود و به اسلامشاه مخاطب گشت و قلعه کالنجر را به احمد خان سور سپرده
بطرف آگره نهضت نمود در اثنای راه خواصخان بملاقاتش فایز شد اسلامشاه داخل آگره
گشته بطرف سیکری روان گردید و در خلال الحال عادلخان پسر کلان شیرشاه از رنتهور آمده و
فاصله کمتر ماند قطبخان نیازی و عیسی خان و جلالخان جلو و خواصخان استقبال کرده او را نزد
اسلامشاه آوردند و بعد دیدن منافقانه مصحکانه عادلخان بجاگیرداری قنوج و مواضعات مقرر گشته
مرخص گشته و عیسی خان حجاب و خواصخان بهمراهی او مقرر شدند و امر فرمانروایی بر اسلامشاه استقرار یافت
اسلامشاه بسبب قساوت قلبی که خاصه الطایفه است در فکر برانداختن برادر شد و غازی محلی را جهت

دستگیر کردن او معه طوق طلائی و زنجیر زرین فرستاد خواصخان غازی محلی را دستگیر کرده فوجی جرار
فراهم آورده عادلخان را بطرف آگره برد و امرای افاغنه بسیاری خطوط پنهانی نوشته با او
بیعت کردند اسلامشاه ازین خوف و هراس از آگره نهضت نموده مستعد محاربه گشت و
در میدان سیکری آتش قتال و جدال شعله زد و افواج عادلخان هزیمت خورد و عادلخان که مردی
سلیم النفس بود تنها بجانب دره کوه ره نورد گشت و ترک دنیای دون گفته دیگر رو بکسی ننمود
و هواخواهان او خواصخان و عیسی خان راه فرار نمودند اسلامشاه لشکری گران بتعاقب ایشان مامور
نمود و ایشان در نواحی فیروزپور جهرکه محاربه کرده هزیمت خورده بطرف کوهستان سوالک رفتند و
اسلامشاه از امرای پدر بدگمان گشته بسیاری را بکشت و بسیاری را دستگیر نمود و از ابتدای
سلطنت از رواج قتل و کشتن و بستن رونق یافت مجملا اینکه قطبخان و زینخان و برمزید خان سور و
و سعید خان نیازی با نزاد در حبس انداخته بخورانیدن کوکنار مامور گردانید و یوسفخان ساری
و هیبت خان که داماد شیرشاه بود بموجب اسلامشاه بتمام کوته اندیشی در املد
شهبازخان لوحانی داماد پدر را با چهارده کس دیگر زنجیر در پا انداخته در حصار گوالیار فرستاد
و خاطر خاص و عام از وی آزرده گشت و اعظم همایون و طایفه نیازیان رایت مخالفت برافروختند
در نواح سرهند فوجی عظیم و اقبال بسیار جمع کردند اسلامشاه خزاین و دفاین پدر را از قلعه چناده
طلب داشته در حصار آگره داخل نمود و بدفع فتنه نیازیان بطرف پنجاب کوچ کرد و چهاردهم صفر سنه
نهصد و پنجاه و چهار محاربه کرده مخالفان را هزیمت داد اعظم همایون و عیسی خان و اکثری دیگر بجانب

قلعه دنکوت رفتند اسلامشاه تا قلعه رهتاس تعاقب نموده بطرف دهلی مراجعت نمود و خواجه
اویس شروانی را بتادیب ایشان تعیین کرد و همدران سال بدهلی رسیده گرد عمارات دین
پناه که تعمیر نموده حضرت فردوس مکانی بود حصاری مستحکم احداث کرده موسوم بسلیم گره
ساخت و هرگاه بدهلی رسیدی در شیرمندر که نزدیک دهلی کهنه شیرشاه احداث کرده
بود داخل نشدی و کهنه تعرج در همان عمارات بسری بردی و بعد تعمیر آن کوچ بکوچ داخل گوالیار
گشته آن قلعه را دار السلطنت ساخت و اکثر اوقات خود در همانجا بسر بردی و چون مفسدان
به او خبر رسانیدند که خواصخان حامیه خیل در پناه راجه کماون روزگار میگذراند اسلامشاه به
تاج خان کرانی که حاکم سنبهل بود فرمان نوشت که او را به هر قسمی که توانی بدست آورده او را به
دیار عدم سازد و نوشتجات مزورانه بنام خواصخان نیز در باب عفو تقصیر روان نمود و هر چند
راجه کماون خواصخان را مانع آمد او بخاطر نیاورده خود را نزد تاج خان رسانید تاجخان تیغ غدر
در او سر او را از تن جدا ساخت آورده اند که خانمشار الیه منبع خیرات و حسنات بود و بدل وجود
و صلاح و تقوی منسوب داشت و نعش او را در دهلی کهنه آورده در مقبره که خود احداث کرده بود مدفون
ساختند تا حالت تحریر خواصخان بسند عالی اشتهار دارد و بر زبان عوام به اولیا مذکور میگردد و
همدران اثنا نوشته قطب خان حاکم لاهور به اسلامشاه رسید که پادشاه گیتی ستان محمد نصیرالدین
همایون بهادر از کابل بطرف لاهور متوجه شده اند با وجود که سامان لشکرکشی مهیا نداشت و
گاوان توپکش بچرا رفته بودند همانوقت که این خبر شنید بطرف لاهور روان گشت و دوازده [illegible]

از جلال لشکر لگان و یک کلان را کشیده به تنزل میرسانیدند و همین نسق تمامی آتشخانه او بمنزل میرسید و از
سهرند ابراهیم خان و شهبازخان و شهابلخان و دو دو امیانه را برسم منقلا روان نموده انتظار
کرد که تا رهتاس نرفته انتظار افواج بادشاهی بکشند و خود بسیر و شکار مشغول بود امرای افاغنه
دو سال دران دیار بسر برده بدو پیوستند و او تا لاهور شتافته مراجعت کرد همدران سال میرزا
کامران از شقاوت جبلی گریخته بپناه بدو آورد و آن خودسر در فکر حبس میرزا گشته از لاهور بطرف
گوالیار کوچ کرد و میرزا این معنی را دریافته از آب لودهانه گریخته نزد راجه های کوه سوالک رفت و
خاتمه کارش در صدد تحریر در آمده و چون بنهایت عمرش نزدیک گردید رسید داء العصای ...
بهم رسید و وجع و شدت در هر روز زیاده تی می پذیرفت و عرصه زندگانی بر او تنگتر میگشت و شبها
و روزها بناله و زاری و قلق و بیقراری میگذرانید تا آنکه روز جمعه چهاردهم شهر رجب سنه نهصد و شصت
در گوالیار ره نورد وادی عدم گردید مدت کامرانی او هفت سال و هشت ماه و پانزده روز در وقت نزع
و احتضار فیروزخان نام پسر دوازده ساله خود را به تاج خان کرانی که از امرای معتبر او بود سپرده در باب
او شفقت بسیار نمود امرا و اعیان سه روز مراسم تعزیه تقدیم رسانیدند روز چهارم فیروزخان را بر تخت سلطنت
بدست خود گرفت و قطعیات سازی به شکری قیام نمود چندی برین نمط گذشت که طایفه افغانان
خود بسر شیوه سرکشی و گردنکشی که خاصه این طایفه جهالت نژادست در پیش گرفتند و بوالده فیروزخان
پیغام دادند که ما را به هیچ قسم سرداری و سروری تاجخان قبول نیست آن ضعیفه بموجب التماس
امرا تاجخان را اخراج است صوبه مالوه که از انتقال شجاعتخان پدر باز بهادر خالی بود متصور نمود مبارزخان ابن

نشاندند و تاج خان نام حکام سلطنت

برادران اسلام شاه که برادرزاده شیرشاه بود در انتظار فرصت بود بعد یکماه از رفتن تاجخان
عرصه را خالی دیده زودتر از بیانه در رسید و همانروز در حرمسرای اسلامشاه رفته فیروزخان
همشیره زاده خود را از زیر دامن مادرش کشیده ذبح کرد و هر چند آن ضعیفه ناله و زاری نمود
آن دیو نژاد شیطان صفت گوش نکرد و به این امر شنیعه مرتکب گشته بر سریر کامرانی نشست
و خود را مبارزخان عادلشاه که هزاران لعنت بر عدلش باد خطاب کرد و امرا و اعیان اسلامشاه
بدین تفصیل با وی متابعت کردند تاجخان دولتخان رستمخان قاسمخان کوچخان حبیب خان
احمدخان الپخان نورنگخان انمخان تتارخان سلیم خان محمودخان اسمعیل خان بهادرخان
سمندخان بهادرخان رستمخان خردجمالخان سیفخان الهدادخان بهرادخان نرسنگه و گوپال
راجپوتان هیمون بقال القصه چون آن ظالم خود را عادلشاه گفته صاحب تخت و تاج گردید
و چون روباه حیله گر بجای شیران میدان دعا متمکن گشت امرا کرها و جبرا به ادای طاعت و انقیاد
گردیدند الا سلیم خان سور که از کشتن فیروزخان اظهار آزردگی کرده رایت بغی افراشت و آن
شقاوت سرشت زرهای بیصرفه بناکسان داده انبوهی وافر جمع آورده بدفع سلیم خان
کوچ کرد و هیمون بقال را سردار لشکر ساخت مجملا از احوال آن بقال بدمال اینست که او از قوم
دهوسر که کمترترین اقوام هنود است بود و در ریواری من مضافات نارنول او و آبا و اجداد او
نمک فروشی اکثر اوقات بسر می بردند در عهد شیرشاه که بازار اخذ و جر اموال و اسباب مردم گرم
شده آن پلید که مملو از شرارت و بدنفسی بود بحسن عماضی خود را داخل قراشیان شیرشاه ساخت

جرا

و بدین بهانه خانهای اهل شهر خراب ساخته زرهای بسیار اندوخت و در افغانان اسمی پیدا کرد
و در نوبت کامرانی اسلامشاه از جمله اعیان گشت و با وجودی که سواری اسب نمیدانست در
معارک جرات کمال ورزیده شجاعت و جلادت نام برآورد و اعوان و انصار خود فراهم کرده صاحب
حشم و خدم و اسب و فیل گشت و بمقتضای الخبیثات للخبیثین آن بدنفس شقی را با آن سرکرده اشرار
موافقت کلی شد و باتفاق همدگر سلیم خان را مالشی داده به تسخیر حصار مملکت راجه اندرون متوجه
گشتند و خزاین و نفایس جواهر و اسپان تازی و افیال کلان بدست آورده بطرف گوالیار نهضت نمودند
و غرور عادل ظالم و بفعال جهال از یکی هزار افزود و با امرای افاغنه بدرفتاری و غرور و تکبر پیش کردند چندخان
حاکم بیانه و احمدخان حاکم اجمیر سر بشورش برداشتند هیمون با سه هزار سوار و چند فیل بر چندخان
شبخون زد و تمامی لشکر او را هزیمت داده غنیمت وافر بدست آورد و از انجمله چهار صد اسب و نه فیل
و دو صد شتر و اسلحه بیحد و خیمه و خرگاه بیرون از شمار بمبارز عدلی رسانیده صاحب وقار و اعتبار گردید
و سران فوج افاغنه آزرده تر گشتند تاج خان کرانی که عمده ترین امرا بود برخاسته به بنگاله رفت و
احمدخان حاکم جونپور با او در مقام موافقت در آمد عدلی سررشته هوشیاری از دست داده دولتخان
حلوانی و فیروزخان کاکر را به تیغ کشید و نصیب خان شروانی و اسمعیل خان و الهدادخان مبارز لطام
شاه خیل را صاحب مهمات وزارت ساخت ابراهیم خان نیز به عدلی آزرده گشته بطرف دهلی
روان شد و عدلی بسر او لشکری تعیین کرد افواج عدلی را در نواح اگره هزیمت داده بدسپاهی تردل نمود
و صاحب سکه و خطبه گشت جلالخان حاکم سهرند و محمودخان لودی و نظامخان و الفخان نیز بدو پیوستند

عدلی نصیب خان و الهدادخان را در حبس انداخته بچنار رفت و خزاین سپاهی را که الیار آورده بود امرا
محبوس را خلاص داده برعایت خلاع و کمر خنجر مرصع و افیال و نقود نواخته بر سر ابراهیم خان تعیین
کرد چنانها از دل و جان آزرده بودند فی الفور بملازمت ابراهیم خان رسیده رایت اختلاف برافراشتند
همدرین حال راجه اندرون اودیپین را مسخر ساخت عدلی کوچ بکوچ در نواح اودیپین رسیده معرکه قتال آراست
و بسیاری سران افغانان را بکشتن داده در فکر گریختن بود که از قضا راجه را تفنگی در رسید و همان
زخم رهگرای وادی فنا شد عدلی اودیپین را متصرف گشته غنائم بیحد و قیاس بدست آورد و بضبط صوبه
مالوه کمر بست ابراهیم خان سرجه یافته از دهلی تا بنارس بضبط در آورد و در رهای داخل و سامانه شال نشسته بهم ساختند
عدلی خواست که منصورخان پسر دوم خود را محبوس ساخته مکحول سازد پس ازان بر سر ابراهیم خان
لشکر کشد منصورخان آگاه شده از عدلی جدا گشته خود را نزد ابراهیم خان رسانید و التماس حکومت
صوبه پنجاب نمود ابراهیم خان دست رد بر سینه التماس او گذاشت و جوابهای درشت داد منصورخان
با هشت هزار سوار و ده فیل آماده پیکار گشت و ابراهیم چهل فیل و بمقابله و مقاتله او مشغول
گردید و نظر بر اسباب ظاهر بغرور تمام در معرکه کارزار بر آمد در حمله اول شکست بر لشکر ابراهیم افتاد
پریشان و منکسر گشته بجانب بنگاله رفت و منصورخان خود را اسکندرخان مخاطب ساخته اگره و دهلی
و لاهور را با قلعه رهتاس متصرف در آورد و فیلان نامی و اسپان تازی و عربی و خزاین بیحد و خیمه
و خرگاه بادشاهانه بدست آورده صاحب سکه و خطبه گشت و در خلال الحال از بنگاله بعدلی خبر
رسید که محمدخان سور رایت مخالفت برافراشته صاحب سکه و خطبه شده است عدلی و هیمون بجانب محاربه

او به بنگاله شتافتند و در نواح جنادہ با افواج سور جنگ کرده فتح یافتند محمد خان کشته شد و غنیمت بسیار بدست همیون افتاد و ان تغال جیال در رهنقباده دو جنگ بر افغانان مظفر گشته از نار ساستی
عدلی صاحب پانصد فیل و پنجاه هزار سوار شده خود را براجه بکرماجیت مخاطب ساخت و مورخ
بداونی مینویسد که بهدران ایام قحطی عظیم در دهلی واکره و مضافات ان وقت داد و خلقی کثیر
نام نان بر زبان می اوردند و جان میدادند و در حالتی که دانه جوار بر دانه مروارید شرف داشت و
نیز از دانه بیرون دانه خوشه گندم نمود از نبود ابمقدار ذخیره همیون بهیاد موجود بود که صرف
فیلخانه او که زیاده بر پانصد زنجیر بود و راتبه اصطبل او برنج خاصه بود دیگر اساسه امارت و حشمت
چند روزه ان باطل را از ان قیاس باید چون عزم این عاصی هیچمدان چنان بود که اکثر اخبار و قصه
ان سنوات اطلاع دست دهد از تواریخ افاغنه و دیگر کتب انتخاب کرده داخل این کتاب سازد
نهد انظری بر داود شاهی انداخت غیر از عبارت نامربوط و اخبار واهی و الفاظ بمعنی منظور نیامد آری
انیطالفه را مورخ چنین باید و در عبارات اکبرنامه و فرشته و حبیب السیر اختلاف کلی یافت سعی در باب
تصحیح اخبار ان سنوات بفایده پنداشت و تحریر ان پرداختن و صرف اوقات کردن فعل عبث
دانست برای انتظام حکایت پادشاه دین پرور بهمین قدر اکتفا نموده زبان خامه وقایع نگار را به تسطیر
فتوحات شهریار خجسته صفات مظهر حسنات برگشاد امید از تفضلات او سبحانه تعالی و تقدس چنان
دارد که بعنوان شایسته و عبارات بابسته بلا اغراق صورت اختتام پذیرد السعی منی والاتمام من الله

ذکر موکب همایونی از کابل بطرف هندوستان و شرح حالات راحت افزا برجویای اخبار

دخوانندگان اثار تحقیق و تعجب نماند که چون ارسنگر فی المقابل روز افزون شهریار جوانبخت خود
سران افغانان بکو عدم فرو رفتند و متغلبی چند که ماندند از ناقابلیت و شقاوت با هم کار
در افتاده دقیقه در سفاکی و خونریزی و خانه براندازی و استیصال خود فرو نگذاشتند و طوایف
ملوک بدید ارگشت و در سر هر ناکسی از فعالی دعوی سلطنت بهم رسید و متواتر عرایض نیکخواهان
و خبر سکالان مخبر انحکایات از هندوستان رسیدند پادشاه عدالت گستر و شهریار تصفیت پرور
در ساعتی همایون و وقتی میمون عزم سفر خیر اثر هندوستان بهشت نشان کرد و از لسان الغیب
دیوان حافظ شیراز قدس سره تفول جست این بیت سر فال بر آمد دولت از مرغ همایون
طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود انحضرت ازین اشارت بشارت
شاد و مسرور گشته اواسط ذی حجه سال نهصد و شصت و یک هجری سراپرده دولت بیرون
براورده و جمیع پرده نشینان تتق عصمت را با محمد حکیم میرزا در کابل گذاشته شاه ولی اتکاول
بیکی را اتگه میرزا کردند و مهمات کار فرمای کابل بر منعم خان قرار یافت و تمنا پادشاهزاده
والاگهر محمد اکبر بهادر را بهمراه اولی فوج مامور کردند و متوکل علی الله یعد و ستروز نهضت واقع گشت
و از اب نیلاب بر جاله نشسته عبور فرمودند سلخ محرم سال نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب
خیام اقبال گردید پنجم صفر بیرامخان خانخانان از کابل رسیده بشرف ملازمت دریافت تاتار
کاشی که از طرف افغانان در حصار رهتاس جهت انسداد راه افواج قاهره مامور بود از
رسیدن رایات ظفر ایات بیجنگ و جدل قلعه را گذاشته بدر رفت و شهریار شیر شکار بتمام وقار

هر روز در کل زمینی منزل میکرد و داد عیش و نشاط میداد و مژده فرار منخانفان از هر طرف بگوش همایون
میرسید و باعث انبساط و انشراح خاطر خیر طلبان میشد و اسامی شرف اندوز امرای رکاب سعادت
بدین تفصیل است بیرامخان خانخانان شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان تردی بیگخان سکندر خان خضر خان
هزاره خواجه معظم عبدالله خان اوزبک میرزا عبدالله مصاحب بیگ محمد قلیخان برلاس سلطان قلیخان
اندرابی علیقلیخان بهادر خان سیستانی ناوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسنخان میرزا
نجات محمد خان جلایر سلطان حسین خان قندوق سلطان محمد امین دیوانه شاه قلی نارنجی
تولکخان کاکر علیخان باقی بیگ یاتیش بیگی لعل خان بدخشی بیگ بیگ محمد اخته بیگی خواجه
پادشاه مریض کیچک خواجه خواجه عبدالله میر معین میر عنبی شاه فخرالدین میر محسن واحی خواجه حبیش
هروی میر عبدالحی میر عبدالله قانونی جنجر بیگ عارف بیگ خواجه عبدالصمد میر سید علی ملا علی کتابدار
ملا عبدالقادر ملا الیاس اردبیلی شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا عبدالباقی افضلخان میر بخشی خواجه
عبدالمجید دیوان اشرفخان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطاءالله دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم
معین خان رنجوری شهاب الدین احمد خان خواجه امین محمود ملک مختار فرحتخان چون موکب
عالی بر سواد قصبه کلانور ظل عاطفت انداخت بیرامخان تردی بیگخان خضر خان هزاره سکندر خان
اوزبک و اسمعیل بیگ دولدی و جمع دیگر را بطرف هرهانه بتادیب نصیب خان پنج بهیه رخصت
فرمودند و شهاب الدین احمد خان و اشرفخان و فرحتخان را فرمان شد که بر سم یلغر بلاهور شتافته
رعایا را از سبب غارت و تاراج حراست نمایند و خود بتامل و تانی جانب لاهور نهضت نمودند

دویم ربیع الثانی سال مسطور عرصه ان بلده دلکشا مصدر ورود رایات عز و جلال شد و طوایف انام
که از علی منتظر بارقه اعلام دولت بودند به استقبال رسیده صغیر و کبیر و وضیع و شریف زبان
تهنیت گشادند و از اثار استحکام دولت ابد پیوند الولایت وسیع سر حاصل پی در دسر به تسخیر
در آمد او اخر انماه دلبوس رسید که شاهباز نام افغانی در دهیبالپور گرد شورش بر انگیخته است
شاه ابوالمعالی و علی قلیخان اندرابی و علی قلیخان سیستانی بمالش او تعیین شدند بهادران
لشکر منصور کرم دیگر اشتافته شاهباز را مانند گنجشک از آشیانه دهیبالپور بدر ساخته و
غنیمت موفوره بدست آورده بملازمت اشرف رسیدند بهمدران حال مژده فتح از جانب بیرام خان
رسید و اقبال کوه شکوه و اسپان عربی و عراقی و تازی که خان مسطور از نصیب خان افغان
بدست اورده ارسال داشته بود بنظر انور گذشت و باعث انبساط خاطر شاه و سپاه گشت آری
چون زمانه در سازکاری اید جمال شاهد مقصود از هر طرف رو نماید و الواب فتوحات بر روی روزگار
غمزدگان گشاید بمقارن الحال نوید نصرت و ظفر دیگر از جانب بیرامخان رسیده شاه امرای خاص و
عام گشت شرح این سانحه اقبال انکه خان مسطور نصیب خان پنج بهیه و دیگر افغانان خود سر را در هرهانه تادیب
بواقعی داده غنیمت بسیار بدست آورده بحضور اشرف فرستاد و باتفاق تردی بیگخان و خواجه معظم
و سکندر خان اوزبک و دیگر امرا جلد و چسپان متوجه پیش شد و جالندهر و ماچی واره را مسخر ساخته
ارباب تسلیح گذشت بهمدران وقت تاتار خان نام افغان با فوجی عظیم و سامانی شایسته و فیلخانه و توپخانه
عالی پیدا شد بهادران لشکر قلب لشکر خود را انخاطر نیاورده صفوف افواج اراسته اماده محاربه گشتند تمام روز

کشش و کوشش گرم بود چون پرده ظلمانی شب عرصه روزگار را فرو گرفت هر دو لشکر بجا و مقام خود معسکر
خیام ساخته فرود آمدند از شگرفی دولت روزافزون در مقارنت لشکر غنیم وهمی واقع شده بود
افغانان اخرهای شب دران دیه آتش زدند و خانهای عربارا برافروختند بهادران لشکر منصور اسمعیلی را
فور عظیم دانسته بر فور بر سر مخالفان رسیدند و دران روشنی آتش خود سرا انبر تیرباران کردند و
جان اعدارا هدف خدنگ بلا ساختند افغانان تاب نیاورده خیمه و خرگاه و اسپ و فیل و شتر
و پرتال را گذاشته نقد کم نیز را منفعت خود دانسته و بکمال اضطرار راه فرار پیمودند فتحی عظیم نصیب
اولیای دولت گشت و چندین اقبال نامی و نفایس غنایم بدست بهادران افتاد بیرام خان خلاصه
غنیمت را معه عرایض بدرگاه والا ارسال داشت مخالفان اگر بهمت شکست خود ایشان را تا بیع آمسید
از بسر شکفت کوس شادی بلند آوازه گردید و غلغله فتح و فیروزی به آسمان در رسید مناشیر عنایت
امیز مشعر تحسین و آفرین و خلاع فاخره بسران و سرداران لشکر ظفر اثر شرف صدور یافت سکندر افغان
که در دهلی و آگره صاحب سکه و خطبه بود از هزیمت تاتار خان و دیگر خود سران مضطرب گشته با هشتاد
هزار سوار و فیلان و توپخانه عالی بمقابله و مقاتله امرا به استعجال تمام رسید بیرام خان و دیگر بهادران جان
نثار در سهرند متحصن گشته قواعد هوشیاری و احتیاط و حزم و پاسداری مستحکم ساختند و صورت واقعه بدست
بریدان باد رفتار بحضور اشرف ارسال داشته خداوند تاج و تخت بادشاهزاده والاگهر محمد اکبر بهادر را که در آن وقت
دوازده سال و ده ماه از عمر شریف ایشان منقضی شده بود بر سبیل منقلا روان ساخته اوایل رجب سال سطور
خود نیز بسرعت تمام متوجه سهرند گشتند شب نهم رجب عرصه سهرند از فرقدان نایجه دولت و اقبال نورانی گشت و

درباغی

و در باغی که نزدیک شهر بود مضرب سرادق عز و جلال گردید و فردای آن افواج قاهره را بچهار قسم نامزد
ساخته فرمان شد که هر روز یک فوج در میدان کارزار رسیده آماده حرب باشد و با غنیم مرتکب
محاربه شود و سران افواج تیز جلوی نکنند سروری فوج بدین تقسیم مقرر شد سرداری فوج کلان بنام
آنحضرت مقرر کرده و سروری فوج دوم بنام بادشاهزاده والاگهر مفوض گشت و کارفرمایی فوج سیوم
به بیرام خان قرار یافت و فوج چهارم به امیر شاه ابوالمعالی متعلق شد هر روز یکی از یاران نبرد دست
در معرکه کارزار رسیده آثار مردانگی و شجاعت بظهور میرسانیدند و داد دلیری و دلاوری داده
مصدر تحسین و آفرین میگشتند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت نبرد ملازمان بادشاهزاده
والاگهر بود خواجه معظم و اتکه خان و جماعتی دیگر از بهادران خصم افکن بمیدان مردانگی رسیده
آماده قتال بودند که افواج مخالف سیه بخت کالانهار تمام افغانی سیه روزگار در میدان آمده آتش
کارزار برافروخت و هر چند در اثنای اشتعال سوزش عظیم نبود محاربه قوی اتفاق افتاد و نیران نبرد
شعله زد و از طرفین مردان جنگ آزموده در عرصه کارزار رسیده داد شجاعت دادند و همه
زمین از خون پردلان رنگین گردید و سرهای یلان مانند گو در میدان افتاد بهادران لشکر منصور از
هر طرف رسیده مانند قطرات سحاب عقاب تیر پر وار خدنگ را از خانه کمان گشاد دادند و بر مخالفان
تیرباران عظیم کرده بنیاد هستی بسیاری از تیره بختان بخاک افتاد و اساس زندگانی مخالفان
از بیخ برافکنده شد و پای مصابرت اعدا برقرار نماند خاک بناموسی برفرق روزگار خود بیخته مانند
بنات النعش آواره و منتفق گشته و بهر طرفی که ممر گریز یافتند راه فرار پیمودند سکندر افغان خود را بکوه
متفرق

چون کشید و در پناه راجه ها در آمد و از افیال و احمال و اثقال و تحایف و نفایس بحد و بقیاس باحاطه
ضبط بهادران در افتاد و فتحی که بخیال نمی گنجید نصیب اولیای دولت گشت شهریار کامکار در محل
ظفر مضرب خیام دولت ساخته و مایه عشرت را بنوازش در آورد و بدرگاه ظفر بخش حقیقی سجده شکر
بتقدیم رسانیده در خور نیکو خدمتیها نوازشهای بادشاهانه باحوال امرا و اعیان و سران و سروران
افواج مبذول داشت جلدوی این فتح بنام نامی بادشاهزاده گرامی مقرر گردیده بیرام خان بمنصب
فدویت و جانفشانی بخطاب خانخانان و عنایات خسروانه منور گشت و فرمان شد که جمیع ملازمان
خان عقیدت نشان را داخل امرای بادشاهی کرده بمناصب عمده و خطابهای لایق ممتاز سازند
و چون از خواجه معظم آثار غدر پدیدار گشت در خور تقصیرش کیفر اندیشه بسزا رسانیدند شاه ابوالمعالی
بحکومت لاهور دستوری یافت و محمد قلی برلاس و ابراهیم بیگ خان اوزبک و اسمعیل بیگ
دولدی و مصاحب بیگ و جمعی دیگر بکمک او مقرر گشتند و بدست آوردن سکندر افغان بعهده او
مقرر شد و سکندر خان اوزبک بتعاقب کرکیان و برای ضبط دهلی با جمعی از بهادران دستوری
یافت خان اوزبک بسیاری از مخالفان را ماش داده و غنیمت وافر بدست آورده داخل دهلی
گشت و مژده امن و امان بسکنه آن دیار رسانیده بضبط و ربط مهمات پرداخت و عرضه مژده تسخیر
دهلی بدرگاه آسمانجاه نوشته التماس تشریف شریف آنحضرت نمود بادشاه قوی طالع بساعتی سعید متوجه
دهلی گشته و باوجود کثرت بارندگی غره رمضان المبارک فر عنایت بر سکنه دهلی انداخت و در عمارات
سلیم گده نزول فرموده چهارم آن ماه بر سریر خلافت و جهانداری متمکن گردیده لهاالعشرت شگفت و

وزبانها

و زبانها بتهنیت مترنم گشت و هم دران ایام بادشاهزاده والاگهر به نخچیر افکنی توجه فرموده نیل گاو
را بشمشیر آبدار شکار کرده بنظر اشرف در آورد چون آنحضرت از ابتدای این سفر نذر گرفته بودند که
تا فتح هندوستان دست نه دهد بگوشت حیوانی میل نفرمایند بکمال انبساط کرده فرمودند که قدری از آن
گوشت نیله گاو خشک کرده نگاهدارند که بعد صیام ماه مبارک بدان میل خواهم فرمود و حصار فیروزه
بطریق سیمین در اقطاع بادشاهزاده والاگهر عطا شد و چکل سهرند بجاگیر خانخانان بیرام خان مقرر گشت
سکندر خان اوزبک را بجانب آگره و تردی بیگ خان را بطرف میوات علی قلی خان را بسنبهل و حیدر محمد
آخته بیگی را به بیانه رخصت فرمودند از سانحات آن سال اینست که چون اتکه خان و دیگر
چند کس از جانب بادشاهزاده والاگهر بعزم تسخیر حصار فیروزه بدان صوب شتافتند رستم خان و یحیی خان
و تاتار خان و احمد خان و شهباز خان و تاج خان و آدم خان قیام مخالفی و پیر محمد زنبکی از حصار
حصار فیروزه برآمده هنگامه کارزار بپا داشتند باوجودیکه ملازمان شاهی زیاده بر چهار صد کس نبودند
و هجوم مخالفان از دو هزار کس زیاده بود و سامان حرب بتوزک و آراسته داشتند بیست و چهارم رمضان
المبارک جنگ در پیوست شکست بر مخالفان افتاد رستم خان که سرگروه گردنکشان بود در حصار
متحصن گشت و بهادران کمر بمحاصره بستند بعد بیست و سه روز رستم خان از حصار برآمده اتکه خان را دید
اتکه خان او را بحضور انور فرستاد و قلعه حصار را بتصرف در آورده بمهمات آن صوب پرداخت
رستم خان قدر عافیت ندانسته عزم فرار کرد بموجب حکم اشرف او را محبوس کرده به بیگ محمد میرک
آقا سپردند و از وقایع غریبه آن روزها آنکه قنبر نام دیوانه از آحاد الناس معسکر همایون بسیاری از اوباش

در نود کروه خود فراهم آورده دست بغارت و تاراج کشاده و از نواح سهرند عبور نموده بسنبل رسیده عارف
الله نام پسر خوانده خود را به بداون فرستاد رای حسین جلوانی از مخالفان در انجا بود بیک راه
فرار نمود و غنیمت بسیار بدست قنبر افتاد ان دیوانه انچه زر نقد و اجناس را بر بی سر و پایان
میبخشید و ریخته فوجی عظیم بهم رسانید و خود را بکانت گوله رسانید و بارکین خان افغان خنک سرای
نوزکانه کرده خود را در بداون افکند و هر چند ان دیوانه عرایض بدرگاه آسمان جاه فرستاده اظهار
عبودیت و انقیاد کردی اما بمردم کمنام علم و نقاره و خطاب سلطانی و زر و فیل بخشیدی و انمعنی بمزاج
اشرف ناپسند آمد بعلی قلیخان فرمان شد که او را بهر قسمی که تواند بدست بیارد علی قلیخان بکوچ متواتر
به بداون شتافت دیوانه متحصن گشت خان سیستانی مردم اندرون قلعه را بافسون و فسانه با خود رام
کرد انجا بچه قابو دیده دیوانه را در زنجیر کشیده ابواب قلعه را بگشادند خان سیستانی سر دیوانه را از
تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد و تمامی ولایت سنبل و بداون بدست آورده به انتظام
مهمات اندیار سرگرم گشت آری این عروس دنیای ناپایدار سر چندین دیوانها خورده اما طرفه
تر انکه شوریدگی از سر دیگر طالبان او بدر نمیرود در اله دیوانه عشوهای پر فریب او زند و الله اعلم که نغز
چندین هزار دیوانگان دیگر خواهد خورد القصه از سانحات آگره بعرض والا رسید که حیدر محمد اخته بیگی حصار
بیانه را بعهد و پیمان از حاجیخان سور گرفت و از راه طمع عهود و میثاق را بر طاق گذاشته ان افغان را
بقتل آورد فرمان عتاب آمیز بنام حیدر محمد اخته صادر شد که او ایل در امد بهیود و ستانست خلاف قول
بعمل اوردن فتوی کدام عقل است و حکومت القلعه را بهمان اخته بیگی عنایت فرمودند و چون از

سانحات

لاهور حقیقت خودسری شاه ابوالمعالی متواتر بعرض رسید که در خزاین پادشاهی دست دراز کرده

سانحات اگره بعرض والا رسید که حیدر محمد اخته بیگی حصار بیانه را بعهد و پیمان از حاجیخان سور گرفت
و از راه طمع عهود و میثاق را بر طاق گذاشته ان افغان را بقتل اورد و فرمان عتاب آمیز بنام
حیدر محمد اخته صادر شد که او ایل در آمد بهیود و ستانست خلاف قول بعمل اوردن فتوی کدام عقل
است و حکومت القلعه را بهمان اخته بیگی عنایت فرمودند و چون از سانحات لاهور حقیقت
خودسری شاه ابوالمعالی متواتر بعرض رسید که در خزاین پادشاهی دست دراز کرده زرها
بمصرف بیجا درمی آرد و فرحتخان قلعدار پادشاهی را از حصار لاهور براورده حواله اوکر خود نموده
و همچنین کارها از او بعمل می اید و پا از گلیم بیرون گذاشته است رای عالم آرای اقتضای آن کرد
که پادشاهزاده والاگهر محمد اکبر بهادر اگر بصوب پنجاب توجه فرمایند اصلح است بنابران اوایل سال
نهصد و شصت و سه هجری پادشاهزاده والاقدر را بصوب لاهور رخصت فرمودند و این رخصتی
بود که دیدار با روز قیامت افتاد و بیرامخان خانخانان اتالیق پادشاهزاده مقرر گشت و
چون موکب عالی پادشاهزاده والانژاد در سهرند نزول نمود اتگه خان و دیگر تابعان
شاهی که در حصار فیروزه بودند حسب الطلب بملازمت پادشاهزاده رسیدند و خانخانان پادشاهزاده
را از راه جالندهر بطرف کوهستان متوجه ساخت سکندر افغان که شغال روباه از سور اجناسی
و بهکوت سر براورده بود بکنج خمول خزید خانخانان خواست که ایام بارندگی را در ان کوهستان
بسر برده باطراف لاهور شتابد که فلک شعبده باز بازیچه دیگر بروی کار اورد و حادثه عجیب و غریب
نمودار ساخت که در هیچ خیالی نمیگنجد و هیچ فهمی بدان راه ندارد شرحش از کلام اینده مکشوف میگردد..

وحیرت فزای خوانندگان و شنوندگان میشود **ذکر حادثه حیرت بخش شنقار شدن کشورستان
حضرت ابوالنصر نصیرالدین محمد همایون پادشاه** هیهات هیهات این دهر پر مهر را چه عادت است
ناهموار و این روزگار غدار را چه قاعده ایست نا استوار که هنوز کاسه عشرت بدست کسی کشیده
بیچاره نداده است که سنگ بی رحمی بر شیشه امیدش میزند و مرهم زخم بر جراحت دردمندی نگذاشته
که داغ ناکامی سینه تمنایش میسوزد و دست شفقت بر سر دل سوخته ننهاده که بخشم قهر دردی
نکرد و لب تشنه را از زلال شربتی آشنا نکرده که بدست بیمهری حلقش می افشارد کو صاحب اقبالی که
داد دردمندان ستاند و کجا فریادرسی که سزای بی انصافی در کنار او گذارد بتطبیق انتقال وان
پادشاه جهانستانست که چون پانزده سال مورد انواع محن و الام گشته و در کوه و صحرا
و سفر و حضر تعبها و مشقتهای گوناگون کشیده بزور شمشیر آبدار و همت جهانگشای مملکت هندوستان
را مفتوح ساخته قدم بر سریر سلطنت گذاشت و چتر جهانبانی بر سر گرفت هنوز پهلو بر بستر آسایش
نگذاشته بود و سر بر بالین آرامش ننهاده و گرد سفر از چهره تردد نشسته و نفسی بارام نکشیده که
فلک بیدادگر آستین انجاب گرفت که برخیز فرمانه ستمگر او انداد که از تخت بر تخته بباد
نفیر کل نفس ذائقة الموت بگوش آنحضرت رسانید و ندای کل شیء هالک الا وجهه بر کشید شرح این حادثه
جانسوز چنانست که آخرهای روز جمعه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری در عمارت دین
پناه بر پشت بام کتابخانه برآمده بتفریح خاطر مشغول بودند که شاه بداغ و علمشاه و بیگ ملوک که همراه
میرزا کامران بسفر حجاز رفته بودند معاودت نموده شرف ملازمت دریافتند و جمعی جان و بعضی مردم

از گجرات

از گجرات رسیدند و پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد با عرایض منعم خان از کابل ورود نموده آنحضرت
از بالای پشت بام جمیع امرا را بار تسلیم داده از چگونگی هر دیار استفساری فرمودند و بتقبیل وقال
اشتغال داشتند که هنگام غروب افتاب که در معنی وقت غروب خورشید عمر آنحضرت بود در رسید آنحضرت
از بام متوجه فرود امدن شدند بر زینه دوم رسیده بودند که مسکین نام مقری شروع در گفتن اذان
نمود آنحضرت بپاس ادب اذان بر همان زینه توقف نمودند بعد شنیدن اذان بعزم فرود امدن
برخواستند و عصا دستی در پوستین آنحضرت پیچید و پای مبارک لغزید سنگهای زینه تند و پهلوان تخشان و
بود چند زینه سر از یر امدند و ضربتی صعب و آسیبی قوی بعرق مبارک رسید مقربان و خدمتگاران
خاص آنحضرت را بر داشته بر سر مسند رسانیدند و چند قطره خون از گوش راست آنحضرت چکید و ضعفی
و بیهوشی قوی دست داد بعد چند ساعت فراهم آمدند و باره افاقت دست داد آنحضرت که
کوه وقار و تمکین بودند منشور عالی متضمن صحت و عافیت خود بنام پادشاهزاده والاگهر بخط خاص
نوشته مصحوب نازی چولی بهادر بسرعت تمام روان فرمودند اما قضا و قدر کار خود کرده بود هر لحظه و هر لمحه الم
وجع زیاده میشد و آثار رحلت پدیدار میگردید تا آنکه روز سیوم الواقعه همای روح ان پادشاه قدسی
صفات از قفس کالبد پرواز کرده بر شاخ طوبی آشیانه گرفت فانا لله و انا الیه راجعون در نظم گوید
دو در دارد این باغ آراسته   درو بند از هر دو بر خاسته   بیا از در باغ بنگر تمام   ز دیگر در باغ
بیرون خرام   بعد رحلت ان پادشاه جنت آرامگاه امرا و اعیان از کثرت مخالفان و قلت مخلصان
در بحر تحیر فرو رفته بجز اخفای ان حادثه شورش افزا چاره ندیدند و ان خبر ناخوش را بتحریر در آورده بحضور

حسن‌خان با دو رقعه از جناب پادشاهزاده والاگهر و بیرام‌خان خانخانان ارسال داشتند و در فراهم آوردن
امرا که بطرف سنبهل و بیانه و اگره به تادیب مخالفان شتافته بودند کمر سعی بستند و از آنجا که جشن جلوس
به تدبیرات مخفی و مستور نماند شورشی غریب و عجیب در دهلی بیدار شد و سر رشته انتظام از هم
بگسست و جهانی سوزیده که فی الجمله آرامش یافته بود باهم برآمد مقربان درگاه مثل تردی بیگ‌خان
و خضر خواجه‌خان و علی قلیخان و لطف خضر خان هزاره و قندوق خان و اشرف‌خان و قنبر علی بیک
و افضل‌خان دیوان باهم مشورت ورزیده ملا بیکسی را در لباس آنحضرت ملبس ساخته بار عام دادند
و ازین تعبیه پاره شورش فرو شد و بعد چندی در اخفای آن حادثه راه دوچیل وقت بدیده تبلیغ
بیست و هشتم ماه مسطور که ساعتی سعید بود خطبه سلطنت جهانداری بنام نامی پادشاه عالم‌پناه
حضرت جلال الدین محمد اکبر بهادر غازی خوانده فرده تهنیت و مبارک بگوش عالمیان رسانیدند و تخت
و تاج و دیگر اساسه پادشاهی را با میرزا ابوالقاسم ولد میرزا کامران که در رکاب اشرف به احتیاط نگاه
میداشتند مصحوب علامعلی شش انگشت نزد پادشاه جوانبخت ارسال داشتند تتمه داستان مورخان گذارش
یابد ایام حیات آنحضرت کمی کم پنجاه سال و ایام سلطنت هندوستان کرت اول ده سال و چند ماه
و نوبت دوم یکسال و دو ماه و ایام سلطنت قندهار و کابل و بدخشان هشت سال پادشاهی عالم و
عامل و جواد و باذل بود حوصله فراخ و مروتی و فتوتی عالی داشت و در علم ریاضی و هیئت هندسه
ماهر بوده آورده‌اند که در روزی که رحلت خواهد فرمود بمقربان خود میگفت که از اطوار فلکی چنان مفهوم
میگردد که امروز یکی از بزرگان و اعیان زمانه آسیبی قوی برسد که همان ضرب از عالم برود و جهان ناپایدار

را الوداع گوید از اتفاقات روزگار همان حادثه بر آنحضرت گذشت و این رباعی را در آن روز بر زبان
می آوردند   یارب بکمال لطف خاصم گردان   واقف بحقایق خواصم گردان   از عقل
جفاکار دل افگار شدم   دیوانه خود خوان خلاصم گردان   و از مخترعات طبع وقاد آنحضرت قواعد
بسیار نقل کرده‌اند اگر بتفصیل پردازد سخن بطول میکشد آنچه خبر بطریق اجمال می‌نویسد جمهور
انام را سه فرقه کرده بودند اهل لشکر را اهل دولت نام کرده بودند زیرا که بی‌مساعدت این طایفه
عروج بر مدارج دولت دشوار است و علما و فضلا را اهل سعادت موسوم ساخته بودند زیرا که
تحصیل سعادت بدون صحبت ایشان نیست و ارباب وزارت و بیوتات را اهل مراد نام گذاشته
بودند که ارباب احتیاج را بدان احتیاجات روز یکشنبه و روز سه‌شنبه با امرا و اعیان صحبت میداشتند
و روز دوشنبه و چهارشنبه با اهل فضل و علم مشغول میگشتند روز شنبه و پنجشنبه نوبت صحبت وزرا بود
و روز جمعه بار عام میدادند در روز دیوان داری وقت جلوس کوس دولت میکوفتند و وقت برخاست
توپ سر میدادند و سه عدد تیر را مطلا ساخته به اسم موسوم کرده بودند سهم الدوله و سهم السعادت
و سهم المراد و روز دیوان هر تیری بدست یکی از سرداران طایفه می‌بود و مهمات سلطنت را بچهار
اربعه نسبت داده بودند آتشی و هوایی و آبی و خاکی و این عناصر اربعه را بچهار وزیر متعلق ساخته
بودند بدین تفصیل مهمات توپخانه و آلات حرب و مثل آن را که کار آتشی میگفتند وزارت
آن بخواجه عبدالملک مقرر بود و مهمات کرکراقخانه و بادرچیخانه و دیگر کارخانجات را که کار
هوائی میگفتند وزارت آن بخواجه لطف الله مقرر بود و سوچیخانه و شربتخانه و آبدارخانه و

وارد عکان ابنار و میر بحر را که کار آبی میخواندند وزارت این بخواجه حسن مقرر بود و مهمات
عمارات و زراعات و مثل آن را که کار خاکی میگفتند وزارت بخواجه جلال الدین مفوض بود و
از جمله مخترعات آنحضرت بنجاران فرمودند چند کشتیهای بزرگ را بر روی آب چون اتصال داده
بودند که خیز بن چهار طاق قیاس مشتمل بر دو طبقه نمودار شده بود و در وسط آن حوضی مشتمل صورت
میگرفت و بحکم اشرف در آن کشتیها بازارها و اسواقها ترتیب یافته بود و اهل حرفه در آن
دکاکین حاضر بودند که آنچه در شهر یافته شود در آنجا نیز خرید و فروخت میشد و قصر سه طبقه برای
برای جلوس آنحضرت با فراش و مدارج تمام بر روی کشتیها مرتب بود و در نظر بینندگان
چنان معلوم میشد که گویا از یکچوب است و هرگاه میخواستند از هم جدا میکردند و محاذی آن
کشتیها بر روی آب باغبانان تیز فهم باغی عالی ترتیب داده بودند که بسیاری از فواکه و
سبزی از آنجا حاصل می‌شد و در عمارات پادشاهی بعدد دوازده برج سپهر دوار دوازده
برج چوبی ساخته بودند و در هر برجی بحساب نجوم و هر یک سیارات بساطها گسترده و آنحضرت
هر روز موافق سیاره ملبس گشته در آن برج جلوس میفرمودند و نقاره عدل بر در دولتسرای
پادشاهی گذاشته بودند که اگر شخصی را دعوی بکمتر با کسی می‌بود یکنوبت چوب بر نقاره میزد
و اگر از عدم وصول مواجب و علوفه دعوی داشت دو نوبت و اگر مال و اسباب شخصی بغارت رفته
باشد سه نوبت و اگر دعوی خون میداشت چهار نوبت از منقولات بهمین قدر اکتفا رفت و آنحضرت طبع موزون
داشتند و گاه گاهی شعر میگفتند این چند بیت بطریق یادگار نوشت   ای دل مکن اضطراب و در بس تحیث

حالی دل خود بگوی با هیچ طبیب   کاری که ترا به آن جفاکار افتاد   بس قصه مشکل است و لیس الامر غریب
رباعی   ای دل بحضور یار فیروزی کن   در خدمت او بصدق دلسوزی کن   هر شب بخیال دوست خرم
بنشین   هر روز بفضل یار نوروزی کن   رباعی   گذشت از دل اسیر شیّه ناوک ستمش   بماند بر سر من
دلخسته لذتی المش   بقصد کشتن عشاق گر کند میلی   عجب مباشد ز اخلاق و شیوه کرمش   و
میر عبدالحی این تاریخ فوت آنحضرت گفته   ای وای پادشاه من از بام اوفتاد   مولانا مسعود
این گفته   واصل حق شد همایون پادشاه   و مولانا قاسم کاهی این تاریخ یافته   همایون
پادشاه از بام افتاد   و دیگری این مصرعه گفته   وارث ملک جلال الدین باد   و در حبیب السیر مسطور
است که آنحضرت بطریق آباء و اجداد کرام خود مذهب حنفی و عقیده پاک داشتند میرزا کامران که مملو از حقد
و حسد بود آنحضرت را به تشیع متهم میساخت چنانچه روزی در سواد بدخشان آنحضرت و میرزا به عیار
متوجه شکار گشته در اثنای راه چشم میرزا بر سگی افتاد که بر قبری شاشه میکرد بکنایه گفت که ظاهرا این
قبر رافضی است پادشاه تبسم کرده گفتند که شاید این سگ سنی باشد از تقسیم مقدمات اگر مذکور
میشد و مقبره آنحضرت نزدیک مزار شریف حضرت شیخ المشایخ قدوة عارفان حضرت نظام الدین اولیا
قدس سره در سواد غیاث پور واقع گشته باغی وسیع و احاطه مستحکم و قلعه عالی از گچ و سنگ احداث شده اند
و صفه بلند و گنبدی رفیع دارد که از سه فرسنگ و دو فرسنگ نمودار میشود و هر دوران خدیو حلائق
و مدارس تعمیر کرده اند و بهمین حسن نیت و برکت صفای باطن آن پادشاه درویش نهاد خلقی کثیر از
سادات و شرفا و اهل علم و فضل و مشایخ مکه معظمه و مدینه منوره را دهم الله قدرا با اهل و عیال بحکم باد

جنت ارامگاه حضرت علاء الملک محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر جنب میواه که از اولاد امجاد حضرت است
دران حوالی سکونت گرفته اند و وجه معاش آن طائفه سترک از سرکار بادشاهی است و همین
فاتحه فاتحه بروح آنحضرت و اولاد امجاد انجناب میخوانند اللهم اغفره وارحمه و از اتفاقات روزگار
سردابه مقبره آنحضرت مدفن بسیاری از اولاد امجاد انجناب است و قریب صد کس از ذکور و اناث دران
زمین اسوده گشته و روز وفات انجناب محفلی بکمال تکلف دران مکان میسر که انعقاد می پذیرد و فیض
وافر از اطعمه لطیفه و اشربه لذیذه بمستحقان و مجاوران میرسد اللهم زد و لا تنقص **ذکر ساعات**
عشرت آگین بادشاه سلیمان جاه حضرت ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بهادر غازی از هنگام توجه بصوب سرهند تا ایام دولت جلوس تخت سلطنت و جهانبانی
بر مستبصران حضرت پذیر مستور و محتجب نماند که چون موکب عالی بادشاهزاده خواست والا گهر محمد اکبر
بهادر بموجب حکم اشرف بکوچ متواتر داخل شهر سرهند شد سکندر افغان که از کوه بر آمده بود باز در کوه سیوالک
شد و امرای عالیشان که همراه شاه ابو المعالی خارش للاهور تعیین شده بودند از اطوار ناهنجار آن دارو گیر
رنجش تمام داشتند از و جدا گشته بملازمت عالی پیوستند تفصیل اسامی آن جماعه بدین قسم است محمد قلیخان برلاس
مصاحب بیک خواجه جلال الدین محمود خضرخان خواجه طاهر محمد میر تیمور سرسیحی و انجناب بصوابدید خانخانان
بیرامخان از جالندهر بطرف لاهور نهضت فرمودند بر ساحل اب سلطانپور شاه ابو المعالی از لاهور رسیده
ادراک دولت ملازمت نمود انحضرت او را مشمول عنایات ساخته در محفل عالی اشارت نشستن فرمودند
و نمد تکیه علاحده برای او گسترده شد و چون مایده خاص آوردند برای آن خود سر دستار خوانی جداگانه

انداختند و هر چند بپاس رعایت خاطر حضرت جهانبانی در تحصیل مرضیات او کوتاهی نشد اما او
از کوته اندیشی پیغام فرستاد که حضرت بادشاه و بنده در یک ظرف خوری میخوردیم و هر یک دولتخانه نشستیم
بیاد آنحضرت خواهد بود انحضرت با وجود صغر سن جواب دادند که قانون عشق دیگر است و قاعده
توره دیگر عجب که میان این دو معامله فرق نکرده میر انفعال سخت کشید و از پیغام خود پشیمان شد و چون
از زبان منهیان دران ایام بوضوح پیوست که سکندر افغان در قلعه مانکوت که از مستحدثات اسلام شاه
میان کوه سوالک است محکم تحصن جسته است رایات شاهی بدفع او متوجه گردید در نواحی ناحیه قاصد
تیز رفتار از دهلی رسیده خانخانان بیرمخان را خبر افتادن بادشاه جمجاه از زینه پایه و رسیدن ضرب ضعیف
رسانید خان فدویت نشان بهتر رفتن مناسب ندیده بطرف کلانور عطف عنان نمود و در نزدیکی
کلانور نظر شیخ جولی بهادر منشور عالی رسانید و خاطر شاه و سپاه اندکی منبسط گشت مقارن اتصال
امرا و خیر اندیشان مشتمل حادثه رحلت شهریار جهانستان رسید و انحضرت از استماع الواقعه هوش ربا
رقتی عظیم در کرمت و جزع و فزع کرا لا آوردند بیرامخان خانخانان و اتکه خان و
باهم اکثر ابواب موعظه و اندرز گشاده خاطر اشرف را تسکین دادند و تا سه روز لوازم تعزیه و سوگواری
بجا آورده اقسام اطعام بروح آنحضرت بفقرا و مساکین تقسیم نمودند و مقتضای آنکه جهان از اندکی کو خدا
یکی میرود دیگر اید بجا امرا و اعیان و سروران و سران باتفاق ورزیده روز جمعه قریب لطف انجناب
رویت دوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری در هم نغمدار ماه هلالی در باغ کلانور
این شاهزاده والا نژاد را بر سر سلطنت و جهانداری جلوس داده و تاج سروری بر سر کذاشتند و زبان بتهنیت و

مبارک گشادند و لوازم نثار بجا آوردند خطیب سعادت سرشت مژده سلطنت بگوش عالمیان رسانید
و روی دراهم و دنانیر رونق پیرایه اشرفی از سکه مبارک نورانی و ضیا پذیر گشت خانخانان بیرمخان
وکیل السلطنه شد و تدبیری شایسته بخاطر آورده شاه ابو المعالی را که سر بسروری میخارید و اراده های
دور از کار بسیار بخاطر داشت دستگیر کرده در قلعه لاهور فرستاد و پهلوان گل گز را باحتیاط او نشانید بعمل آورد
آن فتنه شریر راه فرار پیمود تتمه احوالش در محل خود گذارش یابد و منعم خان صوبه دار ازین واقعه
آگاه گشته میر هاشم برادر ابو المعالی را دستگیر کرده کهمرد و غوربند و ضحاک بامیان بضبط در آورد و بصوابدید
جمیع امرا و اعیان محمد قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میر احسن خان و میرزا خضر خان هزاره
و مالوس بیک و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر تعیین گشتند که بیگمات عظام را با اهل و عیال
امرا و سپاه از کابل بیارند که خاطر صغیر و کبیر هندوستان انس گیرد و در نهم از جلوس آنحضرت بنهضت
رایات عالیات بصوب کوهستان سوالک بعزم تادیب سکندر افغان واقع گشت الکنون تفصیل
امرا که به انتظام مملکت بادشاهی قیام داشتند تحریر کشیده زبان قلم را به امرا بتمه داستان آشنا میسازد
و میرزا سلیمان بن خان میرزا بن محمود میرزا بن سلطان ابو سعید شهید بحکومت بدخشان قیام داشت
و حکومت قندهار بخانخانان بیرمخان متعلق بود و از جانب او شاه محمد قلاتی بمهمات آنجا اشتغال
می ورزید و کار فرمایی کابل بمنعم خان متعلق بود و در دهلی و مضافات آن تردی بیگخان و در آگره
اسکندر خان اوزبک و در سنبل علی قلیخان شیبانی و در کالپی عبد الله خان اوزبک و در کول جلالی
قیاخان گنگ و در نارنول مجنونخان قاقشال و در بیانه حیدر محمد آخته بیگی کامروا بودند مناشیر عنایت

اخیر خیام هر یکی از امرا شرف صدور یافت و قدغن رفت که از ولایات متعلقه خود باخبر باشند
و در امداد و اعانت همدگر تغافل نکنند عنقریب بعد مانس سکندر افغان رایات جهانکشا بدار القلوب
ناصواب متوجه میگردد و چون رایات ظفر آیات در حوالی قصبه دهیری شرف ورود انداخت غازیخان
صف شکن لشکر کوکی پیر محمد خان بتادیب سکندر افغان تعیین گشته افغان جهالت سرشت جنگی نکوکاره
گرده هزیمت خورده بشعاب جبال گریخت و سپاه ظفر پناه بفتح و فیروزی مراجعت کرده بار دوی معلی
پیوست قریب سه ماه معسکر عالی دران حدود اقامت داشت از سانحات فرخنده آن ایام آنکه
نقاوه دودمان سیادت میر عبد اللطیف و میر غیاث الدین علی سر شکن که بفنون علوم و فضایل امتیاز
داشتند از قزوین رسیده شرف ملازمت دریافتند و مشمول عواطف خسروانه گشتند و اکثر رایا
از زمینداران کوهستان مثل راجه رام چند زمیندار نگرکوت بملازمت عالی رسیده غاشیه اطاعت
بر دوش گرفتند و حلقه انقیاد بگوش انداختند و شیخ گدائی کنبو ولد شیخ جمالی دهلوی از احمدآباد
گجرات رسیده ادراک ملازمت عالی نمود و چون هنگام غربت در گجرات با خانخانان سلوک پسندیده
نموده بود بدستگیری خانخانان بمنصب عمده صدارت کل و بپایه عالی سرفراز دید و در خلال
از جانب دهلی خبر رسید که حاجیخان مملوک شیرخان افغان با فوجی جرار بر سر نارنول رسیده بود مجنونخان
قاقشال تاب جنگ صف نیاورده متحصن گشت و چگونه عرصه بر او تنگ شد راجه بهارمل کچهواهه که از
معتبر میان خانه سلطو بود لوازم نیکخواهی بجا آورده از حاجیخان امان گرفت مجنونخان روانه بدرگاه
والا شد و حاجیخان نارنول را متصرف گردید تردی بیگخان از دهلی بعزم شتافته حاجیخان را گوشمال داد

و تا میوات الی قبضهٔ اقتدار کرده لشکر جنود سرافرا با یلغار بدهلی مراجعت نموده از استماع اینخبر وا آمد ایام
بر سیاق رای امرا و اعیان بدان دریافت که از کوهستان مراجعت واقع شود ابو المعالی را بر سر شیر باز
جوان بخت رسانیده عنان رایات عالیات را بصوب جالندهر معطوف ساختند قریب بتحاه الوصه
دلفریب که در لطافت هوا و ادم بشیر زیدمتر مضرب خیام دولت بود از سوانحات ان ایام بیست که
میرزا شرف الدین حسین که نسبتش بخواجه احرار قدس سره منتهی میشود از جانب عبد الرشید خان والی کاشغر
با تحف و هدایای انرسان بملازمت اشرف رسیده مراسم نیز و لوازم تهنیت بجا آورده و نظر بعلو نسبت میرزا
آنحضرت را با دولی باز دادگردند و او از بدمزاجی مقصد حرکات ناشایسته گشته انچه دید در دل خود لاارش
بیباید دیگر کمالیخان گکهر ولد سلطان سارنگ برادرزاده ادم گکهر بشرف اندوز حضور گشته مصدر خدمات
شایسته گردید احوالش از سیاق عبارت اینده مکشوف میگردد درینوقت از زبان منهیان خبر گوش
میرزا سلیمان بعرض والا رسید شرح اینواقعه چنانست که چون خبر شنعار شدن حضرت جنت اشیانی به
بدخشان رسید میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسرش که رفتن کابل را درینوقت اسان دانسته لشکر بدخشانات
جمع اورده متوجه کابل شدند منعم خان بیرح دیباره قلعه را استحکام داده متحصن گشت و صورت واقعه را بحضور
اشرف معروض داشت مهد علیا بهمه را لخالف میرزا سلیمان خبر نزدیک رسیدن افواج بادشاهی که بکتهٔ آوردن
مریم مکانی و دیگر بیگمات که از حضور تعین شده بودند دریافت و باکمر کرده صلح کونه کرده به بدخشان مراجعت
کرد و امرای بادشاهی بر دکیان تتق عصمت را به احتیاط تمام بحضور اقدس اورده بحضرت از ازامان
والده ماجده و دیگر مکرم مستوره بجید گشتند و امرا و سپاه را از وصول اهل و عیال خاطر مطمئن گردید

هنوز شاه و سپاه نفسی بارام نکشیده بود که خبر محاربهٔ هیمون بقال با تردی بیگخان و دیگر امرای بادشاهی و هزیمت
خوردن امرا به اقتضای حکمت الهی انتشار یافت و باعث اشفتگی و پراگندگی خاطرها گشت شرح این اجمال انست
که در هنگامی که حضرت جنت اشیانی بر سکندر افغان ظفر یافته دهلی را بتصرف اوردند و هیمون بقال که در صدر از
نسب رشت نابکارش بتحریر درآمده مبارز عدلی را که جز نام از سلطنت بهره نداشت بجنگ افغانان بطرف
بنگاله برده بود نخست ابراهیم خان سور را شکست داده سلطان محمد افغان را که در بنگاله صاحب سکه و خطبه شده
بود تیغ کشیده از فیل و اسپ و اموال و اسباب غنیمت موفوره بدست آورده و با تاج خان کررانی و کنجان نوحانی
و دیگر خودسران بیست و دو جنگ کرده غالب گشت و صاحب سامان عالی گردید و از رحلت بادشاه جهانکشا اگاه گشته
میخواست که بزودی خود را بدهلی رساند بسبب افواج امطار بارش نتوانست کوچ کرد و بعد انقضای ایام بارندگی با پنجاه
هزار سوار جرار از قوم راجپوت و افغان و پانصد ضربزن و پنجاه و دو توپ کلان و هزار فیل بطرف دهلی
ره نورد گشت و مبارز عدلی را در حصار چنار گذاشت و ان ناقابل که بجز باده خوردن و سرود شنیدن و لو
رقصانیدن هنری نداشت بودن در حصار از مغتنمات شمرد و چون خبر فتنه انگیزی هیمون بدبخت بدهلی
رسید تردی بیگخان جمیع امرا را از اقطاعات طلب نمود بجز علیقلیخان که در سواد سنبهل با افغانان محاربه داشت
تمامی بهادران در دهلی فراهم آمدند تا انکه روز سه شنبه غره ذی حجه سال نهصد و شصت و سه در حوالی دهلی
رسیده نزدیک تغلق اباد فرود امد تردی بیگخان و دیگر امرا روز چهارشنبه دوم ذیحجه ترتیب صفوف کرده
بمیدان کارزار برامدند هیمون نیز بر قاعده خود افواج را ترتیب داده آماده محاربه گشت نخستین جنگ توپخانه
شروع شد و بازار جانبازی و جانستانی رونق پذیرفت در عین گرمی معرکه عبد الله خان اوزبک و قیا خان زرد

کنک و لعلخان بدخشی و جمیع دیگر از فوج هراول و حیدر محمد اخته و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست باربیگی
از فوج برانغار اسپ بر انگیخته بر مخالفان تاختند و از شمشیر خون آشام و سهام قهر بردار از کسیته
برآورده جلبی کردند که روح رستم و اسفندیار در دشت و بازو بهادران تحسین خواند و افواج مخالف بزیم خورده
رو بگریز نهادند و ان غواصان دریای وغا چهارصد فیل نامی و اسپ و اسلحه بسیار بدست اورده بتعاقب
گریختگان شتافتند و تردی بیگخان نقاره فتح نواخته غافل از بازی روزگار با قلیلی در میدان کارزار ایستاده
بود که هیمون حیال با سیصد فیل و پنج شش هزار سوار مسلح و مکمل از گوشه اختفا سر برآورده متوجه جرگاه شد
تردی بیگخان طاقت محاربه در خود ندیده باتفاق افضل خان دیوان و اشرفخان میر منشی راه گریز فرار شد
و هیمون که بعد کشت عظیم بفتح و ظفر بهم قرین گشته داخل دهلی شد و تمامی غنایم را فراهم آورده کلاه نخوت کج گذاشت
و سامانی مضاعف بر سابق بهم رسانید و خودسران ادبار رشت را از ذهات و قصبات طلب کرده قریب
یک لک سوار مهیا کرد و چون این اخبار بسمع شاه و امرا رسید خواجه خضر خان هزاره را که ایالت صوبه پنجاب اشته
بار دهم ذی حجه اعلام نصرت فرجام را بصوب سرهند در اهتزاز اوردند روز جمعه بیست و دوم ماه ذی حجه
عرصه سرهند مضرب خیام بادشاهی گردید تردی بیگخان و افضلخان و اشرفخان که از محاربه دهلی گریخته بودند
و علیقلیخان شیبانی از سنبهل و ارادوی معلی رسیدند خانخانان بیرمخان بجهت عبرت دیگران تردی بیگخان را کشته
افضلخان او اشرفخان را محبوس کرد و علیقلیخان را مصدر نوازش نموده سرکرده فوج عالی هراول ساخت منقلا روان
و اسکندر خان و عبد الله خان اوزبکان و علیقلیخان اندرابی و حیدر محمد اخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی
و لعلخان بدخشی و مجنونخان قاقشال و شاه قلیخان محرم و حسین قلی بیگ و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمود

بارهه و اران بهادر و جمیع دیگر را تعیین الفوج کرده بعد از دو روز در رکاب شهریار جوان بخت خود بمعیت
نموده وقتیکه رایات ظفر آیات ظل عنایت بر مفارق سکنه تهانیسر افکند میر امحان خانخانان بحجابت
سر آمد محققین قطب العارفین بندگی حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس الله سره العزیز که مرید قطب الاقطاب
بندگی حضرت شیخ عبد القدوس قدس سره بوده اند ملتجی گشته التماس فاتحه نمود انحضرت بحضور قلب متوجه
گشته فاتحه خوانده بشارت فتح دادند و تفصل او سحابه منجیان بظهور آمد که از سیاق عبارت اینده مفهوم
میگردد

ذکر محاربه افواج قاهره با هیمون سیه بخت و دستگیر گشتن بدبخت و رسیدن آن مدبر بکام خیال و وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت شهریار بلند اقبال بعون عنایت ایزد منان

ای تماشاگر بدایع و وقایع قادر بیچون چشمی بر این داستان عبرت بخش بگشا و ازین حکایات عبرت
نفس توکل بر صفحه عقیدت ثبت کن و بدانکه حصول مرادات متعلق به اسباب ظاهری نیست بلکه وابسته
تفضلات مشیت حقیقی است جل جلاله و عم نواله راویان روایات چنین تقریر کرده اند که چون
خبر فوج منقلای بادشاهی بهیمون رسانیدند از غایت عجب و غرور افواج بادشاهی را نهایت ضعیف
پنداشته توپخانه خود را که در کیفیت و کمیت حدی نداشت بسرداری مبارکخان و بهادر خان افغانان
در قصبه پانی پت فرستاد و علیقلیخان شیبانی و لعلخان بدخشی و میر اقلیجان اوزبک و دیگر بهادران
از لشکر منقلا مانند شیر غران بران خودسران رسیده بحمله اول هر سمت فاش دادند و جلادت توپخانه را
بدست اورده کوس فتح بنوازش درآوردند هیمون سیه بخت از استماع این خبر مانند مار بر خود پیچیده سی هزار
سوار خونخوار رسیده و پانصد فیل جنگی انتخاب کرده بعزیمت تمام از دهلی ره نورد گشت و به استعجال از هر جهت تمامتر نظام

مانی تهه ورود نموده فیلان مست با کنجسم و برگستوان آراسته و رعد انداران و بخشی افکنان ابر است
ان کوه بیکران جا داده بکرو فر تمام متوجه نبردگاه گشت و خود در غول جا گرفته شادیخان بکار آرا جانب
دست راست و برامیه نام خواهرزاده خود را طرف چپ اشاره نموده بکمال تحوت و غرور و مادهٔ جنگ
اماده حرب و پیکار گشت بهادران لشکر منصور که زیاده بر ده هزار کس عدد آنها بود توکل بر عون عنایت
ظفر بخش حقیقی نموده ترتیب صفوف بدین تفصیل داده بمیدان کارزار برآمدند و صورت جلادت
بدست سرعان باد رفتار بحضور اقدس فرستادند غول بشجاعت علی قلیخان سیستانی الیس یافت حسین قلیخان
و شاه قلی خان محرم و جماعتی دیگر از بهادران جنگ آزموده در فوج هراول مستحکم گشتند و افواج میمنه بسرکردگی
سکندرخان اوزبک و دیگر بهادران مفوض شد و میسره بعبدالله خان اوزبک و جماعتی دیگر از فدا
ناموس دوست قرار یافت روز پنجشنبه دوم محرم الحرام شروع سال نهصد و شصت و چهار آتش محاربه در اشتعال
آمد و از طرفین حیقلشهای مردانه بظهور پیوست و فیلان مست از فوج مخالف حمله کرده افواج میمنه و میسره
پادشاهی را از هم گسیختند اما سرداران افواج مانند محمد قاسمخان نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلیخان
محرم و لعل خان بدخشی و دیگر شیران بیشه وغا کند آوران گشته دست به تیر کمان برده بسیاری از اقبال
رانده ضرب خدنگ سندان گذار لذت اقبال بخصیص خاک مذلت فرو بردند چنانچه بیکوان خواص و شاه
کاکره و دیگر خودسران ره سپر فنا گشتند و جنگ مغلوبه بمیان آمد مقارن آن حال بیرامخان خانخانان شهریار
جوان بخت را از دنبال در عین زد و کرد رسانید و باهتمام افواج کمر همت بسته دقیقه در حزم و احتیاط فرو نگذاشت
همون سیه روزگار بر فیل هوائی نام نشسته رفیقان بدحال خود را که بر پشت فیلان کوه شکوه جا داده بود

گرم ستیز و آویز میکرد و هر چند بسیاری از خویش و تبار او مورد تیغ قضا گشته بودند لوازم جلادت
و دلیری بتقدیم میرسانید در آن وقت علی قلیخان شیبانی از ملاحظهٔ اقبال بی‌زوال پادشاهی شایسته بخاطر آورده
چیزی عظیم را پیش رو گرفته در انتظار فرصت بود همین که اقبال دست از پیش روی غنیم متفرق
شدند مانند سپر زبان بکمک بهادران بنبرد دو دست در معرکه کارزار رسیده بر مخالف سیه روز تیرباران
کرد و تیری از شست قضا گشاد یافته کار چشم همون فتنه سرشت را بشکافت دار مشاهده این حالت
رفیقان او دل از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند و شکستی فاحش بر فوج مدبران
افتاد و بهادران لشکر منصور دست بغارت و تاراج گشادند و هر یکی به او لجه گرفتن سعی و رزیدار اتفاقات
روزگار شاه قلیخان محرم بر فیل رکوب همون رسیده خواست که فیلبانرا بتیر دوز بلا ساخته فیل را بدست
آرد فیلبان امان خواسته بر زبان آورد که همون فتنه سرشت در صندوق همین فیل است شاه قلیخان
آن صید خاصه را بدام کمند درآورده و در حالتی که هر یکی از بهادران او لجه خود را بنظر اقدس درمی آورد
بحضور اشرف آورد و نیرو تهنیت و مبارک از حضار محفل خاص برآمد خانخانان شاه قلیخان را مصدر تحسین و آفرین
ساخته بجناب حضرت التماس نمود که بطریق شگون بخشی حضرت بدست مبارک آن کافر کیش را بیاسا رسانند
آنحضرت از والا منشی و بزرگ نهادی قبول این معنی نکردند و هر چند مقربان بساط حضرت باری در مکالمه کردند
زبان بجواب نگشاد خانخانان بشمشیر آبدار آن بد سرشت فتنه انگیز را بخاک هلاک انداخت و عالم را از
شور و شر او نجات داد و تعداد کشتگان فوج مخالف به پنجهزار کس رسید و آنچه در طرق و سوالک راه عدم گرفتند
زیاده از آن بودند و هزار و پانصد فیل و اسپان عربی و عراقی و شتران کوه رفتار و نقود و خزاین و اسباب و اموال

بعده در سرکار پادشاهی بضبط درآمد شهریار قوی طالع و منجان خانخانان سجدهٔ شکر بجا آورده هر یکی از سالاران
معرکه کارزار را که داد شجاعت و دلاوری داده بودند نوازشهای بیقیاس نموده در مکان فتح و ظفر نصب
خیام ساختند سکندرخان بتعاقب گریختگان و ضبط و حراست دهلی تعین گشت روز دیگر موکب اقبال نهضت
فرموده بساعتی سعید که مختار انجم شناسان ذوی الفطرت بود ساحت دهلی از نزول رایات جهانگشا
ضیاپذیر و نورانی گشت و اشراف و اعیان و اهل علوم و فنون آن دیار که در انتظار این دولت پاینده بودند
بدولت ملازمت فائز گشته تمنای دیرینه بحصول درآوردند و جشنهای عیش و نشاط آراسته یافت و نقود و امتعه
امیدواران ریخته شد شریف و وضیع خرد و کلان اردو لصنوف عطیات مخصوص گشتند علی قلیخان سیستانی
بخطاب خان زمان بهادر منور گشته به انتظام سرکار سنبل و پرگنات میان دوآب مرخص گردید و عبدالله خان
اوزبک بخطاب شجاعتخان مخاطب گشته سرکار کالپی یافت و سکندرخان اوزبک را بخطاب خان عالم نوازش
شد و ملا پیر محمد شروانی بخطاب ناصرالملکی امتیاز یافته برای آوردن بدر و اهل عیال همون مقتول بطرف
الور دستوری یافت ناصرالملک در قصبهٔ لوتی رسیده بدر و اهل عیال همون را یافت و باریکت ادر
پیر کس سال را بدین نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دلالت نمود او جواب داد که هشتاد سال در دین
بسر برده ام اکنون بیم هلاک الحال جلو در دین شما می آیم ناصرالملک شمع زندگانی او در الشمشیر آبدار منطفی ساخته
اهل و عیال همون را با پنجاه فیل و اموال و اسباب بیقیاس بحضور انور آورد و قیا خان گنگ که از امرای
و چون مجنون خان قاقشال کیفیت نیکخواهی راجه بارمل کچهواهه بعرض رسانید فرمان طلب بنام
او صادر شد روزی که راجه با سران و نبایر خود بشرف ملازمت دریافت از اتفاقات پادشاه خواست بر فیل

مستی سوار بود و فیل از شورش مستی هر طرف حمله میکرد و جماعتی که حاضر بودند متفرق میگشتند بوستی بر
راجه و لشکر او حمله کرد راجه و لشکر او قایم ماندند و اصلا پای همت از جا نجنبانیدند آنحضرت از شجاعت ایشان
بسیار پسند آمده بزبان هندی فرمودند که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان کردند که در محل خود نوازش یافتند و از اتفاقات
روزگار تا حالت تحریر اولاد راجه که زمیندار آنبیر اند مصدر نوازش اولاد و امجاد آنحضرت اند و آثار نمک
حلالی از ایشان بظهور میپیوندد و همین نوازش این دودمان عالی بمدارج اعلی رسیده اند و بعد از آن
ایام از زبان مهیبان بعرض والا رسید که حاجیخان غلام شیر شاه و سطوخان سروانی افواج را بار اتر
داده در نواح اجمیر و ناگور رایت استقلال برافراشته اند محمد قاسمخان نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلی
خان محرم و طاهر خان و خرم خان و جمعی دیگر بجهت قمع فتنه افغانان بدانجا مامور گشتند و هنوز تادیب
آنجماعه بعمل در نیامده بود که خبر شورش سکندر خان افغان از جانب لاهور رسید شرح این اجمال آنست
که چون اعلام نصرت فرجام پادشاه سلیمان بارگاه بدفع فتنه همون بجانب دهلی در اهتزاز آمد خضر خواجه خان
بحراست صوبه پنجاب مامور شد و مهم سکندر افغان بدو تعلق یافت و اسمعیل بیک دولدی و علیقلی خان لطف
و شاه قلی نارنجی و حاتق بردی در الفوج تعین شده بودند و قتیکه رایات جهانگشا از سرهند متوجه دهلی
شد و غلغلهٔ فتنه انگیزی و کثرت افواج و فیلخانه و توپخانه همون مقتول به اقطاع عالم رسید سکندر فالو چه
شورش دیده از کوهستان برآمد و بطرف لاهور ره نورد گشت خضر خواجه خان و دیگر امرای پادشاهی
از لاهور برآمده بعد محاربه ضعف هزیمت خورده دل بتحصن بستند و سکندر اینقدر فتح را مغتنم داشته
در تحصیل پرگنات مشغول شد و امرا را بعد رفتن لاهور چنان معلوم شد که ملا عبدالله سلطانپوری که از جانب شیر شاه و

واسلام شاه خطاب شیخ الاسلامی داشت و از خطاب پادشاهی مخدوم الملک شده با سکندر بهمداستانی و
از راه کریزپا به او نوشتجات پنهانی فرستاده تحریک مواد فتنه و فساد کرده است ملا را گرفته بیقین
شکنجه و دیگر عقوبات گرفتار ساخته اند و خزاین و مخفیات او را تحصیل در آورده صورت واقعه را بحضور
اشرف معروض داشتند بیرمخان خانخانان خانعالم عرف سکندر خان اوزبک را عجالة الوقت روان ساختند
شهریار جوانبخت را بصوب لاهور متوجه ساخت و در باب انتقام سکندر هم از لسان الغیب دیوان حافظ
شیراز تفؤل جستند این بیت بشرف فال برآمد سکندر را نمی بخشید آبی : بزور و زر میسر نیست این کار
اسپ همتش را پشت قوی شد و صاحبان دکار را استظهاری کلی بهم رسید و مهدی قاسم خان از گجرات دهلی
واگذاشته چهارم شهر صفر رایات جهانگشا بصوب لاهور در اهتزاز آمد در اثنای راه از لاهور خبر رسید که حق سبحانه
خانخانان بیرمخان را از صبیه جمال خان میواتی فرزندی عطا فرموده آنحضرت ایمنی را بسکون بخشی دانسته شهریار جل الله
کردند و به اسم عبدالرحیم موسوم ساختند و از آثار ترتیب آنحضرت ان مولود سعادت آمود بخطاب خانخانان و امارت
و مهمات عمده از دست او تشیید پذیرفت چنانچه در محل خود گذارش یابد القصه چون حدود جالندهر مضرب
خیام دولت گردید سکندر افغان که دست جرات بتحصیل برکات دراز کرده بود گریخته بکوهستان رفت
شهریار جوانبخت دست از تعاقب او برنداشته از راه دلیسه عبور کرده طبل و رود بر ساخت قبضه دهری انداخت

ذکر سانحات سال دویم از جلوس حضرت جلالی چون از حسن اتفاقات دران کل زمین شب چهارشنبه
بیست و نهم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار شرف آفتاب و تحویل حمل دست داد و شروع سال دوم از
جلوس آنحضرت اتفاق افتاد خداوند تخت و تاج محفل جشن آراسته جمیع سران و سروران انواع انوار فرمود

ناصر الملک با جماعتی از بهادران دستوری یافت که سکندر و دیگر کوهستانیان را تادیب نماید سکندر با افواج
شوره محاربه کرده شکست یافته در قلعه مانکوت متحصن گشت و آن قلعه ایست محوشه اسلام شاه که بر قله کوهی
برای روز بد خود تعمیر کرده بود شهریار جوانبخت لشکر بر سر قلعه برده بهادران را بمحاصره آن اشاره نمود و ملکان را
بر عساکر فیروزی تقسیم شد ادهم خان کوکه حضرت چندین نوبت بر افغانان که بر در دروازه قلعه مسلح و مکمل
ایستاده طلب حریف میکردند دستبردی نمایان کرده خوفی و هراسی در دل افغانان انداخت که دیگر هیچکس
از سوراخ قلعه بر نیارد همدران حال بهادر خان شیبانی که در زمین داور سر لشکر و فساد برداشته بود پشیمان گشته بحضور انور
رسید بدریعه خانخانان بصد نوازش گشته در سلک بندگان تعین گشت و از سانحات آن ایام آنکه قیا خان
کنک حصار گوالیار را از بهلخان غلام سر شاه بضرب شمشیر بدست آورده مژده تسخیر بحضور انور معروض داشت
و خانزمان شیبانی رکن خان لوحانی را هزیمت داده اکثر پیل نامی و غنایم به نقد بدست آورده خلاصه غنیمت را
بحضور اشرف فرستاد هر دو مصدر تحسین و آفرین گشتند و چون همدران ایام از ممالک شرقیه هندوستان
بعرض رسید که مبارز عدلی با صدر خان افغان محاربه کرده کشته شد بهادران لشکر عالی را دل قوی شد
و کثرت محاصره سکندر از استماع این خبر در اضطراب و اضطرار افتاده معتبران خود را بدرگاه والا فرستاده
انواع تضرع و زاری نمود التماس جانبخشی نمود و خلاصه ملتمس او آنکه درین وقت از ملازمت معاف باشد و پسر خود
را در رکاب اقدس گذاشته بشرف روی بروم بعد چندی بملازمت اشرف فایز میگردم خانخانان بیرمخان که رتق
و فتق مهمات سلطنت بود در اجرای التماس او سعی مبذول داشته سکندر پسر خود را بجاگیر او مقرر ساخت و در ده
جانبخشی بزبان معتمدان خود فرستاد سکندر مطمین گشته خلاصه تعالیس را بصحوب عبدالرحمن ولد خود بحضور انور فرستاد

و مقربان بساط عزت میدانمود متکاثر و تعالیس وافر خوشدل ساخته از قلعه بدر رفت و بعد دو سال در مملکت شرقی
پیمانه عمرش لبریز گشت القصه بتاریخ یازدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ماه رمضان قلعه مانکوت بتصرف
پادشاهی در آمد و از پیشگاه خلافت ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی بقلعه داری آن حصار مامور گردید دوم شوال
رایات پادشاهی بطرف لاهور متوجه گشت و با هم آنکه و شمس الدین محمد خان اتکه که در مخالفت بیرمخان بیشتر
دو رو مکان شدند که خاطر اشرف را از جانب فدوی عقیدت شعار منحرف ساخته زمام سلطنت را بدست خود بگیرند
و دران هنگام شهریار جوانبخت بکمال استغنا و بی پروایی اوقات میگذرانیدند و چندین نوبت بر فیلان مست
بجای فیلبانان سوار گشته جنگ می انداختند و گاه بر اسپان الکزن شیخ دهان بدخو سوار گشته بشکار
تیز لیف می بردند و بیابان الصحرا ره گرده بتجارت ناشایسته بظهور می آوردند مواد رنجش و اذیت خانخانان
بر روز آماده تر میگشت و خمیرمایه فتنه و فساد مهیا میکردید خانخانان از رسوخ عقیدت این ادا ها را اصلا
بخاطر نیاورده همچنان بدلسوزی و فدویت کارها را سرانجام میداد یازدهم شوال عرصه لاهور بحضور خیام دولت گشت
و سلطان ادهم گکهر بملازمت انور فایز شده بصد نوازش گردید و بهادر خان برادر علی قلیخان شیبانی بحکومت ملتان
سرافرازی یافت روز سه شنبه یازدهم صفر سنه نهصد و شصت و پنج بصوب دهلی نهضت واقع شد و در قصبه جالندهر سلیمه
سلطان بیگم خواهرزاده حضرت جنت آشیانی را بموجب احکام سپهر اعزاز در حباله نکاح خانخانان در آوردند
خانخانان جمیع امرا را طوی داد و فیروز آباد ز دو ابره وافر رسانید و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان را
بحراست لاهور تعین کرد آغاز سال سیوم از جلوس حضرت جلالی چون همدران ایام سال سیوم از جلوس
خاقانی شروع گشت محفل جشن آراستگی یافت و امرا و اعیان مقربان بارگاه سلطانی تسلیمات تهنیت بجا آورده مطرح

عنایات پادشاهی گشتند متعاقب آنحال سرعان خبر آوردند که حاجیخان افغان از اجمیر گریخته بطرف گجرات
رفت محمد قاسم خان نیشاپوری بحراست اجمیر دستوری یافت و پادشاه سلیمانجاه بقطع مراحل در شهر دهلی نزول
نموده رسم زیارت مزار شریف پادشاه جنت آشیانی که امرای نیکخواه در وقت شورش همیون نعش نعلول جنازه
آنحضرت را از دهلی بشهر برده به امانت سپرده بودند تقدیم رسانیده زرهای وافر بمستحقین رسانید و مثوبات آنرا
بروح آنحضرت ارزانی داشت و شاه قلیخان محرم را با جمعی از بهادران بلوم تسخیر قلعه جنیار رخص نمود بهادران
لشکر منصور بسرعت تمام بدان صوب شتافته بسیاری از کفره راجپوت را طعمه تیغ ساخته آن حصار را به تسخیر در آوردند
و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاخری ساحت دهلی مضرب سرادقات عز و جلال گشت و دران ایام خانخانان در دیوانخانه
پادشاهی حاضر گشته امور سلطنت و جهانداری را سرانجام میداد و ملا پیر محمد ناصر الملک بهمین دستگیری خانخانان
مدارالمهام گشته پنهانی سعی در استیصال خانخانان میکرد از سوانحی که دران وقت بظهور آمد تنبیه و تسلط
علی قلیخان خانزمان شیبانی است بر حرس خیانت که او در سنبهل جاگیر داشت و در اکثر محاربات بر افغانان
غالب گشته تا سندیله و مضافات آن مسخر ساخت خانخانان که نظر تربیت بحالش داشت آن جمیع ممالک را
بجاگیر او مقرر کرد از اتفاقات روزگار او را با شاهم نام سر ساربانی علاقه شهوانی بهم رسید و در خلوت و جلوت
او را با شاهم مکیفت و جمیع اسباب امارت را با او واگذاشته جاگرانه و خادمانه بادی متابعت میکرد
و چون ایمنی این خبر رسید بر خاطر اشرف ناگوار آمد فرمان تهدید بنام او صادر گشت که آن ساربان
را بحضور اشرف روان سازد او از غایت غرور و علاقه قلبی مضمون فرمان را بعمل در نیاورد و مقربان بارگاه
خاقانی سندیله را از جاگیر او کشیده بسلطان حسین خان اوزبک تنخواه کردند و اسمعیل خان که گماشته خانزمان

که در ان نواح بود بجنگ پیش آمد سلطان حسین خان بسیاری از خود سرانرا کشته مظفر شد وان مملکت را بضبط درآورد

خانزمان میرعلی نام معتمد خودرا بحضور انور فرستاد که بفسون وفسانه تواند رفع قهر سلطانی کرد واو بر بلخی رسیده

در محفل ناصر الملک ملا میر محمد که در قلعه فیروزآباد فرود آمده بود وارد گشته شروع در گفتگو نمود ناصر الملک

خانزمانرا از دستگیر فتنهای خانخانان میدانست میر علی را از برج قلعه فیروزآباد بزیر انداخت که اساس هستی

او در بحث خانخانان نظر بر نیکو خدمتهای خانزمان میخواست که کار به جاش رسد از انمعنی ازده

شد درین اثنا از سانحات کابل بعرض رسید که منعم خان بادشاه قلی و جلال الدین محمود میرآخور

را بفیه وفریب پیش آورده بتیغ کشیده جاسران که در فکر خانخانان بودند وقوع اینواقعه از انرو

ازجانب خانخانان ترتیب داده بعرض اشرف رسانیدند خانخانان ازرده گشته انگه خانرا نمراز حرم

طلبیده پوست کنده بر زبان آورد که تا امروز از بنده نمک جانفشانی و فدویت بظهور نیامده که اکنون

در ایلاف حقوق بنده میکنند جان انگه به ایمان موکده خاطر خانزمانرا تسکین داد اما ماهم انگه که در فکر

اورد ن ادهم خان و باقیخان پسر انخود بود دست بر نمیداشت و همچنان در کار خود از سوانح اقبال

انگه خواجه عبدالله ولد خواجه زکریا که از تلونمزی و میرزا حسن ترمذی که از ابنا در کاشغری بر سر راجه

کنور چند در کوه جمون شتافته تادیب واقعی داده غنیمت موفوره بدست آورده بحضور انور فرستادند و

تحسین یافتند و بیست و هفتم شهر ذی حجه شهریار نصرت شکار بر سفینه دولت نشسته متوجه اگره شده از جانب

ازراه خشکی بدالصواب ره نورد گردیده نهم محرم شروع سال نهصد و شصت و شش هجری در اگره مطرح اورنگ

اقبال گشت حضرت خود بفتح و فیروزی داخل قلعه گشته در عمارات بادشاهی نزول فرمودند و امرا و اعیان

در سال و کفت و ارد گشته نشاط عیش گسترده بودند از کشش هوای این بلده دلکشا البسند خاطر اقدس

افتاده مدتی ممتد مورد خیام دولت گشت و در کیفیت و در آبادی و فواکه از جمیع بلاد و امصار

در گذشت و به اگر آباد موسوم گردید و چون در ظلال الخلال السبیع همایون رسید که افغانان بهار و ولایت

مالوه سر بفساد برداشته اند و سرونج را غارتیده مصدر فتنه گشته اند حمالخان نگهر و لاسع ربیک الکر ابرس

انقوم بر نهاد تعیین کردید از تسرای واجبی در کنار ان بد کوهران نهاده منظفر و منصور مراجعت نموده

شرف ملازمت دریافت مشمول عنایات خاص گشت و در انرمه سانح حالتی غریب بر کمالخان ملهکور

گذشته جهت استصواب مجلی نزبان قلم میدهد سلاطین افغان در ایام کامرانی او را دستگیر کرده بودند

در حجره بر قلعه کوالیار محبوس ساخته بود روزی بقلعه دار انجا نوشت که بنیاد ان حجره را که کمالخان

و دیگر محرمان در ان محبوس اند به باروت بر کرده بهوا فرستند تا اساس هستی اینها از بیخ و بنیاد بر افتد

او همچنان بعمل اورد به اقتضای قدرت قاهره کمالخان در یک گوشه حجره صحیح و سالم ماند و اصلا گزندی

بدو نرسید چون این معنی به ان سرکرده افغانان ظاهر شد در محل تعجب رفته گفت که بر کرامت اینها

نگاهدارد نمیتوان گشت پس از او در باب موافقت عهد و پیمان گرفته از قید نجات داد و درینوقت

او مورد عنایات سلطانی شد و فتح پور بنسوه و دیگر مضافات آن جاگیر یافت درین سال ادهم خان

باتفاق بهادر خان و حاجیخان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادقخان و اسمعیل قلیخان

و امیرخان و خرمخان بر سر مفسدان بهکا پور شتافته اثار دلیری و مردانگی بظهور آورد و مالیت قوی داده

با غنیمت بسیار بملازمت اشرف رسید و مشمول عنایات خسروانه گردید از سوانح غریبه اینسال آمدن شاه محمد

قلاتی است بحضور اشرف و رفتن قندهار بتصرف بادشاه ایران تفصیل این اجمال چنانست که چون شاه عراق

صورت واقعه بادشاه جنت آشیان بوضوح پیوست سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا برادرزاده خود را با فوج

جرار بتسخیر قندهار تعیین نمود و حسین بیک اتحک اوغلی استجلو را اله میرزا ساخت و ولی خلیفه شاملو و علی سلطان

حاکم شیراز در الفوج فرستاد و شاه محمد قلاتی که از جانب خانخانان سر انجام ان در انحصار بود دل بر همت بسته

بیکار گشت و چند نوبت با افواج قزلباشان محاربه کرده غالب آمد و از سرداران فوج علی سلطان را طعمه تیغ

بیدریغ ساخت سلطان حسین میرزا از محاصره دست بر داشته در زمین داور به انتظار کمک نشست و در عرضیه شاه محمد

قلاتی شرف صدور یافت که محاربه کردن با افواج شاهی بسیار بد نما بود و خلاف حکم واقع شد و بر گاه حضرت جنت

آشیانی بخاطر داشتند که بعد فتح هندوستان قندهار را بتصرف بندهای شاهی واگذارند الحمد لله که فتح هندوستان

دست داد الحال مناسب انست که انحصار را بملازمان شاهی واگذاشته و عذر تقصیر خواسته بحضور انور بشتابد

شاه محمد همچنان بعمل آورد در ینصورت هم وفای عهد قدیم بمیان آمد و هم بساط مخالفت که بسیار بد نما بود

درنوردیده شد و جای تحسین خاص و عام گردید ذکر سال چهارم از جلوس حضرت جلالی روز یکشنبه دوم

جمادی الاخر سال نهصد و شصت و شش هجری نیر اعظم جهان افروز به بیت الشرف شرف ورود انداخت و سال

چهارم از جلوس شهریار جوانبخت که مانند ماه چهارده در چهارده سالگی بودند شروع نمود نشاط این مایه

عیش نشاء دو بالا بشاه و جام جمشید و محفلهای جشن آرایش یافت و جنت زنوع فتنه خانزمان بهادر حکومت لکهنو

واگذاشته و دیگر قیاخان گنگ و سلطان حسین خان و محمد خان و شاهم خان جلایر ان مقرر گشت و حاجی محمد خان

سیستانی و خلیفه خان و کمالخان گکهر بمدد جلایران تعین شدند خانزمان را چون ایام ادبار نزدیک تر بود

مشتمل بر حکایات خلد مکان حضرت انور ثرف ... و رکان و والاقدر بنام شاه محمد جلال ...

بود در لکهنو و الحد و در انجلا ایران گذاشته بطرف جونپور رفت و ابراهیم شور را سکنت داده داخل جونپور شد

و بحسب ظاهر اطاعت حکم اشرف نموده ساربان پسر از پیش خود رانده و بخاطرش بود که بعد چندی او را بخود

برگشد که باز به دولت ابد پیوند بادشاه جوانبخت کار خود کرده و بر آن خود سرشت انداز از تن جدا شد

تفصیل این اجمال چنانست که ان ساربان پسر با عبدالرحمن بیک نامی دعوی عشق بود و با هم پیوند محبت

میباختند و چنان محو محبت کاذب او بود که آرام جان لولی مدخوله خانزمان بهادر را به او بخشیده بود درین

وقت عبدالرحمن بیک در سر پور محال جاگیر خود اقامت داشت ان اجل رسیده نزد او رفت و در رجا

مستی آرام جان لولی را از و در خواست نمود او ازین امر قبیح سرباز زد ان شعله بدست دهقان خیانت

و بیرحاش در آمد عبدالرحمن را دست و با بسته لولی را از خانه اش همراه اورده در باغی که نزدیک آنخانه بود

برده به باده پیمای و لولی رقصاندن مشغول گشت ای عشق و عاشقی که بر هوا و هوس بنیاد باشد و

بفسق و فجور آلودگی دارد همین قدر اثبات دارد درین اثنا مو بیک برادر عبدالرحمن ازین سرگذشت آگاهی

یافته مسلح و مکمل شده در ان باغ در آمد رفیقان ان سفیه در مقام مدافعه ایستادند جنگ تیر و تفنگ

بمیان آمد در انحالت تیری بصند وق سینه ان سفیه رسید و مرغ روحش از قفس کالبد پرواز کرد عبدالرحمن از قید

نجات یافته باتفاق مو بیک به استعجال تمام ره نورد گشت و مانند باد و ابر شتاب ورزیده بملازمت اشرف

رسیده صورت واقعه التماس نمود و مصدر رعایت و عنایت گردید خانزمان از شنیدن این خبر گریبان جان

زده خاک حسرت بر فرق روزگار خود بخت و بتعاقب عبدالرحمن با کنار دریای گنگ تعاقب نموده بی نیل

مقصود باز گشت و لاش ان ساربان بچه را بر داشته بجونپور برده در کنار کول آبی مدفون ساخت و بر سر ان عمارتی

عالی احداث کرد و بعد ازان سال ماهم انکه ادهم خان و مافیجان ابنای خود را با دختران باقیخان تقلائی
کتخدا ساخته جشنی عالی بیاراست و صغیر و کبیر از دو را ایمان ساخته دقیقه در مهمانی و ضیافت فرو نگذاشت
و در خلال این حال خانخانان پیر محمد خان ناصر الملک ملا پیر محمد ازرده گشته اساسه امارت و جامه حشمت را ازو
کشیده بطرف حجاز روان ساخت شرف الدین حسین میرزا و ادهم خان به او نوشتند که در محلی توقف کرده
انتظار لطیفه غیبی کشد و او در ناگور رسیده اجل اقامت انداخت و منصب وکالت محمد خان سیستانی قرار گرفت اما شیخ
گدائی که بصدارت اشتغال داشت شریک غالب او شد و در جمیع معاملات مداخلت میکرد و مدعیان این مقدمات
را بعرض اشرف رسانیده مزاج اشرف را لحظه لحظه از خانخانان منحرف میساختند و بعد ازان سال بهادر خان سیستانی
به تسخیر مالوه و تادیب باز بهادر ولد شجاول خان افغان که دران دیار رایت استقلال برافراشته بود مرخص
گردید چون تسخیر آن ولایت بر وقت دیگر حواله شده بود بر سر مهم جوزده کی بمهمات خانخانان بمیان امده الفوج از
شیوپوری کالارش بر گشت و از سانحات اقبال این سال فرخنده فال دو جراحت یکی آمدن شیخ محمد غوث
رحمه الله علیه از احمد آباد دوم مفتوح گشتن ولایت شرقی تفصیل این اجمال انست که خانزمان بهادر مضافات
جونپور از تصرف افاغنه ملاعنه بر آورده بسیاری از نفایس غنایم بحضور اشرف فرستاد و سر گذشت شیخ حقایق
آگاه اینست که چون هندوستان از تصرف پادشاه جنت آشیان بدر رفت و شیر شاه بر این ولایت و الک مستولی
گشت بعداوت آنکه آن پادشاه درویش نهاد را بشیخ محمد غوث و برادر کلانش شیخ بهول اعتقادی
صافی و ارادتی وافی بود و الحق آن هر دو برادر ریاضات شاقه کشیده بدعوت اسمای الهی بی نظیر و بیمثال بودند
آن سرکرده افغانان در پی آزار شیخ محمد غوث علیه الرحمه کمر بست شیخ ترک هندوستان گفته بطرف احمداباد متوجه گشت

واعیان و اشراف انجا مقدم شیخ را از جمله مغتنمات شمرده پذیرا گشته به انواع احترام دریافتند و مراسم خدمت
بجا آوردند علی الخصوص شیخ وجیه الدین که اعلم العلمای آن دیار بود مرید و ارادتمند شیخ گشت و شیخ
دران دیار مدتی متمکن گشته متاهل شد و اولاد بهم رسانید تا حالت تحریر هر سند بداتیه بهشت متمکن اند
و چون بمرکز قرار گرفت و بساط سلطنت و جهانداری بذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی
رونق پذیرفت شیخ درین سال عزم هندوستان کرده در سواد اگراباد شرف ورود انداخت بادشاه
کامکار بکاشانه شیخ قدم رنجه فرموده دست بیعت دراز کردند و دقیقه در اعزاز و تعظیم فرو نگذاشتند
و چون شیخ گدائی را با جناب شیخ غباری بخاطر بود بطرف گوالیار متوجه گشته توطن اختیار فرمودند و مبلغ
خطیر در وجه مصارف خانقاه و صوفیان جناب شیخ مقرر گشت و گاه گاهی در اگراباد بشرف ملازمت می
آوردند تا آنکه روز دوشنبه نهم شهر رمضان المبارک سال نهصد و هفتاد هجری متوجه دار البقا شدند
رحمه الله و برکاته و ریاضات و مجاهدات که در کوهستان چناده کشیده اند در اخبار الاخیار و اکثر کتب
سیر مسطور است و این خوارق چون کتب بزرگان مذکور شده سعادت گزار احوال بزرگان دین ترتیب
داده مفصل قلم آورده درینجا همین قدر اکتفا نمود ذکر سانحات سال پنجم از جلوس خلافت
چون سال پنجم از جلوس پادشاه دادگستر شروع شد محفل جشن آراستگی یافت و نشاط عیش و بساط
گسترده شد و بعد فراغ لوازم شور و سرور شاه دارا منزلت متوجه مهمات سلطنت گشتند در همین وقت که زمانه
ارایش کلی داشت فلک دوار لعبه بر پا نمود که فی الجمله اختلالی در ولایات دست داده و باعث تشویش
خاطر ها گردید شرح این سخن اینست که حاسدان مقدمات ساخته دور از کار بر دوره خانخانان فدویت شعار برای

بعرض خود مزاج اشرف را منحرف ساختند و کار بجائی رسید که فیل مستی را بر خیمه خانخانان سر دادند و خانخانان
خود را به هزاران تدبیر از چنگال آن بلای سیاه خلاص داد و فیلبان را گرفته بکشت و اینمعنی را بر بی ادبی کمال حمل کرده
آورده خاطر اشرف را از خانخانان هر دوی رمیده تر ساختند و باستصواب ماهم انکه و شمس الدین محمد خان اتکه قرار
یافت که آنحضرت متوجه دهلی شوند پیش از روز دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخر سنه نهصد و شصت و هفت هجری
پادشاه کامکار را از آب جون گذرانیده به بهانه شکار از راه کول و جلیسر بطرف دهلی متوجه ساختند و ابو القاسم
میرزا ولد کامران میرزا را همراه گرفتند روز شنبه بیست و ششم جمادی الاخره عرصه دهلی بنور قدوم شهریار منور
گشت شهاب الدین احمد خان و باقیخان تقلائی با سایر برادران و خویشان خود شرف اندوز ملازمت
گشته با ماهم انکه همداستان گشتند و در باب بکمو کردن معامله خانخانان با هم مشورت ورزیده مناشیر
تهدید امیر از جانب پادشاه بسران افواج و خارسان صوبجات نوشتند که شهریار جوانبخت زمام سلطنت
را بدست خود گرفته و دست خانخانان را از دخل امور جهانداری کوتاه ساخته هر که رشته فدویت و اخلاص مربوط
دارد بدرگاه والا آمده حاضر شود و فرمان طلب بنام منعم خان حارس کابل صادر گشت و دینار پرستان
جاه طلب از هر دیار و هر شهر بدرگاه آسمانجاه رو نهادند نخست از همه قیاخان کنک از خانخانان جدا شده
بملازمت عالی پیوست و ماهم انکه متکفل مهمات سلطنت گشته بصوابدید شهاب الدین احمد خان کارها را سر انجام
میداد و مناصب عمده و خطاب خانی با امرای بخشید شمس الدین محمد خان اتکه که حراست صوبه پنجاب تعلق گشت
و علم و نقاره و تمن توغ خانخانان میر محمد را به او بخشیدند شهاب الدین احمد خان حارس دهلی شد و برج
و باره قلعه را استحکام داد و خانخانان از وقوع این معامله سراسیمه گشته ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی

و خواجه امین الدین محمود و دیگر هم نشینان خود را بدرگاه والا فرستاده انواع عجز و انکسار و لوازم دولتخواهی
و فدویت التماس نمود حریفان فرستاده های خانخانان را رخصت معاودت نداده جوابش برای نوشتند
پیرامخان چون اطوار روزگار گشته خواست که خود را بملازمت رساند بسعایت مقربان فرمان شد
که پیش ما نیاید و ترسون محمد خان و میر حبیب الله جهت موالفت از حضور تعین گشتند و میر عبدالله شیخ گدای را
و ولی بیک بخانخانان گفتند که زود تر بدهلی باید رفت و بداندیشان از ملازمت پادشاه جدا ساخته
زمام جهانداری بدست خود باید گرفت خانخانان از سعادت جبلی بهره ور بود راضی بدان جرات نشد و
عار نمک بر خود نپسندید و اکثر امرای پادشاهی را بحضور اشرف رخصت فرموده با برادران چریده بطرف الوره
نورد شد و درینوقت عبدالرحمن ولد سکندر و غازی خان تنوری بطرف شرقی راه فرار پیمودند و اینمعنی
نیز در جرایم خانخانان مرقوم گشت و به ترغیب ماهم انکه فرمان عالیشان بدین عبارت بنام خانخانان
صادر گردید شما جمع که سبب این رنجش وارنشیده اند مشورت نمودند و بال و حال ملاحظه ناکرده به اغوا
و اضلال اینها بیرون آمده باعث بر هم خوردگی ولایتها شده اند و ولد سکندر افغان را رخصت کرده اند
که بطرفی رفته شورش نماید و همچنین بمهدی قاسم خان و نیاز خان نیز بهینه مکاتیب شورش فرستاده اند
اند از خدای خود درین معامله شرم ندارید که بعد از چهل سال خدمت که با اینهمه اخلاص و ارادت بتقدیم
رسانیده باشید نام بدی بر خود گذارند و اگر شما سرحدی و ولایتی ارزانی داریم ارباب غرض شما سخنان
خواهند رسانید که سبب بدنامی از خاطر اقدس خواهد شد اگر موجب التماس خود متوجه حرمین شریفین شوند
و کسان خود فرستاده اسباب نذر را از لاهور سرهند طلب نمایند بهتر است بعد مراجعت هر چه اراده شما خواهد

خواهد بود بعمل خواهد آمد خانخانان از رسیدن ان فرمان در مقام حیرت در آمده متحیر گشت که ایا کجا رود و چه کند
همدرین حالت امرا که بحضور رسیده بودند از تحکمات ماهم انکه بر ایشان خاطر کشته شدند و خواستند که تدبیری
در باب او نمایند از انکه فتنه سر شد بهادر خان شیبانی را خلعت وکالت داده جمعیت امرا از هم
گسیخت قیا خان گنک را به براج فرستاد و سلطان حسین خان جلایر را محبوس کرد و محمد امین دیوانه
آواره دشت فرار شد چون خاطرش از امرای مخالف فارغ گشت بهادر خان را طرف اتاوه فرستاده
وکالت بخود گرفت و بتاریخ دوازدهم رجب سپهر یار کامگار را طرف جهجر متوجه ساخت در سواد جهجر
ناصر الملک ملا پیر محمد بملازمت اشرف رسیده به استیصال خانخانان کمر بست و شاه ابو المعالی از جانب
کشمیر رسیده بکمال بی ادبی بملازمت پیوست و بموجب حکم اشرف در تادیبخانه زندان جا یافت خانخانان
از توجه پادشاه اگاه گشته بمقتضای رسوخ عقیدت تمامی رفیقانرا بملازمت اشرف فرستاد و بجز چند کس
از خویشان واقربا پیش خود نگذاشت و اقبال کوه شکوه و تمن توغ و علم و نقاره و سایر لوازم امارت
بحضور اشرف فرستاده التماس سفر حجاز نمود و بموجب حکم اشرف خواست که از راه پنجاب بمقصد اصلی روان
شود ماهم انکه پادشاه کامگار را طرف دهلی آورد و ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و ملا پیر محمد ناصر
الملک و شاه بداغ خان و مجنون خان قاقشال را طرف ناگور فرستاد که سد راه خانخانان شوند و تا جانب
یابند دستبردی نمایند چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی مضرب سرادق سلطانی گردید محمد صادق خان
و بجهت فوج تنور پسر عبد الرحمن ولد سکندر افغان بطرف سنبهل رخصت یافت و فرمانی در تسلیم مواعظ
و پند و تهدید و ترغیب بنام خانخانان شرف صدور یافت که بعبارتی بسیط در اکبرنامه داخل است بجمیع امراء که در پنجاب

و دوابه جاگیر داشتند فرامین صادر شد که سد راه خانخانان گشته نگذارند که به پنجاب در آید جا بجا
میرزا عبد الله نهاره را مضبوط کرد و شیر محمد دیوانه که برداشته و پرورده خانخانان بود اهل و عیال
عبد الرحیم ولد خانخانان را بدست آورده رایت مخالفت بر افراشت و درویش محمد اوزبک در لاهور
سطور علی فرستاده خانخانانرا محبوس نمود خانخانان عاجز امر در دارک فرو گذاشته بحضور انور
نوشت که بنده همان بنده غلام قدیمی است و در رسوخ عقیده اصلا تفاوتی راه نیافته اما منجوایم که تادیب
خود سران و مفسدان کرده بحج گشتابم ماهم انکه محفل کنکاش آراسته فرستادن افواج بر سر راه خانخانان
تجویز نمود پس سر کردگی شمس الدین محمد خان اتکه فوجی جرار تعیین پنجاب شد و یوسف محمد خان و لاله کهی
و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و علیقلیخان میر لطف و حسنخان خویش شهابخان
و جمعی دیگر تعیین الفوج گشتند و از راه احتیاط روز سه شنبه بیستم ذیقعده پادشاه را هم بطرف پنجاب
بر آوردند و خواجه عبد المجید دیوان بخطاب آصفخان و حراست دهلی مفتخر گشت بهادران لشکر منصور بکوچ
متواتر در پرگنه دکدار که میان ستلج و بیاه واقع است رسیده در ظاهر موضع گوناچور مضرب سرادق ساختند
بیرامخان خانخانان که در گرفتن جالندهر تقید داشت خبر آمدن افواج پادشاهی شنیده فوج خود را دو
ساخته فوجی عالی را با خود گرفته با پنجاه فیل نامی اماده پیکار گردید اسامی رفیقان خانخانان
که اکثری خویش واقربای او بودند بدین تفصیل است ولی بیک و شاه قلیخان محرم اسمعیل قلیخان و
حسین خان و یعقوبخان و شیر تلچ و جماعتی دیگر و شمس الدین محمد خان اتکه نیز تکیه بر دولت روز افزون
پادشاه والا گهر نموده ترتیب صفوف داده کوس محاربه بنواخت اوایل ذی حجه اواسط شهر نومبر که

قتال گرم گشت و از طرفین حمله های مردانه بظهور پیوست و جنگی صعب دست داد اگرچه افواج پادشاهی
بهمت خورد و سرداران میمنه و میسره را پای استقلال بجا نماند اما شمس الدین محمد خان اتکه و
یوسف محمد خان با معدودی در میدان کارزار ایستاده دست به تیر و کمان بردند خانخانان اقبال
ست را پیش رو گذاشته بر سر شمس الدین محمد خان حمله کرد از شگرفی اقبال پادشاه اقبال خانخانان
در زمین جمجه و شالی زار گرفتار گردیدند و تیر اندازان موشگاف فیلبانان را تیر دوز ساختند
خانخانان خواست که از آن راه بر گشته براه خشکی رده سر گشته بر اتکه خان حمله کند رفیقان او از آن حرکت
راحل بر کوز کرده بسیار راه فرار گذاشتند اتکه خان و پسرش نیز جلوی کرده بمقابله خانخانان اماده
شد پای رفیقان خانخانان متزلزل گردید و هزیمتی قوی بر آن فوج افتاد خانخانان ناچار عنان
از معرکه تافته رو بگریز نهاد حسین خان به زخم تیر کور شد و اسمعیل قلیخان و یعقوب همدانی و احمد بیک
و بسیاری از اعیان خانخانان گرفتار گردیدند ولی بیک داماد خانخانان زخمی از نیشکر زار
گرفتار شده ره نورد وادی بقا شد و غنیمت بیقیاس بدست بهادران افتاد پادشاه جوانبخت در
سهرند نزول فرموده بودند که خبر فتح محاربه شمس الدین محمد خان اتکه رسید مخالفان خانخانان
را خرمی و سرور از حد گذشت و کوس شادمانی بغلغله در آوردند در همان ایام منعم خان و
مقیم خان و قاسم خان میر بر و خواجگی محمد حسین و خواجه عبد المنعم و مولانا عبد الباقی صدر و
ملا خرد ذاکر و پاینده محمد شکنی و فریدون طعامی میرزا محمد حکیم و ابو الفتح پسر فضل بیک و حیدر محمد
نیشاپوری با سپاهی بیخواه بملازمت اشرف فایز گشتند منعم خان بخطاب خانخانان و بمنصب

وکالت عالی معزز گردید و دیگر امرا هم بنوازش شدند هجدهم ذی حجه شمس الدین محمد خان اتکه همراهان
بملازمت عالی فایز گشت و خلاصه غنایم را با علم مرصع که خانخانان جهت نذر روضه منوره امام ثامن
ضامن علیه التحیه مرتب کرده بود بنظر انور گذرانید مورد تحسین و آفرین گشت و بخطاب اعظم خان و عطای
جامه افوو جامه فتاخی معزز گردید و یوسف محمد خان و دیگر امرا بطرح نوازش گشتند و اقطاعات حاصل
یافتند و اسمعیل قلی و حسین خان و احمد بیک ترکمان و دیگر رفیقان خانخانان که دستگیر شده بودند بعد
چند روز خلاص یافته هر یکی بمنصب عمده و خطابهای عالی ممتاز شد و سر ولی بیک خویش خانخانانرا
بصواب دید اتکه شرق رویه فرستادند بهادر خان شیبانی تواجی را که شتر کور به اتاوه رسانید تقبل
در آورد و اسمعیل بر جا مستوربان لباط عرت بس گران امدا ما چاره از الوحت دیگر حواله کردند و مقیم خان
خانخانان را با تمامی لشکر در شهر بند گذاشته شهریار کامگار متوجه لاهور گشت بیست و ششم شهر ذی حجه
سال نهصد و شصت و هفت عرصه لاهور مضرب سرادق عز و جلال گردید اعظم خان اتکه لوازم ضیافت
بجا آورده بتقدیم خدمات شایسته پرداخت و خلاصه پنجاب بجا نمد کور و برادران و پسرانش تنخواه
و بعد چند روز رایات جهانکشا بصوب سهرند معاودت نموده دهم محرم الحرام سال نهصد و شصت و
هشت در سواد سهرند شرف ورود انداخت و چون از زبان منهیان معلوم شد که خانخانان بیرمخان
نزد راجه گنیش زمیدار تلواره در کوه سوالک پناه برده روزگار بخود را البرمی برد رایات جهانکشا
متوجه کوه سوالک شد در اثنای راه اشرفخان میر منشی و خواجه سلطان علی که از معامله تردی بیکخان خوف
بخود راه داده متوجه سفر حجاز شده بودند از واقعه بر هم شدن دولت خانخانان بیرمخان اگاه گشته را جعت

نموده شرف ملازمت دریافتند وقتیکه اعلام نصرت فرجام داخل کوهستان شد راجها و رایان آن دیار گرد
کستل هجوم کرده آماده قتال شدند اگرچه شکست بر آنجماعه افتاد اما از فوج سلطان حسین خان و دیگر سرداران
جلایر شربت شهادت چشیدند خانخانان بیرمخان ازین خبر آگاه گشته از راه رسوخ عقیدت جمالی
نام غلام معتمد خود را بحضور اشرف فرستاده بکمال تضرع التماس نمود که از بعض حرکات که بسبب اضطرار واقع
گشته خجالت و انفعال کلی دارم و الحال میخواهم که بسبب بنده و دولتخواهان پادشاهی بموقف تلطف در آیند
و آنحضرت در کوهسار تصدیع کشند اگر قلم عفو بر صحیفه جرایم بنده کشیده یکی از عمده‌ها را بفرستند بیرم غلام ملازمت
اشرف فایز گشته بمنزل مقصود رهسپر شود التماس خانخانان بدرجه پذیرائی مقبول گشت و منعم خان
و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی تعین شدند که خانخانانرا بقول و عهد مطمین ساخته
بیارند خانخانان بیرمخان رفته آن گروه منعم خانرا دریافت و بلطف پادشاه امیدوار گشته اواخر محرم
درگردن انداخته ادراک دولت ملازمت نمود گریه هایهای را کشید و نوحهای رقت برآورد شهریار کامکار
خانخانانرا در آغوش شفقت کشیده انواع دلجوئی کردند و بدستور قدیم بطرف دست راست اشاره
فرمودند و منعم خان باین دست او اجازت نشستن یافت و دیگر امرا بقدر مراتب خود جا یافتند و محفلی بکمال
حشمت آرایش یافت و وقت اختتام مجلس پادشاه جوانبخت خانخانانرا از اعطای خلعت ملبوس خود سرافراز ساخته
رخصت سفر حجاز داده و حاجی محمد سیستانی و ترسون محمد خانرا بطریق بدرقه همراه کرد آنها تا ناگور رسانیده مراجعت
نمودند غلغله دولت و حشمت و کامرانی خانخانان فرو نشست اینست دنیا و مافیهای او تتمه احوال خانخانان
بمحل خود گذارش یابد ذکر مراجعت جهانگشا بصوب دهلی چون خاطر اشرف و اعیان و ثبوبان

بساط فرحت از مهم خانخانان فارغ گشت اعلام نصرت فرجام بصوب دهلی مرتفع گردید یازدهم آذر ماه الهی
موافق سه‌شنبه چهارم ربیع الاول سال نهصد و شصت و هشت ساحت دهلی مضرب خیام دولت گردید و درین
پسر قراجه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجکی محمد حسین و جمعی دیگر را بسرکردگی ابوالفتح برادرزاده
منعم خان خانخانان بکمک غنی خان ولد منعم خان خانخانان بطرف کابل روان ساخته روز جمعه دوم
ربیع الآخر سال مسطور متوجه دارالخلافه آگره گشتند روز دوشنبه دوازدهم ربیع الآخر در حصار آگره نزول اشرف ورود
افتاد منزل بیرمخان بمنعم خان خانخانان مرحمت شد و در منزل او تشریف برده فرق خانخانانرا بآسمان رسانیدند
خانخانان لوازم عبودیت بجا آورده عیار اخلاص را بمحک امتحان رسانید در خلال انحال عرضه داشت میرزا
سلیمان از بدخشان رسید خبر حادثه کشته شدن میرزا ابراهیم ولد خود نوشته التماس کمک نموده شرح
قتل میرزا مسطور چنانست که هر دو پدر و پسر بتسخیر بلخ کمر بسته بودند جنگی صعب بمیان آمد شکست بر لشکر
بدخشان افتاد میرزا سلیمان گریخته به بدخشان رفت و میرزا ابراهیم دستگیر گشته بحکم پیر محمد خان بقتل رسید
و میرزا سلیمان این تاریخ گفته که نخل امید بدر و یکی از فضلای بدخشان این رباعی گفته ای
لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ؛ از سایه خورشید درخشان رفتی ؛ در دهر چو خاتم سلیمان بودی ؛
افسوس که از دست سلیمان رفتی ؛ میرزا ابراهیم طبع موزون داشت دو روز پیش از کشته شدن قصیده
گفته که مطلعش اینست رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ؛ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل ؛
فرمان شد که بخشیان عظام افواج قاهره ترتیب دهند که بکمک میرزا سلیمان روان کرده شود و از سانحات
این سال و شهادت یافتن بیرمخان خانخانانست و رسیدن عبدالرحیم پسرش بدرگاه و الا شرح این واقعه

چنانست که چون خانخانان بعزم سفر حجاز در پتن نزول نمود چند روزی که آسایش در آن شهر اقامت
ورزید و هر روز بسیر و سیاحت آن دیار مسرت روزی بکجرلالی که از سیرگاههای کلان آن شهر است متوجه
گشت و بهنگام مراجعت وقت فرود آمدن از کشتی مبارکخان نام ملعونی از قوم افغانان لوحانی بطریق
ملاقات نزدیک آن بهادر صفا کیش رسیده بخنجر آبدار شربت شهادت بکام زندگانی آن جوانمرد وفاکیش
ریخت در آنوقت حکومت آن شهر متعلق بموسی خان فولادی بود افغانان دلیر از هر طرف هجوم آورده
دست بغارت و تاراج بستند آن سعادت سرشت گشادند و آثار رستخیز و هول قیامت در اردوی خان
شهید پدیدار گشت و در طرفه العین اثری و نشانی از اسباب تجمل و ریاست نماند و در آن هنگامه بهوش
با فدویان خان شهید مانند خواجه ملک و بابا زنبور و محمد امین دیوانه پسر خان شهید عبدالرحیم راکه
چهار ساله بود با والده او و بعض از خدمه حرم سرا بر اسپان باد رفتار سوار ساخته بطرف احمدآباد ره
نورد گشتند با افاغنه ملاعنه جنگ کنان خود را در شهر احمدآباد رسانیدند و مدت چهار ماه در آنجا
متوقف گشته بعد رسیدن فرمان عالیشان عبدالرحیم را معه متعلقان خان شهید بحضور انور آوردند و آن
فرزند سعادتمند بیمن تربیت شهریار جوانبخت بخطاب خانخانان و منصب عمده فایز گشته بتدریج
مصدر انواع خدمات شایسته گردید که در محل خود گذارش یابد و روزی که خان بهادر شهادت یافت
جمعه چهاردهم جمادی الاولی سال نهصد و شصت و هشت بود و جمعی از مساکین فراهم آمده در جوار مقبره
شیخ حسام قالب خون آلود او را بخاک سپردند و بعد مدتی بسعی حسین قلیخان خانجهان بمشهد مقدس نقل کردند
اینست دنیا و لقای دنیا قاسم ارسلان این رباعی در تاریخ واقعه او گفته بیرام بطوف کعبه چون بست احرام

در راه شد از شهادت کس کار تمام ؛ در واقعه گفت هاتفی بی تاریخش ؛ گفتا که شهید شد محمد بیرام ؛ در اکبرنامه علامی
فهامی ابوالفضل در شهادت آن خان بهادر تاویلات دیگر نوشته اما بر عقلا ظاهر است که سبب عمده
آن ماهم انکه و انکه خان بوده اند و چون دنیا دار المکافاتست دو سال نگذشت که انکه خان را ادهم خان
تیغ بیداد گذرانید و ادهم خان بحکم پادشاه بقتل رسید و ماهم انکه از غم فرزند خود بعد چهل روز از واقعه او بدیار
عدم خرامید آری این عروس شوهرکش چندین هزار طالب خود را کشته و خواهد کشت بچشم خویش دیدم
در گذرگاه ؛ که زد بر جان موری مرغکی راه ؛ هنوز از صید منقارش نپرداخت ؛ که مرغی دیگر آمد کار او
ساخت ؛ در اواخر این سال پنجم ماه الهی سال نهصد و شصت و هشت هجری پیر محمد خان و عبدالله خان و قیا خان
کنک و شاه محمد قندهاری و عادلخان پسرش و صادقخان و حبیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبائی
و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد مغل و خواجه کف گیر و مهر علی سلدوز و میرم
ارغون و شاه فنائی و دیگر بهادران بتسخیر مالوه تعین گشتند و سرداری الفوج به ادهم خان پسر ماهم انکه
مقرر شد سانحات سال ششم از جلوس خجسته ملک در ابتدای این سال ملازمان خانخانان شهید عبدالرحیم
ولد خانخانان و متعلقان او را بملازمت اشرف رسانیدند شهریار جوانبخت بهمت به تربیت او گماشته
بمنصبی لایق و خطاب میرزا خان سرفراز ساخت و از سانحات اقبال این سال آنکه درینوقت مژده تسخیر مالوه
بعرض والا رسید و باعث نشاط پادشاه و امرا گردید تفصیل این نوید آنکه چون ادهم خان و دیگر امرای ظفر
منصور در حوالی سارنگپور رسیدند باز بهادر والی مالوه که جماعتی کثیر از پری پیکران صاحب جمال فراهم
آورده در باده پیمائی و شاهد پرستی و نغمه شنوی روزان و شبان مستغرق بود وقتی از خواب غفلت بیدار

شد که افواج منصوره برسرش رسید ناچار از سارنگپور برآمده بر سه کروهی آماده حرب شد و خود در غول جا گرفته
سلیمخان خاصه خیل حاکم رای سین و چندیری را بر یمین و ادم خان را بر یسار تعیین کرده تاج خان
خاصه خیل و صوفیخان را سر فوج هراول ساخته دمامه محاربه نواخت بهادران معسکر همایون نیز افواج
را ترتیب داده کوس جنگ در نوازش آوردند پاسی از روز نگذشته بود که آتش محاربه اشتعال
یافت قالویان پاره کرده فرار کرده تاب حمله بهادران نیاوردند و رو بگریز نهادند باز بهادر را اصلا
مناسبتی بجنگ نداشت به اندک زد و گیر عنان از معرکه تافته بجانب خاندیس شتافت و جمعی
را بر سر اهل و عیال خود تعیین کرد که تیغ بیداد نخل حیات آن بی هوشانرا از بیخ براندازد و آن بی اعتدالان
بر سر لعبتان پری رخسار رسیده شروع در قتل نمودند و بعضی را مجروح و بعضی را بی روح ساخته بودند که
ادهم خان و دیگر امرا جلو ریز خود را بسارنگپور رسانیدند و بمحافظت اموال و اسباب و پاتران
باز بهادر مشغول گشتند و آن نازنینان از دست جفاکاران نجات یافتند آورده اند در هنگامی که
ادهم بر محل خانه باز بهادر رسید بتفحص احوال روپمتی که معشوقه باز بهادر و در حسن و جمال مشهور روزگار
بود پرداخت آن را همچو طاوس نیم بسمل یافت بوعده وصال باز بهادر خاطرش را اطمینان داده در اندمال
جراحتهایش کوشید چون پاره جراحات او رو بشفا آورد خان بی باک اظهار اشتیاق خود نمود
این نازنین ظهار از داعیه او آگاه گشته بیاد حریف بیوفا پیاله زهر هلاهل چو زده نقد جانرا در راه وفا
صرف کرد و داغ حسرت بر دل از رو منهاد ادهم خان نگذاشت و در بسیج کتابی اتفاق جواهد چنین قصه نیفتاده
مگر قصه شیرین خسرو مطابق این واقعه و در اکبرنامه مسطور است که چون ادهم خانرا جهان غنیمت بیحد و بقیاس

بدست افتاد تمامی نفایس را از فیال خاصه و جواهر نفیسه و زنان ماه طلعت از خوانندگان و رقصندگان در
احاطه تصرف آورده بجز فیلی چند و قدری اسباب هیچ بدرگاه سلطانی نفرستاد و بادشاه جواهر سنج
که اندکی متوجه مهمات سلطنت شده بود و انتظار غنایم مالوه میکشید ازین حرکت نمخی او متحیر گشته
فرمان قدغن امیز بنام او در باب فرستادن پاتران و اشیای نفیسه فرستاد و وجه پاس خاطر او سارنگپور
با چند پرگنه معمور بجاگیرش مقرر شد و اوجین به پیر محمد خان عنایت گشت و سرکار هندیه تعلقات
گنگ و مندسور و انجود و دیپالپور و اصقاعاتی آن بوکالت بعبدالله خان مفوض گشت و چون ادهم خان فرمان بادشاهی
را بخاطر نیاورده از روش خود برنگشت و آنچه طلب شده بود بحضور نفرستاد شهریار کامگار بی آنکه با
امرا و مقربان مشورت نماید تا مافی الضمیر خود را بماهم انکه ظاهر سازد یازدهم شعبان سال نهصد و شصت
و هشت هجری روز یکشنبه بطریق یلغار بطرف مالوه متوجه گشت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و جمعی
را در آگره گذاشت و ماهم انکه را فرمان داد که پرگنه گوالیار اهل حرم بادشاهی را بسرعت تمام بیارد چون
موکب عالی نزدیک قلعه رنتهور ورود نمود رای سرجن قلعه دار آنجا اگرچه توفیق ملازمت نیافت
اما پیشکشهای بادشاهانه فرستاده اظهار انقیاد نمود و قلعه دار کاکرون که از جانب باز بهادر در آن حصار
متحصن بود ورود سعادت آمود اعلام نصرت فرجام بادشاهی را مغتنم داشته کلید آن حصار را
بحضور فرستاده مصدر نوازش بادشاهی و بادشاهی گشت و آنحضرت خالدین را بحراست آن قلعه مامور
کرده متوجه پیش شدند و تمام شب قطره کرده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم
شعبان همین سال ظل شفقت و عنایت بر ساحت سارنگپور انداختند و در عرض شانزده روز القدر

راه

راه دور و دراز قطع کرده با حشم و خدم در دار السلطنت مالوه ورود فرمودند و این اولین طغرا بحضرت
بود که بر جهان و جهانیان جوهر جهانبانی و جهانداری را مبرهن ساختند و انقدر سرعت بکار رفت که
قاصدان ماهم انکه هم پای نتوانستند کرد از اتفاقات روزگار در ان روز ادهم خان نیز بعزم تسخیر
قلعه کاکرون از سارنگپور برآمده بود ملازمان او هر که نزدیک موکب بادشاهی میرسید فی الفور از
اسپ جلالت گشته سر بر خاک عجز مینگذاشت درین اثنا نظر ادهم خان بر حضرت افتاد و سراسیمه گشته بزمین
ادب فرود آمد و رکاب توسن عالی منزل گردید آنحضرت در ان مکان اندکی توقف فرمودند تا آنکه
پیر محمد خان و دیگر امرا که در مالوه جاگیردار شدند بملازمت اشرف فایز گشتند بعد از ان قطع مسافت
مشغول گشته داخل سارنگپور شدند منزل ادهم خان از فر نزول بادشاه سلیمان بارگاه منور و مفخر
گردید و خان مسطور بر بساط عبودیت حاضر گشته نفایس و نوادر را بنظر انور در می آورد و آنحضرت چشم
توجه بران اشیا نمی انداختند و اصلا اظهار سگفتگی نمیکردند و انقدر مرور از اشیای پیشکشی او قبول فرموده
رخت بدن را تبدیل فرموده بر پشت بام استراحت نمودند و آن بی باک در صدد فرصت بود که اگر
شهریار نظر توجه بر اهل حرم او بیندازد او دست آویز خودسری کرده دست جرأت دراز سازد
کامگار که از صحبت ملعون ماندگی کلی داشت در بستر خواب استراحت کرده وقت صبح سر از خواب برداشت و اکثر
و غطاوا اندر گرفته بشاهراه هدایت آورد و آنچه از صامت و ناطق بدست او افتاده بود بر طبق عرض
کشید بعضی را باو بخشیده تتمه را در سرکار ضبط کرده روز شنبه دوم رمضان المبارک علم نهضت بجانب
آگره برافراخت و در منزل اول که نزدیک سارنگپور واقع شد از ادهم خان حرکتی شنیع بوقوع انجامید که ماهم انکه

برداشت همان نوبه ماهم انکه
همراه بزرگیان عصمت ...
نمود و ادهم خان را

از حرکت آن خجالت کشید و آنحضرت بر روی بزرگی نیاورده روانه پیش شدند تفصیل این
اجمال آنکه آن خودسر بی باک که گوساله شیر مست بود با کنیزان مادر خود ساخته وقت کوچ دو
اسامی جمیله نادره روزگار را که از جمله پاتران باز بهادر بودند از حرم سرای خاص گذرانید و
بخیال سهوای چنین داغ خیانت بر پیشانی روزگار خود گذاشت آنحضرت فرمودند که امر کوچ موقوف
تفحص احوال آنها پردازند کاربرداران حرم سرا این هر دو را بدست آورده نزد ماهم انکه که امور محل
خاص بدو تعلق داشت حاضر گردند و الی رنگه فتنه شرارت آن بیچارگان بیگناه را جهت اخفای
بداندیشی پسر نابرخوردار خود مسافر ملک بقا ساخت و به پاداش آن هر چه به او رسید از عبارت سال
آینده مکشوف میگردد و شهریار کامگار بر اجمال آنکه دل بر سرش آگاه گشته اغماض عین نمود و لطف اکره
ره نورد شد و ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرا بدستور سابق در مالوه گذاشته کوچ بکوچ کرمخانان
گشت و در میر و رشیری را بدست خود بضرب شمشیر ابدار بر خاک هلاک افکندند و غیر لو بخشیش از حصار
محفل بر خاست و در روز سه شنبه نوزدهم رمضان المبارک سال نهصد و شصت و هشت دار الخلافه اگره
بورود موکب سعادت پیرا ضیا پذیر گشت و در یکماه و هفت روز این یورش سر انجام پذیرفت و
از عمده فتوحات این سال ظفر یافتن خانزمان علیقلیخان شیبانی است بر افغانان شرقی روی
سر خوش جانست که افغانان شرقی قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل جمع آورده
پسر مبارز عدلی را شیر شاه نام کرده بسرداری بر داشتند و با انبوهی عظیم بر سر جونپور رسیدند خانزمان
باتفاق بهادر خان و ابراهیم خان اوزبکان و محمد خان قاقشال و شاهمخان جلایر و میر علی اکبر و

گکهر و دیگر جاگیرداران آماده پیکار گشت اما چون غنیم بسیار بود از شهر دور رفتن مناسب ندانسته در سواد
شهر طرح جنگ انداخت افغانان چند توپ آراسته از آب دریای گومتی گذشته بدلیری تمام متوجه
جونپور گشتند چنانچه سیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بطرف مسجد سلطان حسین شرقی روی نهادند و لخفو بجانب
و قیتو و سلیمخان کرّانی و سعید سلیمان و جوهر خان و جماعتی دیگر بجانب دروازه لعل حمله کردند و حسن خان
بچکوتی و ادهم بسر فتح خان و بسیاری از اوباشان جانب بند شیخ بهلول زور آوردند و از طرفین جنگ شهامتهای
مردانه بظهور پیوست و بهادران معسکر همایون اگرچه بزور پنجه شجاعت حسن خان بچکوتی را اگر راندند اما
سیر خان و رفیقان او حمله رستمانه کرده بهادران نصرت شعار را تا کوچه بند شهر رسانیدند خانزمان
بجنگ کس بکدیل را رفیق خود ساخته مردانه کمر بمدافعه بست و مخالفان را بزیر شمشیر گرفته زده زده غنیم
را از شهر برآورده در این حالت جمیع بهادران از چهار طرف حمله کرده سلک جمعیت افغانان را پراکنده
ساختند و چند فرسخ تعاقب نموده افیال نامی و غنیمت بسیار بدست آوردند خانزمان و بهادر خان شیبانی
ازان غنایم پیش بحضور اشرف فرستادند و مرحلتی در کاشانه درآمد اینها بقیه نهاد شهریار کامگار معین الدین خان
فرنخودی را بحراست آگره مأمور ساخته روز پنجشنبه چهارم ذیقعده سال نهصد و شصت و هشت هجری از راه
کالپی متوجه شرق رویه گشت و منعم خان خانخانان و خواجه جهان و اکثری امرا در رکاب گرفت و وقتی
در کالپی نزول سرادق دولت گشت عبدالله خان ازبک لوازم ضیافت ترتیب داده پادشاه را
بمنزل خود برده هرچه فراهم آورده بود برروی عرض آورده دقیقه در خدمتگاری فرو نگذاشت و چند روز
بتفرج شکار پرداخته در سواد کالپی اقامت ورزیدند خانزمان و بهادر خان از نهضت رایات عالیات آگاه

آگاه گشته از تغافل خود پشیمان گشتند و برسم ایلغار قطع مسافت کرده در نواح کالپی ادراک سعادت ملازمت
نموده افیال نامی مثل سی و شکار و بالسه و دلیل و سید لیاد و جکمو بهن که هریکی از اینها شکستن فوجی
کفایت میکرد با نفایس غنایم بنظر اشرف درآوردند خلاع فاخره ممتاز گشتند و رایات پادشاهی
بصوب آگره معطوف گردید هفدهم ذی حجه سال نهصد و شصت و هشت عرصه آگره از نزول خداوند
تاج و تخت سعادت پذیر گشت در اواخر ابان ماه الهی سال نهصد و شصت و نه اوایل ماه ربیع الاول اعظم خان
انکه از پنجاب آمده دولت زمینبوس دریافت و بجلایل عطیات پادشاهی مخصوص گشته معاملات دیوانی
باو مفوض شد منعم خان خانخانان و ماهم انکه از پیشی او آزرده گشته رنجش خاطر بهم رسانیدند و در فکر
برانداختن او درآمدند و شهریار کامگار در مقام بی‌پروائی و استغنا درآمده آثار و علامات دلاوری و ستیکی
بظهور می‌آورد چنانچه در همان ایام بر فیل هوائی نام که در آدم کشی و خونریزی معروف بود بجای
فیلبانان سوار گشته با فیل رن باگه نام بجنگ انداخت و آن دو کوه با همدگر چنان در آویختند که بینندگان
را زهره آب میشد و آن پادشاه شیر شکار اصلا وسوسه بخاطر نیاورده بر پشت آن غول منظر مستحکم
نشسته بود و خلایق از مشاهده این حال انگشت حسرت بدندان گرفته بودند اعظم خان در آنوقت حاضر
خود را برهنه ساخته اظهار اضطرار نمود فرمودند خاموش باش والا از بالای فیل خود را بزیر خواهیم
انداخت انکه ساکت شد و بعد مدتی مستی فیل مرکوب سواری خاص حریف خود را گریزانید و هردو فیل
از روی جسر گذشتند شهریار کامگار فیل هوائی را از تعاقب او باز داشته بدولتسرا نزول نمود و عالمی
را از اهش بخشید مقارن اینحال خبر تسخیر قلعه چناده رسید شرح این اجمال آنکه در محاصره مبارز عدلی که بخیر خان

شده بود رایت مخالفت می‌افراشت او فتو نام افغانی را در انحصار گذاشته بمحاربه خانزمان کمر بسته بود
چون در جونپور هزیمت خورده بطرفی بدر رفت خواجه عبدالمجید اصفهانی انحصار را از فتو قول و
عهد گرفته صورت واقعه بحضور اشرف التماس نمود حسینعلی خان ترکمان بقلعداری انحصار دستوری
یافت و همدران ایام ادهم خان پسر ماهم انکه بموجب حکم اشرف بحضور انور رسید و انتظام صوبه مالوه بعهده
پیر محمد خان شروانی مقرر گشت و در خلال اینحال روزی پادشاه شیر شکار بعزم نخچیر افکنی بطرف فتح پور نهضت
نموده در موضع مندا کر منزل گزیده از اتفاقات حسنه جمعی از نغمه پردازان بحضور اشرف رسیده اشعار هندی
در مناقب قدوة اولیای کرام حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر آسوده اند خواندند آنحضرت
را شوق زیارت بجوش زد با آنکه لشکر فراهم آید از همان منزل با معدودی بطرف اجمیر نهضت
نمودند ماهم انکه را فرمان رفت که پردگیان تتق عصمت را از راه میوات به اجمیر رساند روزی که موضع
کلاولی مخیم موکب اقبال گشت عمده امرا چغتی خان بعرض رسانید که راجه بهارمل کچهواهه حقوق بندگی و
خدمتی بدرگاه عالی بسیار دارد و درینوقت میرزا شرف الدین حسین تیغ تعصب بسوجا برادرزاده راجه
انجلی بر سر آمیر کشیده بود راجه گریخته در شعاب جبال متحصن گشته است و میرزا مبلغ مقرر را از راه تقرر ساخته
حکمات پسر راجه مسطور را با چند کس از خویش و اقربای او بطریق گروگان بدست آورده بطرف
اجمیر و ناگور رفته است بچغتی خان فرمان شد که راجه را استمالت ساخته بحضور بیارد و در دوسه منزل
برادرزاده راجه مسطور شرف ملازمت دریافته مشمول عنایت گشت و در سانگانیر راجه بهارمل نیز بمعیت
چغتی خان ادراک دولت حضور نمود و بموجب التماس راجه در سانبهر بمنزل او تشریف برده صبیه کلان راجه

بحله اسلام زینت داده بحباله نکاح درآوردند و فرق عزت او را باسمان رسانیدند و این اول علاقه التفات
بود که براجهای هندوستان مبذول گشت و این راجه و تمامی خویش و تبار او از قید میرزا شرف الدین حسین
نجات یافته بمدارج عالی فایز گشتند و شهریار کامگار بتواتر داخل اجمیر شده شرف زیارت مزار مبارک
حضرت خواجه قدس سره دریافت و زری وافر بمستحقان و مجاوران آن مکان متبرک رسانیده بصوب
دارالخلافه مراجعت نمود و میرزا شرف الدین حسین را بتسخیر میرته مأمور ساخته ترسون محمد خان و شاه
بداغ خان و عبدالمطلب پسر او و جرم خان و محمد حسین و جمعی دیگر را در آنجو جاگیر داد بکمک میرزا تعیین نمودند و
بهگونت داس ولد راجه بهارمل و مانسنگه پسرش را همراه گرفته بیلغار تمام روز جمعه ششم جمادی الآخر بدارالخلافه
آگره نزول اجلال فرمودند و اردوی کلان منزل بمنزل قطع مسافت کرده از عقب رسید سانحات
سال هفتم از جلوس خورشید جلال در آغاز این سال فرخنده فال خبر تسخیر قلعه میرته بعرض اشرف اعلی رسید تفصیل
این حکایت چنانست که این حصار در تحت تصرف راجه مالدیو زمیندار مارواړ بود و از جانب او جگمال
نام راجپوتی بمحافظت القلعه مستحفظ است و دیو داس نام راجپوتی با پانصد نفر چیده بمدد جگمال
مامور بود میرزا شرف الدین حسین باتفاق امرا همت بمحاصره او بسته در کندن نقب و ساختن ساباط
مشغول گشت و باندک ایام بسعی تمام نقبی زیر برج قلعه رسانیده بباروت مملو ساخته آن برج را
بهوا فرستاد و حمله رستمانه کرده انحصار را بتصرف درآورد و دیو داس را با پانصد راجپوت طعمه تیغ بیدریغ
ساخت پادشاه سلیمان بارگاه محفل جشن آراسته بهادران لشکر منصور را بانواع تشریفات بهجه نمود و
همدران ایام بعزم شکار بطرف سکیت که از دارالخلافه سی کروه است متوجه گشت و جنگلی رستمانه کرده گرد

اندیار را که در تمرد و جلادت مشهور آفاق بود تادیب لایقی کرده مراجعت نمود تفصیل این اجمال چنانست
که چون اعلام نصرت فرجام بادشاه خصم افکن در صحرای ان ولایات که به اتکنه موسوم است بصید افکنی
مشغول گشت سخنی داد خواه گشته حقیقت رهزنی و ادم کشی جوکی مردان و صحرانشینان اندیار بعرض رسانید
باانکه زیاده بر دویست کس از عمدها و دو صد فیل در رکاب سعادت رسیده بود بر فیل دلشکار نام سوار
گشته روی توجه بدهات مذکور آوردند و ان مردان شقاوت سرشت در یک دیه قریب چهار هزار کس
فراهم آمده دست به تیر و تفنگ گشادند و محاربه قوی بوقوع انجامید از قلت حاضران رکاب فیروزی انتساب
متمردان کاری پیش نمیرفت که بهمدران اثنا شهریار جوانبخت سواری فیل خود را تند رانده دران
دریای آتش غوطه زده بمحلی رسید که هفت تیر از سر جامه بگذشت و از عنایات الهی آسیبی بذات مقدس
نرسید و همچنان جلادت و چسپان داخل آن ده گشته دیوار قصر حیات مخالفان از تیغ بر انداخت و دیگر بهادران
نیز از هر طرف بدیه در آمده شروع در کشتن و بستن کردند و بعد محاربه سه پاس روز نسیم فتح بر پرچم
رایت خاقانی وزید قریب هزار کس از کفار بد کردار بقتل رسیدند و بسیاری اسیر پنجه تقدیر گشتند بادشاه
جوانبخت کوس فتح نواخته بدار الخلافه مراجعت نموده و از عنایت پاک طینتی و دینداری فرمان کرد که هیچکس
از لشکریان زن و فرزند اهل ده را دستگیر نکنند و آتش در دهات نزده باشند زیرا که مصدر تقصیر متمردان اند
هرگاه ایشان بسزا رسیدند بدیگران چه گناه که مزاحمت ازو رود و این حکم ابادی تمام بدهات و رعایا بخشت
داد و هر ویرانه صورت معموره گرفت و از سانحات این سال سانحه غرق شدن پیر محمد خان شروانی حاکم
مالوه است و بار دیگر متصرف شدن بازبهادر الولایت معموره را تفصیل این اجمال انست که چون از پیشگاه فضل

وکرمت حراست صوبه مالوه به پیر محمد خان شروانی مقرر گردیده و ادهم خان را بحضور اشرف طلب نمودند پیر محمد خان
قلعه بیجاگده را متصرف گشته اعتماد خان قلعدار انجا را بقتل رسانید و اسباب و بنه خود را در منهاکره گذاشته
بعزم تسخیر ولایت خاندیس از اب نربده عبور نمود در انوقت میران مبارکشاه والی خاندیس در قلعه اسیر بود
ملا پیر محمد خان چهل کروه در یک شب قطع کرده مانند بلای ناگهان بر سر برهانپور رسید و دقیقه در قتل
و غارت فرو نگذاشته غنیمت بحد و قیاس بدست آورده و زن و فرزند اهل اندیار را اسیر کرده
مراجعت نمود در اثنای راه بازبهادر با فوجی اراسته بر سر او رسید و هر چند پیر محمد خان را رفیقان او
از جنگ منع کردند ممنوع نگشته اماده محاربه گشت سپاه او از مالهای غارت گران بار بودن نتوانستند
دهر همتی فاحش خورده بر ساحل نربده رسید و از نهایت اضطرار اسب بدریا انداخت و بپاداش
سعی قتل خانخانان بیرامخان در اب نربده فرو رفت و لشکریان نیز بسیاری غریق بحر فنا گردیدند
و انچه بسلامت بکنار رسیدند اسباب و اموال را بدست مخالفان گذاشته آواره گردیدند داری آه مظلومان
را اثرهاست القدر حیف و ستم از دست انجماعه بر سکنه خاندیس رفته بود که امید سلامت داشتن ناممکن
القصه بازبهادر جلوریز در مالوه رسیده رایت اقتدار برافراخت و قیاخان گنگ و شاه محمد قندهاری
و حبیب علیخان و جمعی دیگر که در مالوه جاگیر داشتند از فرو رفتن پیر محمد خان دل از دست داده رو بدرگاه
گیتی پناه گذاشتند انحضرت جهت دفع فتنه بازبهادر عبد الله خان اوزبک را بحراست مالوه تعین فرمودند
و دیوانی انولایت به معین الدین احمد خان فرنخودی مقرر گشت بازبهادر که بهره از شجاعت نداشت
بی جنگ و جدل راه فرار نموده نزد رانا اودی سنگه رفت عبد الله خان در مندو نزول نموده به انتظام مهمات

مشغول گردید و معین الدین احمد خان جاگیرات را تقسیم کرده مراجعت نمود و بحضور اشرف رسیده صورت واقعه
التماس نمود و از وقایع پنجاب بعرض رسید که راجه گنیش زمیندار نندون خان محمد تیموری حاکم میان
دواب گشته نقد و جنس بسیار متصرف شده بنام خان کلان و قطب الدینخان حاکم پنجاب فرمان رفت که
او را تادیب نمایند او از دست بهادران گریخته پناه بدرگاه والا آورد و داخل ملازمان بادشاهی گشت
و از سانحات اقبال این سال رسیدن سعد بیگ نام ایلچی شاه عراق طهماسب میرزاست که در ساعتی سعید
بملازمت اشرف رسیده نامه شاه فتوت پناه را با اسپان عربی و عراقی و رومی و دیگر نفایس و نوادر
اندیار بنظر انور در آورد و در رعایات بیحد کال ایلچی مبذول گشت و ارمغان شاه بموقف قبول افتاد ذکر کشته
شدن اعظم خان اتکه از دست ادهم خان پسر ماهم انکه و بیاسا رسیدن ادهم خان بحکم بادشاه
عدالت شعار ای هوشمند بیدار دل لختی چشم هوش بر این داستان بگشا و احوال قاتلان خانخانان
بیرامخان را بغور دریاب که هنوز جرعه از شربت کامرانی نه چشیده بودند و نفسی بهم آغوش عروس
مدعا نگشته که خالق زمین فرمان و افریننده انس و جان که حاکمی است عدالت شعار و قادری است
انتقام کش هر یکی را ازان جماعه بچه حالت گرفتار ساخت و بچه عنوان باداش اعمال در کنار ایشان گذاشت
تفصیل این اجمال انست که عمده ساعیان اینمعامله ماهم انکه و اعظم خان اتکه و ملا پیر محمد ناصر الملک
شروانی بودند حالتی که بر آب دریای نربده پیر محمد ناصر الملک گذشت در صدر مرقوم گشت احوال
ان دو کس چنین است که چون اعظمخان اتکه از پنجاب بملازمت اشرف رسیده زمام مهام وزارت بکف
گرفت و در اتق و فاتق مهمات سلطنت گردید اینمعنی بر خاطر ماهم انکه و منعم خان خانخانان بسیار گران آمد و ماهم انکه

نقصی که در فطرت و خلقت طایفه زنان جبلی است مزاج ادهم خان پسر کوچک خود را بشورش در آورد
و خانخانان که مرد کهنه کار و پیر دیده گرم و سرد زمانه چشیده بود به تصریح و کنایه ان بدبخت باده خود کامی
را ترغیب و تحریص فتنه و فساد کرد و ان ناعاقبت اندیش مغرور و متکبر در صدد قتل اعظم خان گشت
و چندی از اشرار جفاکار را رفیق خود ساخته روز شنبه دوازدهم شهر رمضان المبارک بعزم نادرست
بدولتسرای بادشاهی در آمد در انحالت اعظم خان بدیوانخانه سلطانی نشسته مشغول مهمات بود و
منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان نیز حاضر بودند در تعظیم او اعظمخان نیم قیامی نمود ان کوتاه اندیش
شیرمست بی محابا خنجر زهرآلود از نیام کشیده بشکم اعظم خان فرو برد و خوشم اوزبک و دیگر ملازمان
ان بی باک بزخمهای متواتر کارش به انجام رسانیدند خانخانان منعم خان مضطربانه بر اسپ سوار
گشته راه پنجاب گرفت و دیگر حضار محفل بخانهای خود رفتند طرفه شورشی و غوغای در دولتخانه
بادشاهی برخاست انحضرت در استراحت بودند از غلغله اشوب بیدار گشته از پردگیان عصمت
پرسیدند انها التماس کردند که هیچ خبر نداریم ناچار بر دیوار محل خاص برآمده دیدند که معتمد خاص خواجه سرا
نعمت نام دروازه دولتخانه را بسته و دو ساخته و ادهم خان با خنجر خون چکان بر صفه دولتخانه بادشاهی
برآمده با خواجه سرا درشتی میکند که دروازه حرم سرا را بگشاید شهریار کامکار از دروازه دیگر بیرون آمدند
و بقهر تمام با آن بی باک فرمودند که ای شیرمست انچه بار اجرا کشیدی ان خود سر دویده هر دو دست بادشاه
را بگرفت و بقدر نبردی بمیان آمد بادشاه شیر افکن نیز در شجاعت پنجه خود را از دست این بی باک
خلاص ساخته مشتی بکمال غضب بر کله او نواخت که مغز شوریده اش بجنبش در آمد و بیهوش گردید پس بموجب اشاره

عالی قرخنجان و سنکرام اورا مقتول ساخته دار بالای صفحه سرنگون انداختند و موی کشان بالا آورده دو بار
دیگر فرو افکنند چنانچه روح او از اوج عزت بر حضیض ناکامی میل نمود و مرغ جانش از قفس کالبد پرواز
کرد و یوسف محمد خان و دیگر اولاد و احفاد اعظم خان از این عدالت و داد گستری سجده شکر بجا آورده
لاش او را در تخته انداخته بدهلی آورده در جوار مقبره شیخ المشایخ قدوه عارفان حضرت نظام الدین اولیا
قدس سره بخاک سپردند و گنبدی عالی و صفه از سنگ رخام بتکلف تمام بر سر قبرش تعمیر کردند که تا حال
تحریر نظرگاه زایران آن بقعه مبارک است القصه آنحضرت ادهم خان را بقصاص رسانیده درون محل
تشریف برده بماهم انگه گفتند که ادهم انگه ما را کشت و ما ادهم خان را بقصاص رسانیدیم هر چند آن زن
ضبط خود کرد اما در دلش هزاران زخم معنوی مجروح گردیده و مرضی که داشت یکی هزار افزوده و آنحضرت جنازه
ادهم خان را بدهلی روان ساخته فرمان فرستادند که در جوار مزار شریف حضرت خواجه قطب الدین بختیار
کاکی قدس سره مدفون سازند و گنبدی عالی بر سر قبرش تعمیر کرده صفه بلند احداث نمایند کارپردازان
سرکار والا موافق آن بعمل آوردند و آن عمارات عالی تا حالت تحریر مرتب و مهیاست و سیاحان
ربع مسکون از تماشای آن چشم عبرت میگشایند و از نگاههای عمده اهل انزار است و آورده اند که
ماهم انگه زیاده بر چهل روز از حادثه پسر زندگانی نکرده از غایت غم و الم و حزن و اندوه مسافر ملک
بقا گشت و آنحضرت جنازه او را بر دوش همت برداشته بطرف دهلی روان فرمودند و در جوار قبر پسر خود
مدفون گردید این است دنیا و کامرانی دنیا حدیث نبویست صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم الدنیا ملعون
ملعون ما فیها الا ذکر الله و این معامله تنها از ابنای ظهور نپیوسته بلکه تا امروز اعیان روزگار و سران دیگر از آن

در همین حالت گرفتار اند و هر چند فلک دوار سزای کردار در کنار روزگار ایشان میگذارد اصلا
بوی از حسرت و ندامت بدماغ ایشان نمیرسد و متاثر و متنبه نمیشوند و خبری از احوال دردمندان
ندارند و چشم ترحم تر بر روزگار مسکینان نمیگشایند   این کار دولت است کنون تا کرا رسد
القصه منعم خان و قاسم خان میر از وقوع این حادثه راه فرار پیش گرفته متوجه لاهور گشته که از آنجا بر طرفی
که دانند خود را بکابل رسانند و قتیکه در حوالی پرگنه سروت ورود نمودند قاسم علی سیستانی عامل
جاگیر سید محمود بارهه هر دو را دستگیر کرد سید محمود لوازم مهمانداری بجا آورده دقیقه در غمخواری فرو
گذاشت نمینمود و صورت واقعه بحضور انور التماس نمود و بموجب فرمان واجب الاذعان هر دو را بملازمت
اشرف رسانید انواع عنایات بحال اینها مبذول فرموده منعم خان را دستور سابق بخطاب خانخانان و منصب
وکالت کل سرفراز نمودند و خواجه جهول ملک خواجه سرا را بخطاب اعتماد خان ممتاز نموده مهمات خالصه
شریفه را به او مفوض ساختند و از سانحه غریبه اقبال آمدن میان تانسین است بدرگاه جهان پناه
خلاصه سخن آنکه او سرآمد نغمه سنجان و هر دو از مریدان شیخ محمد غوث گوالیاری بود و بکمال اعزاز و احترام
نزد راجه رام چند زمیندار بهته میگذرانید چون صیت نغمه او بعرض اشرف رسید منشور عنایات در باب
طلب او بنام راجه صادر گشت راجه سامان شایسته کرده با فیلان کوه شکوه و دیگر غنایم نفیسه میان مذکور
را بحضور انور فرستاد از کس در علم موسیقی بی نظیر و بیمثال بود منظور نظر خاص گشت و هر روز پایه
قدرش افزایش گرفت و نقد عمر را در خدمت بادشاه عالی فطرت صرف نمود و تا وقت تحریر آنجا
اولاد و احفاد او در هندوستان معزز و مکرم اند ذکر سانحات سال ششم از جلوس حضرت جلالی

درین وقت از زبان منهیان بعرض رسید که خواجه عبد المجید اصفخان با راجه رام چند زمیندار بهته و غازی خان
تنور محاربه عظیم کرده غازیخان را بقتل آورده افواج راجه شکست فاحش داد و راجه در حصار باندهو
متحصن گشته عریضه عجز آمیز بحضور انور فرستاد فرمان بنام اصفخان صادر شد که متعرض احوال راجه نشود
و بجاگیر خود مراجعت نماید خان مسطور بعمل آورد و راجه نجات یافته پیشکشهای لایق بحضور انور فرستاد در سال
این سال خبر شورش کابل است و رخصت منعم خان بحراست صوبه کابل و اتالیقی میرزا محمد حکیم متانت
بود شاه ولی اتکه و دیگر فتنه انگیزان از راه عفت قباب ماه چوچک بیگم والده میرزا را از وی منحرف ساختند
او غافل از بازی روزگار روزی بسیر فالیز متوجه گشت حریفان دروازه قلعه را مسدود کرده آماده محاربه گشتند
غنی خان طاقت محاربه در خود نیافته بهزاران حسرت رو بجلال آباد گذاشت شاه ولی اتکه چندی روز
فضیل بیگ برادر منعمخان را مدار المهام ساخت چون او از مبانی عاری بود ابو الفتح پسرش صاحب مهمات
گشت فتنه سرشتان تاب کامرانی او نیاورده شبی آن پدر و پسر را بقتل آورده اسباب و اموال اینها
را بباد غارت و تاراج دادند شاه ولی کافل مهمات گردید و خود را عادلشاه خان خطاب کرده حیدر قاسم
کوه بر را خطاب خانخانانی داد و خاص ملک خواجه سرا را اخلاصخان لقب بخشید بجهت انصرام مهمات کابل
خانخانان منعم خان تعیین گردید و محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان تکریه
و حسنخان و تیمور خان و دیگر امرا با خانخانان تعیین شدند خانخانان به استعجال تمام ره نورد گشته بجلال آباد
داخل شد و انتظار محمد قلیخان برلاس که حاکم ملتان بود و دیگر امرای بادشاهی نکرده بطرف کابل نهضت نمود
شاه ولی اتکه و دیگر امرای کابل میرزا عبد الحکیم را برداشته و حشری انبوه فراهم آورده از کابل برآمدند و بیک

خانخانان بطرف کابل نزد این جماعت که غنی خان پسر منعمخان

جاریان در مقام خواجه رستم بملاقی فریقین دست داد و جنگی در غایت صعوبت بوقوع پیوست دلیران
قاهره ایزد سبحانه شکست بر لشکر خانخانان افتاد و خانخانان در فیقانش هر چه در هندوستان فراهم آورده
بودند بدست کابلیان دادند خانخانان راه فرار پیموده به بکرام رسیده بهزاران خجالت صورت واقعه
را التماس نمود بادشاه فراخ حوصله انواع نوازش به احوال خانخانان مبذول داشته فرمان طلب صادر فرمودند
خانخانان در اواسط سال هشتم از جلوس آنحضرت و اواخر سال نهصد و هفتاد هجری بالتزام بساط بوسش
عالی معزز گشت و سرکار حصار فیروزه و اتاوه و خیرآباد و شاه پور و کلانور و جلندر بجاگیر خانخانان مقرر شد
و از غرایب حکایات اقبال آنکه آنحضرت بطرف متهرا بعزم شکار شیر متوجه گشتند و هفت شیر را بدست خود
شکار کرده هنگام مراجعت پیاده روی استقبال ورزیدند یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه
و سیفخان و شجاعتخان و میر علی اکبر و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلبخان و جمع دیگر از
مقربان هم پایی کردند اما آن شیر بیشه شجاعت تند و تیز ره نورد گشت که غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک
و شمال خان هیچکس نتوانست همراهی کرد و همدرین وقت کمالخان گکهر که در صدد دگرگونی در چند محال سیر آمده
از دست ادم خان گکهر که عموی او بود دادخواهی نمود و چون او مصدر نیکو خدمتها شده بود بخان کلان و میر محمد خان
و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و شریفخان و راجه کبور دیو و راجه رامچند که در پنجاب جاگیر داشتند
منشور والا قدر صادر شد که او را بوراثت پدرش فایز سازند و تخت بادم گکهر مواعظ دلپذیر و اندرز نامه
نوشته از حق پوشی مانع شوند و اگر نشنود بهر طوریکه باشد اعانت امداد او کنند امرا هر چند بادم بوسیله ها
فرستادند قدم بر جاده آدمیت نگذاشت و آماده محاربه گشت افواج قاهره بقلع و قمع او متوجه گردیدند در حوالی

درحوالی قصبه مبلان آتش محاربه اشتعال گرفت نسیم فتح وفیروزی بر پرچم رایت امرا وزیده دهمخان و
لشکری ایشان دستگیر شدند امرا آن هردو را بکمالخان سپرده وبر تمامی ولایت گگران قابض ساخته مراجعت
نمودند اولشکری را بدیار عدم فرستاده ادم را محبوس ساخت و مدت حیاتش در حبس سپری شده در فر
رسیدند شهر جونپور میرزا شرف الدین حسین که همشیره آنحضرت در حباله نکاح او بود از ناگور بعزم نفی روانه دار
کداشت از منبکاه خلافت حسین قلیخان نواده خانخانان بیرامخان بجاگیرداری ناگور وبرفع فتنه میرزا
مامور گردید و اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادقخان و محمد قلی توقبای مرکب بهادر وجندی دیگر با او
تعین شدند افواج بادشاهی قلعه اجمیر و قصار میرته را از کسان میرزای فتنه سرشت متسخر ساخته تسخیر
جودهپور که موطن راجه مالدیو است کمر بست و میرزا از جالور گذشته بطرف احمداباد آواره گردید
چندر سین ولد مالدیو کوچک رای مالدیو جودهپور در تصرف خود داشت رام رای پسر کلان مالدیو بملاقات
حسین قلیخان فایز گشته بعزم بندگی درگاه والا بطرف دارالخلافه ره نورد گشت آنحضرت او را
نوازشها کرده معین الدین احمدخان فرنخودی و مظفر مغل و جمع دیگر را همراه او کرده بکمک حسین قلیخان
تعین فرمودند و در اندک ایام جودهپور بتصرف اولیای دولت در آمد و تتمه حالات میرزا شرف الدین
آنکه در حدود گجرات شاه ابوالمعالی که از طبقه اهل تمرد بود از زندان گریخته بدو پیوست و با هم دیگر عهد و پیمان
درست کرده کمر در استیصال خود بستند میرزا خود در جالور ماند و او را با ششصد تیرانداز بعزم شورش اجرا
رخصت نمود او در میوات رسیده بلده نارنول را غارت کرده براه حصار فیروزه بسمت کابل عازم گشت آنحضرت
شاه بداغخان و تاتارخان و رومیخان را بتعاقب او تعین کرده از آگره بطرف دهلی نهضت فرمودند

بیست ونهم ماه جمادی الاولی ساحت دهلی از شعشعه اعلام نصرت فرجام نورانی گشت و درالوقت قضیه عجیب
اتفاق افتاد و سرخش خیالیست که آنحضرت روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد
شریف سرامد عارفان حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره متوجه گشتند چون سواری خاص در چهارسو
بازار دهلی رسید یکی اجل گرفته بر دروازه مدرسه ماهم انگه ایستاده گشته تیری بر آنحضرت انداخت چنانچه
بر کتف آنحضرت بمقدار یک وجب نشست و زخم قوی عظیم برخاست بندهای جان نثار بغیرت تمام
او را بدست آوردند فرمان شد که تفحص نه پرداخته او را پاره پاره نمایند که مبادا اسم جماعتی بر زبان
آرد و در استیصال خانواده کمر بندد کارپردازان بعمل آوردند و آنحضرت با وجود چنین زخم منکر بسواری آمدند
جهان نما بطرف دولتسرا متوجه گشتند خضر خواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق کرده بچاره سازی
آن جراحت مشغول شدند و به تدبیر صایب نخست و بند بر روزه در عرض یک هفته به اندمال والتیام آوردند و
زود تر شفای کلی نصیب ذات قدسی صفات گشت و بعد تفحص معلوم شد که آن بی باک اجل رسیده از غلامان
شرف الدین حسین بود و فتلق فولاد نام داشت و آنحضرت سیوم جمادی الاخری بطرف آگره نهضت فرموده
یازدهم شهر مسطور ظل عنایت بر ساحت آگره انداختند سانحات سال نهم از جلوس حضرت جلالی
در ابتدای این سال بپایه سریر رسیدن شاه ابوالمعالی است در کابل تفصیلش خالیست که چون آن فتنه سرشت
در هندوستان کاری نتوانست پیش برد خود را بکابل رسانید بمعیت قباد نام در چک بیگم والده بو شجاع
درون قلعه فرستاد و این بیت بر سر عنوان نوشت   ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم   از بد حادثه
اینجا به پناه آمده ایم   بیگم ساده دل در جواب نوشت که بیا و فرود آکه خانه خانه تست   آن مفسد

داخل کابل شد امرای کابل همشیره میرزا محمد حکیم را در حباله نکاح او در آورده به پایه قدر و منزلتش از آسمان گذرانیدند
او را خیر مایه فتنه و فساد بهم رسید و در اندک ایام متوسلان بیگم را از مهمات کابل بیدخل ساخته زمام کار بدست
خود گرفت و چندی از مفسدان در مزاج او تصرف کرده بنفس شریر بدکردار او را در شورش آوردند و آن بدعاقبت
خبیث طبیعت او اسط شعبان باتفاق سکون دلدار فراجه مقتول و شاه و مان قاضی زاده لقب حسن ماوراء النهر
در حرم سرا رفته بیگم عصمت سرشت را تیغ بیداد شربت شهادت چشانید و حقوق سوابق و لواحق این
دودمان عالی را بر طاق نسیان گذاشته خسر الدنیا والدین گشت و در پاداش این زودتر گرفتار گشته
سزای بدکرداریهای خود دید که از عبارت آینده مکشوف میگردد القصه این ظالم بی باک بیگم را کشته و
میرزا محمد حکیم را بدست آورده دنیا را بکام خود دید و در مقام ظلم و جور در آمده حیدر قاسم کوهبر و فخاص
ملک خواجه سرا را بقتل آورده و ذکر دیگران شد امرای کابل مثل تردی محمد همدانی و باقی قاقشال و
حسنخان و محسنخان برادران شهاب الدین محمد و جمعی دیگر از ملازمان بیگم اتفاق کرده علم مخالفت برافراختند
آن بدکردار حرامخوار با جماعتی از اشرار با امرای کابل آویخته هزیمت داده و هریکی بطرفی بدر رفت از آن جمله
محمد قاسم برادر حیدر قاسم کوهبر به بدخشان رفته میرزا سلیمان را تحریص و ترغیب گرفتن کابل نموده میرزا محمد
حکیم نیز نوشتجات پنهانی فرستاده از تعدی و جور او استغاثه نمود میرزا سلیمان که از دیر باز آرزوی تسخیر کابل
داشت حسرت اینرو از او و مضافات بدخشان فراهم آورد بکوچ متواتر بطرف کابل ره نورد گشت آن
حرامخوار مردم آزار لشکرهای کابل را جمع کرده از شهر بر آمده بکنار آب غوربند رسیده سر پل را بسته مستحکم
ولد شرارت جبلی میرزا محمد حکیم را همراه گرفت بیست و هشتم رمضان صفوف نبرد آراسته یافت بدخشیان

وکولابان بطرفة العین کابلیان را شکست دادند و در عین زد و کرد ملازمان بیگم مرحوم میرزا محمد حکیم
را بسرعت تمام از معرکه برآورده نزد میرزا سلیمان بردند از مشاهده این حالت ابوالمعالی را پای همت
استوار نماند و راه فرار پیش گرفت لشکریان بدخشان بچالاکی تمام پی او گرفته از حوالی چاریکاران
او را دستگیر کرده نزد میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان بفتح و ظفر مقرون گشته داخل کابل شد و نقاره
شادمانی بنوازش در آورده آن حرامخوار را مسلسل نزد میرزا محمد حکیم فرستاد نوکران بیگم شهید علی الفور
روز عید سعید سیوم رمضان المبارک او را رسن در گلو انداخته بهزاران خواری و رسوائی بدیار عدم
فرستادند آورده اند که در وقت حلق کشیدن عجز و زاری بسیار کرد اما پاداش اعمال ناشایسته او را
فرصت نداد و تدارک خونریزیها بچشم خود دید میرزا سلیمان بجهت تصرف کابل تدبیری بخاطر آورده
دختر خود را بحباله نکاح میرزا محمد حکیم در آورد و سه حصه کابل را به بدخشان تنخواه کرده به بدخشان مراجعت
نمود و میرزا محمد حکیم را در کابل گذاشت و امید علی نام معتمد خود را الیه میرزا کرد ذکر تسخیر ولایت گرهه
بزور بازوی شجاعت خواجه عبدالمجید آصفخان آورده اند که مملکت گدهه کتنگه ولایتی است وسیع مشتمل بر حصون
و قلاع منیع و قصبات و قریات معمور و در عرض آن هشتاد کروه است مشرق رویه آنولایت رتن پور است
که داخل ولایت جهارکهند است و مغرب آن اتصال دارد برای سین که از مضافات صوبه مالوه است و
شمال آنولایت ملک پتنه است و جنوبی آن دیار دکن است و طولش زیاده بر یکصد و پنجاه کروه باشد
و هفتاد هزار قریه آباد دارد از آنجمله که سه شهر کلان است و دارالحکومت آن حصار چوراگده است و در عصر
فرمانروائی آنحضرت چندین راجها و رایان بسر میبردند چنانچه راجه گده و راجه گرولا و راجه هریا و راجه

سلوانی و راجه دانگی و راجه لیهتولا و راجه بکهره و راجه منیدلا و راجه دلوها رو راجه لانجی و سر حلقه ایشان رانی
درگاوتی بود که در گدهه حکومت میکرد و بمزید شجاعت و تدبیر پیشدستی و سه هزار موضع در تصرف داشت
داکرچه سوار کمتر داشت اما پیاده بسیار جمع کرده بود و همیشه بشکار شیر مشغول بودی و تفنگ بی
خطا انداختی و چون اصفخان خواجه عبد المجید فتح پنه کرد شگفته مملکت رانی کردیده با ده هزار سوار و پیاده
متوجه کرده شد و محب علیخان و محمد مرادخان و وزیرخان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمعی کثیر
ز جانگذاران الخود را با خود برد در جنگیکه عساکر منصوره بدیهه رسید لشکریان رانی دست به اهل و عیال
خود را گرفته متفرق گشتند و زیاده از پانصد کس بر گرد رانی نماند رانی با همان مایه مردم باستقبال افواج
بادشاهی نهضت نمود و پیش هزار و پانصد کس دیگر بجزیه او پیوستند مقربان و اعیان رانی جنگ
مناسب وقت ندیده رانی را بدرخت زار صعب بردند و در شعاب کرتوها و دشوار گذار پناه بردند
اصفخان باتفاق امرا در گره رسیده بتصرف در آورد و دهات و قریات آن ولایت را یکبار بغارت
غارت و تاراج رفته در صحرائی که رانی پناه برده بود در آمد و سر کروه را بهادران لشکر منصور بضرب
شمشیر گرفته درهمان محل فرود آمدند و هر چند مقربان بر رانی الحاح کردند که حلقه اطاعت و انقیاد بگوش
افکنده غاشیه فرمان بردار بر دوش باید گرفت قبول نکرد و جواب داد که اگر بادشاه خودمی بودند
قدر مرا میدانستند المحال با امر الطاعت کردن چه لایق ازین زندگانی مردن بهتر است و از غایت
شجاعت سلاح در بر کرده بر فیلی کوه پیکر نشسته کوس جنگ بنواخت و ترتیب صفوف داده اقبال
را بشیل و کرده آتش محاربه در اشتعال آورد بعد جنگ تیر و تفنگ راجه بیرشاه پسر رانی و شمش خان میانه

ومبارکخان تنوج یسته نوبت بر فوج بادشاهی حمله کرده قسمی جنگ کردند که مافوق آن نباشد نوبت آخر بر
رانی زخمی شد رانی بمعتمدان خود فرمود که او را از معرکه برآورده بجامتی رسانند بدین سبب مردم بسیار
از رانی جدا شدند و زیاده از سیصد کس نزد او نماندند ازکه سنجی اصلا انجاطر نیاورده مشغول محاربه بود
و مردم خود را بجنگ ترغیب میکرد بهادران لشکر منصور لشکر رانی را محاصره کرده تیرباران کردند نخست
تیری بر شقیقه راست رانی رسید و بدست جرأت آن تیر را کشیده مستعد پیکار بود تا آنکه تیری دیگر
بگردنش خورد آنرا نیز بدست خود کشید و از فرط وجع غشی بر او مستولی گشت و از هوش رفت بعد
که افاقت دست داد بفیلبان گفت که همگی رعایت و تربیت تو برای امروز بود باید که پاس ننگ بجا
آری و مرا بخنجر آبدار بکذرانی و بدست دشمن نسپاری او گفت که آنقدر نعمت از تو نخورده ام که دست بقتل
تو دراز کنم این کار از من نمی آید رانی بدست خود کار خود را تمام ساخت و ناموس خود را بخنجر آبدار باسانی
نمود و چند کس از فدویان او مانند کلیان بکهیلا و چکرمان کهرچلی و خانجهان و کمیت و مهارک نیز همین
و جمع دیگر از اسپان پیاده گشته بر گرد پیش فیل افتقد جان نثار کردند بهادران لشکر منصور را فتح عظیم
دست داد و قریب هزار فیل و دیگر غنایم نامحصور بدست عاریان در آمد اصفخان بظفر و فیروزی متوجه تسخیر
تسخیر قلعه چوراکده که معدن دفاین و ذخائر و جواهر و نفایس راجهای آنزیار بود متوجه کردید راجه
بیرشاه پسر رانی در انحصار بود آماده حرب کردید و در اندک زدو کیر معروض تیغ قضا گشت و بعهود کایتهه
و میان بهکهاری رومی که معتمدان راجه بودند برای جوهر اهل و عیال راجه چوب و پنبه و روغن و امثال آن
در محلی مناسب جمع کرده جمیع عورات را در محوطه آن در آورده آتش زدند و آن خرمن گل همه خاکستر گشت

از عجایب حکایات آنکه چون انحصار مفتوح گشت و لشکریان بادشاهی آن آتشکده را به ایشان فرو نشانده بتفحص
و سفید دست کشادند با وجودی که چهار روز از آن واقعه گذشته بود دو جمیله را در آن آتشخانه زنده
یافتند یکی کملاوتی نام خواهر رانی و دوم دختر راجه بیراگده که برای راجه بیرشاه آورده بودند و هنوز
در تصرف او نیامده بود بقدرت قاهره ایزدی چون چوبی کلان پس روی ایشان حجاب صعب گشته نگذاشت
که آسیب آتش بدان گلرخان برسد و آن هر دو گلعذار بحضور انور رسیده داخل پرستاران خاص گشتند
و آنچه از قسم طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و تماثیل اصنام و اقسام اوانی
مرصع و مکلل و دیگر نفایس اجناس بدست اصفخان افتاد بیرون از شمار بود و آنچه بشمار در آمد یک صد و
صندوق مملو از اشرفی علائی بود و خان مسطور از آن غنایم نجید و قیاس هیکی دو صد زنجیر فیل و آن جمله
که در صدر مذکور شد بحضور انور فرستاده تمامی غنیمت را متصرف گشت و قریات و قصبات و بلاد و قلاع
گوندوانه را مسخر ساخته صاحب سامان و سرانجام عمده گشت شمه احوالش در محل خود گذارش یابد از
عدالت آنحضرت یکی اینست که درین ایام یکی از پیرزنان سرادق عصمت فاطمه نام که محلدار حضرت جنت
آشیانی بود استغاثه نمود که زهره آغا نام صبیه این ضعیفه در حباله نکاح خواجه معظم برادر مهد علیا حضرت مریم
مکانی است و او از زشت خوئی و بد وضعی اقسام آزار بحالش میرساند و الحال میخواهد که آن ضعیفه را بجای
برده هلاک سازد و مکر را انحرف را بر زبان آورده حضرت فرمودند که ما مانع میشویم و از راه عدالت و داد
گستری براه دریا متوجه منزل خواجه گشتند خواجه شوریده دماغ پریشان مغز منکوحه خود را بخنجر بیداد هلاک
ساخته بدارادها کاسه شمشیر بدست گرفته بحضور اشرف آمد و یکنفر کراتی از ملازمان خود مسلح ساخته همراه آورد

آنحضرت فرمودند که ای خواجه این چه وضع نوکری و آقائی است خواجه زبان بهذیان کشاد آنحضرت تحمل
متحمل فرمودند که او را دست و پا بسته در آب غوطه دهند هر چند غوطه دادند از سخت جانی نمرد
بعد تعذیب بسیار او را در قلعه گوالیار فرستادند که رخت زندگانی در همان حصار بست و آن کراتی
را قتل قدم خان در حضور اشرف کردن زد و دیگر ملازمان خواجه را که مصالح ظلم و تعدی بودند دست و
پا بسته میان دریا انداختند و سزای اعمال در کنار ایشان گذاشتند و چون هم دران ایام از زبان منهیان
بعرض والا رسید که عبد الله خان اوزبک در مالوه رایت تسلط برافراخته مصدر نافرمانی میگردد آنحضرت
روز سه شنبه بیست و یکم ذیقعده در عین بارندگی که فلان کج خرام سحاب از جوش و خروش مستی و بول
در زمین و زمان انداخته بودند از اکره متوجه مالوه گشتند دریای چنبل در نهایت طغیانی بود در عرض
دو هفته از آن آب گذشته بکوچ متواتر در سواد نرور شرف نزول انداختند و اوّلان جراد در جنگله در صحرای
آن کله فیلانست شهریار سیر شکار متوجه شکار افیال گشت و در شکار افیال و دستگیر کردن آن
عفریتان دیو سیرت اختراعی تازه بخاطر آورده معسکر همایون را چند توپ ساخته هر فوجی را یکی از
امیران کار فرما کرده چند زنجیر فیل و طنابهای مستحکم که طاقت زور فیل داشته باشد و فیلبانان چالاک
همراه کردند و ارشاد نمودند که هر جا فیل صحرائی نمودار گردد فیلبانان فیل سرکار را چندان در پی او
برانند که او عاجز و ستوه آمده ایستاده شود در آن وقت فیلبانان تیز دستی کرده یک سر طناب
در گلوی آن وحشی به بندند و سر دیگر در گلوی فیل کوه شکوه خود مستحکم ساخته کشان کشان در فیلخانه
بیارند و آهسته آهسته بدانه و گاه خوگر سازند از غره عید الضحی شروع این سیر گشت روز اول یک زنجیر ماده

و روز دوم نه زنجیر ماده و بروز سیوم هفتاد زنجیر از ماده و نر بدام کمند درآمد و هر فیلی که از صحرا بیان
گرد کمشی و سرتابی میکرد به دو زنجیر فیل اورا مستحکم ساخته در حلقهٔ اطاعت در اوردند و دران سه روز
و شب آنحضرت در صحرا مسکن رانیدند و برای آرامش آن بادشاه تختی از چوب بغایت مرتفع ساخته
بسقرلاطهای اقسام گرفته بودند و خاصان بساط اقدس مثل سید یوسف محمد خان و میر محمد خان سفیجان و
کوکلتاشان و میر معز الملک و میر علی اکبر و حلیمه خان و میر غیاث الدین علی و جماعتی دیگر روز ان و شبان
در درگاه اقدس حاضر بوده نوازم بندگی بتقدیم میرسانیدند و بعد از انتظام شکار رایات منصور بطرف
مالوه در اهتزاز آمد و امرای کلان را بعضی امر متعلق ساخته بطریق ایلغار متوجه پیش گشتند در حدود
سارنگپور محمد قاسم خان نیشاپوری که حکومت آن الکا داشت بملازمت رسیده پانصد اسب و اشتر بنظر اقدس
در آورد و اشرفخان و اعتماد خان مامور گشتند که به استعجال تمام در مندو رفته خاطر عبد الله خان را
تسکین دهند و به پند و موعظت شاه راه هدایت بیارند و قتیکه در سواد دهار مضرب خیام دولت
گشت آن هر دو معتمد بملازمت اشرف رسیده التماس نمودند که هر چند آن بخت برگشته را انصایح و اندرز
اطمینان داده در باب ادراک ملازمت ترغیب نمودیم فایده نبخشید و بنه و بار خود را از شادی آباد مندو
بر آورده حضور ما از قلعه برون رفت آنحضرت از دهار ایلغار کرده در قلعهٔ مندو نزول اجلال فرمودند و
بیست و ششم شهر ذی حجه میر معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان و شاه فخر الدین و شاه قلیخان محرم و
رستم خان و معصوم خان فرنخودی و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و حقی خان و جندی دیگر را
برسم منقلا روان ساختند بدولت و اقبال خود نیز بتعاقب عبد الله خان متوجه گشتند از اتفاقات روزگار امرا

که براولی تعین شده بودند براهی دیگر افتادند و شهریار جوانبخت از راهی دیگر قطع مسافت کرده بسرعت
باد و برق بر سران حرامخوار رسیده و ان رمیده طالع همراهان رکاب سعادت را اکثر دیده اماده محاربه گشت
و آتش نبرد را در استعجال آورده و در عین زد و گیر افواج منصوره که براولی تعین شده بودند بلشکر ظفر اثر
پیوستند و هیکی سیهکس در زیر رایات جهانگشا فراهم آمدند آنحضرت باجمان مایه مردم که بسیاری از ایشان
امرای عالیشان بودند بر غنیم برگشته بخت حمله کرده سلک جمعیت مخذولان را از هم گسیختند عبد الله خان
تاب نیاورده بطرف گجرات احمد اباد ره نورد شد و بسیار از معتمدان طعمهٔ تیغ بهادران گشتند خانخانان منعم خان
هر آن الحاح التماس نمود که درهمین منزل حضرت توقف فرمایند و بنده‌ها را بتعاقب او مامور گشتند التماس خانخانان
بمعرض قبول افتاد و میر معز الملک و جماعتی دیگر بتعاقب او تعین گردیدند باوجود بارش عظیم امرای بادشاهی
بر او رسیدند او اهل و عیال خود را در درخت زاری پنهان کرده اماده محاربه گشت و سرخنگ رسانی خود
خیان بکر بخت که غیر از تنگ سر خود همراه نتوانست گرفت و بسرعت باد و برق در سرحد گجرات داخل گردید امرای
بادشاهی با ثران و دیگر اهل حرم و افیال و اسباب او را ضبط کرده بملازمت اقدس فایز گشتند حضرت افزدند باوج
تخت و جمیع امرا را مشمول عنایات ساخته بسمت مندو متوجه گشت و در عرض سه روز داخل آن قلعه شده
عمارات بادشاهان مالوه را شرف نزول بخشیدند و بهیت شاین سپاه یکماه در آن حصار اتفاق اقامت افتاد
و جمیع رایان و راجهای اندیار سر بحلقه ارادت اوردند و مقرب خان دکهنی بشرف ملازمت دریافته داخل
بندگان بادشاهی گشت و حکیم عین الملک را فرمان شد که نزد چنگیز خان مدار المهام گجرات رفته او را تهدید نماید
که عبد الله خان را دستگیر کرده بحضور انور فرستد و الا از رنجش خود بدر سازد تتمه احوالش در محل خود گذارش یابد همراهان

اثنا عرضه داشت میران مبارک شاه فرمانروای خاندیس مصحوب ایلچیان با نفایس و تحایف بسیار بنظر انور گذشت
میران تمنا التماس کرده بود که صبیه او داخل پرستاران خاص شود در انجاح التماس او توجه خاص مبذول
فرموده اعتماد خان خواجه سرا را جهت تمشیت این مهم تعین کردند تا مسطور صبیه میران را با پیش کش آورده
داخل حرم سرا ساخت و آنحضرت قرا بهادر خان را بحکومت مالوه مامور ساخته اواخر محرم بصوب دار الخلافه
متوجه گشتند و فرمان شد که هر که از امرا و ملازمان درین یورش کم پایی کرده در مالوه مانده و در عین شدت
بارش عنان عزیمت بر افراخته کوچ بکوچ در سواد شیو پری نزول اجلال فرمودند دران وقت قراولان
خبر آوردند که در صحرای این دیار گله فیلان میگردد آنحضرت متوجه صید آنها گردیدند و امرا را بدستور سابق
در راندن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشاره نمودند به این مقرر پاره راه قطع شده بود که گله نیفتاد
زنجیر پیدا شد از ان ماده فیلی سر شوریش بر داشته فخر الدین رسیده او را از اسب انداخت در ان حالت بهادران
لشکر منصور رسیده میرزا از چنگال آن فیل ماده خلاص دادند اما میر بر زمین افتاده مدتی همچنان بکمیت حیرت
برلب گذاشته اشارت بخاموشی میکرد و این ادای میر مستی نقل محفلها بود بعد از ان بهادران فیل کلانی را
از ان گله بدام کمند آوردند و زود تر در سواری رام شد گویا از حکام اندیار بود که در صحرا آواره شده باشد
بعد از ان فیل مستی صحرای دیگر نمودار گردید بموجب حکم اشرف فیل مست بادشاهی را با او بجنگ در انداختند
حملهای عظیم بمیان آمد و فیل صحرائی مانده گشته بدام صید در امد و باعث شگفتگی و انبساط خاطر اقدس
گردید همچنین تا چند روز تفرج صید افیال میکردید و بسیاری از افیال بقید کمند آورده متوجه پیش گشتند سیوم
ربیع الاول ساخت آگره مضرب خیام دولت گردید از بخشی جهانداری آنحضرت تاخین بعمل درنیاید قوام سلطنت

از کجا دست دهد و جهانی بر هم خورده چطور انتظام پذیرد القصه بادشاه جهانستان داخل دار الخلافه
گشته به انتظام ممالک پرداخت و بر سه کروهی از دار الخلافه در کل بریسنی طرح معموره افکنده به نگر چین موسوم ساخت
و بحکم عالی جمیع امرا منازل و ساتمین عالی در ان سر زمین طرح افکندند و در صحرای آن هم همین بچوگان بازی و
اسب تازی شغف داشتند و امروز نه از ان عمارات نشانی است و نه از ان سواران گروهی و نقوش کلمن علیها
فان بعد از سانحات اقبال ان سال یکی فتح یافتن خان زمان است بر افغانان سرقا رویه و دوم رسیدن ایلچی
شاه طهماسب میرزا فرمانروای ایران بر حسن حال است که فتح خان و حسن خان و ملو خان و جمعی کثیر از افغانان
ازحصار رهتاس بر اعده اوارخان ولد سلیمخان را دست آویز شورش کردند خان زمان باتفاق بهادر خان برادر خود
و مجنون خان قاقشال و ابراهیم خان اوزبک و مولانا علاء الدین لاری و ملا عبد الله کتابدار و شهاب الدین احمد خان
و وزیر خان آماده مدافعه اینها گشت و بعد محاربه ضعیف بر آن طائفه دیو نهاد ظفر یافت و فیلان نامی و غنایم وافر بدست
آورده پاره از ان او لیه بحضور انور فرستاد و بعد از ان حالت ایلچی شاه ایران رسیده تنسوقات و از مغانات الایق
بنظر اقدس در اورد و نامه شاه عالیجاه را بر سر دولت گذاشته دعای شاه هزاران شوق و گرمی اخلاص رسانید
و در انواع عنایات بحال ایلچی مبذول شد و از تعارف انحال سوانح کابل بدیمو حیله خبر رسید که چون میرزا سلیمان
تمامی مضافات کابل را بخویشان تقسیم کرده میرزا عبد الحکیم را در کابل جز نامی نگذاشته بدخشان رفت خواجه حسن
نقشبندی و باقی قاقشال و سید یوسک و علی محمد اسپ و سید علی همدانی فرو مدانیان و خواجه خضر بیان جمع کرده
ولایت غزنین را از تصرف فراقیم و ابن حسین کابلی بر آورده بقاسم بیک بر وانجی داد و سد و بنگش و الحدود را از مراد خواجه حسن
کشیده خود متصرف گشته و جلال آباد از تصرف قاضیخان و سعید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان کشیده بحالصه

میرزا محمد حکیم مقرر ساختند بدخشیان طاقت محاربه در خود ندیده نزد میرزا سلیمان رفتند و در کتل بند که میرزا
سلیمان که متوجه کابل بود رسیده صورت واقعه ظاهر نمودند میرزا سلیمان بتعجیل بطرف کابل شتافته میرزا محمد حکیم
باقی قاقشال را با مردم خنک آزموده بحراست کابل گذاشته جبیه میرزا سلیمان را هم لا کرفته بطرف جلال آباد متوجه
گشت میرزا سلیمان تسخیر کابل موقوف کرده از جار لگاران تعاقب میرزا محمد حکیم ره نورد گردید میرزا محمد حکیم صورت حادثه
را تحریر در آورده درخواست اعانت نمود و از نیلاب گذشته به امید عنایات شاهنشاهی متوجه هندوستان شد و میر محمد خان
حاکم لاهور نیز از آمدن خود آگهی داد خاطر مسطور و جمعی دیگر که در پنجاب بودند تنوعات لایقه میرزا فرستاده بعنایات
بادشاه داد گستر امیدوار ساختند میرزا سلیمان تا پرشاور تعاقب کرده بطرف جلال آباد رفت و آن معموره را
تا بی سپرده بکابل شتافت و بمحاصره این مشغول گشت و چون انهی بعرض والا رسید و عزیمت میرزا محمد حکیم بسلطنت
گذشت فرامین والا قدر بنام میر محمد خان حاکم لاهور و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و محمد قاسم خان و حسن خان
سلطان و کمال خان گکهر و فاضل محمد خان و دیگر امرای که در صوبه پنجاب و ملتان جاگیردار بودند صادر شد که
زود تر خود را نزد میرزا رسانند و لفوج واقع و مخالف را نواد بعد از حضور اشرف برای میرزا همراه ایلچیان شرف
صدور یافت میرزا از رسیدن امرا و عنایات پادشاه زمان مختار و مسرور گشته بطرف جلال آباد
مراجعت نمود افواج منصوره دیگر فرجلال آباد را از تصرف بدخشیان مستخلص ساخته یکسان میرزا سپردند میرزا
و خرم بصوب کابل نهضت نمود میرزا سلیمان را از استماع این اخبار پای جرات برقرار نماند فی الفور از گرد قلعه
کابل برخواسته بطرف بدخشان ره نورد شد و کابلیان از قلعه بر آمده دقیقه در نهب و غارت فرو نگذاشتند و
غلغل شادمانه باسمان رسانیدند میرزا محمد حکیم مظفر و منصور گشته باتفاق امرای پادشاهی داخل کابل شد و امرا

پادشاهی خواجه کلان را پیش خود داشته دیگر امرا رخصت مراجعت داده و انجاعه از ایلات عبور کرده به انتظام مهمات
متعلقه خود سرگرم گشتند از پیشگاه خلافت و جهانداری قلیج محمد خان دستوری یافت که فتح خان تبتی قلعه دار
رهتاس را بشاهزاده هدایت بیار خان مسطور او را تسکین داده حسنخان برادرش را بحضور انور اورد
انواع عنایات مشمول احوالش گردید و در اخر این سال آنحضرت بقوم صید اقبال بطرف نرود متوجه گردیده
دیگر متواتر آن عرصه دلکشا ارزو دو سراقف عز و جلال خیبا برکیست و لشکر خان مامور شد که نزد اصفخان
رفته اقبال جنگی و دیگر غنایم پایی کرده بحضور انور بیارد

ذکر حالات سال دهم از جلوس حضرت جلالی

در ابتدای این سال دو صد و پنجاه فیل از بیشه نرور بدام کمند در آمد و باعث نشاط و انبساط خاطر اقدس
گردید و اعلام نصرت فرجام بصوب دار الخلافه اگره در اهتزاز آمد و در ساعتی سعید انوجه دلگشا مضرب خیام
دولت گشت و خاطر اقدس پادشاه کشورستان بتعمیر قلعه دار الخلافه متوجه گردید بنا بر آن چابکدستان و سنگتراشان
فرهاد فن کمر همت بستند حصار سابق آن بلده را که بسبب تصاریف لیل و نهار از کار رفته بود بر انداختند
بتجویز مهندسان دوالقطرت و منجمان عالی خبرت بنای قلعه نو گذاشته شد و اهتمام آن بعهده قاسم خان میر بحر
مفوض گشت و با وصف آنکه سه چهار هزار نفر از معمار و سنگتراش و بیلدار و حمال هر روز کار میکردند در عرض
هشت سال انحصار فلک تمثال صورت تعمیر گرفت مشتمل چهار دروازه عالی و دیوارش سی درعه عرض و ارتفاعش
شصت درعه و تختهای سنگ سرخ در دو دیوار را انوضعی فرو کرفتند که اصلا درز شیار درنمی آید و بنظر بیننده ان
معلوم میشود که گویا از یک سنگ تراشیده اند و تقعد مصالح الطیف و پاکیزه در تعمیر این بکار رفته که تا امروز
که صد و شصت سال از تعمیر آن گذشته اصلا تفاوتی در کنگره اش راه نیافته و محتاج مرمت نگشته و معدن خزاین و

وقایع این پادشاه کشورستان و اولاد امجاد ش هشت صد سال الله عن الافات و البلیات و هم درین سال صدارت
کل به اعلم العلما شیخ عبد النبی مقرر گشت

ذکر نهضت موکب عالی بطرف جونپور بدفع فتنه خانزمان علی قلیخان

در خلال این حال از زبان منهیان معروض قدر گشت که خانزمان علیقلی و بهادر خان برادرش جاگیرداران
جونپور زمانیه فوجی جرار فراهم آورده بعزم نهب بصوب مانکپور نهضت نموده اند و ابراهیم خان و سکندر خان
اوزبکان جاگیرداران اوده و سرپور بطرف قنوج رایت مخالفت بر افراخته بودند شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان
وایر خان و سلطان نقلی خالدار و محمد امین دیوانه و جلمه تواجی و شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل الله برادرش و کوا علی توکمچی
و خانقلی ساربان و یوسف طغایی و دیگر امرای پادشاهی افتاد محمد امین دیوانه بدست مخالفان گرفتار شد
و دیگر امرا از معرکه تافته در قلعه نیمکار متحصن گشتند و مجنونخان قاقشال در حصار مانکپور متحصن گشته با علیقلی
خانزمان و بهادر خان برادرش محاربه دارد و آصفخان نیز فوجی جرار فراهم آورده بکمک مجنونخان رسیده کمر جنگ
اندیشی بسته هنوز معامله یکسو نشده شهریار کامکار ترسون محمد خان از حراست دار الخلافه مامور ساخته منعم خان
خانخانان را بر سم منقلا روان کرده روز یکشنبه بیست و سیوم شوال از دار الخلافه نهضت نمود در قنوج میانخان کنک
از مخالفان جدا شده بملازمت اقدس پیوست و صورت واقعه التماس نمود و اعلام نصرت فرجام بطرف لکهنو ره
تمام ره نورد گشت سکندر اوزبک دست از محاصره لکهنو کشیده راه فرار پیمود آنحضرت در لکهنو شرف نزول ارزانی داشته
جماعتی را بتکامشی آن حرامخوار تعیین فرمودند افواج پادشاهی به امر تعاقب پرداخته هر کرا از رفیقان او یافتند طعمه
تیغ بیدریغ ساختند و او بهزار محنت خود را بعلیقلی خانزمان و دیگر حرامخواران رسانید آنحضرت از آنجا بطرف
مانکپور متوجه شدند علیقلی و بهادر و سکندر و ابراهیم اوزبکان دست از محاصره مانکپور برداشته بطرف

جونپور راه فرار پیمودند و در زمینهای قلب مانند روباه و شغال خزیدند مجنونخان و آصفخان از حصار مانکپور
بر آمده شرف ملازمت دریافتند آصفخان اقبال کوه شکوه در اسپان عراقی و عربی با ساز و زین طلا و مرصع و بسیاری
از نفایس و نوادر که از اموال پرانی بدست آورده بود بعرض رسانید مصدر تحسین گشت و آنحضرت از مانکپور نهضت نموده
روز جمعه چهار دهم ذیحجه داخل جونپور گردیدند و چون از زبان منهیان مکشوف شد که جماعه حرامخواران بسلیمان
کرانی حاکم بنگاله پناه جسته اند و فتح خان و حسنخان تبتی قلعداران حصار رهتاس بر مدد و معاون ایشان شده اند
لاجرم حاجی محمد خان سیستانی که نزد حاکم بنگاله رفته از امداد و اعانت حرامخواران امتناع نماید و فتح خان تبتی و نواح
رهتاس مراحم خاطر مسطور گشته تلافی که به بنگاله در آید و او را نزد حرامخواران روان فرمود کیفیت حوادث
او بجای خود گذارش یابد بعد از آن اشناحس خان خزانچی رخصت یافت که نزد راجه بکند دیو راجه اودیسه شتافته
او را به راه اطاعت و انقیاد در آرد و مهابا تر بهمین که در شعر و علم هندی عدیل نداشت برفاقت او مامور گردید راجه
اودیسه اینمعنی را سعادت کونین دانسته پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد و از سانحات غریبه آن ایام
فرار نمودن خواجه عبد المجید آصفخانست از سواد جونپور شرح این واقعه چنانست که چون او پیش از سوانح مکمل
خود را منظر اشرف در آورد مصدر نوازش بیکرانه گشته بتعاقب حرامخواران مامور گردید و قتیکه حقیقت حرامخواران
بشرح صدر معروض گشت خاطر مسطور را بحضور طلب فرمودند هنگام مراجعت حاسدان در مزاج او هراس انداختند
که باز پرسش خراین و دفاین رانی درگاه وقتی از تو خواهد شد او خوف بیقیاس در دل راه داده باتفاق وزیر خان
برادر خود راه فرار نموده خواست تا که عنان بکشد و خیمه و مال و اسباب خود را گذاشته رفت خانخانان
منعم خان و شجاعتخان بتعاقب او مامور شدند ایشان تا کره مانکپور تکامیشی کرده مراجعت نموده بملازمت اشرف فایز گشتند و

اصفهان و وزیر خان جلو ریز خود را در کره انداخته در سیچکام موج دریا مدار جهت حصار جورا گره مشغول گشتند و انحضرت بجهت
دفع فتنه خانزمان علیقلی در الهاباد داخل گشتند و بموجب التماس خانزمان فتنه افزا خانخانان منعم خان را فرمان شد
که بادو کس معتمد خود بر کشتی سوار گشته مقدمات صلح را ترتیب دهد از انطرف خانزمان نیز با کس معتبر خود بر کشتی
نشسته حاضر گشت و بعد صحبت روزانه با هم کرد را ضیافت بجا آورده ولیعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که خانزمان
والده خود و ابراهیم خان اوزبک را با لنگاه و الاپرستد که در جه عفو تقصیر او در یابند خانخانان و حاجی محمد خان سیستانی
والده او را با ابراهیم خان سطور بحضور اقدس آورد انحضرت فرمودند که اگرچه عهد و قول خانزمان اعتماد را نشاید
اما برای خاطر اعیان بالفعل هم از تقصیر او در گذشتیم می باید برشاهزاده عقیدت مستقیم باشند و جاگیرهای
نفاق اندوز را بجال کرده فرمودند که وکلای اینها در اگره رسیده سند جاگیرات بگیرند و بال سکندر و احیله
اقبال رسول خانزمان عز قبول یافت و از غرایب حکایات این ایام انکه هنوز قلم عفو بر جرایم ان حرامخواران کشیده نشده
شده بود که از زبان منهیان بعرض رسید که بهادر برادر خانزمان و سکندر خان اوزبک با فوجی جرار در سرکار
رسیده که دم شورش و فساد انگیخته اند میر معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میرزا اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان
و قیاخان و حسن ختیه و نسیر سلطان و راجه تمر سین و کرمسی و مهر علی شلدوز و باقیخان و شاه بداغ خان و محمد بداغ
و فتوح و ناصر قلی و محمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قتلق قدم خان و شاه فنائی و صدر جهت اوزبک و قلیاق
بهادر و خانعالم و هندو مغل و رای سال دربار و رای تبرداس و جماعی دیگر مامور شدند که سر راه مخالفان
گرفته نگذارند که داخل مملکت پادشاهی شده ابواب ظلم و جور بر روی رعایا گشایند در نواحی خیرآباد تلاقی
فتین درست داد و جنگی عظیم روی نمود بهادران لشکر منصور یار محمد برادرزاده سکندر خان را گشته فوج او را هزیمت

دادند بهادران لشکر تعاقب کرده بجگان تیزعنان تسمه از محل گرد و در هم شکافتند بهادر برادر خان زمان نیز که
گزیده در کمینگاه بود در انحالت بمیدان کارزار رسیده آتش جنگ بر افروخت و بسیاری از منافقان
بمخالفان پیوسته شدند و سرداران افواج را پای شجاعت بر قرار نماند و لشکر ظفر یافته بر هم خورد و شجاعت و دلاوری
بهادران نتیجه بر عکس داد و راجه تودرمل و قیاخان و اعتمادخان هر چند سعی کردند فایده مرتب نشد ناچار
بطرف قنوج ره گریز شدند و دیگر سران سپاه نیز بعد دو روز به اینها پیوستند و صورت واقعه بحضور اشرف معروض
داشتند خانخانان و منعم خان زبان شفاعت گشاده التماس تقصیرات خانزمان نمود و جماعتی از اهل
علم و فضل نیز با خانخانان شریک شده وقوع این کار را به اوزبک دیگر وا نمودند قلم عفو بر صحایف جرایم
او کشیده شد و رایات منصور از الهاباد نهضت نموده روز جمعه سیوم رجب در ساحت بنارس نزول
اجلال فرمود و امرای منهزم گشته موافق حکم اشرف از قنوج رسیده شرف ملازمت دریافتند و انحضرت در فکر
نهضت بطرف دار الخلافه بودند که از زبان منهیان معروض گشت که خانزمان علیقلی از آب گنگ عبور کرده
دست تصرف بر نواح جونپور و دیگر ممالک پادشاهی دراز کرده است شهریار جوانبخت معسکر همایون برای انتزاع
عالیشان متعرض ساخته با افواج گزیده و اقبال انتخابی متوجه ایلغار گشتند خانزمان منافق از عزیمت
فرار نموده از آب گنگ عبور کرده بمحمدآباد رسید از انجا در پناه صحرای پر درخت در آمد انحضرت تا کنار دریا
سر و جلو ریز رسیده در زدگی عبور دریا بودند که سلطان نیز رفتار از جونپور رسیده بعرض رسانیدند که
بهادرخان و سکندر خان اوزبک بجونپور رسیده اشرف خان حاکم انجا را دستگیر کرده و ان بلده عالی را به آتش
غارت سوختند بطرف بنارس رفتند و در ان شهر نیز انچه توانستند از سکنه انجا گرفته بطرف اردوی ظفر قرین گر

باتمام امر متعلق است بتوجه نادر رسید متوجه اند انحضرت از ساحل دریای سرو عنان عزیمت معطوف ساخته بطرف جونپور
متوجه گشتند و بتعجیل تمام ان صحرا و دشت پر خار را قطع کرده ظل عاطفت بر سکنه جونپور انداختند بهادرخان و
سکندر خان اوزبک جان جابجا گشته نزد علیقلی خانزمان رفتند و فرمان عالی صادر شد که امرا و اعیان در جونپور
منازل و عمارات ترتیب دهند تا آنکه استیصال حرامخواران بواقعی نشود دار الخلافه و مرکز سلطنت و مادر دولت همین
شهر خواهد بود امرا که به اطاعت و انقیاد دل بسته بودند در فکر تعمیر منازل گردیدند علیقلی که سرانه فتنه انگیزان بود از این خبر
مضطرب گشته شروع در کر و فریب و چاپلوسی کرده معتمدان خود را بحضور انور فرستاده معذرت نامه و بی معنی شروع نمود
خانخانان هر چند از شفاعت سابق خجالت داشت ناچار بار دیگر بزاری ندامت التماس عفو تقصیر کرد و ملا
عبد النبی صدر الصدور و ملا عبد الله سلطانپوری را شریک خود ساخت انحضرت فرمودند که گذشتن از جرم
تقصیرات انجماعه سهل است اما عجز و الحاج اینها ثبات و قیام نخواهد داشت بهر تقدیر این نوبت هم عفو نمودیم و روز
دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور نهضت نموده بکوچ متواتر داخل مانکپور گشتند و از آب گنگ عبور کرده متوجه
دار الخلافه شدند درینوقت جنید کررانی برادرزاده سلیمان و داود خان ولد اسلام خان سور از مخالفان جدا گشته
شرف ملازمت دریافتند و مشمول عنایات خاقانی گردیدند روزی که رایات منصور در ساحت کالپی مضرب
خیام ساخت خانخانان منعم خان و مظفر خان را فرمان شد که چندگاه برای تمشیت مهمات خانزمان در آن دیار
باشند و روز جمعه پنجم رمضان ماهچه اقبال ظل عنایت بر رود دیوار دار الخلافه آگره انداخت و از علما زمان
خورد و کلان به استقبال رسیده نقد عقیدت را نثار فرق مبارک ساختند و صغیر و کبیر اندیار غلغله شادمانی
بر آسمان رسانیدند ذکر سانحات سال یازدهم از جلوس حضرت جلالی در ابتدای این سال فرمان شد که جمیع امرا موافق

منصب خود سواران نوکر بگیرند و به داغ پادشاهی سازند که در وقت عرض حاضر باشند و تنخواه تابینان
امرا بسه قسم مقرر شد قسم اول چهل و هشت هزار دام و قسم دوم سی و دو هزار دام و قسم سوم بیست و چهار
هزار دام و این قاعده از انحضرت در هندوستان رواج یافت و در عهد سلاطین ماضیه اصلا کسی از
اینقدمات آگاه نبود و از سانحات این سال آنکه از پیشگاه خلافت و جهانداری مهدی قاسم خان
بجاگیرداری مملکت گوندوانه و تادیب اصفخان تعیین گشت و قتیکه خان مسطور در راه گدود رسید
اصفخان و وزیر خان مجال تباه راه فرار پیش گرفته بطرف جونپور رفتند و خانزمان علیقلی که در صدد فتنه و
شورش بود معتمدان خود را نزد اینها فرستاده بهزاران سماجت با خود رفیق ساخت و همچنین کس خود را
به احمدآباد فرستاده عبد الله خان اوزبک را طلبیده رفیق خود کرد و مقارن انحال از زبان منهیان بعرض والا
رسید که مهدی قاسم خان ولایت گره را بتصرف در آورده هنوز جا گرم نکرده بود که وحشتی کلی بر مزاجش
مستولی گشت و بی اجازت عالی ان ولایت وسیع را گذاشته از راه دکن متوجه سفر حجاز گردید شاه قلیخان
نارنجی و کاکر علیخان با جمعی از بهادران بضبط ان مملکت مامور گردید فرستاده عالی در اسرع اوقات بحدود
ان ولایت شتافته ان ولایت را بضبط در آورد انحضرت میخواستند که بار سیوم بطرف جونپور متوجه شوند و سزای خود
سران را در کنار اینها گذارند که خبر شورش میرزا سلیمان در سواد کابل و رسیدن میرزا محمد حکیم بر کنار نیلاب بعرض
والا رسید شرح این واقعه چنانست که میرزا سلیمان نوبت چهارم باتفاق حرم بیگم منکوحه خود که در تدبیر امور
ملک گشائی بهتر از هزار مرد بود از بدخشان متوجه کابل گشت میرزا محمد حکیم کابل را بمعتمدان سپرده در تسخیر
و عبور نیلاب در آمد میرزا سلیمان در سواد کابل رسیده بمحاصره مشغول گشت و حرم بیگم بداعیه غدر خود را الساعت تمام

نزدیک بندر غور بند رسانیده معتمدان میرزا محمد حکیم را طلب داشته سوگندان شد و پیمان آورده در این
نوبت غرض از آمدن میرزا سلیمان سوای از دیدن شما نیست متقربان میرزا مراجعت کرده میرزا را تسکین
داده بعزم ملاقات بیگم از لشکر فرو همراه آورده در راه یکی از کابلیان رسیده بمیرزا ظاهر نمود که امشب میرزا
سلیمان از کابل ایلغار کرده در زیر فلان پشته کمینگاه کرده است میرزا بسرعت تمام مراجعت کرده با اتفاق
باقی قاقشال راه هندوستان پیش گرفت میرزا سلیمان از مراجعت میرزا آگاه گشته بتعاقب مشغول شد با فوج
قاقشال باجمعی برادران و خویشان خود چند اول میرزا گشته بدخشیان را بجوی تیز حضم افکن نگاه میداشت و میرزا
به استعجال کلی ره نورد میگشت تا آنکه جنگ کنان در جلال آباد رسیدند از انجا به پرشاور نزول نمودند و از آب
نیلاب عبره کرده صورت واقعه را بحضور انور معروض داشتند میرزا سلیمان اسباب و اموال میرزا محمد حکیم را
بدست آورده بصوب کابل رفت آنحضرت در نگرچین بکمال نشاط میگذرانیدند که عرایضه میرزا رسید تحریر فریدون
خال میرزا را بسرعت تمام روان فرمودند که انتظام مهمات میرزا نماید بعد از ان خوشنجر خان را تعین فرمودند
و خلاع فاخره و اسپان عربی و عراقی و نقود وافر همراه او بسمت تیر سیل یافت و بنام امرای پنجاب فرامین والا
صادر شد که بدستور سابق سامان سفر کرده آماده اعانت و امداد میرزا شوند از غرایب حکایات آنکه چون
فریدون و خوشنجر خان نزدیک خیام میرزا محمد حکیم رسیدند میرزا باستقبال فرمان عالیشان برآمده تعظیم و تکریم
تمام منشور عالی را گرفت و از دیدن عنایات پادشاهی بغایت مسرور و خرسند گردید و لعنایات پادشاه
بنده پرور مستظهر گشت فریدون بیخرد که جهت نصایح و اندرز میرزا تعین شده بود به تسویلات شیطانی گرفتار
میرزا را بنهی و تمرد دلالت نمود و گرفتن پنجاب را بغایت آسان داشت و حسنخان برادر شهاب الدین محمد خان و

و سلطان علی نام نویسنده ممد و معاون حرف فریدون گشته میرزا را در چاه ضلالت انداختند و خوشنجر خان از حضرت
معاودت داده در تلافی ائمه نوازشها و غمخواریها بطرف لاهور بحرکت در آمدند میر محمد خان و قطب الدین
محمد خان و شیر افغان در لاهور متحصن گشته برج و باره حصار را استحکام داده صورت واقعه بنظر اشرف الملتمس
نمودند و میرزا محمد حکیم باستصواب امرای فتنه سرشت حقوق پرورش را بر طاق نسیان گذاشته بهیره را غارت
کرده در سواد لاهور رسیده بمحاصره مشغول گشت و جنگ توپ و تفنگ شروع شد آنحضرت از استماع این اخبار
حیران بطور میرزا و کابلیان گشته منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافه و مظفر خان را بحلقه و لوای فتنی
انجا گذاشته روز شنبه سیوم جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و چهار هجری بطرف دهلی متوجه شدند و در عرض
ده روز نزول اشرف بساحت دهلی افتاد و بقدم آوادت ره نورد گشته شرف زیارات مراقد منوره
بزرگان دهر که در نواح آن آسوده اند تشریف برده نقود وافر بمجاوران و مستحقان ان اماکن شریف
رسانیدند روز دوازدهم بسمت لاهور نهضت واقع گشت وقتیکه سواد تهانیسر مضرب خیام دولت
گردید آنحضرت بمقتضای ارادت خاص که بجناب بزرگان دین داشتند بخدمت قدوة العارفین سر امد
محققین حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره تشریف برده صحبت مستوفی داشته استمداد همت نمودند
حضرت شیخ فاتحه خواندند و بحضور قلب دعای خیر نمودند به برکت دعای ایشان پیش از آنکه شهریار کامگار
در ظاهر لاهور نزول فرماید میرزا محمد حکیم راه فرار نمود و هنگامه فتنه انگیزان فرو نشست تفصیل این واقعه
چنانست که روزی رایات عالیات بساحل دریای ستلج ورود نمود خبر فرار میرزا محمد حکیم رسید آنحضرت
بخیر و خوبی داخل عمارات لاهور گشته امرای پنجاب را در خور نیکو خدمتی متهم گشته بیاسا رسید آنحضرت با انعام

نوازش فرمود و از اتفاقات روزگار
در این فرصت شاه منصور مواجب میرزا محمد

بمهمات مشغول گشته جاقتی از بهادران بتعاقب میرزا محمد حکیم تعین فرمودند بهادران لشکر منصور تا کنار
نیلاب رسیده اثری از میرزا حکیم و همراهان او نیافته مراجعت کرده بملازمت اشرف رسیدند تتمه احوال
میرزا محمد حکیم اینست که چون میرزا سلیمان پیش از مراجعت میرزا محمد حکیم دست از کابل برداشته بطرف
بدخشان رفته بود میرزا محمد حکیم که از محاصره لاهور دست بر داشته بسرعت تمام از آب نیلاب عبور کرده
کوچ بکوچ بکابل رفت و بیخبک و جدل داخل حصار کابل گشت القصه در حینیکه شهریار جوانبخت بسمت انتظام
صوبه پنجاب گماشته بود عرضداشت منعم خان خانخانان رسید معروض داشته بود که پسران سلطان محمد میرزا
و سکندر میرزا نبیره‌های سلطان حسین میرزا موسوم بمحمد حسین میرزا و مسعود حسین میرزا و عاقل حسین میرزا در نواح
سنبهل سر بفساد برداشته نواح دهلی را تاخت و تاراج نموده اند و الغ میرزا و شاه میرزا پسران الغ میرزا نبی
الحال انها نیز شریک سورش انها گشته اند و صوبه مالوه را بتصرف در آورده غوغای عظیم برپا کرده
اند فرمان والا قدر صادر شد که تا رسیدن عساکر منصوره دار الخلافه را محافظت کرده در فراهم آوردن
افواج منصوره سعی بکار برد **ذکر سانحات سال دوازدهم از جلوس حضرت جلالی** در ابتدای این سال
خاطر اشرف بشکار قمرغه توجه فرمود کاربرداران حضور از نهضت کرده وحشیان را از دشت و صحرا
در نیم کروهی لاهور فراهم آوردند و تا یکهفته هر روز آنحضرت در شکارگاه تشریف آورده به نشاط خاطر
پرداختند بعد از آن بخاص و عام فرمان شد که در صیدگاه در آمده مراد دل از شکار تمنا بدست آرند از سانحات
اقبال این سال آنکه مظفر خان برادر اصفخان را که وزیر خان باشد از دار الخلافه بحضور انور آورده
التماس عفو تقصیرات اصفخان نمود معروض قبول افتاد شرح این اجمال آنست که آن هر دو برادر از درگاه

والا روگردان گشته نزد علیقلی خانزمان رفته بودند چون خواستند که از وجدا شوند محاربه واقع شد و وزیر خان
بر بینی و چهره زخم برداشت و آن هر دو برادر در جنگ کنان خود را در اگره رسانیدند و بهزاران ندامت
و خجالت وزیر خان بدار الخلافه رسیده بخانخانان منعم خان التجا آورد و خانخانان همراه مظفر خان
او را بحضور انور فرستاد و خط عفو بر صحیفه جرایم انها کشیده شد و منشور عنایت بنام اصفخان صادر
که در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در مقام عقیدت و ارادت مستحکم باشد هر گاه
رایات جلال داخل دار الخلافه شود دادراک دولت حضور نماید بعد از آن وقت از عرایضه خانخانان معروض
گشت که علیقلی و دیگر مجدد و لتان عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بر جاده نهج استقامت دارند و
پرده از روی کار برگرفته خطبه میرزا محمد حکیم را در جونپور خوانده لوای بی سعادتی بر افراشته اند از روز دوشنبه
دوازدهم رمضان رایات جهانگشا بسمت دار الخلافه مرتفع گردید کوچ بکوچ متواتر عرصه دهلی مضرب خیام
دولت گشت آنحضرت بر مزارات اولیای کرام قدس الله اسرارهم تشریف برده نقود وافر بمجاوران
رسانیدند و بعد فراغ حسنات اشهب جهان نورد را بطرف اگره در جولان اورده بسرعت تمام ظلل
عنایت بر ساحت دار الخلافه انداختند **ذکر توجه رایات عالیات بصوب شرق رویه و انتزاع**
رسیدن خانزمان علیقلیخان و بهادر خان و دیگر جوانان در ینوقت بعرض والا رسید که علیقلی و
ابراهیم اوزبکان تمامی ولایات پادشاهی را تاخته در قنوج رسیده اند و بهادر و سکندر در کره مانکپور
ورود نموده با مجنونخان قاقشال و اصفخان تعابل و تقاتل دارند شهریار کامگار خانخانان منعم خان
را بمحافظت اگره وا گذاشته با دو هزار فیل مست و فوجی جرار روز دوشنبه ۲۶ شوال عنان عزیمت بشرق رویه

معطوف ساخت قیا خان گنگ و مطلو مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف که بامور شدند
که بسرعت شتافته به کمک میرزا یوسف که در حصار قنوج متحصن است پردازند حرامخوران دست از محاصره
قنوج باز داشته بمانکپور رفتند آنحضرت بطریق ایلغار از سکیت گذشته کوچ بکوچ بساحت قصبه موهان
پرتو عنایت انداخت از آنجا محمد قلیخان برلاس و مطلو خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و شیخان
و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و جمعی دیگر را بتادیب سکندر اوزبک که در اوده بسورش افزوده بود
تعین ساخته روز سه شنبه ۲۴ ذیقعده خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره مانکپور آوردند
در قصبه رای بریلی عرایض آصفخان و مجنونخان بدین مضمون رسید که علیقلی و بهادر برادرش
میخواهند از آب گنگ گذشته بکوالیار بروند آنحضرت بیست و نهم ذیقعده از آن قصبه بطریق ایلغار
متوجه پیش گشتند یک شبانه روز قطره کرده بمانکپور نزول فرمودند آصفخان و مجنونخان شرف ملازمت
دریافته مقدمة الجیش شدند در آن وقت یکی از شرعان رسیده التماس نمود که حرامخواران در حدود
پرگنه سنگرور پل بسته از گنگ گذشتند آنحضرت راجه بهگونت داس و خواجه جهان را ایمجی طلب و اعرق
کلان گذاشته با معدودی برسم یلغر متوجه مخالفان گشتند و فیل سواره از دریای گنگ که در جوش
و خروش بود عبور نمودند همگی یازده کس در رکاب سعادت از آب گذشتند میرزا کوکه اسنف خان
کوکه و رستمخان سجاعتخان خانعالم خواجه عبدالله دریارخان شهبازخان سید جمال الدین علاولی خان
و ملاوزخان و لعدازان چند حلقه افیال نیز گذشتند و جماعتی از بهادران نیز از آن دریای مواج
عبور کرده در ظل رایت جهانگشا فراهم آمدند اما چون پرده ظلمانی شب عرصه گیتی را فرو گرفته

بود بر ساحل دریا مضرب خیام دولت گشت در نصف اللیل منهیان خبر آوردند که لشکر مخالفان بمعامله گرده
فرود آمده است و علیقلی و بهادر به باده پیمایی و عیش و نشاط اشتغال دارند و فال شکست در آب
خود می بینند فرمان شد که بهادران لشکر منصور حزم و احتیاط بکار برند و از کید و مکر اعدا آگاه باشند
فردای آن غره شهر ذی حجه بود شاه و سپاه جیبه پوشیده متوجه مخالفان گشتند آن هر دو برادر را
احتمال نبود که بادشاه به این سرعت تشریف آورده باشد و اعداد لشکر منصور را هم کمتر دیدند
خمار آلوده و مسلح و مکمل گشته با جمعی از سوار آماده پیکار گشتند و با وصف آنکه زیاده از پانصد کس
و پانصد فیل در رکاب اشرف نرسیده بود بهادران لشکر با مخالفان در آویخته داد شجاعت و مردانگی دادند و
از طرفین حمله های نمایان بظهور پیوست در آن حالت که آتش محاربه شعله میزد نظر بهادر بنام نوکر مجنونخان
فاقشال بهادر خانزاده را شکار کرده بحضور انور آورد و غلغله انبساط و نشاط بهادران بفلک اثیر رسید و
آنحضرت تفحص احوال علیقلی بقید دار شدند که متعاقب آنحال فیلبانان فیل نین سنگه بحضور رسیده معروض داشت
که آن فتنه سرشت را فیل مذکور در دشت پامال کرده زیر فلان درخت افتاده است فرمان شد که سر او را بریده
بیارند میرزا اسک قاقشال سر او را از تن جدا ساخته بنظر اقدس در آورد آنحضرت از بهادر پرسیدند که از تو چه
واقع شد که مصدر اینهمه طغیان و عصیان گشتید او جواب داد که الحمد لله علی کل حال شهبازخان و داس
کنبو زیاده ازین مرحله حرف زدن نداده سر او را از تن جدا ساختند از مشاهده آن حالت شکست بر مخالفان
افتاده مانند شغال و روباه رو بفرار گذاشتند بهادران نبرد دوست بکشتن و بستن کشاده
صفحه زمین را از خون این بی باکان رنگین ساختند و بسیاری از هوبان آنها را در کمند شجاعت بسته بحضور آوردند

اقبال کوه شکوه و اسپان عربی و عراقی و خیمه و خرگاه و نفایس اقمشه بحد و بقیاس بدست بهادران افتاده بر
از بهادران نفایس فراوان غنیمت را بنظر اشرف درآورده مورد تحسین گشت و در طرفة العین اثری از ان
حرامخواران اثری و نشانی نماند آنحضرت از فیل فرود آمده سجده شکر بدرگاه عطابخش حقیقی بجا آورده
و همانروز بطرف اله آباس متوجه گشته هنگام شام در ساحت آن بلده مضرب خیام دولت فرمودند در آنجا
نیز هرچه از آن نحبت پرستگان بود به احاطه ضبط در آمد و سران این هر دو حرامخوار را بجانب آگره مصحوب
خواجه عبدالله قدیمی روان ساخته و آن شهر را الهتمراک ساخته بعد سه روز بطرف بنارس توجه فرمودند
یاران و کسان بهادر مقتول در آن شهر بودند همه بضبط در آمدند و جوق جوق از ملازمان او بحلقه بندگی
شرف اندوز گشتند دو سه روز در آن شهر نیز اقامت ورزیده متوجه جونپور گشتند و جونپور را انتظام
داده بطرف کره مانکپور نهضت نمودند قلیچ خان مامور شد که بسر پور رفته قبایل و اموال ان بیجان حرامخواران را
بضبط در آرد و از عرض گه روز راه دور را از قطع نموده در مانکپور به اغرق کلان پیوسته شدند و بازار سیاست
گرم ساخته شهباز کل و جانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدخشی و میر ساه بدخشی و حلیمخان کوکه
میرزا عسکری و شاه نام خواجه و جمعی دیگر رفیقان حرام نمکان را در پای فیل مست انداخته از قید هستی نجات دادند
و میرزا میرک رضوی مشهدی وکیل علیقلی با جمعی دیگر بر مال ضعیف از فیل یافته بسبب انتساب سیادت از بلا
خلاص یافت بعد ازان اشتغال منعم خان خانخانان حسب الحکم اشرف از دار الخلافه خود را بحضور انور رسانید بنارس
و جونپور و غازیپور و زمانیه بخانخانان عنایت فرموده ستم ذیحجه بطرف دار الخلافه متوجه گشتند و کوچ بکوچ
یازدهم محرم سال نهصد و هفتاد و پنج بظلال اقبال بدار الخلافه انداختند در آن وقت مژده فتح اوده بعرض والا رسید و بامر غنیمت

نشاط خاطر اقدس گشت تفصیل این آنکه افواج قاهره که بسرکردگی محمد قلیخان برلاس به تسخیر اوده و تادیب
سکندرخان اوزبک مامور شده بودند دوازدهم ذیحجه در سواد اوده رسیدند سکندر اوزبک متحصن گشت
و برج و باره حصار را استحکام ساخته بجنگ توپ و تفنگ مشغول شد بهادران نصرت شعار کوچه سرکوب تا دو اثر آنجا
ساخته باد تیغ و تبر برای یک بهانه اوده رخنه در اساس ستم محصوران انداختن گرفتند بعد از آن چند روز خبر کشته
شدن علیقلی و بهادر به سکندر رسید زهره آتش آب شده پای استعلال اش متزلزل گردید اهل و عیال را در
انداخته بسرعت باد و برق خود را بگورکهپور رسانید و بدستیاری سلیمان قلی اوزبک از آب گذشته در مملکت
متعلقه افغانان داخل شد محمد قلیخان برلاس و راجه تودرمل و دیگر امرای بادشاهی داخل اوده گشته شهر
را بضبط در آورده صورت واقعه را بحضور انور عرضداشت کردند اوده و مضافات آن را محمد قلیخان برلاس عنایت
فرموده و دیگر امرا را بحضور انور طلب نمودند ذکر تسخیر قلعه چیتور متعلقه ولایت رانا چون خاطر اشرف شهریار کامگار
از مهمات شرقی فارغ گشت بجهت اطفای تازه فتنه و فساد میرزایان شورش انگیز بصوب شهر مندو از دار الخلافه
نهضت فرموده در شکارگاه باری نزول اجلال فرمودند و لشکر اولان و تواجیان بهرام صولت فرمان شد که
سران و سروران سپاه را جار رسانند که بایشان اوقات خود را زیر رایت جهانگشا حاضر سازند بعد چندی در اعلام
نصرت فرجام ظل عنفت بر سر کوالیار افکندند و جمیع امرا با افواج آراسته خود را برکاب سعادت رسانیدند روزی از راه
حوش طبعی سکت سنگه ولد رانا او دی سنگه زمیندار اوده پور فرمودند که جمیع رایان در اجها بملازمت ما دولت رسیدند
رانا پدر تو هنوز نیامده میخواهیم که بر مملکت او فوج کشی کنیم تو با ما رفاقت خواهی کرد یا طرف پدر خواهی گرفت
او در آنوقت بلیت و لعل گذرانیده وقت شب خیمه و خرگاه گذاشته پیش پدر رفت این ادای او بر خاطر اقدس

در اطفای

بسیار گران آمد و فرمودند که اصلح آنست که تخت مملکت او را پامال کنم بعد از آن متوجه مالوه شویم او اسط ربیع الاول
بدان عزیمت کوچ واقع شد در عرض سوی پور بعرض رسید که گماشته راجه سورجن حاکم قلعه رنتهنبور از صولت
افواج پادشاهی انحصار را گذاشته رفته نظر بهادر بحراست آن قلعه دستوری یافت و از آنجا بکشش منزل در ساحت
قصبه کوته مضرب سرادق عز و جلال گردید راجه آنجا نیز فرار نموده بود شاه محمد قندهاری بحکومت آن ولایت مامور گردید
از آنجا کوچ کرده در ظاهر قلعه کاکرون منزل فرمودند در این منزل از تواجیان پادشاهی شیخ فیضی را که سرآمد شعرا
هندوستان بود بحضور اشرف آوردند شیخ این قصیده بطریق راه آورد بنظر اشرف گذرانیده مصدر نوازش‌ها
گردید و رفته رفته درجه قدر و منزلت او بجائی رسید که از مقربان خاص گشت و الحق شیخ در نظم دیگر کارها
بود و تصنیفات او بر صفحه روزگار یادگار است خصوصاً نلدمن را در غایت فصاحت گفته و در قصاید
نیز ید بیضا بکار برده این چند بیت از آن قصیده بطریق نمایه ولود تحریر در آمد انتخاب قصیده

سحر نوید رسان قاصدی سلیمانی ⁂ رسید همچو سعادت گشاده پیشانی ⁂ رخی چو حلقه عیاران بخاطر
افروزی ⁂ لبی چو دست کریمان بگوهر افشانی ⁂ بسر گرفته چو همت بلند پروازی ⁂ بپا گزیده چو دولت فراخ
میدانی ⁂ هجوم کرده براو آشنا و بیگانه ⁂ چو میزبان توانگر بروز مهمانی ⁂ نموده سپهر والای او ز طرف کلاه ⁂
تذرو اوج عنایت ببال جنبانی ⁂ لفوف بسته ز دولت خجسته منشوری ⁂ که همچو عقل مبارک نموده عنوان
خطی که یافته در بارگاه جاه و جلال ⁂ ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی ⁂ مبشران سعادت ندا کنان که بخوان
نجات نامه خود ای حزین زندانی ⁂ دقایق نعمت شرح کی توان دادن ⁂ بقید حرف نیاید امور وجدانی ⁂
به دور عدل تو از بار بود معنی و لفظ ⁂ به دوش ماه نهادم لباس کتانی ⁂ صفیر قدس بر آید ز طایران خیال

چونکه ز قلمم شکفد بهر انگانی ⁂ بجنبش قلمم کلک همگنان بترسد ⁂ توای شاه کجا و عصای ثعبانی ⁂ نکته نمکین
گر قلم برون ریزم ⁂ رسد دوات مراد عوی نمکدانی ⁂ بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه ⁂ بروح الحمد رسد
از سراب ریحانی ⁂ زبان خواهش من از ادب نمی جنبد ⁂ مرا ز آرزویم آنچنانکه میدانی ⁂ القصه شهر یار کامگار
جهت دفع فتنه فرزندان محمد سلطان میرزا که میرزا که میری صایب بخاطر آورده شهاب الدین احمد خان و شاه
بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و جمعی دیگر را در مالوه جاگیر کرده بدان صوب رخصت فرمودند
میرزایان پیش از ورود امرا در حدود احمدآباد داخل شدند و ولایت مالوه که مملو از فواکه لطیف
و معدن زر است بتصرف امرا در آمد و آنحضرت از کاکرون بطرف ملک رانا متوجه شدند و اصفخان
و وزیر خان را بر سبیل منقلا روان ساختند آن هر دو برادر قلعه ماندل را مسخر ساخته بحضور اشرف عرض
داشت نمودند که رانا مدبر بیشتر خود در مملکت خود آتش زده اثری در صحرا از گاه و هیمه نگذاشته در قلل
جبال پناه برده است و ذخیره وافر در حصار چیتور در آورده پنج هزار راجپوت معتمد خود حواله کرده رفته
و جیمل و پتا و دیگر سرداران خود را بکار فرمای بر انحصار مامور ساخته اسباب ادبار و نکبت برای خود
اماده کرده است پادشاه جهانستان در عین بارش و برق و صاعقه روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاخر
بظاهر حصار چیتور شرف نزول انداخت نشیب و فراز آن کوه و ابواب دخول و خروج حصار را منظر داوری
مرحله‌ها را بر امرا منقسم کردند و اصفخان را با فوجی جرار به تسخیر رامپوره مامور فرموده حسین قلیخان را با بعضی
بهادران نامی بتفحص رانا بطرف اودیپور رخصت نمودند بهادران لشکر منصوره رامپوره را مسخر ساخته
اودیپور و نواح آن را آتش داده بملازمت پیوستند و چون حصار چیتور بلجایت مرتفع و در قله کوهی واقع شده

و مملو از رجال جنگی بود و دست تسخیر بدون دیک کلان بر کنگره این رسیدن دشوار بود بحکم اشرف دیکی عالی
که نیم من گلوله میخورد در حضور انور مرتب ساختند و در محلی مناسب نصب کرده شروع در شکستن برج و
باره نمودند و نقابان چابکدست و سنگ تراشان فرهاد فن آستین همت مالیده در کندن نقب و کوچه سلامت
جد تمام ورزیدند و با آنکه گلوله تفنگ و گوله ضربزن از در و دیوار حصاری باریدند و با وصف سپر های چرم
خام و دیگر لوازم احتیاط صد و صد و پنجاه نفر هر روز ضایع میشدند آخر کار بپردای آن نکرده بسعی تمام دو نقب
عالی زیر دیوار انحصار فلک تمثال رسانیدند و در یک مجوفه صد و بیست من باروت و در مجوفه دوم
هشتاد من باروت پر ساختند و فرمان شد که بهادران لشکر منصور مسلح و مکمل گشته در صدد بر بریدن دیوار قلعه
باشند هرگاه محل یورش بهم رسد نیز دستی کرده مخالفان را مجال انسداد رخنه دیوار ندهند شیران بیشه
وغا جبه پوشیده اماده تاختن گشتند و کارکنان آتشخانه فتیلهای هر دو نقب را آتش دادند چون فضای اجل
بسیاری از بهادران رسیده بود یک نقب را آتش زود گرفت و قریب پنجاه درعه دیوار قلعه را با بسیاری
از مجروحان بهوا برد و آوازی هولناک و غریوی مهیب بر آمد که بر شصت و هفتاد کروه سکنه آن دیار را خبر
رسانید بهادران لشکر نصرت اثر انتظار افروختن نقب دوم نکشیده مانند باد و برق بسر رخنه دیوار
حمله کردند در آن وقت نقب دوم را آتش گرفت و غلغله در زمین و زمان افکند و از کثرت دود و گرد هوا تیره
شد و قریب سیصد کس از بهادران نبرد دوست از سنگ و خشت آن دیوار شربت شهادت چشیدند که سی
و چهل کس از آنجمله روشناس پادشاه بودند و چون این چشم زخم بوقوع منصور رسید مخالفان بر رخنه یافته دیوار
دیگر عریض و مستحکم از دیوار سابق تعمیر کردند و فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت شهریار جهانستان

اعیان و مقربان از آنجا تسخیر حصار و پیش بردن ملجار و ساختن ساباط ایما نموده در تمشیت آن مهم بنفس نفیس
مشغول گشت و خود در محلی که سنگ از بالای قلعه میرسید توجه فرموده بهادران را بکفش القلعه سرگرم ساخت
و بدست خود روزی چند بار تفنگ بر کنگره نشینان حصاری انداخت از بارش گلوله ضربزن و گوله تفنگ
دیوارهای حصار حکم غربال بهم رسانیدند و آثار ظفر پدیدار گشت روزی آنحضرت در ملجار حاضر گشته بسبب چرم خام پیش
رو گذاشته تماشای سوراخهای قلعه میکردند که شخصی بالای قلعه نمودار شده مستحفظان برج و باره را در جنگ
و جدل قدغن نمود آنحضرت تفنگ موسوم سنگرام را بسوی رخنه دیوار راست کرده بانشانه ای جوانان
گلوله تفنگ راست بسینه او رسیده او را برده صد ساله برابر ساخت و هجوم کنگره نشینان از جاذب
مورچال خاص بر طرف شد بهادران آن ملجار بکام دل در انهدام دیوار قلعه مشغول گشتند و فتیله برده ظلمانی
شب عرصه گیتی را فرو گرفت در حصار چند جا آتشی عظیم بلند شد حضرت در استکشاف احوال آن همت
و مقربان بتفحص حالات محصوران قدغن فرمودند راجه بهکونت داس بحضور انور رسیده التماس نمود که یکی
از تفنگ حضرت راه فنا پیموده جیمل بود و این آتش جوهر است که تا بالجان او زنان و دختران او را
اهل عیال خود را در پنبه و چوب و روغن سوخته آماده کشته شدن میشوند و این قاعده راجپوتان است که هرگاه
این جماعه را حالت یاس دست میدهد اهل و عیال را به آتش بیداد سوخته کشته میشوند فردا یورش باید کرد
که حصار بلا شک مفتوح میگردد آنحضرت التماس راجه را بمعرض قبول جا داده فرمان شد که تمامی بهادران
مسلح گشته اماده یورش شوند و کاربرداران فیلخانه فیلان مست کوه شکوه را بکجیم و برگستوان آراسته
هنگام طلوع صبح روز سه شنبه بیست و پنجم شعبان بر فیلی کوه پیکر نشسته متوجه حصار گشتند و جمیع لشکریان حربه پوشیده

زدند و در آن شب بکمال احتیاط ...

از اسبان فرود آمده در رکاب سعادت به پیاده روی مشغول گشتند و تمامی اعیان و امرا از ملچارهای خود سوار
شده حمله بر محصوران کردند جنگ تیر و تفنگ بصعوبت تمام دست داد و از طرفین کشش و کوشش بسیار
بظهور آمد آخر الامر متحفظان برج و باره را پای همت برقرار نماند و دست از محاربه کشیده در کوچه و بازار و عمارات
و منازل خود درآمده زنان و فرزندان خود را کشته با شمشیرهای خون چکان و سنان عقرب کردار آماده قتال
و جدال گشتند و بسیاری از بت پرستان اینها اهل و عیال را در پنبه و روغن سوخته در بتخانه ها نهاده بود و دیگر
معابد خود درآمدند و انتظار اجل میکشیدند بادشاه شیر شکار با سیصد فیل مست و حشری انبوه در الحصار
داخل گشته در محلی مناسب ایستاده شده معیار جوهر مردی و مردانگی غازیان میگرفت هنگامه قتال و جدال
گرم گردید و آتش نبرد و کارزار اشتعال زد راجپوتان از هر سوراخ منازل سر برآورده پابها در ان آویخته
راه عدم میگرفتند و غازیان بر منازل و مامن اینها حمله کرده دریای خون روان میساختند فیلان کوه شکوه
بر خانهای الجماعه اجل رسیده چون عفریت مست رسیده خانه و خانه نشینان را زیر دست و پای خود میمالیدند
درانحالت که نمونه حشر بود دو راجپوت بحضور اشرف رسیده کارنامه جلادت و تهور بظهور آوردند یکی ایشر داس
جوهان که از اعیان قلعه بود دندان فیل مدکر را بدست گرفته حمله بر مدهش رسانید و گفت در خدمت بادشاه
مجری ما خواهی رسانید و فیل او را زیر پا گرفته هلاک ساخت و آن دو یمین خرطوم فیل دیگر بالشمشیر ابداد دو پاره
ساخت و در پشت و پای آن فیل راه عدم پیمود و آن فیل خرطوم بریده کسی مردانه راجپوت را از پیش
از زخم رسیدن گشته بود و بعد مجروح گشتن پانزده کس دیگر را بقضا فرستاد و فیل کاده نام سیصد و چند کس را
در کوچه بندها پامال ساخت و در هر کوچه و بازار و منازل و عمارات آتش کشته برآمد و جویهای خون روان شد و آنحضرت فیل

سواری خود را رانده در کوچه بند شهر درآمدند نزدیک بتخانه گوبند فیلبانی سخصی با فرخرطوم فیل سپید بحضور اقدس آورد
و التماس کرد که قریب هفت هشت هزار کس که درین شخص ایستاده بودند فیل بران حشر انبوه دوانیده بسیاری
را کشته و پامال ساخته این را بدست خرطوم فیل جیده آورده ام بعد تفحص ظاهر شد که بتابهادر جیمل بود و در آنوقت
رتقی داشت بعد لمحه راه عدم گرفت و از کشته شدن او نیز هزیمتی عظیم در ان متهوران افتاد و جماعتی کثیر قتیل و
اسیر گشتند و بقول مصنف اکبرنامه شمار مقتولان الحصار سی هزار کس رسیده و زنان و اطفال الجماعه که بدین آتش سوختند
بیرون از شمار اند اگرچه نوکران رانای بدکردار زیاده بر هشت هزار نفر در الحصار نبودند رعایا زیاده از چهل هزار کس
بودند که دل بر مردن گذاشته آماده جنگ بودند بهر تقدیر راست و در فتح بر گردن راوی شهریار جهانگشا سجده شکر
بجا آورده از مقدمات حصار فارغ گشته در خیام دولت داخل شده کوس ظفر نواخته امرا و اعیان را در خور نیکو خدمتی
و ترددات نوازشها نموده آورده اند که هرکس از سلاطین عظام این حصار را مفتوح ساخته اند نخست در سنه هفتصد و
سه هجری سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که چهارصد هزار سوار ملازم داشت در عرض شش ماه ان قلعه را گرفت دوم
سلطان بهادر بادشاه گجرات که در سال نهصد و چهل و سه الحصار را مسخر ساخت سیوم آنحضرت که درین سال تمنع
ابدار به احاطه تسخیر درآوردند و از بس که در هر سه نوبت قتل عظیم در ان قلعه واقع شد راجهای اودیپور که برانا ملقب اند
قسم عظیم یاد کرده اند و عهد مستقیم بسته اند که ان قلعه را استحکام ندهند و سلاطین دهلی نیز نگشتند و اگر فوجی جرار از انملک
تعیین میکردند اودیپور دار الخلافه خود را الکسشیده در میان کوهها کوتلمیر که راه های تنگ و دشوار و معقود الجبور دارد داخل
میشوند و خزاین و دفاین اینها از قیاس و شمار بیرون است و در کوه و صحرای دشوار گذار مدفون و غیر از طایفه برهمنان
که معتمدان رانایان است نیز نشسته اند هیچکس بر جایگیر آن محصور اطلاع ندارد و از غرایب حکایات اینست که چون آنحضرت

حصار چیتور به تسخیر درآوردند و از محصوران بسیاری قتیل و اسیر گشتند فرمان شد که تفحص کرده جماعت تفنگچیان الحصار
را که در قاه و انداز تقصیر نکرده اند حاضر ارند بعد تفحص بسیار معلوم شد که الوس اصلا گرفتار شده اند و در وقتیکه
حصار مفتوح گشت و افواج قاهره مشغول بقتل و غارت گردید تفنگچیان مسطور دست زنان و فرزندان خود را
مانند اسیران مسلسل ساخته بر برده اند و افواج منصوره را گمان این شد که انجماعه از ملازمان بادشاهی اند که اسیر
گرفته میروند بدین حیله خود را بکنار کشیده اند و اهل و عیال خود را بسلامت برده القصه شهریار جهانگشا
بشکرانه این فتح خواست که از انجا تا به اجمیر پیاده قطع مسافت کرده شرف زیارت مرقد مبارک حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس الله سره دریابند و سه مرحله قطع شده بود که شکوه خان اول از اجمیر رسیده از زبان مجاوران
بعرض رسانید که حضرت خواجه بشارت داده اند که آنحضرت سواره متوجه شوند بنابران چنان بعمل آوردند در ینوقت
اعتماد خان که از اعیان گجرات و معتمد علیه سلطان محمود بادشاه گجرات بود بعزم بندگی درگاه والا امارت اشرف
رسیده تحالیف و نفایس ان دیار بنظر اشرف درآورد تحمل ان فیل دریائی بود که گوشها انباید برداشت
پسند خاطر اقدس افتاد و در نهم شهر رمضان المبارک در خطه مبارک حضرت اجمیر شرف نزول اجلال فرموده بزیارت
مرقد منور بجا آورده و بهره وافر از نقد و جنس بمجاوران و معتکفان این بقعه شریف رسانیدند درین اثنا از سامانات
بنگاله بعرض والا رسید که سلیمان کررانی فرمانروای بنگاله بخانخانان منعم خان در نواح پتنه ملاقات کرده اجرای
سکه و خطبه بنام نامی قبول نمود و با همدیگر ملاقات کرده هر دو بجا و مقام خود معاودت کردند و سلیمان مسطور راجه
اودیسه را البعید و قول بدست آورده آوازه ملک عدم ساخته اودیسه را نیز ضمیمه بنگاله کرده و خانخانان در نهم جلو
رسیده به انتظام مهمات مشغول است **ذکر سانحات سال سیزدهم از جلوس حضرت جلالی** در ابتدای این

سال یازدهم رمضان بادشاه شیر شکار از اجمیر براه میوات متوجه دار الخلافه شدند و درین راه اکثر بشکار
شیر تفرج نموده روز چهارشنبه یازدهم شوال ظلال اجلال بر ساحت دار الخلافه انداختند و چند گاه آسایش کرده
به تسخیر حصار رنتهنبور متوجه گردیدند و اشرف خان و باباخان قاقشال و سمانجی خان و صفدر خان و بهادر خان
و دوستخان سپهسالاری و دیگر امرای عظام را فرمان شد که برسم منقلای پیشتر روان شوند و قدری راه قطع
شده بود که سر علی جهان نماز جانب مالوه بسرعت رسیده التماس نمودند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین
میرزا با جمعی کثیر از احمد آباد گجرات بمالوه رسیده حصار اوجین را محاصره کرده اند و محمد مراد خان حاکم انجا و
میر عزیز الله دیوان برج و باره حصار را استحکام داده بجنگ توپ و تفنگ مشغول اند آنحضرت
متوقف گشته امرای بادشاهی را که برسم منقلای طرف قلعه رنتهنبور تعیین ساخته بودند بطرف مالوه رخصت دادند
و کارفرمائی الفوج به اشرف خان مقرر گشت و قلیچ خان و شهادت الله خان علی قزلباشی به اعانت حکام مالوه از
حضور تعیین گشتند امرا و اعیان افواج با وجود کثرت بارندگی بقطع مسافت مشغول گردیده به سرونج رسیدند در
سرونج شهاب الدین احمد خان جاگیردار انجا و در سارنگپور شاه بداغ خان حاکم اندیار با افواج تازه زور با امرا
ملحق گشتند میرزایان بی سعادت از قرب افواج بادشاهی آگاه گشته دست از اوجین باز داشته در مندو رفتند
محمد مراد خان و میر عزیز الله از قلعه برآمده بتعاقب میرزایان مشغول گشتند میرزایان سراسیمه شده از حصار مندو
برآمده راه احمد آباد گرفتند و در وقت عبور نربدا بسیاری از رفیقان آن بی سعادتان در ان دریای مواج
غریق گشتند جاگیرداران مالوه بجاگیرهای خود معاودت نمودند و امرای بادشاهی بحضور اشرف رسیده بمحاصره حصن
گردیدند و چون همدران سال سلطان محمود بادشاه گجرات از دست یکی از نوکران خود شربت شهادت چشیده بود

وجهجهار خان حبشی چنگیز خان را بقتل آورده رایت اقتداری افراشت وخللی عظیم در ولایت احمدآباد پدید
آمده بود میرزا محمد حسین قلعه سورت وچانپانیر بجنگ وجدل تصرف درآورده وابراهیم حسین میرزا اختیار
سرونج به احاطه ضبط کشیده در فراهم آوردن اوباشان وخودسران مشغول گشتند تتمه احوال میرزایان در محل
خود گذارش یابد الحاصل آنحضرت درینوقت حسین قلیخان وبرادرش اسمعیل قلیخان را بحراست صوبه
پنجاب تعیین ساختند ومیر محمد خان معزول حاکم پنجاب را بسرکار سنبهل وقطب الدین محمد خان برادرش را
قنوج جاگیر دادند وهم دران اثنا شهاب الدین احمد خان از مالوه رسیده در امور وزارت شریک مظفرخان
گردید وانواع کفایت ودیانت بظهور آورد ونوبت دیگر فکر تسخیر قلعه رنتهنبور بخاطر اشرف راه یافت
بر سبیل بمیت درست روز دوشنبه غره رجب سال نهصد وهفتاد وشش هجری اعلام نصرت فرجام بطرف
رنتهنبور نهضت فرمودند وبکوچ متواتر روز سه شنبه بیست ویکم شعبان نظاره قلعه رنتهنبور مخیم سرادق جلال
ساختند وآن قلعه الیست میان کوهچهای بسیار وتسخیرش بغایت دشوار آنحضرت روزی خود
بنفس نفیس متوجه گشته وابواب دخول وخروج آنرا بنظر امعان دیده بخشیان فرمودند که برای امرا واعیان تقسیم
مورچال نمایند بهادران لشکر منصور کمر مجاهده بسته در ساختن ساباط وسرکوب مشغول گشتند ومحصوران
به انداختن توپ وتفنگ دست گشادند هم دران اثنا مهدی قاسم خان از سفر حجاز مراجعت نموده
شرف ملازمت دریافت واسپان عربی وعراقی ونفایس غنایم عراق عرب وعجم پیشکش کشید منظور نظر
اشفاق ساخته خلعت فاخره عطا فرمودند ذکر سانحات چهاردهم از جلوس حضرت جلالی
در اوایل این سال سانحه اقبال فتح قلعه رنتهنبور است که لشکر فیروزی دولت روزافزون در عرض یکماه انحصار

فلک تمثال مسخر ومفتوح گشت تفصیل این اجمال آنکه چون موکب همایون بظاهر قلعه نزول اجلال انداخت
انتظام مورچال بر جمیع امرا مقسوم گردید محمد قاسم خان میر بر وبحر وراجه تودرمل که صاحب اهتمام مورچال
بادشاهی بودند ساباطی یعنی مکان کلان مطحنی رفیع وسرکوبی عالی بدستیاری سنگتراشان فرهاد
فن وعده کاری خاراشگافان سحرکار بمقابله دره رن بوضعی تعمیر کردند که بر جمیع عمارات اهل حصار مشرف
گردید وزدیکهای عالی وضربزنهای قوی هزاران سعی ونزد ده بالای این ساباط رسانده اساس
هستی اهل حصار را سوختن گرفتند واکثری بروج ودیوار قلعه را شکست ساختند سورجن قلعه دار آنجا
اجل را دوچار خود دیده چاره جز اطاعت وانقیاد نیافت وزبان بعجز والحاح گشوده سلخ رمضان
پسران خود را با تحایف ونوادر بسیار بملازمت اشرف فرستاد شهریار کامکار خلاع فاخره به پسرانش
عطا فرموده رخصت معاودت دادند وحسین قلیخان را که از عمده امرا بود همراه پسران او در حصار
فرستادند که سورجن را تسکین داده بملازمت شرف بیارد سیوم شوال سورجن بحضور اشرف رسیده کلیدهای
قلعه که از طلای خالص ساخته بود بنظر انور آورد ومشمول عواطف خسروانه گشته مهلت سه روز خواست
که اهل وعیال ودیگر اسباب خود را بمامنی رساند قلعه بملازمان بادشاهی سپارد التماس او بدرجه اجابت
مقرون گشت ومهتر خان بهم پائی او مامور گردید سورجن بر عنایت بادشاهی گشته درون قلعه رفت
وخاطر از مهمات خود جمع ساخته بعد سه روز انحصار فلک تمثال را با جمیع اسباب والات حصارداری به مهتر خان
تفویض نمود خواجه جهان ومظفرخان بمهمات حصار مامور گردیدند وکوس فتح وشادمانی در نوازش درآمد
ودر سنین گذشته سلطان علاء الدین بعد مشقت یکسال وتردداتِ بسیار دست بران قلعه انداخته وآنحضرت را در یکماه

فتح انحصار میسر گشت وآنحضرت بفتح وظفر مخصوص گشته زیارت مرقد مبارک حضرت خواجه قدس سره توجه نموده
ده روز دران بقعه شریف طرح اقامت انداخته زرهای وافر بمجاوران ومستحقان رسانده بصوب
دار الخلافه نهضت نمودند واز راه آنبر شکار کنان ونخچیر افگنان بیست چهارم ذیقعده ظل عنایت بر مفارق
سکنه آن دیار انداختند ودر ارک قلعه در بنگالی محل که بحکم آنحضرت تعمیر شده بود شرف نزول افگندند
وچون صیت جهانستانی وقلعه کشای آنحضرت به اقطاع عالم رسید بسیاری از راجها وارباب سرکش سر بر خط اطاعت
آنحضرت بر دوش گرفتند علی الخصوص راجه رامچند راجه بته کلید قلعه کالنجر را که از دست افغانان به تسخیر
درآورده بود بحضور اشرف فرستاد وبموجب امر عالی انحصار را بمجنون خان قاقشال حواله نمود وهم درینوقت
وزیرزاده راجه بجلی که صحرای ولایت او بیرون از اقبال صحرائی است وبمال ومنال از جمیع راجهای انبار ممتاز
است در لباس فقر بدر لیه راجه بیربر شرف ملازمت دریافته کاردی که خاصیت غریب داشت از جانب
راجه پیشکش کرده والتماس نمود که این کارد را در ایام سابق نیرنگ سازان روزگار بفسونی عجیب درست ساخته اند
خلاصه وصفش آنست که بر هر آنانی که مساس کنند فی الفور وضع میشود ولو فرمان عالی به امتحان درآوردند وقریب
دولت کس کار آنها از غایت اماس بهلاک قرین بود صحت یافتند چه خوش گفت دانا که دانش
نسبی است ولیکن پراگنده با هر کسی است ذکر ولادت با سعادت شاهزاده والاگهر سلطان محمد خرم
از سانحات اقبال فرحت افزای این سال سانحه مسرت بخش قدم در عرصه هستی گذاشتن بادشاهزاده
والاگهر محمد سلیم است که بیست وچهارم شهریور سال نهصد وهفتاد وهفت هجری در قصبه سیکری بوقوع
انجامید ونشاط ده خاطر خاص وعام گشت تفصیل این عطیه الهی آنکه از آنحضرت هر فرزندی که بوجود می آمد

بمقتضای قدرت قاهره بهره از زندگی نیافته ساز ملک بقا میگشت وآنحضرت را خار این تمنا بباطن خلیده
واز آنجا که در ایام سابق هم حل این عقده بدعای درویشان خداآگاه میسر آمده ودر قصص ودستانهای
باستانیان مفصل مرقوم است آنحضرت تفحص احوال درویشان مستجاب الدعوات همت گماشتند وچون شیخ
عصری وجوهری حالی از ین طایفه بزیست حکیم عین الملک وشیخ محمد بخاری درینوقت بعرض رسانیدند که در
سیکری مرتاضی است صاف اعتقاد که بقدم سیاحت سیر ربع مسکون کرده وبدولت حج چندین کرت
مستسعد گشته وبزرگان دین را دریافته آثار اجابت دعا از ناصیه حالش پیداست ونامش سرآمد محققین
بر شاهراه هدایت مستقیم محمد سلیم است وسلسلهٔ اش بسلسله علیه چشتیه می پیوندد آنجناب بیان التماس آورده
شود غالب که گوهر مقصود بدست افتد آنحضرت با خیری از خاصان اهل حرم بر قله کوه سیکری که محل اقامت جناب
شیخ بود تشریف برده درهمان مکان متبرکه شرف نزول انداختند جناب شیخ متوجه بدعا گشت ودر وقت خاص دعای
خیر فرمود حق سبحانه تعالی از بطن صبیه راجه موته زمیندار ماروار آنحضرت را فرزند سعادتمند عطا نمود
وتیمنا وتبرکا بنام حضرت شیخ موسوم ساخته بالای آن کوه عمارتهای بادشاهانه تعمیر یافت وبموجب امر عالی
امرا واعیان منازل دلکشا وقصرهای رفیع وحمامها ومهمانخانها در دامن این کوه احداث نمودند وحصاری
از سنگ محکم بر دور شهر مرتب کردند ودر باغات دلپذیر وبساتین روح افزا مهیا گشت ومدتی ممتد آن بلده راحت
بخش دار الخلافه بود القصه بادشاه جوانبخت با آنجناب شیخ دل ودوماں چشتیه علیه اعتقاد کلی بهم رسانیدند ودر عاقبت
تمام شعبان را سیر کرده بزیارت حضرت خواجه قدس سره پیاده متوجه گشتند ودر اندک زمانی آن همه راه دور ودراز
قطع کرده شرف زیارت دریافتند وبه اطلاق بسیار از زندانیان فرمان داده نقود وافر بمستحقان رسانیدند

و بموجب استدعای مجاوران بخارا تعین شیخ حسین تولیت آن بقعه مبارک شیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان بود مخصوص ساختند و به تعمیر مسجدی رفیع و خانقاهی عالی فرمان صادر گشت بنایان نیز بهوش بدان امر اشتغال ورزیدند اوایل رمضان رایات منصور بطرف دهلی متوجه گشت اواخر شهر مسطور در آن بلده روح فزا شرف ورود انداخته بزیارت مزارات اولیای کرام و مشایخ عظام قدس الله اسرارهم بتحصیل حسنات فرمودند **ذکر سانحات آغاز سال پانزدهم حضرت جلالی** در ابتدای این سال نهضت رایات عالیات بصوب دار الخلافه آگره واقع گشت و از آب جون عبور کرده بیست و ششم ذیقعده بمقر سلطنت شرف نزول انداختند و از سانحات اقبال این سال تولد شاهزاده والانژاد سلطان مراد است که شب پنجشنبه سیوم محرم سال نهصد و هفتاد و هشت هجری دست داد پادشاه دریا نوال محفلهای جشن آراسته بهره وافر بصغیر و کبیر رسانیدند همدران وقت منعم خان خانخانان از جونپور بعزم تمام بحضور انور رسیده لوازم تهنیت و مبارکباد بجا آورد و خلاصه غنایم اندیار را پیشکش نمود آنحضرت بعد از فراغ جشن و سرور بدستور معهود بیست و دوم ربیع الآخر بعزم زیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه قدس سره بطرف اجمیر متوجه گشتند منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات شرقی رخصت یافت و در اندک ایام ساحت دلکشای اجمیر مضرب خیام دولت گردید مراسم زیارت بتقدیم رسید و تحصیل حسنات بوقوع انجامید و در هنگام سعادت رخصت بکاربرداران حضور فرمان شد که برگرد شهر اجمیر حصاری از گچ و سنگ بکمال استحکام احداث نمایند و بجانب دیگر این منازل عالی و عمارات دلنشین تعمیر کنند بنایان چابکدست و معماران دانشور بهمت مستحکم ساحت سعید اساس آن حصار را بنیاد کرده در عرض سال باتمام رسانیدند و روز جمعه چهارم جمادی الآخر بصوب ناگور نهضت واقع گشت خان کلان حاکم اندیار شرف ملازمت دریافته لوازم ضیافت و مهمانی بجا آورد و بموجب حکم اقدس

در ظاهر ناگور

در ظاهر ناگور کول آبی عمیق و وسیع حفر کرده موسوم بشکرتلاو ساختند در ایام مقامات ناگور چندرسین ولد مالدیو راجه مارواڑ و کلیان مل رای بیکانیر بحضور شرف رسیده مورد مراحم خسروانی گشتند و حسن خان خزانچی باز بهادر افغان حاکم مالوه را از ملک رانا بحضور شرف آورد و بمنصب هزار و پانصدی سرافراز گشته در دیار شرقی جاگیر یافت و تتمه عمر را در بندگی پادشاه کرم گستر به آخر رسانید و بموجب التماس راجها آنحضرت دختر برادر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر و صبیه راول هر رای راجه جیسلمیر را بحلیه ایمان آرایش داده بحباله نکاح درآوردند و سر افتخار ایشان را به اوج فلک رسانیدند و بساعتی سعید از ناگور کوچ کرده بعزم زیارت مزار سرامد حق پرستان مقتدای خداشناسان حضرت شیخ فرید گنجشکر قدس سره متوجه پتن گشتند در حدود تکونده‌ی اتفاق شکار قمرغه گورخر افتاد و تمامی آن قمرغه را بدست خاص شکار نمودند **ذکر سانحات سال شانزدهم از جلوس حضرت جلالی** در اوایل این سال ساحت دلگشای پتن مخیم سرادق عز و جلال گشت و شرف زیارت مزار مبارک حضرت گنجشکر قدس سره بحصول انجامید و آنحضرت بشکار ماهی متوجه شده صنعتهای ماهی گیران اندیار را که بدهن و دست ماهی میگرفتند و در قعر آب بسیخهای آهنی ماهی میزدند تماشا کرده زرهای وافر بدامن امید ایشان ریختند روز دوشنبه ۲۰ شهر ذیقعده کوس مراجعت بلند آوازه گردید و بکوچ متواتر بیست و دوم ذیحجه عرصه لاهور از ورود رایات عز و جلال ضیا پذیر گشت و حسین قلیخان حاکم پنجاب در تقدیم لوازم عبودیت سعی کمال بظهور رسانید اوایل محرم سال نهصد و هفتاد و نه هجری بطرف حصار فیروزه متوجه گشتند غره صفر عرصه حصار مخیم دولت و اقبال شد درینوقت لشکرخان بخشی روزی مست طافح بدیوانخانه پادشاهی آمده اظهار بدمستی نمود در پیشگاه عدالت زیر لگد و مشت خورد گشته فرزندان عنایات و منصب او

بشهباز خان کنبو مرحمت شد و از آنجا کوچ بکوچ بعزم زیارت مزار شریف حضرت خواجه قدس سره کوچ بکوچ ره نورد گشته سه شنبه غره ربیع الاول در آن خطه دلگشای ظل عاطفت انداختند و بدستور متعارف شرف زیارت و حسنات دارین تحصیل درآورده متوجه دار الخلافه گردیدند روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مضرب خیام دولت گشت و در منزل حضرت شیخ سلیم نزول فرموده در تعمیر عمارات فتحپور قدغن فرمودند در اندک مدت منازل عالی و بازار وسیع و حصاری منیع تعمیر و مهیا گشت و معموره پدیدار گردید که در رونق و آرایش و کثرت اهل بازار و دولتمندی تجار بر شهرهای قدیم تفوق جست و تا حالت تحریر که یکصد و سی سال از تعمیر آن عمارات گذشته اختلالی در منازل پادشاهی راه نیافته و مسجدی عالی و مقبره حضرت شیخ سلیم چشتی و مزارات اولاد انجاب بکمال زیب و زینت مهیاست و از تماشای این سیاحان ربع مسکون انگشت حیرت بدندان میگیرند الحال از بدعملی حکام اکبرآباد که فتحپور از مضافات الصوبه است در انحصار چند خانه ویرانه بیش نیست و سکنه آنجا را از دستبرد چوخان بدکردار و جور و تعدی راجپوتان شقاوت شعار اضرار کلی میرسد و آراسته بازار و منازل امرا و اعیان از هم ریخته و منازل پادشاهی مسکن شغال و روباه است و از طرفه حکایات آنست که عبدالله خان و حسین علیخان بارهه چون پادشاه جمجاه محمد فرخ سیر بهادر را بمرتبت شهادت رسانیدند بعزم محاربه راجه جیسنگه زمیندار آنبیر که از شهادت پادشاه بانک نرامان رایت مخالفت افراشته بود و در تووده رسیده استظهار ورود اینها میکشید در سنه ۱۱۳۱ بظاهر فتحپور رسیدند تمامی زراعات اهل آن قصبه را پامال لشکر خود ساختند صاحب سجاده مزار حضرت شیخ بجهت استغاثه نزد حسین علیخان حاضر گشت خان مسطور آن بیچاره را محبوس کرده پنجاه شصت هزار روپیه مصادره گرفت و مرهم التفات بر جراحت این دلسوختگان بدین وضع نهاد

در پاداش

در پاداش این اعمال آنچه به این هردو برادر رسید در محل خود گذارش یابد حرف کجا بود و حکایات کجا قلم آمد سخن کجا بود و مرکب کجا تاختم عنان قلم معطوف ساخته بر سر مدعا میرود **ذکر سانحات سال هفدهم از جلوس حضرت جلالی** در آغاز این سال منعم خانخانان از اوده بملازمت شرف رسیده زبان بشفاعت سکندر خان اوزبک گشوده قلم عفو بر صحایف جرایم او کشیده لکهنو بجاگیرش داد همراه خانخانان رخصت فرمودند و مظفر خان دیوان معاتب گشته بسفر حجاز دستوری یافت هم درانوقت ایلچی عبدالله خان والی توران بحضور شرف رسیده نامه خان را با اسپان ترکی راهوار و سمور و سنجاب بسیار که از ارمغانات اندیار است بنظر انور درآورد و بشمول عنایات سلطانی گشت و جواب نامه خان را انشاء و املای علامی زمانه شیخ ابوالفضل مصنف اکبرنامه بقلم درآورده با تحایف هندوستان مصحوب ایلچی روان فرمودند **نهضت موکب عالی بصوب احمدآباد گجرات و ذکر فتح مهمات آن دیار** درینوقت از زبان مهمیان بعرض والا رسید که از وقتیکه سلطان محمود فرمانروای احمدآباد بدست یکی از نوکران خود شربت شهادت چشیده مهمات آن ولایت دلکشا بدست اختیارات امرای گجراتی طفل مجهول النسب را السلطنت برداشته مظفر شاه لقب کرده اند و او را از سرانجام بهره نداده تمامی مملکت را میان خود ها تقسیم نموده اند چنانچه احمدآباد و مضافات آن اعتماد خان در خوره تصرف خود درآورده و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی متعلق گشته و سورت و بهروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان تعلق پذیرفته بود و راجپوت خان حبشی بتقبل اودی و تمامی آن مملکت معمور بدست محمد حسین میرزا و برادرش درآمده است و بازار فتنه و فساد در آن ولایت رونق گرفته رعایا پامال حوادث میگردد لاجرم شهریار جوانبخت روز دوشنبه بیستم صفر از فتحپور بصوب گجرات نهضت نمود

ومیرزا کوسفخان و قتو و راجه بیربل و جمیعی کثیر را داخل کومکیان صوبه پنجاب ساخته بحسین قلیخان حاکم پنجاب
فرمان فرستاد که قلعه نگرکوت را از راجه بدهچند مستخلص ساخته براجه بیربل تفویض نماید و در روز سه شنبه یازدهم
ربیع الاول ساحت اجمیر مضرب خیام دولت گشت و بدستور مقرر پیاده بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه قدس
سره متوجه گشته بلوازم حسنات تحصیل درآورد و در روز دیگر در قلعه کده بیتهلی که بالای کوهچه در بلده اجمیر واقع
گشت تشریف برده شرف زیارت مزار شریف قدوة العارفین حضرت سید حسین خنک سوار قدس الله سره
دریافتند روز سه شنبه دوم ربیع الثانی لشکر ده کی خان کلان فوجی عالی برسم منقلا بطرف احمداباد دستوری یافت
و اشرفخان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود خان و فتح خان و صادقخان و شاه فخر الدین
و حیدر محمد خان اخته بیکی و سید احمد خان و قلیقدم خان و محمد قلیخان توقبا و خرمخان و بیک نورینخان
و بیک محمد خان و محمد قلیخان و مهر علی سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادرخان و جماعتی
دیگر تعیین الفوج گشتند بیست و دوم انماه خود بدولت و اقبال بطرف احمداباد متوجه شدند و بعض پردگیان
تتق عصمت را در بلده اجمیر گذاشتند در حوالی پهلو مضرب خیام دولت شده بود که قاصدان خجسته آثار از
اجمیر رسیده مژده تولد فرزند سعادتمند به آنحضرت رسانیدند محفل عیش و نشاط آرایش یافت و
بازار خرمی و سرور رونق پذیرفت و بسبب آنکه پردگیان عصمت در منزل شیخ دانیال نام مجاور مزار حضرت خواجه
متوقف شده بودند نام آن شاهزاده والاگهر سلطان محمد دانیال برزبانها جاری شد و هم دران ایام از واقعات
بنگاله بعرض رسید که سلیمان کرانی والی بنگاله بکوتگهتی فرو رفت فرمان قضا جریان بنام منعم خان خانخانان شرف صدور
یافت که در تسخیر بهار و ولایت بنگاله انچه لازمه سعی است تقدیم رسانند و از سانحه غریبه آن سال آنست که خان کلان

سرداران فوج منقلا از دست جیتی بی باکی زخم جمدهر بر زیر قرغه خورده بصیانت ایزدی از ان زخم منکر بر دو صحت یافت
شرح این اجمال آنست که چون امرای فوج منقلا در ظاهر قصبه پهادر و اجمیر که نزدیک سروهی است ورود نمودند
رای مانسنکه دیوره که کلانتر سروهی بود چند کس معتبران خود را برسم رسالت فرستاده دم اطاعت زدن خان کلان
محفل بزرگانه آراسته فرستاده های رای سروهی را بار مجرا داد و هر گونه کلمات بر زبان آورده بوقت وداع
هر یکی را بدست خود پان رخصت داد آن گرفت یکی از ان جماعه بوقت پان گرفتن بچستی و چالاکی جمدهر کشیده
زخم جمدهر در قرغه خان رسانید که آن از زیر شانه سر برآورد بهادرخان تربین ملازم خان مذکور بزور
سرپنجه شجاعت ان مدبر را بر داشته بر زمین زد و صادقخان و محمد قلیخان کارش تمام رسانیدند و از ساعت
فعل این مدبر بی باک انجماعت بالتمام طعمه تیغ بهادران گشتند و اسپان و اسلحه ایشان بتاراج رفت بعد بموقف
اینواقعه فرمان قضا جریان صادر شد که سروهی را محاصره کرده سزای افعال ان خودسران در کنارشان گذارند
و موکب معلی نیز بسرعت تمام قطع مسافت کرده روز پنجشنبه دهم آبان ماه الهی در فوج منقلا ملحق گشت کلانتران
سروهی مع کثیری را در معبد پهادو که یک کروهی از سروهی است دکو و پیش منازل خود گذاشته در قلال جبال مانند
روباه و شغال پناه جستند و [illegible] که از طایفه اجل رسیده به اعتقاد خود در معابدن مرد تهر ارزندگانی در گذشته
مستحصن شده باشند فرمان عالی بشمشیر باران و تیرانداران معسکر همایون صادر شد که بالجماعه دستبرد نمایان
کرده منسوبات غزا بتحصیل در آرند جنگی مهیب غریب بوقوع انجامید راجپوتان هر دفعه از معبد خود چند کس
آمده حریف میطلبیدند و بهادران لشکر منصور مانند شیر ژیان با ایشان در آویخته بعد به منبر فرستادند و کل
زخم بردست و چهره بخیدند چون این صحبت بشام کشید تیراندازان موشکاف بکمان در آمده خدنک خاراگذار را بهر پرواز

درآوردند و آن معابد پر از خون آن مقهوران گشت و همچنین قتلی عظیم در شهر واقع شد و خلقی کثیر
کرد و پیش خانه راجه نقد جان نثار ملکجو ارکی کردند و در طرفة العین آن شهر و شهرستان اثری نماند و
درهمان ایام یار علی بیک ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسب
میرزا فرمان فرمای ولایت ایران برسم ایلچی گری آمده نامه آقای خود را با تنسوقات و نوادر اندیار بشرف
درآورده مشمول هر گونه عنایات گشت و چون خاطر مقدس از مهمات سروهی فارغ گشت رای را تسنگ
و جمعی از فدویان نزاد در ان سرزمین گذاشته بطرف احمداباد متوجه گشتند از حدود پتن شاه فخر الدین دستوری
یافت که نزد اعتمادخان رفته بشاهراه عقیدت دلالت نماید در انوقت از زبان منهیان بعرض مقدس رسید
که محمد خان و بدرخان پسران شیرخان فولادی اهل و عیال و اموال و اسباب خود را از پتن برآورده میخواستند
که بجامنی رسانند راجه ماتسنگه و جماعتی کثیر بمالش پسران شیرخان دستوری یافتند ایشان از صدمت آمد آمد
افواج قاهره دست اهل و عیال خود گرفته در تنگی ها پناه بردند و بهادران لشکر منصور بنه و اسباب آن جماعه را
بدست آورده بملازمت پیوستند روز شنبه غره رجب عرصه پتن که در زمان سابق بنهرواله موسوم بود
مخیم سرادق عز و جلال گشت و فرمان شد که چون خانخانان بیرام خان در بین شهر شربت شهادت
چشیده این شهر و مضافات آن را بمیرزا خان ولد خانخانان شهید مرحمت فرمودیم و بالفعل خانزاد لو را
سامان نگاه داشتن این شهر نیست سید احمد خان بحراست آنجا قیام نماید هفتم رجب بصوب احمداباد نهضت
فرمودند در موضع جوتانه بعرض رسید که مظفر گجراتی از شیرخان فولادی جدا گشته در ضیلعه اوراه مبکر بود و شیرخان
ساول و میر ابوالقاسم نمکین و چند کس دیگر تعین گشتند که او را بدست آرند میر ابوالقاسم جسرو ساییان و دیگر لوازم

ایالت او را بدست آورده بحضور انور آوردند و بعد از ان میرخان او را از غله زاری گرفته بملازمت اشرف
رسانید آنحضرت از راه شفقت بحالش متوجه گشته بکرم علی سپردند که تیمار احوالش نماید و همدرین روز
شاه فخر الدین اعتمادخان و میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهدخان و دیگر گجراتیان را امیدوار عنایات
ساخته بحضور اشرف آوردند عنایات خاص بحال هر یکی مبذول گشت و بروی دراهم و دنانیر از سکه مبارک
رونق یافت فردای آن در موضع کری مضرب خیام دولت گشت در اینجا اختیار الملک و ملک شرف
و جهجهار خان و سیف الملک حبشیان شرف ملازمت دریافتند از راه حزم و احتیاط فرمان شد که هر یکی
از امرای گجرات ضامن خود بدهد اعتمادخان و امیر ابوتراب متکفل گشت و اعتمادخان بجز طایفه حبشیان
جمیع امرا را ضامن گردیدند و ان فرقه گردنکش را به امرای پادشاهی سپردند که از احوال هر یکی باخبر باشند
روز دیگر در موضع شانیج سطح سرادق عز و جلال گشت از اتفاقات روزگار در ان منزل بعضی اوباشان
احمداباد شهرت دادند که حکم بقتل و غارت امرای گجرات شرف نفاذ یافته در طرفة العین چندین خیمه
و اسباب امرای گجرات بتاراج رفت و فتنه عظیم پیدا شد پادشاه دادگر بار عام داده متوهمان ساطور
را تفتیش نمود که در اطفای نایره آن فساد کمر همت بسته آتش شورش فرو نشانیدند و غارتگران را با اموال منهوب
جانها نیز متعهدان بارگاه خلافت سعی کامل ورزیده به تیر و تفنگ دست غارتگران و باراجیان را از ان
عمل شنیع کوتاه ساختند و جماعتی را دستگیر کرده بحضور اشرف آوردند فرمان جلالی در جوش بود آنجماعه را پامال
فیلان مست گشتند و اموال بمالکان عاید گشت و آتش فتنه فرونشست دهم آذر ماه الهی چهاردهم رجب ظاهر
احمداباد مستقر رایات جلال گردید و آن شهر وسیع با سیصد و هشتاد پوره که هر پوره برابر شهری بود شرف

دا آمده وصغیر و کبیر اندیار بملازمت اشرف رسیده کلاه نشاط بر آسمان رسانیدند جشنهای عشرت آراستگی یافت و محفلها
سرور ترتیب پذیرفت بهره فیض بخرد و بزرگ رسیده و عنایات خاص مشمول احوال که و مه گشت حکومت
احمد اباد تا سرحد آب مهندری بخان اعظم میرزا کوکه مرحمت شد و از طرف آن دریای مذکور برودره و چانپانیر و سورت
و مضافات آن که میرزایان شورش افزا بران تسلط داشتند بجاگیر امرای گجرات مفوض گردید و اعتماد خان
و کارفرمای انجا به مامور گشت و آنحضرت بسیر دریای شور میل کرده بیست و نهم آذر ماه روز دوشنبه دوم شعبان
بصوب بندر کنبایت نهضت فرمودند امرای گجرات به بهانه سامان نه فرخنده روز در شهر متوقف گشتند و حکیم عین
الملک بموافقت اینها تعیین شد در اثنای راه بعرض عالی رسید که اختیار الملک گجراتی راه فرار گرفت و اعتماد خان
و دیگر امرا در صدد گرفتن اند شهباز خان کنبو از حضور تعیین گشت که زود تر بدان صوب شتافته نگذارد که
انجماعه آواره دشت ادبار شوند غره ماه دی الهی بندر کنبایت مضرب سرادق اقبال گردید چهارم ماه مسطور
شهباز خان امرای گجرات را بحضور اشرف آورد از راه احتیاط هر کدام را بیکی از امرا سپردند که از احوال
انجماعه باخبر باشند و آنحضرت با خاصان و مقربان بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند و انبساطی عظیم
بخاطر اقدس راه یافت و چون دران وقت از زبان منهیان بعرض والا رسید که سورت را محمد حسین میرزا
متصرف است و برودره و مضافات آن ابراهیم حسین میرزا بدست دارد و چانپانیر را شاه میرزا مستحکم
کرده است بادشاه جهانستان بندر کنبایت را بحسن خان خزانچی مفوض کرده نهم دی ماه الهی بصوب
برودره متوجه گشتند شهباز خان و قاسم خان و باز بهادر و طائفه دیگر از بهادران بصوب چانپانیر دستوری
یافتند و خان اعظم میرزا کوکه را که احمد اباد مرخص شد و شاه فخر الدین و رستم خان و معصوم خان و خان

بجاگیری بود میرزا کوکه تعیین گشتند روز آذر نهم دی ماه در حوالی قصبه برودره مخیم سرادق اقبال گشت درین منزل
بعرض رسید که میرزایان فتنه افزا قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند جلالت
و شاه قلیخان محرم و سید محمود خان بارهه و راجه بهگونتداس و راجه مانسنگه و خواجه غیاث الدین علی
آصفخان و گروهی دیگر تعیین گشتند که میرزایان را تادیب نمایند نیمی از شب گذشته بود که یکی از مخلصان
بحضور انور رسید و التماس کرد که ابراهیم حسین میرزا از قلعه بهروچ برآمده از بیست کروهی معسکر همایون
میگذرد و میخواهد که بطرفی رفته گرد شورش برانگیزد چند امرای نامدار بمهمات تعیین شده بودند و فوج
کمتر در رکاب بود اندیشه ظفر بخاطر اقدس مصمم گشت و بشهباز خان فرمان شد که بسرعت شتافته امرای خاص
را که بمالش میرزایان تعیین شده اند برگرداند که بملازمت اشرف بیارد و میر محمد خان و خان کلان و خواجه جهان
و شجاعتخان و صادقخان و خدمت شاهزادهای والا نژاد و محافظت اردوی کلان مامور ساخته پای عزیمت
در رکاب اشهب جهان نورد گذاشتند خواجه عبدالله خان و جلالخان قورچی و دلاور یال درباری و صفیخان
و جمیل بیگ و بهادر خان فوردلو و مقبلخان و قاسم بدخشی و متهراداس شکل و ادم بلوچ و هندوی جمعی دیگر
که عدد اینها زیاده بر صد کس نبود همراه گرفته دو دقیقه از شب باقی بود که متوجه لشکر مخالف گشتند
فرمان شد که عقب لشکر معلی ایستاده گشته نگذارد که دیگر کسی از اردوی همایون اراده رفاقت رکاب سعادت
نماید تمام روز قطره کرده آخرهای روز بقطع مسافت مشغول بودند که از زبان ره نوردی بعرض رسید که غنیم با
جماعتی کثیر از دریا گذشته دایره کرده است و فاصله دو کروه زیاده نمانده بعضی امرا التماس کردند که غنیم
بسیار شنیده میشود اگر شبخون باید زد بهتر است آنحضرت فرمودند که جنگ روزانه بهتر است و بسرعت تمام متوجه

گشتند و تند تر راندند تا آنکه قصبه سرنال بر شیبه بلندی نمودار شد و آب مهندری پیدا گشت آنحضرت بر کنار
ان آب بجبه پوشیدن مشغول گشتند همگی چهل کس دران وقت در رکاب حاضر بودند و هنوز از سلاح
پوشیدن فارغ نشده بودند که شهباز خان امرای بادشاهی را بملازمت آورد و قریب دویست کس
زیر رایات جهانگشا فراهم آمدند و شروع بعبور کردن از دریا نمودند بر ساحل دریا شکستها و تنگنایها بسیار
بود هر یکی از امرا بطرفی رو نهادند و آنحضرت براهی متوجه گشتند که بدروازه شهر محاذی بود راجه بهگونتداس
و مقبلخان در رکاب اشرف بودند وقتیکه داخل شهر شدند از هجوم هرتال لشکر ابراهیم حسین میرزا مملو
بود و در کوچه و بازار راه بر آمده هم نمیرسید بادشاه شیر شکار بیاران معی از شهر برامدند و از میان فوج
زارد بیوند که بهادران لشکر منصور از هر جانب رسیده آتش محاربه برافروخته اند و هنگامه جانستانی
و جانفشانی گرم است بهر گوشه آویزشی سخت شد سر و کار با گردشی کجت شد چو لشکر بود
اندک و یار بخت به از لشکری بیکران کار سخت که در جنگ بهروزی از لشکر است نه از گنج
و بسیاری لشکر است درانحالت سه کس از لشکر غنیم بمقابله آنحضرت رسیدند راجه بهگونتداس از میان
زتوم زا زنیزه بریکی حواله کرد کارش بانجام رسانید و هر دو دیگر بر آنحضرت حمله کردند و از شکوه سلطانی
پای ثبات اینها برقرار نماند راه فرار پیمودند و بهادران رکاب عالی از هر طرف هجوم کرده محاربه عظیم نمودند
و جنگی در غایت صعوبت بوقوع پیوست ابراهیم حسین میرزا علم بادشاه کشورگشا را دیده که شناخته
دست و پا گم کرد و بکمال اضطرار راه فرار اختیار نمود و همراهان او هر طرفی رو بگریز نهادند آنحضرت نفس
نفیس تعاقب نموده بسیاری رفیقان او را بخاک هلاک انداختند و غنیمت بیحد بدست آوردند و خون برده

ظلمانی شب عرصه گیتی را فرو گرفت آنحضرت معاودت نموده در سرنال مطرح خیام دولت فرمودند روز
دیگر هژدهم ماه شعبان کوس نهضت نواخته بطرف اردوی کلان متوجه گشتند شاه قلیخان محرم و
صادقخان مامور گردیدند که در نواح سورت شتافته از متحصنان آن حصار باخبر باشند که هیچکس از قلعه
بیرون نرود و چون اعلام نصرت انجام ظل عاطفت بر بنه های اردوی کلان انداخت جمیع امرا و اعیان
بحضور اشرف رسیده تسلیم تهنیت بجا آوردند همدران حال عرایض شاه قلیخان محرم و دیگر امرا که بطرف
سورت شتافته بودند بنظر اشرف گذشت معروض داشته بود که گلرخ بیگم بنت میرزا کامران زوجه ابراهیم حسین
میرزا مظفر حسین میرزا ولد خود را همراه کرده از حصار سورت برآمده جنگ کنان بطرف دکن رفت و هنوز تا
تمام ملازم خود را در قلعه گذاشته رفته آنحضرت بسرعت تمام ره نورد گشته بسرف ورود نظاهر سورت افکند
و راجه تودرمل و دیگر فنونیان را بکندن نقب و ساختن ساباط قدغن نمود روز دوشنبه هفتم رمضان
شروع در تسخیر آن حصار گردید و ضرب زنها و توپها رخنه در دیوار و برج قلعه انداختن گرفتند و هر روز از طرفین
جنگلشهای نمایان بظهور می آمد و مردم درونی و بیرونی با همدیگر داد شجاعت و مردانگی میدادند در ان
ایام بهادران لشکر منصور که به تواولی تعیین شده بودند چند افیال پر از مال و منال میرزایان فتنه سرشت بدست
آورده بنظر اقدس گذرانیدند دست نشانان دولت ابد پیوند امیختی را شگون نیک بختی دانسته در تسخیر حصار
بیشتر متوجه گردیدند همدران حال از زبان منهیان بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا که از جنگ سرنال
گریخته بود به اندر رفته با محمد حسین میرزا و شاه میرزا برادران خود پیوست و از برادران خود آزرده گشته
بطرف دارالخلافه ره نورد گردیده است سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان و راجه بهگونتداس و شاهمخان جلایر

متعاقب او مامور گشتند و تتمه احوال آن دو برادر آنکه طایفه فولادیان را با خود رفیق ساخته بطرف احمداباد
شتافتند خان اعظم میرزا کوکه باتفاق سید احمد خان بارهه و شیخ محمد بخاری و شاه بداغ خان و
معین الدین خان فرنخودی و معصوم خان و مطلب خان و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو و شاه
محمد خان و حاجی خان و شاه فخر الدین و مطلع مشهدی و مانده ارلات و رستم خان و نورنگ خان و محمد قلیخان
توقبائی و مهرعلی سلدوز و جماعتی دیگر صفوف نبرد آراسته بمقابله و مقاتله میرزایان آماده گشت میرزا
محمد حسین و شاه میرزا و عاقل میرزا باستصواب شیر خان فولادی و دیگر فتنه سرشتان کوس محاربه کوفته
آتش جنگ در اشتعال آوردند و جنگی بنهایت شدت بوقوع انجامید و از طرفین کشتها در کشتها بظهور
پیوست شاه محمد خان و سید جعفر ولد سید بهاء الدین و شیخ محمد بخاری زخمهای منکر برداشته در میدان کارزار
افتادند و بسیاری از امرای پادشاهی را پای ثبات برقرار نماند و افغانان فولادی و ملازمان
میرزایان دست بغارت و تاراج گشادند خان اعظم و قطب الدین محمد خان و جماعتی دیگر از بهادران بمعرکه
نبرد رسیده همت بکمانداری گماشتند و مخالفان را پشت بتیر گرفتند و در آنحالت فیل مستی که فیلبانان فوج
مخالفان تاخته بسیاری از لشکریان را زیر دست و پا مالید و تفرقه عظیم در افواج بداندیشان راه یافت
میرزایان خایب و خاسر بطرف دکن ره نورد شدند و شیر خان فولادی و پسرانش بطرف جونه گده رفتند
خان اعظم با بعضی امرا بتعاقب میرزایان مشغول گشته مژده این فتح را بحضور اشرف معروض داشت فرمان
عالیقدر مصحوب رضوی خان بنام خان اعظم صادر شد که زود خود را بحضور اشرف رساند و قطب الدین خان و شاه
بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز را بتعاقب ایشان تعین نماید خان اعظم در سرنال رسیده بود که فرمان عالی بدو

رسید

رسید فی الفور امرای مسطور را بتعاقب روان ساخته باتفاق رستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان
بحضور اشرف ره نورد شد و بطریق استعجال قطع مسافت نموده بهشتم شوال بملازمت اشرف فایز گردید و
مخصوص انواع عنایات پادشاهی گشت و مقارن اینحال ایلچیان فرنگ نیز بملازمت اشرف رسیده اجناس
فرنگ و تحایف نوادر بیش از قیاس بنظر انور در آوردند و درخلال اینحال از سوانحات بنگاله و بهار و دیگر بلاد
شرقی رویه بدین تفصیل بعرض رسید که چون سلیمان کررانی که از امرای اسلام شاه سور بود و بالفعل بنگاله را و
بهار را در تصرف داشت به اجل طبیعی درگذشت بایزید پسر کلانش در بنگاله بقیمت سرداری بر خود بسته صاحب
خطبه گشت و هانسو عمزاده خود را تیغ بیداد گذرانید [illegible] دیگر افغانان او را از زده کشته پسر دوم سلیمان را که
داود نام داشت در بهار صاحب سکه ساختند گوجر کررانی که سر افغانان بود و لودی که نفس ناطقه سلیمان
بود با او یار شد و با فوجی جرار متوجه زمانیه شدند در آنوقت منعم خان خانخانان بضبط گورکهپور شتافته بود
اندبار را در انتقال سکندر را از نیک بضبط در آورده متوجه افغانان گشت و بکری قلی و فرخ بیر غلیق و بابه
محمد سکحوگس و جمعی دیگر بر سر حاجی پور فرستاده مرا ایلچی و طالبی و ندیم بیک کوکه و جماعتی دیگر را بسر تیغ تعین نمود
و خود نیز از عقب روان شد بهادران لشکر منصور به افغانان رسیده جنگی عظیم کردند و غازیپور را از تصرف
افغانان برآورده مستحکم گشتند و خانخانان نیز خود را بجلد رسانیده با امرا پیوست و لودی و دیگر افغانان
در میان سیاه آب و آب گنگ حصاری خام احداث کرده با فیلهای نه عالی و توپخانه وافر متحصن گشتند از
طرفین هیچ یکی را طاقت محاربه صف جنگ نبود و متردد و منتظر بودند که از پرده غیب چه رو نماید که ناگاه
شکر فی اقبال پادشاه جهانستان جلوه گر شد و لودی ایلچیان زبان دان نزد خانخانان فرستاده اساس

مصالحه درست کرده بطرف حاجی پور معاودت کرد باعث این مراجعت آنست که داود کررانی تاج خان
عمزاده خود را بقتل آورد دختر لودی در حباله نکاح او بود ازین واقعه دلگرفته گشت و با خانخانان طرح
مصالحه انداخته لودی تادیب داود روان شد در میان راه جلال خان وکلا بهار و دیگر افغانان از لودی
جدا گشته نزد داود رفتند لودی فتح عزیمت کرده در حصار رهتاس متحصن گشت و بخانخانان نوشتجات متواتر
فرستاد که خود را در سلک ملازمان پادشاهی در آورده ام بر گونه که باید از احوال من خبر گیرند و مدد داد
جمعی را که کمک لودی تعین کرده صورت واقعه بحضور اشرف معروض داشت و التماس تشریف شریف آنحضرت
کرده این شعر حافظ شیراز را در عریضه خود درج نمود ه ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی ٭ دل بی تو
بجان آمد وقت است که باز آیی ٭ فرمان عالی صادر شد که بعد فتح حصار سورت متوجه آنصوب میشویم از سانحات
اقبال مسخر گشتن حصار سورت که از نیرنگی اقبال روزافزون انحصار فلک تمثال در عرض یکماه و هفده روز
مفتوح گشت تفصیل این اجمال چنانست که چون متحصنان قلعه با خبر شکست میرزایان رسید و امید لودی
لشکر ظفر اثر را بنظر در آوردند و مرتب گشتن نقبهای ایشان متحقق شد روز پنجشنبه بیست و سوم شوال ایلچیان
همراهان قلعه بحضور اشرف رسیده التماس جانبخشی نمودند بعرض قبول افتاد قاسم خان و خواجه
دولت در حصار رفته او را بملازمت آوردند در ایام محاصره بد زبانی و دراز خانی کرده بودند و بسیار بسر زده
به بریدن زبان معاتب گردیدند و دیگر رفیقانش در خانه زندان جا گرفتند روز دیگر آنحضرت بسیر قلعه تشریف
برده و بعضی دیگهای سلیمانی را که در آن قلعه بودند بحصار اکبراباد فرستادند وجه تسمیه سلیمانی آنست
در زمانی که بشین سلطان سلیمان بعزم تسخیر بنادر فرنگ دیگهای کلان را از روم با افواج عظیم در سورت فرستاده بود

بادشاه

بادشاه احمداباد مدد کرد افواج برگشته رفت و بسبب سنگینی آن دیگها را گذاشته رفتند وقتیکه خداوند خان
کراتی آن قلعه را تعمیر کرد دیگهای سلیمانی را برج قلعه برده نصب نمود و الحال در تصرف پادشاهی در آمد
اعلی آن را بدار الخلافه نقل کردند و از سانحات این سال یکی اینست که شرف الدین حسین میرزا
را بهرجی زمیندار بگلانه دستگیر کرده بحضور اقدس آورد و بهرجی را خلعت نوازش عطا فرموده میرزا
شرست را که بکوه و صحرا البصر الخیال تباه میکرد در خانه زندان جا دادند و هم در آنوقت اعلیحضرت
حاکم خاندیس شرف اندوز ملازمت گشته مشمول عواطف گردید و از غریبه حکایات آنکه آنحضرت شبی
محفل عیش را آراسته قدح می ارغوانی در گردش آوردند وقتیکه آب آتش مزاج تصرف عظیم بدماغ
عالی کرد مقدمات شجاعت شجاعان و بهادران بمیان آمد یکی از مقربان تقریر کرد که راجپوتان
جهالت شعار سنان دو زبانه را دو کس بر شکم خود گذاشته از هر طرف قوت میکشند تا سر کس مشهور
تر است سبقت کرده زود تر سنان را از شکم خود میگذراند آنحضرت در حالت بیهوشی قبضه شمشیر خاصه
را در سر دیواری مستحکم ساخته زبانه شمشیر را بشکم خود گذاشته خواستند که قوت نمایند کنور مانسنگه دویده
بچستی و چالاکی دست شمشیر زد که از دیوار افتاد و ضایعات ایزدی آنحضرت را جراحت گرد باره
جراحت به ته انگشت و سبابه آنحضرت رسید و آنحضرت از سر غضب کنور مانسنگه را بر زمین زده مالش
دادن گرفتند سید مظفر از راه دوراندیشی خواست که او را از چنگال آن شاه شیر شکار نجات دهد
بمالش بمیان آمده مانسنگه خود خلاصی یافت اما جراحت آنحضرت بسیار تر کشید و چند روز بیران مرهم
گذاشتند که روبه بهی آورد بادشاه گوشما حکومت سورت را بقلیج خان مفوض نموده بیست و نهم اسفندار

سر ماه الهی روز دوشنبه چهارم ذیقعده بصوب احمدآباد نهضت فرمود **ذکر سال هژدهم از جلوس حضرت جلالی**
در ابتدای این سال بادرخیکنیزخان بحضور انور رسیده استغاثه نمود که حبشخان
حبشی پسر او را بیداد کشته است فرمان شد که آن حبشی بدکیش را زیر پای فیل اندازند از این عدالت
و نصفت دیگر گردنکشان را دیده عبرت بیدار شد بیست و چهارم فروردین ماه الهی ظاهر احمدآباد
مخیم سرادق اقبال گشت حکومت احمدآباد بخان اعظم میرزا کوکه و کارفرمایی پتن به میر محمد خان
و سرکار بهروچ و انجدوده به قطب الدین محمد خان و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری مفوض نموده
بعد ده روز روز دوشنبه دهم ذیحجه از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگره نهضت فرمودند کنور
مانسنگه و شاه قلیخان محرم و مراد خان و سید عبدالله و محمد قلیخان و جگنات و راجه گوپال و بهادر خان
و لشکر خان و جلال خان و بهوجراج و جمعی کثیر را رخصت فرمودند که از راه ایدر به دونگرپور و انجدود بشتافته
متمردان را مالیده بحضور انور بیایند و راجه علیخان حاکم خاندیس مشمول عنایات گشته رخصت معاودت
یافت مظفرخان بحراست صوبه مالوه ممتاز گشت از نواح سروهی مادهو سنگه مامور گردید که شاه
دانیال را از آنجا به اجمیر بیارد و جواهر راجه بهگونتداس که در شبستان خاص آنحضرت بود رخصت یافت که
به آنجا رفته مراسم تعزیت بهوپت سنگه که در جنگ سرنال بکار آمده تقدیم رساند هم در آن حال عرایض
امرای پنجاب شامل دستگیر گشتن ابراهیم حسین میرزا بنظر انور گذشت و باعث نشاط شاه و سپاه
گشت شرح این واقعه چنانست که چون ابراهیم حسین میرزا از سرنال گریخته در ایدر به برادران پیوست
و از برادران آزرده گشته باتفاق مسعود حسین میرزا از راه جودهپور به ناگور رسید و بمحاصره آن مشغول شد

فرخ خان

فرخ خان ولد خان کلان قلعه‌دار آنجا شروع تفنگ اندازی نمود و به امرای بادشاهی و راجه‌های
جاگیردار که در نواح سروهی اقامت داشتند صورت واقعه نوشت رای رایسنگه و رای رامداس
و نقیب خان و غیاث الدین علی و میرکجان کولابی و محمد حسین و اقتدار خان و علی جولاق و میر قطب الدین
و غیرهم بسرعت تمام بصوب ناگور رهگیر گشتند ابراهیم حسین میرزا از رسیدن امرا آگاه گشته دست از
محاصره باز داشته بطرف پنجاب ره نورد گشت امرای بادشاهی به امر تعاقب مشغول گشتند در موضع
کتولی تلاقی فریقین دست داده محاربه عظیم واقع شد نسیم فتح بر پرچم رایات بهادران لشکر منصور وزید
و بسیاری از رفیقان میرزا طعمه تیغ بهادران گشتند و اسپ میرزا بر چشم تیر از کار رفت و میرزا با هزاران
تعب و مشقت بر اسپ یکی از نوکران خود سوار شده از آن مهلکه بدر رفت و پرده ظلماتی شب شفیع احوال
میرزا گردید بهادران دست از تعاقب باز داشته بجاگیرهای خود معاودت نمودند و میرزا ابراهیم حسین
بسرعت باد و برق در سنبهل رسیده بقدر سامان بهم رسانیده بطرف پنجاب متوجه گشت و از ظاهر
لاهور بطرف ملتان رفت در آن وقت حسین قلیخان حاکم لاهور به تسخیر قلعه نگرکوت مشغول بود و کار
آن قلعه به اختتام رسانیده بود که خبر شورش میرزا فتنه سرشت رسید حسین قلیخان ناچار بچهار شرط با راجه
گوبی چند راجه آن حصار مصالحه نمود یکی آنکه دختر خود را در شبستان خاص داخل سازد دوم آنکه زر و
جواهر بسیار برای پیشکش آنحضرت مرتب سازد سیوم آنکه درین یورش فوجی از ملازمان خود همراه
کند چهارم آنکه چون مضافات آن بر راجه بیربر تنخواه شده زر محصول آن را به راجه مسطور عاید سازد
راجه نگرکوت هر چهار شرط را قبول کرده موافق آن بعمل آورد و از صدق عقیدت خود نیز همراه امرا
آماده یورش گردید حسین قلیخان خاطر از مقدمات نگرکوت مطمئن ساخته باتفاق اسمعیل قلیخان و

و محب علیخان و میرزا یوسفخان و خرمخان و دوستخان بهاری و شاه غازیخان تبریزی و راجه
و جمعی دیگر بتعاقب میرزا ابراهیم حسین مشغول گشت و بنه و اسباب خود را در لاهور گذاشته بر سبیل
یلغار متوجه ملتان شد در حدود تلنبه بلشکر مخالف رسید میرزا ابراهیم حسین و میرزا مسعود حسین کوس
جنگ نواخته آماده محاربه گشتند بهادران معسکر همایون نیز طبل نبرد فرو کوفته آتش کارزار بر افروختند
شکست بر مخالفان افتاد ابراهیم حسین میرزا بجانب ملتان گریخت و مسعود حسین میرزا دستگیر
شد حسین قلیخان و دیگر امرا بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که او را به هر نهجی که داند دستگیر سازد و خود مظفر
و منصور بصوب لاهور مراجعت نموده مژده این فتح بحضور اشرف معروض داشتند و سعید خان بتعاقب
ابراهیم حسین میرزا بطرف بلوچستان متوجه گشت از نیکی اقبال خسرو کامکار ابراهیم حسین میرزا با بلوچان
جنگ کرده زخمهای منکر خورده در جایی پنهان شده بود سعید خان بتفحص تمام او را بدست آورده بملتان
معاودت کرد در همان دو سه روز میرزا از نقض عقبی گزید سعید خان سرش را بحضور انور فرستاده صورت
واقعه معروض داشت یازدهم محرم سال نهصد و هشتاد و یک هجری آنحضرت داخل اجمیر شده بودند که
عریضه سعید خان و سر ابراهیم حسین میرزا بنظر انور گذشت و غلغله تهنیت و فیروزی بلند گردید آنحضرت
لوازم زیارت مزار مبارک حضرت خواجه قدس سره بجا آورده بعد یک هفته متوجه دار الخلافه گشتند
و بطریق یلغار ره نورد گشته در فتحپور شرف ورود انداخته بملاقات حضرت شیخ سلیم چشتی قدس
سره مسرت اندوز شدند و روز چهارشنبه سیوم صفر بدار الخلافه آگره نزول جلال افگندند در همان روز
حسین قلیخان حاکم لاهور بحضور انور رسیده مسعود حسین میرزا و دیگر اسیران را در حرم گاو گرفته بنظر
اشرف در آورد بادشاه کشورستان چشم ترحم بر احوال اسیران افگنده از آن لباس بر آورده بیکی

به احوال امرا

از احوال امرا کرده و تفقد فرمود که بتکرار کی احوال اینها نمایند و حسین قلیخان بخطاب خانجهانی سرفراز گشته و مشمول
عنایات شده رخصت معاودت یافت کنور مانسنگه و دیگر امرا که بصوب ایدر رفته بودند متمردان آن قلعه را
مالیده بملازمت انور رسیدند خانعالم و شرفخان و معین الدین احمد خان و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی
دیگر تعیین گشته که نزد خانخانان منعم خان رفته در تسخیر پتنه و حاجی پور سعی نمایند و راجه تودرمل و ستوری با
کرو مهمات تسخیر آن ولایت رفیق خانخانان باشد و خود نیز در فکر نهضت آن صوب بودند که رفتن بطرف
احمدآباد لازم و اهم شد چنانچه گذارش پذیرد **نهضت موکب عالی نوبت دوم به احمدآباد بر سم ایلغار**
شرح این سانحه عبرت بخش چنانست که چون آنحضرت تمامی ولایت احمدآباد را بخان اعظم میرزا کوکه و دیگر
امرای عالیقدر مفوض ساخته بدار الخلافه مراجعت فرمودند اختیار الملک غلام سلطان محمود حاکم گجرات
و پسران شیرخان فولادی باتفاق رای بر این جلد ریدار ایدر در احمدآباد و سر بفساد بر داشتند و محمد حسین میرزا
در حدود دولت آباد خبر مراجعت آنحضرت شنیده بحدود سورت رسید و اینجا کاری نتوانست پیش بردن از آنجا
به بهروچ آمده انحصار را از نوکران قطب الدین خان متخلص ساخت از آنجا بکنبایت رفت حسنخان حاکم آنجا
بجنگ و جدل کنبایت را بتصرف میرزا داده به احمدآباد رفت محمد حسین میرزا جماعتی وافر بهم رسانده با اختیار الملک
و دیگر مفسدان باتفاق ورزیده بر سر احمدآباد لشکر کشید خان اعظم میرزا کوکه باره حصار را استحکام داده بلوازم
قلعه‌داری پرداخت و صورت واقعه را بحضور انور معروض داشته التماس استمداد نمود آنحضرت بر مضمون عریضه
میرزا کوکه آگاه گشته آماده ایلغار شدند و ابواب گنجینه را وا کرده زرهای بیحد بر لشکریان سپاه عطا فرمودند شجاعتخان
و راجه بهگونتداس و سید محمود بارهه و رای رایسنگه مامور گشتند که ایلغار از راه راست بسرعت تمام

به احمداباد رسانید و مطلب خان ناظم مالوه و کنور مانسنگه فرامین صادر شد که جاگیرداران کهوا و مالوه را قدغن
نموده در راه گجرات هر جا که توانند بلشکر معلی ملحق شوند راجه بهارمل و شیخ ابراهیم و شیخ احمد و حکیم الملک
بحراست مستقر الخلافة و در رکاب شاهزاده ها تعین گشتند در روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاخر بادشاه
سپهر شکار برسم ایلغار از راه اجمیر عزم احمداباد نموده گاه بر جمازه شتر جهان نورد و گاه بر گردون آسمان
سیر و گاه بر اسپان راهوار سوار گشته بقطع مسافت مشغول گشت روز سیوم از نهضت سه شنبه بیست و نهم
شهر مسطور بسرعت باد و برق داخل اجمیر گردیده و از گرد راه بشرف زیارت مزار شریف حضرت خواجه قدس سره
منور گشته استمداد همت نموده روانه پیش شد روز چهارشنبه در میرته شاه قلیخان محرم و سید محمود خان
بارهه و محمد قلیخان توقبای بموکب معلی ملحق شدند از انجا بر اسپان راهوار سوار شده متوجه منزل مقصود
گشتند در جالور امرای عظام که همراه پردگیان تتق عصمت تعین شده بودند بملازمت رسیدند و فی الحال
جمعی زیر رایت جهانگشا فراهم آمد بجلالخان جالوری فرمان شد که هر یکی از امرا را ضیافت بکند و بعد
تسخیر قلوب همان لحظه متوجه پیش شدند در قصبه بالیسانه که نهکروهی پتن است خان کلان و وزیر خان و
شاه فخر الدین و طیب خان و دیگر چند کس که از جاگیرهای خود روان شده بودند بملازمت فایز گشتند
در منزل انحضرت بترتیب افواج فرمان دادند در غول نزدیک قول خاصه میرزا خان ولد خانخانان بیرامخان
و شجاعتخان و سید محمود خان بارهه و صادقخان و جماعتی دیگر تعین شدند و در برانغار اخلاصخان و دیگر
بیگه تاران مامور گردیدند و محمد قلیخان توقبای و شیرخان دیوانه در فوج براول جا یافتند و در جرانغار خان اعظم
و جمعی دیگر مقرر گشتند و انحضرت خود باصد سوار در فوج طرح اقامت ورزیدند و فرمان شد که بهمین قاعده افواج

بقطع

بقطع مسافت مشغول گشتند در کری میر ابو [illegible] و قاسمخان و جمعی که عقب مانده بودند بملازمت رسیدند روز
چهارشنبه بر سه کروهی احمداباد اتفاق ورود رایات جهان نورد افتاد اسامی امرا و راجها در ین یلغار همراه
رکاب سعادت رسیده بودند بدین تفصیل است میرزا خان خلف بیرامخان خانخانان سیفخان کوکه زینخان
کوکه حسین خان خواجه عبدالله [illegible] رایسال جگمال پنوار خواجه غیاث الدین علی اصفخان راجه بیربل
راجه دیپچند نقیب خان بهادر خان کنور مانسنگه لال کلاونت و جمعی دیگر که در تفصیل انها سخن بطول
میکشد القصه بادشاه جوانبخت در سواد احمداباد رسیده جبه خاصه پوشیده امرا را بجبه پوشیدن امر
فرمود قضارا همانوقت اسپ سواری خاص که نور صبا نام داشت بر زمین رسیده سقط شد راجه بهگوان داس
بعرض رسانید که فتح گجرات مبارک باشد انحضرت فرمودند که چگونه دانستی گفت قاعده مقرر گشته و تجربه
کاران مسلم الثبوت است که اگر اسپ سواری صاحب فوج تشنید علامت ظفر است دوم انکه باد مراد
از عقب لشکر منصور بروی غنیم می وزد سیوم انکه زاغ و زغن بسیار همراه لشکر منصور میرود و این سه
علامت فیروزی است **صف ارائی بادشاه کشورستان با فتنه سرستان احمداباد و زبونی غنیم**
فتح پر رایت جهانگشا روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی معسکر ظفر پیکر از دریای سابرمتی عبور نموده انتظار
لشکر احمداباد میکشید و صدای نقاره و کرنا در زمین و زمان پیچیده بود که محمد حسین میرزا بسر آب آمده
تفحص احوال خود را قریب معسکر عالی رسانیده یکی از بهادران لشکر ظفر اثر را پرسید که این چه لشکر است و
صاحب فوج کیست او گفت نمی دانی که حضرت بادشاه خود بدولت و اقبال تشریف آورده اند میرزا گفت که جمعی
میگوید چهارده روز است که جاسوسان من انحضرت را در دار الخلافه گذاشته آمده اند آن بهادر جواب داد که در عرض

نه روز این همه مسافت قطع کرده آمده اند او اسیمگی را بخاطر آورده بمنزلگاه خود در رفت و بترتیب صفوف
مشغول گشت ولیخان ولد چهار خان مقبول را در یسار و محمد ولد شیرخان فولادی را در برانغار مامور
ساخت و شاه میرزا برادر خود را با بسیاری از بدخشیان سردار فوج هراول ساخته بطرف معسکر همایون
ره نورد گشت شهریار کامگار مانند شیر غران از آب گذشته بجانب مخالفان حمله آورد **م** شهنشاه گردون
کین بر سمند ۞ چو آتش که از باد گردد بلند ۞ زره در بر خسرو کامگار ۞ ز دریا بر انگیخته چشمه سار ۞ بلا
گرم کین عرق جوشن همه ۞ نهان همچو آتش در اهن همه ۞ بهر سوی رخشنده زرین علم ۞ شده فتنه
را شمع راه عدم ۞ نمبران بجولان عنان در عنان ۞ بدل دوری هم سنان در سنان ۞ دلیران پلارک
زبان صف شکاف ۞ زمین را به پیچش در اورده ناف ۞ قراولان معسکر ظفر اثر با قراولان مخالف
محاربه عظیم کرده بسیاری را کشته و زیر و زبر ساخته معاودت نموده بعرض رسانیدند که محمد حسین میرزا با فوج
چیده پیش پیش می آید انحضرت غلغله الله اکبر و زمزمه یا معین بر زبان آورده بر فوج محمد حسین میرزا
حمله کردند از طرفین چقلشهای نمایان بظهور پیوست و از هر دو جانب حملهای مردانه بوقوع آمد بهادران
هر دو لشکر باهم آویخته دقیقه در جانستانی و حریف افکنی فرو نگذاشتند و کار بجایی رسید که سه کس
از فوج مخالف خود را الجاب بادشاه شیر شکار رسانیده زخم سنان و شمشیر بر انحضرت انداختند و لیکن بعنایت
ایزدی یک زخمی بذات اقدس الهی نرسانید و یکی از انها زخم بر جبه حضرت بر زمین افتاد و آن دو دیگر راه
فرار نمودند در ان زد و گیر که معیار جوهر شجاعت و مردانگی گرفته میشد هزیمت بر فوج مخالفان افتاد
شاه میرزا بطرف محمود آباد گریخت و محمد حسین میرزا زخمی بر روی خواجه بدرست از علی بیگ که از ایلغار
زخم خورده

بادشاهی

بادشاهی بود گرفتار گشته بحضور آورده رسید و [illegible] نام کوکه میرزا [illegible] بمکافات گرفتار است انحضرت
سپاس خداوند ظفر بخش بجا آورده میرزا را [illegible] را که سر گروه فتنه انگیزان بود حواله رای سنگه
نموده فرمودند که بر فیل انداخته از احوالش با خبر باشد و شاه مدد کوکه او را بدست خود بر چنیده
سازمان ملک فنا ساختند در انحالت که خاطر اشرف متفحص احوال امرا بود بعرض رسید که سیفخان کوکه داد
مردانگی داده شربت شهادت نوشید خاطر انور از وقوع این حادثه مکدر شده پرتو عنایت بر احوال زینخان کوکه برادر
کوچک او انداخته غمخواری نمودند هنوز نفسی از تردد آسوده نکشیده بودند که فوجی عظیم دیگر نمودار گشت بعد
تفحص معلوم شد که اختیار الملک گجراتی است که بعد خبر شکست محمد حسین میرزا رو بمعرکه آورده انحضرت
امرا که در حضور اشرف حاضر بودند و تعداد انها زیاده بر صد کس نمیرسید بمحاربه او مشغول گردیده بودند و
کوس محاربه را بدست خود نوازش داده متوجه الفوج گشتند گجراتیان را از مشاهده علم اژدها پیکر و آوازه
نقاره فتح اثر زهره آب شد و سر رشته هوش از دست رفت و بتحریک وحل اواره گردیدند بهادران
لشکر منصور بهر تمامیان رسیده دست بقتل و غارت کشادند و بسیاری را اسیر و قتیل ساختند در انحالت
که کرنای ظفر مژده فتح و فیروزی بگوش دوران و نزدیکان میرسانید سهراب بیگ ترک سر اختیار الملک را
از تن جدا کرده بنظر اشرف در آورده جلدوی داد و گرفت و خاطر اشرف بالکل اطمینان پذیرفت قتیلان
این معرکه از اعیان چهار هزار کس بوده اند که سر حلقه انها سیفخان بود و دیگر چند کس از مردم روشناس
زخمها برداشتند و از تایید الهی چنین فتحی نمایان نصیب بادشاه کشورستان گردید خان اعظم میرزا
کوکه و قطب الدین محمد خان و دیگر امرا از محاصره نجات یافته شرف اندوز ملازمت گشتند رای رای سنگه

محمد حسین میرزا را از تن جدا ساخته در پای سمند جهان نورد انداختند و بوضوح پیوست که درین شور و غوغا زده
داشتن او را مناسب ندانسته بملک عدم فرستادم فرمودند بسزا رسید و آنحضرت کوس ظفر نوازان داخل احمدآباد
گشته بتخت سر منازل پادشاهان گجرات کرده در منزل میرزا کوکه شرف نزول انداختند و بقدر نیکو خدمت
های فدائیان هر یکی از امرا را نواخته به انتظام مهمات الصوبه همت گماشتند میرزا کوکه از شیخ وجیه الدین
که بعلم معقول و منقول متصف بود و از فرزندان میر غیاث الدین قادری و دیگر چند کس گذارش
کرد که با مخالفان همزبان و همراز بوده اند و مالهای اختیار الملک و دیگر فتنه سرشتان در منازل اینها است
فرمان به احضار آنجماعه صادر گردید شیخ وجیه الدین حاضر گشته صورت نفس الامر معروض بیان آورد که
بجهت رعایت مروت و همسایگی حجره چند از منزل خود برای اموال اختیار الملک داده ام چنانچه بسر امیر
خاطر آنحضرت را راستی شیخ بسیار خوش آمد و قلم عفو بر جریمه آنجماعه کشیده شمول عواطف گشتند
از حکایت نوادر آن ایام آنست که شجاعت خان که درین معرکه مصدر جانفشانی شده بود در محفل خاص
نشسته بمنعم خان خانخانان حرفهای بی معنی بر زبان آورد و خاطر مقدس رنجش یافت او را انعام
حواله کردند که نزد خانخانان ببرد تا هر چه مناسب احوال آن بی ادب باشد بعمل آرد فرامین والاقدر بنام مظفر خان
ناظم مالوه و راجه مانسنگه صادر شد که صورت فتح در آئینه مراد چهره نمود از هر جا که رسیده باشند مراجعت
نمایند قطب الدین محمد خان و نورنگ خان و جمعی دیگر بتعاقب شاه میرزا جانب بهروچ دستوری یافتند و راجه
بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و لشکرخان و دیگر بهادران مأمور گشتند که از راه ایدر در آمده ممالک متعلقه رانا
و شمال غارت سازند حکومت پتن بخان کلان و کارفرمائی دندوقه و دولقه بوزیر خان مفوض گشت

مراجعت رایات جهانگشا بصوب دار الخلافه چون در عرض یازده روز جمیع مهمات احمدآباد صورت
گرفت روز یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی اعلام نصرت فرجام بصوب دار الخلافه مرتفع گردید و روز اول
در محمودآباد و روز دیگر در دولقه منزل شد از آنجا میرزا کوکه را که حاکم احمدآباد است رخصت نمودند خواجه
غیاث الدین علی را بخطاب آصف خانی نواخته بخدمت بخشی گری الصوبه مقرر فرمودند و بقطع مسافت پرداخته
بیفدهم ماه الهی بهادر اجمیر نزول نمودند و لوازم زیارت روضه منوره حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره بتقدیم رسید از آن منزل دلکشا راجه تودرمل را برای تحقیق جمیع گجرات رخصت نمودند و از
کلان را گذاشته بسرعت تمام بصوب دار الخلافه متوجه گشتند روز دوشنبه غره جمادی الآخر عرصه دلکشای فتحپور
مضرب خیام دولت گشت و این رفتن و آمدن در عرض چهل و سه روز صورت گرفت و شاهزادگان
و امرا بملازمت رسیده لوازم تهنیت بجا آوردند و یکماه نگذشت که راجه بهگونت داس سر رشید رانا تا بار را
سوه پیشکش لایق بدرگاه والا آورد آنچه لازمه عنایات بود دربابه او مبذول گشت راجه تودرمل سر رشته
جمعدامی احمدآباد را درست ساخته بنظر اقدس رسانید خلاصه محالات را متعلق بجاگیر لشکر ساخته
بقیه را به امرا اش کردند مظفر خان را بوکالت کل مأمور ساخته در باب داغ قدغن فرمودند **ذکر توجه
رایات عالیات بصوب بنگ و بهار و چگونگی واقعات عسکر بهار** در عبارت صدر مرقوم شد که لودی خان
از داود کررانی فرمانروای بنگاله رنجش خاطر بهم رسانیده در حصار رهتاس متحصن گشت و خانخانان بتمام
دوستی داده استمداد کمک نمود تنگری قلیخان و باری نواحی و مولانا محمود و جمع را بمدد او تعیین نمود و داود
از آن معامله آگاه گشته باستصواب گوجر و قتلو افغانان لودیخان را از آن سماجت و الحاح از داعیه سرکشی

درگاه منحرف ساخته با خود رفیق ساخت و فرستاده‌ها خانخانان برگشته صورت واقعه را بخانخانان ظاهر
ساختند خانخانان چگونگی الحالات را بحضور انور معروض داشت از حضور اشرف راجه تودرمل تعین گشت که بلشکر
خانخانان دیده خانخانان را بالطاف‌ها بشارت برد راجه بسرعت تمام در لشکر خانخانان رسیده بجنگ داود
که در پتنه رسیده بود ترغیب نمود در آن وقت از زبان منهیان بخانخانان و راجه تودرمل خبر رسید که داود
کررانی از جهل و نادانی لودیخان را که صاحب تدبیر عالی و سرحلقه افغانان بود به اغوای گوجر خان بقتل رسانیده
و از کشتن او هرج و مرج عظیم در لشکر افغانان افتاده خانخانان و راجه تودرمل از این خبر مسرور گردیده وقوع
این معنی را از شگرفی اقبال خداوند دوران پنداشتند و بخاطر جمع باتفاق مجنونخان و باباخان قاقشال
و محمد قلیخان برلاس و قیاخان گنگ و اشرفخان و خانعالم و میرزا علی و جمعی دیگر متوجه پیش گشته بر دریای سون
مضرب خیام ساختند افغانان بر ساحل آن آب حصار خام احداث کرده آماده محاربه بودند چند گاه هنگامه جنگ
کشتی بمیان بود آخر الامر بهادران از دریا گذشته افغانان را هزیمت دادند اسمعیل پسر لودیخان را که خرد سال بود متعمدان
او نزد خانخانان و راجه آوردند طالبان فوج بادشاهی آن افغان بچه را نوازش نموده بطرف پتنه ره سپر گشتند داود
با وجود کثرت لشکر و سامان توپخانه قرار بجنگ صف نداده در قلعه پتنه متحصن گشت امرای خاقانی امر
محاصره پرداخته به تسخیر الحصار همت گماشتند و صورت واقعه را بحضور اشرف معروض داشتند فرمان واجب الاذعان صادر
که عنقریب رایات جهانگشا ظل توجه بدان صوب می اندازد بدل گرمی به تسخیر الحصار سرگرم باشند و از آنجا که بزم جشن سال
انعقاد یافتن محفل جشن نوروز خسروانی شاهزادگان والانژاد است که بیست و پنجم جمادی الآخر وقوع این سنت سنیه
بظهور پیوست و عالمی درین سور و سرور کامروای مدعا گردید و هر یک فیض عفو و کبیر رسید و در همان جشن نشاط و انبساط شاهزاده

سلطان سلیم را بدبستان تعلیم فرستاده نشاط خرمی را دوبالا کردند و هم درین سال میر محسن رضوی که برسم
رسالت در هنگام یورش گجرات نزد دنیاداران دکن رفته بود مراجعت نموده نفایس پیشکش نظام الملک
حاکم احمدنگر بنظر انور در آورد و بعرض رسانید که حکام دکن را از تسخیر احمدآباد طرفه رعبی و هراسی بخاطر رسیده
خلاصه جواهر و نقود و نفایس اموال و اجناس خود را در شعاب جبال پنهان میسازند و در زمان و شبان
در اضطرار میگذرانند فرمودند بعد تصفیه ممالک شرقی عزیمت دکن میفرمائیم و بدستور هر سال روز یکشنبه
شانزدهم شوال بصوب اجمیر نهضت فرمودند روز بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی هفت کروهی اجمیر
نزول نموده روز دیگر پیاده بقطع مسافت مشغول گشته لوازم زیارت مرقد لطیف حضرت خواجه قدس سره
بجا آورده نذورهای وافر بدامن مستحقان و مجاوران آن بقعه شریف ریختند **ذکر سانحات
سال نوزدهم از جلوس حضرت جلالی** از سانحات این سال اینست که در مقامات اجمیر بعرض والا رسید که
چندرسین ولد راجه مالدیو زمیندار مارواڑ قلعه سوانه را مستحکم ساخته در صدد شورش و فتنه است شاه قلیخان
محرم و رای رایسنگه و شمالخان و محمد سلطان و جگت پسر دهرمنگه و جمع دیگر از بهادران بتادیب او مأمور گشتند
بهادران لشکر منصور نخست قلعه سوجت را سوخته متوجه سوانه گشتند چندرسین مدبر جماعتی کثیر را گرد کرده
راه اول میکرد بمقابله افواج بادشاهی فرستاد راجپوتان بدکیش سر جنگ رسانی نخورده راه فرار پیمودند
چندرسین قلعه را بمعتمدان سپرده خود را در شعاب جبال افکند اولیای دولت بمحاصره آن مشغول گردیدند
روز چهارشنبه سوم ذیقعده اعلام نصرت فرجام بصوب فتحپور مرتفع گشت هم درین وقت شیخ ابوالفضل مصنف
اکبرنامه شرف اندوز ملازمت گشته منظور نظر خاقانی گردید و رفته رفته بدرجه اعلی امارت و تقرب قرار گرفت

و درین حال از عرایض خانخانان و راجه تودرمل بنظر انور گذشت معروض داشته بودند که بهادران لشکر منصور
حصار ٹهته را محاصره کرده دقیقه در سعی و تردد فرو نگذاشته اند اما محصوران توپخانه و فیلخانه و سامان قلعه داری
وافر دارند و از قلعه حاجی پور براه دریا اسباب مایحتاج فراوان بمحصوران میرسد اگر آنحضرت در سوقت
تشریف ارزانی دارند صورت فتح در آئینه خیال چهره نماید و نه زنجیر فیل کلان که خانعالم از محصوران بدست آورده بودند
نیز بنظر انور در آمد بکارپردازان حضور فرمان شد که چند کشتی عالی مشتمل بر عمارات رفیع و باغات اخضر
و منازل دلپسند مرتب سازند که باتفاق شاهزادگان والانژاد و پردگیان تتق عصمت براه دریا متوجه
روبه میشویم بموجب حکم اقدس در اندک ایام نجاران سحرکار کشتیهای وسیع مشتمل منازل بلند بر روی دریا
ترتیب دادند که باعث حیرت نظارگیان گشت و عمله فراشخانه آن عمارات چوبین را به پوشش های
رنگین آرایش دادند و هر یکی از کارپردازان کارنامه فطرت و فرزانگی خود بظهور آورده چون اسباب یورش
آماده گردید شهریار کامگار شهاب الدین احمد خان دیوان حاضر ترلیفه را بحراست آگره مأمور ساخته
رای پرکهوتم را خلعت بخشیگری پوشانیده و رای پتکونندراس را استیفای ممالک محروسه مقرر کرده روز شنبه
بیست و نهم صفر باتفاق پادشاهزاده های والاگهر و مخدرات تتق عصمت سوار شد و حسب الحکم اشرف
دو فیل مست را که یکی بالسندر و دیگری یسمن نام داشت در دو کشتی در آورند و برای هر یکی دو دو ماده
نیز در آن کشتیها داخل کردند و بسیاری از کارخانجات بیوتات و نقارخانه و دیگر اسباب سلطنت در کشتیها
در آورده در عین طغیان برشکال و کثرت باد و باران آن عمارات چوبین را الصوب شرق سر دادند و
از جوش و خروش دریا و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق اصلا دغدغه بخاطر راه نداده بلطف یکتا متوجه

گشتند و فرمان صادر شد که امرای عالیقدر اردوی کلان را از راه خشکی محاذی کشتیهای پادشاهی می آورده باشند
روز مهر شانزدهم تیر ماه الهی محاذی اٹاوه چندی از آن منازل در تلاطم امواج دریا فرو رفت و غره
امرداد ماه الهی که از اله اباد کوچ شد یازده کشتی مشحون باسباب غرق فنا گردید و همانروز قاسم علیخان از نزد
خانخانان رسیده مقدمات حصار ٹهته را التماس کرد آنحضرت بشوق تسخیر آن ولایت طغیانی دریا را بخاطر
دریا مشقاطر راه نداده همان فوج متوجه پیش شدند دوم امرداد ماه الهی در ساحت بنارس شرف نزول
کشتیهای پادشاهی واقع گشت و از آنجا شیر بیگ تواجی را بر زورقی نشانده پیش خانخانان فرستادند
که نوید رسیدن رایات جهانگشا رسانند و در منزلی که آب گومتی بدریای گنگ اتصال می یابد پذیره بیک
سید یوسف اردوی کلان امیر ابو سفیان بحضور انور رسانیده مشمول عنایات سلطانی گشت و از راه
دریای گومتی شاهزاده ها و بیگمات عالیه را الصوب جونپور مرخص فرموده حکیم عین الملک و شیخ احمد و اخلاص خان را
در رکاب شاهزاده های والاگهر مأمور ساختند و خود بدولت و اقبال متوجه ٹهته گردیدند دهم امرداد ماه الهی
کشتیهای پادشاهی از آب گومتی گذشته بدریای گنگ پیوست و حوالی موضع چوچک پور مقر رایات
جهانگشا گردید میرزا ابو سفیان اردوی بزرگ را برابر کشتیهای پادشاهی منزلگاه می ساخت و از طرفی که بیکهای
این سفر خبر آنکه پانصد فیل مست از دریاهای خونخوار بسلامت گذشته در اردوی معلی حاضر بودند
هر روز آنحضرت از کشتی فرود آمده بشکار چیته نشاط افزای خاطر اشرف بودند بر ساحل گنگ اعتمادخان
از لشکر خانخانان رسیده چگونگی مهمات حصار را التماس نمود و درین ایام سید میرک ولد میر عبدالکریم جعفر
اصفهانی موافق قاعده استخراج و فنون الطاف جعفر مفردات حروف را جمع کرده این بیت منظم نمود

بر روی اگر از تخت همایون برد ملک از کف داود برون و این بیت تیر انداستخراج میر مذکور است
گرچه باشد شکرت جز ابجد و شمار لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار چهاردهم
امرداد ماه الهی در گذر چوسا عرایض خانخانان رسید معروض داشته بود که عیسی خان نیازی با بسیاری از افغانان
از قلعه برآمده بر سر جلی قیاخان رنجیده بود و راجه تودرمل و دیگر مبارزان لشکر منصور بکمک اهل مورچال رسیده
هنگامه کارزار برافروختند عیسی خان و بسیاری از رفقایش معروض تیغ بهادران گردیدند و نسیم فتح و ظفر
بر پرچم رایات خاقانی وزید پادشاه جوانبخت شاد و خرم گشته متوجه پیش گشت و فرمان شد که بیست
کشتی پر از اقسام اسلحه در لشکر خانخانان رسانند که آنچه مطلوب هر کس شد تقسیم نماید نوزدهم امرداد
ماه الهی محاذی قصبه منیر لنگرگاه کشتیهای پادشاهی گشت بمیر غیاث الدین علی اصفهانی مبلغی خیر خواه الله
در روضه منوره قدوه عارفان حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره بر ایشان و مجاوران رسانیده
استمداد همت نماید بیست و یکم امرداد ماه الهی ساحت شیرپور مورد اعلام نصرت فرجام شد در آنروز در کشتی
قاصی عسکر و پتکونداس خزانچی و شیر بیگ در موج خیز طوفانی فرو رفت و راجه تودرمل از لشکر خانخانان رسیده
شرف ملازمت دریافت در خور نیکو خدمتها مصدر نوازش گردید و فرمان رفت که خانخانان از جا و مقام
خود حرکت نکند و به تسخیر قلعه مقید و سرگرم باشد تا اینکه پادشاه بدولت رسیدیم ذکر مفتوح شدن حصار ٹهته
و به اعلام تسخیر در آمدن قلعه حاجی پور و کیفیت اقبال گوه شکوه در وقت پادشاه جهانگشا با وجود کثرت باران و طغیانی سیلاب بهار
چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی ظل عنایات بنظاره ٹهته انداخت خانخانان هر دو گروهی از انحصاریه استقبال رسیده
کشتیها را با اقسام آتشباری و توپخانه و رعد اندازان آراسته بنظر اشرف در آورد و تمامی توپها را آتش داده

انتقام بر تو عنایت انداختن پادشاه کشورستان بگیاه حصار ٹهته

زلزله در زمین و زمان انداخت و از صدای هولناک زهره خصم را آب ساخت و منزل خانخانان از شرف
نزول خسرو آفاق نورانی گشت محمد قلیخان برلاس و قیاخان و اشرفخان و مجنون خان و خانعالم
و سایر امرا و سران افواج بملازمت اشرف رسیده مشمول عواطف خسروانه گشتند روز دیگر میر ابو الهدی
علمشاهی و سید شمس بخاری و لشکران راجه گجپتی و جمعی دیگر از بهادران لشکر که خانعالم تعیین شد که بر کشتیها
نشسته حصار حاجی پور مسخر سازند و خود بدولت در مورچال شاهمخان که از آنجا حاجی پور بنظر در می
آید تشریف فرموده تماشای تردد بهادران بودند چون پاسی از روز نماند جماعتی دیگر را بمدد بهادران
که بیشتر تعیین شده بودند روان فرمودند نخست جنگ کشتی بمیان آمد و از طرفین توپ و تفنگ سر دادند
مخالفان را پای همت برقرار نماند از کشتیها برآمده کوچه بندهای شهر را مضبوط ساختند فتح خان پسر معاذ
مجلسی و ابراهیمخان و الهدیه سروانی که سرکرده های این طایفه بودند از قلعه برآمده آماده پیکار گشتند خانعالم
و راجه گجپتی و میر ابو العلی بیک علمشاهی و سید شمس بخاری و پسرانش با جماعتی کثیر از شمشیر بازان از کشتی
فرود آمده متوجه مخالفان گشتند و جنگی در غایت صعوبت بوقوع پیوست آخر الامر نسیم فتح بر پرچم رایات
بهادران وزیدن گرفت سرداران افغانان اکثری بقتل رسیدند و بسیاری راه فرار پیمودند شهر را آتش
غارت و تالان بسوختند و حصار حاجی پور بتصرف اولیای دولت در آمد و از لشکری که بمدد بهادران فوجی
که بمدد تعیین شده بودند کشتیهای افغانان که از حصار ٹهته بمدد حاجی پوریان میرفتند و اسلحه جنگ و
اسباب محاربه بحد افراط با خود داشتند دو چار خورده چند کشتی افغانان را شکسته و ویران ساخته کشتیهای
اسلحه را الضبط در آوردند و از وقوع این دو هزیمت مخالفان زهره آب گشت و بهادران را همت قوی

گردید کوس شادمانی در نوازش آمد و صغیر کرنا مژده ظفر نفیر سکهای رسانید **ذکر مفتوح شدن حصار پتنه و بر احاطه تسخیر درآمدن افیال کوه شکوه و دیگر اموال و اسباب افاغنه ملاعنه** چون حاجی پور مسخر و مفتوح گشت و کشتیهای خیلی افغانان منکسر و تلف گشتند داود از غلبه و تسلط افواج قاهره بیدار گردید که در حصار پتنه متحصن بودن مرگ و چاره خود دید و رعب و هراس تمام براو مستولی گشت و دست از محاربه کشیده بنا بر آن اضطرار و اضطراب شب سه شنبه بیست و پنجم امرداد ماه الهی بکشتی که قلعه را که بلب دریا بود وا کرده بکشتی تیز رو نشسته راه بنگاله پیش گرفت و ملک و دولت را الوداع گفت و لودی خان که میر لشکر او بود از دروازه ماهو خانه برآمده براه خشکی روی بگریز نهادند و حالتی عجیب و شورشی غریب برآن فرقه گمراه مستولی و طاری شد جمعی کثیر از خوف شمشیر آتش بار بهادران رستم کردار بی کشتی خود را بدریا افکنده غریق بحر فنا گشتند و بسیاری از کثرت هجوم در تنگی کوچه و بازار پایمال فیلان و اسپان گردیدند و جماعتی در کو خندق افتاده بقعر نیستی شتافتند گردنکشان که سر بفلک ره نورد میشد بدین خاک مذلت افتادند و خودسران که خیال سروری بدماغ شان پیچیده بود در زیر لگد پا مال پامال و دوران فیلان مقهور گردیدند شورشی عظیم و های هوئی قوی در درون قلعه افتاد چون خبر متحصن نرسید که بسبب اینهمه غوغا بر حسب الحضرت برفیل دل سند سوار شده با جماعتی از مقربان از مورچال برآمده به انتظار تحقیق اخبار در میدان استاده گشتند و به امرا و اعیان و سران فوج قدغن رفت که از مورچال خود ها هر یکی باخبر باشد که مبادا امتحان خیال شبخون داشته باشد چون پرتو صبح صادق سفیده صبح عالم افروز نمودار شد خبر هزیمت مخالفان بتحقیق پیوست که با لشکر سیاه ظلمت شب ره گرائی فرار اختیار کردند پادشاه جهانستان با جمع از مقربان

بیست و ششم امرداد ماه الهی براه دروازه دهلی در شهر پتنه شرف نزول افگندند و امرای عالیشان آداب تهنیت بجا آوردند و مایه سور و سرور و غلغله افگندند و کرنای ظفر صفیر فیروزی کشیده و اقبال نامی داستان بادر نقاره و خیمه و بنه و اسباب افغانان که در کوچه و بازار بالایی همدیگر بند بود فراوان به احاطه ضبط درآمد و ساعت نجومی مهمات ضروری پرداخته بر اسب نور بیضا سوار گشته بلزوم تعاقب داود گرانی متوجه گشتند خانخانان را فرمان شد که اردوی کلانرا از عقب بیارد و با وجود طغیانی آب بتوجه کشتی نکشته از دریای پن پن بر اسپ عبور نمودند و از یمن اقبال روز افزون تمامی سپاه بهمان وضع از آب بگذشت هنگام غروب آفتاب نزدیک قصبه دریاپور که سی کروه از پتنه باشد اتفاق نزول افتاد و محبوبخان و شهبازخان و جمعی دیگر بتعاقب گریختگان مامور گردیدند بهادران معسکر ظفر نشان هرچه سرگردانی افغانان نتوانستند رسید اما بسیاری رفیقان و لشکریان ان بخت برگشته گان را بهلاک انداخته غنیمت بیقیاس بدست آوردند و جیب و کنار بلا زمان پادشاهی از همیان زر سرخ و سفید منهزمان مملو گشت و دولت و شصت زنجیر فیل کوه شکوه و شتران بادپیما و اسپان باد رفتار و نقود ابیض و احمر که تعداد آن در حوصله خیال در نگنجد بحیطه ضبط درآمد و حسین سرعلی دران روز دستگیر گشته بیاسا رسید روز دیگر بر ساحل دریای گنگ مضرب خیام دولت گشت خانخانان اردوی کلانرا بتعیین رایات جهانگشا آورد و محفل کنکاش آراستگی یافت منعم خان خانخانان از روی کارطلبی و قدردانی همت بهم داد و کرانی برذمه خود گرفت و بسیاری از امرای عالیقدر و خانان شجاعت شعار و بیکهای بیکنهایی و یکه جوانان که تعداد آنها زیاده بیست هزار کس بود تعیین خانخانان گشتند و ولایت مفتوحه جدید و قدیم

بجاگیر خانخانان و سایر منصبداران تنخواه شد و راجه تودرمل را علم و نقاره بخشیده و به اضافه منصب و خلعت فاخره و فیل و اسب نواخته مهمات آن مهم را بدو حواله کردند و جونپور را بخالصه شریفه تعلق بخشیدند و خدمت وزارت آنرا بمحبوبخان سپردند و غره شهریور خانخانان بطرف بنگاله ره نورد گشت و آنحضرت بصوب جونپور مراجعت فرمودند دران روز قصبه غیاث پور مضرب خیام دولت گردید و اقبال بست افغانان را که بجنگ انداخته معیار هر یکی بخاطر آورده بعد سه روز بصوب جونپور متوجه گشتند میرزا یوسفخان را فرمان شد که اردوی کلانرا بمحافظت تمام از راه خشکی بیارد و بعد قطع دو سه مرحله ساحت دریاپور از ورود موکب همایون ضیاپذیر گشت و دران منزل از زبان مهیبان بعرض والا رسید که حصار رهتاس را همیشه خان کرانی و بهادر پسر خویش مضبوط ساخته هنوز از خواب غفلت بیدار نشده اند انحصار بیت وسیع و بر قله کوهی رفیع و چند دیه درین حصار اباد است و چشمه خوشگوار فراوان دارد و زراعات وافر دران قلعه میشود و بقدرت قاهره ایزد بیچون دران حصار به اندک کندن آب شیرین حاصل میشود و مابین قلعه چاه آب بسیار است اری در چگونگی های بیشت او سخن عقل بیگانه است فرحتخان و مظفرخان و حاجی محمدخان سیستانی و فتح خان مسند عالی و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین خافی و باقیخان کولابی و برخی دیگر به تسخیر آن حصار تعیین شدند منعم شهر پور از پتنه گذشته در حدود شیرپور نزول فرموده دران منزل میرزا یوسفخان اردوی کلانرا برکاب اقدس رسانید روز دیگر در فتحپور نزول اجلال گشت آب سون در تلاطم امواج بود صادقخان را فرمان شد که جمهور انام و فیلهای عالی را به احتیاط از آب بگذراند و خود گرم رفتار گشته از آنجا شهر پور گذرانیدند دهم شهریور ماه الهی برهه جونپور مضرب خیام دولت گشت شاهزادگان و بیگمات و امرا و اعیان که درانجا بودند بملازمت اشرف

رسیده خرمیها کردند و چندگاه بجهة انتظام مهمات اندیار در جونپور طرح اقامت افتاد و دران ایام بعرض رسید که قاسمخان و محمودخان افغانان بحدود بهار شورش افراشته آند میرزاده علیخان و شاه غازیخان و دیگر بهادران بتادیب آنها تعیین گشتند بهادران جلادت شتافته مخالفان را مالیده بملازمت رسیدند دوازدهم مهر ماه از جونپور نهضت واقع گشت در موضع خانپور فرود فتحنامه از لفیه خانخانان بموقف والا رسید تفصیل این اجمال آنکه چون خانخانان با بسیاری از امرا به تسخیر بنگاله تعیین گشت نخست سورجگده را مفتوح ساخت بعد از آن منگیر را به احاطه ضبط درآورد و راجه سنگرام زمیندار کهرگپور و پورنمل راجه گندهور و بسیاری از زمینداران اندیار بملاقات خانخانان رسیده حلقه اطاعت درگاه والا بگوش انداختند و بهاگلپور و کهلگانو بتصرف درآمد در آنجا بظهور پیوست که اسمعیل سلاحدار داود کرانی در گدهی که بمنزله دروازه بنگاله است متحصن گشته رایت مخالفت برافراشته و گدهی محلی است قلب از یکطرف او کوه بفلک سر کشیده و از جانب دیگر خندق دریا یکنیک پیوسته موج میزند خانخانان براهبری زمینداران آن ناحیت محبوبخان قاقشال را با فوجی بسیار از راه غیر معروف در میان ولایت تهلی به تسخیر گدهی مرخص نمود و فوجی دیگر همراه قیاخان براهی دیگر فرستاد و گرد افغانان بیجنگ و جدل راه فرار پیمود و گدهی که بمنزله دروازه بنگاله است بتصرف درآمد و در روز که در سواد اسکندرپور که نزدیک ماکپور است مضرب خیام پادشاهی گشت عرضداشت دیگر خانخانان رسید و معروض گشت که داود و تانده را گذاشته بقوم اودیسه بطرف ستگانو رفت و شهر تانده که دارالخلافه بنگاله است و مضافات آن بتصرف والا درآمد و خدمات پسندیده خانخانان

بعز قبول افتاده مورد تحسین و آفرین صادر گشت و چون از دریای گنگ گذشته به پتیالی شرف ورود ارزانی داشتند
فتح عزیمت دار الخلافه کرده بعزم زیارت مقابر شریف آسودگان سواد دهلی متوجه گشتند در نواح نارنول
خانخانان حاکم پنجاب و خان اعظم میرزا کوکه از احمدآباد و بیشتر تمام رسیده لوازم تهنیت بجا آوردند و نفایس و نوادر
آن دیار پیشکش گذرانیدند از نارنول بطرف اجمیر متوجه گردیدند اوایل دی ماه خطه دلگشای اجمیر از فر نزول رایات
نور جلال ضیا پذیرفت و لوازم زیارت مرقد شریف حضرت خواجه قدس سره بتقدیم رسید و بموجب التماس راجه
طیب خان و سید هم بیگ توقبا و سجا قلی ترک و عظیم خان و جمعی دیگر بر سر خیبر سپین تعیین گشتند بهادران
دیگر لوهای دشوارگذار رسانده ولایت مارواررا مالیده بملازمت رسیدند بیست یکم دی ماه الهی خان اعظم
را بجلایل عنایات ممتاز ساخته بطرف احمدآباد رخصت فرمودند و خود بجانب دار الخلافه متوجه شدند سوم
بهمن ماه الهی فتحپور مضرب سرادق عزت گردید درین ایام خاطر اقدس مطلع شوق الهی گشت و در شب جمعه محفلی
عالی از اهل فضل و دانش و ارباب فقر و ریاضت آرایش داده بدر لوازم ارشاد را صرف صحبت کامل یک طالب علم
مشترک میفرمودند و حکایات بلند و مقدمات لبس عالی مذکور میباشد و دریای وافر بحضار مجلس عنایت میشد
و از جمله سانحات این سال آنکه سوای بنگاله و بهار و احمدآباد تمامی ممالک محروسه را خالصه شریفه مقرر نموده بجهت
و ضبط ده ده عامل متعین مقرر فرمودند و چون هر عاملی تا آن قدر ولایت متعلق شده بود که یک کرور تنکه بتحصیل
در آرد هر عاملی بکروری موسوم گشت و مقرر شد که امرا و اعیان و خاص و عام مبلغ نقد از خزانه میگرفته باشند
و داغ تابینان امرا مقرر شد و قدغن رفت که متصدیان ایشان تابینان و دیده تنخواه امرا بدهند و هر که بوجود
نداشته باشند تنخواه آن رفع نمایند و وقایع نگاران هوشیار معتبر همراه هر یکی تعیین گشتند که احوال ماه بماه بحضور

در آرید

در آن مدت از سانحات اقبال این سال کشته شدن داود کررانی و فتح یافتن خانخانان منعم خان است
شرح این حکایت چنان است که چون خانخانان و راجه تودرمل در تانده رسیده مشغول مهمات گشتند
از زبان جنیان بظهور پیوست که داود بطرف اودیسه رفته و کالاپهار و سلیمان و بابو منکلی بجانب
گهوراگهات شتافته اند و جنید کررانی از درگاه والا گریخته بحدود جهارکهند رسیده سران سپاه از
استماع این اخبار در اندیشه استیصال مخالفان گشته مجموع بزیده محمد قلیخان توقبا و خواجه عبدالله و
مهابتخان و قمرخان و طالب بیگ و ناصر بیگ را با سرکردگی محمد قلیخان برلاس بجانب اودیسه و محمد
و بابا خان و میرزا بیگ و جباری بیگ و خالدین و جمعی دیگر را بطرف ستارگانو و مراد خان و جمعی
دیگر را بطرف فتح آباد و لشکری جانب گهوراگهات روان فرمودند و راجه تودرمل و قیاخان
و نظر بهادر و ابو القاسم نمکین بر سر جنید کررانی لشکر کشیدند بتایید ایزدی شکست بر مخالفان افتاد
شکست یافته بعدم شتافت و دیگر خود سران بطرف کوچ گریخته و زره توز از افغانان بدست بهادران درآمد
و جنید در قلال جبال پناه برد راجه تودرمل نظر بهادر و ابو القاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم
گکهر و امام قلی چولک و بار محل کهتری را بر سر جنید فرستاد جنید بر سر ایشان شبخون زد و محمد خان و بار محل
مردانه جان بجان آفرین سپردند و دیگر منهزمیت خوردند و مال و اسباب فراوان بدست جنید افتاد
هر چند جنید درین محاربه مظفر شد اما قایم نتوانست بود گریخته در جهارکهند پنهان شد راجه تودرمل اصلح
چنان دانست که بخت داود را از او سالکاو بدر باید کرد و بعد از آن تنبیه دیگر افغانان کلی کرده
خانخانان را بکمک طلب نمود خانخانان قطع مسافت بمسارعت نموده براجه تودرمل پیوست و باتفاق همدیگر

در حدود و هرپور که سرحد بنگاله و اودیسه رسیده انوالست الواب خزاین داود را
بیحد بدامن لشکریان ریخته و بیکدل دیگر بان گشته روی توجه بفوج مخالف آوردند و حبشی و جلال
داخل اودیسه کردیدند چون فاصله یک فرسنگ ماند داود و دیگر مخالفان صفوف بر آراسته روز جمعه
هشتم ذیقعده خانخانان منعم خان خود در قول جای گرفته لشکر خان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری
از بهادران را در برانغار جا داده سردار جوانغار براجه تودرمل مفوض نموده اشرفخان و مطلب خان
قراول و ابو القاسم نمکین و جنیدی دیگر را التمش افواج ساخت و فوج هراول بخان عالم و عقید تمرخان و خواجه
عبدالله و شردیه خان و سید عبدالله و میرزا علی علم شاهی و شاه طالب و میرزا محمد جلایر و خانقلی دیوانه و حافظ
کوکه مقرر گشت و یاسی از روز بکذشت که بازار کشش و کوشش رونقی گرفت و جنگی عظیم در پیوست گوجر خان
که میر برزن فوج داود بود باقبال جنگی فوج عالی با فوج هراول در آویخته افواج را شکست خان عالم داد مردانگی
داده شربت شهادت چشید و آن مشهور پهلوان ایرقوح التمش رسیده افواج تیر برآکنده رسید اما زخم بر او
سه زخم یکی بر سر و دو دیگر بر گردن و پشت بخانخانان رسید خانخانان زخمها خورده رو بر اسپ نهاد
دلیران و مردان که تمام قوی و آن منصور دلیری تمامی قوم را شکافته بر سر ابو قاسم رسیدند لشکر پادشاهی بغارت
و تاراج گشادند و آن معسکر که مملو مال و اسباب بود پایمال غارت گشت درین وقت قیا خان گنگ و
خواجه عبدالله سر و به خان و سلیم خان و حاجی کوکیخان و شجاع بیگ و حیدر قلی دیوانه و حافظ کوکه از چار
طرف هجوم آورده بر گوجر تیرباران کردند تیری از شست قضا گشاده یافته بصندوق سینه گوجر رسید
همان بود و جان دادن همان رفیقان او دل از دست داده رو بگریز نهادند خانخانان از بیگی شنیده بود

که خبر کشته شدن

کشته شدن گوجر براو رسید و از هم انجام مراجعت کرده بکرملیه محل محاربه رسید و بهادران لشکر منصور
که متفرق شده بودند فراهم آمدند و از طرفه حکایات آنکه راجه تودرمل بمقابل فوج داود کررانی پا قایم
کرده ایستاده بود و داود انتظار گوجر میکشید چون خبر کشته شدن گوجر بداود رسید فی الحال روی گریز
نهاده راه فرار پیش گرفت بهادران معسکر همایون با تیغهای خون چکان و سنان سنداران کذار تعاقب
منهزمان شتافته از کشته پشته برآوردند و غنیمت بحد و قیاس بدست آوردند لیکن بعد شکست عظیم از زیر کنگی
اقبال خداوند دوران فتح عالی به بهادران دست داد و ظفری که خیال نمیکرد نصیب اولیای دولت
و کوکب در از وفتح بنگاله میسر شد زیرا که از ابتدا عزم تسخیر تا آن وقت اتفاق جنگی با افواج افغانان بمیان
بود پادشاه بنده پرور در خور نیکو خدمتهای و جانفشانیها نسبت باحوال هر یکی از امرا اسم نوازش
بتقدیم رسانید و به عطای خلع فاخره و اسپان تازی نژاد و اضافه منصب هر کدام را بنواخت <u>سانحات</u>

<u>سال هشتم از جلوس حضرت جلال الدین</u> از سانحات عمده این سال حلقه اطاعت در آمدن داود کررانی است
شرح این واقعه چنان است که چون داود از معرکه کارزار بگریخت در قلعه کتک رسیده متحصن گشت خانخانان
با وجود زخمها باتفاق راجه تودرمل و دیگر امرا بالصوب شتافته بمحاصره القلعه مشغول گشت و خبک و تفنگ
بمیان آمد آخر الامر داود از سرکشی پشیمان گشته ایلچیان زبان دان فرستاده اظهار انقیاد و اطاعت نمود
و قرار یافت که او نخست خانخانان را ببیند بعد از آن خانخانان بمنزل او برود خانخانان غره محرم سال
نهصد و هشتاد و در محفل عالی آراسته و اسباب ضیافت و مهمانی ترتیب داده حاجی محمد خان و اشرفخان و غیره
امرا را تا دروازه قلعه باستقبال فرستاد و داود با عمده افغانان از قلعه برآمده امرای العنوان سالیانه دریافت

وباتفاق انجماعه نمراه خانخانان رسید خانخانان تا سرقالی استقبال او کرده معانقه نمود و به اعزاز و احترام تمام
بر سر مسند نشانید و خلعت فاخره و شمشیر مرصع از جانب درگاه والا برای او حاضر ساخت داود بی سلاح
بجهت خانخانان آمده بود زبان بمعذرت کشاد که هرگاه برای چنیغه دنیا مثل شما بزرگان را جهار بسد
دیگر چه جای شمشیر کمر بستن است خانخانان عذرهای قمر شمانه مذکور کرده داود را متخلع ساخت و کمرش را
بدست خود بشمشیر مرصع مزین کرد و او از جای خود برخاسته مراسم تسلیمات بجا آورد و بعد از آن سلاطین کسیرند
و خانخانان هر لحظه از شربتهای معنبر و معطر و بطعامهای لذیذه پیش او گذاشته اظهار بی تکلفی میکرد و داود
بعد فراغ طعام فیلان کوه شکوه و اسپان بادرفتار و جواهر گرانبها بطریق پیشکش بادشاه جهان ستان حاضر
ساخته مرخص گشت و شیخ محمد نام برادر زاده خود را نیز و خانخانان گذاشت خانخانان پاره از ولایت اودیسه هم
او متعلق ساخته بلطف بانده از جای عنان نمود و صورت واقعه را بحضور اشرف معروض داشت نیکو خدمتیهای
خانخانان بمعرض قبول افتاد و به انعام خلاع فاخره و جواهر گرانبها مامور گشت همدران ایام از عرضه داشت
مظفر خان بموصل رسید که جنید کرانی و تاج خان و دیگر خودسران افغانان در ولایت بهار آواره شده بودند
این حقیر بر سر مخالفان رسیده معرکه نبرد داراست جنید بطرف جهارکند گریخت و تاج خان طعمه تیغ بهادران گردید
از پیشگاه خلافت جهانداری از حدود گور حوسا تا کهدیی بجا نمسطور عطا شد و محفوف انواع تلطفات
خسروانه گشت در اواسط این سال حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین پسران عبدالرزاق گیلانی
از ولایت مالوف خود رسیده شرف ملازمت دریافتند و هر یکی منظور نظر خاص گردیده و بمقتضای جوهر قابلیت
هر یکی بپایه امارت فایز شد و از مصنفات حکیم ابوالفتح نسخه ایست مسمی بچهار باغ که حالی از لطافت نیست و همدرین

سال قاعده هفت چوکی بر پا کشت داز اعیان یکی را بر چوکی ساخته بسیاری از منصبداران و احدیان
را در چوکی او تعین فرمودند و چون بعض امرا مثل شجاعتخان و میرزا عبدالله و میر معز الملک و قاسمخان
کوه بر و دوست محمد و بابا دوست و محمد امین وغیره قبول این قاعده نکردند معاتب شده بعضی به بنگاله
گشتند و بخانخانان فرمان رفت که همان رسم در بنگاله نیز رواج دهند که هر که سر از فرمان برپیچد به تجویز حاکم
معاتب سازد و مقارن این حال میرزا سلیمان حاکم بدخشان که نسب والای او بجناب بادشاه شهید سلطان
ابوسعید منتهی میشود تا تسلط میرزا شاهرخ نبیره خود بیاورده عزم هندوستان کرده بعزم ملازمت
در سواد دار الخلافه رسید آنحضرت فرمودند که تمامی دشت و صحرا ار الغیلان کوه شکوه و اسپان تازی
نژاد و شتران کوهان دار فرو گیرند و افواج قاهره مسلح و مکمل گشته صفحه روی زمین سواد دار الخلافه
را آراستگی عظیم دهند چون همچنان بعمل آمد بادشاه شیر شکار با بعض مقربان تا دو فرسخ استقبال کرده
میرزا را بدار الخلافه در آوردند و آنچه لازمه ضیافت و مهمانی بود بجا آورده نقود وافر و قماش ولایت هندوستان
بنیناس و شمشیر و خنجر آبدار با یراق مرصع و اسپان باد رفتار و فیل کوه شکوه عنایت نمود میرزا بعد چندی
رخصت گرفته سفر حجاز اختیار نمود و بعد تحصیل سعادت حج به بدخشان رسیده بار دیگر زمام حکومت بدخشان
بدست گرفت و نبیره او شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه رسیده بمنصب عمده و حراست صوبه مالوه سرفراز
گردید تا حالت تحریر اولاد میرزا مسطور بخطاب نجابتخان و منصب عمده امتیاز دارند و اکثر بحکومت
مالوه و برار نمود و امثال این مغرز میشوند و دیگر از سانحات آنکه راجه تودرمل از بنگاله رسیده پنجاه و چند
فیل و بسیاری از تحالف و نوادر بنگاله بپیشکش گذرانید و بشمول عنایات بادشاهی گشته بدیوانی کل مامور

یافت
گشت و همدرانوقت فتح بهکر به اولیای دولت قاهره میسر شد و سید محمد منزل بحکومت آنجا دستوری
وچون از رسم زمانه چنین است که کار تیره کاسه دارد هنوز خاطر اشرف از مهمات بنگاله جمع نشده بود که خبر موحش
از بنگاله رسید و باعث شورشها گشت صورت این واقعه چنانست که روز اسفندارمذ و نهم آبان ماه الهی
از عرایض سانحات نویسان بنگاله بموقف والا رسید که روز خور یازدهم ابان پیمانه حیات منعم خان خانخانان
در تانده پرسید و در همان چند روز بسبب سمیت هوا اشرفخان و حیدر خان و معین الدین فرنخودی و احمد خان
ولعلخان و حاجی محمد خان سیستانی و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسفخان و قندرخان و میرزا قلی خان و
ابوالحسن و شاه طاهر و شاه خلیل سفر عقبی گزیدند و آنچه از زمره منصبداران و احدیان و تابینان امرا بهمان
علت رخت هستی بوادی فنا کشیده اند از حیز تحریر بیرونست و اقتاد خان و دیگر امرا را طاقت بودن
دران دیار نماند ناچار بصوب بهار نهضت نمودند و ادم تاج بند فیلخانه و اموال و اسباب خانخانان
را الضبط در آورده عازم حضور انور گشته و داود کرانی که در گوشه او دیسه پنهان شده بود اسمی یافتن عرصه
طالع خود دانسته دست تصرف بر بنگاله دراز کرده است آنحضرت حسین قلیخان خانجهان را از مامور خلاف اشتهر
بحکومت بنگاله و تادیب افغانان تعین نمودند و راجه تودرمل مامور گشت که بمشورت همدیگر مهمات آنجا را
سرانجام دهند و بسیاری از امرا و راجها تعین الفوج شدند بهادران لشکر منصور بسرعت تمام ره نوردیده گشته
به بنگاله رسیده آنکمل را از دست افغانان متخلص ساختند تتمه داستان بنگاله در سانحات سال اینده مسطور
در قوم میگردد در اواخر این سال آنحضرت بدستور هر سال بطرف اجمیر متوجه گشته شرف زیارت مرقد شریف حضرت
خواجه قدس سره دریافتند و زرهای سرخ و سفید بر امن مجاوران و مستحقان این بقعه مبارک بخشیدند

ماموز گشت

سانحات سال بیست و یکم جلوس حضرت خلافت پناهی در ابتدای این سال حصار گوانه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
در روز دوشنبه دوم محرم سال نهصد و هشتاد و چهار کنور بانسنگه که در ولایت متعلقه رانا در آمده دقیقه در
خرابی و ویرانی نگذارد و خواجه غیاث الدین علی اصفهانی و سید احمد خان و سید هاشم باره و سید راجو و قربنگ خان
و مجاهد بیک و ماه هوشنگه و جگناته و رای تونکر تعینات الفوج گشتند درانوقت بموقف والا رسید
که خان اعظم میرزا کوکه بحکم عالی از احمدآباد بسفر حجاز ره نورد گشته میرزا خان ولد خانخانان بیرامخان
بحکومت احمدآباد مفتخر گشت و بیاکرداس بدیوانی الصوبه امتیاز یافت و میر مظفر بهکسکری آنجا منتخر
گردید و وزیر خان رانق و فاتق مهمات الولایت گشت و همدران اثنا اعلام نصرت فرجام بصوب دار الخلافه
مرتفع گردید بعد قطع منازل و مراحل بیست و دوم اردی بهشت عرصه دلگشای فتحپور مضرب خیام دولت گشت
درینوقت از عرایض خانجهان و دیگر امرا بموقف والا رسید که مخالفان از هر چهار طرف زور آورده اند فوجی
دیگر برای کمک و پاره خزانه جهت اخراجات ضروری مرحمت شود مظفر خان صوبه دار بهار را فرمان رفت
که بهماجی امرای الصوبه شتافته لوازم خالفانی بتقدیم رساند و چند کشتی زر نقد از راه دریا برای اخراجات
روان فرمودند و عبدالله خان را فرمان شد که بر اسپان برسم یلغر خود را به پتنه رساند و امرای متعینه را
به بنگاله رساند و خود بدولت و العزم رفتن بنگاله بدار الخلافه منزل فرمودند که سرداران فرمودند که کشتیهای
عالی برای یورش مرتب سازند عبدالله خان در عرض یازده روز از بهار رسیده مژده فتح و ظفر رسانید و موجب
نشاط خاطر انور گشت شرح این اجمال آنکه مظفر خان و محب علیخان و دیگر امرا که در بهار جاگیر داشتند
حسب الحکم اشرف بسرعت تمام قطع مسافت بعیده کرده بخانجهان و راجه تودرمل پیوستند و در پنجم ربیع الآخر داجمال

گرانی بالتفاق خشتبد گرانی و جهانگیرخان و کالاهار افغانان کوشش نمود و نواخته نمود که کار ارسماراست تحاصب
بوقوع انجامید و کارزاری سخت بمیان آمد بهادران لشکر منصور از هر سو رخنه سوزن عظیم آمد رسید و
جهانگیرخان طعمه تیغ بهادران گشت و چند را زخم بندوق رسید و کالاهار در آب فرو رفت داد و حلقه
افغانان بود و شکر گشته راه عدم گرفت و دیگر مخالفان را پای استقلال بجا نماند بکمال تباه راه فرار پیمودند
بهادران بیزه و دست تجاوز گرگیان بر داخته از کشته پشته بر آوردند و غنیمت بحد و قیاس متصرف گشتند
کورنش شادیانی بلند آوازه گشت انحضرت از استماع این نوید محفل جسن آراسته در خور نیکو خدمتی هر کدام از امرا
را مصدر نوازش فرمودند و برای هر یکی خلاع فاخره و جواهر گرانبها سمت ترسیل یافت و هم دران ایام
فتح قلعه رهتاس بعرض والا رسید تفصیل اگر راجه پهتی روز درگاه والا یافته کر به مدد کمک هیبت خان
افغان قلعدار رهتاس بسته بود شهبازخان کنبو با فوجی جرار ید الصوب شتافته راجه را هزیمت داده
رهتاس را محاصره کرده عرصه بر محصوران تنگ گرفت هیبت خان چاره بجز القیاد ندیده خود را داخل ملازمان
ساخت و انحصار فلک تمثال را بشهبازخان حواله نمود از سنوح این نوید شادی عشرت دو بالا گشت و متعاقب آن
این حال کنور مانسنگه ممالک انار ایالیده و آتش نهب و غارت در تر و خشک اندیار زده بشرف آستان بوس
ملازمت گشت بار دیگر راجه بهکونتداس بتادیب رانا دستوری یافت و راجه تودرمل حسب الحکم اشرف از
بنگاله رسیده بجهت اصلاح مقدمات احمداباد مرخص گشته و شهاب الدین احمدخان و قطب الدینخان و شجاعتخان
باقیخان و اوزبکخان و نجابت خان و علی دوستخان و دیگر جاعتی از بهادران بصوب خاندیس مامور گشتند در اواخر
این سال از عرض داشت راجه بهکونتداس نوید فتح ملک اندر معروض گشت سرگذشت این سانحه انکه راجه سطور بالاتفاق

امرای عالی مقدار خود را بسرعت تمام بدان دیار رسانید قطبخان فولادی و دیگر خود سران بدو را چه پیر
رسیده بودند بیست و چهارم اسفندار ماه الهی هنگامه کارزار گرم گشت بسیاری از فولادیان معروض تیغ قضا
گشتند و راجه در قلل جبال پناه برد و غنایم بحد بدست بهادران افتاد و تمامی ولایت ایدر مفتوح گردید
راجه و جمیع امرا به ترسیل خلاع فاخره و مناشیر مشتمل بر تحسین و آفرین نوازش فرمودند سانحات سال بیست
و دوم از جلوس حضرت جلالی در ابتدای این سال مملکت بوندی بتصرف اولیای دولت در آمد رای سرجن بیکه
بحکومت اندیار دستوری یافت و رایات عز و جلال بصوب فتحپور متوجه گشت هم در ان وقت ایلچی شاهرخ
میرزا بیزه میرزا سلیمان حاکم بدخشان و ایلچی نظام الملک فرمانروای احمدنگر با تحالف و هدایای اندیار
بملازمت اشرف رسیده مشمول عواطف گشتند و عبد الرحمن بادشاه بلخ ایلچی بدرگاه والا فرستاده بنوم
تسخیر ولایت ایران استمداد افواج نمود فرمان والا قدر صادر شد که از مدتی فیما بین رابطه یکجهتی و اتحاد
واقع است فرستادن افواج مناسب مروت نیست و از سانحات ولایت احمداباد بدین تفصیل بعرض والا
رسید که گلرخ بیکم صبیه میرزا کامران زوجه ابراهیم حسین بالتفاق مظفر حسین میرزا اولاد خود از کوه دکن سر بر آورده
در ولایت احمداباد سر شورش برداشته بود راجه تودرمل و وزیرخان بالتفاق امرا میدان کارزار رسیده داد
شجاعت و دلاوری دادند مهر علی شلدوز که سر سردار مخالفان بود بضرب کلوله تفنگ راه عدم گرفت
و شکستی عظیم بر مخالفان افتاد گلرخ بیکم و مظفر حسین میرزا باطراف دکن گریختند و جماعتی را اسیر تیغ
دام قضا کردیدند حسب الحکم اشرف راجه تودرمل آن اسارا را در دار الخلافه بنظر اشرف در آورد و جهت عبرت
دیگران بجا سار رسیدند هم درین سال مظفرخان از بنگاله رسیده چهار لک روپیه نقد و تحالف و نوادر بنظر

اشرف در آورد و انحضرت بدستور هر سال بزیارت مرقد شریف حضرت خواجه قدس سره بجانب اجمیر
گردیدند و از اجمیر محب علی میر خلیفه مامور شد که مطالب اهل احتیاج بعرض میرسانیده باشد و بیست و دوم
مهر ماه الهی عنان توجه بجانب میرته معطوف گردید و از ان میر ابوتراب را که از سادات صحیح النسب
شیراز بود بمکه معظمه و مدینه منوره رخصت فرمودند و بجهه شرفای آن اماکن شریفه پنج لک روپیه
نقد و ده هزار جامه حواله میر مسطور شد و بجهه شریف مکه یک لک روپیه علاحده مرحمت فرمودند شهاب الدین
محمدخان بحکومت احمداباد سرفراز گشت قاسمخان طاهرخان اصفهان نعیب خان سیف الملوک قرخان
و چندی دیگر تعیین الفوج گشتند و بوزیرخان فرمان رفت که در مملکت ایدر در آمده مخالفان آن سمت را تادیب
دهد و متعاقب آن حال ایلچیان را نار رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند راجه بهکونتداس و کنور مانسنگه
و باینده مغل و لک لک استر کهان تعیین شدند که پوزنر اکشته رانا را بملازمت اشرف رسانند و هم دران
سال منصب عمده امرا پانصد هزاری قرار یافت و حکم شد که دوازده هزار نفر احدی در سرکار والا نوکر بوده باشند و ممتاز
و منصب شاهزاده محمد سلیم ده هزاری ده هزار سوار مقرر گشت و منصب شاهزاده مراد هفت هزاری
و منصب شاهزاده دانیال شش هزاری قرار گرفت و چون خاطر اشرف از مهمات اطراف فارغ گشت
بصوب دار الخلافه عطف عنان گردید و در نواح اجمیر بعرض رسید که درین نواح حصاریست از آثار قدیم
از تقالیب روزگار رو بویرانی نهاده انحضرت خشت اساس او را بدست خود گذاشته بصغیر و کبیر از دو
اشاره تعمیر او فرمودند و در عرض دو هفته انحصار بکمال استحکام با برج و باره مرتب گشت و آن قلعه را بالمنور
موسوم ساخته بمنوهرداس ولد لونکرن عنایت نمودند و از سانحات غریبه این سال انکه از تقدیرات الهی دو دایه بنظر

از ستاره دم دار باشد بر عرصه ملکوت فلک نمودار گشت انحضرت منجمان و اختر شناسان نمودار
که در تعبیر و تقریر عدیل ندا شتند حاضر ساخته از چگونگی آن استفسار نمود انجماعه متفق اللفظ التماس کردند که
از آثار فلکی چنان مفهوم میشود که آثار نحوست آن بر ولایت ایران و توران هویدا شود و در هندوستان قحط
غلات بظهور پیوندد زیاده ازین نحوسات این ستاره در هند پدیدار نگردد و در ازمنه سابق در سال ششصد و
شصت و دو هجری دو دایه نمودار شده بود آفتاب در اسد بود هشتاد و بحور نمالیس در انجا کسوف عظیم
دست داد و در ماوراء النهر و چین و کاشغر و فرغانه و خوارزم و خراسان و ایران و توران حوادثات شدید
پدید آمد و مظهر قهر ایزدی منان چنگیزخان دران ولایات قتل عام نمود و آنچه در ان ولایات گذشته در کتب مبسوطه
بتفصیل مرقوم است و بار دیگر در سال هشتصد و سه و دو دایه نمودار گردیده بود امیر صاحبقران بر ولایت
روم ظفر یافتند و چندین هزار شهر و معموره بخاک برابر گردید و نحوست این دران مرز و بوم سرایت کرد و بار
سوم دو دایه در سنه هشتصد و سی هشت پدیدار گشت بادشاه عالیجاه شاهرخ میرزا را با قرا یوسف ترکمان
محاربت قوی دست داد و خونریزیهای عظیم بمیان آمد و در هرات و بلوکات خراسان آفت وبا و طاعون
شیوع یافت و هر روز زیاده از ده هزار کس رخت هستی بر می بستند در ینوقت هم آنچه مفهوم میگردد قحط
عظیم بر ولایت ایران طاری خواهد شد و چندین شاهزادگان ان ولایت بقتل خواهند رسید چندی نگذشت که
قافله بزرگ از ایران زمین آمده اعیان قافله بعرض والا رسانیدند که شاه غفران پناه طهماسپ را که بادشاه
ایران بنجم خرداد ماه الهی در قزوین سفر عقبی گزید سلطان حیدر پسر سومین الخباب که خود را شایسته
تخت و تاج میدانست در همان شب بمیرو سرای بادشاهی در آمده تاج سروری بر سر گذاشت پریجان خانم صبیه

الخباب که عاقل زمانه و متقین روزگار بود بلابه‌گری در آمده برادر را غافل ساخت و در دروازه
بدست خود گرفته مخالفان حیدر سلطان را در محل برادر آورد و در آخر آن شب سر برادر را از تن جدا
ساخته در صحن خانه انداخت و طرفه حالتی بر سلطان حیدریان گذشت هر جا سروری و سرداری بود
در کوچه و بازار بقتیل و اسیر گردید و خانمان ایشان بباد غارت و تاراج رفت و پریخان خانم همشیره عباس میرزا
نیز گرفتار بقلعه قهقهه فرستاده اسمعیل میرزا را ولد دوم شاه طهماسب را برای سلطنت طلب نمود و او از
بیست و دو سال بحکم پدر در قلعه قهقهه محبوس بود اسمعیل میرزا بسرعت باد و برق خود را در قزوین رسانیده
بر سریر سلطنت جلوس نمود و چون طبیعتش بصفت قهاری موصوف بود بسیاری از برادران و برادر
زادگان و بنی اعمام را بخلوتخانه عدم فرستاده ابوسات اکثر قزلباشان را از بیخ بر انداخت و از قساوت
قلبی سرعان را بجانب حصار قهقهه فرستاده بقتل سلطان محمد خدابنده که برادر اعیانی و مفقود البصر بود
فرمان نوشت و همچنین اشاره بکشتن شاه عباس و دیگر پسران سلطان محمد خدابنده کرد که به مشهد مقدس بودند
نموده تا وارث سلطنت هیچ یکی در قید هستی نماند از انجا که تقدیر الهی بر خلاف آن رفته بود و مقدر
که شاه عباس بادشاهی ذو شوکت باشد و مدتی مدید بر سریر فرمانروایی متمکن باشد بواند اسمعیل
میرزا پیش گرفت و قبل از انکه اینمعنی بظهور پیوندد ناگاه اسمعیل میرزا مسموم گشته بعالم اختیار نمود
و پسری یک شیرخواره گذاشت پریخان خانم با اعیان و امرا محفل کنکاش آراسته لسبی سلیمان میرزا
سلطنت بنام سلطان محمد خدابنده اعمی افتاده قاصدان تیز رو فرستاده قلعه داران را از قتل سلطان محمد
خدابنده و پسرانش منع نمودند و در قزوین طلب داشته باوصف نابینایی بر تخت سلطنت جا دادند

و در سنه ... والده شاه عباس پریخان خانم کشته شد و در همان روزی امرا هجوم کرده والده شاه
عباس را شربت شهادت چشانیدند و از وقوع این مقدمات خللی عظیم در ولایت ایران راه
یافت و عبدالله خان اوزبک بادشاه توران و عبدالمومن خان پسرش دارالسلطنه هرات و
تمامی ولایت خراسان را بالضبط در آورده دقیقه در قتل و غارت و خونریزی و سفاکی فرو نگذاشته
و همچنین خنکار روم افواج قاهره فرستاده شیروان و گشتاسبی و ایروان و آذربایجان را متصرف گشت
و مدتی ممتد الولایات بدست مخالفان بود چون شاه عباس بسن تمیز رسید و زمام سلطنت بدست گرفته
بزور شمشیر ابدار تمامی ان مملکت را مستخلص ساخت چنانچه در عالم آرای عباسی شرح این مقدمات
مرقوم است در تنجیل همین قدر حکایت اکتفا نموده بمدعا می پردازد القصه بادشاه جهان کشا بکوچ
متواتر بیست و نهم آذر ماه الهی بدهلی شرف ورود انداخته تحصیل سعادت زیارت مزارات
متبرکه مشایخ کرام و اولیای عظام قدس الله اسرارهم نموده زرهای وافر بر امن مستحقان آن اماکن متبرکه
رحیت بموردالوقت عرضداشت راجی علیخان حاکم خاندیس بنظر انور گذشت که مظفر حسین میرزا ولد ابراهیم حسین
میرزا را دستگیر کرده ام فرمان رفت که به احتیاط تمام بحضور اشرف رسانند نهم اسفندارمذ ماه الهی از نواحی
جنگل عبور کرده لنزم زیارت مزار شریف حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره بطرف پتن متوجه گشتند
بیست و دوم اناماه بشرف زیارت مزار شریف حضرت گنج شکر کحصول انجامید و میرزا یوسف خان و
شاه قلیخان محرم و سید حامد بارهه و دیگر امرا با لشکر بلوچان و دیگر سرکشان نواح ملتان دستوری
یافتند ذکر سال بیست و سیوم از جلوس حضرت جلاله در اوایل این سال شجاعت خان بگجرات

صوبه مالوه سرفراز شد و شاه بداغخان ترکمان و سلطان خان بکمک او مامور شدند و بموجب ارشاد راجه
بهگونت‌داس و کنور مانسنگه از ملک رانا بحضور انور رسیدند و شهباز خان کنبو با فوجی جرار بپاس راتانا
تعیین شد خان مسطور از تنگنای کوه گذشته مملکت را تاخته بتسخیر حصار کونبلمیر پرداخت بعد محاصره
چند روز از نیرنگی اقبال شاه جوانبخت توپی که محصوران بر سر برج نگاه داشته بر افواج بادشاهی سر میدادند
در هنگام سرداران بشکست و آن برج را با قدری دیوار از پا افکنده بهادران که در صدد یورش بودند
با شمشیرهای خون چکان و سنان ازدها کردار بحصار در آمده محصوران را از زیر تیغ کشیدند و خانمان ایشان
را آتش داده دقیقه در قتل و غارت و نهب و اسیر فرو نگذاشتند آورده اند که درویشی صاحب حالی
قرناصی در ان حصار اقامت داشت قبل از فتح لب بروزان بشه ریاضت شورش در آمده غلغله از ان
در گنبد گردان میرساند اهل قلعه ازین معنی ازرده گشته بقتل ان درویش مبادرت مینمایند
و بتظلمه خون درویش گرفتار گشته بعد سه روز صغیر و کبیر القلعه بدار عدم شتافته شهباز خان الحصار
به غازیخان بدخشی سپرده بتسخیر حصار گوگنده بهمت گماشت و در چند روز الحصار را بتصرف در آورده
اودیپور که دارالحکومت راناست داخل شد رانا دست ازان دیار برداشته مضطربانه بکوهستان بانسوار
گریخت آتش غارت و نهب تر و خشک آن شهر را بسوخت و غنایم نامحصور بدست بهادران افتاد از سنوح
این فتح خاطر مقدس گلگل شگفت و گوش ساماني هوارش در آمد در همان محفل شاه حاجی خان و دیگر
سران نواح ملتان شرف ملازمت دریافته محفوف عنایات گشتند و هم درین وقت فرمان شد که کارداران
حضور جانوران صحرای را از سی چهل کرده رانده طرح شکار قمرغه اندازند فرمان بران بر طبق این حکم

واسباب شکار قمرغه مهیا کردند الحضرت در نخجیرگاه تشریف فرمودند قبل از انکه دست به تیر و تفنگ زنند به
آزادی صحرانشینان بی‌زبان فرمان دادند و جمیع جانوران از دام اجل نجات یافتند مقارن الحال نخجاه
و پنج فیل فرستاده خانجهان ناظم بنگاله و بسیاری از تحایف و نوادر مسوله مال کشاین راجه کوچ بهار
بنظر انور گذشت راجه بود بر لبیع حلی صادر شده بود که حوض دولتخانه فتحپور را مملو از زر ساخته بحضور
انور معروض دارد و در ینولا مرصدالست راجه بنظر اشرف در آمد که بعقده کرور زر سفید حوض مسطور را مالامال
ساخته ام و از سپهر بطریق ایلغار موکب معلی متوجه دارالخلافه گشت در هنگامی که ساخت لاهور مضرب
خیام دولت گردید بکارپردازان ممالک فرمان شد که افغانان را از نواح لاهور دیران کرده در ممالک
محروسه متفرقه اباد سازند که اجتماع این فرقه مورث فتنه و فساد است نوزدهم شهریور دهلی از شرف
ورود رایات جهانگشا ضیا پذیر شد شرف زیارت مقابر بزرگان دین قدس الله اسرارهم دریافته
براه کشتی متوجه دارالخلافه گشتند و دوم شهر در فتحپور آرامش گزیده برسم بلنغر لنزم زیارت مرقد
مبارک حضرت خواجه قدس سره بطرف اجمیر نهضت نمودند در عرض نه روز بشرف زیارت کحصول در آورده
بفتحپور مراجعت کردند درینوقت کسان راجی علیخان حاکم خاندیس مظفر حسین میرزا و والده محترمه اش
را بحضور انور رسانیدند عنایات سلطانی شمول احوال محبوسان گشت و میرزا از تشریف مصاحبت
دودمان خلافت امتیاز بخشیدند درین سال در فتحپور چندین کاروان سرا و بیمارخانها و بقاع خیر تعمیر
یافت و اواخر این سال از واقعات بنگاله بعرض والا رسید که خانجهان ناظم بنگاله به آزار در معده
سفر عقبی گزیده مظفر خان بحراست بنگاله و ... داس و میر ادهم بخدمت دیوانی در صوبجات بجد مت

بجنگری الصوبه بمتمارک شدند **سانحات سال سی و چهارم از جلوس حضرت جلال** از سانحات
سال اینست که یوسفخان ولد علیخان حاکم ولایت کشمیر از دست بنی اعمام خود گریخته بدرگاه والاپناه
آورد و عنایات خسروانه بحالش مبذول گردید و حکیم محمد علی مامور گشته که برفاقت ایلچی عادلخان فرمانروای
بیجاپور بدالصوب شتافته نوید عنایات به او رساند هم درین وقت میر ابوتراب شیرازی از مکه معظمه
زادها الله قدرا مراجعت نموده بلاهور رسانید که نقش قدم مبارک حضرت سرورکاینات صلی الله علیه
و آله و سلم که بر سنگی بمعجزه آنحضرت منقوش شده از مملکت عرب آورده ام هرچند صدق این معنی بسیار
بعید بود زیرا که هیچ حدیثی و خبری درین باب بفقها نرسیده اما آنحضرت از راه تعظیم اسم مبارک
حضرت رسالت پناه چهار کروه استقبال کرده بر دوش خود بشهر دار الخلافه آگره رسانیدند و مبلغ خطیر برای
مصارف ضروری مقرر نموده امر فرمودند که حفاظ و صلحا هر روز و هر شب ختم گشته تلاوت کلام مجید و
درود نامحدود قیام می ورزیده باشند و طعامهای الوان و اشربه لذیذه مهیا کرده پیوسته بفقرا و مساکین
برسانند و بخور عنبر و اگر و عالیه خوشبو بعمل آرند تا حالت تحریر هر شب جمعه انبوه خلایق در آن مکان متبرکه
میشود و مراسم نذر و زیارت بتقدیم میرسد و از زری که در حوض فتحپور مملو شده بود بهره دار مستحقان
و مسکینان مرحمت گشت و چون زمانه هیچگاه از شورش و فساد خالی نیست از واقعات بهار
دار السعید که سعادت بیگ بدخشی و عرب بیگ جاگیرداران سهسرام و سعید علی و حاجی کولابی
جاگیرداران بهار بسیاری از شورش انگیزان را رفیق خود ساخته داغ لعنی بر پیشانی روزگار خود گذاشته اند
و معموره پتنه را به آتش غارت و تاراج خراب ساختند بر قافله که از بنگاله می آمد ریخته بودند اگرچه اقبال

و دیگر اموال و اسباب خانخانان منعم خان مرحوم و دو الله داد و گراونی در آن قافله بود به نیروی اقبال
روز افزون صحیح و سالم ماند اما اکثری از اهل قافله با مال غارت گشتند و محب علیخان و دیگر امرای
فدوی از هجوم حرامخواران اندیشه مند گشته در حصار رهتاس متحصن شده اند بیت و سوم اسفندار
تیرماه الهی راجه تودرمل و شیخ فرید بخشی و محب علیخان و راجه اسکرن و راجه نوکرن و تقیب خان
و قمرخان خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقر سفرچی بتادیب آن جماعه مامور شدند و میان عالی قدر
باسم ترسون محمد خان و غازیخان بدخشی و معصوم خان فرنخودی و رای سرجن و دیگر متعینه آن جا
صادر شد که تلافی مافات شایسته بفوج منصوره ملحق شوید و همچنین بصادقخان و باقیخان و الغخان
حبشی و طیب خان و میر ابوالمظفر فرمان رفت که از جنید بری خود را بسرعت تمام بعسکر ظفر پیکر
رسانید و از سانحات غریبه این سال تیغ ورزیدن باباخان قاقشال و جبار خان جمیل و دیگر امرای متعینه بنگاله
است شرح این اجمال آنکه چون مظفرخان به بنگاله رسیده حسب الحکم والا در باب محاسبه جاگیرداران
درباره خواست تفاوت داغ سرگرم گشت و خالدیخان و بعضی دیگر را بور رفتن و شکنجه کشید جمیع امرا که
از قدیم پرورده نعمت این دودمان بودند سر از اطاعت پیچیده در مقام سرکشی درآمدند و فتنه عظیم حادث
گشت و مظفرخان از فعل خود پشیمان گشته هرچند خواست که تدارک این نماید سودمند نیامد بیگانه
کشید ناچار میر جمال الدین حسین و رضویخان و تیمورخان و رای پتر داس و میر ادهم حسین بیگ و
حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ و محمد قلی ترکمان و قاسم سیستانی و عوض بهادر و زلف علی
و بیردی بیگ و ابواسحق صفوی و مظفر بیگ و جنیدی دیگر را از تانده بر ساحل دریای گنگ فرستاده و عین

نمود که تا کار مصالحی صورت پذیرد آتش قتال نه افروزند و صورت واقعه را بحضور انور عرض داشت نموده
تتمه احوال و سانحات سال آینده مرقوم میگردد **ذکر سانحات سال سی و پنجم از جلوس حضرت جلال**
از سانحات ممنوعه این سال کشته شدن مظفرخان و ظفر یافتن امرای حرامخوار است که در بنگاله
بوقوع پیوست بیان این واقعه چنانست که نوزده روز بر ساحل آب گنگ اتفاق تلاقی فریقین افتاد
افتاد و زلف علی و دیگر بدخشیان از مظفرخان جدا گشته بمخالفان پیوستند و چون میر جمال الدین حسین
و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و بردی بیگ یکه و عیسی ترکمان و رای پتر داس هیچکس از مظفرخان
نماند ناچار رو از معرکه تافته در شهر تانده متحصن گشت باباخان قاقشال و دیگر خود سران کمر محاصره
بسته دقیقه در خود سری فرو نگذاشتند چند روز درین معامله هم گذشت بیست و هشتم اردیبهشت مخالفان بر
حصار تانده مسلط گشته تخت سپهر را به جاروب غارت و بیداد روفته بر منزل مظفرخان ریخته او را
به شربت شهادت چشانیدند و نقود خزاین و نفایس جواهر و اسباب تجمل و امارت بباد غارت و تاراج
رفت و از رفیقان خاص مظفر رای پتر داس و حکیم ابوالفتح به تدبیر شایسته خود را از آن مهلکه بیرون دادند
و میر شمس الدین و دیگر اعزه بمطالبه زر بقید و شکنجه گرفتار گردیدند مخالفان بفتح و ظفر مغرور گشته بالاجماع
را که خانخانان مرحوم ناظم بنگاله بجهه پیشکش مهیا ساخته بود و مشتمل بود بچندین شامیانهای زرنگار نصب
کرده محفل جشن آراستند و تفصیل ذیل خطابها و کارها میان خود ها قسمت نمودند معصوم خان فرنخودی وکیل
مطلق گشت و خطاب خان دورانی بر خود جایز داشت باباخان قاقشال خطاب خانخانانی و حکومت بنگاله
گرفت وزیر خان جمیل بلقب خان زمانی و منصب میر توزکی بر خود پسندید و خالدین بخطاب اعظم خانی و حاجی محمد خطاب

محمد خان بخطاب الغخانی و عرب بیگ بخطاب

خانخانی و عبد الباقی بخطاب خداوند خانی و شمس الدین بخطاب شجاعت خانی سرفراز گشتند و جماعتی خطاب و اسم
گرفتند که عدد آنها به پنجاه و دو کس میرسید چون حکومت ولایات و خطابها و منصبها باهم تقسیم نمودند
ذکر این شد که خطبه میرزا محمد حکیم خوانده فتنه اصلی پیدا سازند بمدار آنوقت باد تند هر جانب و باران
بشدت تمام نزول نمود طنابها خرگاه گسیخت مجلسیان بحال تباه متفرق گشتند آنچه میخواستند بعمل
در نیامد و پس از آن هر یکی بکارهای خود گرفتار گردید و هرچه محفل آرایی شده **ذکر نهضت رایات**
عالیات بصوب بنگاله و شرح چگونگی ظفر چون شورش بنگاله و بهار از زبان همنان راست گفتار بعرض
اشرف رسید شهریار گیتی ستان متوجه آنصوب گشت در نواح جونپور ترسون خان و صادقخان و غازیخان
و الغخان و بسیاری از امرا بملازمت اشرف پیوستند در نواحی پتنه محب علیخان و شاهم خان ساکی و باقیخان
کولابی آمده اند که دولت ملازمت نمودند و چون اعتماد از هیچکس نمانده بود محفل جشن آراسته از هر یکی
عهد و پیمان گرفته بدین تفصیل ترتیب صفوف دادند در قول ترسونخان و قمرخان و راجه تودرمل و
راجه اسکرن و راو سرجن و جمع دیگر تعین گردیدند و در برانغار محب علیخان و شاهمخان و میر ابوالمظفر و
طایفه از دلیران جا یافتند و در جرانغار صادقخان و الغخان و نقیب خان و قمرخان مامور شدند
و معصوم خان فرنخودی و شیخ فرید بخاری و سید ابوالقاسم و سید ابوالمعالی و سید عبد الواحد و سید عبد الهادی
و گروهی از مبارزان بهراولی تعین گشتند در هنگامی که رایات خسرو آفاق از مونگیر گذشته روانه پیش شد
امرای باغ ارگرهی عبور نموده بعزم صف آرایی قرین معسکر جاهلون رسیدند راجه تودرمل و دیگر فدایان
جان نثار التماس کردند که هجوم بداندیشان از حد فزون است و مردمی که در رکاب اند کم تر شایسته اعتماد اند

نحو دهاء نجلان الشقهانی و عرب بیگ بخطاب

بهتر انست که انحضرت حصار متوکر را گرد دایره دولت ساخته مضرب اردوی معلا در ساحت ان مقرر سازند
التماس فدویان انجاح یافت موصوف گشت و بموجب حکم اشرف پیرامون معسکر همایون احاطه بنیاد در احداث
کرده خندقی عمیق حفر نمودند و شانزده کس از امرا بر مورچال تعین گشت و خنک توپ و تفنگ استعجال زد
و هر روز جوانان کار طلب بمیدان رسیده جوهر شجاعت خود نیز میدادند بهمدران ایام نیز خان دیوانه و همایون
و شاه دیوانه و جمعی از لشکر مظفر اثر جدا گشته به امرای باغی پیوستند فرمان شد که بحر خان توپ بمیان
نیامده بمجلس در حرکات بود در بیوقت اعظم خان کوکه بملازمت اشرف رسیده التماس تعاریه نمود
سید عبدالله خان و قاسم علیخان و میرزا علیخان و عشق خان و مختار بیک و حیدر دوست و سکندر جلبی
و قادر خان و جماعتی دیگر کوکلتاش تعیین گشتند در خلال انحال حکیم ابوالفتح گیلانی ابله ما خادشند زده بحضور
اشرف رسیده بعرض رسانیدند که میر معز الملک در سواد جونپور رسیده شورش افزاست و مولانا محمد یزدی با او رفیق
شده فرمان رفت که اسد خان ترکمان از مانکپور بتادیب او شتابد و برادرش میر علی اکبر را از زمانه طلب داشته
بزندان فرستادند و شیخ عبدالنبی صدر الصدور و شیخ عبدالله سلطانپوری را از اردوی معلی اخراج نموده اجازت سفر حجاز
دادند هر چند ماده شورش امرا و سعی سبب بادشاه کشورگشا نو دست از ان باز نداشته بر وضع خود
قایم بودند چنانچه شیخ قطب جالیسر را طلب داشته بزندان خانه فرستادند و میر معز الملک و مولانا محمد یزدی
را بکشتی نشانده در نواح قنوج مستغرق ساختند و از نسیم آتش شورش شعله زد و غوغای عظیم برخاست چنانچه
در مالوه عوض بیک پراس و محمد قاسم نزاره و خسرو خدا قلی سر شورش بر داشته شجاعتخان حاکم صوبه مالوه را
تقبل رسانیدند و حاجی شهاب الدین سرداری بر داشته خبر بسر او فرستند انحضرت از استماع این شورش قرین حیرت گشته

سر نیکی ان ابنوع فتنه مالوه دستوری دادند و به باز بهادر فرمان رفت که از احمدآباد خود را زود بمالوه
رسانیده تدارک اعمال خودسران نماید و یساولان تحصیل شدند که امرا را از ممالک محروسه سزاولی
کرده بر کاب سعادت رسانند نهم تیر ماه الهی شهباز خان کنبو از نواح اجمیر خود را بملازمت اشرف رسانید
و هنگامه فتنه سازان بقدری فرو نشست و دست از محاربه و محاصره باز داشته باره بطرف بهار و
بسیاری بطرف بنگاله رفته شورش افزا گشتند معصوم خان فرنخودی و میرزا شرف الدین حسین
به بنیه رسیده کردفته بر انگیختند و کشتیهای خشکی بسیار استند صادق خان و الغ خان و لغست خان باور نغز
جین و لسیاری از امرا از راه خشکی تعیین گشتند و رای تیرداس براه دریا مامور شد که بسرعت شتافته
باغیان را تادیب نماید سه صد کشتی پر از سلاح جنگ و یراق محاربه بدست بهادران افتاده مخالفان
هزیمت خورده متفرق گشتند خان اعظم و شهباز خان پتنه را از تصرف معصوم خان کابلی برآورده
رایت اقتدار بر افراختند تودرمل و دیگر بهادران در حاجی پور اقامت ورزیدند از سانحات سلک
اقبال بادشاه دوران واقعه میرزا شرف الدین حسین است آورده که معصوم خان چون از معرکه گریخت
نزد میرزا شرف الدین حسین به بنگاله رفت و کدورتی میان ان هر دو باغی مرتفع کرده دید معصوم خان میرزا را
محمود نام ساده عذاری که محبوب میرزا شرف الدین بود ساخته شربت چسخاش زهر آلود بخورد میرزا
داد میرزا راه عدم پیش گرفت و معصوم خان اندوختهای او را بدست آورده صاحب سامان گشت
و چون دستمخان در نواح اجمیر جنگ مردانه کرده شربت شهادت چشید میرزا خان ولد خان خانان
بحکومت الصوبه دستوری یافت و نواح رنتهنبور در اقطاع او مقرر گردید و وزیر خان بکراست او ده مامور گشت

سیوم بهمن شهباز خان و دیگر بهادران لشکر منصور معصوم خان فرنخودی تردیک سلطانپور برای که دوازده
کروهی اوده است مصروف نبرد آرا شدند اگرچه شهباز خان روز معرکه تاخته جونپور عنان بکشید اما
دیگر بهادران بر انغار و سیار داد مردانگی داده مخالف را از پیش برداشتند و بنه گاه او را تاختند
صورت واقعه را شهباز خان اعلام نمودند خاطر منظور سعادت کرده در استحکام ان مملکت کوشید
بیست و یکم ازماه مژده فتح بسمع انحضرت رسید کوس شادمانی در نوازش اورده جمیع بهادران را
به تیر سیل خلاع فاخره نوازش فرمودند و از انجا که خاطر اشرف متوجه اختراع بوده در بیوقت مقرر شد
که دوازده سال را دوره قرار داده جمیع امرا بموجب ذیل عمل نمایند در سال سیچقان ئیل موش را
نیازارند در سال اود ئیل گاو را مزاحمت نرسانند و بارس ئیل یوز را صید نکنند و در توشقان ئیل
خرگوش نخورند و در لوی ئیل ماهی متعرض نگردند و مار نکشند و در ایت ئیل اسب را ذبح نکنند و در
قوی ئیل مرغ بسمل نشود و در لوت ئیل به احوال سگان توجه کمال نمایند و در تنگوز ئیل گراز را آزار
نکنند و در دوازده ماه هلالی بدین تفصیل عمل نمایند در ماه محرم هیچ جانداری را بسمل نکنند و در صفر بندی
آزاد کنند و در ربیع الاول سی نفر مستحق را رعایت کنند و در ربیع الثانی بشست و شوی پیکر عنصری
و در جمادی الاول لباس فاخره و تسبیح ابریشمی بپوشند و در جمادی الاخر حریر بینه را استعمال نکنند و در رجب
اطفال صغیره را رعایت بسیار کنند و در شعبان ترفع تظلم نمایند و در رمضان المبارک کسی را گرسنگی
و پوشاک و دستگیری نمایند و در شوال هر روز هزار بار اسم حضرت جهان آفرین بر زبان ارند و در ذیقعده
تختیین شب را زنده دارند و رعایت احوال غربا نمایند و در ذیحجه اساس بقاع خیر بنیاد کنند

ذکر نهضت موکب عالی از فتحپور به صوب پنجاب و ترح حلول احوال حکیم چون ارباب منهیان بعرض رسید که میرزا محمد حکیم
قدر عنایات نشناخته از کابل بطرف هندوستان نهضت نموده انحضرت فرمودند که هر چند میرزا
یادگار حضرت جهانبانی است و پسران بسیار بهم میرسد برادر از کجا بهم رسد اما یاجتهٔ فرو شورش فتنه
انگیزان عزیمت پنجاب ضرورست شاهزاده دانیال را با سروری ممالک شرقی گذاشته سلطان
خواجه و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم و دیگر امرا را در رکاب شاهزاده تعیین نمودند و روز دوشنبه
دوم محرم سال نهصد هشتاد و نه بطرف پنجاب نهضت واقع شد گشک داران روز پنجشنبه و جمعه در قلب
جا یافتند و امرای چوکی سنبه و چهارشنبه در برانغار تعیین گردیدند و متعینه دوشنبه و سه شنبه در جرانغار
مامور شدند و مبارزان روز یکشنبه در فوج هراول روان گشتند چون بکوچ متواتر ساحت دلگشای فتحپور
مضرب خیام دولت گشت از واقعات شرق رویه بعرض رسید که شهباز خان را با معصوم خان
فرنخودی در نواح اوده محاربه عظیم دست داد بتایید ایزدی فتح نصیب اولیای دولت گشت و باغی
... روزی در حصار اوده متحصن گشته صف آرا شد رفیقان او راه فرار پیمودند ناچار بنه و اسباب
خود را گذاشته راه فرار پیش گرفت و خود را در لباس نوایان نزد راجه کوچ بهار رسانید شهباز خان
در بلده اوده در آمده مال و اسباب او را که اندوخته روزگاران بود بتصرف در آورد از انجمله سیصد و
پنجاه و نه فیل بود که بضبط در آمد و دیگر لوازم امارت را از ان قیاس نمایند پس از ان براجه کوچ بهار نوشت
که تا او را بسته بدرگاه والا نفرستد یا آواره دشت عدم سازد و اگر ازین دو شق سرتابی خواهد کرد اماده
پیکار شود راجه مسطور او را با چند کس همخبر خود سپرد که به بهانه سر دادن مسافر ملک عدم سازند او

موکلان را القدری زر و جواهر راضی ساخته بدانسته کوه شمال درآمد که بهر حالیکه تواند خود را بکابل رساند
شورش انزا شود الحضرت قرین عشرت گشته شهباز خان و دیگر امرا را تحسین نوشتند و قلیج خان را
رخصت فرمودند که در هر جا تواند خود را به معصوم خان رساند سد راه گریز او باشد و هم اسفندارمذ ماه
دهلی مضرب خیام اقبال گردیده بشرف زیارت مزارات متبرکه قدس الله اسرارهم دریافته روانه
پیش شدند و بعد هم سواد تهانیسر مورد سرادق جاه و جلال شد و از راه صدق و صفا بمنزل قدوة العارفین
حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و هنگام رخصت فاتحه طلب فرمودند
از جناب شیخ حاصل کرده متوجه منزل مقصود گردیدند حضرت شیخ از درد دل آب در چشم گردانیده این بیت
بر زبان آوردند   آه ز استغنای دلبر آه آه کز تغافل بست بر کو بین راه   و از سوانحات این سال
کشته شدن خواجه منصور دیوان بیکی است شرحش چنانست که بعض کتابات بخط منشی میرزا محمد حکیم
بدست معاندان خواجه افتاد که از طرف میرزا بنام خواجه بود خواجه نزدیک سرای کوت کچهوه بیاسا
رسید و امر وزارت بقلیچ خان متعلق شد و حکیم عین الملک که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح در مقدمات
وزارت شریک او باشند درخلال این حال خبر فرار محمد حکیم میرزا از زبان مسرعان بعرض والا رسید و باعث
نشاط و انبساط خاطر اشرف گشت تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد حکیم بسرعت تمام از کابل رسیده در باغ
مهدی قاسم خان منزل گزیده به تسخیر حصار لاهور کمر بست سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه
و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر جاگیرداران پنجاب متحصن گشته همت بحصارداری گماشتند و دو روز
آتش محاربه اشتعال داشت در این حالت خبر نهضت رایات جهانگشا از دار الملک دهلی بصوب پنجاب بمیرزا رسید

رعب و هراس بر او مستولی گشت فی الحال دست از محاصره باز داشته از آب راوی عبره کرده به چناب
تا بچنده و جلال آباد رسید و به اضطرار کلی از آب چناب بگذشت و بسیاری از رفیقان و ملازمانش
به آب فرو رفتند میرزا پروای همراهان نکرده از آب بهت گذشته بصوب کابل رهگرای گشت آنحضرت
بسبب صله رحم امرا را از تعاقب میرزا امتناع نمودند که مبادا آسیبی بمیرزا رسد و کوچ بکوچ بطرف
لاهور متوجه گشته از نواح ماچهی واره از آب ستلج عبور فرمودند درینوقت امرای پنجاب باستقبال
رسیده شرف ملازمت دریافتند هر کدام بنوازشها سربلند گردیدند ذکر سوانحات سال بیست و ششم از
جلوس حضرت جلالی در آغاز این سال بهمت کابل متوجه گشتند در مقامات کلانور از زبان مهینان
بعرض والا رسید که عرب بهادر و دیگر امرای باغی در نواح سنبهل گرد شورش برانگیخته بودند حکیم
عین الملک فوجدار آنجا کمر بمحاربه بسته متحصن گشت هر روز هنگامه کارزار گرم بود که بختیار بیک از
بداون و شیخ محمد غزنوی از اله آباد و شیخ معظم و خواجه نظام الدین از شمس آباد و کول جلالی و میر ابو الحسن
از امروهه و غلام حسین از سلیم پور و جماعتی دیگر از لکهنو و سنبهل رسیده مخالفان را هزیمت دادند
و راجه ... و راماساه و مکنت سین و راجه کرن و بسیاری از زمینداران که بمدد باغیان آمده بودند
تادیب واقعی یافتند هریکی از بهادران را مصدر نوازش فرموده متوجه کابل گشتند قاسم خان کوه بر
مامور گشته که نشیب و فراز طرق و شوارع را هموار سازد از ظاهر رهتاس صادق خان بجاگیرداری ملتان
و بهکر دستوری یافت همدران ایام فتح الله بیک از کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا محمد حکیم در صدد گریختن
است و جمیع کابلیان عزم بندگی درگاه والا دارند به کنور مان سنگه و دیگر امرا فرمان شد که بسرعت تمام

بکابل شتافته میرزا محمد حکیم را تسکین داده ... ملازمت سازد و نگذارد که آواره دشت غربت
گردد میرزا محمد حکیم ادراک ملازمت بخود قرار نداده بطرف غوربند رفت و افراسیاب و کیقباد
و ... اولاد خود را همراه کنور مان سنگه بحضور اشرف فرستاد و پسران شاهرخ میرزا ابراهیم
حسن و حسین که از بدخشان رسیده بودند برفاقت کنور مسطور عزم ملازمت گردیده در اول
... شرف ملازمت دریافتند بعنایات پادشاهانه بحال برادرزادها و دیگران که از راه دور دراز
رسیده بودند مبذول گشت بعد از آن فریدون خال میرزا محمد حکیم و مظفر و قاسم کوکه او و نور محمد
خواجه خضری و کلهبان اتالیق و حیدر علی عرب و فرخ بیگ و شاه بیگ و کلا بیگ و تاش بیگ
و یحیی بیگ کابلیان ادراک دولت ملازمت نمودند چون فریدون بکرات مصدر فساد شده
بود به بندر حجاز دستوری یافت و دیگران محفوف عنایات خاقانی گردیدند کنور مان سنگه بحراست
کابل مامور شد و رای رایسنگه و میرزا ابوالقاسم نمکین و جمعی دیگر از بهادران بکمک او تعین
گشتند و خدمت بخشیگری بمیر هاشم مفوض گشته از نواح بگرام عرف پشاور سلطان سلیم
را بمحافظت اغرق کلان تعین نموده خود بطریق ایلغار متوجه کابل شدند در ساعت
سنگ جوق جوق و فوج فوج از کابلیان بملازمت رسیده بعطایای نامحصور خوشدل
گردیدند بیست و نهم آبان عرصه کابل مضرب خیام دولت گشت لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف را
بطرف غوربند رخصت دادند که میرزا را اطمینان داده بملازمت اشرف رسانند میرزا ادراک ملازمت قبول
نکرده ... مراجعت کرده شرف ملازمت دریافتند آنحضرت ... بسیر منزهات کابل ... گشته غره ...

بطرف هندوستان مراجعت واقع گشت ... از دریای سند عبور فرمودند و بعرض ... روز ساحت
لاهور مضرب سرادق عز و جلال شد شیخ فرید و راجه تودرمل از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت دریافتند
بیستم مهر بطرف دهلی کوچ شد در منزل پانی پت شهباز خان از بنگاله رسیده شرف ملازمت دریافت و ...
... در انولایت بنظر اشرف در آورد و سیوم آبان ساحت دهلی مورد سرادقات سلطانی گردید بزیارت مراقد
شریف مشایخ عظام قدس الله اسرارهم توجه فرموده بشرف زیارت مرقد حضرت جهانبانی دریافتند و زرهای
احمر و ابیض بدامن مستحقان آن اماکن ریخته متوجه دار الخلافه گشتند در نواح متهرا شاه قلیجان محرم و سلطان
خواجه از فتحپور باستقبال رسیده مراسم نثار و پیشکش گذرانیدند و بیست و یکم آبان ماه عرصه فتحپور بفر قدوم میمنت
لزوم ضیاپذیر گشت و تمامی دشت و صحرای آن دیار از انبوهی سپاه و کثرت افیال و هجوم لشکریان و
شهریان مملو گردید و افصح الفصحا شیخ ابو الفیض فیضی در آن روز این غزل خود را بنظر انور در آورد
نسیم خوشدلی از فتحپور می آید که پادشاه من از راه دور می آید چه دولت است که دوش ...
از دهان خلق هزار گونه طرب در ظهور می آید   بیست و چهارم آبان ماه خان اعظم میرزا کوکه از بهار رسیده
شرف ملازمت دریافت و شهباز خان کمبو بسبب بعض زیاده سریها محبوس گشت ذکر سوانحات سال
بیست و هفتم از جلوس حضرت جلالی پانزدهم صفر سال نهصد و نود و یک هجری محفل پادشاهانه منعقد گشت فرمان
شد که از پادشاهزاده های والا قدر تا امرای عالیشان هریکی بقدر دریافت و ادراک خود حرفی و حکایتی
بعرض رسانند نخست پادشاهزاده والاگهر محمد سلیم بعرض رسانید که فرمان صادر گردد که طوایف خلائق چه هندو و چه مسلمان
کمتر از دوازده ساله پسر و دختر را کتخدا نکنند زیرا که ضرر فراوان دارد خان اعظم میرزا کوکه بعرض رسانید که بر این معنی ...

خجسته یار بجام قدم از فیض ... که عالمی بتماشای حضور ... آید

و بحکلیس احکام ولایات بکشتن مجرمان بدون حکم اشرف جرات نکنند میرزا خان بن بیرم خان خانخانان التماس
نمود که قدغن شود که جانوران زیره را مثل گنجشک و ماهی کوچک و مانند آن صیادان علام نیازند راجه
تودرمل عرض نمود که تمامی امرا حکم شود که هر روز در هفته خوان احسان گشاده بهره وافی به مستحقان و غربا
رسانند میرزا ابو الفتح التماس نمود که تاکید رود که سوانح و وقایع هر شهر و هر قصبه هر روز بنظر انور میکشیده باشند
راجه بیربل بعرض رسانید که بندهای معتبر صادق القول مامور شوند که بی کم و کاست حقایق هر ولایت
بعرض میرسانیده باشند قاسم خان کوه بر معروض داشت که در طرق و شوارع بفاصله ده دوازده
کروه سراهای پخته و مسجد و چاه تعمیر شود که مسافران در تردد از آن محل آسایش و آرامش یابند شیخ فیضی
التماس کرد مردم بتوفیض تعیین شوند که نرخ غلات و اسباب معاش هر روز بلاتفاوت بعرض رسانیده حکیم
ابو الفتح التماس نمود که جهه علیلان و مریضان دار الشفا در هر شهر مقرر شود و دهات برای اخراجات
دوا و غذای عاجزان مرحمت گردد جمیع ملتمسات بموقف قبول افتاده و هم درین سال فرمان شد که علاماتها
حیلها میگفته باشند و بسیاری از نوکران داخل زمره چیلها گشتند و حسب الالتماس راجه تودرمل قواعد
جریب و گنکوت و بهاولی پدید آمد که بر محکس اتش غربا و رعایا حیف و ستم نرود و از شکاه خلافت خان اعظم
میرزا کوکه بتادیب بغدادان و حکومت بنگاله مامور گردید و سعید خان بحکومت جاگیرداری سنبهل منفرگشت و از سانحات
متنوعه این سال اینست که چون ملا عبد الله سلطانپوری که بخطاب مخدوم الملک ممتاز بود و ملا عبد النبی صدر
از سفر حجاز مراجعت نمودند از آنجا که آنحضرت وسعت مشرب اختیار نموده بودند حرف و حکایت این بیچارگان
مقبول خاطر اشرف نیفتاد و حسب الحکم اشرف طومار هستی آن هر دو عزیز در نوردیده شد زهی حیات مستعار

که درراه صدق و صفا سپری شود ذکر سانحات سال بیست و هشتم از جلوس حضرت جلالی در ابتدای
این سال خان اعظم میرزا کوکه بتسخیر بنگاله دستوری یافت شاه قلیخان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم شیخ
فرید بخاری و جماعتی دیگر تعیین گردیدند وقتیکه این افواج در حاجی پور نزول نمود شیر اولان بهرام معوت
ترسون خان و خواجه سجان قلی و میرزاده عبد الله خان و سید عبد الله خان بلوچ و دیگر جاگیرداران بهار را
در القیوج رسانیدند معصوم کابلی باتفاق باباخان و دیگر طایفه قاقشالان و قتلوی لوحانی بر ولایت
اودیسه و برخی از اقطاع بنگاله مستولی بودند نهم فروردین بهادران لشکر همایون که برای تسخیر ساخته
متوجه مخالفان گشتند و بر ساحل گالی گنگ تلافی فتین دست داد و چندی جنگ کشتی بمیان درآمد
و صورت واقعه از عرایض امرا بموقف والا رسید سیزدهم اردیبهشت میرزا خان اسمعیل قلیخان مخصوص قلیخان
سلطانخان رای سرجن شیخ جمال بختیار میر ابو المظفر میر معصوم بهکری بمدد تعیین شدند و هنوز این امرا
از دار الخلافه برآمده بودند که مژده فتح و ظفر از بنگاله رسید شرح این سرگذشت آنکه چون یکماه محاربه توپ
و تفنگ مشعله افروز گشت روزی قاضی زاده از جانب مخالفان با کشتیهای آراسته هنگامه کارزار
راگرم ساخت و از شست قضا گلوله توپی از معسکر بادشاهی گشاد یافته قاضی زاده را غریق بحر فنا
ساخت روز دیگر کالا پهار نام سیه بختی در عرصه دریا طلبکار نبرد شد از ضرب توپ آهش تهی اوهم
شکست مخالفانرا بایهمت شکست گشت و از تائید دولت روزافزون گرد نفاق و غبار کدورت
میان معصوم کابلی و طایفه قاقشالان بلند گشت و کار بجدال کشید سرکرده قاقشالان خالدین
و میرزا بیک و جباری و دیگر امرای با معتمدان خود را نزد سران افواج فرستاده بعهد و قول خاطر خود را

اطمینان داده بمعسکر عالی پیوستند معصوم کابلی روز معرکه تافته بطرف گهوره گهات شتافت و آن معموره
را بباد غارت و تاراج داده بیرنه و زه زاد قاقشالان بعزم تاخت رفت میرزا بیک قاقشال که در بیگاه
بود آماده محاربه گشته از صورت حال سرکردهای افواج پادشاهی را آگهی داد ترسون خان و محب علیخان و شیخ ابراهیم
فتحپوری و بالوی بکلی دستگیر حکیمی و دیگر امرا بمدد قاقشالان بسرعت تمام شتافتند معصوم کابلی
دست از محاصره بیگاه قاقشالان باز داشته راه فرار پیش گرفت و میرزا بیک و خالدین و وزیر
جمیل و دیگر سران قاقشالان بلشکر ظفر اثر پیوستند خان اعظم کوکه نوید فتح معروض داشته التماس
طلب حضور نمود ملتمس کوکه پذیرفته هشتم خرداد شهباز خان کنبو را بجالیس معضوب نموده اعتماد خان
بحراست احمداباد دستوری یافت میر ابو تراب به امینی و خواجه نظام الدین احمد بخشیگری و خواجه
ابو القاسم بدیوانی آن ولایت مامور گشتند و شیخ محمد حسین و میر ابو المظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب الله و میر
شرف الدین و میر صالح و میر هاشم و میر معصوم بهکری و سید جلال بهکری و زین الدین کنبو و سید ابو اسحق
و قنبر بیگ آقا پهلوان و علی سیستانی و جماعتی دیگر بتعینات احمداباد گشتند و نهم تیر ماه الهی کرم علی داروغه
خوشبوخانه به آوردن شهاب الدین احمد خان متولی حاکم احمداباد تعیین گردید و هم درین ایام میر شریف
گیلانی از جانب مرتضی نظام الملک حاکم احمدنگر بدرگاه والا رسیده لوازم سفارت بتقدیم رسانید و پیشکشها
بادشاها کشید و مقارن آنحال برهان نظام الملک از دست برادر خود مرتضی نظام الملک گریخته بپناه
بدرگاه والا آورد و محفوف عنایات خسروانه گشت در بنوقت از واقعات بنگاله و بهار بعرض والا رسید
که قتلو با صادق خان و شیخ فرید بخاری و ترسون خان و ابو القاسم تمکین و محمود خان و دیگر امرا در اودیسه محاربه

کرده شکست یافت و عرب بهادر در نواح پتنه با خان اعظم کوکه مصاف نبرد آراسته بحال تباه گریخت
انواع نوازش بحال امرای نیکخواه در خور حسن خدمت مبذول گردید و از سانحات متنوعه این سال شورش
امرای مظفر گجراتی است در احمداباد شرح این سرگذشت چنانست که چون احمداباد مفتوح گشت و امرای
گجرات بحلقه اطاعت درآمدند مظفر شاه که خود را از نسل پادشاهان گجرات میگرفت دستگیر گشت مدتی
در پاسداری امرای پادشاهی زندگانی میکرد در سال بیست و سوم از جلوس حضرت جلالی از اهتمام خواجه
منصور دیوان بیکی گریخته به احمداباد رفت و در پناه زمیندار جلیله رسیدن گرفت از آنجا بیش راجه
کاتهه شتافت چون درین سال اعتماد خان گجراتی بحکومت احمداباد مقرر گشت و شهاب الدین احمد خان
حاکم آنجا بحضور طلب شد روزی که اعتماد خان داخل شهر احمداباد گشت میر عابد خلیل بیگ میر بیگ یوسف بیگ
بیرم بیگ و چندی دیگر از بدخشیان و تورانیان ملازمان و رفیقان شهاب الدین احمد خان طریق
بغی اختیار کرده بورده رفتند و مظفر را بسروری برداشته کوس مخالفت زدند اعتماد خان و میر ابو تراب
برای گردانیدن شهاب الدین احمد خان بشب روی مشغول شدند و بعد گفتگوی بسیار از بیست کروه
احمداباد خانمستور را بطرف احمداباد ره نورد ساختند مظفر گجراتی شهر را خالی دیده بسرعت تمام قطع
بعیده کرده داخل احمداباد گشت و چون از مراجعت شهاب الدین و اعتماد خان و دیگر امرا آگاهی دید
با فوج آراسته بر ساحل دریای سابرمتی استقبال کرده آماده حرب و پیکار شد و هنوز جنگ نشده بود که
از فوج پادشاهی پانصد کس باشند حاجی بیگ اوزبک و پاینده محمد سکسکش و صالح فندوزی و خواجه حضر
و گروهی از دوستان ایشان از معسکر ظفر اثر جدا شده بغنیم پیوستند همان شب از بابان عثمان پور جمع

ابنوه از بابا بکرشته برادوی امرا رنجیده لشکری که از هفت هزار سوار زیاده بود فی الفور برهم خورد و از
اسباب و سیر مال تمامی لشکریان اثری و نشانی نماند درین حالت یکی از نوکران بر شانه شهاب الدین
احمد خان شمشیر رسانید و بضرب گلوله تفنگ اسپش از پا افتاد چندی و قاکشیان هجوم کرده خانزا بر بارگی
نشانده براسان تا گجرات [illegible] برآوردند و بطرف پتن ره نورد گشتند همچنین اعتماد خان و نظام الدین
احمد مولف تاریخ نظامی دست از لوازم حشمت و امارت برداشته راه پتن گرفتند مالهای بیقیاس بدست
تاراجیان افتاد و این همه حادثه از کمی ملازمان و رفیقان شهاب الدین احمد خان دران لشکر دست داد و بعد
دو روز هر سه سروران لشکر در پتن اجتماع ورزیدند و قریب سیصد کس با ایشان فراهم آمدند مظفر عروس
فتح را در کنار گرفته در احمد آباد بر سریر سروری نشست و هر یکی از رفیقان خود را خطابی و منصبی عمده بخشید چنانچه
عابد بخشی بخطاب خانعالم و قربانعلی بخطاب کلانخان شاه میرزا بخطاب نورنگخان و تورقز بخطاب
قراجه خان و مانده محمد سکسکش بخطاب خانجهان میر عبدالله بخطاب اصفخان و میر بخشیگری و صالح بدخشی
بخطاب سلطوخان و وزارت کل و الوالوفا بخطاب افضلخان و مشرف دیوان و نشاط محمد بخطاب نعمتخان
و میر سامانی و جماعی دیگر بخطاب و خدمات کامیاب شدند شیرخان فولادی که در انتظار چنین روز بود بمظفر پیوسته
بصوب پتن دستوری یافت و سید دولت که از منشیان ملک شرق گجراتی بود بندر کنبایت را بدست آورد
اگرچه خواجه عماد الدین حسین حاکم انجا چهارده لک روپیه از کنبایت برداشته در قلعه بروچ به پسر قطب الدین محمدخان
رسانید اما حاصل لک روپیه بتصرف سید دولت درآمد و او قدری نزد مظفر فرستاده تتمه خود متصرف گشت
و چون خبر شورشهای احمد آباد بتفصیلی که بقلم آمد بعرض پادشاه رسید فوج عظیم بسرکردگی میرزا خان

بن خانخانان بیرامخان بتادیب خودسران احمد آباد تعیین گشت و بسیاری از امرا مثل سید قاسم
و سید هاشم باربه و شیرویه خان و رای درگا و رای لونکرن و میدنی رای و بیان بهادر و درویش خان
و رفیع سرمدی و شیخ کبیر و نصیب ترکمان تعیین الفوج گشتند و قطب الدین خان فرمان رفت که در
تدارک این فتنه پردازد و قلیج خان و نورنگخان مامور شدند که امرای مالوه را بقدغن تمام بفوج منصوره
رسانند و بهادران هنگام شهریار کشورستان در کشتی نشسته بطرف شرق متوجه گردیده و بعد قطع چند
مرحله بر دو یک بقصبه پیاک شرف ورود انداخته بر ساحل دریای گنگ که محل اجتماع دو دریاست حصاری
عالی و عمارات پادشاهانه طرح افکندند و در اندک مدت حصاری فلک تمثال و قلعه آسمان شکوه مرتب
گردید که تا حالت تحریر حیرت فزای نظارگیان ربع مسکونست و امرا و اعیان منزلهای دلکشا و باغهای
راحت بخش ترتیب دادند شهری عالی و معموره دلکش پدیدار گشت مقارن آنحال از بنگاله
مژده فتح رسید شرح این مقال آنکه شهبازخان کنبو باتفاق صادقخان و ترسون خان و میرزا بیگ قاقشال
و محب علیخان و سلیمان سور و جماعتی دیگر با معصوم خان کابلی و دو جباری و قتلو با و دیگر در کمبوره
کهاش و تانده [illegible] کرده ظفر یافت اقبال کوه پیکر و اموال و اسباب فراوان بدست بهادران افتاد و
صد و پنجاه کس نامی دستگیر گردیدند معصوم بولایت بهاتی پناه برد و جباری بملک کوچ رفت گروهی
بکنج و کورشه خزیدند و بعد حصول ظفر صادقخان از شهبازخان آزرده گشته بعزم ملازمت می آمد مباشر
عاطفت بنام هر یکی از امرا اشتمال بخشش و آفرین صادر گردید و کوس شادمانی در یورش آمده و منشورات
منصور در آله آباس بود که نوید ظفر و فیروزی از جانب احمد آباد گلبانگ زد و تفصیل آن چنانست که

از شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و میر ابوتراب و نظام الدین احمد در پتن جمع گشته از قلت سپاه و فراوانی
مخالف میخواستند که بطرف جالور متوجه شوند درین حالت شیخ محمد حسین و میر ابوالمظفر و شیخ ابوالقاسم و میر ابوالمظفر
و بنیاد بیک و فیروزه میر و محب الله و میر شرف الدین بیک و محمد بوقبا و دیگر مبارزان که تعداد ایشان یک هزار
و پانصد نفر میرسید با مراجعت [illegible] دخان زری مدد خرج گویان هر یکی از انجماعه داده لشکر مرتب ساخت
شیرخان فولادی دو کرت افواج خود را بر سر امرا فرستاده هر دو نوبت افواج مخالفان هزیمت فاحش خورد نوبت
سیوم خود با فوجی جرار متوجه کارزار گردید امرای پادشاهی ترتیب افواج داده آماده نبرد گردیدند جنگی صعوبت
تمام در پیوست آخر الامر شکست بر مخالفان افتاد و نسیم فتح بر پرچم رایت بهادران وزید غنایم بیحد به احاطه
تسخیر درآمد از رسیدن این نوید نشئه خرمی دوبالا شد و خاطر اشرف را مسرت بر مسرت افزود درین ایام
خان اعظم میرزا کوکه و حکیم مظفر و خواجه مقیم از حاجی پور رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند و سعید خان
از سنبهل رسیده دولت ملازمت دریافت و چون توسن زمانه می پیش نیست و چرخ دوار نیم کاسه کار دارد
هنوز چاشنی شادمانی در ذائقه ها مزه نداده بود که خبر ناخوش کشته شدن قطب الدین خان و سوء ادای
مظفر شاه گجراتی مزاج اشرف را ملکام ساخت شرح این واقعه ضلالت قطب الدین خان با ملکه جزئی واقف داشت
با فوج کمتر در حصار بروچ میگذرانید مظفر شاه با فوج جرار بدان صوب رسید و چند روز بمحاصره کمر بست قطب الدین خان
از حصار داری ستوه آمده زین الدین و سید جلال معتمدان خود را نزد مظفر فرستاده بقول و پیمان خاطر خود را
مطمئن ساخته از حصار برآمد و او را دریافت مظفر لعبوایبه رفیقان بدانمور خود حاتم مطور را امره جلال الدین مسعود
خواهرزاده او را نیز بگذرانیده سیزدهم آذر حصار بروچ و خزاین کنبایت و اندوخته حاتم سالها که بیرون احد بود

و احصار بود متصرف درآورد و آنحضرت خان اعظم کوکه را فوجداری رائسین و ولایت کده متوجه ساخته بدان صوب
رخصت فرمودند و سعید خان را حاجی پور در اقطاع داده و هم بهمین عنان عزیمت بطرف دارالخلافه
معطوف ساختند و چون بکوچ متواتر ساخت کهاتم پور کوره مضرب سرادق اقبال گشت سرعان
از احمد آباد رسیده مژده فتح و فیروزی رسانیدند و پایه امید شاه و سپاه را سر بر گشت شرح این سانحه غریب
آنکه چون میرزا خان باتفاق امرای متعینه خود در حدود احمد آباد داخل شد صورت حادثه شدن
قطب الدین خان به او معلوم شد از لشکری دولت روز افزون پادشاه فلک شکوه غدغه بخاطر بیاورده داخل
پتن گشت و به امرای پادشاهی ملحق گشته محفل کنگاش آراست بعد گفت و شنود بسیار قرار صف آرائی
اعتماد خان را بحال قطب الغرق گذاشته متوجه مخالف گشت با وصف آنکه افواج پادشاهی کمتر از
ده هزار کس بود و لشکر غنیم زیاده بر چهل هزار کس اصلا خطره بخاطر در نیاورده جلو ریز خود را بسرخیج رسانید
مظفر شاه گجراتی ترتیب صفوف کرده گوش بغرنبار آورد ششم بهمن ماه معرکه قتال آرایش
گرفت و بازار جانبازی و جانستانی رونق پذیرفت بهادران عسکرین حملهای مردانه نمودند و کوششهای
بهادرانه بظهور آوردند آخر الامر مظفر هزیمت یافته از راه محمود آباد بصوب دریای مهندری شتافت و گروهی
هر طرفی که مرحه یافت رهگرای فرار گردیدند و میرزا خان سجده شکر و سپاس ظفربخش حقیقی بجا آورده احمد آباد
را متصرف درآورده و بمراعات احوال رفیقان پرداخته صورت معامله را بحضور انور معروض داشته بر
کامگار خرسند و سرگرم گشته متوجه بصوب دارالخلافه گشت در سواد آتاوه رسیخان کوکه راجه رامچند بهنیدار
پیشه را ملازمت شرف رسانید از تحفها پیشکشهای راجه یکصد و سی زنجیر فیل و یکقطعه لعل گرانبها معروض قبول

افتاد خلعت فاخره و یکصد و یک اسپ برخی جواهر براجه عطا کردند چهارم اسفندارمذ ماه ساحت دار الخلافه
فتحپور را شعشعهٔ اعلام نصرت فرجام ضیا پذیر گشت و خاص و عوام آن معموره بشرف ملازمت در یافته
بهره وافر از نوازش یافتند همدران اشنا نوبت دوم مژدهٔ فیروزی مظفر از احمد اباد رسید و موجب نشاط
و انبساط خاطر اقدس گردید بیان این سخن چنانست که چون مظفر شاه از معرکهٔ کارزار بکجهت
در کنبایت رسیده مالهای بسیار بدست اورده بسیار از بندگان ریخت و حشری انبوه فراهم اورده باز متوجه
نبرد گشت میرزا خان باتفاق امرا و اعیان بدان صوب متوجه گردید در سواد تادوت تلاقی
فئتین دست داد میرزا خان و شهاب الدین احمد خان در قول جا گرفتند سید لغمان و نورنگخان برانغار
را زینت دادند قلیج خان و نولکهان جاگیرداران مالوه در جوانغار مستقیم گردیدند پاینده خان و رای
درکا سردار فوج هراول گشتند و خواجه نظام الدین احمد و میر معصوم بهکری و دیگر دلاوران در کمینگاه
نشستند بهت نهم اثناه معرکهٔ کارزار ارائش گرفت دو هزار کس از لشکر مخالف بقتل رسید و بالصد کس و دستگیر
گشته راه عدم پیمودند مظفر گجراتی بحال تباه راه فرار پیش گرفت میرزا خان در جلدوی این خدمت
بخطاب خانخانان و منصب پنجهزاری سرفرازی یافت و در خور حسن خدمت نسبت بدیگر امرا هریک از امرا
مراعات اضافه و خطاب بدیگر گشت و ملطفات خسروانه مشمول هرکدام از اعیان گردید

ذکر ساحات سال بیست و نهم از جلوس حضرت جلالی مطابق سال نهصد نود و دو هجری

در اغاز این سال میرزا بیک و دیر جمیل و خالدین و فرخ بر علیق و چندی دیگر از قاقشالان که علم
بغی می افراشتند بحضور انور رسیده در حلقهٔ اطاعت در آمدند و قلم عفو بر صحایف جرایم ایشان کشیده شد

و قتلو کرانی بر براجه ... معادتخان خود را بفتراک دولت ابد پیوند بسته شصت زنجیر فیل مست و بسیاری از تحالف
و نوادر بنگاله بحضور اشرف فرستاد و حکومت اوریسه باو مفوض شد و حسب الحکم اشرف وزیر خان به تانده و
معادتخان بپتنه مراجعت نمودند و شهباز خان در ولایت بهاتی در آمده معصوم کابلی را منهزم ساخت و اوریا
بهاتی از بنگاله بغایت پست
به باد هار نفی و تنای فوقانی هندی و بهای تحتانی زمین نسیب را گویند و ان سرزمین از بنگاله بغایت
لهذا به بهاتی اشتهار دارد و قریب چهارصد کروه از شرق بغرب طول اوست و از جنوب بشمال سیصد کروه
عرض او در اشرقی آن ولایت دریای شور و غربی آن کوهستان و جنوبی آن تانده و شمالی آن هم دریای شور
و بعض انتهای کوهستان تبت و زمینداری انجا براجپوتان تعلق دارد که در زمان سابق بشرف اسلام در آمده
اند و آن مملکت مشتمل است بر بلاد معمور و بسیار حاصل و امصار و قصبات خوش هوا و در عرصهٔ آن شهر بار
کانکار عیسی نام بریاست انجا قیام داشت معصوم از معرکه گریخته پناه برو برد و شهباز خان سنار گانو و دیگر
بلاد آن ولایت را تاخته غنیمت بیقیاس بدست آورده بطرف تانده عطف عنان نمود از سانحه آنکه باثر مزیم
ارد و بهشت خانخانان به احمد اباد در آمده در ابادی ملک و پرورش زیر دستان همت گماشت و دو نوبت
مظفر را که از کوهستان بنلیه بر آمده بشورش افزا شده بود از معرکهٔ کارزار شکست داد و در کاتیواره پناه
برد و شیر خان فولادی براه دکن پیش گرفت خانخانان بفتح هم آغوش گشته قلیج خان و نورنگخان و سید لغمان
و نولکهان را به تسخیر بروچ مامور نمود و شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از مجاهدان بمدد ایشان تعین نمود
از لشکر اقبال بزور آوردن و سیم مهر ماه الحصار قلعهٔ تشال بتصرف امرا در آمد و کس غلام مظفر با بسیاری از خود
سران لیرای هستی خرامید و خزاین و دفاین بیقیاس بضبط در آمد و تمامی الحد و دیکار شهاب الدین احمد خان

و دیگر امرا مقرر گشت و خانخانان مورد نوازش گردید از سانحات متنوعهٔ این سال هزیمت یافتن شهباز خان
کنبو است شرح این حکایت چنانست که خانمسطور را با عیسی زمیندار بهاتی بر ساحل دریای پرم
نیز اتفاق محاربه گشتی افتاد و مدتی ممتد جنگ توپ و تفنگ در میان بود زمیندار مسطور از باتزده محل
دریا را بریده بر مورچال سردار سیلاب بلا در رسید و در هر مورچال جالئی شگرف دست داد و سید
و شاه قلیخان محرم رو بود ال لوا استشهد چنین تبانه دارد که بدست غنیم گرفتار شد و شهباز خان
انود خیمه و عمر ها بدست غنیم داده بطرف تانده راه گرفت و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و
راجه گوپال باتر خان دیوانه و میرزا محمد و نوروز قلی قاقشالان جنگ کنان بشیر پور رسیدند و تمامی
اسباب و آلات محاربه و لوازمه امارت و ایالت امرا پامال غارت و تاراج مخالفان گشت از پیشگاه
خلافت شیروخان و خواجگی فتح الله و رآمداس کچهواهه و مجاهد کنبو و بسیاری از مبارزان بکمک
شهباز خان تعین گشتند و بجاگیرداران بهار و بنگ فرمان رفت که اماده محاربه و قتال اشوند
بهادران لشکر همایون باعث نام شتافته تمامی مملکت گرفته را بتصرف در اوردند معصوم به ادرده رفت
و غبار فتنه و شورش فرو نشست از سانحهٔ اقبال این سال انکه صبیهٔ راجه بهکونتداس کچهواهه را در عقد
ازدواج شاهزاده والا گهر محمد سلیم در آورده عالم و عالمیان را کامیاب مدعا ساختند همدران اثنا
مژدهٔ فیروزی از جانب احمد اباد رسید و نشهٔ خرمی دو بالا گشت تفصیل این مقال انکه مستر عیان بخانخانان
نگاه خبر رسانیدند که در ولایت جام مظفر اقامت ورزیده مادهٔ شورش فراهم می ارد خانخانان
بسیاری از امرا کرد گی قلیج خان در احمد اباد گذاشته خود متوجه ولایت جام شد راجه بجا بخلعت

اطاعت در آمده فیل مستی را با تحالف و نفایس بسیار پیشکش کشید و پسر خود را همراه کرده در زمرهٔ
پاچکداران در آمد مظفر از آن سرزمین بر آمده بطرف احمد اباد ره سپر گشت قلیج خان سید لاد و
سید شاه علی و بهوپت دکهنی و کمیوداس راتهور و چندکس دیگر را بمالش او تعین نمود
در هراثنی تلاقی فئتین دست داد قزلباش علی بهارکی و شیخ عبد الله و صالح مبارز و تیمور حسین و کلا بیک
و چندی دیگر رفیقان مظفر طعمهٔ تیغ بهادران شدند و او هزیمت فاحش خورده راه فرار پیمود

ذکر سانحات سی ام از جلوس حضرت جلالی در اغاز این سال مناصب بعض امرا بدین
تفصیل قرار یافت راجه بهکونتداس پنجهزاری راجه تودرمل چهارهزاری زینخان کوکه و میرزا یوسفخان
دو هزار و پانصدی عبد المطلبخان هزار و پانصدی راجه آسکرن و شیخ ابو الفضل مصنف اکبرنامه
و برهان الملک هر یکی هزاری حکیم ابو الفتح هشتصدی شیخ فرید هفتصدی و شهاب الدین احمد خان
بحراست صوبه مالوه دستوری یافت و میر فتح الله شیرازی امین الملک شد و قواعد مستوفی گری
و علداری و غیره مستحکم شد و از سانحات اقبال آمدن شاهرخ میرزاست از بدخشان صورت اینمعامله
و چگونگی حالات میرزا چنانست که او ولد میرزا ابراهیم نبیرهٔ سلیمان میرزاست که نسب ابا و اجداد
ایشان بسلطان ابو سعید میرزا منتهی میشود و ابراهیم میرزا در سنین سابق در ولایت بلخ شربت
شهادت چشید و چون شاهرخ میرزا بسن کمر رسید با جد بزرگوار خود بر سر تقسیم اقطاعات پیوسته
جنگ و جدل داشت و اعیان بدخشان از هر دو طرف بقتل میرسیدند و ضعف تمام در سپاه بدخشان
راه یافت و محصول زراعات بکمی آورد عبد الله خان بادشاه توران از خرابی بلاد و سپاه بدخشان

اگاه گشته با اوزبکان خونخوار و لشکری جرار رو به تسخیر بدخشان آورد آن هر دو والیان بدخشان طاقت
محاربه در خود ندیده بکابلی خراب عزیمت کابل نمودند و از الوس هزاره جات و افغانان دیو سیرت
منصر بهائی که بدان بیچارگان رسید زاد و بنه ایشان بباد غارت و تاراج رفت صورت حادثه خود را بحضور
انور معروض داشتند به کنور مانسنگه و دیگر امرای پنجاب مثال عالیقدر صادر شد که پاس بزرگی ایشان
نمرده دقیقه در مراعات فرو نگذارند سلیمان میرزا چون سابق بملازمت اشرف رسیده بود و اجازت
سفر حجاز گرفته بولایت بدخشان مراجعت نمود ازین انفعال نتوانست بملازمت رسید مرد میرزا
محمد حکیم بکابل ماند و میرزا قدری جاگیر برای او مقرر کرد و شاهرخ میرزا بقلاوری بخت بحضور اشرف رسید
و بمنصب عمده و جاگیر لایق که مضاعف از محصول بدخشان و خلش باشد مورد گشت هم درین وقت از بنگاله
بعرض والا رسید که دوستم قاقشال باقی را صادقخان و دیگر امرای بادشاهی بقتل آورده غنیمت
بسیار بدست آورده اند این معنی باعث انبساط خاطر اشرف گردید خانخانان در عرض شانزده روز از طریق ایلغار
قطع مسافت کرده از احمداباد بدرگاه والا رسیده شرف ملازمت دریافته مشمول عنایات خاقانی شد
و خیال تسخیر دکن بخاطر اشرف خطور کرده عبد المطلب خان و راجه آسکرن و سروپ خان و میر جمال الدین حسین انجو
و برهان الملک دکنی و دیگر امرا مامور شدند که بجاگیرهای خود رفته آماده یورش دکن شوند و امیر فتح الله شیرازی
را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساخته بسفارت نزد راجه علیخان حاکم خاندیس فرستادند و چون بعرض
والا رسید که میرزا حکیم برادر آنحضرت شانزدهم امرداد در کابل رخت هستی بربست و در آن دیار
گرد شورش و فتنه برخاسته و بعض کابلیان میخواهند که اطفال میرزای مرحوم را بتوران رسانیده شهریار

کامکار از واقعه برادر غمگین گشته جهت استمالت برادرزادگان و محافظت کافه انام بعزم کابل بطرف
پنجاب نهضت فرموده و شیخ ابراهیم فتحپوری را بحراست دار الخلافه مامور ساختند یازدهم شهریور
بقطع مسافت مشغول گشت خانخانان مشمول عنایات گشته بحراست احمداباد دستوری یافت
سی و یکم شهریور بدار الملک دهلی نزول سعادت نموده گردید نهم مهر بظاهر سهرند شرف ورود
انداختند و بجهت تسکین کابلیان میر صدر جهان مفتی و بنده علی میدانی را بکابل فرستاده بعد
تمام متوجه پیش شدند بیست و چهارم آبانماه در حدود ماچهی واره دریای ستلج را بپل بسته عبور نمودند
نزدیک قصبه دکدار عرف راهون بعرض والا رسید که کنور مانسنگه با فوجی جرار از آب سنده عبور نموده
به پشاور در آمد و شاه بیگ قلعدار ابتاراه فرار نمود و سران افغانان اکثری بکنور ملاقات
کرده اند آنحضرت ازین خبر بقطع مسافت بیشتر متوجه گردیدند بستم آبان کلانور مضرب خیام دولت گردید
بنخچیر افگنی عشرت اندوز گشتند چهاردهم آبانماه از حدود برسرور گذشته دریای چناب را بپل بسته عبور نمودند
بیست و چهارم در ساحت رسولپور سوره خیام اقبال شد در منزل صادقخان بجاگیرداری [illegible]
و بنکش مامور گردید بیست و نهم آبانماه از دریای بهت عبور نمودند و یک هفته بشکار ایشان نشاط اندوز گشتند
هفتم آذر بظاهر رهتاس نزول فرمودند و برفراز قلعه بالا ناهته تشریف برده صحبت مستوفی یافتند بلوچان
داشتند و قاسم خان مامور شد که از اینجا تا دریای سنده نشیب و فراز راه را صاف کرده پس گتل خیبر
و راه کابل را هموار سازد و در همین منزل ولی بیگ و فتح الله بیگ از کابل رسیده مژده امن و امان
رسانیدند بیست و پنجم آذر ماه ساحت راول پندی مضرب سرادق عز و جلال گردید در منزل نو بنده فتح الله از جانب

احمداباد رسید تفصیل اینکه خانخانان راجه سروهی را حلقه اطاعت در آورده زمیندار جالور را مالیده درسواد
احمداباد نزول نمود و مظفر که در غیبت خانخانان سر برآورده بود گریخته بکوهستان [illegible]
برد و رفیقان او آواره دشت ناکامی گشتند آنحضرت در راول پندی اقامت ورزیده به کنور
مانسنگه ایما نمود که زودتر خود را بکابل رساند بیست و نهم آبانماه کنور مانسنگه بپیشاک رسید پسران
میرزا محمد حکیم کیقباد یازده ساله و افراسیاب چهار ساله نزد کنور آمدند کنور بمحافظت این مرز و بوم
داخل کابل شد و حکمت سنگه ولد خود را بحراست کابل گذاشته پسران میرزای مرحوم را همراه کرده بطرف
اردوی معلی معاودت نمود بیست و نهم آذر در قصبه راول پندی بشرف ملازمت رسانید و بسیاری
از نیکو جوانان و بهادران کابل بملازمت پیوسته بانعام نقود و افزونی خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند دوم
دیماه بحدود حسن ابدال دایره شد در منزل حکیم علی و بهاء الدین از کشمیر رسیده سجده ملازمت
بجا آوردند و حقیقت بر هیزکی آن کوشه دلنشین بعرض رسانیدند نهم دیماه میرزا شاهرخ بهادر و
هیکویند اس و شاه قلی خان محرم و مبارکخان و جلالخان و مادهو سنگه و بسیاری از احدیان بتعین الوس
گشتند و کار فرمائی فتح الفوج بمیرزا علی اکبرشاهی مفوض گشت و زینخان کوکه برهنمونی الوس یوسفزئی بتسخیر
سواد و بجور دستوری یافت و حسنخان میتی و راجه بکتمن و غازی خان بهادر و شیخ کبیر فولادی و محمد علی شلدوز
و کامهو و بهوسه دیگر جایب دولت بلوچ محمد سعید و ملا شیری و حسن بیگ گرد و اله بخش مرال و جمعی دیگر تعیناتی
کوکلتاش گردیدند عرب خانجهانی را الغری گری مقرر شد و هم درین وقت اسمعیل قلیخان به بلوچستان رخصت حقیقت
یافت و رای رایسنگه و ابو القاسم تمکین و بسیاری از مبارزان بتعینات او گشته کنور مانسنگه رخصت کابل

یافت سید حامد بخاری و بختیار بیگ و محمد قلی بیگ و بسیاری دلاوران بتعین او شدند چهارم بهمن
شیخ فرید بخشی و سعید خان و نیز خواجه و ملک الشعرا شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل و محمد علی و صالح دیوانه و
فتح الله شربت دار و دیگر چندکس بتاخت طایفه یوسفزئی که در سواد و بجور اقامت دارند تعین گردیدند
چون بهائی ملک بجور رشتی گرده است و پانزده جلگه دلکشا دارد و دوازده و جانب این دریای سنده
رسیده و از دو طرف آن دریای کابل هم پیوسته کوهستان دشوارگذار و راه‌ها پر پیچ دارد بهادران
لشکر منصور چند جلگه را تاخته بملازمت پیوستند و هم دران ایام عرضیه زینخان کوکه بنظر انور درآمد مضمون
آنکه بسیاری از کریوهای سخت گذار بتصرف در آمده اما هجوم افغانان بیش از قیاس است اگر فوجی دیگر
تعین شود مهم این دیار به آسانی صورت بگیرد راجه بیربل و حکیم ابو الفتح و حسن بیگ و شیخ عمری و احمد قاسم
و طوفان بیگ و ملا غیوری و چندی دیگر بتعین الصوب گشتند و شیخ فرید و مبارکخان لوحانی و عارف خان
ای از مبارزان را به آوردن ایلچی عبد الله خان فرمانروای توران بطرف خیبر دستوری داده بودند لیکن
تقدیر الهی بران نرفته بود که تادیب افغانان صورت پذیرد چشم زخم عظیم بدالفوج رسید و بسیاری
از مجاهدان شربت شهادت چشیدند تفصیل این واقعه چنانست که زینخان کوکه نخست تسخیر بجور را پیش
نهاد همت ساخته هزار خانه دار الوس یوسفزئی در انجا بود و بسیاری از خود سران اندیشه بپای فرار
یافتند و عارفخان و طاوس خان و میرزا علی سران این طایفه خان کوکه را ملازمت نمودند کوکه خواست که
ولایت سواد را بتسخیر در آرد در انجا چهل هزار خانه دار افغان بود همت ورزید نوبت اتفاق محاربه افتاد
و بهر کرت کوکلتاش ظفر یافت و بیست سنگر ایشان گشت و غیر از کراکر و [illegible] بدست افغانان نماند در

راجه بیربل و حکیم ابوالفتح بدو پیوستند از اتفاقات روزگار نفاق میان سرداران افواج پدید آمد و گفته
یکی را دیگری بخاطر نمی آورد و بطاعت همدیگر را عار پنداشتند و میان راجه و حکیم کار بدشنام
و محش کشید و کوکلتاش بحرفهای ناصحانه آتش حرف و حکایت بیجا را فرو نشاند و محفل کنگاش
آراسته بر زبان آورد که یا شماها در میان جک ره در آیند و بجنگ افغانان بپردازند و من بمحافظت
بپردازم یا من بجنگ بروم شماها کمر بمحافظت بندید رفیقان اصلا هر دو معنی راضی نشدند و بعد
مجموع سوار گشته بطرف دره کرا کره نورد گشتند و منکر ده راه رفته در موضع کندک منزل کردند روز دیگر
افغانان از زیر هر سنگ سر بر آورده آماده قتال گردیدند بهادران لشکر ظفر پیکر سخت اندیشی نموده
افغانان و یوسفزئی را هزیمت دادند و غنیمت بسیار و الجه از حد افزون بدست آورده جماعتی کثیر را
دستگیر کردند روز دیگر جنگی عظیم اتفاق افتاد و کوکلتاش بهادر چهار نفر سر کرده افغانان را به بندوق زد
و دو شبانروز جنگ کنان شش کروه قطع کرده نزدیک جانیور دایره نمود و بمنزل راجه رفته محفل
کنگاش آراست بعد قیل و قال بسیار کوکلتاش گفت که تنگیهای پیشتر زیاده از آنست که العبور در تنگی
همان بهتر که در همین منزل متوقف گشته چند کس از معتبران افغانان را الطریق یرغمال نگاه داشته
راه سر دهیم و این طایفه وحشی نژاد را بحرف و حکایت باز داشته صورت معامله را بحضور اشرف بنویسیم تا
از حضور اشرف فوجی دیگر امداد سر کوه برسد بعد از آن متوجه پیش شویم حکیم و راجه این معنی را نپسندیده بعد
و تدبیری بهتر از پیش رفتن ندیدند ششم اسفندارمذ تمامی سرداران بصوب کوه ملندری روان
از منزل جنگ صعب شروع گشت و افغانان مانند مور و ملخ هجوم کرده کار و بار لشکر را با تمام بغارت بردند

ملک جمعیت لشکریان از هم گسیخت و اسپ و فیل با یکدیگر افتاده اساس هستی بسیاری از لشکریان را
از پا افکند و انتظامی در لشکر نماند و افغانان از هر طرف زور آورده جماعتی کثیر را از زیر سنگ و تفنگ
گرفتند و قریب پانصد کس از مردم روشناس و عمده شربت ممات چشیدند و اسامی عمدها اینست راجه
بیربل و حسنخان پتنی کدا بیک راجه دهرمنکد ملا محمد شیری سکرخان شیخ لکهه ملا غیوری خان محمد داران
بخشی شیخ جنید شیخ حمید قربلی امان الله و چندی دیگر که در تفصیل اینها سخن بطول میکشد القصه امیر
افواج غیر از زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضی علی با مجلس از آن مهلکه جان بسلامت نبردند هر یک کار
از مواقف بسیار دل گرفته و دو شبانروز بعد الکشف هر روزه میل ننمود و خواست که خود متوجه شود و ما را از
روزگار طائفه فجار برآرد راجه تودرمل و دیگر مقربان بعجز و الحاح از آن داعیه باز آورده بطرف اتک متوجه
ساختند بر ساحل دریای سنده قافله توران و یوسفخان والی کشمیر بلشکر همایون ملحق شد و ایلچیان
وارد شتران کوه وقار و کبوتران نقش و نگار مرسوله عبدالله خان فرمانروای توران نشاط بیان
افزای خاطر اشرف گشتند و کنور مانسنگه و راجه تودرمل بمالش افغانان دستوری یافتند آن سرده و فور
به تدبیرات شایسته افغانان دیو سیرت را تادیب واقعی داده سران الطائفه را در حلقه الطاعت در آوردند
و بعد از شکست فوج بحسن وجوه نمودند از سانحه این سال فتح بنگاله است که بندر چاتگام و بسیاری از
نواره تصرف اولیای دولت در آمد و زمیندار مکه بحلقه الطاعت در آمده اقبال مست و زرهای بحر بار نگاه
در الا فرستاد و سانحه دیگر آنکه یوسفخان مرزبان کشمیر بملازمت اشرف پیوست و دارالعلمی زعفران
از ابوالقاسم بقلندر بیک و دارالعلمی دارالضرب بخواجگی مهرگه و دارالعلمی جانوران بملا مظهری مقرر کردند

و روی دراهم و زر با نیرنگه مبارک ضیا پذیر گردید و امرا و راجها که به تسخیر کشمیر مامور شده بودند بجهات
اکتفا کرده بعزم ملازمت ره نورد گشتند ذکر سانحات سال سی و یکم از جلوس حضرت جلال‌الدین
و فتوح آن میرزا شاهرخ و راجه بهگونتداس و شاه قلیخان محرم و دیگر امرا که بصوب کشمیر رفته بودند
مراجعت کرده در آغاز این سال بملازمت پیوستند راجه را بحراست کابل مامور ساخته بسر شش کنور مانسنگ
را بمالش افغانان یوسف زئی تعیین فرمودند بهادر موقت از سوانح دکن لومش و الا رسید که خان
اعظم و شهاب‌الدین احمد خان و غیره اکثر قصبات متعلقه برار را تاخته بطرف احمدآباد شتافتند
و راجه علیخان حاکم خاندیس و ازدرخان و دیگر دکنیان هندیه را تالان نمودند و بمقام خود باز گشتند
بیست و پنجم ربیع الثانی بطرف هندوستان مراجعت واقع شد یازدهم اردیبهشت دریای اتک
را بکشتیه عبور فرمودند پنجم خرداد از آب چناب گذار واقع است و از نزدیک کنجاه ره بسر بعزم آن
نموده که با دارالخلافه فتحپور عنان باز کشند و قیلکه ساحت لاهور مضرب خیام دولت گشت
قاسم خان را به تسخیر ولایت دلپذیر کشمیر دستوری دادند هژدهم تیر ماه فتح خان مسند عالی کوچ خان
میرزا علی اکبرشاهی و شیخ سکندر و جماعتی دیگر تعیین الفوج گشتند و شریف سرمدی بخشیگری الفوج مامور گشت
دوازدهم شهریور ایلچی عبدالله خان رخصت مراجعت یافت و از مغانات هندوستان حواله حکیم همام شد
که بخان توران رسانند و نامه طولانی به انشای شیخ ابوالفضل بنام عبدالله خان شرف صدور یافت که نقل
آن در کتاب مکتوبات ابوالفضل بجنس مندرجست و این دو بیت در آن نامه مرقوم شد که یاد از عذر
خواهی سعدی شیرازی میدهد **قطعه** قیل ان الاله ذو ولد: قیل ان الرسول قد کهنا: ما نجی الله و الرسول معا

من لسان الوری فکیف انا و چون سرهند مضرب سرادق عز و جلال گردید شبانروز بارش عظیم شد و
سیلی تند از شمالی کوه بشهر در رسید در کوچهای شهر سه گز آب بلند شد و در بیرون بیگز زیادتر در یک
دو هزار خانه و از در موج خیر بلا فرو رفت و صد و پنجاه گز دیوار قلعه افتاد و دو هزار خانه و دوصد کس
از اهل لشکر بسیلاب رفتند و مال و اسباب اهل شهر بسیار بآب رفت روز چهارم در بارش تخفیف شد آنحضرت
یکهفته مقام ورزیده بطرف فتحپور نهضت فرمودند از سانحات این سال مفتوح شدن ولایت دلکشای
کشمیر است منقولست که چون افواج بادشاهی در سر کوه رسید بسیاری از کشمیریان بملاقات امرا آمدند
و بسیاری از ایران الملک عرایض عقیدت آمود نوشتند و رهنمایی کرده امرا را بر سر کتل بیرجال بردند یعقوب
و دیگر مخالفان نیز بر سر کوه رسیده آماده پیکار گشتند نوزدهم مهر هنگامه کارزار رونق گرفت و جنگ
توپ و تفنگ شروع شد قاسم خان و میر شریف سرمدی و میر عبدالرزاق معموری و جلال‌الدین مسعود و حاجی محمد
سر شیری و دیگر بهادران دامن همت بر چیده گرم پیکار گشتند و روز دیگر صعب بمیان آمد لاکهانام پهلوانی
محمد جیب را که از بهادران نامی کشمیر بود گریبان گرفته بزیر انداخت و ططر خان نام کشمیری تیر در زیندوقی
گردید یعقوب را پای همت استوار بر قرار نماند و کشمیریان هزیمت خورده آواره گشتند قاسم خان و دیگر بهادران
سجده شکر بجا آورده بر سر کوه منزل گزیدند بیست و سیوم آبان در سرینگر که دارالخلافه کشمیر است داخل
گشته خطبه آنحضرت خواندند و روی دراهم و دنانیر را بسکه بادشاه وقت نورآگین ساختند کوس شادمانی
بلند آوازه کردند و نفیر سور زنواد ر آمد شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش از این هشتصد سال در عرض راجها
بیرهمنی مهندس خبر داده بود که این ولایت را بعد چندین سال سلطین بتصرف خواهند در آورد و این مضمون را

برنجه کسینی ساخته بود والقدرت قاهره قادر توانا همچنان بعمل آمد چه خوش گفت داناکه دانش بسی است
ولیکن پراکنده با هر کسی است: چون شورش افغانان یوسف زئی بمسامع همایون رسید زینخان
کوکلتاش و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و تاش بیگخان و بسیاری منصبداران و احدیان بتعیین الفوج
گشته کنور مانسنگه خارش کابل با بسیاری از منصبداران در علی مسجد رسید باتفاق امرای حضور افغانان را
مالش عظیم داده و میرزا سلیمان بدخشی جد میرزا شاهرخ را با قافله عظیم که از توران آمده بود از راه خیبر بسلامت
گذرانده به بگرام رسانید و از انجا حکمت سنگه و محمد قلی و مانسنگه درباری و ملا اقتاچی را همراه ساخته بصوب
دار الخلافه روان ساخت چون بر دو کروهی دار الخلافه نزول نمود حسب الحکم اشرف سلطان مراد
باتفاق عمدها پذیرا شده چهاردهم اسفندار بملازمت اشرف رسانیدند انواع نوازش و غمخوارگی بعمل آمد و
لوازم شفقت و نوازش مبذول گشت از سانحه کشمیر بعرض رسید که یعقوب به ترغیب و تحریص کشمیریان
از جنگلهای کهتواره سر برآورده بعزم شبخون بکشمیر رسیده بود قاسمخان و دیگر امرای بادشاهی کمر همت بسته
مخالف را شکستی فاحش دادند یوسف کشمیری که از امرای کشمیر خطاب خانخانانی داشت و منجنیق انداز ان
یعقوب و دیگر عمدهای انمرز و بوم بعزم جنگی قاسمخان پیوستند و شورش کشمیریان فرو نشست فرمان شد که
قاسمخان الجماعه را بدرگاه والا روان سازد بیست و دوم اسفندار از اعیان کشمیر بدین تفصیل بملازمت
پیوستند سید مبارک که سروری بر داشته بودند و برادران یعقوب حیدر علی محمد حسین احمد حسین جان بجنگ
حسین خان ابن ابراهیم خان پسران سید مبارک مسطور بابا خلیل بابا مهدی که در لباس اهل سعادت بودند
علی دار بهادر هنگر لوهر و ملا حسن ان حیدر چک از پیشگاه خلافت هر یکی مشمول عنایات سلطان گشت

ذکر

ذکر سانحات سال سی و دوم از جلوس حضرت جلالی شانزدهم ربیع الثانی خانخانان از احمد آباد
و میرزا ابو سفیانخان از بهار رسیده شرف ملازمت دریافتند زینخان کوکلتاش بحراست کابل مامور
گردید راجه بهگونتداس و کنور مانسنگه طلب حضور شدند و بیست پنجم اردی بهشت محفل طوی شاهزاده مراد آراسته
یافت و جشنی عالی ترتیب داده شاهزاده والا گهر را با صبیه خان اعظم میرزا کوکه کتخدا ساختند بیست
از زبان مهنیان بعرض والا رسید که قاسمخان را چندین کرت با یعقوب و دیگر کشمیریان محاربات عظیم
دست داده اگرچه هر بار نسیم فتح بر پرچم رایت بهادران می وزد اما چنانچه باید عزیمت تادیب نکرد قاسمخان
را فرمان طلب صادر فرموده میرزا یوسفخان را بحراست کشمیر دستوری دادند و محمد بیگ و بابا حبال
کشمیریان و ملا طالب اصفهانی با خانه مسطور تعیین گشتند یعقوب بکهتواره شتافت و شمشی چک بکوهستان
همراه نیاورده خانه مسطور قاسمخان بحضور روان ساخته مبارکخان و جلالخان و سید دولت را
بر سر شمشی چک تعیین نمود او تاب حمله بهادران نیاورده بحلقه اطاعت در آمد و بعزم ملازمت روان گردید
و چهارم امرداد در شبستان شاهزاده محمد سلیم از بطن صبیه راجه بهگونتداس فرزندی سعادتمند بوجود آمد
سلطان خسرو نامور گردید و چون وزیر خان حاکم بنگاله سفر عقبی گزیده بیست و یکم امرداد سعید خان حاکم صوبه
بهار برای الخدمت مامور شد و باینده خان بجاگیر کهوره گهات متوجه گردید و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگه در
بهار جاگیر یافتند و یوسفخان میرزایان کشمیر را از زندان خلاص داده در بهار جاگیر دادند و نهم اسفندار قاسمخان
از کشمیر رسیده شرف ملازمت دریافت و علیشیر ماکری و بسیاری از سران کشمیر را بملازمت عالی فایز گردانید
ذکر سانحات سال سی و سیوم از جلوس حضرت جلالی بیستم خرداد شاهزاده دانیال را با صبیه سلطان

خواجه کتخدا ساخته جشنهای عالی ترتیب دادند و نقدهر دو در لیه خاص و عام رخشید دوم مهر شهباز خان
کنبو از بنگاله رسیده ادراک دولت ملازمت نمود و صادقخان به تسخیر تراه دستوری یافت [illegible]
و برهان الملک و خواجه فیضی حاجی محمد اردستانی میر کلان بخشی و احمد قاسم تعیین او گشتند بهادران هنر و
دوست در اندک ایام در ان ولایت در آمده افغانان دیو صفت را تادیب و اجیبی دادند زینخان
کوکلتاش در مملکت سواد در آمده دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشت و باعث نشاط خاطر
اشرف گشت کوکلتاش را طلب حضور فرمودند و مهمات ان ولایت را بصادقخان گذاشته بسرعت ره نورد گشته
بانزدهم بهمن کامیاب دولت حضور گشت **ذکر سانحات سال سی و چهارم از جلوس حضرت جلالی**
پانزدهم اردیبهشت سرامد نقش خوانان میان تانسین مسافر ملک بقا گشت و جمیع نغمه پردازان جام
فن به آئین عروسی پیش جنازه او نقش گویان بخاک سپردند مدفن او گوالیار است عقب مزار حضرت محمد
غوث قدس الله سره العزیز و اتفاق جمیع رمز شناسان علم موسیقی است که مانند او بعالم وجود در نیامده
و نخواهد آمد چنانچه امیر خسرو ترک بیت و غزل را در ترانه بسته علم تحریر درین فن برافراشته است در اشعار
هندی امیر بوده و چندین غوامض اشکال را ساخته قواعد دهرپد و چهند و کبیت پدید آورده که دستور العمل
این فن است و بر صفحه روزگار یادگار **توجه بادشاه کشورستان بصوب کشمیر جنت نظیر بوجه نخست**
شهریار کامکار راجه بهگونتداس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بحراست لاهور مامور ساخته شانزدهم
اردیبهشت بعزم سیر و گلگشت کشمیر از آب راوی عبور نموده نزدیک سرای مادهو سنگه نزول جلال فرمودند
قاسمخان فرمان شد که با سنگتراشان و کوهکن و خارا شکافان فرهاد فن و بیلداران جابجا بدست راه را هموار کرفته

نشیب و فراز

نشیب و فراز طرق و شوارع و تنگناهای کشمیر از سنگلاخ [illegible] و سیالکوت و دیگر پرگنات نواح پنجاب را
باقطاع زینخان کوکلتاش مقرر نمودند سرکار سنبهل بجاگیر قلیج خان عطا گشت و حکومت ملتان
بحبیب علیخان مفوض شد و شهباز خان بشحنگی اردوی والا امتیاز یافت و انحضرت کوچ بکوچ متوجه
کشمیر شدند چون در منزل بهنبر از زبان راویان بعرض رسید که مرتضی نظام الملک فرمانروای احمدنگر را
امرای این خانواده بملک عدم روان ساخته با همدیگر خلاف و نزاع دارند و بازار قتل و خونریزی
رواج گرفته است بنابران برهان نظام الملک برادر مرتضی نظام الملک را از مدتی در رکاب اشرف سر
میبرد بدان صوب رخصت فرمودند و خان اعظم خارش مالوه و راجه علیخان حاکم خاندیس فرمان
رفت که مدد او پردازند و انحضرت اعرق کلانرا به اهتمام شاهزاده مراد گذاشته باتفاق میرزا جان
خانخانان و زینخان کوکه و عضد الدوله و حکیم ابوالفتح و میر شریف آملی و قاضی حسن و نور قلیچ و حکیم همام
و رایداس و دیگر چندکس از اعیان برسم یلغار متوجه کشمیر گشتند و در هر منزلی که شرف نزول می افتاد جوق
جوق و گله گله زن و مرد کشمیر بملازمت رسیده دامن دامن زر میافشاندند در کتل پیر پنجال کیقباد میرزا
ولد میرزا محمد حکیم مریض شد در همان منزل متوقف ساخته شیخ فیضی را به تیمارداری او گذاشتند در هنگامی که از کتل
پیر پنجال عبور فرموده در پیرم گله داخل سراپرده خاص شدند میرزا یوسفخان حاکم کشمیر بملازمت رسیده خدمتها
بجا آورد بیست و پنجم خرداد شهر سرینگر از نزول رایات جاه نشان نورانی گشت سرینگر شهر طولانی
است و از معموره قدیم است تصرف بادشاهان دهلی اصلا بر اموش نگشته مدتی ممتد راجهای جلالت
شعار بران دیار ستکو بودند در سنه شاه میر نام شخصی که وزیر سنهدیو راجه اندیار بود خود را از نسل ارجن

برادر بهم میگرفت بران مملکت دست یافت مدتهای مدید اولاد او و اولاد اولادش بکامرانی گذرانیدند از انقلاب روزگار
از اولاد اولادش سلطنت بطایفهٔ چکان منتقل گردید و هر یکی از پادشاهان هندوستان تسخیر آن
مملکت بر صفحهٔ خاطر میداشتند اما از تنگی راه و صعوبت و طرق دشوار گذار حصول آن مراد دست نداده درین
از نیروی دولت خداداد پادشاه عصر آن ولایت دلکشا مفتوح گشت و بشرف نزول گیهان خدیو ضمیمه
پذیر گردید ملک الشعرا شیخ فیضی این قصیده در تعریف کشمیر نوشته که چند بیت از آن بطریق یادگار بتحریر
درآورد **قصیدهٔ ملا فیضی** هزار قافلهٔ شوق میکند شبگیر ؛ که بار عیش گشاید بخطهٔ کشمیر ؛ تبارک الله از آن
عرصه که دیدن او ؛ ورق نگار خیالست و نقش بند ضمیر ؛ هوای او متنوع چو فکرت نقاش ؛ زمین او
متلون چو صفحهٔ تصویر ؛ نظرهای گزین کارخانهٔ ابداع ؛ بنقشهای عجب کارنامهٔ تقدیر ؛ غبار او بتوان
خواند جسم را دارو ؛ گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر ؛ به بین موافقت آب او چو باده و گل ؛ نگر
مناسبت باد او چو شکر و شیر ؛ به پیش فیض نسیمش دم مسیح شموم ؛ بنزد آب روانش زلال خضر غدیر ؛
گرو بمیکدهٔ عشق خانقاه ورع ؛ بدل بنعرهٔ مستانه صبحهٔ تذکیر ؛ ز هوش میبرد الله اکبر این چه هواست ؛
فدای نعرهٔ تهلیل و غلغل تکبیر ؛ فصول او متشابه ز اعتدال هوا ؛ بهم یکی دی و اردیبهشت و بهمن و تیر ؛
درو بجای گیا زعفران همی روید ؛ که آب و خاک طرب را چنین بود تاثیر ؛ بحیرتم که چه آثار قدرت
ازلی است ؛ بهر نظاره نثار نظر بصنع قدیر ؛ درین دیار مغنی ترانه ساز مکن ؛ رسیده است ز لب ارغوان
نغمه سنج صفیر ؛ بنجر معبر فسم در شمار میوه و گل ؛ که هست سرو قد مغنی لباس حرف قصیر ؛ زمین او
چو دل بیغمان طرب خیز است ؛ شهر گردم خاک او به باده خمیر ؛ زمانه تا برسد پای شهریار برو ؛

فکند

فکند لاله و گل را بجای فرش حریر ؛ بهمین که دیده ایر و یگانه اکبر شاه ؛ خدیو غیب سپه پادشاه عقل
وزیر ؛ به چرخ را بتکاپوی خدمتش اهمال ؛ نه بخت را بسرانجام دولتش تقصیر ؛ نظام کل بکف
همتش چو داد قضا ؛ بلطف و قهر شد آفاق را بسی دلپذیر ؛ دیار دلکش کشمیر را مسخر کرد ؛ بران
صفت که سلیمان پری کند تسخیر ؛ چو داد ایزد ملک خواست تا گردد ؛ دران زمین سعادت
بسجدهٔ شکر پذیر ؛ عرض رسید و سلوکش همین که از نظمی ؛ خراب دل درویش را کند تعمیر ؛ بسال سی و چهارم
او اواسط خرداد ؛ ز ابتدای جلوس خدیو عالمگیر ؛ زنهصد و نود و هفت بود و ماه رجب ؛ که یافت
کوکب اقبال او چنین تاثیر ؛ رخ سخن چه نگارم که قدر عالی است ؛ برون ز خطهٔ فهم و احاطهٔ تقریر ؛ سخن
سحاب من فیضیم ثنا گوی ؛ که بر بیاض سخن مدحتت کنم تحریر ؛ چو در نگارش معنی قلم بجنبانم ؛
هزار رقص کند آسمان به بانگ صریر ؛ اگرچه هند مرا دام و لی به اقبالت ؛ هزار دانش یونانیان و لیس حضر ؛
بچشم عقل نظر کرده ام سواد سواد ؛ بدست فکر نورد دیده ام سفر سفیر ؛ ذکر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد ؛
خدایگان نظم شود منتظم بحرف اخیر ؛ جهان مسخر و طالع سعید و عمر دراز ؛ فلک مشاور و دولت جلیس و بخت
مشیر ؛ خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد ؛ قضا مطیع و قدر یاور و خدای نصیر ؛ همدران ایام صاحبخانرا
طلب بحضور کرده شهریار خاطر الطاف سواد مرخص فرمودند نهم تیرماه الهی شاهزاده مراد و خانخانان و قاسمخان و دیگر
امرا پردگیان مشرق عصمت و اعرق کلان را از عقب آوردند و شهریار کامکار بسیر و قمرسند گشته هر روز گلگشت باغها
و منزهات کشمیر گلگشت میکرد از سانحه آنچنین بعرض رسید که دوازدهم ماه گذشته در مالوه باران عظیم سه روز
متواتر نازل گشت و دریای سپرا که پایان شهر است طوفانی شد بکمرا و نهصد خانه و چند هزار چارپا را آب برد

و طوفان سیلاب بدروازهٔ قلعه رسیده بود که کول بیرون گشت و آب منتشر گشت مردم شهر از کرب نجات
یافتند و از سوانح لاهور بعرض رسید که میرزا سلیمان بدخشی را سنیر و هم تیر ماه بپایهٔ هستی بر نشسته هشتاد و هفت
سال عمر داشت مدتی فرمانروائی بدخشان کرده میرزا شاهرخ نبیره زاده او را خلعت ماتم بخشیدند ایام بیک
والد قاسم خان دستوری یافت که راه بکلی راهوار سازد سنگتراشان و بیلداران بسیاری با او چنین نمودند
و چون گشتهای کشمیر پسند خاطر اشرف نیفتاد فرمان شد که سفینه‌های عالی نجاران فرزانه فن مهیا سازند
در اندک مدت بکار گشتی بر شب گردید بیست و چهارم تیرماه بران کاخهای دلفریب جلوس فرموده براه
رو به بیر گلگشت متوجه شدند بعضی کوچ چند ذره بموضع کپنه بال که کشتی از آن در گذرد عبور افتاد و
بر پارهٔ اقبال سوار گشته بسر چشمهٔ انچ متوجه گشتند الخوصی است پر از آب زلال و هر سالی که ماهی خال دار پیدا
شود در آن سال ارزانی و امنیت تمام در کشمیر پیدا گردد و از آن منزل میرزا بیک را نزد حاکم تبت خورد و
ملا طالب اصفهانی و مهتر باری را نزد مرزبان تبت کلان بطریق سفارت روان فرمودند و بعد تحصیل
تفرجات سیر و شکار غرهٔ امرداد ماه الهی بطرف بکلی متوجه گردیدند بعد دو سه روز در ساحت موضع چور سین
اتفاق نزول افتاد اصفهان و خواجه دولت در منزل پردگیان سرادق عظمت را بحضور اشرف رسانیدند
پس از دو روز نزدیک بکوه سلیمان دایره شد برای عبادت محب علیخان تشریف فرمودند و او در حالت
استحضار بود بهار و رشاقر ملک بقا شد نهم امرداد سواد سرینگر مضرب خیام دولت گردید قریش سلطان
کاشغری که سلسله نسبش بتغان خان والد چنگیز خان منتهی میشود بملازمت رسیده تحالیف و نوادر الولایت
بنظر اشرف درآورد و مشمول عواطف خسروانه شد بعد سه روز متوجه مقصد گشتند و چون بجای دواب در ولایت

الیان کار

از اینان کار میکند و نشیب و فراز و سنگلاخ را بخاطر در نمی آرد از تماشای آن نمود عجب شاه
و سپاه را حیرت در گرفت درباره مولد بنجان گوله از راه بکلی بحضور اشرف رسیده رخصت
یافت که بر رود بارینده مستحکم جسری مهیا سازد بیست سیوم امرداد از آب بهته عبور شد
درین روز سرامد عارفان شاه عارف از دهلی از تبت رسیده داخل محفل پادشاهی گشت
در تاریخ بدایونی مینویسد که آن عارف کامل در خرق عادت یگانه زمانه بود گاه در خیمه احتیاج
و هر برگی که از او می افتاد در سرخ و سفید میگشت و گاه در محفلی حاضر گشته میوه‌های غیر موسم حاضر
میساخت و هر گاه پیش پادشاه عصر میرفت کاسه عطری پیش میکشید که بوئی از آن بمشام
بزرگان دولت نرسیده باشد و هیچکس بکیفیت عطریت آن پی نمیبرد است برد و پادشاه
هر چند میخواست که از نقود چیزی قبول نماید اصلا نمیگرفت و میگفت که به احدیان خود
بده که محتاج اند و پیش از این مدتی در لاهور اقامت ورزیده بود علمای اندیار متعرض احوالش
گشتند از آنجا بکشمیر نقل کرد مرزبان کشمیر دختر خود را به ازدواجش در آورده عقیدتی تمام
بجناب او بهم رسانید چندی نگذشت که بعض اشرار مرزبان کشمیر را از تسلط او بترسانیدند چون
خوف و ترس و خیانت جزو اعظم خلقت اهل کشمیر است و کمتری از این صفات و همه
مبرا اند مرزبان در فکر کشتن آن سرامد محققان گشت دختر او را مطلقه ساخته بتبت رفت
و مرزبان تبت خواهر خود را بعقد او در آورد درین سال که عبور پادشاه زمان بکشمیر افتاد همراه
ایلچیان مرزبان تبت خود را بشوق صحبت قدیم بحضور انور رسانید منقول است که روزی آن

شهریار به ان درویش کامل گفت که یا ما را شاغل خود کن یا خود شاغل ما شو فرمود که شغل شما شدن مشکلست اما
شما را شغل ما شدن آسان ترک سلطنت کن و ببین که شغل میوی یابد و منقولست که ان عارف زمانه
با شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح گیلانی فرموده که هر قسمی که توانید پرده روی درویش را بردارید شیخ ابا
کرده ساکت شد و حکیم جرأت کرده خود را بر در فراخ زده دست بمقنعه کرده گفت که میخواهم زیارت
حلیه شما بکنم درویش در قهر شد و مقنعه خود را بر زمین زده گفت در دلیان عیوب پیدا شده دراز دامن ایشان
مشئوم است زود تر باد افراه جرأت خود گرفتار میشوی از شامت ان فعل حکیم در همان هفته بمرض
اسهال گرفتار گشته درگذشت و درویش از زده گشته به ثبت مراجعت نمود القصه در هفتم مهر حضرت الله
شراری رخت هستی بر بست و در خانقاه مرشد علی همدانی قدس سره مدفون گشت غره شهریور از
دریای کشن گنگ عبور واقع شد روز دیگر از کریوه تنرک گذشته بر دریای بهت سکه لشکرگاه شد بعد
دو روز که هفتم شهریور ماه الهی بود حکیم ابو الفتح بمرض اسهال ره نورد ملک عدم شد و بموجب حکم اشرف
خواجه شمس الدین جنازه او را حسن ابدال برده دفن نمودند روز دیگر شاهرخ زمیندار دهنتور بشرف ملازمت
دریافت و جمیع سرداران ان دیار بحلقه اطاعت درآمدند چهاردهم شهریور بر ساحل دریای سنده اتفاق
نزول افتاد از انجا تا سری پانگر نود و شش کروه مسافت است زینخان کوکه و قاسم خان و شهباز خان
بملازمت رسیدند فیلخانه و توپخانه را از اتک گذرانیده بعزم کابل روانه پیش گشتند نوزدهم شهریور نزد
سرای خیر آباد لشکرگاه گشت بیست و نهم شهر مسطور ساحت کوه گنه تیری مضرب خیام دولت گشت و شهر قلعه
بکرام که الآن به پشاور مشهور است ملاحظه نموده روانه پیش شدند غره مهر کریوه خیبر عبور کرده در ذکه فرود آمدند

بگوشه مقنعه رو ای خود داشتی
و زان هم کس رو نه نمودی ز رو ای
پادشاه زمانه ۳

قاسم خان خیابان طرق و شوارع را هموار کرده بود که بر راهی که اسپ و شتر بتکلیف میگذشت بار عرابه
با سانی عبور میشود از منزل سفید سنگ از رق کلان شاهزاده سلطان مراد مخصوص ساخته بطریق
یلغر متوجه کابل گشتند در راه حکیم همام از توران رسیده ارمغانات و تحایف عبد الله خان اوزبک
بنظر اشرف درآورده و انحضرت از اتک بنارس تا کابل یکصد و نود و شش کروه جریبی قطع کرده بر فراز کابل
برآمدند در مدت بیست و یک روز این همه مسافت بعیده در نوردیده شد و صغیر و کبیر را صلای انعام
در دادند و نقود امید بدامن محتاجان ریختند پانزدهم آبانماه سلطان مراد با نوبت دیگر بکابل رسیده و
احمد علی اتالیق ایلچی عبد الله خان اوزبک بملازمت اشرف رسیده تحفه ولایت بنظر اشرف درآورد
و از سانحه غریبه که در ولایت توران شانزدهم آذر ماه سال گذشته روداده از ان ایلچی توران بعرض
والا رسید که با یاران شب تاریخ روز ندکور چندان مرغابی و قاز و لکلک و دیگر جانوران در صحرای بخارا
مرده و رخمین و کمر شکسته و پر ریخته یافتند که جوق جوق مردم ان ولایت ان جانوران را بر سر عرابه و شتر و
اسپ بار کرده بجاها آوردند و تا شش ماه گوشت این طیور را خشک کرده بخوردند و در هر خانه از جربی
انها چراغ افروخته میشد و آثار برف و باران هم نبود و همچنین در کنار کول گوراک چندین لک جانور
بدین حال تباه یافتند و هر چند کهن سالان ان ولایات تفحص احوال انواقعه پرداختند اصلا این عقده
گشوده نشد خلاص سخن انکه انحضرت بسیر و گلگشت منزهات کابل چندگاه پرداخته هر روز بیاغی و بزمستی
بمقامی نزول میفرمودند و بتحصیل زیارت مرقد شریف حضرت فردوس مکانی و فراهم سیر و شکار جامه
آذر بعزم هندوستان از کابل نهضت نموده در سنگ سفید دایره نمود قاسم خان بحراست کابل و سوادی

و امانتگان

یافت در نیوقت بعرض رسید که بیست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت هستی بر بست و امانتگان او
مصدر توارش گشتند همدران اثنا بعرض رسید که راجه بهگونتداس کچهواهه نیز بسفر ملک عدم گردید
کنور مانسنگه بهین پور او بخطاب راجگی و والا منصب پنجهزاری سرفرازی یافت روز دیگر تیردیک
باریک اب منزلگاه شد میرزا خان خانخانان واقعات بابری را که بزبان ترکی بود در فارسی ترجمه
ساخته بنظر انور درآورده پسند خاطر اشرف افتاده بمنصب وکالت معزز کردید و احمد اباد را از او
تغیر نموده جونپور به اقطاعش دادند خان اعظم کوکه بحکومت احمد اباد و شهاب الدین احمد خان
بحراست مالوه معزز گردید بیستم دریای سنده را پل بسته گذاره فرمودند بیست و دوم نزدیک سرای
زین الدین علی دایره شد روز دیگر در حسن ابدال بارگاه عالی بر افراختند دوم اسفندارمذ در کریوه منزلگاه
گردید نهم اسماه نزدیک رهتاس رسیدند شانزدهم از دریای بهت عبور نمودند بستم در سواد سیالکوت
مضرب سرادق اقبال گشت و طرح شکار قمرغه افکندند و در حالت نخجیر افکنی از اسپ جدا گشته اسپ صعب
کشیدند و روزی چند بر آسوده روانه پیش گشتند بیست و نهم ظاهر امن آباد مطرح خیام دولت گردید قلیچ خان
و دیگر امرا بملازمت پیوستند و پنجم جمادی الثانی لاهور از فر نزول رایات جهانگشا نورانی گشت ذکر سانحات
سال سی و پنجم از جلوس حضرت جلالی در اغاز این سال دوم فروردین ماه که از کابل تا لاهور
صد و نود و شش کروه جریبی بود در چهار ماه و دو روز به آمد و رفت قطع شد میرزا یوسفخان از کشمیر
رسیده دولت ملازمت دریافت همدران ایام پنجاه و چهار فیل مرسوله راجه مانسنگه حاکم بهار بنظر
انور گذشت چهاردهم اسماه دهاره ولد راجه تودرمل متوفی بملازمت اشرف رسیده ملا یار پور را از نظر

انور گذرانید در حضور حالت هر یکی را داخل ملازمان نگاه فرمودند بیست و سیوم ماه تیر میرزا یوسفخان را
بصوب کشمیر رخصت نمودند و چون شهباز خان پی طلب بحضور انور رسید معاتب گشته بزندان خیانت
سپرده شد سیوم اسفندارمذ اسمعیل قلیخان از احمد اباد آمده دولت ملازمت دریافت ذکر سانحات سال سی و ششم
از جلوس حضرت جلالی در آغاز این سال خانخانان بطرف قندهار دستوری یافت و خواجه بیگخان و
دیگر چیل و دو نفر تعین انفوج گشتند و خواجه مقیم به بخشیگری انفوج سر بلندی یافت همدرین حال از سانحات
دکن بعرض والا رسید که برهان الملک تسلط بر افواج احمدنگر غالب آمده جمالخان مهدوی سپه سردار انولایت
را بقتل آورده اسمعیل پسر خود را بزندان فرستاد عروس مملکت احمدنگر را در کنار گرفته بر سر فرمان
روایی نشست و همدران ایام مژده فتح از احمد اباد رسید بیان این سخن چنانست که مظفر گجراتی
میوانی سی هزار سوار فراهم آورده آماده قتال شده بود خان اعظم میرزا کوکه با ده هزار سوار بمقابله و
مقاتله آماده شد جنگی صعب بوقوع پیوست و چهارم امرداد هنگامه کارزار گرم گشت از طرفین جنگ شیرهای
مردانه بظهور آمد و قریب بشش صد کس از لشکر مخالف بقتل رسید و بقیه السیف رو بفرار گذاشتند مظفر
هزیمت خورده رو بفرار گذاشت و میرزا کوکه مظفر و منصور گشته داخل احمد اباد گشت و نورنگخان و سید قاسم
و خواجه سلیمان را به تسخیر جونه گده فرستاد و از پیشگاه خلافت و جهانداری منشور عاطفت بنام میرزا کوکه
صادر شد و مصحوب میر ابو تراب خلاع فاخره سمت ترسیل یافت که پسران افواج رسانند همدرینوقت
عرفی شیرازی که سرامد شعرای وقت بود اوراق حیاتش در نوردیده در ان نزدیکی این رباعی گفته بود رباعی
عرفی دم نزع است و همان سستی تو ؛ آیا بچه مایه بار بربستی تو ؛ فردا است که دوست نقد فردوس بکف

چو پای تمام است و تیغی در کشتی تو. چهارم شاهزاده سلطان مراد را علم و ذوالفقار و جیغه مرصع و شمشیر
نواخته بجاگیرداری مالوه مرخص فرمودند و اسمعیل قلیخان وغیره بیست و دو کس را از تعینات شاهزاده
نمودند بیست و چهارم اماه ملک الشعرا شیخ فیضی بطریق رسالت نزد راجی علیخان و میر میرزا را نزد
قطب الملک رخصت دادند از سوانح این سال گشت ارغونیان است و ظفر یافتن خانخانان میرزا خان
تفصیل این اجمال آنست که چون خانخانان ملتان و بهکر جاگیر یافته با فوج جرار بدان صوب رخصت یافت
به تسخیر سنده و مالش بلوچان کمر بست و قلعه سهوان را محاصره نمود جانی بیگ فرمانروای تهته با فوج
رسیده هنگامه جدال آراست و چندین نوبت اتفاق محاربه در کشتی و خشکی افتاد و هر نوبت فتح
و ظفر نصیب خانخانان شد بیست و ششم آذرماه اصفهان البوی دریای چناب و بهت فرستادند
و صبار الملک تهانه داری مونک واله کش را در رسول آباد و حافظ ولی را در جنداله تعیین نمودند و فرمان
شد که هنگام کار خود را بخانخانان رسانند بیست و دوم دی ماه ایلچی حاکم تبت خرد بحضور اشرف رسیده
موکل خود را داخل حرمسرای خاص گردانید درینوقت سعادت رخت بیست و ششم دی در شبستان شاهزاده
بلنداختر محمد سلیم از صبیه راجه موته رشیدار مادر فرزندی سعادت پیوند قدم در عرصه هستی گذاشت و آن
مولود سعادت امود را السلطان خرم موسوم ساختند و اخترشناسان فطرت و آثار نجابت از جبین آن شاهزاده
والاگهر نگاهی ژرف کرده بعرض رسانیدند که فرمانروای هفت اقلیم خواهد شد تفصیل او سبحانه تعالی همچنان
بعمل آمد و آن شاهزاده بلند نژاد بخطاب شهاب الدین محمد شاهجهان بهادر ابوالمظفر مامور گشت و تا حالت
تحریر اولاد امجاد این پادشاه کشورستان بر سریر فرمانروایی متمکن است و از سر جلادت با سوتیکا تا شرف درآرند

بیست و نهم اماه شاهزاده سلطان دانیال بالشکری جرار بصوب قندهار دستوری یافت و رای رایسنگه
بیکانیر خانخانان میرزا خان بصوب تهته نامزد گشت **ذکر سانحات سال سی و هفتم**
از جلوس حضرت جلال الدین در آغاز این سال از سانحات بعرض رسید که خانخانان با میرزا جانی بیگ محاربه
عظیم کرده بفتح و ظفر مخصوص گشت و از فوج معموره بجو دهار و دلدار راجه تودرمل مجلس را اگر شدی رسید
بالفعل گشر از لشکر مخالف طعمه تیغ بیدریغ شدند و غنیمت و نفایس بسیار بدست لشکریان افتاد
خانخانان به ترسیل منشور عاطفت آمیز و تشریف خاصه سربلندی یافت هم درینوقت مژده فتح از جانب
بنگاله رسید تفصیل اگر سی و یکم فروردین راجه مانسنگه باتفاق بیست و دو کس امرای پادشاهی در حدود
اودیسه رسیده با حبیب خان و نصیب خان افغانان که زیاده بر هشت هزار سوار و پانصد فیل جنگی داشتند
معرکه قتال آراسته ظفر یافت و افواج مخالف را هزیمت فاحش داده بسیاری افیال مست و لوتخانه عالی
غنیمت گرفت باعث انبساط جهان خدیو گشت در همان اثنا عرضداشت خانخانان رسید که میرزا جانی بیگ
حاکم تهته از جنگ ستوه آمده غاشیه اطاعت بر دوش گرفته است قلعه سهوان را با تمامی ولایت سیستان
به بندگان پادشاهی تفویض نموده و دختر خود را به ایرج خان میدهد و بعد اختتام ایام بارش وعده ملازمت
دارد نیکو خدمتی خانخانان مستحسن افتاد **نهضت رایات عالیات بصوب کشمیر** درینوقت از سانحات
کشمیر بعرض رسید که ملازمان میرزا یوسفخان سر شورش برداشته یادگار نام عمزاده خان را بسروری برداشته
اند و آتش فتنه و فساد در آن دیار بلند گشته آنحضرت غره شهریور از آب چناب عبور فرموده بدفع فتنه سرکشان
بصوب کشمیر متوجه شدند نهم شهریور شیخ فرید بخاری بخشی با جمع امرا دستوری یافت که زودتر شتافته سرکشان را

تادیب نماید بنام زینخان کوکه فرمان رفت که از راه سواد درآید و صادقخان را حکم شد که از راه بمبر داخل
کشمیر شود و بر زبان اشرف این بیت گذشت: کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و
کلا * یادگار از نیمراه و جهات یوسفخان را بتصرف برده سر و پا برخاسته هر یکی را بخطابی عمده
بدنام ساخت بهرام بیگ را خانخانان و درویش علی را خانجهان و عادل بیگ را اعظم خان و مقصود
احدی را محمد قلیخان و خواجه مومن را آصفخان و چمن را مصاحبخان و علی بیگ اشرف را خان
و شاه منصور را بهادر خان و نظام الدین را نظام الملک و قیا بیگ را قیاخان مخاطب ساخته برای
انسداد تنگیها در راهها سرعت تمام خود را بر سر کریوه رسانید شیخ فرید بیست و ششم شهریور بر سر
کریوه رسیده آماده قتال و جدال گردید و جنگی صعب بوقوع پیوست چهار کس از افغانان یادگار طعمه
تیغ بهادران گشتند یادگار عنان صبر از دست داده بطرف شهر سری نگر گریخت محمد کاشی نزد شیخ آمد
از فرار او آگهی داد شیخ دوم مهر در هیره پور رسیده دایره ساخت بعوض ملازمان میرزا یوسفخان
سر او را بریده نزد شیخ آوردند شیخ همان لحظه مصحوب دو کس سر او را بحضور انور فرستاده مژده
فتح بعرض رسانیدند ششم مهر نزدیک بهنبر باغی بنظر انور گذشت و نقاره فتح بنوازش درآمد سیزدهم
شهریار کامکار متوجه سیر کشمیر شد بیست و سوم ماه مسطور داخل سری نگر گردید و چندی بسیر باغات
و تماشای لالهزار پرداخته نهم آبان برکشتی نشسته بطرف هندوستان مراجعت نمود میرزا یوسفخان بحکومت
کشمیر و خواجه شمس الدین بکرداوری خالصه مامور گشتند در خلال این حال بعرض رسید که زینخان کوکه سواد و بجور را
بتصرف درآورده افغانان دیو صفت را تادیب واقعی داده آنحضرت براه کهلی قطع مسافت مشغول شدند

نوزدهم دی ساخت لاهور از فر نزول اعلام نصرت فرجام جلیل مهر پرتو گردید از عمده سانحات اقبال الکه
خان اعظم میرزا کوکه هفدهم شهریور حصار جونه گره را از دست امین خان غوری منتزع ساخت و از اهل
قلعه پنجاه و هفت کس اعیان آنجا بحلقه اطاعت درآمدند آن حصاریست فلک تمثال بر قله کوهی واقع
شده و میان کهسار دشوار گذار که طایر خیال را بر کنگره اش مساس از محال است و در زمان سابق
سلطان محمود بنکره که صاحب دویست هزار سوار بود چندین کرت با توپخانه و فیلخانه عالی بتسخیر آن قلعه
دران کوهستان رفت و لیکن مخیب بسیار در عرض یکسال هزار ملوک یافت و راجه آنجا را که
بمنڈلک مسموم بود بحلقه اطاعت درآورده بشرف اسلام آشنا ساخت در کتب معتبر مرقوم است که
راجه مسطور از آبا و اجداد هزار و هفتصد سال در آن حصار کامرانی کرده و دست هیچ یکی از سلاطین اسلام
بذیل آن نرسیده درین سال از نیروی اقبال پادشاه عصر در اندک مدت آن حصار مفتوح گشت و عمده
ترین فتوحات سانحه کشته شدن مظفر گجراتی است بیان این سخن آنست که چون خان اعظم میرزا کوکه
بچنین فتح سترگ که عبارت از تسخیر جونه گره باشد مخصوص گشت همت بتفحص مظفر گجراتی گماشت از زبان
مهتیان مفهوم شد که در پناه مرزبان کچه اوقات میگذراند میرزا کوکه خاطر از ترمیم حصار جونه گره واپرداخته
بمعتمدان سپرده سیزدهم دی ماه بدان صوب متوجه شد و بیست و پنج کوچ سی و یک کروه قطع نموده بموضع خام
و باره منزل گزیدند و بمرزبان کچه پیغام داد که مظفر را بسپارد و او عذر آورد میرزا کوکه خواست که مرز و بوم
او را بسپرد مرزبان بجان بسیار او ستوه آمده مظفر را بکسان میرزا کوکه تفویض نمود مظفر از غایت
دریدگی و خلاکی گلوی خود را به استره بدست خود برید و خود را از شکنجه هستی نجات داد میرزا کوکه سرش

را از تن جدا ساخته مصحوب نظام الدین احمد بدرگاه سلیمانی فرستاد سی ام تهنیت کمال کامکاری بدرگاه
راجه رام چند زمیندار بهته بست و نهم ... سرای در گذشت پسر بهدر پور کلان او که در رکاب
بود بخطاب راجگی و منصب عمده و خلعت فاخره ممتاز گشته بعلاقه صوب دستوری یافت و در اواخر این سال
بست و هفتم اسفندارمذ شاهزاده والاقدر محمد سلیم را با صبیه ابراهیم حسین میرزا کتخدا فرمودند و محفل جشن
و طوی سرور آراسته بهره فیض بخاص و عام رسانیدند ذکر سانحات سال سی و هفتم از جلوس
حضرت جلالی در آغاز این سال خانخانان میرزا خان تمامی ولایت تهته را تا بندر لاهری بتصرف
در آورد و میرزا جانی ترخان فرمانروای آنجا بار ملازمت اشرف فایز ساخت میرزا مسطور از اولاد ایلکو تیمور
است که از امرای معتبر امیر صاحبقران تیمور گورکان بود و نسبش بچند واسطه بچنگیز خان منتهی میشود شهریار
کامکار میرزا جانی را مصدر نوازش ساخته بمنصب سه هزاری ممتاز نموده بجاگیرداری ملتان سرفراز نمودند
خانخانان مورد گوناگون نوازش گردید و تمامی ولایت تهته بجاگیر شاهزاده میرزا مرحمت شد و در
ارزبان منهیان بعرض والا رسید که خان اعظم میرزا کوکه مخاطره بجای خود راه داده پانزدهم فروردین
به بندر بلاول نزدیک سومنات رسیده با شش پسر و دیگر اهل و عیال بجهاز در آمده راه حجاز پیش گرفت و صد
کس از اعیان ملازمان خود را در کشتیها نشانده همراه برد آنحضرت ازین حرکت متعجب مانده عنایات بیحد به
احوال پسران کلان او که در حضور اشرف بودند مبذول فرموده و شاهزاده سلطان مراد که بمالوه بود فرمان رفت
که بعد رسیدن حاکم مالوه خود را به احمدآباد رساند و صادق خان به اتالیقی سلطان مراد دستوری یافت
... پور شاهزاده میرزا ... شرف مصاهرت ... ممتاز گشته بمنصب ... هزاری امتیاز یافته بجاگیرداری مالوه سرافراز

گردید و هشیار خان کنبو که از دو سال در زندان بود با اتالیقی میرزا مقرر شد و میرزا خانی که اسد بیگ وطن
مالوف او بود پایه عزت برافراخت بست و هشتم ... خان کوکه از بیراه و سواد گجرات رسیده شرف
ملازمت دریافت مشمول عنایات خسروانی گردید همدران ایام میرزا ابوالفتح خان از کشمیر بملازمت رسیده
مطرح عنایات پادشاهانه گشت از سانحات اقبال رسیدن رستم میرزا قندهاریست بدرگاه والا و شرح حالات
میرزا مسطور آنست که در وقتیکه شاه محمد قلاتی قندهار را بکارکنان شاه طهماسپ صفوی فرمانروای
ایران عوض نموده بدرگاه والا رسید شاه فتوت دستگاه حکومت قندهار به برادرزاده خود سلطان حسین
میرزا پسر بهرام میرزا تفویض نمود او بعد فوت شاه طهماسپ در سال بیست و یکم جلوس پادشاه عرش
گزید از وی چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابوسعید میرزا سنجر میرزا چون نوبت فرمانروای ایران
به اسمعیل میرزا رسید از قساوت قلبی شاه قلی ذوالقدر را حکومت قندهار داده بکشتن این چهار
نفر اجازت داد روزی که خان ذوالقدر بقندهار رسید و عزم انهدام اینها کرد خبر فوت شدن اسمعیل میرزا
رسید و این بیچارگان از بلای عظیم نجات یافتند و بر تقسیم اقطاعات باهمدیگر شمشیر کشی شروع نمود میرزا
رستم هزیمت خورده بدر لیوه ... حاکم غزنین در حلقه اطاعت درگاه والا در آمد و به هندوستان روی نهاده
روان گشت و دوازدهم مهر که جشن وزن ... بود خانخانان میرزا خان و ... خان کوکه پذیرا شده بملازمت اشرف
فایز ساختند و سنجر میرزا برادر خرد میرزا مسطور با چهار پسر خود که مراد و شاهرخ و حسن و ابراهیم باشند بدولت
ملازمت کامیاب گشت و چهارصد ترکمان در رفاقت میرزایان بحضور انور رسیده داخل ملازمان عالی
گردیدند میرزا رستم بعمده منصب پنجهزاری امتیاز یافته بجاگیرداری ملتان منور گشت بیست و سیوم امرداد قاسم خان

از کابل رسیده شرف ملازمت دریافت و سلطان مراد فی الفور که رود تر از احمدآباد خود را بگجرات رسانیده
گردد و خانخانان دستوری یافت که بدار السلطنه ... پیاده رسیده فوجی جرار فراهم آورد همدران حال بعرض والا رسید
که پیر بهدر ولد راجه رامچند بسبب ناعاقبت اندیشی در لور دیه غربا اسفندارمذ به تسخیر ولایت بهته برای پدر خاص مور شد
بیست و دوم امرداد ابوسعید میرزا برادر کوچک میرزا رستم ادراک دولت ملازمت نموده پانزدهم ماه مسطور راجه مانسنگه
بملازمت رسیده بسیاری از تحایف و نوادر بنگاله پیشکش کشید و نصیب و جمال پسران قتلو با فیل بسیاری از خرد و کلان
را بحرم منکه بر دولت ملازمت فایز ساخت چهاردهم اسمعیل قلیخان از گجرات آمده شرف ملازمت اندوخت
ذکر سانحات سال سی و نهم از جلوس حضرت جلالی در آغاز این سال پایه شاهزاده والاگهر
سلطان سلیم حراست بنگاله مفوض ساخته کنور مانسنگه را بنیابت شاهزاده رخصت فرمودند و خاکیر
و ده هزار سوار ملازم شاهزاده در بنگاله تنخواه شد و بست و پنج تن از امرا العیناتی شاهزاده گشتند
و سعید خان بجاگیرداری صوبه بهار منور گشت همدران اثنا مظفر حسین میرزا مقرب خان زبان دان بحضور
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و مقارن الحال بهرام میرزا پور خود را بملازمت اشرف فرستاد
قره بیگ را که به این سلسله پیوند داشت جهه آوردن مظفر حسین میرزا رخصت فرمودند و حراست ولایت
قندهار بعهده شاه بیگخان تفویض نموده بدان صوب دستوری یافت غره شهریور میر حیدر معمائی از ایران و ملا ...
بخاری از توران رسیده مشمول عواطف گشتند درینوقت حکیم علی گیلانی خانه حوض عجیب مهیا ساخته التماس
تشریف آنحضرت نمود پادشاه عصر بمنزل او قدم رنجه فرمودند حکیم مسطور بهر کس عظیم ترتیب داده
در زیر آن منزلی دلکشا مرتب ساخته بود که از ممر آب در آن منزل توان رفت و در آن منزل تمام اسباب دیگر کار

مهیا داشت در آن منزل توان رفت و حکیمی بکار برده بود که قطره آبی در آن منزل سرایت نمیکرد آنحضرت
لنگ در کمر بسته به آب در آمدند و از راه درکه ... منزل رسیده رخت دیگر پوشیده جای منشد
در آنخانه توقف نموده ... اعلا میدالله سلیم مسطور مصدر نوازش گردید سیزدهم اردی بهشت
قاسم خان بحراست کابل مامور گشت بیست و نهم ماه محمد یار دختر زاده گلبدن بیگم بنت میرزا کامران
بعزم ... از لاهور قرار نمود امرای پادشاهی تعاقب کرده دستگیر کرده آوردند و ... مرصع آلات
قیمتی از ... بضبط در آمد از آنجمله چهارده لعل گرانبها همراه داشت که بخراج ولایتی می ارزید همدرین سال
جهازی عالی در دو کران بسحرآفرین در ساحت لاهور مرتب ساختند که نهصد و سی و شش شهتیر بزرگ
و چهارصد و شصت و هشت من آهن در آن بکار رفته بود و سی و پنج درعه طول و عرض داشت آنحضرت
از راه دریای راوی آن کاخ چوبین را به بندر لاهری روان فرمودند از سانحات متنوع این سال بند ... ان
قاسم خان حاکم کابل است شرح این واقعه چنانست که محمد زمان نام شخصی خود را الغ بیگ میرزا
مشهور ساخته در سواد بدخشانات سر شورش برداشت و بسیاری از بدخشیان در واقعه طلب برای او
فراهم آمدند والی توران آگاه گشته بر او لشکر کشید او با صد نفر از بدخشان راه فرار پیموده بکابل
آمد و با قاسم خان طرح اتحاد افکنده عزم ادراک بندگی درگاه آسمان جاه ظاهر نمود قاسم خان
او را با رفیقانش در قلعه کابل جا داده در صدد آماده سازی سامانش شد او با نصد کس بدخشی را
با خود همداستان کرده اتالیق ... دوازدهم امرداد ... قاسم خانرا غافل یافته در
نصف النهار ... خان مسطور زیاده بر ده کس همراه نداشت ترددات مردانه کرده ... عقبی

گزیده هاشم بیگ پسر خان مذکور ازین حادثه آگاه گشته دروازهای حصار را بربست و باتفاق پیادها
بر سر بامهای شهر برآمده دست به تیر و بندوق کرده و بسیاری از رفیقانش را به تیر دوز کرده
آن گونه اندیش با چند کس در گرمخانه حمام پنهان شد هاشم بیگ با جمع انبوه سقف آن خانه را شگافته
او را بدست آورده بعد بخانه فرستاد و تمامی بدخشیان را به تیغ بی دریغ سپرد و قصاص خون پدر
گرفته بحضور اشرف معروض داشت منشور عاطفت آئین و خلعت فاخره و شمشیر مرصع جهت آن بیگ
مصحوب سنبل احدی بسمت او تسلی یافت و حراست کابل بعهده قلیچ خان مقرر گشت و از تغییر او چون
بمیرزا کوکلتاش مرحمت شد و کشمیر با مرخدیس اسراتقسیم نموده آصف خان برای انتظام الصوبه دستوری
داده و شریف خان بپاسداری غزنین مقرر گردید سی ویکم شهریور بعرض رسید که میرزا کوکه مسطور شرف
ملازمت دریافت بمنصب پنجهزاری نوازش یافته بجاگیرداری صوبه بهار مقرر گردید و پسرانش نیز
بجاگیر و منصب کامروا گشتند و همدرانروز شیرویه خان بجاگیرداری اجمیر مامور گشت و یادگار سلطان
شاملو ایلچی شاه ایران رخصت معاودت یافت و از تنسوقات و از مغایات بسیاری برای
شاه ایران مصحوب ضیاء الملک فرستادند و نامه محبت شمامه به انشاء علامی شیخ ابوالفضل بنام
شاه صادر گردید که در مکتوبات شیخ داخل است و چهارم آذر ماه آصفخان در عرض [illegible] روزه راه
دور در از کشمیر قطع کرده مقدمات الصوبه بعرض رسانید و همدرانوقت ملک الشعرا شیخ فیضی در رسیدن
خمسه نظامی گنجه علیه الرحمه پنج نسخه برشته نظم بدین منوال کشیده بنظر اشرف درآورد و مشمول عواطف
خاقانی گشت برابر مخزن اسرار مرکز ادوار که سه هزار بیت [illegible] و هردو [illegible] سلیمان بلقیس بوزن

صح
از سعی [illegible] احمد [illegible] رسیده
[illegible] شاه [illegible] گشت
فرمان شد که زودتر [illegible] شرف
ملازمت در یابد [illegible]
[illegible]

لیلی مجنون و دیگر هر یک بچهار هزار بیت و در وزن هفت پیکر هفت کشور بهمین [illegible] ابیات
و در بحر سکندرنامه اکبرنامه و این هر پنج کتاب را در عرض ده سال بلباس نظم پوشانیده بود
در اواخر آذر ماه از سانحات ولایت روم بعرض والا رسید که سلطان مراد عثمان [illegible]
پادشاه آن ولایت بمقتضای اجل طبیعی درگذشت پس از دوازده روز سلطان محمد پور او بجای پدر بنشست
[illegible] نوزده برادر کوچک که کلانتر در آنها هشت ساله بود تیغ بیداد و جفا
بعد شحانه فرستاد شیخ ابوالفضل مینویسد که نسب این دودمان بقراخان منتهی میشود و بزرگان
ایشان در شهر ماهان کامرانی مینمودند در ششصد و هشتاد هجری عثمان که نخستین پادشاه این
سلسله است بر روم دست یافت و تا حالت تحریر که یکهزار و یکصد و سی و پنج هجرت منور
سلطنت روم تعلق به اولاد عثمان دارد و قسطنطنیه را به استنبول موسوم ساختند که دار السلطنت
این دودمان علیه است و ایلدرم بایزید که از اجداد کرام عثمانیه بود در سنه هشتصد و پنج با صاحبقران
امیر تیمور گورکان در سواد انگوریه محاربه کرده دستگیر گردید و افواج صاحبقرانی تمامی بلاد و
امصار روم را پایمال غارت ساختند و اثری از معموره در آن ولایات نماند و بعد تاخت و تاراج
آن ولایات باز بتوجه امیر صاحبقران متعلق به پسران ایلدرم بایزید گشت سیوم اسفندارمذ میر
ابوالقاسم تمکین و دیگر جاگیرداران بهکر و سیوستان اتفاق ورزیده حصار سیوی را که نزدیک
قندهار بود مفتوح ساختند و ولایت کیچ مکران در قلمرو پادشاهی داخل شد ذکر سانحات
سال چهل و یکم از جلوس حضرت جلالی در آغاز این سال مفتوح شدن حصار قندهار است که بنیروی دولت

روز افزون بیجنگ و جدل بدست اولیای دولت درآمد بیان این سخن آنست که چون قره بیگ [illegible]
برای آوردن میرزا مظفر حسین از حضور تعین شده بود و قبیله مشارالیه نظر بانحصار نیز دل نموده
میرزا بر طبق دعای خود دل کشاده پیشانی از حصار برآمده او را دریافت بیست و ششم آبانماه زر و سیم
بسکه پادشاهی رونق گرفت و خطبه پادشاه عصر در آن قلعه [illegible] بنام ایشان خواندند شاه بیگخان جاگیردار
[illegible] میرزا را با انواع امداد کرده روانه حضور اقدس ساخت میرزا سعادت سر رشته [illegible]
[illegible] ملازمت ره نورد گشت شاه بیگخان قندهار را بالضبط آورده بتسخیر زمین داور
و ولایت گرمسیر [illegible] و آن ولایات را از تصرف اوزبک برآورده علم تسلط برافراخت و چون
خبر قرب وصول میرزا مظفر حسین بعرض والا رسیده از راه بزرگی میرزا جانی بیگ ترخان و شیخ فرید بخاری
و جمیع از اعیان را برای استقبال تعین نمودند و از یک فرسخ خان اعظم میرزا کوکه و زین خان کوکه پیشتر شده
پنجم شهریور میرزا را شرف ملازمت فایز ساختند صد اسب عراقی و دیگر تحایف و نوادر عراق عجم شرف
قبول موصول شد و بعطای منصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل فراوان نقد و جنس سرفرازی یافت و چهار پسر آن
میرزا مذکور اولین بهرام میرزا دومین حیدر میرزا سیومین القاس میرزا چهارمین اسمعیل میرزا و
دیگر اعیان قزلباش بمناصب شایسته و نوازشات خسروانه کامیاب گشتند درینوقت از سانحات دکن
بعرض والا رسید که برهان نظام الملک فرمانروای احمدنگر به اجل طبیعی درگذشت و پسرش ابراهیم نظام الملک
اسمعیل نام برادر کوچک خود را مکحول و معقول ساخته بجای پدر متمکن شد و هنوز چهار ماه نگذشته که با
ابراهیم عادلشاه فرمانروای بیجاپور مصاف [illegible] در عین [illegible] رای و ادبی علم گردید چاند

بی بی خواهر برهان نظام الملک بهادر نام پسر صغیر السن ابراهیم نظام الملک مقتول را بمسند اورنگ ساخته
زمام کامرانی بدست گرفته است و امرا و اعیان آنجا احمد نام مجهول النسب را بسروری برداشته بازار
اختلاف و نزاع را رواج داده اند فرمان والا بنام شاهزاده والاگهر سلطان مراد که در احمدآباد
بود شرف صدور یافت که [illegible] خود را به احمدنگر رساند که بتسخیر الحصار [illegible] و خانخانان سپه سالار
الفوج شد و شاهرخ میرزا و شهباز خان کنبو و دیگر اعیان تعیین شاهزاده گردیدند خانخانان از
بهیلسه نهضت نموده بچاندیس رسید و راجه علیخان حاکم آنجا را رفیق خود ساخته بسرعت تمام رهنورد
گشت و در نواح قلعه چاند و معسکر شاهزاده پیوست شاهزاده و امرا بتعجیل قطع مسافت نموده به احمدنگر
رسیدند و در ساختن سابات و سرکوب و کندن مورچال و حفر نقب مشغول گردیدند اخلاص خان
حبشی که از اعیان احمدنگریان بود موتی نام طفلی را که دستگاه خودسری ساخته بود همراه کرده
پیش روی شتافت و منجهو دکنی برخی خزانه و فیلخانه را برداشته بطرف بیجاپور رفت و احمد را
همراه برد و چاند بی بی مردانه وار متحصن گشته بمحاربه توپ و تفنگ سرگرم شد یازدهم اسفندار
مذ نقب پایین دیوار قلعه رسید آنرا به باروت مملو ساخته آتش دادند قریب سی درعه دیوار
بهوا رفت و هنوز سپاه منصور به یورش نپرداخته بود که چاند بی بی خود در آن موضع رسیده
بسعی تمام آن رخنه را مستحکم ساخت و آنهمه محنت و جهد که بهادران لشکر منصور بکار برده بودند
بباد رفت و از امتداد مدت محاصره قلت اشیای ماکولات و مشروبات در سپاه [illegible] پدید آمد و
علاوه آن اتفاق [illegible] میان خانخانان و صادق خان که اتالیق شاهزاده بود بظهور پیوست و آمد آمد

افواج عادلشاهی بکمک محصوران گرم شد و همچنین چندین امور باعث بیدلی لشکریان شد برادر
سپاه هر تهوری جواهر و زر و اقبال نامی بصالحه کوته کرده بسیر و هم اسفندار هر سپاه مخاربه نمود و
بصوب برار ریف عنان نموده دارایافت معسکر همایون پتهن را غارت و تالان کرده تهانه دیهم
اردیهست در جهکر نزول نمود گروهی در جهکر اقامت ورزیدند و شاهزاده مراد بهر دیک بالاپور
شهری اباد کرده بشاه پور موسوم ساخت و در انجا اقامت گرفت و خانخانان و راجه علیخان
و شاهرخ میرزا و شهباز خان کنبو بفاصله ده دوازده کروه منزلگاه ساختند و صورت واقعه
اشرف معروض داشتند ذکر سانحات سال چهل و یکم از جلوس حضرت جلالی در آغاز این
سال آنحضرت بمنزل زینخان کوکه تشریف فرمودند منجمله اشیای پیشکشی میرزا کوکه مسطور یکصد و نه هاد
فیل بمعرض قبول افتاده و منصب کوکلتاش پنجهزاری مقرر گشت و مقارن آنحال خواجه نقشبندی
برسم ایلچی گری از نزد عبدالله خان حاکم توران رخصت یافت و تحایف و نفایس هندوستان
برسم ارمغان و سوغات دار و مخان حواله شیخ حسین لکهنوی شد که بخان توران رساند و نامه محبت آمیز
علامی شیخ ابوالفضل بنام خان صادر شد با فهیم آبان ماه میرزا یوسفخان را بگجرات فرستادند و یک
لک هر جواره بانصد احدی شد که برای اخراجات سلطان مراد به برار رسانید درینوقت از واقعه
بنگاله بعرض رسید که لچهمی نراین مرزبان کوچ در سواد آنند پور راجه مانسنگه را دیده در حلقه اطاعت
درآمده خواهر خود را به راجه داد او صاحب چهار هزار سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتی
جنگی بوده و پدران او کاهی ملاقات فرمانروایان بنگاله نکرده اند از اول ملاقات او دولت کرده م

ما لمنسا

ده‌نمائی آن صد کرده شمالی آن تبت و آنشام جنوبی آن کهورگهات و بحرهای از سانحات اقبال
این سال آنکه محاربه خانخانان و دیگر امرای پادشاهی با سهیلخان فوجه میران عادلخانی و وزیدن
نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات خانخانان معین از امداد ایزدی چون شاهزاده سلطان مراد و جمیع امرا از نواح احمدنگر عازم
در مملکت برار متوقف گشتند چاند بی بی که زنی عاقله بود بر چند سعی بکار برد که غلامان بی بی سبب دکنی
و دکنیان جهالت منش احمدنگر با یکدیگر اسباب مخالفت در نورزیده به انتظام مهمات بپردازند موثر
و بر سر اقطاعات شمشیر کشی و خونریزی شروع نمودند از انکه ناچار صورت واقعه را بپادشاه
پادشاه بیجاپور نوشته طلب اعانت نمود و خواجه سهیلخان صاحب شمشیر خود را با فوج جرار به احمدنگر فرستاد
به هر طوریکه داند رفع شورش نماید سهیلخان در احمدنگر رسیده میان منجهو دکنی را که مصدر فتنه و فساد
بود به بیجاپور روان ساخت و دیگر امرای دکنی را با حبشیان صلح گونه بمیان آورده صورت واقعه
به پادشاه نوشت عادلشاه به او جواب فرستاد که زودتر خود را کند و با تهری رساند و با خبر باشد
که امرای پادشاهی ولایت متعلقه بیجاپور را متصرف نشوند دوازده هزار سوار مسلح و مکمل انتخابی با او
تعیین نمود و همچنین بقطب الملک فرمانروای گلکنده و چاند بی بی ناظم مهمات احمدنگر ترغیب نمود که
خلاصه افواج خود را بمد آنصوب روان سازند اینها همچنان بعمل آوردند و افواج هر سه دینادار دکن قریب سیصد
هزار سوار با توپخانه و فیلهای عالی در نواح اشتی فراهم آمد شاهزاده سلطان مراد شاهرخ میرزا و
خانخانان میرزا خان را بمقابله و مقاتله دکنیان مرخص فرمود و راجه علیخان حاکم خاندیس و بسیاری
از امرا و راجها را تعیین ساخت که یکی پانزده هزار سوار بتعداد در آمد بهادران معسکر همایون کثرت غنیم

را انجا که تا دره دوازده کروه از قصبه پاتهری در سواد اشتی رسیده جویای پیکار گشتند و تیز
افواج داده کس محل به سوارش درآورد و محالفان نیز صفوف بر دراسته طبل جنگ نواختند
بیست و نهم بهمن ماه هنگامه کارزار گرم گردید خواجه سهیلخان نخست شمشیر باران دکن را انجا که
فرستاده توپخانه را آتش داد تا آخر روز جنگ آتشخانه در اشتعال بود راجه علیخان حاکم خاندیس با پانصد
ملازم عمده خود و راجه رامچند بندیله و بسیاری از دیگر بهادران بضرب گوله توپ ره نورد سبیل عقبی گشتند
و روی هوا چنان تیره و تاریک شده بود که هیچکس از احوال همکار خبر نداشت و افواج یمین و یسار هر دو
لشکر باهم درآمیخته راه بنگاه گرفتند میرزا شاهرخ و خانخانان میرزا خان همچنان در فوج قول مستحکم
بود تا آنکه هنگام شام خانخانان فیل سواری خود را تندتر رانده در توپخانه غنیم رسیده بانتظار فروغ
صبح بر پشت فیل متوقف گشت و از فوج مخالف خواجه سهیلخان که سردار فوج قلب بود از محل خود
پیشتر آمده در جرگاه نشست و قریب دو سه دقیقه از شب بگذشت چراغچیان دکن نزد سهیلخان
فراهم آمده مشعلها افروختند خانخانان از آن روشنی متعجب گشته جاسوسان را جهت تفحص خبر فرستاد آنها
مراجعت نموده ظاهر کردند که سهیلخان است خانخانان ملازمان خود را اشاره نمود که توپخانه دکنیان را
راست کرده بر مخالفان سر دهند بهادران ناموس دوست چند توپ و توپچه را آتش داده چندکس از رفقای
سهیلخان را بدار عدم فرستادند خانسبطور مشعلها افروخته تیر روان دکن را الطلب بر داران
افواج هر سه دینا داران دکن تعیین نمود هر کس خبر رسید معاودت کرده بدو پیوست و هر نوبتی که سردار
فوجی می آمد بقاعده دکن نفیر میکشیدند در تمام شب پنجاه و دو نوبت نفیر کشیدند و خانخانان نیز آب

تاران

تاران حریف انگن را بهر جانب دوانیده از سلامت خود و قرب غنیم خبر داد و مبارزان رزم آزما
از سر معامله آگاه گشته هزاران تک و دو بدو پیوستند و هر دفعه که سردار فوجی می آمد و نامه پادشاهی
را بنوازش در می آوردند تا هنگام طلوع سپیده نوبت نقاره در خروش آمده بود و قریب هفت هزار
کس زیر رایت خانخانان فراهم آمده در لشکری غنیم قریب سی هزار کس هجوم نموده و هنوز فروغ صبح از صفحه
نیلگون فلک ضیا گستر نشده بود که خواجه سهیلخان رستمانه قدم از معرکه کارزار گذاشت و دمامه محاربه
نواخت خانخانان بهادر شیر مردانه بمقابله او جلدی جسبان رسیده آتش قتال را به نیران درآورد
بهادران هر دو لشکر با هم درآویخته جوهر شمشیر بازی و فن اسپ تازی و سنان اندازی بظهور آوردند
تا نصف روز هنگامه قتال چنان گرم بود که بهرام فلک انگشت حسرت بدندان میگرفت نزدیک زوال
روز هزیمت بر افواج مخالف افتاد سهیلخان چهار زخم شمشیر بر داشته بمیدان کارزار افتاد چندکس از رفقای
او هجوم کرده او را بر اسپ گرفته راه بیجاپور پیش گرفتند و از لشکر مخالف انکس خان میان زین الدین
جند لیخان شریفخان سر کشخان بهلیم خان سر مستخان رومی و دیگر چند نفر از فوج عادلشاهی بخمخانه
شتافتند و شمشیر الملک عزیز الملک و دولت رای و یاسین خان و ازدر خان از لشکر نظام الملکیه
بکور شیبی فرو رفتند و اخلاصخان و ظاهر خان و چندی دیگر از قطب شاهیه شربت ممات چشیدند
و بقیة السیف بحال تباه رو بگریز نهادند خانخانان بفتح و ظفر بهره ور گشته در جرگاه منزلگاه ساخت و
احوال کشتگان و مجروحان مشغول گشت و خلاصه غنایم پنجاه و پنج فیل و پانصد اسپ و اسلحه فراوان بضبط در آمد
ذکر سانحات چهل و دوم از جلوس حضرت جلالی در ابتدای این سال از واقعات

دکن بعرض رسید که صادق خان اتالیق شاهزاده سلطان مراد به اجل طبیعی درگذشت و متوجه راجه زمیندار جودهپور
تیمز رهگرای وادی فنا گردید حضرت به احوال بازماندگان او دست شفقت دراز کرده و میرزا یوسف خان
را به اتالیقی شاهزاده جمراد دستوری یافت و شاهزاده سلطان دانیال که در الله آباد مامور شد
و اسمعیل قلیخان و میر شریف املی و دیگر اعیان تعیین شاهزاده گشتند غره اردیبهشت الخمیس متوجه تسخیر
گردیدند نوزدهم آن ماه در سواد قصبه گرات که همدران سال بحکم اشرف معمور شده بود مضرب خیام اقبال گردید
بیست و سیوم ماه مسطور در بهنیر طرح نزول افتاد شاهزاده سلطان سلیم را بمحافظت اردوی کلان مامور
ساخته غره خورداد متوجه پیش شدند و بکوچ متواتر از راه کتل سرنجال عبور نموده در بیره لور سرف
نزول انداختند از انجا بر کشتی نشسته بکلگشت سری نگر متوجه گردیدند همدران ایام مژده فتح حصار باندهو
بعرض والا رسید که بحسن سعی رای تیرداس پس از محاصره هشتماه و بیست روز دوم تیرماه به احاطه تسخیر
درآمد چگونگی ان ولایت دلگشا چنانست شمالی آن تا آب گنگ و چون شصت کروه و جنوبی ان شانزده
کروه سرحد ولایت گدره و میان جنوب و مشرق چهل و پنج کروه رتن پور میان شرق و شمال بمسافت پنجاه
کروه حدود صوبه آله آباد و میان شرق و غرب پنجاه کروه تا بقلعه کالنجر کوههای آن بلند و دشوار گذار
و دشت کروه نشیب و فراز دارد بر چهار دیوارش سنگین بنهایت مستحکم دروازه اولین [illegible] پور
خوانند و دروازه دوم را [illegible] پور نامند و دروازه سیوم را کرن پور گویند دروازه چهارمین را
هربر پور دران مکان راجه علیا شد و ان قلعه ایست علاحده که چهار دیوار سنگین دارد دیگر دران تالاب بسیار است
دلگشا و باغی دلفریب و گولابی بزرگ و بر ساحل آن بتخانه عالی و راجهای آن ولایت بر جمیع راجهای اطراف

مسلط بوده اند و فوج جنگی و خزانه عالی داشته و از زمان سابق سلطان علاء الدین خلجی فوجی عظیم به تسخیر او فرستاده
و زرهای بیحد خرج شد و فایده بران مترتب نگشت چون درین سنوات از اتفاقات
روزگار راجه رامچند زمیندار انجا مسافر ملک فنا گشت و پسرش نیز [illegible] بالعافیت خانه عدم
خرامید و مرزبانی انجا بخردسالی متعلق گشت رای تیرداس درین سال آن حصار را بتصرف درآورد
و خزانها و جواهر قیمتی بیحد و بیقیاس بدست افتاد در خلال انحال امید علی چولک و طالبای اصفهانی
و محمد علی کشمیری را برسم رسالت نزد علی راد مرزبان تبت خرد دستوری داده و ایوب بیک و سلیم
کاشغری مامور شدند که گوکلتاش کلیبو حاکم بزرگ تبت را بشاهراه هدایت بیارند و بعد از یکماه و بیست و نه
روز بر سفینه اقبال سوار گشته متوجه لاهور شدند و آصفخانرا بحکومت کشمیر مامور ساخته بکوچ متواتر سیوم
آذرماه ظل عاطفت بر مفارق سکنه لاهور انداختند مقصود بیک عم آصفخان از ولایت ایران رسیده
شرف ملازمت دریافت درینوقت سلطان رستم پور سلطان مراد که آنحضرت او را بفرزندی برداشته
بوده در سن نه باجل طبیعی درگذشت و باعث ملال خاطر اقدس گشت و از زبان منهیان بعرض والا رسید که
عبدالله خان اوزبک والی توران رهگرای وادی عدم گردید و عبدالمومن خان پسرش بر سریر کامرانی متمکن گشت
نسب خان اوزبک بشانزده پشت بقاآن خان ولد چنگیز خان منتهی میشود از انجا که رابطه اتحاد فیما بین
مربوط بود چندی مردم زبان دان را به پرسش تعزیه بتوران زمین فرستاده و از نوادرات این سال
دو حجرات یکی انکه سنگ پاره را در کشمیر بنظر اشرف درآوردند که قدری آب درو نمودار بود و شخصی [illegible]
سیامی حاضر کردند که بهر عضوی که میخواست حرف میگفت ذکر سانحات سال چهل و سیوم از جلوس حضرت ظل الله

در ابتدای این سال مملکت باندهو که تازه بتصرف درآمده بود بشاهزاده سلطان دانیال مرحمت شد
و رای تیرداس حسب الحکم اشرف بحضور انور رسیده بخدمت دیوانی کل ممتاز گردید و از واقعات توران
بعرض رسید که عبد[illegible] خان ولد عبدالله خان را تورانیان تیر دور کرده و چون او اعمام و بنی اعمام و اکثر
و اعیان پدر را تیغ کشیده بود لهذا در توران ملوک طوایف گشته و از سانحات دکن معروض شد که
حصار نوبار و حصار گاویل و حصار نرناله متعلقه برار بتصرف اولیای دولت درآمده و میان سلطان
مراد و خانخانان غبار نفاق بلند شده و خانخانان بحضور اشرف می آید سیوم ابان خانخانان بملازمت
اقدس فایز گشت و مشمول عنایات خاقانی گشت هفدهم آنماه منوچهر بیک ایلچی شاه عباس فرمانروای
ایران با پانصد ترکمان بدرگاه والا رسید و نامه شاه را با یکصد و یک اسپ عراقی و بسیاری تنسوقات
بنظر اقدس درآورد و بنور قبول موصول شد و شاهرخ میرزا از برار رسیده حالات دکن بعرض والا رسانید
معاودت رایات جهانگشا از لاهور بصوب دار السلطنه اکبرآباد بادشاه جهانگشا بعد از چهارده سال از
لاهور بسمت دار السلطنه بیست و پنجم ابان متوجه گردیده و سلطان خرم را در لاهور متوقف ساخته مهمات
الصوبه را بمیر مراد بخشی تفویض نموده نوزدهم دارالملک دهلی مضرب خیام دولت گردید از انجا بر کشتی نشسته
زیارت مرقد حضرت جهانبانی دریافته متوجه اکبرآباد گشتند و در عرض دو ماه و بیست روز از لاهور تا اکبرآباد
قطع مسافت نموده ظل عاطفت بر سکنه ان بلده دلگشا انداختند شیخ ابو الفضل دستوری یافت که بدکن رسیده
شاهزاده مراد را بحضور انور بفرستد و شاهرخ میرزا را علم و نقاره انعام داده بجاگیرداری مالوه ممتاز ساخته و
میرزا رستم بجاگیرداری رائسین و [illegible] دستوری یافت و شهباز خان را فرمان شد که امرای اجمیر را بهنگام

کامرکن رسانند سیوم اسفندارمز موافق نهم رجب سال یکهزار و هفت هجری حقایق و معارف آگاه میر عارف که
کلمهای شگرف از او بظهور می آمد و نسبش به دودمان صفویه منتهی میگشت برحمت حق پیوست و در سواد
دار السلطنه مدفون گردید و همدران ایام حق سبحانه تعالی کیقباد میرزا ولد حکیم میرزا از بطن [illegible]
[illegible] سیوم ساختند و آنحضرت خواستند که شاهزاده سلطان سلیم را به تسخیر ماوراء النهر
رخصت فرمایند شاهزاده قبول آن معنی نمینمود لهذا فرمان شد که شاهزاده محمد مراد و شاهزاده دانیال
بحضور اشرف بیایند ازین شاهزادهای هر کس قبول آن مهم نماید سامان کرده رخصت داده شود
اسفندارمز میرزا علی بیک ایلچی دیگر از جانب شاه عباس فرمانروای ایران بحضور انور رسیده نامه شاه را
بنظر اشرف درآورد مرقوم بود که از مدتی مشهد و ولایت خراسان در تصرف اوزبکیه درآمده بود در
از دست یتیم سلطان که از خویشاوندان عبدالله خان بود متخلص ساختم و پاره تنسوقات از غنیمت انجا
[illegible] ارسال داشته بود بمعرض قبول افتاد و از عرضداشت خواجه بعرض والا رسید که از صحرای [illegible]
فیل نر و ماده بدام صید درآمد که بحضور ارسال دارد ذکر سانحات سال چهل و چهارم
از جلوس حضرت ظل الله روز نوروز عشرت افروز سیوم شعبان سال یکهزار و هفت هجری شاهزاده دانیال
از اله آباد رسیده شرف ملازمت دریافت دویست و شش فیل و بسیاری از نفایس و نوادر
پیشکش کشید و مشمول عنایات سلطانی شد و از واقعات دکن بعرض رسید که حصار گاویل گره و ولایت تا
در تصرف اولیای دولت درآمده و باعث نشاط خاطر اقدس گشت و هنوز ذائقه خرمی در دهن روزگار
بود که خبر رحلت شاهزاده سلطان مراد رسید و نشاط به اندوه و خرمی بملال مبدل گشت و شرح این واقعه

خیال است که شاهزاده در شاهنور بعیش و نشاط اشتغال داشت از کثرت باده بیماری ضعف معده بهم رسید
همدرانوقت خبر واقعه سلطان رستم فرزند خود شنید چاره غم خود در میگساری و تجرع یافت
روزان و شبان با اشتغال بسر می برد آتش غم نیز بر سر در شد و اشتهاء و کور آبی اصلا بجا نبود رفته رفته
منجر بتصرع گشت همدران ایام فرمان طلب از درگاه خاقانی رسید از شیفتگی باده حضور خود
تجویز نکرد و بهمان حالت بسر قلاع که جنس بسعی آن منجه سلطنت تباه کی مفوض شده بود از شاهنور بنهضت نمود
هنگام گلگشت قلعه بر ناله در دشکم دایمی بهم رسید بطرف احمدنگر کوچ کرد و محفل جشن نوروزی در سواد
قصبه شهر فی آراسته بیشتر از پیشتر میگساری کرد ۱۶ اردی بهشت نزدیک قصبه بیاری بر ساحل آب
پورنا که از دولت اباد هشت کروه است مرض صرع غلبه کرد بیست و دوم انماه در همان مقام در عالم
بیهوشی سفر عقبی گزید و بر جوانی و برنائی آن نوجوان دل عالمی بسوخت و فغان و ناله و شیون بافلاک
رسید شیخ ابوالفضل که بجهة اصلاح معاملات دکن تعیین شده بود چون بجاندیس رسید بهادر خان
فاروقی ولد راجی علیخان مرحوم نزدیک به آسیر او را نیز ادراک شده به برهانپور برد از آنجا پور خود بطرف
راهبر کرده مرخص نمود و شیخ مسطور بتیی گروهی از معسکر شاهزاده مراد رسیده بود که نوشته میرزا یوسفخان
اتالیق شاهزاده بوی رسید و از شدت مرض شاهزاده آگاه گشت فی الفور جریده گشته خود را بمعسکر
شاهزاده رسانید همان لحظه شاهزاده مسافر ملک بقا گشت شیخ مسطور و میرزا یوسفخان نعش شاهزاده
و اهل حرم او را در شاهپور آورده در گرد آوری سپاه کمر بستند تورانیان دست یغما گشادند و شورش
غلغله عظیم برخاست مقربان خاقانی دامن همت بر چیده سعی کمال بجا آوردند که آن فتنه فرو نشست و بهادران

نعش شاهزاده مرحوم حصار بسته نزد [illegible] در آوردند و صورت واقعه بالحضور اشرف معروض داشتند
ایلیسا [illegible] حضور انور انیحه هم فرا پنهان داشته از راه دور بینی مریم مکانی والده آنحضرت
را از لاهور طلبداشتند ولی ازانکه انجناب و شاهزاده خرم بحضور اشرف رسید تو خبر واقعه شاهزاده ساختند
[illegible] الم بسیار بر مزاج بادشاه مستولی گشت و روزی چند در تعزیه و سوگواری گذشت آخر الامر بموجب
نصایح و اندرز حضرت مریم مکانی تن برضا داده متوجه مهمات سلطنت گشتند فرامین عالیقدر
بنام میرزا یوسفخان و شیخ ابوالفضل شرف صدور یافت که در تسخیر ولایت متعلقه دنیاداران دکن
انچه لازمه نزد دست بتقدیم رسانید و شاهرخ میرزا که در مالوه بود بر کبیع معلی رفت که زود تر خود را بدکن
رساند دوم تیر ماه سلطان دانیال را بطرف دکن روان فرمودند و سراچه شرخ عطا شد و دیگر
نوازشات مبذول گردید بعد هم انماه راجه مانسنگ از بنگاله رسیده پنجاه قطعه الماس و دیگر تحایف
و نوادر آن ولایت بنظر اشرف در آورد همدران ایام از وقایعات دکن بعرض رسید که فوجی جرار از دکنیان
و جنگیان بر سر خواجه تهانه دار بیر هجوم کرده بود جنگی صعب در پیوست راجه حکنا و گوپال را تهور
و بسیاری از ملازمان بادشاهی مردانه فرو شدند و شیر خواجه زخمها برداشته در قلعه بیر متحصن گشت
[illegible] سلطان مراد مرحوم از ینجبر آگاه گشته خود را بمدد رسانیدند غنیم بعد از محاصره بیست روز دست
بطرف احمدنگر رفت و محصوران خلاص یافتند اما در معسکر بادشاهی قلت خزانه است ده لک روپیه
هندوی برای اخراجات لشکر شاهزاده سمت ترسیل یافت و بحکام احمدآباد فرمان رفت که زود تر خزانه
انجا بدکن رسانند و خانخانان را مصدر نوازش ساخته به اتالیقی شاهزاده دانیال رخصت فرمودند

و آنرا خرم و احتیاط از خاصه با شاهان ذوی الاقتدار است شنیدم مهر خود را بسر کتاب [illegible]
فرمودند سلطان خسرو و سلطان پرویز و سلطان خرم را درین سفر همراه گرفتند و شاهزاده
سلطان محمد سلیم از دربار بسبب قبول نکردن مهم دکن مصدر عتاب بود لشفاعت مریم مکانی
مورد نوازش گشته بانتظام مهمات اجمیر رخص گشت و راجه مانسنگ و شاه قلیخان محرم و دیگر امرای عمده را
تعیین شاهزاده نمودند و کنور جکت سنگه پسر راجه مانسنگه بحراست بنگاله مامور گردید اول تقضای ایلچی توران
اگره آباد ره نمود ملک علم گشت مهاسنگه ولد او بحکومت بنگاله نوازش یافت و خسرو آفاق بقطع مسافت
مشغول گشته ظل عاطفت بر سکنه اوجین انداخت همدرانوقت نعش شاهزاده مراد مرحوم و سلطان اواز
برار رسیدند بادشاه کرم گستر دامانده های شاهزاده را از سوگواری بر آورده روانه دار الخلافه ساخت و نعش
او را بدهلی روان ساخته امر فرمود که در سردابه حظیره حضرت جنت آشیانی مدفون سازند همدران حال عرضداشت
شاهزاده دانیال که از سواد برهانپور فرستاده بود بنظر انور گذشت که بهادر خان فاروقی ولد راجی علیخان
فرمانروای خاندیس بملاقات بنده نیامده و اراده بغی دارد اگر حکم شود او را تادیب داده بطرف احمدنگر روم
نورد شوم تمام شاهزاده فرمان رفت که مراحم احوال او نشود و خود را زود بشهر احمدنگر رساند و میر صدر جهان را
نزد بهادر خان فرستادند که او را بشاه راه هدایت رهنمائی کند و اندرز بدیر ساخته آماده بملازمت سازد و خود
بدولت تا مراجعت میر مسطور در همان مقامات متوقف شدند میر صدر جهان بخاندیس رسیده هر چند انواع
مواعظ بر روی بهادر خان کشود چون ایام انقطاع آن سلسله نزدیک رسیده بود سود مند نیامد و اصلا هوش
بی نیل مدعا مراجعت نموده صورت واقعه بعرض رسانید بادشاه جهانستان از آن راه قصد بیالیور بطرف برهانپور نهضت

نمود

نمود و [illegible] هم [illegible] قرید بخشی به جلبی هاشم و قرا بیک [illegible] میرزا یوسف و بازبهادر
و [illegible] والغ بیک بدخشی و میر جلال و قزل ایوال و بسیاری از بهادران بمحاصره حصار اسیر کوه
بهادر [illegible] دران شخص [illegible] بود رخصت دادند

ذکر سانحات سال چهل و پنجم از جلوس حضرت جلالی

بهادرم رمضان سال هزار و بیست هجری پنجم فروردین رایات منصور بظاهر میجاگده ورود نمود [illegible]
شیخ ابوالفضل از دکن رسیده شرف خدمت دریافت بر زبان گوهربار این بیت گذشت بیت فرخنده
شبی باید و خوش مهتابی ... تا با تو حکایت کنم از هر بابی ... شیخ شکر نوازش بجا آورده حالات
بغی بهادر خان بعرض رسانید حراست خاندیس بعهده شیخ مقرر شد و اعلام نصرت فرجام برغبت تمام متوجه
بسمت برهانپور گردید و بیست و یکم آنماه سواد برهانپور مضرب خیام دولت گشت مسافت دو لک و
بیست و شش کروه در صد و نود و نه روز منقطع گردید خان اعظم و آصف خان بمحاصره آسیر دستوری یافتند و
مظفر حسین میرزا و خواجگی فتح الله و میرزا [illegible] و میر گرانی و دیگر [illegible] بطرف [illegible] مامور شدند مظفر حسین میرزا
در عالم شراب با خواجگی فتح الله آویزش نموده سر شورش برداشت خواجگی فتح الله او را بسته آورده محبوس
ساخت و دیگر امرای بادشاهی فولاد خان و کهتی را بحضور انور آوردند بمنصب هزاری و جاگیر [illegible] و پنجم
خور داور راجه [illegible] زمیندار بکلانه بعزم بندگی بدرگاه والا آمد بمنصب سه هزاری سرافراز نموده بعلم و نقاره
ممتاز ساخته همدرین ایام بهادر خان مادر خود را با پسر خود بحضور انور فرستاد التماس نمود که مصدر تقصیر عظیم
گشته ام اگر قلم عفو بر جریده جرایم بنده کشیده از ملازمت درینوقت معاف فرمایند بعد چندگاه بملازمت حاضر شوم
و شصت زنجیر فیل و برخی جواهر و دیگر نفایس بطریق پیشکش فرستاد ملتمس او بعز قبول نپیوست و فرمان شد اگر

بهبود خود میخواهد ... ملازمت دریابد اوازین تنگی جور را بخوف و هراس انداخته گم نهایت ...
آنحضرت صفدرخان نبیره راجه علیخان را بمنصب هزاری و شیخ ابو الفضل را بمنصب چهار هزاری ممتاز فرمود
در تسخیر حصار آسیر قدغن فرمودند سی و دوم خرداد کوه ساباتین بر تسخیر درآمد و قلعه نشینان را طاقت
برآمدن از حصار نماند و دایره بر محصوران تنگتر شد غره تیر ماه از زبان منهیان بعرض رسید که ...
سلطان دانیال بمحاصره قلعه احمدنگر پرداخته بکندن نقب و خوض مورچال مشغول است اما از نفاق
امرا کاری پیش نبرده میرزا رستم قندهاری را بمدد شاهزاده تعیین فرمودند و بهادران و جمعی دیگر را تعیین
شاهزاده نمودند و یک لک مهر حواله باقیخان شد که برای اخراجات لشکر به بادشاهزاده رسانند همدرین
اثنا خبر شورش مهین نور خلافت شاهزاده سلطان سلیم بعرض والا رسید فرمان عالیقدر مشتمل بر ...
و اندرز بنام شاهزاده والا گهر سمت ترسیل یافت شرح این بیان آنکه در صدر مرقوم شد که بهنگام نهضت
بطرف دکن آنحضرت شاهزاده را بسمت اجمیر دستوری دادند و راجه مانسنگه را برفاقت تعیین کردند
شاهزاده محو باده پرستی گشته سررشته هوش را از دست داده به ترغیب و تحریص بعرض فتنه سرشتان
بعزم پنجاب بطرف دار الخلافه ره نورد گشت غره امرداد از چهار کروهی دار الخلافه از آب جون گذشته
منزلگاه ساخت حضرت مریم مکانی والده حضرت شاهنشاه آفاق از شفقت مادری خود متوجه گردیدند که بموعظت
اندرز شاهزاده را از مقام نبغی و شطط باز آرند شاهزاده از توجه مریم مکانی آگاه گشته بکشتی نشسته
متوجه الهاباد شد و مریم مکانی آزرده خاطر شده بدار الخلافه معاودت نمودند چون عبور شاهزاده
به الهاباد افتاد خزانه بادشاهی را که از صوبه بهار رسیده بود و تعدادش زیاده از سی لک روپیه بود بدست آورده

جاکیر منصبداران را بضبط رسانید و بحضور اقدس معروض شد که آنحضرت برای دفع شورش افغانان
بنگاله متوجهی آمده آنحضرت از الفت پدری این غرور را پذیرفته فرمان عنایت فرستادند

ذکر فتح حصار احمدنگر و گرفتار شدن بهادر نظامشاه و بدست آمدن خزاین و جواهر بحضور آورده اند که دوم

دی ماه شاهزاده دانیال و شاهرخ میرزا و میرزا جان خانخانان و میرزا رستم قندهاری و میرزا
یوسفخان و میر مرتضی و کهنی و شیر خواجه و راجه جگناته و دیگر بهادران بمحاصره احمدنگر پرداخته در
ساختن مورچال و کندن نقب مشغول گشتند و چاندبی بی امرای احمدنگر را به انداختن توپ و تفنگ
سرگرم ساخت و چندین نوبت چیته خان و اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و حاجی محمد و دیگر احمدیان از
از حصار برآمده هنگامه کارزار بسیار استند اما از نیروی اقبال روز افزون کاری از پیش نرفت تا
آنکه از مورچال خاص شاهزاده والا گهر نقبی عالی زیر دیوار قلعه رسانیده ند و به صد و هشتاد من باروت
پر ساخته ششم شهریور در نصف النهار آتش دادند یک برج و سی درعه دیوار بهوا رفت و رخنه وسیع بهم رسید
و بسیاری از محصوران در زیر سنگ و خشت جان دادند لشکریان معسکر همایون هجوم کرده داخل حصار
گردیدند و خاک ستیز و جهد بر میان آمده طرفه العین هزار و پانصد کس از حصار نشینان بدار العدم شتافتند
بهادر نظامشاه نبیره برهان نظامشاه که سه چهار ساله بود بدست افتاد جواهر گرانمایه و مرصع آلات قیمتی
و طلا آلات و نقره آلات و کتابخانه و بسیاری مال و منال که اندوخته روزگاران بود بدست و تصرف
بضبط درآمد و چون کاربرداران بادشاهی تفحص احوال چاندبی بی پرداختند از زبان معتمدان انحصار معلوم
شد که سه چهار روز قبل از فتح قلعه آن زن عاقله که بشور و در دکن از شجاعت و سخاوت او دکنیان داستانها

و حکایتها بر زبان دارند بایماء اعیان احمدنگر را جابر ساخته محفل کنکاش آراست هر یکی کلاه تدبیر خود ظاهر
ساخت او گفت اینها همه حرف و حکایت است از بی الفتی و نفاق و غدر و خیره سری اشما
کار بدینجا رسیده که دو سه روز قلعه مفتوح میشود و الحال مناسب وقت اینست که معتمدان از زبان ما
بجناب شاهزاده فرستاده به هزاران الحاح التماس جان بخشی بکنیم و برخی جواهر و خزانه را پیشکش نموده بهادر
نظامشاه را در قلعه چنیر رسانیم و این حصار را بملازمان بادشاهی بسپاریم غالب که شاهزاده والا گهر
بر همینی رضا دهد و هنگامی که جبرا و قهرا قلعه مفتوح خواهد شد هیچ یکی از محصوران را امید نجات نیست
دستگیر گشتن بهادر نظامشاه رشته امید منقطع خواهد شد حبشیان دلو نژاد و دکنیان جهالت سرشت
این رای درست بخاطر نیاورده بشورش درآمدند و باهمدیگر گفتند که این زن که با مرای بادشاهی همداستان
شده میخواهد که ما مردم را بکشتن دهد و انتقام جرائم و اخلاف را از ما بکشد مصلحت اینست که او را
از میان برداریم و همان شب جیته خان خواجه سرا او را در حرم سرا فرستادند که هزاران جور و عنف آن
عاقله زمانه را شربت شهادت چشانیدند و بنیل بدنامی بر پیشانی روزگار خود کشیده بعوده و در اختصاص
ولی نعمه کشی بدار العدم رفت و بعضی گویند که شیشه هلاهل برای این تیر آب مهیا کرده بود هنگامی که کار قلعه
نزدیک بفتح رسید آن حمیت سرشت دران شیشه رفت که یوم الحشر سر برآرد و به تقدیر الهی در آن زمان ...
از وی بیدا انشد و شاهزاده و امرا ثمره این فتح را بدست سرعان تیز رفتار بحضور اشرف معروض داشتند
در عرض دو روز نوید فتح بعرض والا رسید نقاره شادمانی بنوازش درآمد و برایع محلی صادر شد که
شاهزاده والا گهر باتفاق جمیع امرا روانه حضور شود و انحصار را بمیرزا شاهرخ مفوض ساخته بهادر نظام شاه

و جواهر و خزانه و کتابخانه و دیگر کارخانجات نظامشاهیان را بحضور اشرف آورد همانا فیلان بلمل آورد بهادر
نظام شاه را در حصار گوالیار فرستادند و میانه حبشی او در همان حصار بسر گشت اگر چه فی الحقیقت سلسله
نظام شاهیه همان سال منقطع گردید اما عنبر حبشی و اولادش شاه علی نظام شاه نام مجهولی را دستگاه فتنه
انگیزی ساخته سی و چهل سال در قلعه دولت آباد کامرانی کردند در عهد فرمانروای اعلیحضرت شهاب الدین محمد شاهجهان
بهادر پادشاه غازی مهابتخان خانخانان بهادر حصار دولت آباد را جبرا و قهرا بکلید شمشیر مفتوح ساخت
و نظام شاه مجهول و فتح خان ولد عنبر حبشی را دستگیر کرده بدرگاه سلطانی رسانید و از آن باز اثری در آن بلاد
از نظامشاهیان و امرا نماند مدت سلطنت نظامشاهیان از سلطان احمد بحری که نخستین پادشاه نظام
شاهیه است تا بهادر نظامشاه یکصد و چهار سال و بحکمرانی شاه علی نظام شاه و اولادش صد و پنجاه سال النقاء
الملک المعبود

ذکر فتح حصار آسیر و انقطاع سلسله فاروقیان

در اکبرنامه مسطور است که چون احمدنگر
مفتوح شد در همان ایام حصار آسیر بیست و هشتم ... مسخر شد شاهزاده دانیال و امرا که بدان مهم مأمور بودند بملازمت
رسیده بشمول نوازش گردیدند کبیر خان ولد بهادر خان فاروقی و دیگر سرکرده های خاندیس نیز در ربقه الفت بودند
فرمان شد که بوربهادرخان الحشم نگاه دارند و هر یکی از خاندیسیان را ضامنی گرفته شد و در تسخیر حصار اسیر
و کوهچهای پایین آن قدغن مرعی گردید یکی از درویشان حصار بحضور اشرف رسیده التماس نمود که فلان
دیوار مالی کنده است و بسیاری از محصوران بعلت وبا العدم خانه شتافته اند اگر همان راه بهادران لشکر
منصور بحصار پایین در آیند زودتر مفتوح میگردد شیخ ابو الفضل را فرمان شد که بموجب اظهار او عملنماید شیخ
جد و جهد بکار برد ... بیست و نهم آذر ماه ملازمان شیخ بحصار ماهی در آمدند و دیگر بهادران نیز از مورچال حرکت نموده

وجحاب

هجوم کردند خانه ... دولت مذلوجی کرده در همه از اسیر بکر بخشید و الحصار بتصرف بادشاهی درآمد بهادرخان
ادبار او و چاره خود دیده و چاره بجز انقیاد ندیده مقربخان نام معتمد خود را مع سواد در بدرگاه خاقانی فرستاده
التماس جانبخشی نمود و معروض داشت که خان اعظم میرزا کوکه بعهد و قول خود بنده را ... بپایه سریر ملتمس
او مبذول گشت و میرزا کوکه دستوری یافت که او را تسکین داده بحضور اشرف رساند میرزا کوکه خان اعظم بحکم
اشرف در مالی گده داخل شده بهادرخان فاروقی با دو پسر از اسیر گده فرود آمده میرزا را دید میرزا خاطر
اتسلی داده بحضور انور رسانید سیوم آذر شرف ملازمت دریافت شیخ فرید بخشی فرمان شد که او را و اسرایش
را در کشیکخانه خود نگاهدارد و بمحافظت این کمال سعی بکار برد و هرچند بهادرخان فاروقی را فرمودند
بمستحفظان حصار اشاره نماید که حصار را بملازمان بادشاهی بسپارند قبول ننمود بنابران اسیران اول
شدید سپردند ناچار عاجز و ستوه گشته نوشتجات بنام ملازمان خود بدست و مهر خود داد محصوران ان
نوشتجات را دیده پنجم بهمن اختیار خان و ... خان و حبشیان و دیگر اعیان خاندیسیان از حصار فرود آمدند
وکلید قلعه پیشکش گذرانیدند الحصار ملک تمثال با مال و منال بحد و شمار بتصرف اولیای دولت درآمد و سی و دو تن
را از برادران و برادرزادگان و بنی اعمام و خویشاوندان بهادرخان فاروقی از الحصار برآورده بملازمت
اشرف رسانیدند بسیاری را از انجماعه بخلاع فاخره نواخته بمنوبان بساط دولت تفویض نمودند که از احوال
انها باخبر باشند و بهادرخان را با اهل و عیال او در حصار گوالیار فرستادند و بعد دو سه روز آنحضرت در الحصار
تشریف فرمودند خلاصه جواهر و نفایس را انتخاب کرده تتمه اموال را بان قلعه بشاهزاده دانیال عطا فرمودند
الحصاریست بر قله کوهی رفیع که طایر خیال بر کنگره آن ... بسعی ... شنیده بانی الحصار آسا نام اهیری ... یعنی

یعنی خواجت فروشی بوده در تاریخ فرشته مرقوم ساخت که زیاده بر یکصد ... مواشی در ملک او بوده و بهجا
ستصد ... هزار کس به اطاعت او زندگانی میکردند چون ملک احمد فاروقی که اولین بادشاه خاندیس
شده از جناب بادشاه دهلی بحکومت خاندیس دستوری یافت از انجاکه در ولایت خاندیس حصاری
ماهامنی مستحکم نبود و زمینداران بسیاری در انولایت مسلط بودند او را آسا اهیر همیشه اعانت جستی و نزد
و معاونت او بر اعدا مظفر گشتی رفته رفته کارش انتظام پذیرفت و فوجی جرار بالو فراهم آمد هوس تسخیر
قلعه اسیر بر باغش راه یافت تدبیری بخاطر آورده تا آسا سطور عقد مواخات بست و براو پیغام داد که
مرا همیشه جنگ و جدل در پیش است اگر اهل و عیال مرا درون قلعه جا دهی از دوستی بعید نیست او قبول
کرد ملک راجه چهار صد ڈولی که عبارت از محفه باشد راست کرده و در هر محفه دو کس مسلح نشانده و داخل
حصار کرد آسا از ساده دلی بر سر دروازه قلعه رسیده بمهمانداری مشغول بود جوانان از محفه‌ها بر آورده
آسا را با خویش و اقربایش بعدمخانه فرستادند و الحصار را با مال و منال بدست آورده بر استظهار آن تا آخر
الله اکبره کی یافت و بست و نه سال سلطنت گذرانیده در گذشت پسرش نصیر خان فاروقی کامروا گردید
و در ایام کامرانی خود بلده برهانپور اباد نموده دار السلطنه ساخت ازان مدت این قلاع در تصرف دودمان
فاروقیه بود در سال یکهزار و هشت هجری سلسله فاروقیان از خاندیس مثل طبقه نظام شاهیان از احمدنگر منقطع
شد ~ بقا بقای خدا لیست و ملک ملک خدا : ایام سلطنت فاروقیان دو صد و چند سال و مدفن
انها قلعه تهالنیر است و اکثر فرمانروایان گجرات احمداباد و پیوند خویشی داشته اند و گجراتیان همیشه ممد و معاون
انها بوده اند چون سلسله بادشاهان احمداباد هم درین سنوات منقطع گردید فاروقیان را نیز قوتی و نیروی

بعض نوشته اند که نصیر خان برادرش اهیر دغا ورزیده القصه چنین

نماند و زیاده بر پانزده هزار سوار و بست و سی هزار پیاده ... انها بوده و تا حالت تحریر دولت خانه
در تحت تصرف اولاد و امجاد ان بادشاه جهانستان است و حکومت انجا یکی از ملازمان بادشاهی
مفوض میشود و از غایت ویرانی بلاد حاکم انجا بمدد خرج محتاج است بامداد ... که حالات الولایت بالکلیه
برسد الحاصل چون بادشاه کشورستان بر ولایت خاندیس استیلا یافت خلاصه جواهر و خزاین بدار الخلافه
فرستاده حکومت انجا شاهزاده دانیال عطا فرمود از استماع این خبر هوش از کله دنیاداران دکن پرید
و ایلچیان عادلخان بیجاپور و قطب الملک حیدراباد و ملک ترید بیدری بحضور اشرف رسیده اظهار اطاعت
نمودند و بقطعه لعل گرانبها پیشکش عادلخان بنوقبول رسید و از درگاه خاقانی شریف سرمدی ترد
عادلخان و مسعود بیگ پیش قطب الملک و مومن بیگ نزد ملک برید دستوری یافتند
و چون خبر فوت میرزا غازی بیگ ترخان مرزبان تهته بعرض رسید میرزا غازی پسرش را بمنصب عمده
نواخته بمهمان خدمت ممتاز ساختند خانخانان بتادیب احمدنگریان که در کوهستان مهادیو سر بشورش
برداشته بودند تعیین گشت و چون عادلشاه تمنا نمود که صبیه خود را بشبستان شاهزاده دانیال پیوند
میر جمال الدین حسین انجو به تمشیت این امر مامور گردید ذکر سانحات سال چهل و ششم از جلوس حضرت خلافت
در اغاز این سال میرزا کوکلتاشخان و رستم میرزا مامور گشتند که از آب گنگ گذشته علی نظامشاه پور
شاه علی را تادیب سازند پانزدهم رمضان سال هزار و نه هجری رای پتر داس بمنصب سه هزاری و راجه
جگناته بمنصب پنجهزاری سرفراز شدند و بنر جودهن نبیره راجه رامچند متوفا بدستور قدیم براجگی باندهو
گشت و هم دران وقت قلعه کالنه بحسن شجاعت خانخانان مفتوح شد و خانخانان را بحراست احمدنگر مامور ساختند

ذکر مراجعت بادشاه کشورگشای از دکن بصوب هندوستان دوازدهم اردیبهشت شهریار کامکار از
برهانپور متوجه دار الخلافه گشت و قتیکه بر ساحل آب نربده مضرب خیام دولت شد شاهزاده
دانیال را بحراست خاندیس و احمدنگر که تا بانجا مفتوح شده بودند مرخص نمودند و دو لک سوار و بکرات توارم
حرب شاهزاده مرحمت کردید میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا کوکلتاشخان و شهباز خان قندهاری و مسعود
حبشی و سه هزار او یماق بدخشی و بسیار از احدیان در رکاب شاهزاده تعیین گشتند و شیخ ابو الفضل را
بیست و یک فیل کلی و بسیاری از توپخانه و خزانه عطا فرموده بمالش خودسران دکن بجانب دولتاباد و سیور
دادند و موکب همایون کوچ بکوچ متوجه دار الخلافه گردید هشتم آبان در عرصه فتحپور از نزول رایات جهانگشای
نورانی گشت و در بیست مکانی از دار الخلافه رسیده بدیدار فرزند گرامی مسرور شد دوم شهریور تشریف ورود
بدار الخلافه اکبراباد انداختند زینخان کوکه از تیراه رسیده شرف ملازمت دریافت و لعلی گرانبها
بنظر انور گذرانید و در همان ایام رنجور گشته ششم مهرماه رخت هستی بر بست آنحضرت را از رفتن
او حسرت عظیم در گرفت و پسرش را بمنصب شایسته سرفراز فرمودند قلیج خان بحکومت پنجاب و حراست
کابل دستوری یافت هم درین سال میرزا کوکلتاشخان در دکن و شاه قلیخان محرم در حضور به اجل طبیعی رخت بعالم
گستردند و اما نتکای انها تواریخ یافته به اختتام رسید حالات سال چهل و ششم از جلوس حضرت جلال الدین
محمد اکبر بادشاه غازی انچه در جلد دوم اکبرنامه شیخ ابو الفضل بتحریر درآورده از روی ان معظم امور هر ساله
را به انتخاب درآورده و هرچند سعی نمود که احوال سه چهار ساله تتمه ایام جهانداری ان بادشاه فردوس
الآشیان از هم رسد میسر نشد ناچار بر چند فقره که از تاریخ فرشته مفهوم گشت بهمان اکتفا نموده سر رشته سخن

درست میسازد برده [illegible] آن اخبار پوشیده نماند که شیخ ابوالفضل مصنف اکبرنامه در سنه اواخر هزار
و ده هجری دست مراجعت از دکن در بندیل کهند بتحریک و تحریص مهین نور خلافت بادشاهزاده
والاگهر محمد سلیم کشته شد چنانچه در جهانگیرنامه که زاده طبیعت این بادشاه والاقدر است مسطور است
که چون حضرت عرش آشیانی شیخ ابوالفضل را از دکن طلب کردند او را با خود مخالف میدانستم برای
نرسنگه دیو پیغام فرستادم که اگر سد راه او گشته او را بقتل آورد مصدر رعایتها خواهد شد
راجه مسطور همچنان بعمل آورده سرش را از تن جدا ساخته نزد من در آله آباد فرستاد چنانچه
شخصی این مصرعه در تاریخ یافته: تیغ اعجاز رسول الله سر باغی برید و در سنه یکهزار و سیزده شاهزاده
دانیال از افراط شراب و جماع در برهانپور سفر عقبی گزید و شهریار کامگار از مفارقت فرزندان
بغایت ملول و اندوهگین گشته بمرض موت مبتلا شد و در روز چهارشنبه سیزدهم ماه جمادی الآخر سال
یکهزار و چهارده هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در دار الخلافه اکبرآباد ازین جهان فانی رحلت نمود
و بمقتضای کل نفس ذائقة الموت از تخت بر تخته جا گرفت و در گنبد باغی که در سکندره را خود تعمیر
کرده بود و بهشت آباد موسوم است مدفون گشت بادشاهی شجاع و غیور و عادل و جواد بود قواعد
داغ [illegible] بنیان و رسوم چوکی و جمعدامی [illegible] و قربات در عصر او پدید آمد و ولایت مالوه و مملکت
جاندیس و برار و دار الخلافه نظام شاهیان احمدنگر و ولایت دکنشایی احمدآباد گجرات و قلعه ماندو
و قلعه نرناله و قلعه گاوگیل و قلعه کالیره و حصار جنیر و مملکت شرقیه و بهار و بنگاله و جگله حسب نظر کشمیر و سواد
تیراه و بکور و ولایت وسیع تهته و بهکر که هر یکی از آن ولایات مقر استقامت بادشاهی دو شوکت بود

تکلبند

تکلبند کشمیران شاه جمجاه مفتوح و مسخر گشت هر ماه و هر سال تیغ جهانگشایی او بر ناصیه مملکتی طبع بیاراستید
در عرض سه روز بجناح استعجال از اکبرآباد پرواز کرده گردنکشان احمدآباد را تأدیب واقعی داد و در سال
دیگر در عین طغیانی آبها و کثرت ایام بارندگی براه دریا ایلغار کرده قلعه پتنه و حصار حاجی پور را تصرف
در آورد و داود کررانی فرمانروای بنگاله را بجلال تباه گریزانده غنیمت بحد و قیاس بضبط در آورد و جهان
صاحب اقبال بود که با معدودی بر لشکر موفوره مخالفان تاختی و لوای فتح و نصرت برافراختی و [illegible]
را که مستحق میدانست مرزبان انزا الخلقه ملازمان در آورده بانواع نوازش می نواخت و بسیاری از سران
و سروران ایران و توران و بلخ و بدخشان بدرگاهش التجا آوردند و مشمول عواطف خسروانه گشتند
و انجناب را ارادت با سلسله [illegible] دودمان علیه چشتیه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره اعتقادی وافی بود
و مدتی مدید هر سال از دار الخلافه پیاده پا جهت حصول زیارت مرقد شریف حضرت خواجه به اجمیر شریف
میرفتی و زرهای وافر بدامن مستحقان و مجاوران ریختی و مسجد و مدرسه عالی در آن بقعه متبرکه تعمیر
کرده و همچنین اعتقاد کلی بجناب شیخ سلیم چشتی قدس سره که از عارفان وقت خود بود داشت و
حق سبحانه تعالی بدعای آن سرامد محققان آن بادشاه جهانگشا را فرزندان عطا فرمود چنانچه مهین فرزند
خلافت را بهنامی شیخ حقایق آگاه موسوم ساخته و از صدق ارادت حضرت شیخ بر کوه فتحپور سیکری
حصاری رفیع و عمارات بادشاهانه و مسجد و خانقاه عالی احداث نموده که سیاحان ربع مسکون
تماشای چشم عبرت میکشایند و بقعه حضرت شیخ در پهلوی همان مسجد است و حجره ای از سنگ مرمر بغایت تکلف
دارد و اکثری از اولاد شیخ که بپایه امارت رسیده اند در آن مدفون اند و حصار اکبرآباد از مسجد [illegible]

آنجناب است و سبب آبادی آنحضرت معموری او از بغداد و مصر درگذشته بود و از اکثرت ریاضات و
باغات رشک فردوس برین گشته و چون در اواخر ایام زندگانی از هجوم خوش آمدگویان
آنجناب وسعت مشرب اختیار نموده و بعض حرکات که نه لایق بادشاهان موید الاسلام باشد
از آنجناب سرزد ملا شیخ عبدالقادر بداونی بعض حرفهای رکیک نسبت آنجناب نوشته اما این معنی
خلاف قاعده نمکخوارگی است و با ولی نعمت بی ادبی کردن جوهر خود بعرض [illegible] است زیرا که ضیاء
برنی مولف تاریخ فیروزشاهی سلطان محمد تغلق را که هر روزی چندین هزار کس را بعد محابا میفرستاد و از
کشتن سادات و فقرا و علما زرها و تامل نمیکرد بعادل شاه مخاطب ساخته چه لازم که از ذکر
محاسن خداوندان نعمت گذشته زبان قلم بمعایب این طبقه علیه باید گشود و عیب سوء الظن برامر
موهوم بر خود باید بست [illegible] منعم [illegible] دگر رسته چشمی و قساوت قلبی خود منجر میشود و
آنکس مطعون صاحب فطرتان انصاف آشنا میگردد و دفع این حرکت از جناب شیخ بداونی
بسیار مذموم است چرا که با وجود دعوی حق پرستی و خدا آگاهی شروع در معایب مخدوم خود کردن
بسیار بدنمائی است عرفی گفته درویشی جیب خاکی بخیه و آبکی بر در نخته بر پشت پا را از رو
گردی وزنه کف پا را از دو روی و حضرت شیخ سعدی میفرماید حق سبحانه تعالی می بیند و میپوشد و
همسایه نمی بیند و میخروشد ای ذره بشمعدار ترا با این فضولی چکار زبان بر بند گوش فهمی
بسته است مگو خبری که می نه آیدت گفتن مدت حیات آنحضرت شصت و چهار سال و چند ماه و
ایام سلطنت پنجاه سال و چند ماه ذکر سلطنت و فرمانروائی بادشاه سلیمان بارگاه ابوالمظفر نورالدین

نورالدین

محمد جهانگیر بهادر غازی مورخان بلاغت شعار چنین تقریر میکنند که چون بادشاه جنت
آرامگاه حضرت جلال الدین محمد اکبر بهادر غازی که بعد ازین بعرش آشیانی مذکور خواهد شد سفر
عقبی اختیار نمود و در سه روز جهت تعیین امر سلطنت میان امرا و اعیان گفتگو بود و بسیاری بر تعمیم
[illegible] بودند که مهین نور خلافت سلطان سلیم که ولی عهد آنحضرت بود بر سریر کامرانی جلوس فرماید و
خان اعظم میرزا کوکه و بعضی از راجهاء بر آن بودند که سلطان خسرو پور کلان آنجناب را بر تخت
سلطنت بنشانند باعث این اختلاف آن بود که حضرت عرش آشیانی سلطان خسرو را برعایات
فرزندزادگی بتقبیت فرزند سرفراز ساخته بودند و آن سلطان نوجوان از نیم خیال وصال عروس سلطنت
چنان بدماغ آرزو جا کرده بود که جان و مال خود را و چندین امرا و اعیان را بباد داد که از سیاق
کلام آینده مفهوم میگردد و سبب دیگر آنکه دختر خان اعظم میرزا کوکه در حباله نکاح او بود القصه بعد
شش روز رفع راه الفت و تشویش شد و گشت و رای جمیع انجنابان بر سلطنت بادشاهزاده جوان بخت
ولیعهد حضرت عرش آشیانی قرار گرفت و حق بمرکز نشست در روز پنجشنبه ۲ ماه جمادی الثانی سنه
یکهزار و چهارده هجری حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شاه هفت اقلیم سلطان
محمد سلیم خلف الرشید حضرت عرش آشیانی در حصار دار الخلافه اکبرآباد در دقیقه مسعود و
ساعتی سعید و هشت سالگی در سن [illegible] بر سریر فرمانروایی جلوس نمود و افسر جهانداری بر سر
گذاشت ملک از خرمی کلاه کج گذاشت که وارث سلطنت سریرآرا شد و هزار دهان شادمانی
در کارخانه نگنجید که بادشاه عدالت گستر افسر دولت بر سر گرفت غلغله تهنیت بلند شد و کوس سرود و نوازش

آمد اعیان و امرا سجده عبودیت بجا آوردند و صغیر و کبیر زبان تهنیت گشادند و بتجویز آنحضرت گشت افق
و اسم ایشان ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر مقرر گردید و جیب و کنار خطیب سعادت پرشت از
ریزش زر و جواهر مالامال شد و نخل قامتش از عطای خلع فاخره مانند درخت نوبهاری رنگین و گلگون
گشت و دران محفل جشن و سرور محمد شریف ولد خواجه عبد الصمد شیرین قلم که در ایام شاهزادگی خیلکی مصاحب
و انیس الخطاب بود بطریق یلغار از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت دریافت بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار
و خطاب امیر الامرائی و وکالت کل سرفراز شده و مهر اوزک بجواهر قیمتی آراسته پیرایه گردنش ساختند میرزا
جان بیگ وزیر را شاهی بخطاب وزیر الملک ممتاز گردید و میرزا غیاث الدین بیگ بخطاب اعتماد الدوله
کامیاب گشت و شیخ فرید بخاری بخدمت میر بخشیگری و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار پایه عزت برافراخت
و خلعت و شمشیر و دوات و قلم مرصع مرحمت شد و راجه مانسنگه بعطای خلعت فاخره با چهار قب طلادوز
و عنایت شمشیر مرصع و اسپ خاصه ممتاز گشته بصوبه داری بنگاله سربلند گردید و قلیج خان بحراست صوبه
گجرات منور شد زمانه بیگ ولد غیور بیگ کابلی که از احدی گری بمنصب پانصدی سرفراز شده بود بمنصب دو هزاری
و خطاب مهابتخان بلند آوازه گشت و شیخ قطب الدین نبیره شیخ سلیم چشتی فتحپوری بخانی بر اسم یافت و بیک
لک روپیه بسلطان خسرو عطا فرموده مامور ساختند که منزل خانخانان منعم خان مرحوم را که بیرون از حصار ارک
دار الخلافه است تعمیر نموده سکونت ورزد و آنحضرت در جهانگیرنامه که تصنیف خود ایشان است می‌نویسند که
اول حکمی که کردم این بود که زنجیری از چهار من طلا مرتب ساخته شصت زنگوله بر دو انب نشانند و یک سر آن را
بر کنگره شاه برج قلعه مضبوط ساخته سر دیگرش بر میل سنگین قایم سازند هر بیچاره که بستم رسیده باشد آن

ابکر

بکر زنجیر را بجنباند که آگاه گشته بنفس خود به احوالش بپردازم و دوازده حکم دیگر فرمودم اول آنکه تمغا بعلت کوره
و تمغا و جز آن در بین مراحم نشوند دوم آنکه جاگیرداران بر شوارع و طرقی که متصل به اقطاع ایشان باشد
چاه و مسجد بنا کنند دیگر آنکه در راهها بار و اسباب سوداگران را وا نکنند دیگر هر کس از هنود و مسلمان
از ملازمان من فوت شود مالهای او را بوارثه و اگر وارث ندارد بهر کس که وارث نداشته باشد مالهای او را
بمرمت جدول و پلهای شکسته و تالابها و چاههای کهنه صرف نمایند دیگر در منع شراب و دلپره و دیگر
منهیات قدغن نمودم با وجود آنکه خود مرتکب این امور بودم دیگر هیچکس را از مجرمان که گوش و بینی و دست
و پا قطع می‌نمودند به این عذاب معذب نکنند دیگر عمال خالصه و جاگیرداران بزمینداران خویشی و قرابت
ننمایند دیگر در هر شهر کلان شفاخانه و دوای بیماران دار الشفا مقرر ساختم دیگر بطریق عموم جاگیر جمیع ملازمان
پدر را بحال داشتم و بر منصب ایشان بیفزودم و مدد معاش اهالی ائمه ممالک محروسه را که اشک دعا اند بیک
قلم مسلم و برقرار گذاشتم و جمیع گناهکاران که از مدتها در قلاع و زندان محبوس بودند آزاد نمودم فرمان اجرا
سکه خود مزین ساختم بدین تفصیل اسمها گذاشتم مهر صد تولچی را نور شاهی و پنجاه تولچی را نور سلطانی
و بیست تولچی را نور دولت و ده تولچی را نور کرم و پنج تولگی را نور مهر و یک توله را نور جهانی و نصف آنرا
نورانی و ربع آنرا رواجی نام کردم و سکوک نقره را بدین اسمها موسوم ساختم صد توله روپیه را کوکب طالع
و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را
جهانگیری و نصف آنرا سلطانی و ربع آنرا نثاری و دهم حصه را خیر قبول و مهرهای زر سرخ را به این بیت سکه کردم
بخط نور بر زر کلک تقدیر ؛ رقم زد شاه نور الدین جهانگیر ؛ و تاریخ جلوس من مکتوب کتابخانه دار الخلافه

ذو الفقار سخانه این ابیات بنظم در آورد قطعه صاحبقران ثانی شاهنشه جهانگیر ؛ با عدل و داد بنشست
بر تخت کامرانی ؛ اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت ؛ بستند کمر بخدمت بستند شادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد ؛ اقبال سر به پای صاحبقران ثانی و در زمان ایام سلطان
پرویز که چهار سال و چند ماه از سلطان خسرو کوچک است بتنبیه غرور سر رانا که از کفار سرشد مفسد خطه
هندوستان است تعیین نمودم و بخلعتهای فاخره و کمر شمشیر و خنجر مرصع و تسبیح مروارید که با لعلهای گران
بها در یک سلک بود و سی و دو هزار روپیه قیمت داشت و بعطای اسپان عراقی و ترکی و فیلان
نامی سرفراز ساختم و بیست هزار سوار آماده و مکمل در آن فوج تعینات گشت و آصف خان وزیر حضرت عرش
آشیانی را از منصب دو هزار و پانصدی بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع
و اسپ و فیل نواخته اتالیق سلطان پرویز کردم و مختار بیگ عموی آصف خان را دیوان پرویز ساختم و
عبد الرزاق معموری را بخشیگری مامور نمودم و رانا شنکر عموزاده رانا را خلعت و اسپ داده همراه
فرستادم راجه جگنات ولد راجه بهارامل که بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز بود بخلعت و کمر شمشیر
مرصع یافته بتعیناتی رخصت شده و مادهو سنگ برادر راجه مانسنگه و مهاسنگه نبیره راجه مسطور و از
درباری و شیر خان افغان و شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل و مهابت خان و وزیر جمیل و قرا خان ترکمان
و بسیاری از خانه زادان و هزار نفر احدی تعیین آن فوج گشتند و منوهر که جوانیست از قوم سکهاوت و بیمن
تربیت حضرت عرش آشیانی فارسی زبان و شعر خوب میگوید تعیین آن فوج گشت این شعر اوست
غرض ز خلقت سایه همین بود که کسی ؛ بنور حضرت خورشید پای خود ننهد و مولف و مصنف جهانگیرنامه

معتمد خان می‌نویسد

معتمد خان می‌نویسد که آصف خان مسطور میرزا جعفر نام داشت او ولد میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا که مشهور است
وی در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده بنزد عمه خود که خواهر میرزا غیاث الدین علی اصفهانی
علامت حصه محل عرش آشیانی فایز گشت بمنصب دویستی سرفراز گردید راضی نشد از راه اعراض بنگاله
فرستادند بعد مدتی بار بحضور انور رسیده مشمول عنایات گشت و بمنصب دو هزار و پانصدی و خطاب آصف خانی و
خدمت وزارت متوقر گردید در ین عصر بمنصب پنجهزاری و اتالیقی شاهزاده پرویز قرار شد نظم و نثر را خوب
می‌نوشت و مثنوی دارد و تاریخ دارد بی نظیر بود اینچند بیت از اشعار او مرقوم نموده ؛ سخنور کجا آنکس عیان است
دلی من چون بدانست ؛ آفرید ند برای دل ما صحرا را ؛ رسید و مضطریم کرد و الله قدر نشست ؛ که آشنای دلی خود
کشم تسلی را ؛ حقیر ره گوی یار داشت ؛ مشکل که دگر زبان نشنید ؛ لاله بیگ والا شاهی از منصب هزار
و پانصدی بمنصب جهارداری فایز گشته بحراست صوبه بهار ممتاز گشت و هشت هزار روپیه نقد عطا شد و
باز بهادر بخطاب کروید و غیاث بیگ بخطاب اعتماد الدوله و بمنصب هزار و پانصدی و دیوانی نصف ممالک محروسه
سرفرازی یافت و رای پتر داس بخطاب راجه بکرماجیت و دار و غگی توپخانه ممتاز گشت و لاد خان افغان
بحکومت لاهور کامیاب گردید و خرم ولد خان اعظم بمنصب دو هزار و پانصدی و میرزا سلطان ولد میرزا شاهرخ بمنصب هزاری
سرفراز گشتند و راجه بر سنگه بندیله بمنصب سه هزاری و شاهرخ میرزا بمنصب هفت هزاری و شیخ حسن ولد شیخ بهنا
بخطاب مقربخان امتیاز یافتند و مقربخان مذکور را جهت آوردن فرزندان و متعلقان سلطان دانیال و شورش
داد چند از سالهای این سال اکبر بیست و نهم شعبان آنهی رام و بیرام و سیام رام پسران اکهیراج ولد بهگوانداس
بکچهواهه عموزاده های راجه مانسنگه خواستند که با اهل و عیال ترددی نابرد ند فرمان شد که آنها را ضامن نگیرند هیچکس

صاص شد حکم بتقید صادر گشت آن هر کس با چند نفر ملازم خود در صحن دولتخانهٔ بادشاهی آماده اقبال شدند
امیرالامرا و شیخ فرید بخاری و دلاور خان بتهادیب الجماعه اجل رسیده مامور شدند حربی در غایت شدت اتفاق
افتاد و بسیاری از ملازمان امرا شربت شهادت چشیدند و آن هر سه تن با چندی دلیرانه مردانه فرو رفتند
و اسمعیلی باعث عبرت دیگر خود سران گشت الوانی و زنگ که از اعیان ماوراءالنهر بود بعرض رسانید که اگر
در او بکینه از شخصی سر زند تمامی آن بنده را از میان برمیدارند فرمان شد که بمقتضای عدالت شاهان
که بتقصیر یک دو کس خلق کثیر را مواخذه باید نمود تاش بیگ قورچی بخطاب تاش خان و منصب سه هزاری و بخشیه
کابلی بمنصب سه هزاری و میر ابوالقاسم نمکین که سی پسر و سی دختر داشت بمنصب هزار و پانصدی و شیخ علاء الدین
نبیره شیخ سلیم بمنصب دو هزاری و خطاب اسلام خان و شیخ بایزید برادرش بخطاب خانی و منصب سه هزاری و علی اصغر
ولد سید محمود خان بارهه بخطاب سیفخانی ممتاز گردیدند شاه بیگخان حاکم قندهار را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری
سرافراز گشت در خلال این حال از وقایع احمدآباد بعرض والا رسید که یکی از اوباشان خود را از ابنای و اولاد
مظفر گجراتی قرار داده مصدر فتنه و شورش شده است راجه بکرماجیت عرف پترداس گجرات صوبه احمدآباد
و تسکین این فتنه مامور شد و قلیچ خان الحضور طلب داشتند **ذکر فتنه و بغی سلطان خسرو جهین پور خلافت**
سلطان خسرو که از مدتی هوای سلطنت بدماغش پیچیده بود و با فتنه انگیزان جلیس و هم صحبت بود چند کس از
اشرار با خود همداستان ساخته شب یکشنبه هشتم ذیحجه از ارک حصار دارالخلافه برآمده راه پنجاب
پیش گرفت امیرالامرا ازین حادثه آگاه گشته همان لحظه صورت واقعه بعرض رسانید شیخ فرید بخاری را حکم شد که
در ساعت سوار شده خود را بدو رساند و شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را بحراست دارالخلافه مامور نموده اعتماد الدوله

رابه اتالیقی شاهزاده مقرر ساختند شاهزاده بلند اقبال سیوم پور خلافت است تولد آنجناب در لاهور
از بطن جگت گسائین صبیه موته راجه در سنه نهصد و نود و نه هجری واقع شده و منظور نظر عرش آستانی
بوده اند و در خدمت جد بزرگوار تربیت و پرورش یافته و در بیوقت سنین شریف ایشان شاهزاده
سالگی رسیده بود القصه آنحضرت از راه احتیاط از عقب همان شب بعزم دفع فتنه خسرو از دارالخلافه بنفس نفیس فرمودند
نزدیک بوقوع شیخ میرزا حسن ولد شاهرخ میرزا که برفاقت خسرو راه ادبار پیش گرفته بود در سواد دارالخلافه
دستگیر گشت بزندانخانه جا یافت اهتمام خان کوتوال را فرمان شد که قراولی کرده هر کس از رفیقان خسرو
بدست افتد محبوس سازد بعد قطع چهارده کروه از زبان مخبران بعرض رسید که حسن بیگ بدخشی با چهارصد
پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود نزدیک بتهره بخسرو ملاقات کرده بمقتضای ادبار رفیق او
شده و همچنین عبدالرحیم معزول دیوان لاهور که عازم حضور بود با او ملاقی گشته عازم پنجاب شده اند و در راه
از طوایل بادشاهی و از سوداگران هر اسپی که بدست می افتد پیادهای شورش افزا را سوار ساخته قریات و قصبات
و سراها را تاخته و سوخته میروند بادشاه جوانبخت ازین رشیدی و کم سعادتی ولد باغی خود آگاه گشته شیخ فرید بخاری
که بتعاقب مامور شده بود تاکید نوشت که زودتر خود را بدان بخت برگشتگان رسانیده سزای کردار در کنار ایشان
گذارد و خود نیز بقطع مسافت استعجال فرمود و به دلاور خان افغان که بحراست لاهور قبل ازین واقعه مامور شده بود
فرمان رفت که بسرعت باد و برق خود را در لاهور افکنده در استحکام برج و باره احتیاط نماید و آماده قتال گردد
خان مسطور در پانی پته از مضمون منشور والا آگاه گشته بجناح استعجال پرواز کرده خود را بلاهور رسانید و برج و باره
قلعه را مستحکم ساخته باتفاق اهل خدمات و متعینه الصوبه کمر بمدافعه بسته است **ذکر محاربه شیخ فرید بخاری**

با خسرو و شکست خوردن خسرو و گرفتن بخت آورده اند که بعد رسیدن دلاور خان بلاهور بعد دو سه روز خسرو با ده دوازده هزار
سوار در نواح لاهور رسیده بمحاصره پرداخت و از اندرون و بیرون هنگامه پیکار گرم شد در این حال
شیخ فرید بخاری خود را در دو سه فرسخی لاهور رسانید خسرو دست از محاصره شهر باز داشته آماده مقابله
گشت و ترتیب صفوف کرده با فوجی جرار قدم در میدان کارزار نهاد شیخ فرید باتفاق سیفخان و سید جلال
سادات بارهه و سید کمال بخاری دلیرانه و مردانه کمر بمدافعه بست و جنگی در نهایت صعوبت اتفاق افتاد
و سید جلال با شصت هفتاد نفر سادات بارهه در معرکه کارزار بنهایت شربت شهادت چشیدند و قریب چهارصد
از لشکر مخالف کشته شد آخرالامر هزیمت بر لشکر خسرو بی طالع افتاد و نسیم فتح بر پرچم رایات بهادران
لشکر بادشاهی وزیدن گرفت بی سعادت باتفاق حسن بیگ و عبدالرحیم و دیگر چند کس بسمت آب چناب
راه فرار پیمود و غنیمت بیحد از اسپ و شتر و اسلحه و اقمشه بدست بهادران درآمد شیخ فرید چند فوج بتعاقب
خسرو را باسو گهیال سواری او بسرعت تمام بحضور اشرف روان ساخته مژده فتح [illegible]
آنحضرت در جهانگیرنامه مصنفه خود می نویسند که در سرای قاضی علی شب پنجشنبه [illegible] خبر [illegible]
لشکر بمن رسید با آنکه باران عظیم بود همان وقت طبل کوچ نواخته سوار شدم در وقت سواری میر جمال الدین حسین
بشتبریانی برای من آورد هر چند میل طبیعت بخوردن بریان بسیار بود از اضطراب خاطر یک لقمه از آن تناول
کرده روانه پیش شدم و القدر اضطرابی بهم رسیده بود که هر چند جامه جیبه را طلب کردم حاضر نساختند و
زیاده بر پنجاه سوار در رکاب نبود و تا رسیدن پل دریای گوبندوال چهارصد پانصد کس در رکاب تمام بهم آمدند
و هنگام عبور پل مسطور منشی توشکچی مژده فتح و نصرت رسانید و بجلدوی این خدمت بخطاب خوشخبرخان معزز شد

میر جمال الدین حسین که دو سه روز قبل ازین لشکر و سپاه و سامان و سرانجام خسرو را دیده آمده بود
استقلال او در نمیکرد تا آنکه همان لحظه سوگهیال رسید و فتحنامه و جواهر خسرو با ده نفر خواجه سرای او و سوی شیخ فرید
از نظر انور گذشت میر را یقین فتح شد و از روی اضطرار سر بپای من گذاشته بخضوع و خشوع تمام گریه شروع
نمود و گفت بالا اثر این اقبال تماشا شد چه فوجی جرار با خسرو دیده بودم و با شیخ فرید مردم قلیل [illegible]
سامان القصه چون خبر فرار خسرو رسید و تیقین نمود که بکدام سمت آواره شده راجه باسو زمیندار کوهستان
سوالک را بطرف کوه پهاپتهان و علی اکبر را بدامنه کوه دیگر روان ساختم که تا او را بدست نیارند مراجعت
ننمایند و بخاطر چنان بود که اگر آن بی سعادت بکابل برود من هم بتعاقب او بروم مبادا خود را باوزبکیه
رساند و اهانت و خفت را به این دولت پایدار ملحق سازد و بدین عزیمت بسرعت تمام متوجه گشتم
و جلوتر رانده در ابتدای شب فتح خود را به نزدگاه رسانیدم شیخ فرید قراولی استقبال کرده شرف ملازمت
دریافت او را بجلدوی حسن شجاعت و مردانگی در آغوش کشیده نوازشها فرمودم و در خیمه او فرود آمده
آرامش گزیدم روز دیگر روانه پیش گشتم روز دوشنبه ذی حجه در باغ میرزا کامران سواد لاهور مضرب خیام ارادت
همایون گردید دستگیر گشتن خسرو و رفیقانش بعرض والا رسید کوس شادمانی نوازش درآمد غلغله تهنیت
بلند شد شرح این سانحه عبرت فزا آنکه بهشتم ذیحجه خسرو با معدودی بر ساحل دریای چناب رسید
و از رفیقان کنکاش میخواهد افغانان راهل نهد که ملازم قدیم او بودند گفتند که بطرف دارالخلافه
آواره باید شد لشکر بسیار فراهم خواهد آمد حسن بیگ بدخشی که سر حلقه مدبران بود و اهل و عیال در کابل
داشت تحریک رفتن کابل شد خسرو رای او را پسند فرمود و خواست که از گذر شاه پور که از گذرهای معین است

عبور نماید چون بجمیع جاگیرداران و راه داران و گذربانان صوبه پنجاب حکم والا صادر شده بود که گذرها
و معبرها باخبر باشند حکام ان ضلع احتیاط کمال بکار برده بود هیچ یکی کشتی بهم نرسید تعفص بسیار یک
کشتی پر از هیمه و کاه بهم رسیدند حسن بیگ عزم ان نمود که خسرو را بکشتی هیمه نشانده عبور بکنانند چون
بر کنه سوده بره از مقدمه اگاه گشته بمحال النعت پیش آمده و دران تاریکی شب شور و غوغا بلند شده در سحر اواز
میر ابوالقاسم نمکین را که حاکم گجرات بود اگهی داد نزدیک طلوع صبح میر مسطور بالاتفاق هلال خان و
جماعه خواجه خضریان بر کنار اب رسیده بر فیل و کشتی نشسته بر خسرو و حسن بیگ حمله کرد بقدر جابکی
انداختند بندهای بادشاهی بهمت بر بستن و دستگیر کردن انجماعه گماشته روز یکشنبه بیست و چهارم و بیچه خسرو و در رفقا
را دستگیر کرده بحضور معروض داشتند روز دوشنبه سلخ ماه مسطور این واقعه بعرض والا رسید امیر الامرا...
که انها را بحضور بیارد سیوم محرم خسرو و رفیقانش را دست و گردن بسته در باغ کامران میرزا بنظر اشرف
فرمان شد که خسرو را بتادیب خانه زندان فرستاده حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در
خر گرفته وازگون بر خر نشانده تشهیر سازند کار بجاوران پیل آورده حسن بیگ زیاده از یک پهر زنده
و عبدالرحیم از غایت بی غیرتی خیار و اقسام چیزهای مرطوب در همان حالت می بلعید یکروز و یک شب زنده
حرکت دایند روز دیگر حکم نجات شد و حرکته بیرون دال ارالفتح اباد موسوم ساخته بجاگیر شیخ فرید تنخواه کردند
و بخطاب مرتضی خانی نواختند و به انتظار ساعت سعید نوروز در باغ کامران اقامت فرموده روز ...
~~و را بتادیب خانه زندان فرستاده حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر ...~~
و خسرو را از میان ان اجل رسیدگان بگذرانند شیء بسیاست بسیاری رفیقان خسرو را در سیاست رسانید و قریب ...

داخل شهر شدند دارزور
بجهت عبرت خودسران
فرمان شد که جمیع رفیقان
خسرو را دو رویه بر دار کشند

روپیه از اموال حسن بیگ بخزانه بادشاهی داخل گشت همدرین حالات بعرض والا رسید که حسین خان حاکم هرات بالاتفاق
حکام فراه و سیستان فرطاهر قندهار رسیده کمر بمحاصره بسته است و شاه بیگخان خارش قندهار را مملو از
غنیم و سوسه بخاطر نیاورده هر روز از افواج جرار بجنگ او میفرستد و بصدمه توپ و تفنگ رخنه در اساس
همت مخالفان می افگند و از بیدلی و مردانگی برارک سیوم قندهار در محلی که بنظر مبر و بنیان در آید
محفل عیش و نشاط آراسته اقداح می ارغوانی بگردش در می آرد میرزا غازی ولد میرزا جانی مرزبان ...
بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عطای علم و نقاره ممتاز گشته بمدد شاه بیگخان دستوری یافت و چهل
و سه هزار روپیه بقراخان و تعلیج بیگ و نقدی بیگ مدد خرج گویان مرحمت شد و تعینات میرزا غازی
گشته و دو لک روپیه بطریق مساعده بتفرقه احدیان عطا کردید و فرمان شد که بمرور از ماهانه انجماعه وضع نمایند
و انحضرت در جهانگیرنامه مصنفه خود درج مینمایند که ارجن نام هندوی در گویندوال بر ساحل دریای بیاه
از مدتها کوس شیخی و ارشاد مینواخت و بسیاری از طایفه هنود بلکه اکثری از ساده لوحان اهل اسلام
بادی پیری و مریدانه سلوک میکردند و میگفتند و بنزد و سجده میرسانیدند و از سه چهار پشت دوکان پیری
او گرم بود از مدتها بخاطر میرسید که این دوکان باطل او را برهم سازیم از بعض امور درست نمیداد در خلال
مسموع شد که او در وقت خروج خسرو را بسلطنت بشارت داده بود و مانند هندوان قشقه زعفران بر پیشانی
او کشیده بطلان او بر خاطر متیقن گشت او را طلب داشته بسیاست رسانیدم و منازل و مساکن او را
فرزندان او را بمرتضی خان عنایت فرمودم و دوکس از رفیقان او که راجو و انبا نام داشتند دستگیر گشتند
راجو را بردار کشیدم و انبا را بأخذ مال تادیب نمودم و بجلا یک لک و پانزده هزار روپیه از مال ارجن و رفیقان ...

بوصول رسید و انمبلغ را بتعمیر خانها و مساجد و دیگر بقاع خیر وادم روز پنجشنبه بیست و نهم صفر سلطان
پرویز از ولایت رانا بحضور اشرف رسیده سعادت ملازمت دریافت مشمول عنایات خاقانی گشت
باعث تشریف اوردن شاهزاده مسطور ان بود که بوقت تعاقب خسرو منشور والا بنام شاهزاده رفته
بود که خود را مع افواج بدار الخلافه رسانده از پردگیان تتق عصمت و خزاین بادشاهی باخبر باشند بالاتفاق
پیش از ورود منشور طلب آنها از زمان الحاج نموده بدر آمیه اصفهان قرارداده بود که کرن ملم پسر خود را
با تحف و هدایا بدرگاه والا روانه سازد درین گفتگو بودند که فرمان طلب رسید شاهزاده باستصواب
امرا صلح کونه کرده عطف عنان کرده بسمت دار الخلافه ره نورد شد پیش از ورود بدار الخلافه خبر بهمت
خسروی بشاهزاده رسید و حسب الحکم اشرف در عین شدت با رندگی خود را بحضور رسانید و بعطای اسپ خاصه
و خلعت فاخره و اسپ و فیل ممتاز گشت روز دوشنبه نهم ربیع الاخر مقربخان و دلاور خان با هیات سه انور بیر و چهار
دختر شاهزاده دانیال مرحوم را از برهانپور با والدهای انها بحضور انور رسانیدند پسر کلان طهمورث نام
داشت دویمی بایسنقر سومین هوشنگ عنایات خاقانی مشمول انها گشت دوازدهم ماه مسطور شاهزاده
والاقدر محمد خرم پردگیان تتق عزت را از دار الخلافه اکبر اباد بحضور انور آوردند انحضرت به استقبال مریم مکانی
والده خود چند فرسخ سوار گشته لوازم تعظیم بجا آوردند و شاهزاده بلند اقبال را در آغوش شفقت کشیده مقصود
نوازش فرمودند در خلال اینحال بعرض رسید که چون شاه عباس فرمانروای ایران از عزم حسین خان حاکم
هرات و دیگر امرای خود که به تسخیر قندهار کمر بسته بودند آگاه گشت حسین بیگ نام معتمدی را تعیین نمود که انجماعه
را ازین جرات بیحکم پشیمان ساخته بجا و مقام خود بگردانند و خود بهندوستان رسیده لوازم سفارت بجا آرد

حسین بیگ پیش از انکه میرزا غازی و دیگر افواج بادشاهی بقندهار برسد افواج شاهی را از محاصره
قندهار بر داشته روانه حضور اشرف گشت سردار خان را بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار
نواخته بحراست قندهار رخصت نمودند پنجاه هزار روپیه مدد خرج مرحمت شد و منشور خیلی نگاشت
که میرزا غازی بصوبه داری ته و قلعه داری قندهار سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش
بحراست صوبه بنگاله و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز گردید خلعت خاصه با کمر بند مرصع و اسپ
با تنچاق با زین مرصع و دو لک روپیه نقد مرحمت گشت و سه لک روپیه بکمکیان او عطا فرمودند
و پسران دولتخان لودی که از ملازمان عمده خانخانان میرزا خان بود و بزر لیه شاهزاده دانیال
از منصبداران بادشاهی داخل گشته در ینولا بحضور اشرف رسیده بمنصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی
سرفراز شد همدرین اثنا شاهزاده پرویز را صبیه سلطان مراد مرحوم منسوب ساخته یک لک روپیه را
ساچق فرستادند و یک لک روپیه نقد و بیست و پنج هزار روپیه را قطعه لعل شاهزاده عنایت شد
و هما بتخان کابلی و دلاور خان هر یکی بمنصب دو هزاری ذات و سوار سرفراز گشتند و چهل و دو کس از احدیان
بمنصب عطا شد و شیخ بایزید سیکری وال بخطاب معظم خان و حکومت دهلی ممتاز گشت از سانحات
غریبه انکه خواجه ابوالحسن کتابت خان اعظم میرزا کوکه را براجی علیخان بخط و املا خود نوشته بود
و در حیث و غیبت و بدگوئی حضرت عرش آشیانی دقیقه فرونگذاشته بنظر اشرف درآورد در محل
ان کتابت را بدست میرزا کوکه داده اند از غایت شوخ چشمی نوشته خود را بی محابا بآواز بلند خواند
امرای اکبری و جهانگیری بر بی ادبی او نفرت کردند از پیشگاه خلافت تغیر جاگیر معاتب گشت

روز یکشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم محفل طوی شاهزاده پرویز آرایش یافت و از خوان فضل بهره تمام
بخاص و عام رسید روز یکشنبه دهم ماه رجب لشکر ظفر پیکر از جهانک و شهر به تشریف فرمودند و اصفهان را انجا جهت حراست
لاهور گذاشته سه ماه و شش روز در نخجیرگاه نشاط خاطر می افزودند همگی پانصد و هشتاد و یک جانور در قید
تفنگ و یوز و دام مدام شکار در آمد قوچ کوهی یکصد و هشتاد بز کوهی بیست و نه گور خر ده نیله گاو
نه آهو و غیره سیصد و چهل و هشت از الجمله آنچه وزن نموده چنین بود نیله گاو چهارده من و گور خر شش من
شانزده آثار بز کوهی دو من و سه سیر بوزن در آمد همدرین وقت عرضداشت عبدالله خان از کالپی رسید
که رامچند پسر بکرماجیت بندیله را دستگیر کردم بعنایت علم و منصب سه هزاری ذات دو هزار سوار از اصل و اضافه
سرفراز گشت همچنین از عرایض حکام صوبه بهار بعرض رسید که جهانگیر قلیخان با لشکرام زمیندار که مفسد متمرد بود
اتفاق محاربه صعب افتاده خان مذکور بنفس خود مباشر حرب گشته مفسد مذکور را بقتل آورد و خدمت شایسته
بجلدوی این خدمت بمنصب چهار هزاری و پانصدی ذات و سوار معزز گردید ذکر سال

دویم جهانگیری

روز چهارشنبه ۲۲ ذیقعده سنه هزار و پانزده هجری نیر اعظم به بیت الشرف تحویل نمود محفل جشن
آراستگی یافت و در پای امرا و اعیان نوازشها رفت از عرایض قندهار بعرض رسید که میرزا غازی دوازدهم
شوال داخل حصار قندهار شد و شاه بیگ خان با افواج ملکی روانه حضور گردیده بیست و نهم ذیقعده
عبدالله خان رامچند بندیله را مسلسل و مغلل بدرگاه والا آورد و او را و خویشان او را بخلاع فاخره نوازش
فرموده براجه باسو و غیره سپردند که ضامن گرفته بگذارد دوم ذی الحجه شاهزاده جوانبخت
محمد خرم بمنصب هشت هزاری ذات و پنج هزار سوار و عطای تومان طوغ و علم و نقاره نوازش یافت

ذکر توجه رایات جهانگیری بصوب کابل

هفتم ذی حجه از لاهور نهضت نموده در باغ دل آمیز که آنروی آب راوی
واقع است منزل گزیدند قلیچ خان و میران صدر جهان و میر شریف آملی بحراست لاهور دستوری
یافتند و امیر الامرا بسبب بیماری رخصت لاهور گرفت در همین منزل حسین بیگ ایلچی فرمانروای ایران
بملازمت رسید بانعام ده هزار روپیه و خلعت فاخره و کمر خنجر سرفراز شد روز دوشنبه در منزل
روز سه شنبه در موضع جهانگیرپور پنجشنبه در هتهه الله روز شنبه در منزل حافظ آباد منزل شد روز یکشنبه ذیحجه
از آب چناب بر پل عبور فرموده بحوالی گجرات فرود آمدند این حصار بحکم حضرت عرش آشیانی تعمیر
گشته و گوجران در و سکونت گرفته اند لهذا بگجرات موسوم شده روز جمعه بحوالی پور ولیه دو منزل
بر ساحل دریای بهت منزل فرمودند و آنحضرت در جهانگیرنامه خود درج نموده اند که منبع آب دریای بهت چشمه
است در کشمیر باک بطور مثمن بیست گز در بیست گز و بر ساحل آن حجرهای سنگین و غارهای متعدد
عبادتگاه مرتاضان است و آبی شفاف و ماهی بسیار دارد و بحکم من باغچه بر اطراف آن ترتیب داده
اند و ایوانها و نشیمنهای عالی تعمیر کرده اند که تماشاگاه نظارگیان است غره محرم از کنار بهت کوچ شد
دیگر روز در میان سواد رهتاس مضرب خیام دولت گشت این حصار را بنا کرده شیر خان افغان است در عمل
سلیمخان صورت اتمام پذیرفته و بر یکی از دروازهای آن قلعه خرج تعمیر آن کنده نقش نموده اند شانزده کرور
و ده لک و دام و کسری صرف گشته که بحساب رایج الوقت چهار لک و بیست و پنج هزار روپیه باشد از انجا
کوچ بکوچ متوجه پیش شدند روز چهارشنبه ظاهر بابا حسن ابدال منزل شد شرق رویه المقام آبشاری
تند میرود و در میان آنگیر که منبع آبست راجه مانسنگ کچهواهه عمارتی ساخته بغایت خوشنماست [illegible]

عیش دوست دوشنبه در دار العمارت شاه عباس گسترده افواج می ارغوانی را بگردش آوردند و بسیاری یا ماهیان را
بصد حال بدست آورده مرواریدها در بینی آنها افکنده سر دادند روز چهارم نهضت واقع گشت و از قلعه اتک
تا اتک بنظر خان دلدار خان کوکه مفوض ساخته فرمودند که تمام طایفه لهراکانرا کوچانیده بلاهور روانه سازد
نوزدهم نزدیک بقلعه لنگر منزل شد القلعه از بناهای حضرت عرش آشیانیست آب نیلاب را بر بیست و هشت کشتی پل بسته
عبور فرمودند به بختیان حکم شد که قدغن نمایند که سوای متوبان و امرا هیچکس عزم کابل نکند و اردوی کلان
در اتک باشد در همین منزل منصب مهابتخان دو هزار و پانصدی ذات و سوار مقرر شد حضرت مینویسند که بیست و سیم
محرم در باغ سردار خان که در حوالی پیشاور است منزل کرده جهت سیر بگورکهتری که معبد جوگیانست رفتیم بگمان
انکه شاید درویشی مرتاضی بنظر در آید که از صحبت او فیض توان یافت این خود حکم عنقا و کیمیا داشت
یک گله بیکیان بی معرفت بنظر در آمدند که از دیدن اینها بجز تیرگی خاطر چیزی حاصل نشد القصه روز پنجشنبه منزل
جمرود و روز جمعه بکتل خیبر آمده شنبه از کتل پیچ گذشته لیوبیچانه فرود آمدند دوم صفر ظاهر سیاه آب بر کنار دریا
منزل شد از لطف دریا کوهی است که اصلا سبزه و درخت ندارد و ازینجهت آنرا کوه بیدولت میگویند شنیده اند
که معدن طلا در همین کوه میباشد روز چهارشنبه سیوم صفر اصفهان بمنصب وزارت کل و عطای تشریف خاصه و
دوات و قلم مرصع ممتاز گشت و یکقطعه لعل مینکس خان منظور بقیمت شصت هزار روپیه بنوقبول موصول شد
بالتماس خانشار آلیه خواجه ابوالحسن شریک امور وزارت گردید در میان رودخانه سنگی سفید بنظر آورده اند
بموجب حکم اشرف از آن سنگ صورت فیل تراشیده این مصرعه را که مطابق تاریخ هجریست در سینه آن منقوش ساختند
مصرع سنگ سفید فیل جهانگیر پادشاه — درهمین تاریخ کلیان پسر راجه بکرماجیت حاکم احمدآباد در آنحضور اشرف

آوردند چون بعرض رسیده بود که او زن مسلمه را بتصرف در آورده بجهة اخفای اعمال شنیع خود پدر و مادر
آن زن را کشته در خانه خود گور کرده بنابران او را بحضور طلبیده بتحقیق این واقعه پرداختند بعد ثبوت
جرم فرمان شد که زبانش قطع کرده بحبس دوامی معذب سازند و لبکیایان و کناشان طعام نخورده
باشند چهارشنبه بسرخاب منزل شد و از انجا بجکدلک فرود آمدند بعد قطع منازل دوازده چهاردهم شهر صفر
بحد کابل داخل گشتند از انجا احمد بیگ را با ده افغانان بنگش دستوری دادند و دو لک روپیه تحویل
موهنداس ولد راجه بکرماجیت شد که برای اخراجات در آن لشکر رسانند و شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل
بمنصب دو هزاری و پانصد سوار و خطاب افضلخان ممتاز گردید بیست هزار روپیه بجهت مرمت قلعه بنگش
بلاع مرحمت شد روز پنجشنبه هیردهم صفر از پل مستان عبور نموده زر سرخ و سفید بر خلایق ریخته داخل باغ شهرآرا
گشتند و داد عیش و نشاط دادند و بموجب حکم اشرف در پهلوی آن باغ باغی دیگر احداث کرده نهال
ها نشاندند و بباغ جهان آرا موسوم گشت و آنحضرت بسیر و گلگشت باغ شهرآرا بغایت متوجه
بودند اکثری از آن روزها بعیش و نشاط بسر برده شبها با علما و فضلا صحبت میداشتند و محفل طعام طبیخ
و نغمه اندازی رونق می پذیرفت و نوابان ارغنک قیام مینمودند خلاع فاخره و زر نقد انعام
می یافتند و حکم شد که هر روز پنجشنبه تصدق مساکین یکهزار روپیه میرسانیده باشند و بموجب فرمان عالی
در میان دو حوضی که بر کنار جوی وسط باغ واقع است پارچه سنگ سفید که طول آن یک و نیم گز و عرض
سه ربع گز بوده باشد نام آنحضرت را با اجداد عظام نقش نموده نصب ساختند و بر روی دیگر آن
سنگ معافی زکوة و اخراجات زیادتی صوبه کابل منقوش گشت و آنحضرت هر روز بسیر کابل تشریف می بردند

روزی بدامنه کوه جنوب رویه کابل الیف بردند در انجا صفه سنگی است الموصوف بتختگاه شاه
که حضرت فردوس مکانی بران صفه نشسته بباده پیمایی مشغول میگشتند و حوضی مدور بسنگ کوه
ان صفه کنده اند که به دو من شراب مملو می شد و انموده حضرت فردوس مکانی بر دیوار ان صفه
این عبارت نوشته اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه
فی سنه ۹۱۴ انحضرت فرمودند که تختی دیگر برابر ان صفه تراشیده حوضی دیگر بهمان دستور بر کنار ان کنده
و نام انحضرت را با اجداد عظام بر دیوار ان منقوش ساختند دیگر آنکه با ندیمان و خاصان بران
صفه نشسته داد عیش و خوشدلی دادند درین ایام واقعات بابری بخط حضرت فردوس مکانی
بنظر اشرف درآمد انحضرت مینویسند که چهار جزو از اجزای ان کتاب رفته بود بخط خود نوشته مرتب
کردم و بعبارت ترکی صورت این واقعه نیز بخط خود رقم کردم که یادگار باشد و تا انکه در هندوستان کلان
شده ام از نقش و نوشتن ترکی عاری نیستم وزیر الملک میر بخشی شد و قلیچ خان فرمان رفت که یک لک
و هشتاد هزار روپیه از خزانه لاهور جهت مصارف ضروری بقندهار رساند روز جمعه بیست و پنجم ماه صفر
بزیارت مرقد شریف حضرت فردوس مکانی الیف برده نان و حلوای وافر بمستحقان و درویشان
تقسیم نمودند پرگنه گجرات بشیر خان افغان تنخواه شد و انحضرت مینویسند که هر روز فرزندی بکدام
... از سیر باغات کابل محروم مانم دوازدهم ربیع الاول زنجیر از پای او گرفته بسیر باغ شهر آرا
اجازت دادم بیست و نهم ماه مسطور روز یکشنبه عرضداشت اسلامخان حارس اکبراباد با خطی که
جهانگیر قلیخان صوبه دار بهار به او نوشته بود بنظر گذشت مضمون انکه سیوم ماه قطب الدینخان کوکه حاکم

بنگاله

بنگاله را علیقلی عرف شیر افکن بزخم شمشیر ابدار رهسپار ملک بقا ساخت بغایت اندوهگین گشتم شرح
این حال انکه علیقلی از طایفه استاجلو و سفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود بعد فوت اسمعیل میرزا
بهندوستان آمده در ملتان خانخانان میرزا خان را که بتسخیر تتهه متوجه بود دریافت بر جا خانخانان
غایبانه او را داخل بنده های عرش آشیانی کرد مدتی در خدمت انحضرت گذرانید در ... بخطاب
شیر افکن جانی سربلند گشته بفوجداری بردوان متقرر گردید درین ایام بنام قطب الدینخان کوکلتاش
حارس بنگاله فرمان صادر شده بود که او را البته بحضور انور بفرستد خانشار الیه بمجرد رسیدن منشور والا ایلغار کرده
به بردوان رفت شیر افکن اگاه گشته با دو جلودار خود را به استقبال رسانید قطب الدین او را دریافته
خواست که از مضمون فرمان اگاه سازد او بفراست دریافت فی الحال شمشیر از نیام کشید بچستی و چالاکی
تمام دو سه زخم کاری بقطب الدینخان رسانید و انبه خان از حاکم زاده های کشمیر رفیق قطب الدینخان
بود بپاس نمک زخمی کاری بر فرق شیر افکن زد و انبه خان را بشمشیر سنگین جان ضرب رسانید که همان
لحظه سر عقبی اختیار نمود ملازمان قطب الدینخان هجوم آورده شیر افکن را پاره پاره کردند و قطب الدینخان
را بمنزل آوردند بعد یک دو ساعت شربت ممات چشید روز یکشنبه نهم ماه جمادی الاول بشحنگی بادشاهی بجانب هندوستان
نصب نموده بود درین اثنا ... خان برادر اصفخان بمنصب هزاری و پانصد سوار و خدمت بخشیگری صوبه ...
و حاجی پور و عطای خلعت و اسپ سرفراز شد در ان اثنا بعرض رسید که در حوالی ... با میان حسینی احمد
یاقوت نام در غاری مردیست که جسد او تا حال خاک نخورده و زخمی است بر گردنش که خون از او میرود
در مدت وفات و چگونگی احوال او معلوم نیست معتمد خان مصنف جهانگیرنامه را برای تفحص این واقعه تعیین فرمودند

او در جهانگیرنامه مینویسد که بعد شش منزل در موضع تالیان که جمعی از سادات سبزوار در ان سکونت دارند رسیدم
روز دیگر بران محل رفتم بمقدار دو سه ذرعه ایوانی مرتفع از زمین بنظر درآمد و ... همان ان رفتم خانه ... حجار
ملاحظه شد و در تابوتی میتی بنظر درآمد که دست چپ بر عورت داشت و یک دو ذرعه کرباس هم بالای او بود و به
آئین اسلام رو بقبله او را خوابانیده اند و از اعضاش انچه بر زمین رسیده فرو ریخته و انچه از زمین جدا بود سالم
مانده اجزای خون غلط بود بمقدار یک انگشت خطی در کمرش پیدا بود دیگر از احوالش هیچ معلوم نشد کهن
سالان ان موضع میگفتند که از اجداد خود شنیده ایم که از شهدای جنگ سلطان محمود غزنویست غایتا از
هفتصد هشتصد سال مدت وفاتش بیشتر است والله اعلم بالصواب خلص سخن انکه حراست صوبه کابل از پیشگاه
خلافت بشاه بیگخان معزول حاکم قندهار مقرر نموده رایات جهانگیری بسمت دار الخلافه متوجه شد تا پیش خان
را تا رسیدن شاه بیگخان بنیابت گذاشتند بیست و نهم ماه مسطور خبر رسید که شاهرخ میرزا در مالوه وفات یافت
از او چهار پسر ماند حسن حسین میرزا سلطان و بدیع الزمان و شش دختر و مغل از جمله انها حسین از برهانپور گریخته
در راه بدخشان رفت مال کارش معلوم نشد که بکجا انجامید و از جمله فرزندان میرزا مرحوم میرزا سلطان که
منظور نظر خاص بود بمنصب هزاری پانصد سوار سرفراز شد هم درین اثنا شاهزاده خورم بعرض رسانیدند
خسرو باز بنزاع گرفتار شد تفصیل این واقعه چنانست که بموجب حکم اشرف ملازمان اصفخان و امیر الامرا نوبت خسرو را
بنوبت پاس میداشتند روز نوبت ترک ملازمان خود اصفخان نور الدین ولد اصفخان مرحوم عمزاده ...
نزد خسرو میرفت خسرو او را در غلانیده باخود رفیق ساخت و نویسنده اعتبار خان خواجه سرا که نظارت
حرمسرا به او متعلق بود با او شریک شد و قریب پانصد کس را رفیق خود کرده تذکره مرتب ساختند و در انتهای فرصت شدند

که خسرو با جماعتی اتفاق کرده در مقام ... شد
چند کس از اعیان ... شدند

و یک کس

و یک کس از انجماعه تخلف کرده صورت معامله بعرض شاهزاده خورم رسانید شاهزاده فورا بحضور انور رسیده
اظهار نمود اصفخان نیز بهمان وقت بملازمت پیوسته صورت حادثه معروض داشت انحضرت بموجب
التماس صلابتخان بودی که رتبه فرزندی داشت شیر بیک اوزبک را که داخل فرقه باغیان بود امان
داده استفسار چگونگی نمودند او انچه نفس الامر حقیقت بود بعرض رسانید دریای قهر شاهنشاهی جوش
زد بموجب حکم اشرف نور الدین ولد اصفخان مرحوم و محمد شریف ولد اعتماد الدوله و میرزا ترکمان و نوکر
اعتبار خان را بدار کشیدند و در باب فتح الله ولد حکیم ابوالفتح گیلانی فرمان شد که تشهیر کرده بر خر واژگون
نشانده منزل بمنزل می آورده باشند و میخواستند که ان تذکره را بمیان آورده هر یکی را سیاست فرمایند
صلابتخان بودی که رتبه عالی داشت زبان الحاح گشوده التماس نمود که قلم عفو بر صحیفه جرائم انجماعه کشیده
بفرمایند که این طومار شورش فزا را ناخوانده به آتش در اندازند شفاعت خان مسطور بدرجه قبول افتاد
و عالمی از آتش اجل خلاص یافت هژدهم انماه در منزل ستجاک شکار قمرغه طرح انداخته یکصد و دوازده آهو
تفنگ شکار فرمودند در ان منزل یکعدد شنقار از کابل اوردند که بهوزن شصت روپیه بود و بغایت راست
تیز ه بیست و دوم جمادی الاولی حکیم جلال الدین مظفر اردستانی که نسب خود را بجالینوس رسانید فوت شد
بغایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود انحضرت مینویسند که در ایام ساده رویی با وقتیکه حکیم مسطور
در محفل شاه طهماسب فرمانروای ایران میرفت شاه این مصرعه میخواند خوش طبیبی است بیا تا همه
بیمار شویم دوم جمادی الاخر در باغ وفا نزول شد و محفل وزن شمسی منعقد گشت چهارم انماه در جلال آباد
شکار قمرغه افگندند سی و نه قوچ و بیست و نه کوتقی و نود ارغلی و پنجاه توغلی و نود سفیده شکار شد روز ... در ...

الوزه مصدر بخاتم گشت در ماه شاه بیگخان با سپاه فراوان از قندهار رسیده شرف ملازمت دریافت
مشمول عنایات شد آنحضرت مینویسند که ترغیب کرده حضرت عرش آشیانی است و در شجاعت و
مردانگی بی نظیر و بی همتا و آنقدر نازنوکران خود میبرد است که منجر بکشتگی میشد و تا جید هیچ گزندی فایده
نشد و آن قدیم الخدمت را بخطاب خاندوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه
مرحمت نموده بحراست کابل رخصت نمودم و تمام سرکار کابل و تیراه و بنگش و ولایت سواد و بجور بجاگیر او
داده رتق و فتق بعهده او مقرر ساختم و سیوم رجب فرزند عزیز ملا اسحاق را بخطاب عنایتخان سرفراز
نموده خلعت خاصه و شمشیر مرصع بخشیدم پنجم رجب ظفرخان ولد زینخان کوکه بشرف ملازمت دریافت
به اضافه منصب سرفراز گشته مامور شد که از راه اول بندی شکار قمرغه ترتیب دهد بموجب حکم بجا
آورد باعث انبساط خاطر اشرف گشت و بیست یکم شهر رجب بظاهر رهتاس نزول رایات جلال
شد و شکار قمرغه فرمودند ششم شعبان در مقام حسن ابدال امیر الامرا از لاهور رسیده شرف ملازمت
دریافت جمیع حکما دست از معالجه او کشیده بودند حق تعالی محض بحکمت خود شفا بخشید در همین منزل
سلیمان بیگ و الاهی بخطاب فدائیخان ممتاز گشت دوازدهم باغ دل امیر مورد سرادق عزو جلال
شد جمیع امرا که در لاهور بودند به استقبال رسیده ادراک دولت ملازمت نمودند روز دوشنبه پانزدهم
شعبان داخل حصار لاهور شدند روز دیگر میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر میران که نسبش بشاه
نعمت الله ولی قدس سره منتهی میشود از عراق رسیده شرف ملازمت دریافت بانعام دوازده هزار
روپیه نقد و بمنصب هزاری ذات دو صد سوار ممتاز گشت آنحضرت در جهانگیرنامه مینویسند که در عهد

افغانان

شاه طهماسب

شاه طهماسب فرمانروای ایران در تمام قلمرو عراق عجم به بزرگی این سلسله دیگر نبود و حاکم بلده
خواهر شاه جمال بنکاح میر نعمت الله پدر میر میران درآورده بودند دختری که از ایشان بهم رسید بولد
کلان شاه طهماسب که اسمعیل میرزا نام داشت نسبت نموده بودند و دختر اسمعیل میرزا را که از
بطن خواهر زاده شاه بود بمیر خلیل الله نسبت کردند چون بعد از انتقال شاه طهماسب خرابیها
بسیار و دو برادران دست داد تفرقه عظیم درین سلسله نیز راه یافت و املاک و اسبابی که داشتند از
دست انها بدر رفت بنابر آن میر خلیل الله بهندوستان آمد و مشمول عنایت گشت و بعد درین اثنا جاگیر
شاهزاده والانژاد محمد خورم در حویلی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه شد و روز پنجشنبه بیست و دوم
شعبان حسب الالتماس اصفهان بمنزل او با اهل حرم تشریف فرمودند از جمله پیشکش خان منظور جواهر مرصع
الات و اقمشه لطیفه و فیلان و اسپان و چند قطعه لعل و یاقوت بقیمت دو لک روپیه مقبول شد و یک انگشتری
از یک قطعه لعل خوش رنگ که نگین و نگین خانه و حلقه انرا از یک لعل تراشیده بودند پیشکش
مرتضی خان حاکم احمدآباد بموقف قبول افتاد و مبصران قیمت انرا بیست و پنج هزار روپیه تشخیص نمودند یازدهم
شعبان چهل زنجیر فیل و پاره جواهر الات و اقمشه ولایتی و لفیه پارچه دکن که قیمت آن یک لک و پنجاه
هزار روپیه مقرر شد پیشکش مرسوله خانخانان میرزا خان بنظر قبول موصول گشت و همچنین پیشکشی میرزا
رستم قندهاری که از تنسوقهای متعبه دکن بود بدرجه قبول رسید بیستم ماه مسطور میر مغل کروری پیشکش
خضر آباد محمد نامی افغانی را دستگیر کرده بحضور آورد او مصدر شورشها شده بود و در فتنه و آشوب شریک
غالب باخسرو بود برطبق حکم در میدان لاهور او را تیرباران کردند مراجعت شهریار کامگار از لاهور بصوب

دار الخلافه دوم شوال از لاهور نهضت واقع گشت قلیچ خان بحراست لاهور و میر قوام الدین بدیوانی
و شیخ یوسف بخشیگری و جمال الله بکوتوالی انجا مامور گشتند سه ماه مسطور از دریای سلطانپور عبور نمودند
دوشنبه دهم ذیقعده وزیر الملک به اجل طبیعی درگذشت چهاردهم مابین پانی پت و کرنال بشکار شیر
انبساط اندوختند روز پنجشنبه بیستم ذیقعده ساحت دهلی از ورود لشکر ظفر اثر ضیا گستر گردید چهار روز
در قلعه سلیم گده در عمارات تعمیر کرده حضرت جنت آشیانی بعیش و عشرت پرداخته یکشنبه از راه دریا
متوجه دار الخلافه اکبر آباد گشتند معظم خان ناظم دهلی و جمیع اهل خدمات پیشکشهای لایق رسیده بعطای
خلاع سرفراز گشته رخصت معاودت یافتند راجه مانسنگه از رهتاس رسیده بمقصد رکاب جلیل بپیشکش لایق
مصدر نوازش شد ذکر سال سیوم حضرت جهانگیری روز پنجشنبه دوم ذی حجه سنه هزار و شانزده
هجری آفتاب عالمتاب ببرج حمل تشریف آورده و آغاز سال سیوم شد در موضع زنکته محفل جشن ورد آرایش
یافت خانجهان لودی بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سوار ممتاز گشت و خواجه جهان از انتقال وزیر الملک
بمنصب بخشیگری امتیاز یافت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور داخل ارک دار الخلافه اکبرآباد شدند و بعد چند روز
محفل نشاط آراسته صالحه بانو صبیه قاسم خان ولد میر منظم را در عقد ازدواج درآورده بپادشاه محل
مخاطب ساختند همدرینوقت خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله بعرض رسید اسلام خان را بجای او منصوب
فرمودند و افضلخان ولد شیخ ابو الفضل بحکومت صوبه بهار سرفرازی یافت و جهانگیر را بمنصب سه هزاری
دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاص و اسب و فیل و کمر خنجر مرصع نواخته باستقبال رانا مقرر و دستوری
دادند دوازده هزار منصبدار و پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی و هشتاد توپ و کجنال و شصت زنجیر فیل کمک

مرحمت شد و بیست لک روپیه خزانه جهت صرف کومکیان عطا کردند و میر خلیل الله پسر میر غیاث الدین
یزدی که سابق احوالش بقلم درآمد درین روزها بمرض اسهال سفر عقبی اختیار نمود چهارم ربیع الاول
مصنف جهانگیرنامه بخطاب معتمد خان سرفراز گشت پنجم ربیع الاخر خانخانان سپه سالار بموجب حکم
اشرف از دکن رسیده دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیشکش کشید که قیمت آن سه لک روپیه
مقرر شد و سوای آن انچه از هر جنس نفایس و نوادر پیشکش کرد بیرون از حساب است راجه مانسنگه بوطن
دستوری یافت خانخانان بعد چند روز بعهد تسخیر ولایت متعلقه نظام الملکی نوشته داده مرخص و بمدد او
لشکری که تعین دکن است دوازده هزار سوار دیگر تعین شود و ده لک روپیه مدد خرج عطا کرده حکم شد
دیوانیان زود سرانجام دهند کارپردازان زودتر سامان نموده از پیشگاه خلافت و جهانداری خانخانان
را بعطای خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل نواخته بدکن رخصت نمودند خان اعظم میرزا کوکه بحکومت
احمدآباد از تغیر مرتضی خان سرفراز گشت و حکم والا شرف نفاذ یافت که خود در حضور باشد و جهانگیر قلیخان
ولد خود را بنیابت مقرر سازد همدرین ایام پیاده بزیارت روضه حضرت عرش آشیانی متوجه گشتند
بموجب حکم اشرف بصرف یازده لک و پنجاه هزار روپیه صورت اتمام پذیرفته بود مبلغ خطیر بمستحقان و عارفان
مرحمت گشت و چون حکیم علی در منزل خود حوضی ساخته بود و در کنج آن حوض خانه در زیر آب بترتیب ساخته
و رعایت روشنی و دران خانه کتابخانه و رخوت پوشیدنی نهاده حکمتی بکار برده بود که یک کس از اران
روزن بخانه میرفت هر کس از پسران رغبت میکرد لنگ بسته دران کنج غوطه میزد و زینه چند پیش می آمد دو سه
زینه فرود آمده بیرون خانه میرسید و در انجا آن لنگ تر را کشوده رخت خشک میپوشید و می نشست و دران

جائی نشستن ده دوازده کس بود التماس تشریف شریف آنحضرت نمود ملتمس او مبذول داشته منزل او را افتخار
بخشیدند و بعد تماشای آن عمارت و حوض حکیم را بمنصب دو هزاری نواختند ذکر سانحات سال
چهارم از جلوس حضرت جهانگیر شب شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه سنه یکهزار و هفده هجری تحویل نیر اعظم شد
میرزا برخوردار ولد میرزا عبدالرحمن دولدی که نسبتش به امیر شاه ملک که از اعاظم امرای صاحبقرانی بود منتهی
میشود بخطاب خانعالم منور گشت مهابتخان را بحضور انور طلبیده سرداری فوج که تعاقب … امور گشته
بود به عبدالله خان مقرر فرمودند شاهزاده پرویز به انتظام مهمات دکن … ری یافت
آتالیقی شاهزاده مقرر ساخته امیرالامرا و بسیاری امرا از تعینات فرمودند و لک نقاره و فیلخانه عالی و رتبت …
تقدم رحم شد در اواسط سال شاهزاده والانژاد محمد خرم را با صبیه مظفر حسین میرزا ابن بهرام میرزا
ابن شاه اسمعیل صفوی کتخدا فرمودند محفل عیش و نشاط آرایش یافت و بهره فیض نکاح در عام رسید خانجهان
لودی را با دوازده هزار سوار تعینات فوج شاهزاده پرویز نمودند ده لک روپیه نقد بجهت صرف ضروریات
عطا شد فدائیخان مامور گردید که … رساند و معتمد خان را فرمان شد که راجه بر سنگ دیو
بندیله و راجه بکرماجیت و شجاعتخان وغیره را با پنجهزار سوار از فوج عبدالله خان جدا کرده در اوجین
بخانجهان رساند و پنج لک روپیه به شاهزاده پرویز بسمت ترسل یافت کشورخان ولد قطب الدینخان مرحوم
از قلعه رهتاس آمده ملازمت نمود بیست و دو زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید سانحات سال
پنجم از جلوس حضرت جهانگیر روز شنبه ۲۴ ماه ذی الحجه سال یکهزار و هیزده هجری تحویل نیر اعظم دست داد
محفل جشن آرایشی یافت مهابتخان دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف آنرا با تختهای بلور ترتیب داده بودند

پیشکش کشید

پیشکش کشید بر چه امروز این میکیدا شد از بیرون … خان اعظم میرزا کوکه یکدانه مروارید بقیمت چهار هزار
روپیه و میران صدر جهان بیست و هشت جانور شکاری بنظر گذرانیدند غره محرم سنه هزار و نوزده
در رسته … انبساط خاطر افزوده داخل دارالخلافه گردیدند حکومت ملتان از تغیر تاجخان
به ابو النبی اوزبک مقرر گشت هفتم ماه محرم مقربخان از بندر کهنبایت و بندر صورت آمده سعادت
ملازمت دریافت و انقدر جواهر مرصع آلات و ظرفهای طلا و نقره و دیگر نفایس و تحایف نیز ملاحظه گردید
و علامه … داوراقی بنظر در آورد که در عرض دو نیم ماه عرض آن ملاحظه شد و یک سیر
سیمین که جهانگیر قلیخان حاکم احمدآباد بر روش تازه مرتب ساخته فرستاده بود بمعرض قبول افتاد
و افضلخان صوبه دار پتنه چند کس خواجه سرا … بحضور فرستاد بحبس دائمی گرفتار شدند بیست
دوم محرم امری عجیب و قصه غریب دست داد جمعی از قوالان دهلی در حضور اشرف این بیت میخواندند
مصرع هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ❊ ما قبله راست کردیم بر سمت کجکلاهی ❊ و صوفیی وجد و حال
میکرد آنحضرت حقیقت این بیت استفسار نمودند ملا علی احمد مهرکن که در فن خود بی نظیر بود و در وقت
درس شریک سبق آنحضرت میشد نزدیک تخت رفته عرض نمود که روزی حضرت شیخ نظام الدین
اولیا قدس سره بر کنار آب جون بر سر عمارتی نشسته کلاه کج گذاشته تماشای غسل و عبادت هندوان
میکردند درین اثنا امیر خسرو میرسد حضرت شیخ میفرمایند مصرع هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ❊
میر خسرو مصرعه دوم علی البدیهه گفتند ❊ ما قبله راست کردیم بر سمت کجکلاهی ❊ ملا علی احمد این سخن ناتمام
رسانیده بیخود شد افتاد و جان بر او هر چند اطبا الکحال صحیح بمداوا پرداخته حکمتها بعمل آوردند فایده نکرد

فرزندان او جسد او را بدهلی آورده در گورخانه پدرانش مدفون ساختند روز جمعه بیست و یکم ماه مسطور
کشورخان را بمنصب دو هزاری ذات و سوار و بعنایت خلعت خاصه و اسپ عراقی و فیل نواخته
بفوجداری ملک اوجینه مقرر گردانیدند و منصب اسلامخان فتحپوری بهزاری سه هزار سوار قرار یافت
دوم صفر بیوه زنی استغاثه نمود که دختر ضعیفه را مقربخان در بندر کهنبایت بستم و تعدی متصرف
گشته بعد چندی در ظاهر نموده که به اجل طبیعی وفات یافت فرمان شد که صورت این حال را تحقیق
نمایند بعد تفتیش بسیار شخصی از ملازمان مقربخان که بانی و منشا آن کار بود بقصاص رسید و نصف
خانه مسطور بهان ضعیفه عطا شد و او را مرحمت کردید هشتم صفر دو لک روپیه بمیر اغازی جهت
اخراجات قندهار عنایت شد اواخر صفر از واقعات پتنه بعرض والا رسید که چهاردهم صفر قصه غریب
و حادثه عجیب در پتنه بظهور پیوست و در اسرع ساعات منطفی گشت سر رشته آن اینست که افضل خان حاکم
پتنه قلعه و شهر را بشیخ بنارسی و غیاث زینجانی و جمعی دیگر متعهد ساخته بگورکهپور که از پتنه سی کروه
است و تیاری که جاگیر او مقرر شده بود شتافت قطب نام مجهولی از مردم اوچه بلباس گدایان در ولایت
اوجینه رسیده بسرکرده های آن مملکت اخلاص بهم رسانیده اظهار کرده بود که من خسروم و خود را بمکر و حیل
از زندان نجات داده بدینجا رسیده ام اتحاد با او اتفاق ورزیده در صدد همت بوده چون
خالی بودن شهر پتنه از وجود حاکم بر اینها متحقق شد فوجی جرار با قطب مسطور متفق گشته بسرعت باد
خود را بشهر پتنه انداختند بنارسی و غیاث طاقت محاربه در خود نیافته بدریچه شهر راه بگورکهپور گرفتند
تا آن طایفه … بی جنگ و جدل بقلعه در آمده اموال و اسباب افضلخان را با خزانه پادشاهی بتصرف در آورده جمعی

از اشرار

از اشرار بر گرد او فراهم آمدند شیخ بنارسی و غیاث خود را جلد و چسبان به افضلخان رسانیده صورت حادثه
بیان نمودند و درین اثنا کتابات از شهر پتنه بخان مسطور رسید که خسرو جعلی است فی الفور سامان لشکر
کرده بطرف شهر پتنه روان گشت و در عرض پنج روز نزدیک به پتنه رسید قطب نیز با فوجی آراسته استقبال
نموده بر کنار … اتفاق محاربه افتاد بعد زد و خورد صعب شکست بر لشکر قطب جعلی افتاد بسیاری
از … راه اوطان خود گرفتند و او با جماعتی راه شهر گرفت افضلخان تعاقب او از دست نداده
بسرعت تمام بشهر در آمد قطب فرصت در آمدن قلعه نیافت و در حویلی افضلخان در آمده متحصن گردید
افضلخان بمحاصره پرداخته بوقت شام او را بدست آورده بقتل رساند و رفیقانش را دستگیر کرده بحضور
انور فرستاد بعد معروض فرمان شد که بنارسی و غیاث را بریش و بروت تراشیده بر خر سوار کرده
بحضور بیارند و رفیقان مفسد را بقتل آرند بیستم ربیع الاول میر جمال الدین حسین انجو دستوری یافت
که خود را نزد سلطان پرویز رساند و در تصفیه مقدمات دکن سعی نماید ده هزار روپیه بمیر عطا شد چهارم
… تخت سنگ سیاه را که در الهآباد مرتب شده بود بحضور اشرف آورد مبصران تجویز کردند که
سنگ محک است براقی و شفافی او پسند خاطر اشرف افتاد عبد السبحان برادر خانعالم بمنصب هزاری
چهار صد سوار و فوجداری الهآباد ممتاز گشت بتاریخ بیست و یکم مرتضی خان از صاحب صوبگی احمدآباد
بحضور اشرف رسیده بحراست صوبه پنجاب مامور گردید مهابتخان حسب الحکم اشرف … از …
بحضور انور رسانید بسبب تمشیت نیافتن مهمات دکن مصدر اعراض شد و چند روز بار مجرا نیافت
و خانجهان لودی بسرداری لشکر دکن مامور گشت و … ولد خانخانان بمنصب هزاری ذات و سوار و حاکم

وجاگیر سرکار عار مورد امتیاز یافت و همدرین ایام خواجه بیگ میرزا که از اقربای شاه طهماسب میرزا بود و از
ابتدای تسخیر احمدنگر بقلعه داری آنجا سرفرازی داشت درینوقت از قلت اتفاق آذوقه حصار احمدنگر را بکسان
اشرف رسید چون ابهیمی از راه اضطرار آمده بود منصبش که پنجهزاری ذات و سوار بود بحال داشته
حکم تنخواه جاگیر فرمودند شب پنجشنبه یازدهم رمضان مطابق دهم آذر بعزم شکار در باغ دهره نزول نمودند روز
دیگر متعاقب بشکار مشغول گشتند و چون بکرات از عرایض هواخواهان والا بعرض رسید که بنفاق
مهمات دکن بنوعی ضایع شده که تا یکی از امرای عمده با لشکری تازه زور تعیین نمیکرده صورت اصلاح نمیگیرد
یازدهم دی خان اعظم میرزا کوکه را خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین طلا و فیل خاصه
و پنج لک روپیه عنایت نموده بسرداری افواج دکن ممتاز فرمودند و خانعالم و فریدون خان برلاس
و یوسفخان و حسین خان تکریه و علیخان نیازی و بازبهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار
کس با میرزا کوکه تعیین فرمودند و سی لک روپیه نقد و چند حلقه فیل همراه دادند و جمیع امرا بخلعهای فاخره
و عطای اسپ و فیل و زر نقد مفتخر گشتند و مهابتخان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
سرفراز گشته مامور گردید که خان اعظم میرزا کوکه را بدکن رسانده امرای سابق را بدو تابع ساخته بحضور
بیاید روز یکشنبه چهارم شوال در شکارگاه طرفه واقعه دست داد چون خالی از غرایب نیست
بیاری جهانگیر نامه مشتمله آنحضرت را در تمثیل بتحریر درمی آرد که چگونگی شجاعت و مردانگی شاه و امرا
النصر برخوانندگان منکشف گردد آنحضرت مینویسند که بتاریخ مسطور بشکار چیته مشغول بودم و خاصان و مقربان
خود را اندکی از خود دورتر فرستاده با چند کس در زیر درختی ایستاده بودم که انوپرای خدمتگار معتمد من بسبب یکی

مهیب را قبل نموده بمن خبر میفرستد با آنکه زیاده از دو گهری از روز نمانده بود متوجه شکار شیر شدم با بابا خرم
و رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و چند کس دیگر همراه بودند از اسپ پیاده شده تفنگ خاصه
را بجانب شیر سر دادم زمین پست و بلندی بود بدو نرسید سر برخاسته میر شکاری را که شاهین خانه در دست
داشت زخمی کرده بجای خود نشست سه پایه تفنگ را بدست انوپرای داده بار دیگر بسوی شیر گشاد
دادم نخاد ادمین و دندان او گذشت و از صدای تفنگ شیر در غضب آمده بسوی ما آن حمله آورد همراهان
تاب حمله او نیاورده چنان بر هم خوردند که من از سبب انها از پا افتادم و بتحقیق میدانم که
یک دو کس پای بر سینه من گذاشته گذشتند در انوقت اعتماد رای و کمال قراول بمن رسیدند بمدد انها ایستاده شدم که
درینحالت شیر بجانب دست چپ حمله کرد انوپرای بی بیم او متوجه گشته دو نوبت چوبی را که بدست داشت بر سر
شیر زد و شیر دهن وا کرده هر دو دست او را بدندان گرفته خاییدن شروع کرد اگرچه بعض دندان ان سباع
از پشت دست او گذشت اما چوب و چند انگشتر که بدست داشت نگذاشت که دستهای او از کار بیرون رود شیر
انوپرای را زیر سینه خود گرفت درینوقت بابا خرم و رامداس شیر مردانه رسیدند نخست شاهزاده شمشیری
بر کمر شیر انداخت و رامداس دو ضرب شمشیر رسانده شانه شیر را زخم کاری رسانید همدرانحالت حیاتخان
رسیده چند ضرب چوب بر سر شیر زد و اندک بیهوشی بشیر رو داده انوپرای قوت تمام کرده دست خود را
از دندان او خلاص کرده چند مشتی بر کله او میزد شیر از غضب ایستاده میشود و بسبب ماند بسینه
انوپرای میرساند و انوپرای مانند کشتی گیران با او در می اویزد و چون زمین فراز و نشیب داشت انوپرای
و سباع هر دو با هم گردش کرده می غلطند انوپرای خلاص گشته یکضرب شمشیر بر شیر زد و یکضرب بر روی شیر رسانید

چنانچه گوشت و پوست پیشانی و ابروی شیر جدا گشته بر هر دو چشم او می افتد درانحالت که تیرگی شام روی زمین
را گرفته بود صالح نام چراغچی مضطربانه بشیر میخورد و شیر بر او یک طپانچه میزند افتادن همان بود و جان
دادن همان همراهان ایستاده دیگر بهم مدد رسیده کار شیر را بانجام میرسانند بعد ازانکه انوپرای ازان خدمتها بجا آورد
بخطاب انیرای سنگه دلن و اضافه منصب ممتاز شد و جاگیر سرکار حاصل و شمشیر مرصع مرحمت گشت سیوم ذی قعده
بشکار ماهی متوجه گشتند و هشتصد و هفتاد و شش ماهی شکار شد و بر امرا و اعیان تقسیم شد آنحضرت مینویسند
که من ماهی غیر پولکدار نمیخورم نه بتقلید شیعه بلکه برای اینکه چون شنیده ام که ماهی غیر پولکدار گوشتهای حیوانات
مرده میخورد و ماهی پولکدار نمیخورد ازین معنی گوشت او را نمیخورم همدرین وقت نظری نیشاپوری که در فن
شعر بی نظیر بود از گجرات رسیده شرف ملازمت دریافت قصیده خود را بنظر انور گذرانید هزار روپیه و اسپ
و خلعت صله یافت مقارن انحال از عرایض صاحب صوبه کابل حقیقت ولی محمد خان والی توران
بدین تفصیل بعرض رسید که خان مسطور چهار سال با امرا و اعیان و رعایای توران سلوک پسندیده میکرد چون
ایام ادبارش رسید از اخلاق حمیده انحراف ورزیده بدوضعی و بدخلقی پیش گرفت و دستم از عقوبت
و حاجی بیک قوشچی و علی سلطان و شاه بیک کوچک و تمامی اوزبکیه ازو برگشته به امام قلیخان و نذر محمد خان
برادر زاده های خان همداستان شدند خان ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده بجانب عراق رفت شاه
ایران مقدم او را مغتنم دانسته لوازم استقبال بجا آورد و بمقر سلطنت برده مجلسهای عالی ترتیب
داد روزی محفل جشن آراسته هنگام شام چراغان فرمود و بر لب جویی که پاره عمق داشت باتفاق خان بر بساط
بیمای نشست خان را کیفیت آب آتش مزاج از هوش برد در آب افتاد شاه نیز بموافقت خان در آب غوطه خورده

مردم

دلشد

بدست خود خان را بساحل نجات رسانید بالجمله همدرانحالت نوشتجات اعیان توران مشعر طلب خان
رسیدند خان تهیه بدو شاه نگشته به اشتیاق عروس ولایت موروثی بطرف توران متوجه گردید
و کرم دیگر آمد نواحی سمرقند رسید امام قلیخان استقبال کرده صفوف نبرد اراست از نیرنگی
تقدیر ولی محمد خان دستگیر گشته بقتل رسید و بعد کامرانی شش سال از تخت بر تخته جا گرفت القصه
آنحضرت بعد دو و نیم ماه از شکار فارغ گشته چهارم محرم داخل دولتخانه خاص گردیدند و عمارتی که
باهتمام خواجه جهان در حرم سرا مرتب گشته بود و بانواع تصویرات و تکلفات رواق پذیرفته از نزول
خداوند دوران نورآگین گشت و پیشکشهای خواجه مسطور بدرجه قبول افتاد و به اضافه منصب و عطای
جاگیر سرفراز گردید ذکر واقعات سال ششم از جلوس جهانگیری هشتم ماه محرم سنه هزار و بیست هجری
خورشید جهانتاب به بیت الشرف حمل تشریف آورد و سال ششم از جلوس حضرت خداوند دوران
شروع گشت جمیع امرا که در حضور و بیرونجات بودند نفایس و نوادر جواهر و اقمشه لطیفه بطریق پیشکش
گذرانیدند منصب ده هزاری ذات و پنج هزار سوار مقرر شد بیست و چهارم محرم که مطابق هیژدهم فروردین
روز شرف آفتاب بود یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران نامه که در تعزیت واقعه
حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس آنحضرت آورده بود بملازمت رسیده بنظر انور در آورد و اسپان
عراقی و اقمشه لطیفه که شاه برسم سوغات فرستاده بود از نظر انور گذشت خلعت فاخره
و سی هزار روپیه به ایلچی مرحمت شد دوازدهم تیرماه بیست و یکم ربیع الآخر مهابتخان از دکن
رسید شرف ملازمت دریافت مشمول عنایات گشت همانروز قلیچ خان از پنجاب رسیده ادراک

۲ شاهزاده خرم

دولت حضور نمود بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و حراست کابل صوبه ممتاز گردیده و فوج جداداد
بد نهاد به عهده او مقرر شد ایرج ولد خانخانان بخطاب شاهنواز خان ممتاز گشت عبدالله خان
بحراست صوبه احمد آباد از تیر خان اعظم و خان اعظم بصوبه داری مالوه ممتاز گردیدند درین
ایام یکی از غلامان بادشاهی که در خاتم بندخانه کار میکند کارنامه ساخته بنظر گذرانید سر حسن نیست
که برابر پوست فندق استخوان فیل گرفته چهار مجلس ترتیب داده بود که هر مجلسه را صنع بنظر در می
اید اول مجلس کشتی گیران گویا دو کس با هم کشتی میگیرند و شخصی نیزه در دست دارد و دیگری سنگی
و سینی و دیگری دستها بر زمین گذاشته نشسته چوبی و کمانی و ظرفی در پیش او گذاشته اند مجلس دوم
تختی ساخته صاحب دولتی بر ان تخت نشسته یکپای خود بر بالای پای دیگر نهاده و بر سر شامیانه
کشیده اند و تکیه در پس پشت او است و شاخ درختی بر ان تخت سایه انداخته و پنج نفر از خدمتگاران
بر گرد پیش او ایستاده اند مجلس سیوم گویا صحبت ریسمان بازی است و ریسمان بازی چوبی
ایستاده کرده سه طناب بر ان چوب بسته بر بالای ان بر امده پای راست خود از پس سر بدست چپ
گرفته و بر بازی بر چوب نری را ایستاده کرده و شخصی دهل در گردن انداخته مینوازد و دیگری
دستها بالا کرده دیده بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده تماشا میکنند مجلس چهارم انکه
درختی است گویا و در زیر سایه ان درخت تصویر حضرت عیسی علیه السلام نمایان ساخته و شخصی سر
بپای ایشان گذاشته و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر نیز ایستاده اند چون در عرصه
مختصری اینهمه صنایع بکار برده بود به انعام زر نقد و خلعت و زیادتی علوفه ممتاز گشت بیستم

بیستم

شهریور مرزا سلطان از دکن رسیده شرف ملازمت دریافت راجه راس کچواهه بهمراهی خانجهان رخصت یافت
بخطاب راجگی و عطای خلعت و اسپ و فیل و علم و نقاره و قلعه داری رهتور سرفراز گشت ابوالحسن
پسر اعتماد الدوله بخطاب اعتقاد خانی و بدیوانی دکن منور گردید و پنج لک روپیه بجهت مدد خرج
لشکر دکن که بهمراهی عبدالله خان تعین گشته مصحوب روپ خواص بسمت تر بیلیا فرستاد از وقایع غریبه این
سال داخل شدن نورجهان بیگم است در شبستان خاص خداوند تاج و تخت و عروج آن عصمت پناه بدرجه
اعلی تفصیل این اجمال و شرح حسب و نسب ابا و اجداد ان حضرت پوشیده نماند که ان عفت مرتبت صبیه
غیاث بیگ اعتماد الدوله طهرانی است غیاث بیگ ولد خواجه محمد شریف طهرانی و خواجه در ابتدا
وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد فوت محمد خان محمد شریف طهرانی و خواجه در ابتدا وزیر محمد خان
تکلو حاکم خراسان بود بعد فوت محمد خان بخطاب حضرت شاه طهماسپ صفوی ببیوتات و بوزارت
یزد ممتاز شد خواجه را دو پسر بود اقا طاهر و غیاث بیگ غیاث بیگ را با دختر میرزا علاء الدوله
ولد اقا ملا کتخدا کرد از بطن ان عفیفه دو پسر و یک دختر بوجود آمد غیاث بیگ بعد فوت پدر خود
اهل و عیال را همراه کرده راه هندوستان گرفت و وقتیکه بقندهار رسید صبیه دیگر حق تعالی باو
بخشید که عبارت از نورجهان بیگم باشد خواجه غیاث بیگ خان باتفاق هر دو پسر و هر دو دختر بعد
قطع منازل و مراحل در فتحپور بملازمت حضرت عرش اشیانی منور گشت و داخل ملازمان خاص
گشته در اندک مدت در خور جوهر بمنصب دیوانی بیوتات سربلند گشت و چون با معامله فهمی و سیاق
و نیک نفسی متصف بود و خط شکسته را بالنهایت خوب مینوشت و شعر خوب میگفت پایه قدر ایش

خط

در تزاید در آمد و هم دران ایام علیقلی بیگ استجلو که سفرچی شاه اسمعیل مرزا بود بهندوستان آمد مرزا غیاث بیگ
دختر خود را که در قندهار متولد شده بود در حباله نکاح او در آورد در هنگامی که حضرت جهانگیر بادشاه بحکم
پدر بزرگوار بصوبه بهار شتافتند علیقلی مسطور بملازمت پیوسته بخطاب شیرافکن خان منصب عمده سرفراز
گردید و بعد جلوس انحضرت بفوجداری بردوان سربلند شد و قطب الدینخان کوکلتاش حاکم بنگاله
را کشته بقتل رسید بعد ان قضیه صبیه غیاث بیگ اعتماد الدوله را بحضور اشرف آوردند انحضرت
اورا تربیه سلطان بیگم والده سپهر خود حواله فرمودند در محفل جشن نوروز عشرت افروز منظر
حضرت در امد از انجا که وقت مساعد بود و زمانه در سازگاری مقبول خاطر اشرف افتاد
و در حباله نکاح در آورده واله و شیدای او گشتند در رفته رفته بمقتضای فطرت بلند نخست بخطاب نور محل و
بعد ازان بخطاب نورجهان بیگم سرفراز گشت و کارها برسید که جمیع امرا بکورنش حاضر گشتند و سکه بنام نورجهان زدند
و نقش سکه این بیت مقرر شد ه بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور ٭ بنام نورجهان بادشاه بیگم زر ٭ و طغرای
فرامین چنین نقش یافت حکم علیه عالیه مهد علیا نورجهان بیگم بادشاه تتمه حالات ان عصمت مرتبت در سانحات
باقی سنوات ایام فرمانروای انحضرت مذکور میشود و ازغایت اشتهار احتیاج به بیان هم نیست دهم ماه دی
شکارگاه سموگڑه تشریف بردند باهتمام خواجهان شکار قمرغه مرتب گشته بود از روز پنجشنبه تا پنجشنبه دیگر که
عبارت از نه روز باشد نهصد و هفده اهوی نر و ماده بدام آمدند و شکار شدند چهارصد و چهار راس ازان جمله
زنده بدام آورده فرمودند که در میدان چوگان فتحپور سر دهند و هشتاد و چهار اهو را حلقه نقره در بینی انداخته
در میدان سموگڑه گذاشتند از عهد حضرت عرش اشیانی در بیشتر شهرهای کلان مثل لاهور و اکراباد و دهلی علوفه خانها جهت فقرا

و مساکین

و مساکین مقرر بود هفدهم ذیقعده فرمان شد که در بیست و چهار شهر دیگر این مکان خیر ترتیب دهند که تا
رفاه مجره و مساکین شود و منصب راجه برسنگدیو بندیله از اصل و اضافه چهار هزاری دو هزار سوار مقرر شد
و بشمشیر مرصع انعام یافت و بنام صوبه داران و حکام بلاد و امصار فرمان صادر شد که در [illegible]
و افیال را بجنگ میندازند و منصبداران عمده تکلف نکنند و مجرمان و گنهکاران را بریدن دست
و گوش و بینی و کور کردن معذب نسازند و نوکران خود را خطاب ندهند و ملازمان بادشاهی را کورنش
ننمایند ذکر سانحات سال هفتم از جلوس حضرت جهانگیر روز شنبه شانزدهم محرم سنه هزار و بیست و یک
تحویل نیر اعظم در شد داد و در دار الخلافه اکراباد محفل عیش و نشاط منعقد گشت بیست و نهم محرم عرضه داشت
اسلام خان بنظر انور گذشت که عثمان افغان کشته شد و ولایت بنگاله از خار و خس وجود مخالفان
مصفا گردید تفصیل این واقعه انکه از زمان شیرخان و سلیمخان افغانان در تصرف طایفه کرارانی بود
در عهد حضرت عرش اشیانی بالکل ان طائفه منهدم گردید مگر در بعضی قریات و قصبات بعض افغانان در حمایت
زمینداران متمرد اوقات میگذرانیدند و در صدد فتنه و اشوب بودند درین سنوات عثمان خان نام افغانی
اوباشان بسیار فراهم آورده رایت مخالفت برافراشت و پاره ولایات دور دست را متصرف گشت
اینخبر درخونکه باسلام خان حاکم بنگاله رسید شجاعتخان را بتادیب او مامور ساخته کشورخان افتخار خان
سید ادم بارهه شیخ احمد برادرزاده مقربخان و پسران معظم خان و احتشام خان و بسیاری از ملازمان خود و
زمینداران را بتعیین خان مسطور ساخت او نیز با فوجی جرار از قلعه خود برآمده بر ساحل نالا که زمین ان مجمع اب داشت
اماده پیکار گشت روز یکشنبه نهم محرم هر دو لشکر با یکدیگر پیوسته اتش پیکار بر افروختند و جنگ تیر و تفنگ

شروع شد عثمان فیل مستی را بر رو کرده نشسته بر فوج برادل بادشاهی حمله کرد جنگی صعب در پیوست سید آدم
و شیخ اجهی مرجه بشهادت رسیدند و سردار برانغار نیز با همراهان خود بمردانگی جان بداد آن هم بجا
برسر قول می تازد شجاعتخان باتفاق پسران و برادران خود شیر مردانه بمدافعه و مقابله پیش می آید و بعضی
از خویشان و برادران او در میدان کار زار شربت شهادت می چشند و زخمهای کاری بر داشته بر زمین افتند
ان فیل مست که پیش روی فوج مخالف بود بر شجاعتخان حمله میکند خان مسطور رستمانه قایم بوده بخنجر زخم
بر جبهه به پیشانی آن فیل میرساند بعد از ان زخم شمشیر پیهم میزند پس از ان دو زخم جمدهر میزند ان
عفریت سیاه اصلا از ان زخمها وا نکرده شجاعتخان را با اسپ زیر میکند خان مسطور از اسپ جدا
شده بچستی و چالاکی برمیخیزد در ان حالت جلودار خان شمشیر در دستی بر فیل میزند و زخم کاری به ان
بلای سیاه میرساند فیل از ان زخم برانو در می آید شجاعتخان بیاوری جلودار خود فیلبان را از پیشانی
فیل فرود آورده بعد مخانه میفرستند و بقوت تمام خان زخم جمدهر به پیشانی فیل میرساند که ان بلای
سیاه نعره زنان میگریزد و نزدیک فوج خود رسیده می افتد شجاعتخان بر اسپ خود سوار شده خود را
فراهم می آرد در انوقت می بیند که مخالفان فیلی بر علمدار او دوانیده اند و علم از دست وی گرفته
ان شجاع مردانه نعره شیرانه بر کشیده خود را بعلمدار میرساند و چندی از ملازمان او فراهم آمده داد
شجاعت و مردانگی میدهند و دست به تیر و تفنگ میکشایند ارشکر فی اقبال خداوند تاج و تخت گلوله
تفنگ به پیشانی عثمان میرسد از مشاهده انحال مخذولان دیگر رو از معرکه تافتند و ایستاده همچنین
قدم پیش نگذاشته وقت شام داخل خیام خود گشتند در نصف اللیل روح عثمانخان از قفس کالبد برداز

کرد و ولی نام برادر و پسران عثمان خیمه و اسباب خود را گذاشته داخل قلعه گشتند و نبه و تاراج اینها
باموال غارت و تاراج میشود شجاعتخان و دیگر بهادران از کثرت تردد محاربه در فکر محاصره تردد
بودند که روز دوم عبد السلام ولد معظم خان با فوجی از ارنیه داخل لشکر منصور شد بهادران
بیشتر دوست به استظهار فوج تازه زور جلد و چسپان رسیده مسکن مخذولانرا محاصره کردند اینها از
و ولی شجاعتخان القدر خوف و هراس خورده بودند که فی الفور قول جانبخشی گرفته شجاعتخان
را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل که در القلعه بود با بعض نفایس دیگر پیشکش کشیدند خان شجاعت نشان
چندی از پیاده های بادشاهی را بمحافظت اینها رو داکرده و داکه در تصرف تیره روزگاران بود گذاشته
ولی و دیگر سران افغانانرا همراه گرفته ششم صفر در جهانگیرآباد نزد اسلامخان می آرد شجاعتخان
به اضافه هزاری ذات هزار سوار و خطاب رستم زمان و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ و فیل
ممتاز گردیده و القدر مرتبه بر منصب دیگر بهادران نیز اضافه فرمودند منصب اسلامخان از اصل
و اضافه شش هزاری شش هزار سوار مقرر شد شانزدهم فروردین مقربخان که بمنصب سه هزاری
دو هزار سوار سرفراز است از بندر کوده رسیده تحایف و نفایس بنادر فرنگ که خریده آورده بود
بنظر اشرف درآورد از انجمله جانوری چند بود که بنهایت ندرت داشت بحکم آن بادشاه مستغنی
الاوصاف تصویرات اینها را در جهانگیرنامه متصفه آنحضرت کشیدند و همدرین سال بموجب
حکم آنحضرت یوزنر را با یوز ماده جفت کردند و بچه آوردند و همچنین تذرو و کوهی بحفه نهادند و نیز ماکیان
بچه کشیدند و این از غرایب اتفاقاتست که گاهی دست نداده اعتماد الدوله از اصل و اضافه

بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار ممتاز گشت و منصب اعتقاد خان هزاری سه صد سوار مقرر
گردید و شاهزاده والاگهر محمد خورم بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار سرفراز گشتند و
اعتبار خان بمنصب چهار هزاری ذات و سوار معزز شد در خلال اینحال از وقایع دکن
بعرض رسید که عبد الله خان ناظم احمدآباد در راه ناسک بر نبک بطرف دکهن ره نورد گشته صورت
واقعه را بسلطان پرویز نوشته طلب کمک نمود شاهزاده مسطور خان عالم و سیفخان و علیمردان
بهادر و ظفرخان و راجه رامداس و دیگر امرا و اعیانرا از راه برار از برهانپور روان نمود عبد الله خان
که شتاب زدگی بر مزاجش غالب بود پیش از رسیدن این امرا خود را در نواح دولت آباد رسانید
عنبر حبشی خلاصه افواج و عمده نجابه بمقابله و مقاتله تعیین کرده هر روز فوجی تازه زور بمواتر میفرستاد چند روز
هنگامه کار زار گرم بود چون هجوم دکهنیان از حد زیاده شد عبد الله خان بصوابدید هواخواهان عطف
عنان نموده جنگ کنان خود را بملک راجه بهرجی رسانید علیمردان بهادر و ذو الفقار از اعیان
نوکران بادشاهی کشته شدند و کاری صورت نگرفت بلکه باعث خیرگی دکهنیان گردید عبد الله خان
به احمدآباد رسید و راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا که بلزوم کمک به برار رسیده بودند به برهانپور مراجعت
نمودند هژدهم اردی بهشت خانجهانرا بمنصب شش هزاری ذات و سوار و عطای خلعت فاخره
و خنجر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ عراقی نواخته برفع فتنه دکهنیان رخصت دادند و ارسلان
او شاهنوازخان بمنصب سه هزاری ذات و سوار و دارابخان بمنصب دو هزاری یکهزار و پانصد سوار سرفراز
گشتند و بخلاع خاصه و اسپان تاری ممتاز گشته همراه پدر مرخص گردیدند همدرین ایام خبر فوت اصفخان

جعفر از برهانپور رسید پسرانش مشمول عواطف خسروانه گردیدند و بیست و پنجم اردی بهشت لوهر سید
که نیرا غازی قلعدار قندهار به اجل طبیعی مسافر ملک بقا گشت ابو النبی اوزبک جاگیردار ملتان از
اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و سوار ممتاز گشته بخطاب بهادرخانی و قلعداری قندهار
معزز گردید و حرمت دهلی بمیرجان مفوض گشت روز پنجشنبه هجدهم خورداد بمنزل اعتماد الدوله تشریف فرموده
جبهه اعتقادخان خلف الصدق او را بجهت شاهزاده والاگهر محمد خرم خواستگاری نمودند و محفل
طوی و سور آراستگی یافت و خرمی و خرسندی را رونق ارشد نهم تیرماه میرزا رستم قندهاری
مع فرزندان از افواج معتبره دکن بحضور رسیده یک قطعه لعل شش دانه مروارید قیمتی بنظر اشرف در آورد و
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عطای خلعت فاخره و فیل خاصه و اسپ عراقی
بایساز زرین مرصع ممتاز گشت و بیست و ششم جمادی الثانی بحکومت تهته و دستوری یافت یکصد و شصت
فیل نر و ماده پیشکش اسلامخان حاکم بنگاله بنظر انور گذشت از امور غریبه این سال قصه فوت
شجاعتخانست که درین سال دست داد بیان این سخن چنانست که چون مصدر خدمتی عظیم
گشت اسلامخان او را بحکومت اوریسه مامور میسازد او بدان صوب ره نورد میشود در اثنای
راه شبی بر ماده فیل بر حوضه نشسته بقطع مسافت مشغول میگردد و خواجه سرای خردسالی را بعقب
خود می نشاند اتفاقا در ان منزل فیل مستی بر سر راه بسته بودند از آواز اسپان بشورش در می آید
و میخواهد که زنجیر بگسلد غوغای عظیم برمیخیزد و سوار و پیاده بر یکدیگر می افتند آن خواجه سرا شجاعتخان
را که در عالم خواب بخواب سیاه رفته بود بیدار میسازد و میگوید که فیل مستی متوجه اینطرف است او مضطربانه

خود را از جواهر و سواری اسپ انداز دو انگشت پایش می شکافد بعد دو سه روز بهمان قدر زخم ضعیف سالک ملک
عدم میگردد آنحضرت فرزندان و خویشان او را نوازش فرمودند ششم آذر سیوم شوال از برهانپور
خبر رسید که امیر الامرا القضای الهی فوت شد بمقتضای قدم خدمات او خاطر اشرف مشوش گشت او طبع
موزون داشت گاهی بگان میتی بافردی میگفت این شعر از وست ❁ یک در سیح از سر ماکشتگان عشق یک
زنده کردن تو بصد خون برابر است ❁ آنحضرت بوزن آن فرموده اند ❁ از من متاب رخ که نیم بی تو یک
نفس ❁ یکدل شکستن تو بصد خون برابر است ❁ ملا علی احمد مهرکن گفته بود ❁ ای محتسب ز گریه پیر مغان
بترس ❁ یک خم شکستن تو بصد جان برابر است ❁ ظفر خان کوکه بصاحب صوبگی بهار و منصب سه هزاری
ذات و سوار سرفرازی یافت دوم ذیقعده بعزم شکار در باغ دهره نزول فرمودند و چند روز بنشاط
شکار پرداخته عالم عالم نشاط می اندوختند دهم ماه سلیمه سلطان بیگم والده خواجه نور الدین محمد که از
بطن گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی قدم بعرصه هستی گذاشته بود ند فوت شد نخست بیگم را در حباله
نکاح خانخانان بیرامخان در آورده بودند بعد شهادت خانخان حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج
خود در آوردند شصت بیگم را شفقت بعد آن اعتماد الدوله را فرمان شد که بتجهیز و تکفین آنجناب پردازد
ایشان طبع موزون داشته گاهی بگان میتی بافردی میگفته اند این بیت از ایشان است ❁ کاکلت را من ز مستی
رشته جان گفته ام ❁ مست بودم زان سبب حرفی پریشان گفته ام ❁ خان اعظم بصوبه داری مالوه مقرر گشت
و بیست چهارم اسفندار مذ شهریار کامکار از شکارگاه مراجعت نموده بیست و نهم ماه مسطور داخل دار الخلافه
شده نوزنجان مراجی برخی کلاه فرنگی و یکعدد تصویر تنکه مرصع پیشکش کشیدند سانحات سال هفتم از جلوس جهانگیر

شب پنجشنبه بیست و هشتم محرم سال یکهزار و بیست و دو هجری تحویل حمل شد پیشکش اعتماد الدوله و ترسنجان اعتماد خان
و دیگر امرا از نفایس اقمشه و جواهر نفیسه و اسپان تازی تراد و فیلان کوه پیکر بنظر انور گذشت و اکثری
از اعیان به اضافه منصب و عطای خلاع و جواهر ممتاز گشتند افضل خان از بهار رسیده صد زنجیر فیل پیشکش
گذرانید و هوشنگ ولد اسلامخان از بنگاله آمده چند کس از آنها که راکه دستگیر کرده آورده بود بنظر انور در
آورد بیت آنها نیز قلماق مشابه است و جمیع حیوانات بری و بحری میخورند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بتصرف
در می آورند روی ایشان انبوه از انسانیت پس دور و از جمیع پیشهای بهندان مهجور روز سیزدهم فروردین
محفل شرف آفتاب منعقد گشت و حکم شد که هر کس از اعیان هر نشه که میل داشته باشد تناول نماید و تمام
آن روز بخوشی و خرمی داد و دهش گذشت محمد حسین چلبی را قدری زر حواله فرموده مأمور ساخته که از راه عراق به
استنبول رفته تحایف اندیار را خریده بیارد و مکتوبی بشاه عباس فرمانروای ایران نیز سمت ترقیم یافت
در یادداشت تفصیل فرمایش خاک فیروزه و مومیای کانی نیز داخل بود شاه ایران بران کاغذ مطالع
گشته سی اتار خاک فیروزه و چهارده تولچه مومیا با چهار راس اسپ عراقی که یکی از آنها ابلق بود مصحوب
کسی از نوکری معتمد خود روانه میسازد و حکاکان دستکار آنجا هر چند سعی کردند نگینی مطبوع خاطر از آن
خاک بیرون نشد و آن مومیا نیز در تجربه درست بر نیامد بیست و ششم ربیع الاول سنه شاهزاده محمد خرم بدوازده
هزاری ده هزار سوار سرفراز گشت دهم خرداد افضل خان به الم دملها در گذشت و طبل و جاگیر او برادر حکیم مرحمت
گردید پانزدهم ماه امرداد شصت و هشت زنجیر فیل و چهل راس اسپ کوت و پنجاه نفر خواجه سرا و با نصیب
برکاره سنارگانو با پیشکش اسلامخان حاکم بنگاله بمعرض قبول افتاد ششم شهریور جانعام حسب الحکم

از دکن رسیده دولت ملازمت دریافت دو عدد مهر بطلائی نذر گذرانید فرمان شد که سامان نهضت عراق نماید که
کرید دستوری خواهم داد روز پنجشنبه ششم ماه مسطور در منزل مریم زمانی محفل جشن وزن شمسی منعقد گشت در همان
تاریخ یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس را بانعام اسپ با زین مرصع و چار قب طلادوز و حیوه مرصع و سی هزار
روپیه نقد نواخته رخصت معاودت دادند و خانعالم بانعام کموه مرصع با پهول کتاره و علاقه مروارید ممتاز
گشته بطریق ایلچی گری بولایت عراق مرخص فرمودند موکب جهانستان بصوب اجمیر نهضت دوم شعبان مطابق
بیست و چهارم شهریور بصوب اجمیر نهضت واقع گشت خواجه جهان بانعام فیل و فرگل خاصه سرفراز گشته بحفظ
خزاین و حراست دار الخلافه مأمور گردید دربلج دیره هشت روز مقامات ورزیده عزه مهر از آن بلج کوچ
بموجب التماس والده و همشیرهای سلطان خسرو از تقصیرات او گذشته امر فرمودند که هر روز برای کورنش بحضور
انور می آمده باشد دوم مهر خبر رسید که راجه رامداس در بنگش و راجه باسو در تهانه شاه آباد فوت شدند
دهم ماه مسطور در روپ باس نزول سرادق اقبال شد آنحضرت در جهانگیرنامه خود مینویسند که غرض ازین سفر
دو چیز بود اول آنکه از ابتدای جلوس سلطنت بشرف زیارت مرقد مبارک حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس
سره نا رسیده نصیب گشته بودم و فتوحات بعید از برکات روح پرفتوح آنحضرت به پدر بزرگوارم دست داده و آنحضرت
را اعتقادی وافر بدان جناب بود دوم تنبیه و تادیب رانا امر سنگه مرکوز خاطر بود کیفیت آبا و اجداد رانا
بدین منوال است که او از رمیداران در آنجا معتبر نمود و نشانات واز دیر باز ریاست و دولت در دودمان
ایشان است کلانان ایشان مدتی در شرق رویه حکومت داشته اند و در آن ایام بخطاب راجگی سرافراز بودند بعد از آن
بزمین دکن نقل نمودند و بجای راجه لقب خود را بر دت مبدل ساخته پس از آن در کوهستان میوات در آمدند

در فته رفته قلعه چیتور دار الخلافه خود نمودند و کوهستان کونبلمیر را متصرف گشتند تا سال هشتم جلوس
جهانگیری مدت تسلط آن ها یکهزار و چهار صد و هفتاد و یک سال میشد از آنجمله بیست و شش نفر بخطاب
راول مخاطب بوده اند که مدت حکومت ایشان یکهزار و ده سال بوده از راهب نام شخصی مرانا
مخاطب گشتند که تا رانا امر سنگه که معاصر آنحضرت بوده بیست و شش نفر بشمار در می آیند و چهار صد و
شصت و یکسال ریاست پسر برده اند و همیشه با سلاطین اسلام سرکش و مخالف
بوده اند هر چند سلطان علاء الدین خلجی در عصر خود سلطان بهادر گجراتی در ایام کامرانی خود
و حضرت عرش آشیانی دوازدهم سال جلوس خود حصار چیتور را بهزاران تعب و مشقت مسخر ساختند
قتل عام نموده اند رانایان آنوقت اصلا در مقام اطاعت در نیامده اند و انقیاد بواجبی نکرده اند
و در عهد آنحضرت نیز شاهزاده پرویز و مهابت خان و عبد الله خان با افواج قاهره و توپخانه عالی
نوبت بنوبت تعین گشتند آن مهم صورت نگرفت لهذا درین سال آنحضرت خود بفتح و فیروزی
متوجه گردیدند هشتم رمضان خواجه ابو الحسن از دکن رسیده شرف ملازمت دریافت نفایس
مرصع الآلات و یکزنجیر فیل پیشکش گذرانید دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان که بمنصب شش هزاری
ذات و سوار سرفراز بود رسید حسین قلیچ خان پسرش را نوازش فرمودند بعد قطع مراحل و منازل
پنجم شوال طالع روز در مسکن اجمیر انداختند و روز دخول شهر بقاعده والد زیارت خواجه دریافتند
و نقود وافر بانام مستحق و مجاوران ریختند و داخل دولتخانه پادشاهی که بنا کرده حضرت عرش آشیانی است
گشتند روز دوم دیگ کلانی که بحکم آنحضرت جهت نذر خواجه مرتب ساخته بودند از اکبر آباد
آوردند و انقدر طعام در دیگ پخته شد که پنجهزار کس کفایت کرد همه بفقرا و مستحقان انداختند بمقدار

صدد شکم سپیر خورده بودند ششم دی شاهزاده والانژاد محمد خرم بنابر سبب انها مامور گردید
و هنگام رخصت شاهزاده والاگهر را بانعام قبای طلادوزی و کمربند زر لفت با سلسله مروارید و
فیل فتح جنگ معه تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع با هول کتاره که انهما نوازش فرموده و کوائی
لشکری که بیشتر بجان اعظم میرزا کوکه تعیین بود دوازده هزار سوار رکاب شاهزاده تعیین گشت
و فدائی خان بخدمت بخشیگری این فوج مامور شد خواجه ابوالحسن بخدمت بخشیگری رکاب سعادت
و صفدر خان بجانب کشمیر معزز گشته در اسلام خان ارکش نکاله از اصل و اضافه بمنصب
شش هزاری ذات و سوار سرفراز شد همدر انوقت بعرض رسید که خان سطور پنجم رجب بعلت
بیماری یکروزه مسافر ملک بقا شد درخلال اینحال از عرضداشت شاهزاده والاگهر محمد خرم
بعرض رسید که خان اعظم برعایت نسبتی با خسرو دارد تن بسارکاری مهمات نمیدهد بلکه از روی
نفاق در تهیه کارها سعی دارد ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد بود نزد اعظم خان فرستاده
پیغامهای لطف و قهر آمیز دادند او اصلا از شیوه خود برنگشت لهذا فرمان شد که مهابتخان اورا
از اودیپور بحضور انور بیارد و محمد تقی دیوان بیوتات بسوری رفت که اهل و عیال خان اعظم مذکور را از مندسور
به اجمیر رساند چهاردهم محرم عرضداشت شاهزاده والاگهر محمد خرم بنظر انور در آمد که فیل عالم گمان نام
که راناباران باو میبود با هفده زنجیر فیل بدست آمد ان شاء الله آن مقهور نیز گرفتار میشود سانحات
سال نهم از جلوس حضرت جلالی شب جمعه نهم صفر سال یکهزار و بیست و سه هجری تحویل نیر جهان
افروز دست داده هژده فیل که شاهزاده والاگهر محمد خرم از رانا امرسنگه بدست آورده بحضور اشرف
فرستاده بود بنظر انور گذشت بر فیل عالم گمان سوار شده زرهای وافر بمستحقان رسانیدند سیزدهم

ماه مسطور اعتماد الدوله بمنصب هفت هزاری دو هزار سوار و اعتقاد خان پسرش بخطاب آصفخانی
و بمنصب سه هزاری هزار سوار و عطاء علم و نقاره و ابراهیم خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و
ششصد سوار و بخشیگری دویم ممتاز ساختند پانزدهم مهابتخان خان اعظم و عبدالله پسرش را
بحضور اشرف آورد و فرمان شد که خان اعظم را به آصفخان بسپارند که در حصار گوالیار نگاه دارند
حسین قلیچ خان ولد قلیچ خان مرحوم با خویشان و برادران ملازمان پدر خود بملازمت رسید بمنصب
دو هزاری و پانصدی و هفتصد سوار سرفراز گشت هژدهم اردیبهشت خسرو را از کورنش منع فرمودند
همدرین ایام میرزا رستم قندهاری را از صوبه تهته بحضور انور آوردند ظلم و تعدی او از حد گذشته بود
به انی رای سنگهدلن سپردند که تا مستغیثان را راضی نکنند شرف ملازمت در نیابد میرزا از خوف
معدلت خسرو کامکار مدعیان را راضی کرد و ادراک سعادت نموده بعطای خلعت خاص سرفراز شد
و چون راجه مهاسنگه ولد جگت سنگه وفات یافت پسرش بهاو سنگه بخطاب میرزا راجه و بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار ممتاز گردید و امیر که وطن آبا و اجداد او بود بجاگیرش مرحمت شد و آنحضرت
در جهانگیرنامه خود مینویسند که چون درین ایام چند روز تب کرده بودم بعد صحت یافتن بعزم حلقه بگوشی
حضرت خواجه هر دو گوش خود را سوراخ کرده یکیک دانه مروارید آبدار در هر دو گوش خود کشیدم
و در شب پنجشنبه دوازدهم شهر مذکور مطابق شهر رجب جمیع درویشان و مستحقان را حاضر ساخته
مبلغ پنجاه و پنجهزار روپیه و یک لک و نود هزار بیگهه اراضی و چهارده موضع در لب دست و شش قلبه
در اعانت و یازده هزار خروار شالی تقسیم نمودند و سی و دو دانه مروارید بقیمت سی و شش هزار روپیه

برای گوشی اکثر امرا و اعیان عطا فرمودم همدرین ایام در شبستان شاهزاده والاگهر محمد خرم
از بطن صبیه آصفخان صبیه زهره جبین قدم در عرصه هستی گذاشت اسم جهان آرا بیگم موسوم
گردید از سانحات عظیمه آن سال اطاعت رانا امرسنگه است بیان این سخن چنانست
که چون شاهزاده والانژاد محمد خرم داخل اودیپور گشتند افواج قاهره بتعاقب او در کوهها
و مغاکها تعیین نمودند بهادران لشکر منصور در تنگنهای کوه در آمده دقیقه در قتل و غارت
و تفحص احوال رانا فرو نگذاشتند و او از خوف و هراس افواج بحر امواج هر شب بغاری و هر روز
به دشتی انتقال میکرد و از عفونت هوای انجا کوهستان بسیاری از معتمدان و رفیقان او ره
سپر وادی فنا گشتند و بجز تنی چند نان او نماندند او عرصه زندگانی را بر خود تنگ دیده سوبهکرن
خالوی خود و هیرداس چهاله ملازم خود را بملازمت پادشاهزاده والانژاد فرستاده درخواست
قول و عهد نمود انها از جناب شاهی مطمئن گشته مراجعت نمودند رانا تسکین خاطر خود کرده
در مقام گوکنده با تنی چند بملازمت شاه عالیجاه مستسعد گشت لعل گران بها که از مدتی در ان
سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش کشید بعد تقدیم مراسم تسلیمات اجازت نشستن یافت
و پس از زمانی بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و جیغه گران بها با علاقه مروارید و اسپ
بتحاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره ممتاز گردید آداب ادب بجا آورد بعد ازان
یکصد دست خلعت و پنجاه راس اسپ بملازمان عمده او مرحمت شد رانا مشمول عنایات
گشته بموطن و مسکن خود معاودت نمود فردای آن کرن نام ولد خود را بملازمت اشرف

فرستاده قرار داد که او در همراه رکاب بادشاهزاده بلند اقبال بدرگاه والا روانه سازد
بادشاهزاده سعادتمند کرن را نیز محفوف عطایای نامحصوره ساخته مژده اطاعت و انقیاد
و ملازمت رانا و اجازت آوردن کرن پسر او را بدرگاه والا معروض داشتند چون خدمت بادشاهزاده
بمعرض قبول افتاد و فرمان رفت که زود او را بدرگاه والا بیارند بادشاهزاده بلند اقبال کرن را
همراه گرفته روانه حضور اشرف شدند و بموجب حکم اشرف جمیع امرا و اعیان پذیرا شده یازدهم
اسفندارمذ مطابق بیستم محرم شاه فلک شکوه را بملازمت شهریار کامگار رسانیدند
شاه بلند اقبال هزار مهر و هزار روپیه بطریق نثار گذرانیده لوازم تسلیمات بتقدیم رسانیدند
آنحضرت فرزند عزیز را در آغوش شفقت کشیده انواع التفات و عنایات بظهور
آوردند و خلعت خاصه با چارقب زردوزی مرصع کار و تسبیح مروارید گرانبها و اسپ بتحاق
با ساز و زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا معه تلایر عنایت فرمودند پس ازان کرن
ولد رانا بذریعه بخشیان عظام حصول دولت ملازمت نمود جواهر نفیسه و اقبال کلان
پیشکش کشید خلعت فاخره و شمشیر مرصع و خنجر انعام یافت و درین چند روز اقسام
تحایف و نوادر از مرصع آلات قیمتی و اسپ و فیل و جانوران بری و بحری عطا نموده دقیقه
در تسخیر قلب او فرو نگذاشتند و بر اطاعت و انقیاد رانا شادیها و خرمیها نمودند والحق
آنچه از شگرفی دولت روزافزون در تسخیر فرمانبرداری از رانا بظهور آمده در هیچ عصری
اینهمه زبونی نکشیده و سر بر جاده عبودیت نهاده سانحات سال دهم از جلوس حضرت جهانگیر

هشتم شهر صفر سال یکهزار و سی و چهار هجری تحویل نیر اعظم شد محفل خرمی
منعقد گردید منصب اعتماد الدوله پنجهزاری ده هزار سوار بود به اضافه هزاری ذات
هزار سوار مقرر گشت و آصفخان بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار سرفراز شد و فرمان شد
که اعتماد الدوله بعد نوبت بادشاهی نوبت مینواخته باشد عبد الکریم معموری مامور گشت
که بمندو رفته عمارات سلاطین ماضیه را مرمت کنند و یکدست عمارات عالی باد
شاهانه تعمیر نماید و از اشیای پیشکش اعتماد الدوله بقیمت یک لک روپیه و جرهای پیشکش آصفخان
بقیمت هشتاد هزار روپیه بموقف قبول افتاد کرن ولد رانا امرسنگ بمنصب پنجهزاری ذات
و سوار بعزت برافراخت تا حال از آن سلسله هیچ یکی در حلقه اطاعت سلاطین نیامده بود لشکری
دولت روزافزون در موقف او غاشیه عبودیت بر دوش گرفت بست و نهم صفر در شبستان
بادشاهزاده والاگهر فرزند سعادت پیوند بوجود آمد که به اسم دارا شکوه موسوم گشت بستم ربیع الاول
از جمله پیشکش مهابتخان یک بقیمت یک لک روپیه و دیگر جواهر آلات بقیمت یک لک
و سی هزار روپیه و از پیشکش مرتضی خان بقیمت یک لک و چهل هزار روپیه بنظر قبول موصول شد
مرتضی خان بصوبه داری کانگره مامور گردید و خواجه ابو الحسن بمنصب چهار هزاری ذات و سوار ممتاز گشت
و اعتقاد خان پسر دوم اعتماد الدوله بمنصب دو هزاری هزار پایه عزت برافراخت و بادشاهزاده والا
گهر محمد خرم بجلدوی فتح ولایت رانا از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری شش هزار سوار و بانعام
فیل خاصه با یراق طلا که دوازده هزار روپیه قیمت آن شد ممتاز گشتند بتاریخ نهم اردی بهشت جهان اعظم

کوکه و عبد الله پسرش را بموجب حکم والا بحضور آوردند قلم عفو بر صحیفه جرایم ایشان کشیده شد
یک لک روپیه نقد انعام داده بوکنه کاسیه و کیهره بجاگیر او تنخواه فرمودند پانزدهم ماه مسطور ابراهیم خان
از خویشان نور جهان بیگم بود بعطای نقاره و علم سربلند گشته بصوبه بهار سرفرازی یافت
غره خورداد یکصد و یک اسپ و ده قبای زربفت و ده جیره و ده کمربند بکرن مرحمت شد
و بعد دو سه روز او را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مروارید نواخته رخصت جاگیر دادند
از ابتدای ملازمت لغایت رخصت بانعام نقد و جنس بقیمت دو لک و یکصد و ده اسپ
و پنج زنجیر فیل خوشدل گشته رخصت مراجعت یافت اوایل شهر پور مقربخان از بندر سورت
آمده یک تخت مرصع پیشکش کشید و هفتم اماه میر جمال الدین حسین انجو که به ایلچیگری بیجاپور
رفته بود بملازمت اشرف رسیده سه عدد انگشتری قیمتی و چند فیل با یراق طلا و نقره
و اسپان عربی و عراقی و قدری جواهر آلات و اقمشه لطیفه دکهن و عرض داشت عادلخان
بنظر اقدس درآورد بنکو خدمتی میر بموقف قبول افتاد از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار سرفراز شد نهم اماه مهابتخان بعطای خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره
و شمشیر خاصه و فیل سربلند گشته رخصت دکهن یافت و سیصد و سی نفر منصبدار عمده
بهمراهی خان مسطور تعین گشتند و سی لک روپیه خزانه برای اخراجات مهم عنایت شد
و راجه کشن داس بمنصب هزاری پانصدی پانصد سوار سرفراز گردید نوزدهم راجه سورجسنگه
باتفاق پسر خود گجسنگه زمیندار مارواڑ از وطن رسیده یکصد مهر و یکهزار روپیه نیاز گذرانید

و همدرین ایام از سوانحات ایران زمین بعرض رسید که شاه عباس دارای ایران به بهبود نام
غلام چرکس فرمود که صفی میرزا ولی العهد را بسان او شمشیر بهیچ کار صفی میرزا را تمام رسانید
چند روز نعش او در بازار افتاده بود هیچکس طاقت نداشت که در باب تجهیز و تکفین او بعرض رساند
شیخ بهاء الدین عاملی بعرض شاه رسانیدند که شهزاده مقتول در راه افتاده است اگر
فرمان شود مدفون سازند شاه اجازت داد حضرت شهریار کامگار از مصطفی بیک
فرستاده شاه عباس تفتیش این معنی کردند عرضنمود که ظاهر الشاه رسیده بود که صفی میرزا
در فکر کشتن است و لیکن به انخطره شبی چند جا نقل میکردند از بیم او در کشتن حکم فرمودند
و اواخر این سال مژده فتح و فیروزی از دکن رسید و باعث انبساط خاطر اشرف گشت تفصیل
این اجمال آنکه شاهنواز خان ولد خانخانان میرزا جان از بالاپور نهضت نموده بصوب کهرکی
که مسکن عنبر حبشی بود ره نورد گشت و در راه محلدار خان و آتشخان و دلاور خان و غیره نظام
الملکیان از ایشان مهربت داده در نواحی کهرکی رسید عنبر با فوج جرار و توپخانه و فیلخانه عالی کر و فر
رسیده بر سر الجولی هنگامه نبرد گرم ساخت جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید بعد
زد و گیر بسیار عنبر هزیمت خورده رو از معرکه تافت بهادران نبرد دوست دست از تعاقب
برنداشته سیصد شتر بال و فیلان مست و اسپان تازی و یراق و اسلحه فراوان بدست
آورده در کهرکی نزول نمودند و خانمان عنبر را سوخته بعد فتح عظیم و غنیمت گرفتن بجید
به بالاپور معاودت نمودند بجلدوی این فتح اضافه نمایان بر منصب شاهنواز خان و دارابخان

پسران خانخانان و دیگر بهادران افزوده خلاع فاخره عنایت فرمودند با تمام رسید
احوال ده ساله آنحضرت که از روی جهانگیرنامه مصنفه آنحضرت تا اینجا بر آورد و حقا که داد
سخنوری و شیرین کلامی بتقدیم داده اند که عبارت جهانگیرنامه معتمد خان را به عبارت
و الفاظ آنحضرت اصلا مناسبتی نیست آری کلام الملوک ملوک الکلام گفته اند اگرچه میگویند
که احوال سیزده ساله را بقلم در آورده اند اما این احقر العباد زیاده از ده ساله بدست نیامده
لهذا از جهانگیرنامه معتمد خان که موسوم به اقبالنامه است بر داشت سانحات یازدهم
از جلوس حضرت جهانگیر روز یکشنبه غره ربیع الآخر سال یکهزار و بیست و ششم هجری تحویل نیر اعظم
دست داد محفل نشاط آراستگی یافت بادشاهزاده والانژاد محمد خورم لعلی بقیمت هشتاد
هزار روپیه پیشکش کشیدند منصب ایشان از اصل و اضافه هشت هزاری ده هزار سوار
مقرر گشت و خطاب شاهی مرحمت شد آصفخان بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار ممتاز
گردید میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بقدر نیم بیضه
مرغ یاقوت زرد بر دسته آن نشانده بودند بنظر انور در آورد روز یکشنبه چهاردهم
جمادی الاولی در شبستان بادشاهزاده والاگهر شاه محمد خورم از بطن صبیه آصفخان
فرزندی بوجود آمد آنحضرت به شاه شجاع موسوم کردند و اواخر اماه خبر فوت مرتضی خان
رسید و مزاج اشرف ملال بسیار دست داد خان مسطور در سخاوت همدست
ابر و در شجاعت همقوت رستم بود و در لاهور و دهلی حمامهای عالی و کاروان

وکاروان سراهای وسیع تعمیر نموده و قصبه فریدآباد از مستحدثات اوست و بجهة آرایش
وآسایش مسافران دران قصبه چهار منزل کاروان سرا تعمیر کرده که حیرت فزای سیاحان
ربع مسکونست دستوری یافتن بادشاهزاده والاگهر شاه خرم بطرف دکهن
چون مهمات دکهن را بعنایت خلعت خاصه با چارقب مرصع دوز که بدامن و گریبان
و سر آستین آن مروارید گرانبها دوخته بودند و عطای دو سر اسپ خاصه با ساز و زین
مرصع و فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل با یراق نقره و شمشیر و خنجر مرصع با پهردانه گرانبها
یک لک روپیه قیمت داشت نوازش فرموده روز دوشنبه نوزدهم شوال بصوب دکهن رخصت
فرمودند و هنگام رخصت چند خوان پر از جواهر نفیسه که ترصیع شده بود بنظر شاه عالیجاه
درآوردند از انجمله یک عقد مروارید بود که شهریار کامگار یک عقد مروارید که لعل
و زبرجد نیز داشت و در روزهای جشن ملبوس خاص میشد و یک لک روپیه قیمت بود
عطا نمودند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا العظام خلاع فاخره و اضافه منصب
سرفراز گشته در رکاب عالی دستوری یافتند مهابتخان مامور شد که شاهزاده پرویز را
سراولی کرده به الهآباد رساند روز شنبه غره ذی قعده شاه عالیجاه بطرف دکهن
نهضت نمودند در حینیکه عبور موکب شاهی در ملک رانا افتاد رانا در منزل اودی‌پور بسعادت
ملازمت مشرف گشته پنج زنجیر فیل و هشت راس اسپ و خوانی مملو از جواهر بنظر عالی درآورد
سه اسپ از آن جمله برگزیده بعنایت خلعت خاصه با چارقب زردوز و شمشیر و خنجر

از شاهزاده پرویز و امرای عالیشان
متمشی نشد بنابران شاهزاده
والانژاد شاه خرم

مرصع و اسپ عراقی با ساز طلا و فیل خاصه نواخته رخصت معاودت دادند و فرزندان
رانا را نیز بعنایات خاص خوشدل فرمودند و قرار یافت که نبیره رانا با هزار و پانصد سوار
درین یساق بتقدیم خدمت نماید نهم محرم سال هزار و سی و شش هجری از گهاتی چانده
عبور نموده داخل مملکت مالوه گشتند دوم اسفندارمذ ماه الهی بلده اوجین مرغوب خیام
دولت گشت درینوقت از زبان مقربان بعرض شاهی رسید که در نواح این شهر از غرابت
سنتاسی مشرب کسائین اجهد روپ نام دارد در گوشه صحرا در میان پشته سوراخ
برای مسکن خود کنده و دران سوراخ را زیاده بر یک وجب و نیم دست بگذاشته و چنانچه هیچ جثه
در نگنجد مانند مار در روزی دو نوبت ازان سوراخ برمی‌آید و داخل میشود سوای بندی که بر پاس
که ستر عورت را بدان پوشیده از اسباب دنیا هیچ چیز ندارد نه در زمستان پروای
پوشش دارد نه در گرما احتیاج باد و برای قوت هر روز بخانه برهمنان اوجین که اعتقاد قناعت
به انها دارد میرود و از انها پنج لقمه مرتب کرده بر دستش میگذارند لقمه بی نیل لذت فرو
میبرد و بهمان گوشه میرود و از صحبت مردم متنفر است و در علم خود یگانه و مطابق
احوالش حکیم ثنائی میفرماید که داشت لقمان یکی کریچ تنگ چون گلوگاه نای و سینه
بوالفضولی سوال کرد از وی چیست این خانه یک بدست و سه پای با دم سرد و چشم
گریان پیر گفت هذا لمن یموت کثیر شاه عالم پناه دران صحرا تشریف برده صحبت
او را استوفی داشتند بیست و سیوم اسفندارمذ حصار مندو مورد اردوی شاهی گشت

میر عبدالکریم معمور عمارات دلکش و نشیمنهای خوش بجهروکه و غسلخانه مرتب ساخته
بود پسندیده و مستحسن افتاد مندو حصاریست قدیم و تختگاه سلاطین ماضیه دوره آن
کم از دوازده کروه نیست هوای روح افزا و عرصه دلکشا دارد و سبزهای قلب الاسد ترو تازه مشهود
کز بی لطافت نمیتوان خواب کرد و انبه و خربوزه وافر دارد و خالی از لطافت نیست و گنبذ
و مقابر بادشاهان خلجیه و مساجد عالی و دیگر آثار سلاطین گذشته در انحصار بسیار است
القصه چون موکب اقبال شاهی از دریای نربده عبور کرد جمیع امرا اعظام و منصبداران که در
دکهن بودند بملازمت اشرف فایز گشته لوازم نثار بجا آوردند پنجم ربیع الاول سال هزار
و بیست و شش هجری شاه جوانبخت بفر و خوبی داخل شهر برهانپور شدند مقارن این حال
افضل خان و رای رایان بکرماجیت که برسم رسالت نزد عادلخان رفته بودند بملازمت شاهی
رسیده التماس کردند که عادلخان هفت کروه استقبال فرمان عالی کرده آداب تسلیمات
بجا آورده اطاعت و انقیاد واجبی نمود و متعهد گشته که محالی را که عنبر بتصرف درآورده
ازو مستخلص ساخته به بندگان سرکار والا بسپارد و پیشکش لایق از زر و فیل داران دکهن
سرانجام داده بدرگاه عالی رساند و در ساعتی سعید شاه عالم پناه حسب الایمای خداوند
دوران صبیه شاهنوازخان ولد خانخانان را بحباله نکاح درآوردند سانحات سال دوازدهم
از جلوس حضرت جهانگیری روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری نیر اعظم
به بیت الشرف حمل تحویل نمود خداوند تاج و تخت بعد روانه کردن شاه عالم پناه بطرف دکهن

خود نیز بفتح و فیروزی از اجمیر نهضت نموده بکوچ متواتر در مالوه رسیده شرف نزول در
حصار مندو شادی‌آباد انداختند و همیشه سیر و شکار آن سرزمین نشاط خاطر می‌اندوختند
بیست و نهم ربیع سید عبدالله بارهه عرضداشت شاهزاده والاگهر از برهانپور آورده منظور اشرف
درآورد مضمونش آنکه جمیع دنیاداران دکهن سر بر خط اطاعت و انقیاد گذاشته مقالید قلعه احمدنگر
و دیگر حصون را که عنبر حبشی متصرف شده بود به بندگان پاکشاهی سپردند و دست از تصرف حدود
متعلقه بادشاهی کشیده خراج هر ساله بر ذمه خود گرفته اند کوس شادمانی بنوازش درآمد و غلغله
تهنیت بلند گشت بادشاه کشورستان مسرور و خورسند گشته سید عبدالله بارهه را بخطاب
سیفخان و بانعام خلعت و اسپ و فیل بنواختند و برای شاهزاده جوانبخت خلعت فاخره
و اسپ عراقی با ساز طلا و فیل خاصه با تلایر و لعلیکه سالها بر فرق مبارک رونق افزا بود
توسل یافت و حسب الالتماس شاه عالم پناه عادلخان بخطاب مستطاب فرزندی سربلند گشت
و این بیت بدایه گفته از منشور عالی‌قدر بقلم درآورده شد از التماس شاه خرم افرزند
با شهره عالم اوآورده اندکه چون آن فرمان واجب الاذعان مصحوب افضلخان و راجه
بکرماجیت بعادلخان رسید از شادی در بیرون نگنجید و کلاه نشاط کج گذاشته یک لک و پنجاه
هزار هون نقد و نفایس جواهر و مرصع آلات و پنجاه و پنج زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی
که مجموع یازده لک روپیه قیمت آن شد مصحوب همراه وکلای خود بطریق پیشکش سرکار والا
نزد شاه عالم پناه روان ساخت و همه پیشکش شاه جوانبخت نیز تحایف و نوادر بحد فرستاد

وهمراه راجه بکرماجیت معتمدان خود را برای ضبط قلعه احمدنگر و سایر برکنات بالاگهات که
اجارت دادود ولک روپیه به افضلخان و بکرماجیت تواضع نموده خانم طور اشیای پیشکش
راهمراه کرده روانه برهانپور گذاشت و راجه به احمدنگر رفته الخصار را از دکهنیان گرفته بخنجرخان
وخانپور رای الیارخان و همچنین هر محلی را بکی از بندهای بادشاهی سپرده خاطر از مهمات مزبور
واپرداخته بملازمت شاه عالم پناه پیوست وانچه از نفایس جواهر و مرصع آلات که از عادلخان
یافته بود معه لعلی که بوزن هفده مثقال بقیمت دو لک روپیه از بندر گوه خریده آورده پیشکش
کشید و همدران ایام معتقدخان را که جانیدوداس دیوان بیوتات شاهی اشیای پیشکش بقیمت
پانزده لک روپیه از قطب الملک حاکم گلکنده تحصیل درآورده بملازمت شاه عالیجاه پیوستند
شاه جوانبخت مهمات صوبه دکن را انتظام داده شاهنواز خان ولد خانخانان را با پانزده
هزار سوار مکمل بضبط ولایت مفتوحه دستوری داد و ضبط صوبه خاندیس و برار و احمدنگر بعهده
خانخانان مقرر نمود سی هزار سوار و هفت هزار تفنگچی و توپخانه را با او تعین کرده مظفر و منصور بعزم
ملازمت پدر بزرگوار از طرف مالوه متوجه گشت و حجاب دنیاداران دکهنی اسباب پیشکش را همراه
گرفت و بعد قطع مراحل و منازل روز سه شنبه هشتم مهرماه مطابق یازدهم شوال سال هزار و بیست
و شش هجری بقلعه شادی آباد مندو فرود افکنده ساعت سعید ادراک دولت ملازمت نمود
آنحضرت شاه عالم پناه را بالای عمارت جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط عنایت
برخلاف قاعده توره از جا و مقام حضور برخاسته در آغوش شفقت کشیدند و نزدیک سریر
سلطنت حکم نشستن فرموده دقیقه در لوازم اعزاز فرو نگذاشتند هزار مهر و هزار روپیه

بطریق نثار و هزار مهر و هزار روپیه و یک صندوقچه مملو از جواهر نفیسه و فیل سرناک نام سرحلقه فیلان
عادلخانی عجالة الوقت پیشکش شاه عالم پناه بنظر انور گذرانید شاه جوانبخت بخطاب
مستطاب شاهجهانی و بمنصب سی هزاری ذات بیست هزار سوار و بعطای خلعت با چارقب زردوزی که برگریبان
و سر آستین و حاشیه دامان آن مروارید کشیده بودند و شمشیر با یراق و پردله مرصع و خنجر گرانبها ممتاز گشت و خوانچه
جواهر و خوانچه پر از زر بدست مبارک بر فرق آن درة التاج خلافت و جهانداری نثار فرمودند و فرمان شد
که برای نشستن شاهزاده جوانبخت صندلی مرصع پهلوی سریر خلافت نصب کنند و این است که از زبان
امیر صاحبقران در حق هیچ یکی از شاهزادگان معروف نگشته بعد از دو روز محل خاص نورجهان بیگم محفل جشن
آراسته خلعتی گرانبها مع نادری که بکلهای مرصع و مروارید مهای گرانبها آرایش و رونق داده بودند و سرپیچ
مرصع قیمتی با رشته مروارید و دو اسب با زین و ساز مرصع و فیل با یراق طلا با دو طلایر بجناب شاه عالم
پناه پیشکش کشیدند و قیمت اینهمه اشیا سه لک روپیه کشید و از جناب شاهی نقد و جنس دو لک روپیه
و دیگر بیگمات یک لک روپیه تواضع شد و یکقطعه لعل بقیمت دو لک روپیه و یک قطعه نیلم بقیمت
یک لک روپیه و دو الماس و چند مروارید و دیگر جواهر نفیسه که مجموع بیست لک روپیه قیمت مقرر شد پیشکش
شاه جهان پناه بنظر انور گذرانید بتاریخ هشتم شوال خانجهان لودی و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ
و مهابتخان و دریاخان و لد خانخانان و سردارخان برادر عبدالله خان و شجاعتخان عرب و سیدبانیخان
و معتمدخان بخشی و شهبازخان افغان و از دارام دکهنی بذریعه بخشیان بملازمت اشرف
رسیده پیشکشهای لایق کشیدند و در خور حیثیت هر یکی توازم نوازش مبذول گشت مهابتخان
از تغیر خاندوران عرف شاه بیگخان بحراست صوبه کابل و انعام خلعت و اسپ و فیل سرفرازی یافت

و حراست صوبه بنگشته بخاندوران مقرر شد و آنحضرت والده خود بندرنیعه مریم زمانی
و دیگر بیگمات ابدار الخلافه روان فرموده در فکر سیاق و سیر شکار احمدآباد شدند **نهضت
رایات جهانگیری بصوب احمدآباد** پانزدهم آبان ماه الهی نهضت موکب عالی بطرف احمدآباد
واقع گشت بعد قطع منازل روز جمعه هشتم دی ماه ساحل دریای شور در باغ سلطان احمد حاکم
کنهبایت مضرب خیام دولت ساختند روز دیگر بر غرابی نشسته سیر دریا فرمودند و
همچنین تا دوازده روز به سیر و شکار آن دیار توجه نموده نوزدهم ماه مسطور رایات جهانگشا بصوب
احمدآباد مرتفع ساختند بتاریخ بست و نهم چهارم ساحل تال کاکریه مورد سرادق عز و جلال گشت
روز بست و پنجم بزیارت مرقد شریف قدوة العارفین شاه عالم قدس سره شتافته داخل
شهر احمدآباد گشتند و از تماشای عمارات شهر و بازار مراج شریف چندان حظ نیافت اما بسبب
ضرور چند گاه اقامت فرموده گاهی بزیارت مرقد شیخ احمد کهتو و گاهی بسیر و شکار آن دیار
اشتغال ورزیدند همدران ایام تمامی ولایت احمدآباد بجاگیر بادشاهزاده والاقدر شاهجهان
مقرر شد روز دوشنبه غره اسفندارمذ ماه الهی از احمدآباد بصوب مالوه متوجه گشتند بر ساحل آب
مهی خیمه زرنگار جام بذریعه شاه عالم پناه شرف ملازمت دریافت بنجاه راس اسپ کچهی و دیگر
تحایف و نفایس بنظر انور درآورد ملکش بدریای شور متصل است صاحب پنج شش هزار
سوار و ده دوازده هزار پیاده است و اسپ کچهی در ولایت او بهم میرسد که از جنس اعلی آن
یکی به دو هزار روپیه بیع و شرا میشود و در خلال این احوال جمیع زمیندار کوچ بهار که در اقصای
بنگاله است بحضور انور رسیده پانصد مهر و بسیاری از نوادر و نفایس بنظر اشرف گذرانید عنایات

سلطانی مشمول احوال هر دو زمیندار گشت و بعنایت خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپان
تازی نژاد و افیال کوه شکوه نواخته رخصت معاودت دادند **سانحات سال سیزدهم از جلوس
حضرت جهانگیری** شب چهارشنبه سیوم ربیع الاول سال هزار و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب
جهانتاب به برج حمل دست داد و محفل عیش و نشاط منعقد گردید همدران محلس میر محمد امین
که محمدقلی قطب الملک حاکم گلکنده او را بخطاب میرجمله مخاطب ساخته بود و بعد فوت محمدقلی
مسطور بولایت عراق شتافت بعد چهار سال از انجا معاودت کرده بملازمت اشرف پیوست
دوازده راس اسپ عراقی با ساز و یراق عراق و نه تقوز اقمشه لطیفه و دو عدد انگشترین یاقوت
رسم ارمغان پیشکش کشید خلعت فاخره و اسپ و فیل عنایت شد روز یکشنبه دوازدهم
فروردین موضع سنحار [illegible] خیام فلک احتشام گشت در انمنزل بعرض رسید که بریک و نیم کروه
ازینجا چراگاه افیال است اما از انبوهی اشجار راه بر نشیب و فراز آنحضرت روز دوشنبه
سیزدهم با معدودی متوجه شکار فیل گشتند و بموجب حکم اشرف برای آسایش شاه والا
بر فراز درختهای بلند تختهای چوبین نصب کردند و آنحضرت باتفاق مقربان بالای آن تختها
نشسته بسیر و تماشا مشغول گردیدند و فیلبانان چابکدست دو صد فیل نر و ماده از فیلخانه
خاصه دران صحرا درآوردند و بدستور عصر حضرت عرش آشیانی سیزده فیل نر و ماده
صحرایی را بدام کمند اسیر کردند خاطر اشرف که از مدتی مشتاق و تشنه آن تماشا بود مسرور
و منبسط گشت و از شکارگاه معاودت کرده داخل دولتخانه خاص گشتند همدران اثنا

بعرض رسید که در دار الخلافه اکبرآباد و دهلی و لاهور شدت وبا و طاعون است بنابران
عطف عنان نموده مقیم اردوی بهشت [?] غره شهر جمادی الاول در ظل احمدآباد کرده بودند اگرچه
دران شهر هم علت تپ شیوع کرده و کم کسی بود که از ازارت نکشید اما عافیت بخیر بود
و روز شفا یافت یازدهم شهر مسطور راجه بهارا که در میان راجهای که در شوکت و حشمت
و وسعت ملک و کثرت سپاه برجام فوقیت دارد بملازمت اشرف رسیده دو صد مهر
و دو هزار روپیه بطریق نثار و یکصد راس اسپ بطریق پیشکش گذرانید بعنایت خلعت
خاصه و اسپ عراقی و فیل ماده فیل و خنجر مرصع و چهار عدد انگشتری نواخته رخصت
معاودت داوند [?] و بیست و پنجم ماه قراولان خبر آوردند که گله فیلان در حوالی ... نمودار
گشته فرمان شد که فیلبانان سرکار خاصه و سرکار شاه جهان بدان صوب رفته بطریق مقرر
بکمند در آرند یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده بدست فیلبانان پادشاهی گرفتار
و شصت و سه فیل نر و ماده فیلبانان شاهی بدام آوردند همدرین ایام راجه بکرماجیت
که از تربیت یافته‌گان شاه عالم پناه بود بدولت ملازمت والا دریافت تسبیح زمرد
بقیمت ده هزار روپیه پیشکش گذرانید بعنایت خلعت فاخره و شمشیر با یراق مینا و اسپ
و فیل ممتاز گشته به تسخیر حصار کانگره دستوری یافت شاهباز خان لودی
نر این ماده و راجه ... حند و غیره تعین گشتند و دو و بیست سوار برق انداز
و پانصد نفر تفنگچی نیز تعینات فرمودند مراجعت موکب همایون از احمدآباد بصوب دار الخلافه

روز شنبه بیست و یکم شهر بور مطابق بیست و دوم رمضان سال هزار و بیست و هفت
هجری بصوب دار الخلافه نهضت واقع گشت شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسمت
کهرکوره [?] ماده بخاری دودخانی نمودار شد هر شب در ترقی بود در رفته رفته صورت
حربه پیدا کرد هر دو سرش باریک میانش کشیده خم دار است بجانب جنوب و سر دنبال سوی
شمال چون از منجمان و اختر شناسان استفسار رفت از روی اصطلاحات دریافته
بعرض رسانیدند که بیست و چهار درجه فلکی را به اختلاف منظر سایر است و بحرکت
فلک اعظم متحرک و در برج عقرب منزل خواهد بود گشت و در اندک مدت برج عقرب
را گذاشته بمیزان میرسد و ظهور اینچنین باعث فتنه و فساد گفته اند و مورث جنگ
و جدل دانسته و بعد از شانزده روز که این علامت ظاهر گشت در همان سمت ستاره
دم دار ظاهر شد که سر او روشن بود و طرف دم اصلا روشنی نداشت ظهور
از این صاحب قطران مشتمل بطاعون و وبا تعبیر کردند و از قدرت قاهره ایزد بیچون انچه
منجمان تعبیر کرده بودند نخست وبا در شهرهای عمده هندوستان افتاد که بسیاری خانها مقفل ماند
و هیچکس بتجهیز و تکفین اموات نمی پرداخت و بعد از ان باقتضای گردش فلک کجباز آتش
اختلاف میان شهریار کامکار و شاهزاده کامکار و شاهزاده بلند اقبال شعله زد و
خللهای عظیم پدیدار گشت و بسیاری دودمانها و خاندانهای امرای عمده بخاک ادبار نشست
و شمشیر کشیها و خونریزیها بمیان آمد که بهرام فلک انگشت حسرت بدندان گرفت

چنانچه از سیاق کلام آینده موضوح میگردد مقارن اینحال از عرضداشت بهادر خان
حاکم قندهار بمسامع عز و جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی
رسید که از محصولات زرعی و سردرختی از محصول خریف اثری باقی نمانده و همچنین از فالیز
خربوزه و انگور نشانی نگذاشته اند شاید هزاران تعب محصول ربیع بدست رعایا
بیاید همدران اثنا شب یکشنبه دوازدهم ابان مطابق یازدهم ذی قعده سنه مذکور در شبستان
شاه عالم پناه از بطن صبیه عفیفه آصفخان فرزندی سعادت پیوند قدم بروضه هستی
گذاشت بسلطان اورنگزیب موسوم گشت بادشاهزاده والا نژاد پنجاه زنجیر فیل
و جواهر نفیسه و اقمشه لطیفه که دو لک روپیه قیمت مجموع شد پیشکش کشیدند و جمیع امرا
و اعیان نوازشهای پادشاهانه مبذول داشتند بعد تحصیل لوازم سور و سرور بطرف
دار الخلافه نهضت واقع شد چون در ملک رانا مسرت خیام دولت گشت
کنورکرن با پیشکشهای لایق بملازمت عالی پیوسته خدمتهای نمایان بتقدیم رسانیده
مشمول عنایات خسروانه شد همدرینوقت خانخانان سپه سالار از دکهن رسیده
دولت ملازمت عالی دریافت و یک لک و پنجاه هزار روپیه را پیشکش از نقد و جنس
گذرانید بعد چندی بعطای خلعت خاصه با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه و ماده فیل و منصب
هفت هزاری ذات هفت هزار سوار نواخته جهت انتظام مهمات دکهن رخصت
فرمودند و از تغیر لشکر خان عابد خان را بدیوانی دکهن مامور ساختند و از انجا بکوچ
متواتر متوجه گشته هشتم دی ماه غره صفر سال یکهزار و بیست و هشت هجری در فتحپور

نزول فرموده اند ساختند و بدستور قدیم زیارت بجا آوردند و چون در دار الخلافه اکبرآباد
شدت وبا و طاعون بود در محل اقامت در فتحپور افتاد و در عمارات عالی حضرت
عرش آشیانی نزول فرموده داد عیش و نشاط دادند درینوقت از عرایض هواخواهان
بعرض رسید که سورجمل ولد راجه باسو علم بغی و شطط برافراخته بود و راجه بکرماجیت دست
از محاصره کانگره برداشته بتادیب او شتافت او بعد جنگ صعب کوتهال واجبی خورده
در تنگنای کوهستان چون کرخت [?] و دهمری [?] و غیره که مسکن آن مخذول بود به آتش غارت
و تاراج خاکستر گشت بجلدوی اینخدمت راجه بکرماجیت را بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع
و نقاره ممتاز فرمودند و جگت سنگه ولد کوچک راجه باسو را از صوبه بنگاله طلبیده بخطاب
راجگی و منصب هزاری ذات پانصد سوار و زمینداری وطن سرفراز ساخته خلعت رخصت
عطا فرمودند و راجه بکرماجیت فرمان رفت که دقیقه در رعایت احوال او فرونگذاشته بر ولایت
موروثی دخیل سازد سانحات سال چهاردهم از جلوس حضرت جهانگیری روز شنبه چهارم ربیع الاخر سال
یکهزار و بیست و هشت هجری تحویل نیر اعظم دست داد و محفل آغاز سال چهاردهم شروع شد
و پیشکش بادشاهزاده‌های والا نژاد و امرای عالیشان از نظر انور گذشت چنانچه شاهزاده
گیتی ستان شاهجهان از جواهر نفیسه و افیال کوه شکوه و دیگر تحایف و نوادر بقیمت پنج
لک روپیه پیشکش کشیدند منجمله آن تختی از طلا بود که سی هزار روپیه قیمت داشت و دیگر
جفت نقاره و دو سل از طلا و کورکه و نقاره و کرناها و سرناها و دیگر لوازمه نقارخانه

از نقره بود بقیمت شصت هزار روپیه وگویا مخترع آن بادشاهزاده والا گهر بوده اند وتا آن وقت
در کارخانجات بادشاهان از طلا و نقره نساخته بودند بسیار پسند خاطر اشرف افتاد و بادشاهزاده را
نوازشها فرمودند همدرین اثنا شاهزاده پرویز از اله آباد رسیده دولت ملازمت دریافت
و بقیمت دو لک روپیه پیشکش گذرانید نیز بعد شاهزاده مسطور راجه کلیان زمیندار رتن پور
شرف ملازمت دریافته یک لک و پنجاه هزار روپیه از تحایف و نفایس گذرانید در خلال این حال
از وقایع دکهن بعرض رسید که شاهنواز خان ولد خانخانان که در شجاعت و کاردانی همه جهت
بدر بعدا از افراط شراب در عین شباب رخت هستی بر بست خاطر اشرف ازین واقعه خیلی ملول گشت
تا که برضا بقضا داده دراینجا برادرش را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته بخطاب
بالا گهات ممتاز فرمودند منوچهر خان بصوبه داری بهار و عطای خلعت خاصه و خنجر مرصع و اسپ
عراقی و فیل مست رایت عزت برافراخت و چون شاه بیگخان خاندوران از کبر سن استعفای
خدمت نموده بر گنه بهیره و خوشاب در وجه مدد معاش او مرحمت نمودند و چون از واقعات
دکهن خبر فوت راجه سورجسنگه زمیندار مارواڑ رسید گجسنگه پسرش را بمنصب سه هزاری ذات
و سوار و خطاب راجگی نواخته بزمینداری ولایت مارواڑ ممتاز ساختند و همدرین سال
فرمان شد که از اکبرآباد تا لاهور بر سر هر کروه میلی از گچ و سنگ تعمیر کنند و در هر میل سوم
چاه پخته مرتب سازند و بر هر دو طرف رسته شارع درختان سایه ور بنشانند که باعث
آسودگی مسافران گردد **نهضت رایات عالیات بصوب کشمیر** روز شنبه بیست و چهارم

جهرماه از فتحپور بصوب لاهور نهضت واقع شد لشکر خان بحراست دار الخلافه اکبرآباد دستوری یافت
خلعت خاصه با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره عطا شد چون در سواد متهره مضرب خیام
دولت گشت بسیر و تماشای عمارات بندرابن توجه معروف گشت و در اثنای سیر کلکنت منزل
گسائین جدروپ که از اوجین بمتهرا نقل کرده بود عبور افتاد و صحبت مستوفی داشتند
آن گوشه گزین تجرد بگ خان اعظم میرزا کوکه سفارش سلطان خسرو کرد فرمان شد که برای اخراجی
می آمده باشد بیست و نهم ابان ساحت دهلی مضرب سرادق عز و جلال گشت بزیارت مقابر شریف
حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و حضرت شیخ نظام الدین بداونی و حضرت شیخ نصیر الدین
اودهی تشریف فرمودند زرهای وافر برای مجاوران و مستحقان ریختند روز دوم بسر
مزار شریف حضرت جنت آشیانی استافته شرف زیارت بجا آوردند بیست و یکم آذر
ماه ظاهر کرانه از نزول موکب عالی ضیا پذیر گردید روز دوم بسیر باغ مقربخان که از زیب
یافتهای آنحضرت است و کشتی عالی در یکصد و چهل بیگهه زمین مشتمل بر عمارات عالی و حوضهای
دلکش ترتیب داده و انبه بغایت نفیس و دیگر فواکه لطیفه موجود دارد توجه نمودند
روز شنبه دیماه الهی سپهر بند مضرب سرادق اقبال شد دران منزل از شبستان شاهزاده
گیتی ستان فرزندی بوجود آمد یک لک و پنجاه هزار روپیه از نقد و جنس پیشکش کشیدند اما
چون آن مولود در جهان درنگ نکرده راه عدم پیمود هرا عادت جشن در مقام توقف افتاد و شاه
عالم پناه را برای دیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و خود بطرف کلانور متوجه

گردیدند و سلطان پرویز مشمول عنایات گشته بطرف اله آباد دستوری یافت همدران ایام
راجه بکرماجیت از نواح کانگره بحضور رسیده کیفیت انحصار التماس نمود بعطای خلعت
خاصه و دیگر خنجر مرصع ممتاز ساخته رخصت معاودت مرحمت فرمودند در باغ کلانور
خانعالم که به ایلچیگری بولایت عراق رفته بود معاودت نموده شرف ملازمت دریافت
تحایف و نوادر اندیار بطریق پیشکش گذرانید منجمله آن صفحه تصویری بود که حالت محاربه
حضرت صاحبقران با تقتمش خان به احاطه تحریر کشیده اند و دو صد و هفتاد چند تصویر
بران منقوش است بسیار پسند خاطر اشرف افتاد و چون خانعالم رسم رسالت بوجه
احسن بجا آورده بود مورد مراحم خسروانی گشت و بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار سرفراز نمودند
خلعت خاصه و اسپ و فیل عنایت فرمودند همدرین تاریخ طالبان آملی از کشمیر رسیده
ادراک دولت ملازمت نمود عنایات خسروانه بحالش مبذول گشت چهارم اسفندار
مذماه ظاهر رهتاس مخیم اردوی عالی گشت در همین منزل مژده فتح کستوار از عرضه داشت
دلاورخان حاکم کشمیر بعرض رسید فرمان عالیقدر و خلعت خاصه با خنجر مرصع بجهت
خان مسطور شرف صدور یافت و محصول یک ساله آن ولایت مفتوحه جدید را به او عنایت
نمودند چهاردهم ماه مسطور مقام باباحسن ابدال از نزول رایات عز و جلال ضیا پذیر گردید
و محفل جشن شروع سال پنجاه و سیوم از عمر گرامی منعقد شد و شاهزاده کامران و اعیان
و امرا نوازشها مرعی شد چون از ان منزل تنگیهای راه و نشیب و فراز و کتل پیچ در پیچ پیش آمد

فرمان شد که اعتماد الدوله و حضرت مریم زمانی و دیگر بیگمات عالیات را به تانی بیارد و میرزا رستم
و خان اعظم و اکثری دیگر از عمدها برای ترتیب دستوری یافتند و آنحضرت با جمعی از مقربان
نهضت فرمودند درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید چون در حلقه اطاعت در آمده
بود فرمان عنایت عنوان بنام کنور کرن پسرش صادر شد و خلعت خاصه و اسپ
و فیل مصحوب راجه کشنداس مشرف اصطبل بسمت ترسیل یافت بیست و یکم ماه مسطور
در پکلی نزول موکب عالی اتفاق افتاد مهابتخان بعطای خلعت و پوستین و اسپ و فیل
نوازش یافته بطرف بنگش مامور گردید و چون از زبان معتمدان بعرض رسید که چند منزل آبادی
نیست و غله و دیگر مایحتاج بقدر ضرور سامان نخواهد یافت فرمان شد که پیشخانه و دیگر کارخانه
ضروری همراه بگیرند و دیگر اغرق را بر تخته بحزم و احتیاط بیارد بیست و یکم اینماه از پل رود
بلین سکه عبور فرمودند روز شنبه بیست و سیوم ماه مسطور بر ساحل کشن گنگا منزل شد
نهضت رایات عالیات بصوب کشمیر روز جمعه یازدهم ربیع الاخر سال یکهزار و
بیست و نه هجری تحویل آفتاب جهانتاب دست داد از همین منزل تا کشمیر شارع بر کنار دریای
بهت است و از دو جانب کوههای بلند دارد و کتلهای بغایت تنگ و دشوار عبور
و آب به نهایت تندی و تیزی معتمد خان فرمان شد که بجز اصفهان و دو کس مقرب دیگر
هیچکس را نگذارد که در رکاب عالی کوچ نمایند و خسرو و خان اعظم و خانجهان را یک منزل
عقب گذاشتند و خود متوجه منزل گشتند نزدیک بکتل پهلناس باریدن برف و باران
شروع شد و رعد و صاعقه درخشیدن آغاز نهاد مزاج اشرف منحرف گشت و بنده کی تمام

سانحات سال پانزدهم از جلوس حضور جهانگیر

دست داد از اتفاقات روزگار نوکران معتمدخان خیمه خاص مسطور را در همان محل نصب کرده
انتظام اثاث خود میکشید بودند آنحضرت باتفاق نورجهان بیگم و دیگر بیگمات عظام در آن خیام
فرود آورده اسایش کردند معتمدخان بموجب حکم اشرف از منزل عقب رسیده لوازم
خدمت بتقدیم رسانید بعد دو روز از انجا کوچ کرده در موضع کهانی فرود آمدند درین منزل
بعرض رسید که سهراب و لد رستم میرزا در عین شباب در آب بهت غرق شد و میرزا
از حسرت این واقعه جامه صبر چاک کرده سر و پا برهنه از لونج عازم حضور است فرمان
عنایت بنام میرزا مسطور شرف صدور یافت روز دیگر بیاری محموله عبور لشکر ظفر اثر
شد پیش از ورود موکب عالی کارپردازان کشتیهای بسیار سامان کرده بودند در
نواره خاصه سوار شده متوجه شهر گشتند درین روز دلاورخان کاکر از کشمیر رسیده
لوازم پیشکش و نثار بجا آورد روز دوشنبه یازدهم ماه در عمارتی که بر کنار تال
دل واقع است شرف نزول افتاد در جهانگیرنامه مینویسد که کشمیر که از اقلیم چهارم
است و مدت چهار هزار سال راجهای در انولایت کامرانی کرده اند که تفصیل انها در تاریخ
راج ترنگ که بموجب حکم حضرت عرش اشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده
مرقوم است و در سنه هفتصد و دوازده هجری در تصرف پادشاهان اسلام در آمد
و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و شصت و دو سال حکومت انملک کرده اند
و در سنه نهصد و نود و چهار هجری انولایت در تصرف حضرت عرش اشیانی در امد نام
دار السلطنت شهر کاکشمیر در اصل سری نگر است و دریای بهت از میان شهر میگذرد

و سرچشمه از ان ناک گویند و از شهر چهار کروه فاصله دارد و متصل شهر دو کول بزرگ
است که تمام سال پر آب می باشد و نقل تحویل غله و آمد و شد سکنه اندیار بر کشتی است
و ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هفت پرگنه است و انرا دو نصف اعتبار کرده اند
بالای آب را مراج نویند و پایان آب را کامراج خوانند و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار غله است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و
هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و راه در آمد کشمیر متعدد است بهترین راه راه بهمبر
و راه پکهلی است و بهار و خزان و گلهای خوشبو و تعداد فواکه کشمیر مشهور افاق است غالبا
ولایتی دلکش است لاکن سکنه آن اکثری بنفاق و شریر و تنگچشم و خورش عامه انجا بغایت
کثیف و ماهی بسیار اما بی مزه و بهترین رخوت انجا شال است و ارباب صنایع در عصر میرزا حیدر
دو غلات پیدا اند علم موسیقی از رواج گرفت و کمانچه و قانون و نی و دف و دیگر سازها
شایع شد و حصار آن شهر را در عهد حضرت عرش اشیانی بنیاد گذاشته بودند در عهد
حضرت جهانگیر باتمام رسید و بعض عمارات و باغچها بحکم اشرف ترتیب یافت و
ارامشگاه پادشاه زمانه گشت همدرین اثنا آهوی نافه دار بحضور اشرف آوردند و بر
طبق امر عالی هرچند مطبخیان خاصه طعامها بسعی و جد تمام از گوشت آن آهو مهیا کردند اصلا
قابل تناول نشد و سخت بیمزه و بدطعم معلوم شد در ایام مقامات کشمیر سید بایزید بخاری
فوجدار بهکر بصاحب صوبگی بهت دستوری یافت و از سانحات اقبال این سال تزده

فتح دکهن است شرح این سخن انکه همدرین ایام عرضه داشت خانخانان بنظر انور رسید که
عنبر حبشی رایات پادشاهزادو دولت دیده پا از دایره قول و عهد بیرون گذاشته بعض
پرگنات سرحدی را متصرف شده بود اران جان همراه پرسنگه دیو بندیله و دیگر بندهای
پادشاهی داد شجاعت مردانگی داده تا دیب او بواقعی کردند و غنیمت بسیار بدست آورده
در بالاگهات مراجعت نمودند بعد مورض بار لشکر دیگر تعینات دکهن کرده بیست لک روپیه
خزانه عنایت فرمودند و از اتفاقات روزگار مزاج اشرف از حد اعتدال انحراف نمود و مرض
تنگی نفس عارض گشت و ابتدای ضعف آنحضرت از همین تاریخ است ابتدا بعد گلگشت و سیر
بهار و خزان و زعفران از کشمیر شب دوشنبه بیست و نهم مهر ماه الهی از راه کتل پیر پنجال
بصوب لاهور نهضت فرمودند و هر روز در منازلی که بحکم عالی در منزلگاه مقرری تعمیر شده بود
شرف نزول می انداختند در موضع راجوری بعرض رسید که اگرچه رعیت انجا را سلطان
فیروزشاه مسلمان کرده و بدین متین اشتنا ساخته اما هنوز رسوم بدعت و شرک و کفر
از ان دیار محو نشده چنانچه دختر مسلمانان را بمشرک میدهند و دختر مشرک را بمسلم عقد
می بندند و همچنین دیگر منکرات و بدعات که ذکر آن ناکردن اولی در میان این
طائفه مروج است فرمان شد که من بعد هیچکس پیرامون این افعال مذموم نگردد
و بعض کسان از ان قوم تنبیه و تادیب نموده از ان افعال محترز ساختند و قاضی
و محتسب و موذن و امام تعین کرده در باب تعقیب و ترویج قواعد دین اسلام قدغن

بلیغ فرمودند نهم آذر مطابق پنجم محرم عرصه لاهور مضرب خیام دولت گشت روز دوم در قلعه لاهور
داخل گشته عمارات دولتخانه را که درین تازگی باهتمام معمورخان بصرف هفت لک روپیه صورت
اتمام پذیرفته بود از فر نزول شرف اندوز ساختند همدران روز مژده فتح قلعه کانگره رسید که غره
محرم بسعی و شجاعت راجه بکرماجیت مفتوح گشت حصن الحصار فلک تمثال از ابتدای ظهور اسلام
بتصرف سلاطین ماضیه در نیامده بود و رنجها و مشقتها که در زمان سابق سلطان فیروزشاه
در تسخیر آن کشیده و در زمان جلال ترددات حسین قلیخان و مرتضی خان امرای حضرت عرش
اشیانی در مفتوح ساختن آن بکار برده اند و فائده بران مترتب نگشته در تواریخ مبسوطه
داخل است آنحضرت از حصول این فتح بغایت مسرور گشته حکم فرمودند که سه روز نقاره
سرور و سرور بنوازند در آن روز دوشنبه دوازدهم محرم بمنزل شاه گیتی پناه تاجهان تشریف
فرموده دقیقه در شفقت و عنایت فرو نگذاشتند و از جمله پیشکش شاه عالم پناه اسپ
نفیسه بقیمت دو لک روپیه بمعرض قبول افتاد و چون همدران ایام عرایض خانخانان و دیگر
فدویان متواتر از دکهن رسید مهمات انولایت بدون تشریف اوردن شاه گیتی ستان
صورت نمیگیرد روز جمعه چهارم دی ماه الهی شاه بلنداقبال را بعطای خلعت فاخره با چارقب
زردوز مرصع و شمشیر و خنجر باپراق و پردله مرصع و اسپان عربی و عراقی و افیال کوه شکوه نواخته
بصوب دکهن رخصت فرمودند و سیصد و پنجاه امرای عمده و یکهزار نفر احدی و هزار سوار برق
انداز و پنجهزار تفنگچی سوار سوای دو هزار سوار که سابق تعینات دکهن است تعین رکاب شاه جمجاه

کنت ویک کرور روپیه نقد و فیلی نه عالی و توپخانه عظیم مرحمت شد و خبر در این ایام علیجاه نقوی بیگ
فرمودند که در هر قلعه که میخواسته باشند نگاه دارند و جمیع متعینه شاهی بر غایت نقد و اضافه منصب ممتاز گشتند
و گویا این رخصت اخری بود که دیگر اتفاق مواصلت نیفتاد و چرخ دولت پر شعبده بازی انگیخت که باعث
فتنه و فساد عظیم دست داد چنانچه از سیاق کلام اینده مکشوف میگردد و بعد از رخصت شاه عالم پناه
صبیه پرستار خاص نور جهان بیگم که از علیقلی شیرافکن بوجود آمده بود جهت سلطان شهریار خواستگاری
نموده نقد و جنس یک لک روپیه بطریق ساچق فرستاده و این خبر مایه شورشهای عظیم بود که فلک
بازیگر بوصه آورد و بجای خود گذارش یابد و پنجم در ماه زنبیل بیگ ایلچی شاه والاقدر شاه عباس
دارای ایران بملازمت اشرف رسیده نخست نامه شاه را با تحف و نفایس و سوار شاه که بقیمت
سه لک روپیه مقرر بود بنظر انور در آورد و بعد از آن از جانب خود چهار راس اسپ تپچاق با ساز و
یراق عراق و سه دست باز تویغون و پنجم استر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر
ولایتی پیشکش کشید بعطای خلعت فاخره و خنجر و جیغه مرصع و طره زمرد سرفراز شد و ده هزار
روپیه نقد عطا گشت خانجهان لودی بحالت صوبه ملتان و بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اسپ
و فیل ممتاز گردید و حراست حصار قندهار بعبدالعزیز خان مقرر نموده بهادر خان را طلب
حضور فرمودند **نهضت رایات عالیات از لاهور بصوب دار الخلافه** چون خاطر اشرف
از مهمات پنجاب و ملتان و قندهار فارغ گشت بادشاه جهانستان بطرف دار الخلافه
نهضت نمود و بعد قطع مراحل و منازل حسب الالتماس مقربخان در عرصه کرانه که وطن مالوف او بود

شرف نزول انداختند خانسطور هزار درعه مخمل و دوخوابه بطریق پا انداز و صد شتر بطریق تصدق
و یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس و مبلغ خطیر برسم پیشکش گذرانید انحضرت چندگاه بسیر باغ
مقربخان گذرانیده متوجه دار الخلافه گشتند همدرین وقت اقبال بیگ و محب علی از عراق رسیده
نامه محبت آمیز شاه والاقدر فرمانروای ایران را با پرخانه مرصع که بطریق تحفه کی فرستاده بودند بنظر
اشرف در آوردند لعلی و ران پرخانه نشانده بودند که در یک گوشه ان بخط نسخ اینعبارت کنده بودند
الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور گورکان و در گوشه دیگر بخط نستعلیق کنده بودند
شاه ولایت عباس بحکم انحضرت در یک گوشه تاریخ حال و جهانگیر شاه اکبر شاه منقوش ساختند
و از نوادر حکایات اینست که درین ایام که از ان تاریخ یکصد و ده سال منقضی گشته آن لعل بدست
حسین علیخان بارهه که امیر الامرا بهادر مخاطب شده بود افتاده بود بعد کشته شدن او درین سال که سنه هجری
که یکهزار و یکصد و سی و پنج رسیده از اموال خانسطور در جواهر خانه بادشاهی داخل گشته است
و پنج فیل فرستاده ابراهیم خان ناظم صوبه بنگاله بنظر انور گذشت چهاردهم اسفندار مذماه اعلام نصرت
فرجام بادشاه جهانستان بارقه نزول بر ساحت دار الخلافه انداختند لشکر خان ناظم دار الخلافه
و دیگر بندهای بادشاهی شرف ملازمت دریافته لوازم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند سالگاه
سال شانزدهم جهانگیری روز شنبه سلخ سال یکهزار و سی هجری نیر جهانتاب در برج حمل تحویل نمود سلطان
شهریار منصب هشت هزار ذات و چهار هزار سوار سرفراز شد و صوبه بهار از تغیر مقربخان به تیول سلطان پرویز
عطا فرموده راه ساز نکلر پور را مرخص نمودند که شاهزاده مسطور را استمالت کرده از اله اباد به پتنه

رسانند شب جمعه شانزدهم جمادی الاول محفل طوی آراسته سلطان شهریار را با صبیه علیقلی شیرافکن
که از بطن نورجهان بیگم بود کتخدا ساختند بیگم از سرکار خود بجمیع اعیان و امرا رعایتها
نمود و در تسخیر قلوب دقیقه فرو نگذاشت همدرینوقت پارچه آهن برق که در موضع سعید
عامل جالندهر بنظر انور گذشت استاد داود شمشیر ساز در سه ربع آن آهن یک تیغ دو کارد
ملحق ساخته دو قبضه خنجر و یک دسته کارد مهیا ساخته بنظر اشرف در آورد که جوهر آن بهتر از
شمشیر الیمانی و جنوبی ظاهر شد و در برش هم بر شمشیرهای اصیل فوقیت گرفت چهاردهم
خورداد افضلخان دیوان سرکار شاه گیتی ستان شاهجهان عرضداشت شاهزاده بنظر اشرف
در آورده تسلیمات تهنیت فتوحات بعرض رسانید بیان این سخن چنانست که چون موکب شاهی
بساحت اوجین رسید توشتجات جمع از بندهای بادشاهی که در حصار مانده بودند بجناب شاهی
رسید که دکهنیان بدعاقبت و حبشیان تیره بخت نظام هند و رسیده دقیقه در قتل و غارت
فرو نگذاشته اند خواجه ابوالحسن با نهزار سوار سلح و محل تعیین گشت که سر ان خود سری در کنار
انها گذارد خواجه جلد و چسبان رسیده آن خودسران را تادیب واقعی داد و از زبده کشته
بالچهار ده کرده دیگر تعاقب نمود رایات شاهی کوچ بکوچ متوجه بقطع مسافت گشته
در برهانپور شرف نزول انداخت خانخانان و دیگر امرای بادشاهی بملازمت رسیده لوازم
نثار بجا آوردند و افواج عنبر حبشی که بمحاصره برهانپور چیره دستی داشتند بطرف بالاگهات
اواره شدند چون از سواری هر روزه و کثرت ترددات و قلت اسباب معاش در سپاه
متعینه دکهن و امرا و سپاه طاقت حرکت نمانده بود در عرض نه روز بحکم شاه گیتی پناه

سی لک روپیه نقد و چندین طویل اسپ و بسیاری الات محاربه بر امرا و سپاه تقسیم کردند
و سامان و توزک لشکر کرده سپاهی جرار بمالش مخالفان تعیین ساختند بهادران
لشکر منصور تا کهرکی تعاقب مخالفان کرده از کشته پشته برآوردند و اسپ و اسلحه
فراوان به اولجه گرفتند بلده کهرکی که در مدت بیست سال معمور و آبادان شده بود در
طرفة العین رنگ خاکستر گرفت و آثاری و علامتی از باغات و عمارات نماند عنبر حبشی ایلچیان
زبان دان فرستاده اظهار ندامت و پشیمانی نمود و مبلغ خطیر بطریق جریمه بر ذمه خود گرفت
سران سپاه منصور عذر او را پذیرفته بموجب حکم شاهی فوج بمدد خنجر خان حاکم احمدنگر و مبلغ
جهت اخراجات انجا فرستاده بطرف برهانپور نهضت نمودند و قرار یافت که عنبر
دست از ولایت بادشاهی که متصرف شده بود بردارد و پنجاه لک روپیه بطریق جرمانه بخزانه بادشاهی
رساند در چند روز بهمان نهج بعمل آمد شاه گیتی پناه تفصیل این فتح بحضور انور معروض داشت
و چند طویله اسپان جهت سپاه درخواست نمود افضلخان بعطای خلعت فاخره و قلمدان
مرصع و اسپ عراقی و فیل ممتاز گشته رخصت معاودت یافت و بجلدوی این حسن تردد روم
نام و لعلی که شاه عباس به انحضرت فرستاده بود در انعام شاه گیتی ستان بسمت ارسال یافت
و براجه کشنداس مشرف اصطبل فرمان شد که یکهزار اسپ از طویل سرکار سامان کرده نزد شاه عالم پناه
بفرستد و فرمان عنایت آمیز مشعر تحسین و آفرین صادر گشت و همدرین ایام آقا بیگ و محب علی فرستاده
شاه عباس را بانعام سی هزار روپیه نواخته رخصت مراجعت دادند و جواب نامه شاه بقلم
آورده اسپ بادپو نام را با دیگر تحایف و نفایس بجهت شاه فرستادند در خلال اینحال مرض تنگی

نفس بر مزاج اشرف غالب آمد و از افراط شراب ای ناگا ناگا مرض تزاید پذیرفت چند گاه صاحب
فراش شدند اخر الامر بتدبیر حکما و اطبا رو بصحت آورد و تخفیف کلی در آن شد و آن در بیست و
بیست پنجم شوال نورجهان بیگم محفل جشن آراسته به امرا و اعیان خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و
خوانهای زر و جواهر رعایت نمود و بجو نگر اگر بخواهی که بنوید صحت میداد یا نصد مهر و هفت هزار روپیه رعایت
کرد سلخ ماه سطور سلطان پرویز از پتنه رسیده بشرف ملازمت دریافت تحایف و نوادر بسیار
بنظر انور گذرانید درین وقت بعرض رسید که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از فوج شاه عالم پناه جدا شده
بی اجازت بجاگیر خود رسید بدیوانیان حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای حد متعینه را مامور
ساختند که نزد او رفته خان بهادر را بفوج شاه جوانبخت رسانند و یک لک روپیه خزانه
مصحوب الله داد خان برای اخراجات افواج دکهن بمهم آن سپاه فرستاد **نهضت بادشاه جهان ستان**
از دار الخلافه بصوب کشمیر چون هوای دار الخلافه بمزاج اشرف بکمال ناسازگار شد شهریار کامگار
بموجب تجویز حکما روز دوشنبه ۱۹ ابان ماه الهی بطرف دهلی نهضت نمود مظفر خان بخشی را بحراست
دار الخلافه مامور کرد و شاهزاده پرویز از حوالی متهره بطرف پتنه رخصت معاودت یافت
چهار دهم بهمن ماه الهی بساحت موضع ملون مضرب خیام دولت گشت چون هوای سیر حصار
کانگره از مدتها مرکوز خاطر اشرف بود اعتماد الدوله را که بیمار بود با اغرق کلان در اردو گذاشته
بسیر حصار سطور متوجه شدند روز دیگر بعرض رسید که اعتماد الدوله در حالت نزع است بپاس
خاطر نورجهان بیگم فی الفور مراجعت کرده بخانه عیادت بمنزل اعتماد الدوله تشریف فرمودند
و ساعتی نشسته بدولتخانه داخل گشتند او همان ساعت ودیعت حیات بسپرد الحاصل

نورجهان بیگم و اصفخان و دیگر اولاد و احفاد او را تسکین داده چهل و یک تن را از اقربای او بخلاع
فاخره نوازش فرمودند روز دوم نورجهان بیگم را همراه گرفته باز متوجه سیر قلعه کانگره گشتند بعد چهار منزل
ساحل دریای بانگنگ مضرب خیام دولت شد راجه چنبال که ملکش از کانگره بیست و پنج کروه فاصله
دارد پیشکشی لایق مصحوب برادر خود بحضور اقدس فرستاده اظهار فدویت و عبودیت کرده بود بعوض قبول
افتاد بیست و چهارم اینماه داخل حصار کانگره گشته حظی تمام از سیر و تماشای آن یافتند و بقاضی و محتسب
و میر عدل فرمان شد که شعار اسلام و دین متین محمدی علیه الصلوة والسلام در آن حصار بعمل آرند
چنانچه در حضور اشرف تسلیح گاو و بانگ نماز بعمل آمد و خطبه بنام نامی خوانده شد آنحضرت سجده
شکر الهی بجا آورده بکار پردازان فرمودند که مسجدی عالی در آن حصار مرتب سازند و در حضور
انور اساس آن بقعه خیر گذاشته شد در جهانگیرنامه منقول است که این قلعه بر قله کوهی رفیع واقعه شده
نه اطراف کوهی دیگر بر کوب است و نه جای نقب زدن و کوچه سلامت پیش بردن است
و دو گولاب عظیم در میان آن حصار است هنداست هیچ یکی از سلاطین اسلام بر تسخیر قادر
آن نرسیده و کانهای جبال تسخیر نگشته آن نه نشسته همگی دوره آن یک کروه و پانزده طناب
است و طولش نیم کروه و دو طناب عرضش از بیست و دو طناب زیاده و ارتفاع دیوارش
یکصد و چهارده ذرعه و بردن آن معبد هنود است که بجوالامکهی مشهور است و از اندرون دیوار
آن آتش بلندی میشود و فرقه هندوان اعتقاد دارند که آن آتش از معجزه بتان است
و حال آنکه در دامنه آن کوه کان گوگرد است و هر سال انبوه عظیم برای زیارت این مکان
از آتش میروند و زر و جواهر نثار میکنند القصه بادشاه جهانگیر از سیر و تماشای حصار و قلعه

بهون نگر کوه و دیگر سیرگاهها فارغ گشته متوجه اغرق کلان گشتند جاگیر و اموال و اسباب
و لوازم ریاست و امارت اعتماد الدوله مرحوم بنورجهان بیگم مرحمت شد و نقاره و مقرر
بیگم از یکی هزار افزود درین هنگام خواجه ابو الحسن از دکهن رسیده بشرف ملازمت دریافت بخدمت
وزارت کل ممتاز گشت در مقام کهر جهاک طرح شکار قمرغه انداخته یکصد و بیست و یک راس از جکاره و گوزن
و پانصد آهو شکار فرمودند در اواخر این سال از واقعات دکهن بعرض رسید که خسرو در برهانپور بیستم بهمن ماه
بعارضه قولنج وداع عالم فانی نمود قالوا انا لله و انا الیه راجعون **سانحات سال هفدهم از جلوس جهانگیر**
شب دوشنبه بیستم جمادی الاولی سال یکهزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به برج حمل
تشریف فرموده بزم جشن شروع سال هفدهم اصفخان بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار
سوار سرفراز شد از عرضداشت خانجهان لودی حاکم ملتان بعرض رسید که شاه عباس با فوج
عظیم از مقر سلطنت خود بطرف قندهار نهضت فرموده انور بندیل بیگ ایلچی شاه را چهل هزار
روپیه از نقد و جنس مرحمت نموده رخصت معاودت دادند و به زین العابدین میر بخشی احدیان
فرمان شد که زود تر به برهانپور رسیده شاه کیتی ستان را حکم رسانند که خانخانان را به انتظام
مهمات دکهن گذاشته زود از زود خود را بحضور انور رسانند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب
پنجهزاری چهار هزار سوار ممتاز گشته بصوبه داری اکبرآباد مامور گردید و همدرین اثنا مهابتخان
از طرف بنگش رسیده بشرف ملازمت دریافت و برای معالجه حضرت حکیم مومنا را همراه
آورد حکیم مسطور را در رکاب اشرف نگاه داشته مهابتخان را بحراست صوبه کابل دستوری دادند
خلعت فاخره و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ خاصه و فیل با یراق نقره عطا شد و خود بدولت و اقبال

متوجه کشمیر

گشته دوم فروردین داخل کشمیر شدند پنجم اینماه زین العابدین بخشی احدیان از دکهن رسیده
عرض نمود که شاه عالم پناه حسب الحکم اشرف از برهانپور نهضت نموده اند اما ایام زندگانی
بسر رسیده التماس نموده اند که چهار ماه بارش را در حصار مندو بسر برده بحضور اشرف
خود را میرسانم درینولا بار عرضداشت خانجهان لودی حاکم ملتان رسید که شاه عباس
بمحاصره قلعه قندهار پرداخته است و عبدالعزیز خان با سیصد جوان متحصن گشته کمر بدافعه
بسته از فکر مدد او شود میرزا رستم قندهاری را یک لک روپیه عنایت فرموده بلاهور فرستادند
که سامان لشکر نماید و آماده بساق قندهار شود و بعد سیر و شکار رخصت کشمیر بیست و پنجم امرداد
ماه الهی اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور مرتفع ساختند و از عبد بور اعتقاد خان بحراست
صوبه کشمیر دستوری یافت و چون قاعده قدیم زمانه غدار و رسم دیرینه چرخ دوار است که ابنیت
و آرامش را دست غم دارد و خونریزی و شمشیر کشی را رونق بازار و شکوفه بهار خود میداند در این
سال که اصلا بوی اختلاف و سرکشی و شورش و فساد در هندوستان نبود و نزدیک
و دلاوری بادشاهزاده بلند اقبال شاهجهان جمیع گردنکشان و فتنه سازان دکهن سر بر خط
اطاعت و فرمان برداری گذاشته خراج هر ساله قبول نموده بودند و نهال فتنه و فساد
افغنه بدنهاد از ولایت دلکشای بنگاله از بیخ و بنیاد بر افتاده بود فلک غدار تعبیه
برانگیخت که آرایش خانگی چند بیزدود ما نهای فدویان ارادت شعار زنگ خاکستر گرفت
و میان بادشاه جهانگیر و شاه جهانستان چنان گرد و غبار نفاق و کدورت مرتفع شد
که رسم پدر و پسر و فرزندی محو شد و آداب قاعده نابدید و معدوم گشت و محنتها بعد او تها

و شفقتها بکدورتها مبدل گردید و حادثات و واقعات که بخیال نمی‌گنجد شیوع گرفت و از
وقوع قضایای عالم آشوب جهانی زیر و زبر شد و فتنهٔ خوابیده بهر گوشه سر برآورد و ولایات
مفتوحهٔ دکهن از دست رفت شرح این واقعهٔ شورش افزا و حادثهٔ عبرت بخش چنانست
که شاه جهان پناه دریا روهیله را بضبط پرگنهٔ دهولپور روان ساخته در باب تنخواه آن بحضور
اشرف عرضداشت نمود از اتفاقات روزگار رو به اقتضای گردش لیل و نهار نور جهان بیگم
آن پرگنه را جاگیر سلطان شهریار داماد خود گرفته پیش از ورود عرضیهٔ بادشاهزاده شریف
الملک نام ملازم شهریار را بضبط آن محال روان کرده بود دریا را با شریف الملک بر سر ضبط
آن محال محاربه واقع میشود و شریف الملک تیر در چشم خورده مفقود البصر گشته برسم دادخواه
یان خود را نزد بیگم میرساند بیگم تصرفی تمام در مزاج اقدس بهم رسانیده بود و زمام سلطنت
و خلافت در کف اقتدار خود گرفته در صدد ترتیب و پرورش شهریار بجان و دل مصروف
بوده ازین واقعه بسیار برخود پیچید و تخم کینه را در مزرعهٔ دل کاشته از جانب بادشاهزاده
گیتی ستان سخنان ناشایسته بعرض رسانیده سرداری لشکر قندهار بعهدهٔ شهریار مقرر ساخت
و منصب او از اصل و اضافه دوازده هزاری هشت هزار سوار قرار یافت و میرزا رستم قندهاری
به اتالیقی او مامور گردید بادشاهزاده خود بجهت محاربهٔ دریا و شریف الملک و برهم خوردن
مزاج بیگم آگاه گشته عرضداشت مشتمل بر معذرتها و مشعر بر رسوخ عقیدت و ارادت
مصحوب افضل خان بحضور اشرف روان ساخت در هنگامی که معسکر همایون از آب چناب
عبور مینمود فاضل خان بار دولت طوف زمین بوس مشرف گشته عرضداشت شاه پناه بنظر اشرف

در آورد اما چون مزاج حامل فتنه و آشوب بود آمدن عرضداشت و افضل خان اصلا
فائده نبخشید و آصفخان آنقدر متهم بدوستی شاه گیتی ستان شده بود که غیر از سکوت و زبانه گاری
خود نمیدانست و مهر خاموشی برلب گذاشته نفس بر نمیکشید بعد در موکب منصور در لاهور افضل خان
رخصت معاودت یافت و بیگم پرده از روی مروت برداشته بدیوانیان ابلاغ حکم نمود که تمامی
جاگیر شاه گیتی ستان را از هندوستان تغیر کرده بشهریار تنخواه دهند و از جناب خلافت فرمان
بنام شاه گیتی ستان فرستاد که در صوبهٔ دکهن و گجرات و مالوه جاگیر خود بگیرند و بندهای بادشاهی
را که تعین مهمات دکهن اند برای الیاق قندهار بحضور اقدس روانه سازند و همان قدر اکتفا نکرده
فرمان طلب بنام مهابتخان صوبه دار کابل که به جناب شاه جهان پناه و به آصفخان
ناخوشی داشت صادر نمود و همچنین بنام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که از جناب شاهی آزرده
گشته بمحال جاگیر خود رسیده بود و بنام خانجهان لودی حاکم ملتان که معاند دولت شاهجهانی
بود احکام خاقانی فرستاده بحضور طلب کرد خانجهان و عبد الله خان در لاهور بالشکری
فراوان بملازمت اشرف رسیده مورد مراحم بیگم گشتند و مهابتخان که بسیاری جهان دیده بود
پیوسته کننده جواب نوشت که اگر فی الواقع برهم زدن دولت پیشنهاد خاطر ساخته اند
آصفخان را بصوبهٔ بنگاله بفرستند بنده بحضور انور رسیده هر آنچه مامور میکرد بجا می‌آرد بیگم
برادر خود آصفخان را بتقریب آوردن خزانهٔ اکبرآباد از درگاه خاقانی رخصت کرد و در جواب عرضداشت
مهابتخان مرقوم نمود که حسب الالتماس او آصفخان را بطرف اکبرآباد روان ساختیم امان الله
پسر خود را بنیابت گذاشته خود بدرگاه والا رسانند و منصب امان الله پسرش از ذات بهزار و هفتصد سوار مقرر شد

همدرین ایام حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه عباس بحضور انور رسیده مکتوب شاه
رسانیدند و همدران روز سلطان خلایق فاخره و قدری از زر نقد سرفراز گشته رخصت مراجعت
یافتند و از جانب شاه بر صفحهٔ خاطر اشرف گرد کدورت نشست و خانجهان را بعطای خلعت
خاصه و شمشیر و خنجر مرصع و انعام اسب و فیل نواخته برسم منقلای بطرف ملتان روان فرمودند
و محمد شریف وکیل شاهزاده پرویز را با اسب بام به پتنه فرستاده قدغن بلیغ نمودند که شاهزاده
روز رو بحضور اشرف بیاید و درین هنگام که خاطر اشرف از مهم قندهار نگرانی داشت
وضعف قوای از شدت مرض بر مزاج اقدس طاری بود بیگم از جانب شاه گیتی پناه
حرفهای موحش بعرض رسانیده خاطر مبارک را شورش درمی‌آورد و آثار بی عنایتی و کم التفاتی
بظهور میرسید و در خلال این حال مهابتخان از کابل رسیده در مقدمات فتنه و فساد شریک گشت
و بموجب التماس او موسوی خان دستور دیانت که خود را نزد شاه عالم پناه رسانیده از حقایق
الضمیر آگاه گشته مراجعت نماید چون این مقدمات بعرض شاه گیتی پناه رسید راه مراسلات
بسته یافت خواست خود را بحضور اشرف رسانیده بر اصلاح مقدمات بپردازد از هجوم
مخالفان اندیشه کرده خانخانان و دارابخان پسرش را با افواج دکهن همراه گرفته از حصار
مندو بطرف دار الخلافه نهضت نمود کید اندیشان و مخالفان این نهضت را اهم
دست آویز فتنه افزائی ساخته بعرض رسانیدند که شاهزاده از دار حکم نکرده با فوج عظیم
بعزم محاربه و مخالفت بطرف دار الخلافه می‌آید و هر جا که گوتغی و تسلط بلند آوازه کرده
سامان جنگ و جدل تو ترک کرده است و مقارن اینحال عرضداشت اعتبار خان صاحب صوبهٔ اکبرآباد

سمت نهضت نمودن شاه گیتی ستان بصوب دار الخلافه رسید از بیگم و جمیع مخالفان بر این امر
قرار گرفت که بادشاه جهانگیر بصوب دار الخلافه متوجه شود و دفع آن فتنه بنفس نفیس خود نماید

نهضت موکب عالی از لاهور بصوب دار الخلافه خداوند تاج و تخت هفتم بهمن ماه الهی
از لاهور بصوب دار الخلافه متوجه گشت و فرامین واجب التعظیم بنام آصفخان که بموجب حکم بدار الخلافه
متوجه گشته رسیده بود و سید بهوه حاکم دهلی و دیگر امرا و راجها که در اقطاع و اوطان خود
بودند در باب طلب شرف صدور یافت تا نزدیک سیهرند راجه نرسنگه دیو بندیله با فوج آراسته
آصفخان از دار الخلافه و نوازش خان پسر سعید خان از احمد آباد و عبد الله خان بهادر از
ملتان رسیده شرف ملازمت دریافتند و نظام دهلی سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه
کشن داس و باقر خان ناظم اوده و راجه گردهر ولد رایسین دربار از ادراک دولت ملازمت نمودند
کارفرمائی افواج بعهدهٔ مهابتخان مقرر گشت و سرداری فوج هراول بعبد الله خان بهادر مفوض
گردید فرمان شد که بفاصلهٔ یکفرسخ از اردوی معلی فرود می‌آمده باشد **ساختات سال هژدهم**
از جلوس حضرت جهانگیری شب شنبه بیستم جمادی الاول یکهزار و سی و دو هجری نیر عالم افروز
در برج حمل تحویل نمود بعد محفل جشن و سرور از دهلی متوجه دار الخلافه گشتند راجه جی سنگه نبیرهٔ
راجه مانسنگه زمیندار امبیر از وطن رسیده لوازم پیشکش و نثار بتقدیم رسانید در نواحی تهیه
از زبان منهیان بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاهجهان با فوج جرار نزدیک
فتحپور رسیده اند بتحریک نور جهان بیگم فوج چهل هزار سوار ابسر کردگی مهابتخان بمحاربه
شاه عالم پناه تعین فرمودند عبد الله بهادر بهراولی آن فوج مقرر گشت و بسیاری از
امرا با او تعین شدند **ذکر صف آرائی شاه عالم پناه شاهجهان با مهابتخان**

جهان

وقوع حادثهٔ عجیب در …

چون خبر تعین افواج بجناب شاه عالم پناه رسید راجه بکرماجیت و دارابخان ولد
خانخانان و دیگر بندهای جان نثار را بمقابله و مقاتله جهانبخان فرستاده خود باتفاق
خانخانان از فتحپور نهضت نموده بمسافت بیست کروه دایره کردید جهانبخان جلوریز
رسیده جلوریز هنگامه نبرد آراست و عبدالله خان بهادر را در افواج شاهی تعین کرد
دارابخان و راجه بکرماجیت پای همت استوار کرده کرده آتش اشتعال قتال را
به اشتعال در آوردند علی الخصوص راجه بکرماجیت حملهای رستمانه بر فوجهای براول
کرده جمع کثیر را بر خاک هلاک انداخت چنانچه از فوج خان بهادر فیروز جنگ زبردستخان
و شیر حمله و شیر بچه پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و نورالزمان ولد اسد خان مغفور را
و دیگر چندکس شربت ممات چشیدند عبدالله بهادر که از دل فیروز شاه عالم پناه بود درین
زد و گیر تمام فوج خود را بر هم زده برادر دارابخان و راجه بکرماجیت پیوست و آن فوج که هوازی بیست هزار
سوار بود متفرق گردید جهانبخان ازینجا آگاه گشته خود را از قول بفوجهای براول رسانید و شیر مردانه
معرکه کارزار گرم ساخت راجه بکرماجیت داد شجاعت و مردانگی داده دقیقه در تکاپو ارکی و نعمت رسید
فرو نگذاشت درعین هنگامه زد و گیر گلوله تفنگ بر پیشانی راجه رسید رسیدن همان بود و جان دادن همان
چون حصول هر امر را وقتی معین است عبدالله خان و دارابخان از کشته شدن راجه بکرماجیت
پای همت شکسته گذره راه فرار پیمودند شاه عالم پناه از نیرنگ آگاه گشته بطرف مندو متوجه گشتند
جهانبخان غنیمت بدست آورده مژده این فتح و نصرت را به سرعان بدرگاه خاقانی فرستاده بادشاه جهانستان

از نواح اکبراباد نهضت نموده برکول فتحپور مضرب خیام ساخت اعتبارخان در خور حسن خدمت بمنصب
شش هزاری شش هزار سوار معزز گردید و خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل کلان مرحمت
شد و همه امرای بهشت در والی هندوستان بمضرب خیام دولت گردیدند نزدهم ماه مذکور سلطان
پرویز از صوبه بهار رسیده بشرف ملازمت دریافت و در اغوش شفقت کشیده مصدر انواع مراحم
ساختند جهانبخان بگوناگون نوازشها سربلندی یافت صادقخان بخشی بحکومت پنجاب
معزز گشت درینوقت از زبان منهیان بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال از کتل چانده گذشته داخل
مندو شدند بیست و هفتم اردی بهشت شاهزاده پرویز را باموازی چهل هزار سوار و توپخانه فیلخانه
عالی بتعاقب شاه عالم پناه تعین نمودند و بیست لک روپیه خزانه جهت اخراجات لشکر مرحمت شد
و کار فرمائی فوج بعهده مهابتخان بهادر مقرر گشت و خانعالم و راجه نرسنگدیو بندیله و راجه جسنگه
و سربلند رای و دکهنی رای و لشکرخان و منصورخان و فاضلخان و رشیدخان و اسدخان و سیدهای بارهه خان
و اکرامخان و راجه جی سنگه و سورج سنگه و بسیاری از عمدهها تعینات آن فوج گردیدند و حسب الحوض
بیگم غره خورداد سلطان داور بخش ولد سلطان خسرو مرحوم بمنصب هشت هزاری سه هزار سوار
ممتاز شده بنجابت صوبه احمداباد سرفراز نمودند و ده لک روپیه نقد مرحمت شد و خان
اعظم که جد مادری سلطان داور بخش بود به اتالیقی سرفرازی یافت و یک لک روپیه بصیغه مدد خرج
عنایت گشت اصفخان را که مخالف دانسته به بهانه حراست صوبه بنگاله از بساط سلطنت دور انداخته بودند
درینوقت خبر فوت مریم زمانی والده حضرت رسید چند روز لوازم تعزیه بجا آورده بتحریک بیگم
بطرف اجمیر مضرب خیام دولت گردید تشکیل ابراهیم خان فتح جنگ سی و دو زنجیر فیل و اقمشه
لطیفه بنگاله بنظر انور گذشت و کنور جگت سنگه ولد راجه باسو بشرف ملازمت دریافته پیشکشها

مسوده شد ..... عرصه ..... (marginal note, partly legible)

لائق گذرانید خلعت خاصه و شمشیر و جمدهر مرصع و اسپ و فیل عطا فرمودند همدرین اثنا مژده فتح و ظفر
از عرایض متصدیان احمداباد بعرض اشرف رسید بیگم که در انتظار چنین روز بود بتغابت خوشحال شد
و سرور گشت شرح این داستان چنانست که احمداباد بجاگیر شاه عالم پناه تنخواه بود و از جانب
شاهی راجه بکرماجیت بحکومت آنولایت مامور بود در هنگامی که رایات شاهی از مستقر الخلافه
دارالخلافه نهضت نمود راجه بکرماجیت کنهر داس نام برادر خود را در احمداباد گذاشته بملازمت
شاه جهان پناه پیوست و نزدیک فتحپور در عین محاربه کشته شد چنانچه بقلم در آمد و چون
رایات شاهی بجانب داخل مندو گشت و عبدالله خان و دارابخان رو از معرکه تافته خود را بملازمت
شاهی رسانیدند عبدالله خان بحکومت احمداباد مامور گردید خانخان طور وفادار نام خواجه سرای خود
را با چهل پنجاه سوار بنیابت احمداباد فرستاد کنهر داس برادر بکرماجیت پیش از رسیدن خواجه
سرا چند لک روپیه و پرداله شمشیر خاصه را که بطرف دو لک روپیه مرتب شده بود گرفته بطرف مالوه
ره نورد شد و در اندک ایام بمندو رسیده بنظر شاه عالم پناه در آورد روزیکه وفادار خواجه سرای
عبدالله خان داخل احمداباد میشود از اتفاقات روزگار همان روز احکام قدسی از بارگاه
خلافت بنام محمد صفی ولد اسلامخان که بدیوانی آنولایت سرفراز بود رسید دلیرخان و ناهرخان
و باقوخان و دیگر جاگیرداران نواح گجرات بسیر و کمک شتهای بادشاهزاده را دستگیر و قتیل سازند
محمد صفی فی الفور خواجه سرای عبدالله خان را از خانه شیخ حیدر نبیره حقایق و فضایل آگاه شیخ
وجیه الدین دستگیر کرده بر خانه محمد تقی دیوان و حسن بیگ بخشی متصدیان شاهی شتافته هر چه
یافت غارت کرد و آن هر دو کس را اسیر زنجیر بدپا انداخت و در باب جمع آوردن لشکر
همت گماشت جماعتی کثیر را نوکر گرفت و تخت مرصع را که بطرف پنج لک روپیه بفرمان شاه

بیستی لستان مرتب گشته بود شکسته طلای انرا بر سپاه تقسیم کرد و جواهر را خود متصرف شد
درین حالت جمیع فوجداران نیز باو ملحق گشتند و سپاهی از نخواه یافاو فراهم آمد چون این خبر
در مالوه بعبدالله خان میرسد توجه بکمک نکرده از راه شتابزدگی با چهار صد
یا پانصد سوار بطرف احمداباد ره نورد شد و در عرض بیست روز ان همه راه دور و دراز قطع
کرده بظاهر محمود اباد رسید محمد صفی و ناهرخان و جمعی دیگر با فوج جرار بعزم مقابله از احمد
اباد بر آمدند نزدیک موضع بیتوه تقارب فئتین دست داد اتفاقا در طرفی که عبدالله خان
دایره داشت زمین پر نشیب و فراز بود ترتیب افواج نتوانست شد مخالفان هجوم کرده
معرکه قتال آراستند در عین زد و گیر قیل مست عبدالله خان آزاو از زبان زخم خورده سلک
سپاه خود را بر هم زد و از قضای فلکی چنان شیر بیشه هیجا که خون از شمشیر الماس میچکید از دست
جماعتی که قدر و اقتدار ملازمان او نداشتند شکست خورده به بروده شتافت
و از انجا بر بروچ رفت و از انجا به بندر سورت رسیده دو ماه بسر برده به برهانپور رفته
بملازمت اشرف شاه عالم پناه مستعد گشت و تقریب رسیدن شاه عالیجاه به برهانپور
از سیاق کلام آینده مکشوف میگردد القصه چون خبر این فتح بمسامع عز و جلال رسید
بتحریک بیگم محمد صفی بخطاب سیفخانی و از منصب هفتصدی سه صد سوار بمنصب
هزاری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره سرفراز شد و ناهرخان بهمان منصب و عنایات
خسروانه بپایه عزت بر افراخت و در باب دیگر بهادران نیز عنایات بیش از حد مبذول
گردید و فرامین عالیقدر بنام شاهزاده پرویز و مهابتخان سپه سالار شرف صدور یافت که خود را

رود تر بمالوه رسانند **ذکر توجه شاه عالم پناه از مالوه به برهانپور و به امتحان رسیدن جوهر کاهن سلاطین دنیا پرست**

چون بر صفحه خاطر شاهجهان معامله احمداباد بنوعی که مرقوم شد بظهور پیوست و خبر نزدیک رسیدن فترت وصول لشکر سلطان پرویز متواتر بعرض رسید خود بدولت و اقبال از حصار مندو فرود آمده نزد نقلچه بطرف خیام ساختند و رستمخان را که از منصب سه بیستی بتوجهات شاهی بخطاب رستمخانی بمنصب عمده پنجهزاری ذات و سوار و حکومت احمداباد فایز گشته بود بمقابله سلطان پرویز دستوری دادند و بهارالدین توپچی باشی که از قدیم پرورش یافته نمک انجناب بود همراه اوی او تعیین کردید رستمخان کمر به صفت و بهارالدین بیدین حقوق نمک چندین کی بخلاف بجا آورده بعد حصول قول و نجه بمهابتخان پیوستند و فوجی که همراه آن نمک حرامان تعین شده بود برهم خورد از ظهور اینمعامله اعتماد از کلهم رفت زیراکه از خاک برداشتگان وقتی که چنین بظهور آید از دیگر بنده‌های بادی چه توقع باشد فی الحال باتفاق خانخانان از دریای نربده عبور فرموده کشتیها را بدان ساحل کشیدند و بیرم بیگ بخشی را با توپخانه عالی بر ساحل دریا بروی مخالفان گذاشته بطرف اسیر متوجه گشتند سلطان پرویز و مهابتخان بر ساحل نربدا رسیده از حقیقت کار آگاه شدند و بخاطر جمع مالوه را بضبط در آورده بر ساحل نربده نزدیک جهانگیرپور بمقرب خیام ساختند و هر روز میان هر دو لشکر جنگ تیر و تفنگ در میان بود و فایده مرتب نمیشد مهابتخان چون دید که کار بجنگ و جدال پیش نمیرود و شروع در گذشتن گریزت و عیاری نمود و اعیان ملازمان رکاب شاهی را بذریعه مراسله و پیغام بخود کشیدن گرفت و هر چند اینمعنی بر خاطر اشرف مبرهن گشته و بتدارک آن پرداختند چون کارکنان قضا و قدر در

در ترتیب مقدمات شگرف بودند فایده بران مرتب نگشت تفصیل این اجمال جنابت که چون رایات شاه گیتی ستان بظاهر اسیر کرده ورود نمود میر حسام الدین ولد میر جمال الدین انجو بمقتضای شرافت ذاتی از حصار برآمده شرف ملازمت و در یافت و مقالید قلعه را حاضر ساخت شاه گیتی ستان بسیاری پرده‌گیان تتق عصمت را با جمال و اثقال داخل قلعه ساخته قلعه‌داری الحصار بعهده کوپال داس راتهور مقرر نمود و سامان قلعه‌داری توزک کرده متوجه برهانپور شدند هم در ینوقت محمد تقی ملازم شاهی مکتوب خانخانان را که بخط خود بمهابتخان نوشته بود از دست قاصدان گرفته بنظر انور در آورد در عنوان خط این بیت قوم ساخته بود و اظهار دوستی و ارتباط ایمان موکده بوضوح ظهور آورده صد کس بنظر نگاه میدارندم ورنی به بریدمی ز بی آرامی شاه جوانبخت خانخانان و دارابخان پسرش را در خلوت طلبیده نوشته الخط رابدستش دادند جوابی غیر از خجالت و انفعال نتوانست گفت از غایت شرمندگی سر در پیش افکند چون وقت مقتضی بازخواست دیگر نبود چند معتمد را فرمان شد که انها را بنظربندگاه دارند و ... فالی که در شور زده بود بکرسی نشست روزی چند بگذشت که نوشته مهابتخان بنام خانخانان ورود نمود که زمانه در کمال نا سازگار است اگر شاه عالم پناه بمضمون این مصرعه که زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز هنوز هم طرح مصالحه بنیاد زنند و آن سرآمد تو شاهزاده را بر ساحل نربدا بفرستند با هم کرد شرایط عهد و قول بمیان آورده بساط منازعت و مخالفت در نوردیده آید خانخانان و پسرش در حبت بودند آن نوشته بجنس بنظر شاه جمجاه در آمد مقربان و معتمدان خود را حاضر ساخته محفل کنگاش آراسته طلب

مشوره فرمودند ازان همگنان بمصالحه که در صورت بسیار خوشنما بود قرار گرفت بعد از آن آن نوشته را بخانخانان دادند خانخانان نیز مصالحه را پسند کرد و قسم کلام الله بمیان آورده خاطر انور را از خود جمع ساخت و دارابخان خلف خود را در برهانپور گذاشته برای استحکام شرایط مصالحه بطرف نربده ره نورد گشت و بسرعت تمام بر ساحل نربده رسیده شروع در پیغام نمود بیرم بیگ و دیگر ملازمان شاهی که روز و شب آرام و قرار گرفته دقیقه در نگاهبانی غفلت نکرده ... از آمدن خانخانان و انتشار خبر صلح از توپ انداختن و تفنگ زدن دست کشیدند و شبی در قاعده حزم و احتیاط غفلت تمام بعمل آمد مهابتخان که در صدد فرصت بود بسیاری از نوکران انتخابی خود را بگذشتن آب اشاره نمود جماعتی کثیر اسپ در آب زده بساحل دیگر رسیدند ملازمان شاهی که احوال بدان منوال دیده قدرتی توپخانه را برداشته راه برهانپور پیش گرفتند و خانخانان را چون وقت ادبار و استیصال قریب رسیده بود نظر بعواقب امور نکرده برگشته نشسته نزد سلطان پرویز و مهابتخان رفت و زمانه غدار انچه بدان بیرسالخورده و اولادش بعمل آورد در سیاق کلام انشاء الله مکشوف جویندگان اخبار خواهد گشت **ذکر توجه شاه عالم پناه از برهانپور بصوب گولکنده و ازانجا به بنگاله و صوبه واقعات عجیب دیگر**

چون این اخبار بمسامع شاه گیتی ستان رسید در عرض شدت بارش باران طغیانی انها دست از اسباب و اموال برداشته خاصان تتق عصمت را با قدری زر و جواهر همراه گرفته از آب تپتی عبور نمودند شورشی عظیم و

تفرقه در اردوی شاهی راه یافت بسیاری از نمکخواران و نعمت پروردگان از رکاب سعادت جدائی گزیده نزد مخالفان رفتند شاه جوانبخت با چندی از مقربان بطرف گلکنده متوجه گشت قطب الملک حاکم اندیار شرایط خدمتگاری بجا آورد و زرهای وافر از نقد و جنس پیشکش گذرانید شاه عالیقدر بقدر ضرور از اسباب پیشکش او پذیرفته بطرف مچهلی بندر بعزم مملکت اودیسه و بنگاله متوجه گشتند قطب الملک بکارکنان خود بقدغن نوشت که تقدیم خدمت موکب عالی را سعادت دارین دانسته دقیقه در بهم رسانیدن غلات و دیگر اسباب معاش فرو نگذارند و تا رسیدن بسرحد اودیسه هر روز به ترسیل فواکه و اقسام نفایس ذخیره نیکنامی برای خود می اندوخت تتمه احوال خیر مال شاه عالیجاه در محل خود گذارش می باید شرح حالات سلطان پرویز و تفصیل واقعات حضور اشرف خلافت کرچون سلطان پرویز خبر رسید که شاه جوانبخت از آب تپتی گذشته بطرف گلکنده متوجه گشتند بصوابدید مهابتخان حیث و حیبان به برهانپور رسیده انولایت را با کارخانجات شاهی بضبط در آورد و دنیا را بکام خود یافت و مصحوب مسرعان نوید این فتح بحضور اشرف نوشته فرستاد بتحریک جمیع مخالفان کوس مسرت و شادمانی بنوازش در آمد و اصفخان را از راه دور اندیشی از بنگاله بحضور اشرف طلب نمودند و کنور جگت سنگه ولد راناکرن را بعطای خلعت خاصه و جواهر نفیسه و اسپ خاصه و فیل کلان نواخته رخصت وطن دادند و بعزم سیر کشمیر از اجمیر نهضت نمودند منشور عاطفت امیز بنام سلطان پرویز و مهابتخان باضلاع فاخره شتمت ترسیلیافت و خلاصه مضامین منشور انکه از مهمات دکهن وا پرداخته بطرف بنگاله نهضت نمایند **ذکر سوانحات سال نوزدهم**

از جلوس حضرت جهانگیری روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سال
یکهزار و سی و سه هجری تحویل نیر جهان افروز در بست داد خانجهان لودی دستوری یافت که
خود را بدار الخلافه رسانیده منتظر ورود حکم محکم باشد که هرگاه حکم عالی شرف صدور یابد
خود را به بنگاله رساند و آنحضرت کوچ بکوچ بقطع مسافت مشغول گشته داخل کشمیر شدند
و چون در نیولا متواتر فرامین عالیقدر بنام سلطان پرویز و مهابتخان سپه سالار شرف
صدور یافته بود که از مهمات دکهن فارغ گشته زودتر خود را به بنگاله رسانند که موکب
شاهی متوجه آن صوب گشته مبادا خرم برحمی خان حاکم بنگاله برسد در نیولا عرایض شاهزاده
مسطور و مهابتخان بنظر انور گذشت که عنبر حبشی و عادلخان بحلقه اطاعت در آمدند چنانچه از
روی وقایع دکهن نیز بعرض رسید ملا محمد لاری وکیل السلطنت عادلخان با پنجهزار سوار ملازم او بجهت
دوام خدمت به برهانپور رسید و مبلغ از وجه پیشکش داخل خزانه بادشاهی گشت سربلندرای و
ملا محمد را بجلادت برهانپور مقرر نموده خلاع خاصه با شمشیر مرصع و اسپ و فیل از جانب سرکار
بادشاهی بهر دو کس عطا شد و مهابتخان از طرف خود یکصد و ده اسپ و دو زنجیر فیل و یکصد و
ده خوان پارچه و هفتاد هزار روپیه نقد بملا محمد مسطور رعایت نمود و جان سپار خان بحراست
برهانپور و اسد خان معموری بایلچپور و منوچهر ولد شاهنواز خان به تهانه داری جالنا پور و خواجه
به تهانه داری تهالنیر سرگرم گشتند و سلطان پرویز و مهابتخان با لشکر آراسته در عین شدت
برشکال از برهانپور نهضت نموده بطرف بنگاله ره نورد گشتند تتمه حالات انها بعد
تسطیر احوال آخر سال شاه گیتی ستان و تفصیل سانحات بنگاله و اله آباد تحریر در می آید

سر رشته سخن درست شود ذکر سانحات بنگاله و شرح احوال آخر سال شاه گیتی ستان جهانگیر

[illegible]

محفوظ ماند او جواب داد که عمر به آخر رسیده نمیخواهم که عار فرار بر خود بگیرم همان بهتر که حیات
مستعار را در راه بسر برده خود صرف نمایم بعد رسیدن جواب عبد الله خان بهادر و دریا خان روهیله
بتادیب او مامور گشتند ابراهیمخان از قلعه برآمده و از آبی که بر سر راه بود عبور نموده کوس جنگ نواخت بهادران
لشکر منصور جلو ریز رسیده آتش محاربه در اشتعال آوردند احمد بیگ خان زخمها خورده رو بفرار گذاشت و ابراهیمخان
بهادرانه شربت شهادت چشید بهادران نیز دو دست بر قلعه مقبره ابراهیمخان مقتول حمله کردند
عابد خان دیوان بنگاله و شریفخان بخشی که در انحصار بودند محاربه کرده کشته شدند و آن قلعه مفتوح گشت
و غنیمت بیحد بدست بهادران افتاد و چون که اهل و عیال و مال و منال ابراهیمخان در داکه است
و احمد بیگ خان که زخمها خورده گریخته بدانجا رسیده لهذا موکب شاهی بدان صوب متوجه گشت احمد بیگ خان
چاره بجز انقیاد ندیده بشرف ملازمت دریافت و تمامی نقود و جواهر و امتعه و افیال ابراهیمخان بضبط
در آمد سوای اقمشه و امتعه و فیلخانه و اصطبل چهل لک روپیه نقد بود که در سرکار واصل شد شاه
جوانبخت داراب خان ولد خانخانان را که در زنجیر بود خلاص داده عهد و پیمان گرفته بحکومت بنگاله سرفراز
نمود و بجهت احتیاط پسر نوجوان خود و دختر و اهلیه او را همراه گرفته بطرف پتنه نهضت نمود راجه
بهیم ولد راجه کرن را که در ان سفر رفاقت کرده بود و عبد الله خان بهادر برسم منقلای پیشتر روان
فرمود مخلصخان دیوان سلطان پرویز و الله یار ولد افتخار خان و شیر خان افغان که از جانب
سلطان مذکور در حصار پتنه بودند بجنگ و جدال او بفرار گذاشتند راجه بهیم و عبد الله خان بهادر داخل
پتنه گشته آن ولایت را بتصرف در آوردند همدران اثنا رایات شاهی ظل عنایت بر ساکنه انجا بر
افگند سید مبارک قلعه دار رهتاس و دیگر فوجداران و جاگیرداران آن نواح بملازمت شاهی پیوستند
پیشکشها گذرانیده و غاشیه اطاعت بر دوش گرفتند عبد الله خان بهادر با فوج جرار بصوب

اکبر آباد دستوری یافت و دریا خان روهیله به تسخیر اوده مامور گردید و شاه جوانبخت برسم یکه تاز جهت
صوبه بهار را ممهد ساخته خود نیز بطرف جونپور متوجه گشت جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم کوکه که حاکم جونپور
بود رو بفرار گذاشت و در اله آباد رسیده باتفاق میرزا رستم حاکم انجا بطرف دار الخلافه روان گردید
عبد الله خان بهادر در اله آباد داخل شده بضبط و ربط آن دیار پرداخت و اعلام نصرت فرجام
شاهی در جونپور فرزول انداخت چون مقدمات بنگاله و تسلط شاه عالم پناه بعرض والا رسید
فرامین والا قدر مشعر بر قدغن تمام بنام سلطان پرویز و مهابتخان بهادر شرف صدور یافت که زودتر
خود را بدان صوب رسانند و به تدارک امور گذشته پردازند مهابتخان بهادر از ملاحظه آنکه داراب خان
خلف خانخانان پیش شاه عالم پناه است خانخانان و جانان بیگم صبیه اش که زوجه سلطان دانیال
در عقل و فراست یگانه زمانه بود در یکخیمه مختصر محبوس نمود و فهیم نام غلام خانخانان با پسر نوجوان
و چند کس دیگر رفقای خود بلا شبهه مردانه کرده شربت ممات چشید مهابتخان ازین محرر داشته باتفاق
سلطان پرویز کوچ متواتر بظاهر اله آباد ورود نمود عبد الله خان بهادر گشته بطرف جهوسی کشیده بود چند
چند فوز بر رهنمونی زمینداران بست کشتی بدست مهابتخان افتاد خان مسطور فی الفور لشکر را از آب
گذرانید و خود نیز با سلطان پرویز از آب عبور کرد عبد الله خان طاقت محاربه در خود نیافته خود را بملازمت
شاهی رسانید مهابتخان اله آباد را ضبط کرده با چهل و پنجاه هزار سوار و توپخانه عالی بطرف [illegible]
شاه جهان ره نورد گشت زمینداران بنگاله و فوجداران نواح اله آباد و بهار که در رکاب شاهی
فراهم آمده بودند متفرق شدند و رو به اوطان خود گذاشتند و زیاده بر ده هزار سوار از قدیم
و جدید در رکاب شاه جهان پناه نماند انهم در کمال بی سامانی در عین اقتضای آن گردد که در محلی مناسب قلعچه

خام اصرار کرده بجنگ توپ و تفنگ چندی باید پرداخت تا از پرده غیب چه بظهور آید
بنابران از جونپور نهضت عزم نموده در صحرائی که یکطرفش جوی عظیم و بجانب راست و چپ او
باهجوم اشجار بود حصاری از گل تعمیر کرده متحصن گشتند و برج و باره از انداختن توپ و توپچه استحکام داده اما
چوب و بکار شدند سلطان پرویز و مهابتخان با جمعی انبوه و توپخانه عالی بدان صوب رسیده
هنگامه جنگ توپخانه گرم ساختند و چند گاه از طرفین توپ انداختن و بان افروختن میشد

ذکر صف آرائی شاهجهان با افواج بادشاهی و هزیمت یافتن شاهی و متوجه شدن آنجناب
بطرف بهار و بنگاله

چون از امتداد ایام محاصره عسرت غله و کاه در لشکر شاهی پدید آمد و اسپان و چارپایان
سپاه زبون گشت راجه بهیم ولد رانا کرن التماس نمود که از حصار برآمده صف نبرد باید ساخت
آنحضرت نظر بر زبونی سپاه اجمعی مناسب نمیدانستند و او مبالغه از حد گذرانید آنحضرت التماس
او مبذول داشته با توپخانه آراسته از حصار برآمدند مهابتخان سلطان پرویز را در غول جا داده خود
هراول گشته هنگامه کارزار گرم ساخت نخست جنگ توپخانه بمیان آمد بعد از آن نوکران مهابتخان جلوریز
بموکب رسیده گو تیر براق انداختند راجه بهیم ولد رانا کرن که مدعی جنگ مهابتخان بود ایفای وعده کرده
فیل صدمات پیش رو گذاشته بمیدان کارزار درآمد و تا رمقی در بدن داشت دست از جنگ باز نداشته شربت ناگوار
شربت ممات چشید راجه چون مهابتخانی فیل مست او را پاره پاره کرده روی بقول شاهی گذاشتند نوکران
شاهی از قدیم و جدید روی بفرار نهادند غیر از عبدالله خان بهادر و افیال علم و توغ و قورچیان خاصه
هیچکس گرد و پیش آنحضرت نماند در آن وقت تیری به اسپ خاصه سواری آنجناب رسید بطرز جه درآمد و بی
اختیار شده افتاد عبدالله خان بهادر اسپ سواری خود را پیش کشیده التماس سواری نمود و بهزاران
سماجت و الحاح از معرکه کارزار برآورده بطرف رهتاس ره نورد ساخت و خود بر اسپ دیگر

از نوکران خود سوار شده در رکاب اشرف حاضر گشت چون ورود شاه گیتی پناه بظاهر رهتاس
افتاد شاهزاده مرادبخش را که همدران ایام قدم بعرصه هستی گذاشته بود با بعضی پردگیان تحت عصمت
در آن حصار گذاشته و خدمت بهمن خواجه سرا و کوتوال خان را بمحافظت تعیین نموده بطرف بهار
نهضت نمودند دریا خان روهیله و اکثری ملتزمان رکاب شاهی جدا گشته بفوج بادشاهی پیوستند سلطان
پرویز و مهابتخان غنیمت بجد منصرف گشته با هفتاد هزار سوار بتعاقب برداختند شاه گیتی ستان
به اکبرنگر رسیده بدارالخان ولد خانخانان نوشتند که زود خود را برکاب سعادت رساند او
معذرتهای چند نوشت پسرش را حواله عبدالله خان بهادر نمودند خانخان فوراً پسرش را از تن جدا ساخت
آنحضرت بعض کارخانجات را که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته براه که تشریف به بنگاله آورده بودند
باز متوجه دکهن شدند بهمه حالات آنجناب در محل دیگر بتحریر درمی آرد حین عود به بنگاله بتصرف سلطان
پرویز و مهابتخان درآمد دارابخان بملازمت ایشان رسید مهابتخان او را از زندان جا داده صورت
واقعه را بحضور انور التماس نمود فرمان قضا جریان رسید که داراب خان را نزدیک گشته سرش را بحضور بفرستد
و چون صوبه بهار بسلطان پرویز و صاحب صوبگی بنگاله بمهابتخان مفوض گردید مهابتخان
بمجرد رسیدن فرمان داراب خان را کشته سرش را بدرگاه والا فرستاد و به انتظام مهمات بنگاله
مشغول گشت سانحات حضور اشرف اینست که بهنگام شهرت اعلام نصرت فرجام بادشاه
جهانگیر از کشمیر بصوب لاهور ارتفاع پذیرفت در اینوقت از زبان منهیان بعرض رسید
که خان اعظم مرزا کوکه به اجل طبیعی ره نورد سفر عقبی گشت سلطان داوربخش را بحضور انور طلبداشت
خانجهان لودی را که صوبه احمد آباد مامور فرمودند چون حصار لاهور از فرنزول رایات
جهانگشا ضیاپذیر گشت از وقایع کابل که بلکیسوش ازبک با لشکری از اوزبکان

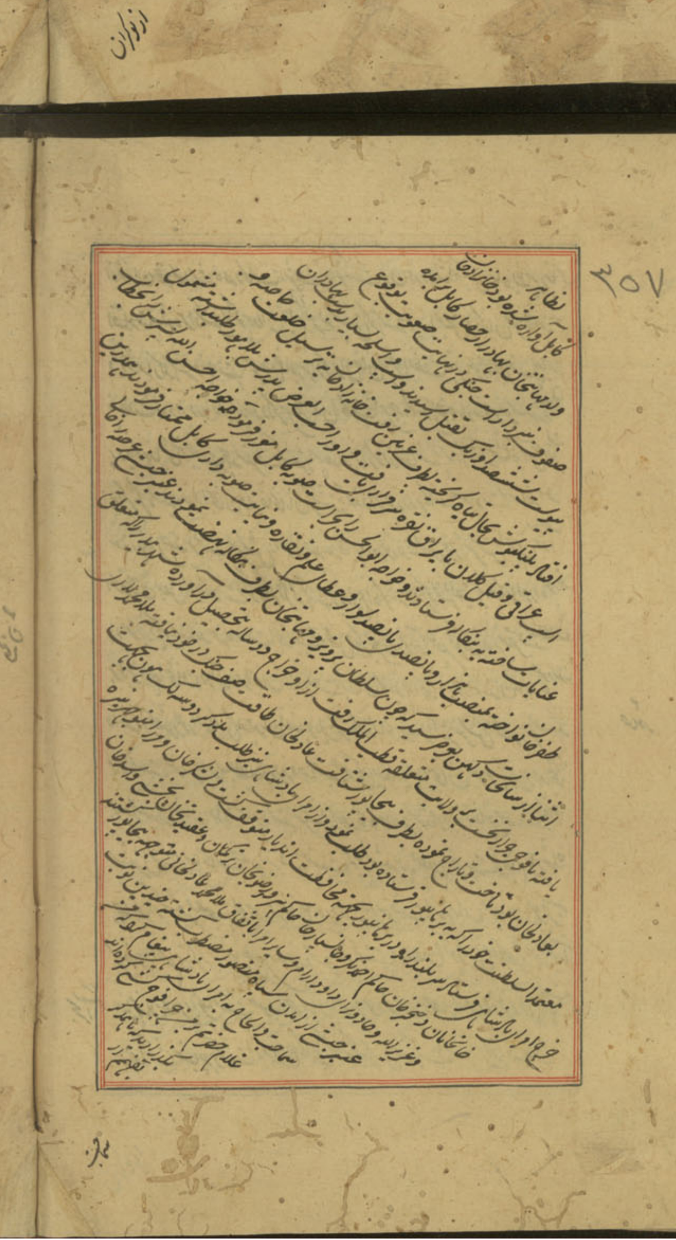
بگجرات

صادر

از سماجت ملا محمد و از عدم آنکه بمبالغ امرا راه یافت اصلا غور او را نشنیدند و او را لیس و زبون و
او را لیس زبون و ضعیف دانسته لازمه حزم و احتیاط از دست دادند و از غفلت امرا آگاه گشته
روزی با سپاه رنجواره و توپخانه عالی بیک ناگاه رسیده هنگامه کارزار گرم ساخت و هیچ یکی
را فرصت جبه پوشیدن نداده سلک جمعیت امرای بادشاهی و عادلخانی را متفرق ساخت
ملا محمد لاری کشته شد و فرهاد خان و غیره لیت و یک تن از سرداران فوج عادلخان دستگیر
گردیدند و از امرای بادشاهی لشکرخان و عقیدتخان و منوچهر گرفتار زنجیر تقدیر گردیدند و دیگران
بحال تباه خود را بمحالات متعلقه رسانیدند عنبر حبشی فتوحات بجد بدست آورده و فتحی که
بخیال ایشان در نیامده بود فایز گشته حصار سولاپور و دیگر ولایت متعلقه عادلخان و بالاپور بالا
گهات متعلقه ولایت بادشاهی بضبط درآورد و توپ ملک میدان را که بالا قلعه دولت آباد کشیده با توپخانه
جنت را بسر برهانپور تعیین کرد سربلند رای غیر از تحصن چاره ندیده بجنگ توپ و تفنگ مشغول است مخلصان را الطرق
بلغور برسد بام نزد سلطان پرویز و مهابتخان فرستاده فرمان قضا جریان امیر روان فرمودند که بسرعت باد و برق
خود را بدکهن رسانند و سربلند رای را از ورطه زخمی گرفت کرد قوی دل داشته در انتظار ورود افواج بادشاهی باشند
قاسم خان با تغییر مقربخان بحراست صوبه دارالخلافه دستوری یافت و در دهم ماه اسفندارمذ ماه الهی از لاهور
بکشمیر متوجه گشتند

ذکر سانحات سال بستم از جلوس حضرت جهانگیر

روز دوشنبه دهم جمادی الاولی تحویل آفتاب جهانتاب شد و در آن کوه بهنبر به نشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه
و بکر اسن شکار کوهی شکار فرمودند و چون کتل پرنجال از برف بعقبه از راه کوه لوخ متوجه کشمیر گشتند
چنانچه از کتل بهنبر تا کشمیر منازل دلگشا و خانها و نشیمنها روح افزا ساخته شده درین راه تعمیر یافته که اصلا



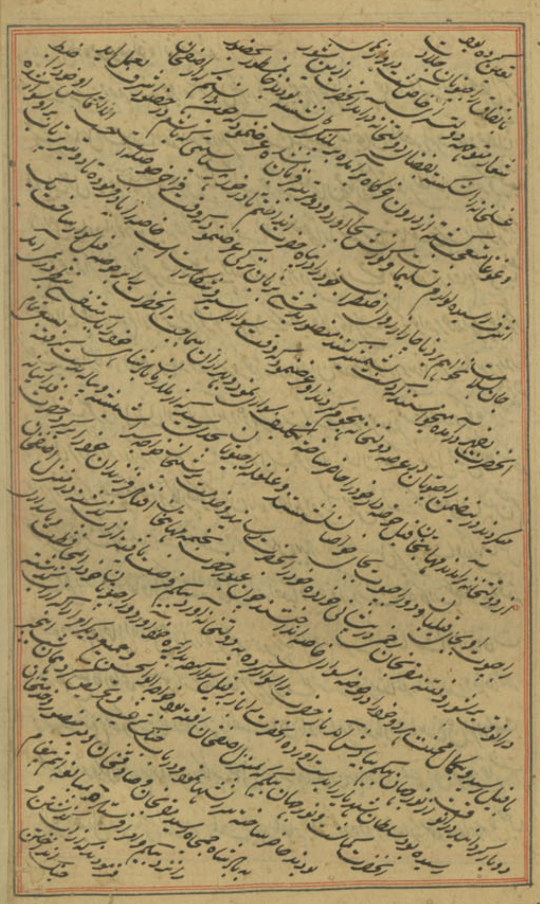
بخیمه و دیگر ضروریات احتیاج نیست آنحضرت هر روز در عماری تشریف فرموده بعیش و نشاط
قطع مسافت مینمودند و فرسی در اثنای راه این آبشار لطیف بنظر در آمد که ارتفاعش پنجاه درعه
و عرض آن چهار درعه بود و متصدیان بادشاهی صفه عالی برابر آن بسته بودند آنحضرت ساعتی
بران صفه جلوس نموده پیاله چند نوشجان نمودند و بموجب حکم اشرف تاریخ عبور آنحضرت بر لوح سنگ
بقلم آهن منقوش ساختند غره اردی بهشت قصبه بارهمولا از ورود موکب بادشاهی شرف اندوز
گشت جمیع بندهای بادشاهی از اهل فضل و سعادت جوق جوق سازنده و گوینده و اهل حرفه باستقبال
رسیده لوازم نثار و پیشکش بجا آوردند از بارهمولا آنحضرت بر کشتی نشسته متوجه کشمیر گشتند روز
شنبه نهم ماه سطور عمارات دلنشین کشمیر از فروغ اعلام نصرت فرجام نور آگین گردید
حضرت شاهنشاهی هر روز بتفرج جاهای و متنزهای گلگشت میفرمودند روز [illegible] محرم و رجب
القول اربعه انار زعفران هر روز دو بیم نیم انار زعفران بخورد دادند اصلا تفاوتی بمزاج نشراه نیافت
حکم بالاطلاق او فرمودند و تحقیق پیوست که آنچه در مردم عام اشتهار دارد محض غلط بوده غره خورداد از
عرضه داشت مهدخان بخشی دکن بعرض رسید که شاه بلند اقبال شاهجهان از بنگاله مراجعت در
نواح برهانپور بباغ لعل فرود آمده هر روز جوانان کار طلب را بتاخت مامور ساختند و از طرفی یا
قوی بخت با افواج عنبر در سواد برهانپور رسیده شورشها میکردند سربلند راو بمقابله و مقاتله هر دو افواج
مشغول بوده دقیقه در حزم و احتیاط فرو نگذاشته چون مرض صعب بمزاج شاه عالم پناه طاری گشت
و مدت مرض هم به امتداد کشید بنابران براه رود جهلم بطرف بالاکهات نهضت فرمودند
و یاقوی بخت هم کار را ساخته بی تب بدولت آباد شتافت سربلند راو بجلدوی جانفشانی بخطاب
راو راج و منصب پنجهزاری ذات و سوار و عطای خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسب و فیل ممتاز گشت

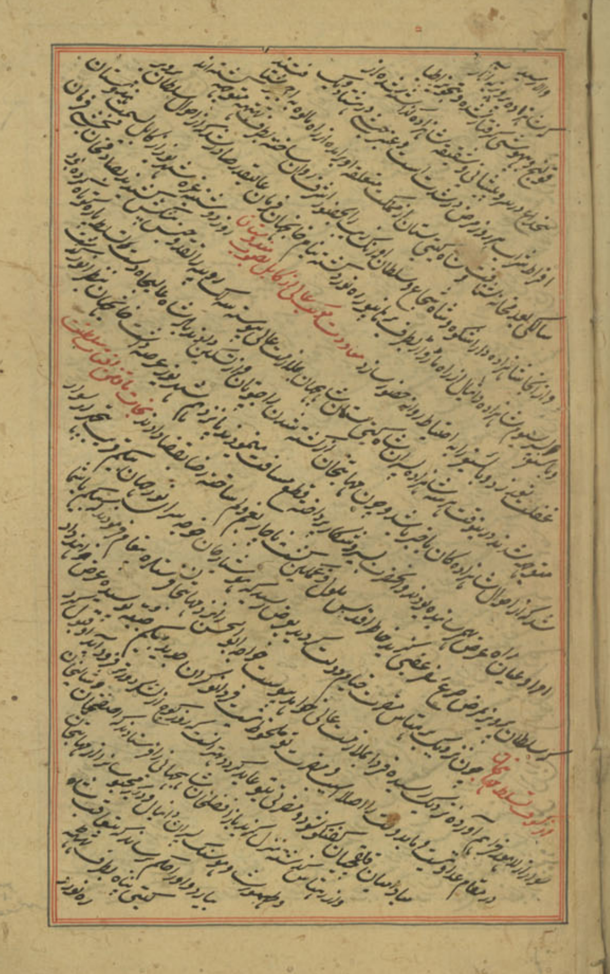
فدائیخان دستوری یافت که مهابتخان را از خدمت سلطان پرویز جدا ساخته به بنگاله روانه سازد
و خانجهان را از احمدآباد طلبیده به اتالیقی سلطان مقرر بکند روانه کند فدائیخان بسرعت باد و برق در
لشکر سلطان پرویز که به پرگنه لبار نکپور رسیده بود در آمد گفته موصوف است که سلطان پرویز بجدائی مهابتخان
راضی نشدند و بنده درباره نکپور رسیده موقوف گشته خانجهان از فرمان عالی فرستاده که زودتر خود را
بدانجا رساند فرمان بنام سلطان پرویز صادر شد که خلاف حکم نکنند و بنام مهابتخان بر لیع معه
رفت که اگر رفتن بنگاله موافق مزاج نباشد جریده خود را بحضور رساند در خلال اینحال عرب دست غنیمت
سلطان هوشنگ ولد شاهزاده مرحوم دانیال و عبدالرحیم خانخانان را از سلطان پرویز گرفته بحضور
آورده هوشنگ را بمظفرخان سپردند که باحتیاط تمام نگاهدارد و خانخانان را بخشیان بملازمت آوردند مومی الیه
همتند در سجده گاه بیتابانه گذاشت حکم شد که بخشیان بدیوانخانه بادشاهی آورده در محل مناسب جا دهند
چون خانخانان نزدیک آمد فرمودند که آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه به اختیار ما و شما و خود
را شرمنده تر از ما نمی دانیم او تسلیمات تفضلات بجا آورد و مشمول عنایات خاقانی گشت نوزدهم محرم سال
یکهزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور گشتند مکرر بعرض رسیده بود که چون در کوه
پیر پنجال جانوریست موسوم بهما که همیشه بر هوا پرواز میکند و هیچکس او را بر زمین نمی بیند و خوراکش او استخوان
ریزه است بقراولان فرمان شد که هر که او را به بندوق زده بیارد پانصد روپیه انعام یابد [illegible]
نام قراولی جانور را به بندوق کشته بحضور انور آورد چون سینه اش شگافتند ریزه استخوان از و ظاهر شد
در جثه و ترکیب بعقاب شباهت داشت و سر دو کس هم نوع ما یا بود در حضور اشرف وزن نمودند چهار صد
و یازده توله که یکهزار و سی و هفت مثقال باشد بود روز دوازدهم روز شنبه سلخ آذر ماه الهی بدولت سرای لاهور
نزول اجلال فرمودند یک لک روپیه بخانخانان انعام شد روز دوم آن آقا محمد ایلچی شاه عباس نامه
شاه را با پاره سوغات بنظر انور در آورد خلعت و پنجهزار روپیه به ایلچی عطا گردید بعد از این اشنا

عرضه‌داشت فدائیخان بنظر انور گذشت مضمون عرضه‌داشته بود که خانجهان از الهاباد رسیده سلطان پرویز را
ملاقات نمود و مهابتخان عزم بنگاله کرد چون دیوانیان بعرض رسانیده بودند که مهابتخان مبلغ خطیر
از زر خالصه و از جاگیر امرا متصرف شده و غنیمتها که در جنگ شاه عالیجاه از اسپ و فیل بدست آمده
پیش خود داشت متصدیان را از چگونگی آن اطلاع ساخته بورود عریضه فرمان شد
که مطالبات حساب از و بازخواست نموده بیارد و اگر خان مسطور جوابی دیوان بسند داشته باشد بحضور
انور رسیده در عرصه گفتگو بمیان آرد درین اثنا طهمورث ولد شاهزاده دانیال از جناب شاه گیتی‌ستان
جدا شده بحضور اشرف رسید بهار بانو بیگم همشیره شاهزاده را بحباله نکاح در آورده مورد صنوف
اعطاف ساختند و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را با هوشنگ برادر کوچک کتخدا کردند
درینوقت عرضه‌داشت خانجهان لودی از دکهن رسید که عبدالله خان از رفاقت شاه جهان پناه
آزرده گشته عزم ملازمت عالی حضرت دارد قلم عفو بر صفحه جرایم او کشیده شد هفدهم اسفندارمز ماه الهی
مطابق هشتم ذی القعده بعزم سیر ریاضت کابل از لاهور نهضت فرمودند چند روز در سرکار شهید
مقامات نموده بیست و سیوم ماه مسطور روانه پیش شدند در منزل افتخار خان ولد احمد بیگ کابلی
سر اصداد مقهور را که صفدر خان از کابل فرستاده بنظر انور در آورد فرمان شد که بر دروازه لاهور
بیاویزند و سه روز نقاره شادمانی بغلغله در آرند معتمد خان مصنف اقبالنامه بخدمت بخشیگری
سرفراز یافت نهم اسفندارمز بر ساحل دریای چناب مضرب خیام دولت گردید در منزل خواجه عبدالرحیم
ولد خواجه کلان جوهاری را که بطریق ایلچیگری از جانب امام قلی خان فرمانروای ماوراءالنهر آمده بود
خواجه ابوالحسن پذیرا شده بملازمت اشرف آورد سوای تحف و تبرکات دیگر چهارده قاب
طعام مع ظروف طلا و نقره روز اول بخواجه عنایت فرمودند و بعد چند روز [illegible] هزار روپیه [illegible].

محض خطاست زیرا که من هرگاه در بنظرف باشم یکدام امید مجادله میکنید و بجهة اعتماد انگشتر خاص را
جواز مهر مضبوط کرده قدغن بلیغ در باب امتناع آن فرمودند اصفخان بنجان آنکه آن سفها
ساخته مهابتخان نیست ممنوع شد روز شنبه بیستم فروردین مطابق بیست و یکم جمادی الاخر اصفخان
و خواجه ابوالحسن و فدائیخان و ارادتخان و میر ابوطالب ولد شیر خواجه و الله یار و بسیاری از امرا اسپان در آب انداختند
و بیگم نیز در عماری فیل نشسته شروع در گذشتن آب نمود مهابتخان پل را آتش کشیده راجپوتان بسیاری
در یا تعین کرده بود چون در وقت گذشتن از آب ترتیب افواج نماند و بسیاری از تابینان امرا
تهلکه فرو رفتند و آنچه ماندند حیف و بریق ترکیب بحال تباه نزدیک بکنار آب رسیدند افواج مهابتخان فیلان
مست را پیش رو کرده بر افواج امرا حمله کردند اندکی زد و خورد بمیان آمد افواج امرا طاقت مجادله
نماندند و فوراً رو گردان شدند و راجپوتان مهابتخان در آب در آمده دقیقه در قتل و غارت فرو نگذاشتند
شکستی عظیم بر امرا افتاد و هیچکس از هیچکس خبر نگرفته عنان بازکشیدند و هزاران خفت و خوار خود را
بساحل نجات رسانیدند بهمه حالت که عمده حشر بود راجپوتان مهابتخان فیل بیگم را احاطه کردند
جواهر خان ناظر محل و ندیم و غیره سه نفر خواجه سرای دیگر پیش فیل بیگم جان نثار گشتند و دو زخم بر خرطوم
فیل و چند زخم بر بیست و او رسید و زخم تیری بر بازوی صبیه شاهنواز خان مرحوم که آنکه دختر شهریار بود
رسید و راجپوتان عماری بیگم را بدولتخانه پادشاهی آورده بپاسداری مشغول گشتند مهابتخان چنین فتح
و ظفر کامیاب شد معتمدان خود را نزد امرا فرستاده پیغام بعهد و پیمان [illegible] انها
را تسکین داده طلب نمود خواجه ابوالحسن و معتمد خان و ارادتخان و بسیاری از امرای پادشاهی بقبول
و تجه خاطر را اطمینان داده مهابتخان را دیدند و فدائیخان که در جنگل [illegible] بسیار کرده بود با فرزندان

خونریزی





خود در هندوستان کم است یک اصفهانی و پسرش که در حصار رهتاس متحصن شده بودند جمیع به اطاعت در آمدند
مهابتخان آنحضرت را بر حوضه فیل نشانده بطرف کابل نهضت نمود و وقتی که از آب اتک گذشت بهره ور پسر خود را
بقلعه رهتاس فرستاده اصفهان و میر ابوطالب پسرش را بدست آورده بمعتمد آنحضرت سپرد
مطابق بیست و یکم شعبان ورود موکب بادشاهی در کابل اتفاق افتاد آنحضرت مبلغ خطیر در کوچه و بازار نثار انداخته داخل
شهر آراسته شدند روز جمعه غره خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده زر بعلما و فقرا
مستحقان و مجاوران آنجا رسانیدند چون هر عملی را جزائی و هر فعلی را پاداشی مقرر است در بتوقف مهابتخان را
از غیب بسختی تادیبی رسید که دست تسلط او کوتاه گشت و بخار غرور از دماغش بدر رفت شرح
این بیان چنانست که راجپوتان مهابتخانی را بر سر خرید گاه با احدیان تیرانداز کابل خانه جنگی میان آمد
و جنگی عظیم در پیوست احدیان از هر طرف هجوم کرده بر منازل راجپوتان ریختند و در طرفة العین قریب
دو هزار کس را طعمه تیغ شاهین و عقاب تیر ساختند مهابتخان مستغاثه ببارگاه خاقانی رسیده صورت
واقعه التماس نمود در حسنخان و کوتوال خان و خواصخان و دیگر جمعی از حضور انور تعین شدند که جار زده
احدیان را از کشتن راجپوتان مانع آیند تا بام برده ها بآن صوب شتافته بهزاران سعی آن آتش را فرو نشانیدند
چون بسیاری از عمده های راجپوتان که مهابتخان اینها را بجای فرزند و برادر میدانست کشته شده بودند
خاطرش از درد دل بحضور اشرف التماس نمود که باعث این فتنه و فساد بدیع الزمان داماد خواجه
ابوالحسن و خواجه قاسم برادرش بوده از خانمان آن بیچارگان بغارت رفت و بپاس خاطر مهابتخان آن
هر دو را بحبس فرستادند الله وردیخان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه یا ورگلانی مهیا ساخته بنظر اشرف درآورد
سه صد فراش در تمام روز او را بنصب میکردند بعز قبول موصول گشت هم درین حال از عرضه داشت خانجهان بعرض

دیگر فیل ماده بحوضه نقره انعام شد

ذکر سانحات سال بیست و یکم جلوس حضرت جهانگیری

شب شنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاخر سال یکهزار و سی و پنج هجری تحویل آفتاب جهانتاب دست داد و محفل آن
جشن بر ساحل آب چناب منعقد گردید هم درین اثنا عرب دست غیب مهابتخان را بحضور اشرف آورد و فیلان تا پنج
و اسپان عربی و عراقی و جواهر نفیسه بطریق پیشکش کشید بتحریک اصفهان فرمان شد که تا ادای مطالبات نماید و مستغلات
را راضی نسازد بار کورنش نیابد خاطر مخالفت و غبار اصفهان را بیشتر نیست با هفت هشت هزار سوار
ملازم خود که اکثر از آن راجپوت صاحب عزت بودند در کنار رود بهت معلی فوج خیام ساخته در مقام سکوت بود
اصفهان جز بهار ناملایم از جانب او مجمله بعرض اشرف رسانیده کار بجایی رسانید که خواجه برخوردار پسر خواجه عمر
نقشبندی را که داماد مهابتخان بود بحضور اشرف کوڑه زده بهزاران خفت و خواری بزندان فرستادند و هر روز
مقدمات بی عزتی و بی قربی او بمیان می آمد و او مهر سکوت بر لب گذاشته در صدد فرصت بود و در کوچ تیل بنگالان
بیکطرفی فرود می آمد روز دیگر بر ساحل آب بهت منزل شد طرفه حادثه بمیان آمد که در مکیال خیال نمیگنجید
و اجرای رود داد که بر صفحه خاطر روزگار چگونگی آن تا پایدار خواهد بود بیان سخن چنانست که اصفهان چنین خصم
قوی را بغایت زبون میدانست و خفت و خواری چنین بهادری را امر سهل می پنداشت روزیکه ساحل
بهت مطرح سراپرده خاقانی گشت اصفهان رشته احتیاط و حزم از دست داده بخواب غفلت رفته
با حشم و خدم و احمال و اثقال بخود از راه پل عبور نموده بر ساحل دوم مضرب خیام ساخت و از اتفاقات
روزگار جمیع کارخانجات بیوتات بادشاهی نیز از آب گذشتند و از مشاهده اینحالت و از ملاحظه
وسوسه تنگی راه و کثرت ازدحام اکثر منصبداران بادشاهی و احدیان و تابینان امرا از آب
عبور کردند و سوای مردم ضروری در درگاه عالی نماندند مهابتخان بهادر که از اصفهان خوف تمام داشت
و اهل و عیال و جان و مال را در معرض تلف میدید ناچار جرات کرده دو هزار سوار معتمد خود را بر سر پل تعین

شود خان قول
مسطور از اصفهان [illegible] جمیع نمود
و عهد گرفته بموجب حکم اشرف والا روان مسطور پادشاه [illegible]
محبوب را همراه افضل‌خان بدرگاه [illegible]
[illegible]
عالیجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] خانخانان عبدالرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسیده داخل بنگاه خود گشتند و نظام الملک بکر بخت [illegible] گشته بموکب عالی را توتیای چشم [illegible]
است و احوال نظام الملک آنست که بعد فوت عنبر حبشی حمید خان نام حبشی را سپه‌سالار خود
ساخته محو شراب و [illegible] پرستی است و زن آن حبشی صاحب اختیار و مدار المهام گشت
و آن لشکر حبشی بر فوج عادل‌خان رفته جنگهای مردانه کرده چندین افیال نامی و اسپان تازی بغنیمت
آورده از غیر اعتبارش از یکی بهزار افزوده فرمان رفت که در ضبط حدود و تادیب دکنیان
لوازم سعی بجا آرد در خلال این حال از مالوه خبر رسید که خانخانان عبدالرحیم در سن هفتاد و دو
وداع عالم فانی نمود امیری بود بغایت صاحب وقار و اقتدار شجاعت و سخاوت بحد کمال داشت
و عرفی [illegible] را یک لک روپیه و چندین فیل و اسپ و جواهر بخشید و دیگر عطایای او در هندوستان
زبان زد اهل هند است و از دلیری و دلاوری سه کارنامه بر عرصه گیتی یادگار مانده تا دنیا خواهد بود
محو نخواهد شد یکی فتح ولایت ملک تهته که از مدتها معتمد در تصرف ارغونیان بود بشمشیر
ابدار بتصرف در آورد دوم فتح ولایت احمدآباد که از مظفر شاه گجراتی به احاطهٔ ضبط در آورد
سیوم محاربه سهیل‌خان و دیگر دکنیان که با شصت هزار سوار و توپخانهٔ عالی در نواح
پاتهری فراهم آمده بودند آن بهادر با بیست هزار سوار دو شبانه روز [illegible] عظیم انداخته شکست
عظیم بر مخالفان داد و بزبان هندی و فارسی شعر نیکو گفته و واقعات بابری را از زبان ترکی
ترجمه نمود مادام از فلک غدار که چنان خان عدیم المثال را مصیبت کشته شدن فرزند
و فرزندزاده و دیگر فرزندانش گرفتار کرد و بذلت و خواری گرفتار ساخت ازین چرخ دوار همین
قاعده دارد از صمیم قلب خصم اهل دلانست و رفیق و شفیق دون همتان و سفیهان گیست
که از [illegible] و [illegible] او گذارد سخن بطول کشید بر سر مطلب میرود در همدرین انثا

المهام



راجه او سنگر زمیندار باهمون نبیره راجه رام چند مشهور بملازمت رسیده پیشکش بهای اللایق نظر
گذرانید و بانعام خلعت فاخره و اسپ و فیل و جواهر سرفراز شد مقارن اینحال عرضداشت مهابتخان
مشعر بر ندامت و پشیمانی بسیار رسید قلم عفو بر صحیفه جرایم او کشیده از ملک را تا طلبیداشتند فی الفور ره نورد
گشته شرف ملازمت دریافت بعنایاتی که در مخیله او نمیگنجید ممتاز گشته بصوابدید آصفخان بتعاقب
شاه گیتی ستان مامور گشت خان مسطور با آصفخان از صمیم قلب یکدل گشته طرف دکهن ره سپر گردید
و چون بنواحی کوهستان خبر رسید معتمدان خود بجناب شاه گیتی پناه فرستاده خود را بر فتراک
دولت شاهجهانی بالیت فرستادن او اگرچه بیگم از راه مخالفت اسم تجویز نمود اما کوه با این تعبیه
تقویت دولت ابدپیوند شاه عالم پناه گشت و چنانچه از سیاق کلام آینده موضوع خواهد گردید مکرمخان
ولد معظم خان از تغیر خانه زادخان ولد مهابتخان بحراست صوبه بنگاله مقرر شد از قضای آسمانی
خان مسطور در روزی که باستقبال فرمان بکشتی نشسته بود تهٔ آب فرو رفت فدائیخان میر توزک
بحکومت بنگاله دستوری یافت و مقرر شد که پنج لک روپیه بسرکار والا و پنج لک روپیه بسرکار بیگم هر سال
واصل سازد و چون مدتها هوای لاهور بمزاج اشرف ناسازگار بود بتجویز مقربان لیت و دیگم استعداد ار
بعزم سیر کشمیر متوجه گشتند و گویا این سفر آخری بود که آنحضرت را پیش آمد ذکر سانحات سال بیست
و دوم از جلوس حضرت جهانگیر شب یکشنبه هشتم رجب سنه یکهزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب
جهانتاب در حمل دست داد از شدت مرض و از فرط ضعف سوار تخت روان قطع مسافت منزل بمنزل
کرده داخل کشمیر گشتند اشتهای غریزی بالکل مفقود شد و مزاج شریف را میلی بخوردن نماند در سابق روز
چند پیاله از عرق انگور و قندی میل میفرمودند و همانحالت بسیر و گلگشت باغات نشاط خاطر
می‌اندوختند چون در این ایام سلطان شهریار بمرض داء الثعلب گرفتار شد و موهای ریش و بروت
تمامی ریخت حسب الحکم بیگم دستوری یافت که بلاهور شتافته علاج خود بکند داور بخش ولد

ولد سلطان خسرو را از دکن گرفته بارادتخان سپردند ابوسعید نبیره اعتمادالدوله بحراست تهته مامور گردید
چون آثار ضعف و ارتحال آناً فآناً نمودار میگشت بتجویز حکما از کشمیر نهضت نموده متوجه دار السلطنت لاهور شدند

[illegible]

شد در راجوری داخل سراپرده خاص گشتند آخرهای روز پیاله خواستند گوارا نشد درگذشت و احوال
دیگرگون شد آنشب بسیار بیقرار بسر برده صباح آن بوقت چاشت از روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر

[illegible]

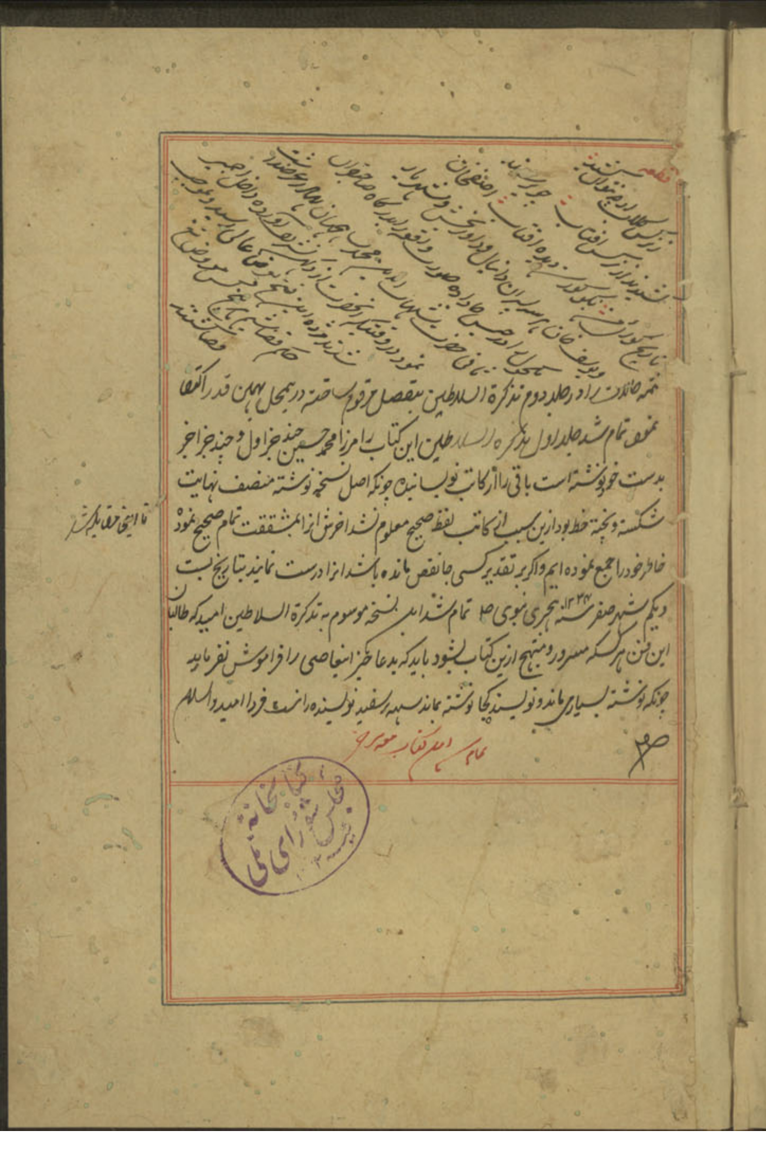
و همه آنرا از کورنش نورجهان بیگم امتناع نموده چند کس خواجه سرایان خود را بر در حرم سرا تعین کرد
و هرچند بیگم کسان فرستاده برادر را طلبید اصلا التفات بدان نکرده در ورود [illegible]

[illegible]

ذکر جلوس ... نمودن داور بخش ... [illegible]

سلطان

دوور دارد این باغ آراسته ؛ در روبند از بر دو بر خواسته ؛ ببالا زد در باغ بنگر تمام ؛ ز دیگر در باغ بیرون خرام
آورده اند که چون خبر گرفتار شدن پادشاه غفران پناه بشهریار رسید فی الفور بر سریر سلطنت نشسته
افسر فرمانروائی بر سر گرفت و دست بخزاین و کارخانجات پادشاهی و ذخایر اجداد دراز کرده در عرض یک هفته
هفتاد لک روپیه از نقد و جنس بمردم بی سروپا بخشیده فوج جرار فراهم آورده با توپخانه عالی از امرا زادهای ملک
و مرزا باسنغر ولد سلطان دانیال را که در آن ایام نزدیکی لاهور رسیده بود سپه سالار فوج ساخته برسم
منقلای بر دو کروهی از شهر فرود آورد و جماعتی کثیر را همراه او کرد اصف خان صادق خان و دیگر امرا که بسبب
تقصیرات سابق در باب پادشاهی خوف میکردند مطمئن ساخته و از جمیع امرا و اکثر اعیان عهد
و پیمان گرفته بر سه کروهی لاهور صفوف نبرد آراست داوربخش را بر فیلی نشانده و خود بر فیلی دیگر راه
گشته در میان فوج جا گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله وردی خان و دیگر سادات بارهه
را در فوج هراول تعیین ساخت و شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش جا یافتند و اعظم خان
و اعظم خان با بسیاری از امرا در برانغار مستحکم شد صادق خان و شاهنواز خان و معتمد خان در جوانغار
مامور گردیدند در حمله اول افواج هراول شهریار رو بفرار گذاشت و او بمجرد شنیدن این خبر بی
تحریک سیف و سنان رو از معرکه تافته جلوریز خود را در حصار لاهور رسانید آن کوشش را اعتماد فضیحت
خانه قیاس کرد چنانچه عرفی گوید بیت رجال سوی فلک سنگ فتنه می بارد ؛ من ابلهانه گریزم در در
آبگینه حصار ؛ اصف خان و دیگر امرا جلوریز در سواد شهر رسیده در باغ مهدی قاسم خان لشکر
و بسیاری از رفقای شهریار قول و عهد گرفته به اصف خان ملازمت دریافتند و وقت شب داوربخش
را از تخت فرود آورده بمعتمدان سپردند و اعظم خان در حصار لاهور رفته در دیوانخانه پادشاهی
نشست و روز دیگر آن خواجه سرا شهریار بخت برگشته را از کنج محلی گرفته بیرون آورد
و دو روز در زندان ماند روز سیوم مکحول ساختند و آن بیچاره این قطعه بار گفت


تتمه حالات را در جلد دوم تذکرة السلاطین مفصل مرقوم ساخته در همین محل همین قدر اکتفا
نموده تمام شد جلد اول تذکرة السلاطین این کتاب را مرزا محمد حسین چند جزو اول و چند جزو آخر
بدست خود نوشته است باقی را از کاتب نویسانید چونکه اصل نسخه نوشته مصنف نهایت
شکسته و بخته خط بود ازین سبب از کاتب لفظ صحیح معلوم نشد آخرش از ابتدا تمام صحیح نموده
خاطر خود را جمع نموده ایم و اگر بر تقدیر کسی جا نقص مانده باشد از آن درست نمایند بتاریخ بست
و یکم شهر صفر سنه ۱۲۳۴ هجری نبوی صلعم تمام شد این نسخه موسوم به تذکرة السلاطین امید که طالبان
این فن هر کسی که مسرور و مبتهج ازین کتاب بشود باید که بدعا خیر این عاصی را فراموش نفرمایند
چونکه نوشته بسیاری ماند و نویسنده کجا نوشته ماند سیه بر سفید نویسنده را نیست فردا امید والسلام

